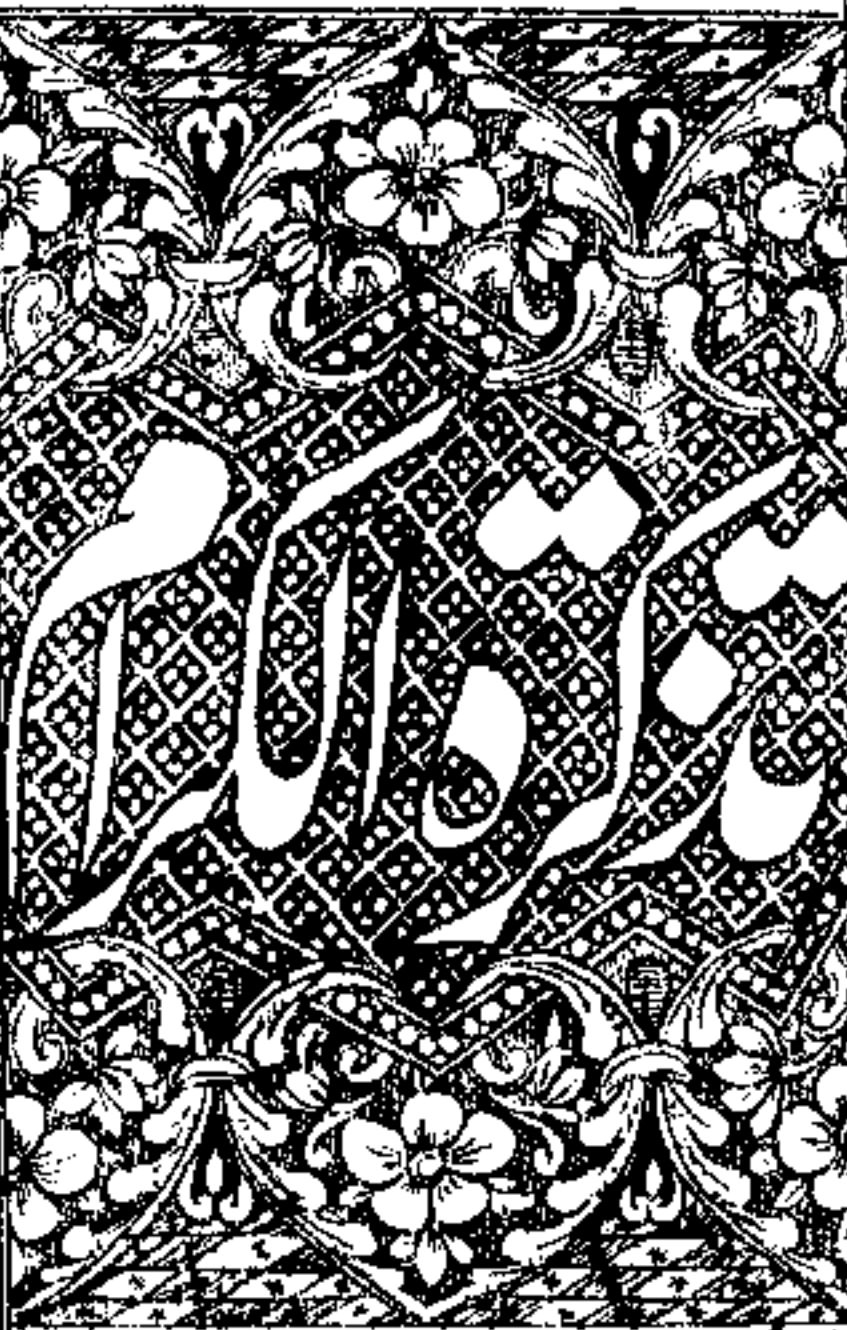


انھن کی تذکرہ

تصنیف شریف سید ابوالحسن علی محمد ابوالحسنی صاحب مدظلہ العالی



بجانب شریعت سرپرست حضرت مولانا محمد کرام پھولپوری صاحب مدظلہ العالی

مطبع دارالحدیث
دہلی

انھذا تذکرہ

تصنیف میر جناب مولانا مولوی محمد ابوالحیوت قدس سرہ

تذکرہ
الاکرام

بجانب شہادت سربراہ شہادت حضرت اکرام پھلوری شریف

مطبع انوار احمدی
دہلی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و سپاس مرخالتی را که از دایره کائنات حضرت انسان را بر همه
گزیده و مرکز نظر رحمت خاص خود ساخته و شکر بیقیاس مرمی را که
ظفرای نفخت فیه من روحی منشور بنام ایشان گردانیده
و تجلعت تشریف علاقه اتی جاعل فی الکرخ حلیفک بانهران
هزار نعمت بنواخته حکمی است که با وجود نزومت و لطافت پال شتران
ملا و اعلی نظر لطف و رافت برین خاکدان سراپا کسافت انداخته
و تخم محبت خویش در مزرعه دل اینان کاشته و هر لمح با آب است
طراوت و تازگی بخشیده نگهبانان است که از صر صر هوا و حرص
و طغیانی و سوسه نگهبانها نموده و از پامانی نفس بکیش خلاص اندیشه
و دست بردابلیس با تلبیس صیانتها فرموده و در و دنا محدود بر انصاف
مقام محمود که عین انسان دوست دیگر هر چه هست منظر دوست از دست

سه گز بودی ذات پاک مصطفیٰ نیست بودی هر چه هست از
 ماسوی + برگزیده ایست که تجلی عین ذات عبارتست از ذات
 او و ظهور خاص صفات تعبیرست از اولی صفات او ما هیت انسانی
 منحصرت دروسه کمال انسانی ختمست برسوسه صفوت
 برگزیدگان یکی از جود اوست بود و بهبودشان از وجود اوست محمدتست
 که مدح و ثنائیش بیرونست از گفتار ما محمودتست که نیکو خصالتش
 افزونست از شمار ما برگزیده گان از پیشواست رسیده گان از رهنا
 ست سه سر حلقه برگزیده گان اوست + سرخیل همه سیدگان
 اوست + و برآک و صحاب و اهل بیت او که مقتدای برگزیدگان
 حضرت قدس اند و رهتله خاصان خلوت انس و برسان
 اولیای امت او که گوئے سبقت در میدان صفوت از ائم اولین
 ربوده و آخرین را بدان هدایت نموده علیه و علیهم التحیات الوافیات
 والصلواة والسلام اما بعد میگوید بنده بی بضاعت احقر التماس
 الراجی الی النجات محمد ابوالحیات قادری فلواروی البهار
 وطننا بعضه الزینبی نسبا عفر الله ذنوبه و مستر عیوبه که از مد
 بجمع احوال بعضی شیوخ کرام خود علی بنیاد علیهم السلام در دل
 متلاشتم که تا یادگاری در دنیا و سرمایه در عقبه باشد اما از
 نامساعدت ایام فرصت دست نمیداد و از بی بضاعت

جرتبیرین مقصد اعلیٰ نمی افتاد که یک ناگاہ الهام لاریسبے رہبری
 نمود و تا میدغیبی مددگاری فرمود مگر همت ب حصول این متمنی جست
 بر بستم و بر بنی از احوال ارکان دین که از ثنقات بسیم رسیده مع
 اسانید بقید قلم آوردم و آنچه خود معاینه کردم در آن حاجت ارقام
 اسانید ندیدم با آنکه اکثر ثنقات هم در آن معاینه شریک ما بودند
 ترک نام آنها کردم و آبتداسے کتاب تیمنا و تبرکات از احوال سیر طریقت
 حضرت تلج العارفين محذوم شاه محمد مجیب اللہ قادری
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم کردم و انتہاسے براحوال سیر بیعت آنحضرت
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ تا بدایت و نہایت را با خود ہا نوعی از ربط باشد
 و نام این کتاب تذکرۃ الکرام نہادم و اللہ المستعان و التوفیق

ذکر حضرت مولانا محمد وارث رسول نما قادری رضی اللہ عنہ

احوال شریف ایشان اگر مفصل ب ضبط قلم مشکین رقم آورده شود و دفاتر
 نوشته آید ہنوز ر شہرا از دریا سے زخار ست و شمشاد از وادے
 عنبر سار اگر تمامی خلق مگر همت بر تالیف بندند و ارا شمار ربع مسکون
 اقلام سازند و دریا سے محیط مداد گردند باز بگوشش ہوش
 جز صداسے نفع البھی و بگوششوند لاجرم بر بنی از ان بسیار شمرده
 بر بندے اختصار کرده نقل اسست شیخ العالمین رضی اللہ عنہ یعنی حضرت شاہ
 نعمت اللہ میفرمودند کہ چون آنحضرت سولنا این خاک تیرہ را از جلال شہید شاہ

منور ساخت مجھے بطالع اقبال با کمال و سے رفا نظر کردہ بسیار
 بسیار از احوال رفیع بعقد انا مل آوردہ و اختتام حکم بیج بران کردہ
 کہ اگر حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الاعظم سید علی القادر
 جیلانی رضی اللہ عنہ از وجود با جو د خود سر زمین عالم را رشک
 افزای فرود سراسر علی نیکو دند حضرت ایشان بجایے جناب
 ایشان میشدند و باعث انتظام عالم سے بودند و فی الحقیقہ
 از خطابات عالیات کہ در آخر احوال بیان کردہ خواہد شد صدق
 مقالش ظاہر ست و ہم در کف دست راست آن سرور است
 بستان ولایت بخط سبز زیر پوست باریک اسم مبارک رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمایان بود کہ ہر کس میخواند و وطن قدیم بلدہ غازی
 پور ست چون پدر بزرگوارش در عمد اورنگ زیب عالمگیر باد
 خدمت قضا سے شہر بنارس داشت اکثر اتفاق اقامت شریف
 با پدر عالیقدر درین شہر و نمود تا اینجا کہ بعد وفات پدر بر جادہ
 فقر و درس و تدریس عمر شریف ہمین جالب فرمودند و قبایل گاہ
 بغازی پور و گاہ درین شہر سے مانند و ازین ست کہ حضرت
 خود را در بعضی تصانیف غازی پوری شام البنا سے رقم فرمودہ
 اند چون عمر شریف بہفت سالگی رسیدہ آتش عشق نبوی در کانون
 سینہ بی کینہ مشتعل گردیدہ جان و دل را با ہزاران ہزار سوز و گداز
 گردیدہ جمال جہان آرا سے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گردانیدہ

هم سبقان در بیستان عشق لشعرا آموزی اشتغال میکردند و هر کسی
 با هر کسی دعوی محبت میکرد و لبها و کناره دریا بجز سوسه هوشان
 خود میرفت و لشعرا و غزل تفریح خاطر محبت مقام هر خود منور حضرت
 ایشان نیز مقتضای هم سنه و یک عمر مکلف دیدن روس
 زینها می شدند بخواهش میفرمود که محبوب ما محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم ست و خواندن اشعار مراد رسوای اوست و هر
 روز وقت عصر در خلوت می نشستند و در برابر روی خلق سوسه
 بستند و اشعار عشقیه ریخته میخواندند و آب دل از چشم دربار میرنجتند
 و کلمات عشقیه از زبان محبت بیان طفلان و ارمیفرمودند که ترجمه
 فارسی آن بجز اینقدر نباشد یا رسول الله من عاشق تو ام و هر عشق
 بعاشق خود امروز در کنار است و هر عاشقی از دیدارش در افتخار
 و ای بر ما که ترا حمی بر حال ما نیست دریا دریا که طاقت
 شکیبائی ندارم دو سال دیگر برین منوال بگذشت که در آخر ایام
 نه سالگی کوکب بخت یاورا از افق سعادت طلوع کرد در عین حالت
 اضطراب که اصطبار صدر حله ازان دور تر افتاده بود و آفتاب جمال
 محمدی صلی الله علیه و آله وسلم از برج لطف و عنایت تابان و نمایان
 شد و پیشم سر بے آنکه خواسته بود با شد یا غنودگی راه یافت
 شود کیفیت روداد که بشرف دیدار مشرف ساخت و بزبان حق بیان
 درج اب کلمات فراقیه فرمودند اگر دلبران آنها با مناهات لطف و مدارا

میکند ما هم براسه تو آمدیم غم مخور و خیز از افکار ارشاد فرمودند
 چون وقت تشریف بری آمد بریستند حضرت ایشان از غلبه عشق خلافت
 آداب ظاهر پستان دست بدامن نبوی صلی الله علیه و آله و سلم زدند
 و عرض کردند که کجا جلوه افروزمی منظور است باز چگونه خواهیم دید حضرت
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که غایت شفقت بر اهل است خصوصاً
 بر طفل فرمودند که هر روز همین وقت تنها درین شغل باش خواهی آمد
 از از روز هر روز وقت عصر در خلوت شریف بچشم سر مشرف میشدند و
 مستفیض میگرددند تا عمر یازده سالگی با آخر رسیده و گوید بخت اقبال
 از افق جاه و جلال پر تواند از سال دوازدهم گردیده و درین عمر
 ترقی مقامات عالیات دست داده بعد تکمیل امر شد که بیعت بر
 دست افضل المجاهدین المتأخرین سید شاه رفیع الدین قادری
 کنند حضرت ایشان عرض داشتند که بحر حضور از دیگر کسی اراده بیعت
 ندارم بیعت گرفته بازار شاد فرمودند که بیعت کردن بظاہر هم
 ضرور است که اجزای سلسله بیعت برین موقوف است باید که
 از جد خود سید رفیع الدین بیعت کنند حسب الامر بیعت کردند
 حضرت افضل المجاهدین المتأخرین که باعتبار قرابت پدری نسبت
 جدی بحضرت ایشان داشتند بعد گرفتن بیعت در سلسله عالی قادریه
 که علوی شان و سب بر هر خاص و عام ظاهر و باهر است و خود شرف
 این سلسله ازین یک بیت حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی

در روایت مولانا
 علی بن ابی طالب
 که از نشان
 حضرت شیخ العالمین
 که از آید است
 شیخ العالمین
 در زمان سالی از حضرت
 سید رفیع الدین قادری
 شیخ بختیاری
 بود و بقتضای
 ترقی جاه و جلال
 ضرور بیعت
 بودند شاه غلام محمد نام
 خاندان حضرت کتک
 کلاهی بی بی
 حضرت علی بن ابی طالب
 تشریف می آمدند
 از ایشان احوال
 خود بیان می کردند
 و فرمودند که ترقیات
 شیخ مولانا

انراخان حضرت مولانا است ۱۲

انراخان حضرت مولانا است ۱۲

رضی اللہ عنہ اشکار است سه افقت شموس الاولین شمسنا
 ابدأ علی فلک العلی لا تغرب + علاوه برین آنکه در شرف سلسله قادریه
 همین بس است که این سلسله منسوب با شرف الابرار و سید الاخیاء
 حضرت محبوب سبحانی است رضی اللہ عنہ و ظاہر است که شرف
 دین از صاحب دین است و شرف مکان از مکین است و شرف
 امم از انبیا است همچنین شرف سلاسل از اولیای است فرمودند که
 الحمد لله علی احسانه مکرم قضا تو ام نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم چنین صادر شد ورنه از ترقی مستعمل شما خوف جذب بود
 و همه نعمتها که داشتند عطا نمودند و با ذکر و شغال سلسله قادریه
 خود مجاز فرمودند و تربیت طالبین بحضرت ایشان مفوض کردند
 و خود عزالت محض گزیدند نقل است از سید العلماء اسد العرفاء
 اقرب حقیقت شیخ العالمین خلیفه اعظم مولانا مولوی احمدی دامت برکاته
 و افاض اللہ علینا فیوضه یاد دارم که میفرمودند در تقریب تعلیم و تعلم
 حضرت مولانا رسولتار رضی اللہ عنہ بر وایت اکابر دین رضی اللہ عنہم
 که حضرت رسولتارا از غلبه حالات و استیلا می کیفیات فرصت مطالعہ
 کتب نبود چون بر استاد خود ملا ابراهیم که تلمیذ مولوی محمد علی تلمیذ
 میرزا هاند شریف می بردند خادمی کتاب همراه میبرد و پیش حضرت
 ایشان میکشاد و نشان سبق میداد از ان نشان و مقام خواندن
 آغاز میکردند گاهی احتیاج بقدر مطلب نمی افتاد استاد قدس سره

بس متحیر میشدند که حال کتاب بنی از نشان دادن خادم ظاهراست
 و حال خواندن هم ظاهرا این چه امر نادر است روزی در مقامی
 امر به بیان مطلب فرمودند سبب تامل تقریر نمودند حیرت بر حیرت
 افزود و دو سال از کسب علوم فقه و اصول و تفاسیر و حدیث
 و دیگر علوم مروجہ منطق و حکمت و هندسه فراغت کامل دست
 داده درین ایام تحصیل علم که از اغیار مستورا کمال بودند روزی
 استاد عالی زادا امر کرد که قلیان و چلم درست کرده آنرا تا بنوشتم
 حضرت ایشان چلم درست کرده قلیان را براسے صاف کردن
 و پر آب ساختن بصحن خانه بردند قلیان شیشه بود اندازه آب و
 بر کف دست نهاده می نمودند و میدیدند که عالم محویت بر حضرت
 ایشان طاری شد و توقفی دست داد استاد عالی زادا شاگرد
 را فرستاد که در باب توقفت چرا پیش آمد شاید قلیان شکسته باشد
 و حجاب مانع آمدن گردیده باشد چون شاگرد بصحن خانه آمده
 دید که قلیان بر سر دو کف دست نهاده نظر دوخته محو عالم دیگران
 و نورسے بر سر مبارک تا بان تا آسمان کشیده است متحیر بنسبت
 استاد آمده عرض این ماجرا سے شگرت کرده ایشان معر شاگرد
 برخاستند و دیدند که فی البواقع چنین است چون خود هم سالک این
 راه بودند در یافتند که امرسے دیگر است همه طلبه را بسکوت
 فرمودند و بادب تمام ایساوه شدند تا زمانیکه اثر افاقه این عالم

بر شجره مبارک پیدا شد بعد از بمقام خود باز آمدند حضرت ایشان
 بعد افاقه بخیال توقف تیر تیر تشریف آوردند و چلم بر قلبیان درست
 کرده پیش استاد نهادند استاد عالی نژاد با دلبستگی گفتند
 که حالا ازین خدمت مرامعات دارید حضرت ایشان بجمال توقف
 خیال رنج خاطر استاد برده باعث از پیش آمدند استاد فرمود که رنج
 را داخلی نیست دیدیم آنچه دیدیم حالا اگر فتن کار و سوسن
 از شما سود ادب است و اینچنین کار کار شما نیست که شمارا بدان
 تکلیف دهم و از آن روز پس تعظیم و آداب ملحوظ خاطر میداشتند و سر
 قدر تعظیم بر میخواستند و در ماه تربیت و تعلیم آنحضرت متعلما از امام
 در خواب راحت بر لوح طلای سبق هر طالب العلم نوشته پیش میکردند
 که فلان کس زواجا میخواند و تحریر مطلب سبق نمی نمودند گاهی
 نسبت کتاب بینی در تعلیم طلبه نه آمده و زرسیده و قبل از آنکه
 در خواب ملائکه بالوح طلای در مراقبه نمود میشدند حضرت ایشان
 بس گران خاطر شد و عاف نمودند آنوقت مراقبه از طالب لوح حفظ
 و عافیت عطا فرما از آن روز این امر موقوف شد نقل است از
 حضرت شاه خدابخش خلیفه تاج العارفین قدس سرها شنیدیم که
 روزی مولوی جمال الدین رحمة الله میگفتند که در کتابی مشکلی افتاد
 که حل آن نه جا دیدم نه از کسی شنیدم نه خود بر جوابش قادر شدم
 خواستم که از حضرت مولانا رسولنار علی این مشکل کنم و دفع اعتراضیک

وارد بر مصنف است نمایم بعد چند می اتفاق مشهور بنام من افتاد
 بدولت پابوسی فائز شدیم با وجود آنکه آثار رحمة و رافت خجری
 از حسین سبکچین و می رضی الله عنه تا بان بود و اخلاق و محبت
 سرمدی از روی مبارکش نمایان بمقتضای هیبت حقیر در است
 عرض نیافتم هر بار که خلشے بدل راه می یافت ادب و هیبت مانع
 اظهار میشد حضرت ایشا ترا کشف حال گردید فرمودند که در فلان
 کتاب بمقام فلان قد شده ایست بظاہر غیر مدفوع توان گفت
 ما را هم خلشے بود روزی مجلس شریف نبوی صلی الله علیه و سلم
 از مصنف ملاقات شده استفسار طلب آن مقام کردم بنوعی
 تقریر کردند و تطبیق عبارت بدان نمودند که اعتراض بر او
 عائد نمی شد و خلشے نماند و بعینہ و بجنس عبارت و مطلب بیان
 فرمودند نهایت خوشوقت و دلشاد شدیم لباس علماء را پوشیدیم
 و طلبا را سبق میدادند هرگز اظهار فقر نمیکردند مگر تبرک لباس فقر گاه
 در روز روشن ملبوس حیم انور می ساختند مگر بوقت شب با
 یاران حلقه کمر میفرمودند الا در خلوت خاص و از کمال غلبه عشق
 مراقب خاص خود در مشی اقدام می نمودند که از جوش عشق و فطرت
 محبت طاقت نشستن نبود خصوصاً بعد مغرب معمول مراقب
 در و بود که در صحن خانه پیشی اقدام اختتام کرده و اکثر فرمود
 که آتش عشق خرمین صبر و سکون را میسوزد و نشستن نمیدهد و تحمل

سماع صوفیه نداشته بلکه بر سامعین تعجب فرموده که چگونه از آن مجلس
 زنده می آیند و جگر چاک نمیشود بعضی از یاران وی زری بر اسماع عرض کردند فرمود
 سماع مروه عشق است آتش عشق را مشتعل و ملتهب میکند و انداز
 که حاجت به مروه نیست خود آتش عشق و می شعله انگیز است و آه
 جانگزار و سیه جانسوز حاجت بسمع ندارد بلکه در سماع خوف هلاکت
 اوست و بسیار بودی که وقت بوش و خروش از ولوله عشق
 بر زبان درفشان مصرع اوایل از رباعی مشهور آورد
 رباعی عشقا پیر تو مغز گردان خوردی * باشیر دلان چپر ستمیها
 کردی * اکنون چو فتاده است کارت با من * بعضی از مجازان
 عرض و معروض روزی بمعرض بیان آوردند که زانند مصرع
 چهارم بر زبان فصاحت بیان از صیبت فرمودند مصرع چهارم
 بجز طاقت حضرت غوث الاعظم کراسست که بر زبان آوردند
 سلف و خلف آب میشود و نظرت عالی که تحمل و هله عشق و حمل آن
 شود مخصوص بجزت محبوب سبحانی است رضی الله عنه که در عالم
 و جوش عشق اکثر میخواندند و آن مصرع چهارم اینست مصرع
 هر حمله که بر من نه کنی نامردی * و حضرت عشق انواع انواع حمله
 می آورد و آنحضرت آنرا بر میداشت و تحمل میکرد و در نه عشق آن
 بلائی است که تحمل حملهای وی از اهلایان و النس و عرش
 و کرسی و حمله آن دشوار است آیه رحمة انا عن صنا الاما ننته

شاہدین کاراست میگویند بندہ بارگای خوشیہ محمد ابوالحیات مولف
 کتاب کہ ہم حکایت حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ کہ در عین مجلس
 و عطا جسم شریف آنحضرت را انبساطی نمود کہ تا نا نا جسمیست و بر
 مجلسیان جای تنگ میگردد تا آنکہ در تمامی مجلس یک جسم
 آنحضرت مملوے مکان بود و مجلسیان بیرون مجلس افتادند
 باز تجلی صفت قبض نمود کہ جسم مبارک شیئاً فشیئاً در خوردگی همچون
 عصفور گردیده درین میان حضرت علی بن ہدی رضی اللہ عنہ و دیگر کابلیین
 و اسلین دیدند کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 تشریف شریف ارزانی فرمودہ دست حق پرست بر سر و سے
 رضی اللہ عنہ نهادند جسم شریف بحالت اصلی آمدن گرفت بحال
 خود آمد بعد انقضا سے مجلس حضرت علی بن ہدی و دیگر مقربان
 عرض حال کردند و طالب انکشاف انشدند آنحضرت انعامت حضرت
 فرمود تجلی حضرت عشق در صفت قبض و بسط نبوی بود کہ کسی
 ولی ازین مقام بیرون نہ آید تا آنکہ بہلاکت رسیدہ طی این مقام
 بغیر امداد نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جان بری ازین راہ
 ہلاکت انجام منجملہ محالات عرفا است و ہالک این مقام را اگر
 ملائک آسمان و زمین و عرش و کرسی خواہند کہ دریا بندگی
 رفت و کجا بست نتوانند مقرو مسکن ایشان بجز حضرت حق دیگر
 نداند حق تعالی این تجلی خاص علی و جلالتم بر من فرمودہ اگر دستگیری

از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نشانی ہلاک میبندم شاید
 علو کے شان و طرف عالی وی است رضی اللہ عنہ لکن
 این حکایت در تحفة القادر سے و خلاصۃ المفاحرہ قوم است
 و ہم لطف و عنایت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سببزل حال
 حضرت مولانا رسولنارضا از حد احصا افزون بود و از حیرت شمارش
 اکثر اذکار و اشغال این طریقہ عالیہ و ارتقیہ و سید است کہ بلا واسطہ
 تربیت و ارشاد بان از جناب رسالت است صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم روز سے ارشاد شدہ کہ سیر مقامات و تجلیات
 صفات و غیرہ کہ اولیای سلف را دست میداد و ما فوق
 تکمیل طریقہ است از چند سے برداشته شدہ بود عمالاً بنیاد
 الہی در طریقہ شماعطا کردہ شد و یک طریقہ درود یہ و دیگر طریقہ
 نماز مکتوبی از عطیہ نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مخصوص سلسلہ
 حضرت ایشان است کہ اکتفا برومی در تکمیل معارف حقیقہ
 ذکر و فکر دیگر مطلقاً ساقط میکند و اہل محبت تا سیر مقامات
 فقط خواندن درود یا نماز پنجگانہ بان اسلوب در حصول مطلوب
 و وصول مقصود از بدایت تا نہایت کافی است و برای رتبت
 جمال جہان آرا سے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درود طریقہ ہذا
 بر طریق معبود و انکار ان کبریت احمر است و بدفع جنون کسیر عظم
 و تربیت اکثر یاران از طریقہ درود یہ بود یا فکر و ذکر و یہ بنابر

حکم قضا توأم نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چنان نفاذ یافته بود که
 تربیت خلاق علی العموم از طریق نماز نه کنند مگر کسی که بور و عنایت
 و محبت باشد یا لیاقت این کار داشته باشد و از عنایت جذبیه محبت
 و غلبه عشق هر لحظه مشاهد جمال شهود چنان بود که شبانه روز
 یاد از نکرده بیشتر روزانوشسته و اگر بخواب رفتی همچنان نشسته
 بخواب رفتی خدام بارگاه که گاه گاه با ستراحت معروض میداشتند
 بچوایش میفرمود که حضور حضرت حق جل و جلاله بے اقباله چون
 توان ماندن مها املن ادب نباید گذاشت و هرگز در کارخانه
 الهی تصرف بقصد نکردی و در بلا به تسلیم و رضا پرداخته حتی که
 صحت بیمار هم بر حسب عادت بیمار خواسته تا خلاف سنت
 الله از تعجیل و تاخیر صحت نگردد و از کذب و کاذب بسن آزرده
 شدی اگر اتفاقاً از کسی کلمه کذب صادر گردیدی مکرده تر در
 چنانچه تفصیل این هر دو امر مجمل در ذکر احوال خلیفه اعظم حضرت ایشا
 که ممتاز و سر فراز بخطاب تاج العارفین شده بودند گفته خواهد شد
 انشا الله تعالی نقلست روزی یکی از فضلامی دهریه بحضرت
 ایشان حاضر آمده ذکر در ولایت اولیاء و تصرف ایشان افتاده
 آن مرد دهریه که بر جاوه ضلالت و افکار تیز رفتار بود گفت اگر بوده
 باشند در زمانه سلف بوده باشند سخن بر حال هست که حالا
 کسی نیست و هر بار عاده همین سخن مرد و میگرد تا آنکه غیرت الهی

بجوش آمد و نمودند که زمانه از آن خالی نیست و نخواهد ماند آن
 منکر از راه استهزا گفت کسی را ندیدم مگر شاید بحضرت ایشان
 طاقت تصرف بوده باشد فرمودند بلی چنین است گفت باری
 در اتمام حجت توقف نیست نگا سہے فرمایند کہ چیز کے ارمغان
 بر مائیز منکشف شو تا از عقیدہ باطل و انکار سہے دلیل باز آیم از
 زبان حق بیان ارشاد شد کہ ترا ازین دولت نصیبی نیست بجز
 باطل مانی و بر باطل میری اگر دیدن این کار میخواهی و اتمام حجت
 متناواری بگو بشارت خود کہ ہمراہ داری وضو کردہ بیابا اور ازین
 سرمایہ سعادت نصیبی است آن سہے نصیب بشارت خود غلام سہے
 حسب حکم والا اشارت کرد بعد و منہ حکم کردند کہ پوریا بردار و در
 فلان حجرہ بنشین کہ می آیم او همچنان کہ عقب و می فوراً آنحضرت بشارت
 و بر در حجرہ ایستادہ نگا سہے بروی کردند کہ از افاقہ بگذشتت مجذوب
 بخت شد روی مبارک بان منکر آورد فرمودند اسے ملی بیاد
 و بہین آن بد نصیب کہ رفتہ دید گویا سہے است بدست کہ
 و خیر است ہمہ نتوان بست از خود رفتہ بحق پیوستہ نہ دنیا در نظر شر
 نہ عیبی در خاطرش رہد و کون پشت پازوہ نحو تاشامی جمال
 دوست شدہ ازین مشاہدہ بس متنبہ و شرمندہ شد و عند
 خواست و عرض کرد کہ قایل شدم اما میخواہم کہ باز بحالت
 اصلیش آرد ما اورا از و فور ذکا می و سہے بس عزیز میداشتیم و

و شرآند تلامذہ با او بزوہ فرمودند حالاً وی بکار تو نیست و نخواهد شد
 او را جذبہ از حد نبات حق از یگانہ و بیگانہ دور بود طی بر خود تا دم و
 بر شاگرد و متاسف رخصت شد بعد از آن حضرت تاج العارفین رفت
 عرض کردند کہ حالش ایتر است تحمل این بار گران نتواند کرد اگر اندکی
 ازین مقام عالی فرو تر نشیند امکان جانبری است چون سخن تاج
 العارفین پس مقبول بار گاہ عالم پناہ بودہ فرمودند و صفا یقہ نداد
 بروید و تسکین بخشید ایشان رفتہ ساعتی مراقب شدند فی الجملہ
 بسویش آمد و مجزوبانہ عمر بسر میکرد و روزی حضرت ایشان فرمودند
 کہ نماز از وفوت میشود بر سلوک باید آورد و در لحظہ کسبلوک آوردند
 پس سرا سیر شد و تاب مفارقت جمال محبوب نیاورد و منتما و زار
 پیش کرد فرمودند نماز بخوان آہستہ آہستہ ہمہ مراتب مشاندہ بخوبی
 حاصل خواهد شد آن بیچارہ واکہ جمال مطلوب روز بروز دستغیر الحال پیش
 گوئی ازین غم صبح و شام بسر نخواهد شد آخر پیش تاج العارفین قدر
 سرہ بس الکاح و زاری کردہ لب بجناب پی شفاعت من
 منکر بر گناہ و طاعت من بہ بمقتضاسے رحم کہ در صل طینت تاج
 العارفین بود بشفاعتش در حضرت مولانا رسولتہما حاضر آمدہ عرض
 کردند کہ فصل بعد الوصل و جو بعد الکور صحب تراست از ہمہ بلا ہا
 اکنون ازین بیچارہ راہ سلوک دشوار است اگر لطفی بکار او شود چندان
 زندگی بسر تواند کرد و شفاعت بمرض قبول افتاد فرمودند بحالش

آرند ایشان باز او را بحالت جذب بحال کردند تا عمر بجزب بسیر کرد
 کسی از تاج العارفین بسبب اضطراب و خوف هلاکتش پرسید که مجذوبان
 در عالم بسیار اند کس بهلاکت نرسد این را چه نوع مستی بود که
 حاجت به تشکین ضرور افتاده بود فرمودند که آنحضرت ویرا بیایک
 نگاه بر رتبه کمال رسانیده مجذوب کرده بودند طاقت تحمل آن
 بار نداشت و مجذوبانیکه زنده میباشند بتدریج تا مقاسم
 رسیده اند در آن مقام مجذوب شده اند و ایشانان تحمل آن
 تجلیات میشوند و آنانکه یکبار طی منازل کرده مجذوب میشوند
 چون ظرف تحمل ندارند هلاک میگرددند و شاه غلام بچی از آن قسم اند
 که یکبار به تکمیل رسیده مجذوب شده بودند و از خلفای حضرت
 ایشان سوای شاه غلام بچی و دیگر صاحب حضور بیفته کسی کامل
 بودند از آن صاحب مثال چار کس و از چار دو کس کامل و از دو یکی
 حضرت تاج العارفین که از وی اجرامی طریق و اهل کمال بنسبت
 دیگران بسیار شدند اما این بیفته کسی بدخول مجلس شریف نبوسه
 صلی الله علیه و آله و سلم باختیار تام بلا تعین وقت و عرض و عرض
 هر طب و یا بس سرفراز و کام یاب بودند ذکر بعضی از ایشان
 که بسوع خاکسار رسیده است انشاء الله تعالی کرده خواهد شد و
 علی العموم دستور و معمول آنحضرت رضو در باره شرف کردن طالبی
 از مجال جهان آرای رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که چون

طلبی باین مطلب می آمد حکم باستخاره میفرمودند که تا سه و نیم ماه
 کرده باشد اگر او حسب ارشاد عمل آورد درین مابین بمقصود خود
 رسید و اگر ازین امتداد بسبب تکامل نفس کافر عذر میخواست
 میفرمودند که بر تقدیر فتن شما بر سبیل کشته از دریا سینه محیط که
 راه بس قریب است بچند عرض رسیدن بمدرینه منوره ممکن است
 عرض داشتند که بجز سه چهار ماه فرمودی که باین صعوبت سفر و خوف
 غرق و امتداد چهار ماه چون برسید بجز گل و شست دیگر نه بیند و
 اکنون باین آرام و راحت وطن تمنای دیدن صاحب مکان دارید
 در استخاره عرض سه ماه دراز معلوم میشود بشیوخ دیگر رجوع آرید که
 در عرض کمتر ازین سه ماه سود ادب میدانم نقل است روزی
 ذکر کردند در فوائد ریاضت در میان آمده تاج العارفین رضی بفرست
 رسولنما عرض کردند که محبوب رب العالمین خواجه عماد الدین قلندری
 بگرام و یاران دیگر تقید ریاضت و سلوک میدادند آنحضرت فرمود چون
 حضرت عشق آتش در خرمن هستی زند و متاع ماومنی بسوزد دیگر حالت
 بر ریاضت چیست همخس و عاشاک حرم و هوا سوخته گردد عشق
 طلب باید کرد و ارشاد رسولنما بعد ایاسی چند که تاج العارفین حضرت
 وطن گرفته بکنور محبوب رب العالمین رضی حاضر شدند در تقریب
 ریاضت عرض کردند که چنین و چنان ذکر آمده رسولنما چنین ارشاد
 کردند خواهی فرمود در است است که شرف عشق چنین است اما

با وقتیکه غلبه عشق است و قبض و بسط مقتضای حال سالک است
 چون تجلی قبض باشد و آتش عشق فرو نشیند نفس کافر بچونیت آید و
 هوا و حرص اندازد و از بام مقصود در مغربله ضلالت انگند که ریاضت^{خسته}
 مانع شر و فسادش نیست و هر گاه از ریاضت شاقه تنزیه نفس کرده
 باشد و این دیوسد کیش رام شده باشد در تجلی قبض و سکون اکثر
 جهانسوز عشق خس و خاشاک ماومنی که در سرشت انسان است ظاهر
 را در و این نمی تواند است که از این هیچ برکنده شده مضرقتی تواند
 رساید بعد چند روز تاج العارفین که اجازت سفر یافتند و در شهر
 بنارس بشرف خدمت مولانا رسولتار رض فایز شدند چون این
 تذکره فریاد خاطر اشرف آمد ارشاد حضرت خواجہ بجنور حضرت مولانا
 عرض کردند حضرت مولانا سکوت فرمود پس انقضاست سالمای
 بسیار و زکے بتاج العارفین ارشاد فرمودند که سخن شاه عماد الدین
 قلندر راست است امروز مطابق واقع می بینم در ایام شباب که
 ایام ولول عشق و جوش محبت بود هیچ خس و خاشاک در او نماند
 نمی نمود اکنون که ایام پیری آمد بعضی اوقات احتیاج بسلوک می افتد
 امر سلوک مرعی باید داشت و بر ریاضت باید کوشید و همه یاران
 را از آن روز یکسب سلوک امر شد نقل است در ابتدا می ایام
 طالب علمی حضرت مولانا رسولتار فرمود عوسے رسولتاری کرده بودند
 که تفصیل آن در ذکر تاج العارفین مذکور آید انشاء الله تعالی

از اجتماع آن در عومی تلخ العارین را حیرتی دست داده بخت
 خواجہ عماد الدین محبوب رب العالمین رضی بدریافت مرآت
 کمالات حضرت مولانا رسولنمارہ کردہ بودند خواجہ بجا اب عریفہ
 نبشتہ فرستاد قصد دریافت حال مولوی صاحب کردہ بودم
 مفصل حال ایشان گنجایش تحریر ندارد مجمل اینکه امر و زار شرق
 و غرب و قاف تا قاف در عالم نظیر ایشان نیست نایب خاص
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اندوہم رسولنما و تا این زبان کہ
 مکتوب شریف بکتوب البیر رسید ہر کسی از یاران حضرت مولانا
 رسولنمارہ ہم واقف و مطلع ازین خطاب عالی نبود مگر بعضی از ان
 چون بجنب مضمون خط بسمع مبارک رسید فرمودند شاہ صاحب
 کہ محبوب رب العالمین اندہر چہ خواہند گویند گرا یار اسے
 احکار است و ازین خطاب حضرت خواجہ رضی کسے را سابق ازین
 اطلاع نبود چنانکہ مخدوم جہانیاں از مخدوم الملک گفتہ بودند
 شما مخدوم جہانیاں مخدوم بجا بکش گفتند شما مخدوم جہانیاں
 ایدر نہ و پیش ازین گفتگو کسے باین خطاب ہر دو ولی آگاہ نبود
 از انروز ہشتہار یافت و اگر از حسب شریف و سے رضی بوی مشک
 آندی کہ ہر کسے از حاضرین اس راتا مشام جان معطر سلختہ
 علی الخصوص بعد از مراقبہ حتی کہ بعضے کفار کہ معتقد بودند و بعضے
 حاجت حاضر میشدند بے تکلف می شمشیدند و دست مبارک

بهر چیز که میرسد بوسه مشک از روی می آید نقل است
 روزی دیو بوسه سخت بر این خانه برادر عالی قدر حضرت ایشان
 اثر کرد مردان تدبیر با از هر جنس بکار بردند هیچ افسوس نماند
 و طلسم سودی نداد ناچار محض شدند حضرت رسولنارفتار نشسته
 بودند و سخن نمی فرمودند از تدبیر و ترک وی تعرض نمود آن دیو
 و آنست که کسی برین غالب نشد زیاده تر شورش و شرارت پیش
 آورد آنحضرت را غضب آمد یک طمانچه بر روی زد و متحمل
 آن نشد که نیت باز تار و زمرگ آن دیو گرفتند گلبه تسلط جن
 نشد بعضی از مشربان حضرت عرض داشتند که این آه تدبیر چه بود
 فرمودند چون شورش زیاده کردن گرفت و سخن و طاققت و زور
 آوردی و رعیت پیش کرد دیدیم که سخت تر است در هر پنج مرتضوی
 علیه السلام فانی شده طمانچه بر روی او زد و متاب نه آورد و گرفت
 نقل است از حضرت اخذ و موعالم محمدی و موعالم که از
 باران کائنات و خلقهای و مسلمان آن حضرت اند در ایام کسب
 علوم ظاهری و معارف باطنی خدمت وطن گرفتند بودند باز
 چون اراده حاضر شدن بان بارگاه عالم پناه کردند خواهر قرابتی
 حضرت محمدی و موعالم قدس سره که زوجه میر غلام محمد بودند وقت
 سفر باریم با ایشان گفتند که از طرف من بجنور مولانا رسولنار
 عیندارید که اراده است و حسن عقیدت از حضور داریم اما استطاعت

زا در اعلا نداریم چگونه در مسلک کنیزگان و سینه منسلک شویم
 هر چه حکم قصدا توأم بدان نفاذ یابد بعمل آریم محذوم عالم که بدست
 ملازمت فایز شدند پیام خواهر فراموشش کردند حضرت مولانا
 رسوله نما بعد انقضای دوسه روز فرمودند خوب پیامبر سے
 کردید کسیکه پیام فرسید بدست چنین کس فرسید محذوم عالم را یاد
 نہ آمد عرض کردن کہ غلام را پیاسے از کس یا غنی آید فرمودند
 کسی پیاسے فرستاده بود یا نہ آن زمان بچندین تکریم یا و آمد
 عرض مطلب خواهر خود کردند آنحضرت شنید یہ چیز سے در جواب
 فرمودند و ایشانرا جواب تشریف آوردہ ارشاد کردند کہ غسل
 کرو لباس پاک پوشیدہ ششیرینی و پان و غیر ششیرینی میامونہ
 در خلوتے در بند کردہ نشیند بیعت گرفتہ نماز بد ششیرینہ
 خواهر محذوم عالم بعمل آوردند آنحضرت بحسب تشریف آردانی
 فرمود و بیعت گرفت ایشان در خواست شجر تہ پیران کردند فرمودند
 بنشینہ ہمراہ آوردہ ام و شجرہ مہری عنایت نموده تشریف بردند
 بعد چند سے کہ محذوم عالم را اتفاق تشریف آوری وطن ایشان
 خواهر خود گفتند کہ اول پیام شما سہو کردہ بودم تھر یک آنحضرت
 یاد آمد بعد عرض حال چیز سے در جواب ارشاد شد و مفصل
 حال یاد دہی آنحضرت و سہو نمودن خود پیام خواهر را بیان کردند
 ایشان متعجب شدہ گفتند کہ آنحضرت در همان عرصہ تشریف آوردہ

بیعت گرفتند و همه احوال خواب و تمیما و سباب و خوانیدن اذعیه
 مانوره مفصل بیان نمودند که اول این در عابده این و این همه خوانند
 اراده تشریف بردن کردند عرض کردم که شجره عنایت نشده فرمودند
 نبشته همراه آورده ام از حبیب بر آورده عطا نمودند مخدوم عالم گفتند
 تا وقت رخصت واقف این اسرار نشدیم شجره کجاست بر زمین چون
 خواهر ایشان شجره آوردند مخدوم عالم دیدند اسامی پیران ز دست
 خاص آنحضرت مرقوم بود و بر قائمه مهر آنحضرت بحیرت ماندند که این
 چه عنایت است آنروز حکایت شایع گردید و هر کس زیارت
 شجره سعادت بر داشت تا آنکه از روسا و قصبه ناجیه کمتر
 کسی بود که بدولت زیارت آن شجره عالی رسیده نقل است
 که کسی بتلاش بی بیعت هم سفر بودند یکی حافظ سلطان علی احمد
 که ناقل این حکایت بودند در علم تجوید و قراة نافع زمان و عام
 وقت و محض عصر بوده اند روزگار بر کمال شان درین علم بگزیدند
 بنده هم چند بار زیارت ایشان کرده و از استماع آیات رحمت نظم
 قدیم صلا و سله گوش جانرا بخشیده و دیگر مرد حاجی بود و سوسه
 افغان رفته رفته پیشه بنارس رسیدیم و بدولت پابوس حضرت لانا
 رسولنا فایز شدیم میگفتند حافظ مدوح که ما بجز دو دولت ملازمت
 رگ جانرا حلقه بندگی کردیم و طوق غلامی در گردن اطاعت خود اندام
 و آنکس دورین ما را ترود خاطر راه یافت باراده پیر دیگر رخصت

این کتاب در دست
 شاه نجیب
 قوت اسرار
 است اول
 بیخاری دور
 قصبه ناجیه
 بوستان حاجات

شدند آنحضرت وقت رفتن از ماحضر چند تنگ نان و گوشت گنج
 عطا فرمود تا ناشتا سے راه باشد ایشانرا در اثنا سے راه اتفاق
 ناشتا نہ شد و آن نان و مرغ همچنان در دستار خان سربسته ماند بر روز
 دیگر صرف آن موقوف ماند صبح ہم همچنان سہو شام کردند و شب
 ہم یاد نہ افتاد روز سوم کہ در اثنا سے راه بودند جنگ بس خطر
 و پورناک واقع راہ بود و خواستند کہ لظی آن گوشند صداسے
 بلند بگوشش ایشان رسید باز او برگرد کہ نصیب تو انیاست
 چون دیدند حضرت مولانا رسولنما از دور ایستاده آواز میکنند عقیدت
 بدل راہ یافت و آنحضرت از نظر غائب شد عزم مراجعت کردند
 یاد آمد کہ آن نان و کباب مرغ نیز همچنان ماند بدینیم اگر بوسیدو
 و بو پیدا کرده باشد دفع کنیم والا ناشتا کرده روانہ شہر بنارس
 شویم و خود را بران ستانہ عرش نشاندہ رسانیم چون نان و گوشت
 از دستار خان بر آوردند جان گرمی و تازگی و صلاوت روز اول
 یافتند و از گوشت بنجار برنجواست عقیدت بر عقیدت افزود
 تناول کرده بظنور حاضر آمدند و بدولت ابدی بعیت فائز گردیدند
 نقل است سالہ از سالہای امساک باران بود کشتہا را بجز
 سیل آب چشمگیران مزار جان آبی نرسیدہ بود و نخلستان مراد
 میانین روئے طراوسے ندیدہ شخصی بغیر عرض والا حضرت مولانا
 رسولنما رسانید کہ از ماحضر دنیا فتیہ داریم اگر بشارت قبول افتد

و کج خانه این سبب بهما سخت را از شرف قدم سینه تے بخشیده شود
 بعد از اظاف نمودن بدستخ پاسکری طبع ز مور سلیمان قبول کرد
 آرزویش مقرون اجابت گردید تشریف فرما شدند در جمع یاران
 همراهی برادر اهل خانه آنحضرت نیز بودند آفتاب بیس گرم بود بعد تناول
 طعام مراجعت بدولت سرافرمودند آن برادر اهل که به نسبت دیگران
 مستخرج بودند خطاب بدوستان کرده گفتند که حضرت خود بارام
 تمام سیوار سی پالکی میروند و مایان در تاب آفتاب حیرت مخ
 لجا داشتند حال ما سبکساران ساحلما به سخن ایشان بسمع مبارک
 رسیدیم سبب نه فرمودند اما اندکس راه طی شده بود که ابریس برخواست
 و چندان بارید که در کوچه یک دست آب بلند و بالا سیرفت و ره گذر
 بند شد آن بزرگ گفت لا حول و لا قوة الا بالله چه بارش بیداد است
 که از راه رفتن ماندم آن زمان حضرت مولانا رسولت فرمودند عجب کار
 مشکل افتاده اگر نبارد شکایت گرما و تاب آفتاب است و اگر
 بار و شکوه بارش است همراهیان داشتند که این جواب آن طرافت
 داده شد و بود آثار سبب جواب که مشکل کشای عالمی و البت آن بود
 بازوران سال حاجت به باران نه شده و قحط گر آنست نه افتاده
 نقل است روزی آنحضرت درس فقه میاد ساعتی سه
 بر اقبه فرود رفت و در آن موقع ماند طلبیه و حاضرین متامل نشسته
 بودند بعد چند ساعت سربارک از مراقبه برداشت اثر محنت بیشتر

مبارک از تفریق زمین سبک کمین زیاد تر یافته می شد و هر دو زمین
 دست حق پرست از آب تریب بود که احتیاج افشردن میردا شربت هر
 خاص و عام را میرسد بود بعضی از خاصان حضرت متناسه استگشا
 انجمنی کردند و در دریای شور جهان رسد که فلان عالم میرد
 مایه و نشسته بود و اگر دلسبب وی را در تنگه انداخت و آب فرو گرفته
 که حاجی با نظر آب استغاثه کرد در آن مقام که رسیدیم دیدیم همان
 در آب فرو رفته اندکی باقیست بخت تمام و بزور تمام از بند
 دست بگریتم و بالای آب کشیدیم و از تفریب روی آب آوردیم
 تا آنکه حق تعالی غافیت بخشید و بر ساحل رسانید این اثر بخت را
 سبب است و تری آستین از آن آب شور بیدم و در ایام که
 بشرت سعادت پایوس آنحضرت فائز گردید ما بر اسباب
 جهاز و یاد کردن او آنحضرت را و استغاثه کردن و نجات یافتن
 از غرق بیان کرد بلا تفاوت تاریخ و روز و وقت غرق و نجات
 هر دو بوقوع آمده بود نقل است روزی پیرزاده آنحضرت تشریف
 آوردند تا ایام اقامت از ما حضر رسم ضیافت بعمل آمده چون از
 وطن آمدند سواری بودند استتاعت کرایه سواری و حضرت سوار
 بر باد توکل تامل کردند و چارناچار از حضرت رسول نما چاره کار بستند
 آنحضرت فرمود چه قدر می باید ایشان بلا حفظ فقر و توکل آنحضرت
 ببلع نجر و پیرزاده اختیار کردند آنحضرت دید که یک فرمزه هم

نیست و مستقرض را کرده میداشت دست حق پرست
 بسوی طاق خانه دراز فرمود و مبلغ محدود با ایشان عطا نمود
 و با صدر پنج خاطر گفت اگر طلب کرده بودند تخصیص اینقدره
 قلیل چه بود چرا مبلغ وافر طلب نکردند ایشان گفتند بجز سرمایہ
 توکل و محتاج فقر سامان ندیدم بنا بر آن مکلفا فوق الاحتیاج
 نشدم فرمودند شما را نظر بر ظاهر حال ضرور نبود از هر جا که میداشتیم
 میدادم و رخصت فرمود بعد از آن از یاران ارشاد کرد که حق
 گنج شایگان بجا عطا فرموده و مجاز عام بصرف آن کرده با گاه
 از آن چیزے نگرفته بودم که مایحتاج میرسید حاجت بوی
 بداشتیم امروز که ایشان طلب کردند و چیزے موجود نبود خواستم
 که از آن گنج خدمت ایشان کنم بنا بر اسے ایشان گذاشتم
 هر چه طلب کنند بر فقر طایر نظر کرده بر این قدر قلیل قناعت
 کردند اگر خزینة سلطنت طلب میکردند این وقت حسب نیت
 خود میدادم جائے افسوس **تقل است** روزے بر اسے
 زیارت مزار شریف حضرت قاسم سلیمانی رضوانش بر بنارس
 بقلاع حنار گنجه شریف آورده بودند بعد فایده که رخصت شدند
 از تاج العارفین رضاکه همراه رکاب سعادت بودند متوجه شده
 فرمودند شاه قاسم بس مرد خلیق اند چون آدمی هنوز بر در بودم
 که استقبال شریف آورده تا مزار خود بردند و بجنب اتفاق همین

تواضع و مدارا بر مزار شریف دیوان عبدالرشید جو پور سے
 رخصت پیش آمدہ و اکثر در ذکر اخلاق اہل مزار حکایت خلق ہر دو بزرگان
 پر زبان فیض ترجمان اور دی نقل است شخصی بیمار زودی نزد
 آمد و منتہا کرد کہ حالت ماچنین ولی است تا عتے ماچنان کہ در بیان
 نتوان آورد اگر حضور از عین عنایت گاستے فرمایند و دواسے
 تجویز نمایند ہم از بیماری و ہم از منت اطباء می شہرہائی یا ہم
 آنحضرت فرمود ما را نیشیوہ طنبابست نہ کار از معالجہ بناچار
 رجوع باطباء شہر باید آورد و منت شان تحمل باید کرد آن بیمار
 عذر ناداری ظاہر کردہ بسیار گریہ و زاری نمود و منت از حد
 زیادہ بکار برد آنحضرت را برگریہ و زاری رحم آمد از حاضران مجلس
 شریف و مقتبسان محفل منیت بغوث عالم سید محمد غوث رحمتی کہ
 از یاران آنحضرت بودند و قرابت خواہر زادگی پیدا شدند عنقریب
 ذکر شان لصبیط قلم مشکین رقم در آید ارشاد فرمودند کہ بعض بیمار
 باید دید عرض کردند حال غلام ظاہر است از علم طب نا آشنا
 محض ام باز حکم شد بہ بیذحق تعالے بر انکشاف قادر است
 حسب ارشاد دست بر بعض بیمار نهادند صورت مرض ظاہر شدہ
 ہمہ حال خود بیان کرد کہ فلان مرض فلان خلط و دواسی مابین
 است باین ترکیب بدینہ غوث عالم دوا ترکیبان بہ بیمار نمایند و او نہ
 استعمال آن صحت کلی یافت از انرور بر بعض بیمار کہ دست می نهادند شہرہ فرقی نہ پند و

حال خود و دروای صحت ظاہر میکرد و بران ایام معصین بدان دروایت
 میشد و اگر مرض موت بود سے آنچنان ظاہر کرد سے آما ایشان
 با وجود غم لذتی که از عنایت حضرت رسولناحق تعالی ایشان ^{فقط}
 عطا فرموده بود بسبب فتور در اوقات مراقبه و او را ترک آن
 کردند و تماشای میفرمودند مگر از آنجا که گریز ممکن نبود سے چار ناچار
 دست برنمیز نهاد سے نقل است روزی کبشور شیخ العالی ^{الغنی}
 سخن در تحقیق رجال الغیب افتاده که بزرگان نقشبند دور ^{الغیب}
 بر قاعد مشهوره تجویز نمیکند آما وجود ایشان یا زاهم انکار ندارند
 که از حدیث نبوی ثابت است و در واقع هم معتقد همین امر اند
 و بزرگان چشت راستا و اکثر کاملین قادر یہ متفق بر وجود ایشانند
 و بر دور ایشان جوانب و اطراف عالم را بر طریق مشهوره اتفاق
 دارند چون این کار متعلق بکاشفات است کاملان سبب ختم
 صیست شیخ العالیین فرمودند در مسائل دیگر هم با خود باختلاف
 واقع است لیکن ما را درین سلسله پیروی شیوخ ما است ^{و هم}
 قطع نظر از آنکه عمل رجال الغیب معمول شیوخ ما است ^{و کما}
 از یاران حضرت مولانا رسولنارض حجت تامه و دلیل قاطع است
 و بر بیان ساطع براسے ما بر وجود آنها و دور کردن گرد عالم در
 هر تاریخ چنانکه مشهور است و اکنون چاسے انکار بلکه جای
 ریب هم براسے غلامان خاندان وارثیه نیست مابندگان

بارگاه عالی عرض کردیم که از آن حکایت مطلع نیستیم امیر و وزیریم که بارشما
 آن بنا سے عقیدت خود پادشاهین سکه استوار کنیم فرمودند
 یاری از یاران آنحضرت رسد رعایت دور رجال غیبی در سفر
 و حضر میفرمود بلکه بیشتر در غم سفر ایشان از مقابل دشت لاهی
 منازل میگوشتید و درین باب پند و منع کسی نمی شنیدند
 عازم سفر شد حسب عادت سعادت پابوس آنحضرت حاصل
 ساخته رخصت گرفت و در حال غیب در مقابل بود چون بیرون
 شهر در صحرا و میدان که سواد او دست رسید شخصی جلیل القدر
 صاحب عزت و وقربا رسا صورت هدایت سیرت از دور نمود
 و قریب آمده گفت شما در هر سفر که میرودید ملاحظه دور نمی کنید و
 از تقابل با پاک نمیدارید میدانید که ما برین دور مقرر ایم و تقابل
 ما بدست امر و زور پاس خاطر مولوی محمد وارث رسولنا شمارا
 بهائی دادم که قدس بوس او شان کرده روانه شده اید اگر بے
 دولت پابوس روانه میشدید همین وقت هلاک میکردم و پسر
 روید و باز گردید بار دیگر اگر چنین خواهد شد هلاک شما هم در انروز است
 ایشان از جاه و جلال شان طاقت انکار ندیدند از آن مقام
 باز گردیدند و بحضور حضرت رسولنا حاضر آمده عرض حال کردند و
 از آنروز باز خلاف قاعده دور ایشان نکردند علاوه ازین سبب
 اشرف بهائگیر رخ که غوث وقت خود بود بر وجود رجال غیبی و اینها

حسب قاعده شهور تمامه برابر فرموده و در بعضی نصابین خود
مفصل احوال ایشان از دور و معاومت کسی که ایشان را ~~ببیند~~
دشمنه بکار رود و اکثر ملاقات با ایشان نباشته است و در مکاتیب
بیاران و مریدان تشیخ بلع فرموده که بی ملاحظه دور رجال خیب
کار سے تکند بلکه هر روز در امر ظاهر می و باطنی استمداد ایشان
کرده باشد و طریق استمداد که مائثر و مشهور است رقم کرده و

عمل بر اینست

نقل است در تعداد و احوال آن حضرت

شیخ العالمین رضی الله عنه میفرمود مکتوب وخی اسلوب حضرت
نامی مولانا رسول نماز بنام حاج العارفین را شرف صدور فرموده بود و میگوید
که از چند سالی بول خون میشود و ضعف مزاج بسیار راه علاج مسند
شخصی براسه ملاقات آمده بود گفت بیخ برپاره درین امر نافع است
و از روز در استعمال است و حق تعالی تخفیف هم در عقب آن بخشیده
اما از او را در هنوز بسبب ضعف بدن تا معمول ایام صحت نرسیده
به حال همین شکر و احسان اوست که از روی حساب اذکار و تسبیحات
جمع عبادات که تعلق بزبان دارد هر روز و شب یک کلمه میشود
و اذکار و تسبیحات قلبی علاوه ازان است مؤلف کتاب خادم
بارگاہ غوثیه محمد ابوالحیوة غفر الله له و اولاد و ستر عیوب به حرمت شیخ
میگوید چون تعداد اذکار بسانی به یک کلمه هر روز میرسد اذکار قلبی را

ازین حضرت ختم النبیین به دیگر اکثر کلمات حضرت ایشان در ذیل
 ذکر خلفائے کاملین بیان کرده آید انشاء اللہ تعالیٰ انتقال آنحضرت
 یازدهم ماه ربیع الثانی است سال یکزار و یکصد و شصت و
 شش و قبر شریف بشهر بنارس بمجله تلییه ناله مشهور به مولوی
 باڑه میگوید مولف کتاب که الحمد والمنة این سنگ آستان بارگاه
 خوشیه تا ایام تالیف در هر تہ بنیاد است قبر شریف سعادت اندون
 گوین گردیده است و از آنجا که لطف و عنایت نبوی صلی اللہ علیہ
 وسلم از خطابات آنحضرت در ذریعہ هر که در مسدود واضح و لایح میشود هر قدر
 که بخاکسار رسیده بقند قلم می آرد

خطابات حضرت مولانا رسولنا محمد و ارسا رضی اللہ عنہ

امیر الدین شمش الدین ابدال صدر الدین ابدال قطب الدین ابدال
 محمد محی الدین مجد الدین عابد غلیل مسلم غلیل رسولنا خلیفۃ الرسول
 شیخ الزمان قطب الاولیاء رحمة للناس محسن ابوالحسنین ابوالمحموظ
 ابوقطب الاقطاب محبوب السجانی مقیم رئیس الاوتاد امام المتقین
 محمد حافظ مآظ دین و مقامات سندا اولیاء اسند العرفاء شیخ
 اصقبار اوتاد شیخ المعرفت والدین صمد و سید و ہر شیخ الزمان
 امیر انور بالکلم علی الناس امام قرۃ العین نور چشم فرزندا علی نور شاہ
 جان آباد و روشن سر و جہان

ذکر خیر حضرت ولی میان رسد اللہ عنہ

ایشان فرزند ارجمند حضرت رسول نما اند اسم با اسمی بودند مشهور
 بولی ما در زاد از طفلی تا عمر پیری مجذوب ماندند جز به عشق آنقدر
 ایشان از خود در بوده بود که خیر از عالم نداشتند و مجذوبانه عمر بسر کردند
 حکایات تصرفات و خرق عادات شان عجیب و غریب است و آن
 حد شمار متزاید نقل است سیف و زین حضرت شیخ العالمین رضوی
 اکابر دین که حضرت ایشان از تقدیرناکب یا زعفر بود اگر کسی از
 راه طرافت بناگشت گفته پس از ده گشته طائیفه در راه
 حضرت مولانا رسول نما را فریاد کرد که اگر ایشان را باین تسبیح دادند
 و حضرت مولانا بیشتر منع فرمود و کسی که با دیوانگان تسبیح خوب نیست
 ریخ شان آفرین میماند لیکن کجای آن نادانان رسیدند نه آنکه
 و از شرح با دیوانه خدا است و در آن وقت که در آنجا خواب بود
 که گزرا ایشان بروی افتاد و از در که عالمی است که نشسته است
 کسی گفت فلان طالب علم که گفت تسبیح بکنید و به کلام مجرب میشود
 بجز دستار ایمنی بر آید سیدان بخت خوابیده الیتاد و چاکر
 گفتند آن شد چون وقت خواب گزشت کسی رفت و
 و بیدار کرد که غیر وقت خواب شد دید که خواب بیداری رفت
 جان بجان آفرین سپرد ب حضرت مولانا رسول نما فریاد کردند بسیار
 ملال فرمودند که بار بار منع کردم اما آن حال رسید و فریاد
 آفریناری خود رسید از آن روز خلق از تسبیح با وی رضایست

میگردند اما با این تنفر از عقد نکاح هرگز نه صاحب بخت که پیش نظر
 آمدن فرموده تو زن منی زن با اعتقاد تمام عرض داشته که
 راست فرموده میشود و از آن روز دولت دنیا بوی روی نمود
 چون این خبر شایع شد همان جناب مفلس در کوچه خانها سے خود انتظار
 شرف قدم شان میبردند تا هر گرا بخت یا ور بود سے بانسو
 گذر نمود سے آنجا میرویدند و عرض میکردند یا حضرت زن من
 بس صورت زیبا دارد اگر قدم رنجہ فرمایند و کلبه اخزان بار از شک
 گلستان سازند بعید از گرم نخواهد شد اگر عرض و سے مقرون افتاد
 شد سے و بخت وی یاوری کرد سے بخانه اش رفته و زینش
 را فرمود سے تو زوجه منی او عرض کرد سے بی چنین است و شوهر من
 چیز سے خوردنی پیش او کرد سے از آن روز دولت باور و نمودی
 و بعضی جا هرگز نرفته و اگر رفته گفته این زن من نیست این
 همچنان مفلس ماند سے و ر و سے مقصود نوری سے و به بود دنیا
 و بعضی زمان که از راه مسخر میگفت و له میان بار از بخت
 گرفته و با من آرام نمیکنی بس از رده شد سے و باز گاسه بخانه
 اش رفته و از آن روز صاحب خانه در کمیت افلاس بسیار
 شد **نقل است** روزی تذکره مجذوبان حق در میان آمده
 مولف کتاب نیز در آن مجلس بود یکی از مجالس سید قطب
 باره میر غلام شاه نام گفت مجذوبه صاحب کرامت بود

شهر پارس خلق اور اولی میان میگفت ظاہر حال وی سر ایستفا
 و بلا هست بود و از بد و خلقت تا آخر عمر در اکثر حرکات و سکونات
 چون طفل چهار ساله می نمود حتی که بستن از اربند و گره دادن بر او
 نمیدانست مایان از و سے تسخیر و طیب بسیار کردیم و از نام شاد
 از رده شد سے اگر کسی از ما بنا کوت وی را گفتی مثل طفلان
 زار زار گریختی اما بجز سفا هست کسی را اعتقاد جذب از وی نبود
 تا گاه ستی چند از یاران بیدل و بکنزل بر بالا خانه سر بازار
 نشسته بودیم دیدیم که ولی میان بیازار میرود آواز کردیم بسیار
 تا توضیح خاطر بظرافت و نیرل کنیم چون از مایان مربوط بود آمد دوست
 همه یاران بر و سے ظرافت و مزاح میگویم اتفاقاً پیرزنی پشتاره نیم
 بر سر گرفته از آنسو گذر کرد مایان جهت دل بستگی با خود با گفتیم که زن
 از بار پشتاره هلاک شان میخورد چه خوش بود سے که کسی مشکلمش
 آسان کرد سے و کار عقیبی آراسته مگر این دولت ثواب نصیب
 ولی میان باشد و ترغیب و تحریص بسیار کردیم فرمود بلی من پشتاره
 اش گرفته تا در خانه اش رسام گفتیم مع این کار از تو آید و مردان
 چنین کنند و منظور ازین نفی استوار و تسخیر بود ولی میان بر ماست
 وزیر بام آمده زن را با عک آن شخص که پشتاره رسو سے
 شد زن بس عذرها کرد و سرهون لطف وی کردید که اینقدر
 رحم بر غریبه میکنی پیرزنی جنبه محض از بچ روختنی زمانه بس

در بود اما ولی میان نگذاشت که پیر زن زیر بار پشواره فرسود
 غم اندود و شود تمام تر باعث شد و پشواره و می بر خود گرفت
 زن پیش پیش لبوس کے خانہ خود روان شد و ایشان پس وی
 خدا وانا و بینا است همه کس دیدیم پشواره دوسه دست بلند و
 بالا از سر ولی میان میرفت و از تاب آفتاب سایه برو می میکرد
 تا آنکه بر در خانه پیر زن رسید پشواره از هوا بر زمین افتاده از آن
 رو به زبان بس ترسان و پراسان شدیم و از پشواره با و سه
 بر خود لرزیدیم و تمام تر مکتوب و تعظیم وی ملحوظ میداشتیم و تمام عمر از
 وی دیگر استهزا نکردیم استیم که اسم با ستم است سفیه و بله
 نسبت بریده جذبات الهی است پیر ختم سخن مایان گفتیم ما همه
 ظالمان خانان جهان عالی زادیم انتقال شب نسبت هشتم ماه بسبب
 است تبر شریف جانب مشرق در پہلو می پدر عالی قدر وی حضرت
 مولانا رسولنما رقی الهی و عموها و کقع است بر اسکے کشود کار دو طریق
 نیاز ایشان مجرب یافته شده و معمول اکابر دیدم از ستم شیرین
 لذت نفیس پیش قیمت که با طهارت تیار شده باشد و گیر شیر گاویا
 شکم نفیس اما شرط است که ماده گاویا غسل دهند باز پستانش
 را بشویند و دوشنند هم غسل کرده لباس پاک پوشیده و
 شیر و خشک علیحدہ علمی و نیاز کنند و شیر برنج و غیره نسازند
 که پیر باران حضرت مولانا رسولنما رقی الهی

میر محمد غوث قدس سرہ

ایشان خواہر زادہ حضرت مولانا رسول نما اندر رضہ نہایت مورد عنایت
 و غایت منظر لطف و شفقت عالی بودند پس مستعد باطن کہ در
 عمر صد و دو سال از کسب سلوک و معارف طریقہ وار ثمر و سیب
 فراخ کلی دست داده و گوہر مفصو اصلی از دریا سے ذخار مشاہدات
 بدست آورده بود و بظاہر ہم بس نازک اندام کریم الاخلاق یا
 ہر خاص و عام در حسن و جمال یگانہ زمانہ کہ ہر جا از زیبا صورت
 قصہ و افسانہ بود سے گوی بزین ستارہ آمدہ یوسف بہمان
 دوبارہ آمدہ ذوق لباس مکلف از ایام شعور متکین خاطر اشرف
 سے بود و پارہ دوزمی در لباس رنج می افزود نقل اسبنت
 رونہ کے پیش استاد خود حضرت محمد مخدوم قدس سرہ کہ از
 کاملین حضرت مولانا رسول نما اندر رضہ و عنقریب ذکر شان کردہ
 انشاء اللہ تعالیٰ براسے سب آمدند جائے در لباس شریف
 خرقی رسیدہ بود استاد فرمود چرا پیوند نمیدوزانند عرض کرد
 کہ پارہ دوزمی بس ناگوار است و گاہے چین لباس نیوشیدہ
 از پیوند چاک چاک بہتر فرمود از پیوند ننگ و عار داری آن زمان معلوم
 شود کہ پیوند بر پیوند دوزمی و بان ستر کنے الزین سخن است
 بس بلول و گر یہ ناک شد و عرض کرد کہ دعائے فقر و فاقہ

آسان و آهون بر ما بود استاد را بر گریه و می رضوا رحم آمد فرمودم مخور پیر
 طریقه مقصود ما است که اولیایا بیان افتخار است نه چونند لباس
 ظاہر که مکر و اہل دنیا و دین است خوش حال شد و فقر و دعای
 استا و جلد تر بنظر آید کہ ہانک زمانی از تحصیل علوم فراغت یافتہ
 و اہل زمرہ یاران طریقت حضرت مولانا رسولنا اگر دید و ریاضت شاق
 شعار خود کرد و در قلیل ایام گوئے سبقت از طالبان حق رہود و
 یہ تکمیل طریقه ممتاز و مفتخر گردیدہ معارف و حالات کہ طار سے
 میشد سے مبہمون سے بیج پوشیدہ بر تو مخفی نیست، عالم
 السر و الخفیاتی، گاہے معروض بیان حضرت مولانا رسولنا رض
 نمی آوردند و سوادب میباشند اگر بہ تکلیف تاج العارفین رض
 گاہے بقصد عرض حال بحضور عالی حاضر شد سے آنقدر استیلا سے
 گریہ بود سے کہ از عرض باز ماند بے روز سے آنحضرت رض تاج
 العارفین رض ارشاد فرمود حال ایشان دریافت باید کرد چون تکلم
 در میان آمد ہمہ حالات و مشاہدہ طریقه از اول تا آخر ہر چه حق تعالی
 عطا فرمودہ بود بیان کردہ تاج العارفین رض بحال لبناست بحضور
 اقدس رسولنا این مشرودہ رسانیدند کہ تکمیل طریقه علی وجہ الاتم حال
 شدہ و گوہر مقصود بدست آمدہ و ہم میفرمودند شیخ العالمین رض
 روایت حضرت تاج العارفین رض کہ میر محمد غوث با ما یعنی با حضرت
 تاج العارفین رضی اللہ عنہ دستار بدل بودند برین کہ از ما

هر دو شخص یکی نبوده و یکس در بهشت زویم نقل است میفرمودند
 حضرت شیخ العالمین رضا که در ایام عنفوان ایشان در ویشی ساج
 وارد خانقاه حضرت مولانا رسولنما رضا بود با حضرت ایشان رطب و
 محبت پیدا کرد و پس عزیز میباشست بعد چند ایام که عزیمت سفر کرد
 گفت میر محمد غوث باشما محبت بسیار داشتم و سبب اقامت ما
 درین شهر الشیت و الفنت شما بود حالا که عرصه دراز گذشته رحمت
 سفر بر بستیم و چیز نماند بدست نداریم که یادگاری بشما و مهم الا یک
 دولت در دست منست پس ترقیب و بی بدل اگر قبول کنید
 بشما بخشیم ایشان گفتند آن چیست در ویش گفت هر چند بظاہر
 در ویشم صوف پوش لیکن بیاطن شاهیم فرمانروای عالم ارواح
 حق تعالی ما را بر روحانیان حکومت بخشیده و موکل سوره منزل
 را مسخر من کرده این سوره با موکل بشما بخشیدم و خود کنار هر دم گفت
 شما را حاجت بنصاب و زکوة این سوره خواهد شد هر گاه بخوانی
 موکل حاضر آیند و اطاعت نمایند مناسب که بقبول آن ما را مسخر
 و دلشاد کنید و راه سفر گرفت از آن روز هر وقتیکه سوره مذکور بخوانند
 موکلان حاضر میشوند و خود را با ایشان میوندند روزی حضرت مولانا
 رسولنما رضا فرمود هر چند حاجت بنصاب نیست لیکن خانی از فائده
 نتوان شمر و قوه بر قوه است اگر خواهم قصد نصاب از سر نو کنند
 بهتر است امتثالاً للامر و اتیاناً للحکم متوجه نصاب سوره منزل شدند

مہوڑا یا مہوڑا بعدین با تمام رسیدہ بود کہ روز سے جناب ایشان
 بہ دور سورہ مذکور مشغول بودند و شخصی صیافت حضرت مولانا رسول نما
 قدر سے پلا و آورد آنحضرت را بقصد شفا سے شفقت آواز داد میر محمد
 خوش پلا و خواہی خورد و پاس ادب جرات انکار نہ دید عرض کردند
 ہر چہ ارشاد شو و آنحضرت فرمود بیا ایشان پارہ سہ از حجرہ بیرون
 شدند و با آنحضرت فرسیدند لقمہ چہند از دست حق پرست خوردند
 و بن ایشان داد و در خدمت فرمود چون حجرہ آمدند و با تمام روز مشغول
 شدند مولانا شمناک گردیدند کہ این چہ حرکت بود در عین انصاف
 بچہ پائیات خوردن با کنگر و باز بے غسل متوجہ اورا شدند
 جناب ایشان ترا ہم بس غضب آمد فرمودند سبحان اللہ حضرت
 مولانا رسول نما باین شفقت یاد فرمایند و از دست حق پرست خود
 تقویٰ بدین مالند و ما با پاس شما انکار این عطیہ کنیم حقیقت شما بان
 چیست اگر تملعہ عرش و کرو بیان قدس جمع می آمدند و باز میباشند
 نمی شنویم و دست ازین نعمت بے بدل کہ رشک الطعمہ ہست
 است باز منید اشتیم گفتند غسل جہان کردی و در داز سر نو برانکر
 فرمود در خوردن پلا و از دست حق پرست حضرت مولانا شمر طے
 فوت نہ شدہ بود ہم اگر تو اینہ ضرر سے رسانید گفتند اگر ہر شفا قدر
 ندارم بار سے اطاعت شما ہم نخواہم کرد باز فرمود بے بینیم چگونه
 فرمان بردار سے مانع کنید در ہمین انصاف طوق اطاعت

در گردن شما می اندازم اگر تو انبیا خوان و انصار خود را بعد خود
 آورید و با این همه منت پذیر می شما در کار سے نکتہ حق تعالی کہ کار سارہ
 ما ست بے معاومت شما کار ما میکند محتاج شما نیستم عرض این
 فقیر امتثال امر حضرت مولانا دارم نہ متناسے فرمان برداری
 موکلان اما اکنون کار بر رعم شما دست و پنجهان با و را مشغول
 شدند بعد اتمام اربعین چارنا چار موکلان حاضر آمدند و با طاعت
 کمربست بستند و مطیع و منقاد گردیدند لیکن از آنجا کہ ملا بی بی با طاعت
 اشرف راہ یافتہ بود گاہے در تمامی عمر بر انہا با انجام کاری
 حکمے نظر نمودند و روحانیان را صبح و شام بہ متناسے حکم بہ
 میشد الا سہ مرتبہ دوم مرتبہ بلا حکم کی آنکہ روز سے تسبیح آنحضرت
 گم شدہ بود و زبان مبارک را ندیدیم ان شاء اللہ کہ چندین
 روحانیان فرما بفرما با ستم تسبیح و سے گم شود فوراً موکلے
 حاضر آمدہ تسبیح بدست عالی داد و عرض کرد کہ بفلان مقام
 از سہو افتادہ بود برداشتم تا وقت طلب حاضر آرم دیگر
 شبے بردستار خان موکلے یک سفال شیرینج پیش نهاد سپید
 از کجا است گفت در شہر غازی پور بدولت سراسے حضور
 حاضر بودم والدہ ماجدہ جناب عالی شیرینج کچھتہ بود نہ شبہ
 فرمودند اگر میر محمد عوٹ اینجا سے مے بودی میخوردے او انہ
 دادم ہر قدر کہ منظور باشد بر طاقی بنہند باوشان خواہد رسید

یک طشیری نهاده بودند ما از آنجا برداشته آوردیم امر سوم آنست
 که ایشانرا شبانه روز در خلوت بسر شد که و از خلق کمتر باقیات
 کردند اگر کسی خواه مخواه قصد کرد که بوی سبب التفاسی
 ظاهر نمود که تا بر فاسد خاطر شده بر خیزد و باز نیاید و در
 شخصی از اهل حرفه و فرمایید مبارگاه عالم پناه حضرت مولانا رسولنا
 حاضر شده زار بگریست و گفت سپرم گم شده و چشمم از گریه سفید
 سیرنجتی ما چنین اندوه مبتلا کرده پناه برد در دولت آورده ام
 تا روزگار دست ستم از ما بردارد و گم شده ما را باز و بد آنحضرت
 رارضی الله عنه رحم بر وی آمد جانب حجره ایشان اشاره فرمود در
 حقیقه بحصول مقصود بشارت نمود آن بچاره برد در حجره ایشان
 آمد با و از خشونت گفتند کیست و از کجای آنی گفت اهل حاجتم
 فرستاده حضرت مولانا رسولنا بر در شما آمده ام بجز در اجتماع نام
 حضرت تملطف و نوازش بحال و سبب بزدول کردند و دلاسا
 دادند مفصل حالش در یافت نموده فرمودند فردا وقت طلوع
 آفتاب حاضر آئی و رفعت کردند صبح که حسب و عسکان غمزه حاضر
 آمد جناب ایشان سوره عزرا مل میخواندند گفتند خوش آمدی
 صورت پسر خود خیال کرده چشم بند کن و چنان دانسته باش
 که پیش نشست او چشم بند کرد و عرض نمود که صورتش حاضر تمخیل
 کردیم گویا نزد من موجود است فرمودند تو گفتن چیست دستش

بگیر و بسوی خود بکش او همچنان چشم بند کرده گفت دستش گرفت
 و بسوی خود کشیدم فرمودند یافتی گفت یافتم گفتند دستش بگذار
 که باز از تو نگریزد و چشم بکش آن کس چون چشم بکشاد دید پیش
 حاضر است و دستش در دست وی برپاس حضرت ایشان
 افتاد و بشکر گذاری بجنور مولانا رسولنا رضی الله عنه حضرت
 گرفت چون در خانه آمد مرد مالش پرسیدند کجا بودی و چگونه
 اینجا رسیدی گفت فلان دروگر بطبع زیور که در برداشتم از
 فلان کویچه مارا برد در دام لطف وی استیغانه اش رسیدم
 در تله خانه برده همه زیور از ما گرفت تا سه روز مرا هانجا داشت
 روز چهارم گفت درواگذاشتن فساد است همان به که بقتل تو
 رفعت کنیم بخوت جان منتها بکاری بر دم هرگز آنگذدل موم نشد
 و بر بیکسی وزاری من نه بخشید ساسته نگذشته که بیرون رفته
 و من درین خوف که برای آوردن تیغ رفته باشد چاره جانبر
 چه باید کرد تا گاه دفعه خود را اینجا یافتم نه کسی را دیدم نه از کسی
 آواز دادی سستی من هنوز در حیرت نقل است میفرمودند شیخ
 العالمین رضی نقلاً عن تابع العارفین رضی الله عنه عن محمد بن عوف را کتابی
 بود از مکاشفات ایشان که در آن اشغال و اعمال و اذکار عجیب
 و غریب بود و احوال پیش آئیده بسیار نوشته بودند و اکثر سے
 از آن اذکار و اشغال بکسب یاران حضرت مولانا رسولنا بود

پس نافع در امور باطن روزی که همه را در آب شستند چون
 با تمامه محبت و ربط بود باین خبر متاسف بر قاسم و نر ایشان
 آمد و استفسار سبب کردم فرمودند شب خواب دیدم صبح
 است پس وسیع یک طرف وی با میروم یک کس یا دو کس با
 من اند دیگر کس نیست و طرف دیگر شما میروید و پس از سه
 شما هزاران مردم اند هم بصورت پارسا و غیر پارسا صبح که تعبیر
 خواب فکر کردم همین بود که از ما اجراست طریق نیست الا یک
 دو مردم مرید شوند و از شما بسیار خلق روز مقصود بین و کمال
 طریق شوند و اجراست طریق حضرت مولانا بشما باشد بنا بر
 داشتن آن سود سے ندیدم گفتیم اگر چنین بود این سخن بین می نشنید
 که خلق را با و نفع میرسانیدم شستن چه سود داشت بیساکت ماندند
 نقل است میفرمودند شیخ العالمین رضا اقلاد عن شیخ تاج العارفین
 شبی میرم مجر غوث را رخ گذرند ما سے رسیدہ چون اثر سموی
 زیادہ دیدند بارادہ علاج آن نزد حضرت مولانا رسولنما رخ آندند
 و آنحضرت از او را معمولی فراغت فرموده متوجہ آرامگاہ خود بود
 ہمراہ آنحضرت تا در خلوت رفتند و از کمال ادب جرات عرض
 نیافتند تا آنکہ آنحضرت بخلوت شریف رفت و ایشان بر دیوار
 در تکیہ زد و غشش کردند و زہر مار تمام تر در رگ و پوست سربایت
 کرد و تمام بدن عرق عرق شد و کسے را ازین خبر نہ وقت استراحت

آنحضرت را حال ایشان بنکشف شد فوراً بر قاسم تن دیدند
 که بر دیوار تکیه زده در غشش اند آنجناب سوره فاتحه خوانده ام
 کرد بعد از دیدن با قامت آمدند و اثر زهر مار دفع شد آنحضرت
 فرمود اگر حق تعالی ساعته دیگر هم خیر منیاد کار مت تمام بود بود
 حجره خود خطاب ایشان ببط تاج العارفین رضوانه الله علیهم
 خوش الطریقت و نبوت العالم انتقال نهم ماه رجب سنه یک هزار
 و یکصد و سی از سال هجرت است

ذکر خیر حضرت شاه غلام محمد قدس سره

احوال ایشان بس شریف و لطیف است حضرت مولانا رسول نما اکثر
 بخطاب عشق با زیاد فرموده بس بلند همت بود که نه کرستی
 آسمان در نظرش بسپت زمین بود هرگز در همی و مشکلی بر ایشان خاطر
 و متردد الحال نه گشته بی محابا در کار دشوار چون غازیان سالار
 در کارزار افتاد و کوه را چون گاه نمودند در عنفوان جوانی
 بظاهراوقات بسری از حرفت آتشبازان کرد و بی باطن جن
 هوا و حرص پاک سوخته و بیاروت خانه ما و منی آتش زد و بی
 فی الحقیقت در علوم و بهت کبریت احر بود نقل است
 شیخ العالمین رضوانه الله علیهم در ذکر زیانست سلف میفرمود که درین
 زمانه شاه غلام محمد قدس سره از بعین با که میگردند بزمانه سابق

ہم کمتر از اولیا کرد بیک وضو و چیل قر نفل اتمام الربعین کردے
 و چندار ربعین پچنین کردہ اکتفا بر چیل قر نفل آسان است اما بیک
 وضو و چیل شبانہ روزہ بسر کردن دشوار تر است طاقت بشر
 نیست مگر آنکہ بقوت ملکی رسیدہ باشد و بعد ہر ربعین از کمال
 حرارت خون بولی نہ کردی و تا چند روز بول و غائط خون خالص
 شدے و بہ تبرید با مزاج با صلاح آمدے وہم میفرمودند شیخ
 العالمین رضا اگر کسی شکوہ بخت خود از نارسانی کردے و
 گفتے کہ بجنور مولانا رسولنا عرض کردم کہ متناسے شرف لقا
 نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دارم جو آسے بجز تسلی و تشقی ظاہر نیام
 بوی حصول مقصود کہ مشام جان سرگردان باد یہ طلب را معطر سازد
 نہ شنیدم فرمودے کاریکہ از غلامان آن بارگاہ ممکن الوقوع باشد
 حاجت عرض بانجناب ندارد یا بیوخ محض است کہ ناگفتہ را گفت
 می نمائی بیا وضو کن چون طهارت کرد آن بخت بیدار پیش ایشان
 می آمد معانقہ میگردند و او را سبے خودی از خود میر بود بیوشش
 محض ازین عالم میشد بر فرش مے غلطانیدند شرف میگردید
 بار با این ادرا از ایشان سرزد بود و در اسم اعظم حضرت محبوب سبحانی
 قطب ربانی سیدنا و شیخنا ابو محمد عبدالقادر جیلانی رضی اللہ
 عنہ تصرّفے بود کہ کمتر بسمع کسی رسیدہ باشد اکثر بسیر صحرانیت
 کو دکان کہ با خود ہا بازی میگردند و از میدان خدا کے طفلان

این چه بازلیست بیا نیک که بشما تا شائے نمانم و هر طفل را یازده
 بار اسم اعظم میخوانند احوال قبور بهمان ساعت معائنہ همه با میشود
 هر کسی از سنج و راحت مردگان آن قبرستان مشاهده میکرد و هرگز
 جناب ایشان درین چنین تصرف باک نمیداشت و انجام امور فانی
 دولت برای جنت فرمای حضرت مولانا رسولنار هم تعلق با ایشان
 داشت نقل است می فرمودند شیخ العالمین بعد انتقال حضرت
 مولانا رسولنار در میان ایشان و حضرت شاه عصمت اشرف قدس سره و در باره
 سجادگی گفتگوی پیش آمد و سخن بالا شد هر کس تمنای آن داشت که
 این دولت نصیب وی باشد یا لاخر ایشان از شاه عصمت اشرف قدس
 سره گفتند یا این ندانم که از ما و شما قاطبیت این کار است الا انقدر که
 ما هر دو طالبان این دولت بیازار و بیم و مردی جاہل و فرومایه را فاعلم
 آوریم هر کسی که او را در ساعتی مثل خود کند سزاوار این دولت است چون
 ایشان را در اصل طبیعت چالاک و بیباکی در هر کار بود مستعد این امتحان
 شد و جانب دیگر دوام مشق سلوک شاه عصمت اشرف جواب چنین
 نفرمودند تا آنکه برای همه بران قرار گرفت که تاج العارفين خلیفہ اعظم
 آنحضرت رسول نما اند عنقریب بقریب رسم فاسخ از وطن تشریف خواہند
 آورد تجویز سجادگی مفوض بر آرای او شان باید کرد چون تاج العارفين
 بشهر فارس رسیدند بعد رسم فاتحہ و حصول دولت زیارت مزار شریف
 سخن سجادگی در پیش شد حضرت ایشان فرمودند که در سنازعت

اهل بصیرت تجویز ثالث گنجایش ندارد و هر دو صاحب باطن و ارباب
 کشف اند چرا که جمیع بزار شریف نمی آرند که مرضی آنحضرت معلوم
 گردد و هر دو بزرگ گفتند این معنی هم مفیوس به ایشان کردم تاج العارفین
 چون بدریافت است یعنی حاضر روضه متبرکه که آنحضرت شد آنحضرت یکبار
 علامتیه از مزار شریف بیرون آمد و بتاج العارفین فرمود بنشین و بگو
 جناب ایشان عرض کردند عنایتی که مسذول حال این غلام
 است هر کس میداند اعاوام در حیرت خواهند شد و هر جا از
 افشای اسرار قصه و فسانه بلند خواهد کرد دیدنا همان و نا اهلان
 در ورطه هلاکت و ضلالت خواهند افتاد مناسب می نماید که در
 قبر شریف تشریف فرمان شوند و غلام بر از جمال با کمال مشرف
 فرمایند عرض تاج العارفین رضی مقرون اجابت گردید و در باره
 سجاده گی ارشاد شد که شاه عصمت است را اینجا تکلف خواهد
 بشهر عظیم آباد پیشه روند و اقامت کنند و شاه غلام محمد که کار با
 خانگی متعلق با ایشان است عزم اقامت شهر غاری پور نماید
 و رینه قبایل مارا از طرف کار پرداز بس هرچ پیش خواهد آمد
 و کسے دیگر لیاقت انجام کارخانه ندارد و تاج العارفین رضی
 عرض کردند براسے سجاده گی که تجویز فرمایند اینجا به هدایت
 خلق که حکم میشود ارشاد کردند بالفعل تا چند موقوف دارند
 بنابر حکم عالی شاه عصمت است صاحب شهر مینه سکونت اختیار

کردند و ایشان بشهر غازی پور سرگرم انجام کار خانہ آنحضرت
 رضی اللہ عنہ شدند و عمر بخدمت گذار می و جانفشانی قبا اهل
 آنحضرت بسیر کردند نقل است روزی شاه غلام محمد قدس سره
 بادوستان بکرنک برکنارہ دریا بودند کسی را آسیب جن
 رسیده بود و خلقی بر سر او کے هجوم آورده از یکی سبب زدہا کہ
 خلق پرسیدند گفت بر مہینوں نے تماشا میکنند ناگاہ مہاجن بچہ
 مغرور حسن و جمال خود بہ آرایش تمام کبک خرام برای تماشا
 از دہام تیز تیز میزد و با حاضران فرمودند این صراف بچہ مغرور حسن
 بہ تماشا میرود اگر آسیبے خوشتر باین مغرور رسد خوشتر باشد
 چون قریب جناب ایشان رسید یکبار برابر روئے آورد
 بردست زدند و گفتند اللہ ہوان جوان بیوشش رزیدہ افتاد
 و لغزہ اللہ تیز میزد و دیوانہ وار گاسے میگریست گاہو میخندید
 و می غلطید مردم سا نخودیدہ متوجہ تماشا سے جوان آسیبہ
 گریزند کس طومار سے و افسوس نے دم میگرد نفعی نمی بخشید
 ناچار صورت درویش فریدہ ہمہ ہار جوع با ایشان آوردند
 تبسم فرمودہ گفتند شمایان احمق و نادان ہستی کسے را
 کہ جن گرفتہ باشد با فسوں و طلسم چارہ کار او تو ان جست آزا
 کہ دیو عشق الہی گرفتہ باشد افسوں کہہ کار آید چون خویشان و
 بس ہر سیمہ و پریشان خاطر بودند جذب حالش نمودہ با فاقہ آوردند

اما در حقیقت ویرانه‌ها و افغانی محض بود که برافاقت خود زار زار میگردد
 و بر شکستن دل نقرین میگردد و میگفت خوشایستی که در ناله های زار
 زار و گریه های نای جان جان رسید کسی که هر کس که جان نداد
 بجایان نمیرسد به انتقال شریف یازدهم ماه ربیع الثانی در شهر
 غازی پور قبر شریف متصل مسجد بازار شمالی است باندک فاصله
 جانب شمال عطر فروشان که جوار مسجد سکونت دارند همه واقف اند
 و بنده لغایت تالیف این کتاب یکبار بزیارت قبر شریف سعادت
 اندوخته است خطاب ایشان عشق باز است

ذکر حضرت شاه عصمت است قدس سره

وطن شریف ایشان در ضلع سارن موضع است بر لب دریا
 گنگ مشهور کجیل پوره بفتح کاف هندی و سکون لام سبب اختصار
 فقر ایشان آنجبه که از آنجا راه صعب لاحق شده تا هفتاد سال
 صاحب فراش ماندند تدبیر هر جنس بکار بردند بیکار محض شد اطباء
 عصرا زبگانه و بیگانه دست بردار شدند و صورت مایوسی نمودند
 سرمایه ضروری که از متاع خانه بود بکار معالجه آمد چون از هر سو
 راه مقصود بسته شد بتلاش علاج رجوع بفقرا زمانه آوردند که
 شاید از برکت انفاس صاحب دلی مسی نفس روی مقصود مشاهد
 کرد و زندگی تازه نصیب باشند ناگاه درین تلاش در شهر بنارس

بخندست شفا منزلت چاره ساز دل و رو مندان حضرت مولانا
 رسولنار رسیدند و عرض حال کردند آنحضرت را بر حسب حال
 ایشان رحمی آمد فرمود کار سے سخت در پیش داری اگر توانی
 بهر حل این قصیده خمریه حضرت عوث الثقلمین محبوب سبحانی
 شیخنا سید عبدالقادر چیلانی رضی اللہ عنہ و رسا ساز باشد که از
 لطف عنایت وی کامیاب شوی حسب ارشاد بر خواندن قصیده
 متبرکه که هر هفت استوار بستند و بزبان حال مترنم این بیت شدند
 دست از طلب ندارم تا کام من بر آید، یا تن رسد بجانان
 یا جان ز تن بر آید، در عرصه قریب بخت خوابیده ایشان بیدار شد
 و دولت آبدی یار گردید در عین خواندن گریه استیلا کرد ایشان
 جمال جهان را سے حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ که آمینند
 حق نما بود ممتاز و مشرف گشتند و آنحضرت رضی اللہ عنہ و علیه و
 علی عبده السلام نگاهای از چشم حق بین و عین عنایت بسوسے
 ایشان کرد که از خود رفتند چون بخود آمدند استرکونین برگزشتند
 و طالب مطلوب حقیقی بجان و دل شدند و لیلک غلامی حضرت
 مولانا رسولنار منسلک گردیدند بعد چند روز خبر صحت بیماری
 رسید که بی وساطت تدبیر طباطباق تعالی منت شفا برگردن بجای
 و اجبابش نهاد بمضمون این رباعی هر کس که ترا شناخت جانزا
 چه کند، فرزند و عیال و خانمازای کند، دیوانه کنی هر دو جهان نشن
 خشت

دیوانه تو هر دو جهان را چه کنند و ازین مژده راحتی بدل برسید قاصد
 را رخصت فرمود و خود غم وطن نه نمود گفت اکنون کاری در پیش
 دارم که از همه کارم بیکار کرد بعد القضا می عرض در از خبر مرگ پنهان
 رسید شادان و فرجان بجنود حضرت مولانا رسولنمار آمد و باخنده
 قاه قاه عرض کرد گاه گاه تعلقی که بدل می آید امروز حق تعالی ازان
 نجات کلی بخشید و خط بنظر کیا اثر آن حضرت گذرانید و قاصد را رخصت
 نمود و فرمود که حالا رفتن چه سود فارغ البال چند سکه برین درویش
 بسزوا هم کرد در محبت شیخ بے نظیر بودند بطاهر فقر بخت دشمنی
 اتا باطن سینه بے کیند اش گنجینه اسرار الهی بود در پیر پرستے
 حسرت و وقت و مظفر عهد بود اگر کسی شهر بنارس را از محبت کثرت
 اصنام کفرستان گفته بس از رده خاطر شد س و فرمود او عین
 دارالاسلام است مسکن خلیفه رسول الله موطن نائب رسول الله
 مقبره شمس الدین ابدال مولانا محمد وارث رسولنمار ضعیف الله عنہ
 هر که ویرا کفرستان داند بر جیل خود اعلام میکند گفته می پر عتبار
 دارد نقل است میفرمودند شیخ العالمین رضو که برهنه از شهر
 بنارس بگدائی در شهر عظیم آباد بیٹن آمد و بود ناگاه بر آستانه
 فیض نشان شاه عصمت الله قدس سره رسید لب سوال
 کشاد برسیدند کیستی و از کجائی گفت فقیرم قوم برهنه از شهر
 بنارس مجبور استماع این معنی بادب از جابر خاستند و تا زمانیکه او

ایستاده ماند ایشان ہم ایستاده بودند باز از آن روز هر وقتیکه
 نزد ایشان می آمد فرو گذاشت مراتب آداب وی نکردند اگر کسی
 از نادانستگی مکلف نشست می شد بے بجا بش فرمودے
 این فقیر از شهر بنارس سے آید شہر حضرت مولانا رسولگاہ تہوم
 کہ او ایستاده باشد و مانستہ و اورا کہ کسی تکلیف نشستن میداد
 نمی نشست روز بے بیمار شد و چندے نہ آمد حضرت ایشانرا
 ترودے بخاطر شریف راہ اہفت از دوستان و مریدان مستفسر
 حال وی گردیدند معلوم شد کہ در فلان محلہ بیمار افتاد خود شریف
 فرما شدند دیدند بہتر ناتوانی تمنا افتادہ نہ کسی انیسے نہ عجز
 نہ طیبے کہ چارہ بیماری و سے جوید فرمودند تکلف خوردن و نوش
 ترا بسیار و مونس و عکسار کسے نیست اگر اجازت دہی غسل
 کردہ دو او نہار می تیار کردہ بتورسانم و شب بخدمت تو بام
 و منت کردند آنکور باطن کہ در روز ازل از نور ایمان نصیب
 و خطی نیافتہ بود ہرگز قبول نکرد بس متاسف باز آمدند و ہم منقر
 شیخ العالمین رضا کہ در ایام غلبہ افواج برگیان ماہمہ کسان و البتہ
 و امن دولت حضرت تاج العارفین رضا جلا سے وطن کردہ بشہر
 عظیم آباد سکونت و اشعیم اگر حضرت ایشان بملاقات تاج العارفین
 می آمدند و میفرمودند برادرم را خبر کنی روزے اتفاق خبر باری
 رفتہ عرض کردم شاہ عصمت اللہ صاحب تشریف آورده اند

و ایشان این سخن شنیدند چون بطلب باز آمدم از راه شفقت
 پس تمهید فرمودند که عم گفتن شرم می آید شاه عفت است اشرف
 آورده اند حجت حقیقی که از جانب پیر نسبت و در نفس الامر برین
 پدر حقیقی پیران اند از ترک میکنی ندانی که پدر ما همه حضرت مولانا
 رسولنا است رف نقل است از شیخ العالمین رض شنیدم وقتی
 حضرت ایشانرا استغراقی دست داده و کثرت در میان سابق
 و بان ایشان افتاده از الصاق زبان و شتالنگ فمها لے
 و آسیب بوی رسیدنیش زدن گرفت آخر بمرد و ایشانرا خبر شد
 بعد عرصه دراز که بخود آمدند اندک دردمقام پیش محسوس
 شدن گرفت چون دیدند کثرت دسے مرده یافتند و مقام پیشتر
 سیاه شده نقل است از شیخ العالمین رض شنیدم در
 ساله از سالها و باکے سخت توجیه شهر عظیم آباد شده
 خلقی هلاک گردیده و بجان را حسابی نبود از جناب اغاثت
 آب حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی شیخنا سید عبدالقادر
 جیلانی رضی الله عنه حضرت ایشانرا ارشاد شد که نقش اصل
 بشما دادیم به مرض نافع خواهد آمد از اثر و زهد با نقش سنیوینا
 و به بجان عنایت میفرمودند تا آنکه هر کسیکه گرفت از و بانبات
 یافت و صحت کامل دست داد و از برکت انفا س ایشان
 هوای شهر ابدال پذیرفت نقل است شیخ نعمت علی ساکن

موضع کریم چاک میگفتند که در میان دو مرید حضرت ایشان
 درختی تراعی واقع شد هر یک دعوی ملک کرد هر دو سر
 رجوع بحضرت ایشان آوردند تا رفع خصومت کنند لاجب
 اجتماع حجت هر واحد خواستند که حق بجانب شود آنکه بر سر
 ناحق بود گفت حضرت ما خوب میدانم که این درخت از آن
 ماست اگر خلاف آن حکم صادر خواهد شد در فعیل آن معذورم
 فرمود هنوز سخنی نگفته ام و حال شما چنین است آن دیگری
 که بر سر حق بود عرض کرد اگر حکم شود از دعوی دست بردار شویم
 فرمود بس مناسب است باز آن کاذب گفت چگونه بار نه آئی
 که در حقیقت دعوی صادر قم و تو کاذب بعد چند ایام حکام وقت
 را احتیاج بدان درختها افتاده حکم کرد که چند درخت در کار است
 هر جا که یابند قطع کرده زود بنیارند تیر داران بر درخت آن مدعی
 صادق آمدند هر چند تیشه و تبر زدند هرگز بریده نشد و خطی
 بر درخت از اثر تیشه نمی افتاد بچاکم خبر کردند متعجب شده رو
 بروی خود بقطع آن تیر داران را سرگرمی نمود آخر دید که تیشه
 شکست و درخت را اثری از آن نماند چار از وی دست بردار
 شده متوجه ملک آن مدعی کاذب که در حقیقت دیومرید
 بود گردیده بقطع آن درختها حکم کرده بی رنج و تعب تیشه کار میکرد
 یک تیشه کار و تیشه می نمود بسست عدد درخت بریده بر زمین افتاد

و عمارت برودند چندان بود مرید جنج و فرسخ کرد سودی نه بخشید
 مرید صادق آن مرید کاذب را همان ساعت یاد و یاد کند که امروز
 ثمره خلافت پیر مرشد و سزای بی ادبی و گستاخی که روز فیصله
 ما و تو بظهور آید بود دیدی و ما هم ثمره رضای وی نیکو یافتیم بهر یک
 درخت همه درختان برابر و آدمی همان تیر و تیر در اند و درختها
 ما و تو از یک جنس و یکجا در سال ماه وجودت تا زنگه برابر و درخت
 ما را از تیر گزندی نرسد و درخت تو نه رنج و مشقت بریده شود
 و این عنایت پیر است تمام خلق با وی یک زبان بودند و آن
 بدویانت را نفرین می کردند و از تصرف باطنی حضرت ایشان حکم
 عقیدت در مزرعه دل می گذاشتند نقل سنت شیخ العالم میرزا
 می فرمودند مریدی بود از مریدان ایشان که در شیوه پیر برستی
 خود را یکجا در زمانه می نمود به مقتضای شیفتگی بحال خوشبید
 مثال و کسروی این پیر که سن سال که در مفارقت جسمانی محب
 و محبوب خلفه را آشفته روزگار خسته حال دارد بر خود لرزید
 که بسا این روز سیاه فراق او گذردش چرخ روی نماید خیال
 تصور حضرت ایشان در دل و غمت اما صورتی که گره کار وی
 کشاید نمی یافت و اگر می یافت او بخصمت نمی داد که حضرت
 اظهار این معنی کند و اجازه حاصل سازد درین پس پیش یک

ناگاه سپهری مهر تیغ جناب بر سر آن سر و پا محبت و وفای کشید
 و در غم مفارقت آنحضرت بر دل خسته اش بناد صدای گل نفس
 ذائقه الموت در داود روزگار ازین غم در چشم دور بنش
 تیره گردید و چشم دور بین از دیدنش خیره شد شب و روز گاهی
 بر لب شریف حضرت ایشان و گاه در کلبه احسان لب
 میگرد و هر ساعت آتش عشق و محبت به تمنای دیدار ^{مشتعل}
 می بود و خین الیک در دل مرکوز بود از ناوفوی آن غم
 بر غم می آید و در روزی از غایت شوق و بی قرار س دل
 مصور را طلبیده که در این زمانه بر بنزاد و مانی حرف می نهادی
 و زین مصور استادی بود و عدم مثل طائران تصویر را خیال
 بال و پر کشود که در نظر تماشا بیان صورت پرواز نمود و اگر
 بر صفحه قرطاس صورت غیر نقش می بست در چشم نظار گیان
 چنان نمودی که بر محبت و دلیران را با زومی شکست کشید انسان
 چنان کشیدی گوئی در روی روح و میدی و اعجاز عیسوی
 کار بردی گفت شبیه پروم شد خود نماند ارم و از همه حال و خط
 نشان میدهم اگر از دست تو دست آید عطیه و نسره نصیب
 نست هر چند بیان شافی کرد و نشان وافی داد مصور در تابل بود
 که از لفظن شمره دیدن بدست نمی آید در میان هر دو مشرق آسمان
 زمین است و هم اگر مصوری بیان خط و حال کند شبیه میتوان کشید غیر

که ازین فن جنابیت محضه داشته باشد ملاحظه هر خط و خال دشوار است
 یکبار عقل دور بنیتش به هر سکه کرد و سخت یار شد پرسید هزار
 شریف کجا است آن شیفته جمال خود شدید مثال از قبر آنحضرت نشانی
 و او مصور گفت فردا جواب شما بگویم و رخصت شد وقت شب
 بر قبر آنحضرت رفته بس الحاح و زاری کرد و منتها پیش آورد که
 یکبار از جمال یوسفی خود اگر مشرف فرمایند انعام و افرید دولت شما
 مایشود و نقدی که کفایت مهات ماست بدست می آید و اجتهاد
 از مناهای شرعی در عالم تکلیف است مواضع آن در عالم جزا
 یقین میدانم که درین اعانت و امداد از حضور عالی که مقیم عالم جزا
 اند بانچه کس نباشد و مانا مرادان بهر ادمیرسیم ریاضی دولت
 ز درت روی نماید همه راه و نه دست تو کار کشاید همه راه تو قبل
 حاجت و ما حاجتمند حاجت ز در کعبه بر آید همه راه لطف قدیم
 غمخوار شد و دولت یار همدران شب بخواب و دید که
 شریف آورد و نه سر بود بهین صورت ما و نیکو ملاحظه کن
 مصور بار یک بین و چالاک دست همه خال و خط تمام تر ملحوظ خاطر
 کرده صحیح شبیه نورانی حضرت ایشان بر صفحه قرطاس از لوح دل
 نقش نسبت که سر مو تفاوت از اصل صورت ندانست حتی که در اثر
 تسبیح و رومال در دست می پرست بلا فرق از عادت زندگی
 بود و پیش نظر آن پیر پرست آورد بس دلشاد شد و شبیه زد

گرفت و از وعده مضاعف در مضاعف با وی در انعام مراعت
کردن نقل است میفرمود شیخ العالمین رضا که ما بجز مراد حق رسیده
بودیم روزی که حضرت ایشان را همراه گرفت و بر مکان حکیم
محبوب عالم که یکی از مریدان و خاصان آنحضرت بود آورد و فرمود
میان محبوب عالم ایشان را نیکو بشناسید که ذی حق شما هستند
و نصیحت میکنم شما را که خاطر ایشان بسیار ملاحظه دارید و
تا هر چه در حق که علاقه تدبیر و معالجه و وی بشما باشد بجزد و ابی
خوش ذالقه و خوشبو هرگز بد و ای بد طعم ایشان را تکلیف ندهید
حکیم صاحب و نیز ما همه حاضران مجلس دانستیم که این همه نوازش
بجال ما به نسبت حضرت تاج العارفین رضا است که هر دو جناب
با خود بار ابطه دینی دارند و رنده دیگر حق ما چیست بعد سالهای
بسیار و عرصه دور و دراز از سخن خطبه و دامادی ما از دختر حکیم
صاحب در میان آمد و امر متقرر شد تا آنکه رسومات شادی
و عقده مناکحت انصرام یافت آن زمان حکیم صاحب را سخن
حضرت ایشان یاد آمد و گفتند که اکنون مطلب ذی حقوق فهمید
که اشاره بوقوع این علقه بود که بعد سالها سال ظهور آید و از آن
گاسه بد و اسه بد طعم معالجه ما کردند نقل است سیکه از
مریدان ایشان بعزم زیارت مزار شریف حضرت مخدوم الملک
مخدوم شریف الدین بهاری بن احمد کبیری منیری قدس سرها

قصد شهر بهار کرده بود اتفاقاً در اثنای راه از اسپ بفتاد
 و ضربت سخت بوی رسید که نفس کرد و حالت ابتدر شد که
 همراهمان را باس کلی از زندگی آدم هر چند بیدار با بکار بردند سودی
 نگردانانازنگ بهره متغیر شد و اجباب را عنان صطبار از دست
 میفتاد سر اسپه و پریشان دست از معالجه برداشتند و کار
 بر خدا گذشتند یعنی چند ساعت بهوش آمد و گفت خاطر جمع
 دارید که رشته حیات مانده است و نیشند که کل تشفی است لیکن
 آن ضرب رسیده درین باب مبالغه کرده حاضران متعجب
 حال شدند گفت ضربی شدید رسیده بود که امید حیات نمانده و
 به پرواز رسیده دیدیم در آن عالم حضرت مخدوم الملک را قدس سره
 بر سر ایستاده و پیرا حضرت شاه عصمت الله قدس سره نیز حاضر
 است و مخدوم را الزام میداد که زیارت شمار حضرت داده بودیم و نزد
 شما فرستاده بودیم این شد فارغ البالی بکار رفت که نوبت مرید
 من باین حالت رسید مجرب است از لطف و عنایت شما و
 حضرت مخدوم عذرمی فرمایند که غافل بودیم اما در نماز عصر مشغول
 بودیم حالاً باندک کمالت صحت خواهد شد همین سخن بود که ما را افتاد
 آمد هنوز تمامتر سخن تمام نکرده که طبیعت بدفع الم متوجه شد تمسوا
 شروع شد یک سلفی بر از خون قی کرد مردمان و نشتند که آنچه
 قبل ازین بیان نموده بود غالباً بزبان بوده باشد یا اکنون گئی

از رگها تر متبده است زیاده تر یا یون شدند چون از سینه
 فراغت دست داد باز نه اثر ضرب بود نه در و عفتوسه گویا
 زندگی واسطه ز سیده بود و دیگر حاجت معالجه نه افتاد نقل است
 عجیب تر و حکایت غریب تر ازین که شخصی از مردان حضرت ایشان
 که سبب بذات شریف محبت خسرو می داشت در باطن از صحبت
 اهل بدعت ظن فاسد در حق صحابه رضی الله عنهم پیدا کرد که از
 کلامش بوسه رخص می آمد و متناد عقیدت از ان ظاهر می شد حکیم
 و اعطاء الله صاحب باین خادم در و نشان می فرمودند که وی با ما
 مربوط بود ازین جهت اکثر می را ملامت میکردم که تو در سلسله عالمیه
 قادر به ارادت داری و بردست همچو شیخی توبه کردی و در پیرایه
 یگانه عصر با اینهمه بر فلان مذہب پیران سوء عقیدت در شان منعم و
 کرام چگونه پسندیدی و ای بر تو و بر عاقبت تو اندیشه اف
 ضرور است جواب میداد پیر من کامل و زبردست است عاقبت
 بر باد نخواهم شد بعد چندی فوت کرد ما را تمنای دریافت حال
 وی بود استخاره کردم دیدم منزله آبت بس ناپاک و فاجور است
 در و پست و آن کس بیاس کسیف آنسم یک لنگ
 در آن منزله بر روی افتاده است ملازم معاند حال وی سخت
 استگراه آمد و فوراً بخاطر گذشت که این نکبت همان عقائد
 باطله و سیت که از ان منع میکردم گفته من نه شنید و باین عذاب

مبتلا شد ناگاه حضرت شاه عصمت الله قدس سره در آنجا کشته
 آوردند و او را از آن منزله برداشتمند و در کنار گرفتند و وقت آن منزله
 مکانی در کاشا و مصفا گردید و آنکس بالباس فاخره نزد آنحضرت
 ایستاده رویش بی نهایت منور بسوی من دید و گفتم دیدی طاعت
 پیرنگفته بودم که میر من زبردست است حال آنکه بیت گناه و شامت
 رفض چه شد و کجا رفت سه نه ماند بعضیان کسی در گروه که
 دارد چنین سیدی پیش رو به خطاب حضرت ایشان از
 جناب اغانت ماب حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
 مختار الله و مختار شب است انتقال سوم ماه محرم مزار شریفیت
 به نزد ازمیم آباد پینه محله موتیانند در حجره مسقف که با اهتمام حکیم
 بر آن محبوب عالم علیه الرحمه تعمیر شده بود و واقع است

ذکر حضرت شاه غلام امام قدس سره

میفرمود شیخ العالمین رضی الله تعالی عنده ایشان از یاران حضرت مولانا رسول نماز
 اند در ملک دکن سکونت میداشتند اول عریضه ایشان بحضور
 اقدس رسید که بی نهایت حضور یافته کسان بوسیله غلام
 دخل محفل شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم شدند و با اختیار
 رسائی حاصل کردند احوال در خواست بیعت کرده اند چون غلام
 را بجز اجازت تربیت حکم گرفتن بیعت نبود تا وسیع افکار کرد و تربیت

بر اخوت دینی نموده لیکن ایشان را با حقیران مقرر کرده که اگر
 بیعت ننگیرم قاطبته ازین سعادت خود را محروم دارند و بدست
 دیگرے نمانند درین معنی هر چه حکم عالی بدان نفاذ یابد تمیل آن
 کرده آید بچو آب عریضه عزار قام یافته که چون آنها اراده چنین دارند
 اجازت بیعت آنها داده شد که ارسلت پیران محروم مانند
 بعد چندے عریضه دیگر رسید که غیر آنها که سابق در باره بیعت
 شان عریضه کرده بود است و یک کس بدولت حضور سفی
 عصل شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ممتاز و سرور از
 گردیدند در یاران حضرت مولانا رسولنما رضوان دولت رسولنما
 گویا مخصوص با ایشان بود که چندین کسان را باین دولت سبے
 بدل رسانیدند ذلك فضل الله یوتیه من یشاء
 والله ذو الفضل العظیم

ذکر مولی لعل محمد سیر قدس سره

از یاران حضرت مولانا رسولنما اندر میفرمود شیخ العالمین رحم که
 چون ایشانرا طلب حق پیدا شد سفر گزیدند و شهر بشهر در تماش
 بر شدے کامل جاوه پیدا بودند تا آنکه نام نامی واسم گرامی آنحضرت
 شنیدند بشهر بنارس رسیدند متامل بر دو کاسه نشسته
 بودند که در هبے پیدا شود تا هر دو دولت با سعادت را بخیرت

رساند ناگاه طالب علمی که از آنحضرت سبق میگرفت بان سوگند کرد
 ایشان پرسیدند چه میخواسته گفت فلان کتاب از حضرت مولانا سولانا
 میخواهم ایشان غنیمت شمرده اعتراضی در مقامی کردند او جواب در ماند
 فرمودند برو برستاد و مثل این مشکل از وی کن او بخدمت آنحضرت
 حاضر آمده عرض حال کرد آنحضرت مثل آن اعتراض فرمود باز برایشان
 آمد و بیان مطلب کرد باز بران جواب عود کردند و منظور ازین گفتگو آنکه
 آنحضرت طلب فرماید چون آن طالب علم از صحبت عالی آمد و بیان نقص
 کرد و دیگر جواب شناسان فرمودند و گفتند اگر توانی معترض را
 بسیار که بخوانی سخن گفته آید کار بسید و وسالست و است نمی آید آن
 کس با ایشان جواب عود و پیام آنحضرت رسانید بجز و استماع و شاد
 روان شدند معترض تو گوئی که بچند در برین + و حضور حاضر
 آمدند آنحضرت بعد از خلاق و مدارات که لوازمه و ارشادان انبیا
 است فرمود و درین معتام چه شک است که خلیبان میکنند
 بیان فرمایند تا فصل گفته آید ایشان عرض کردند هیچ شنبه و شک
 نیست اما هر کس وسیله کار نه جوید یا نیز وسیله جستم و طلب
 سیدم امیدوارم که بسک غلامی در آیم و بدولت باطنی
 که مقصود اصلی است بدستگیر حضور فایز شوم عرضشان
 معترضون اجابت کردید بے مرئاض بودند چون یکجا
 قیام نبود حجه در خانقاه شریف اخصیار نکردند

گفتند و برانہ ہا و خرابیہا سے شہر ہمہ خلو و خننا نہ ما است از بہر
 طعام روز و شب عرض کردند کہ بمودی سرکاری حکم عالی نفاذ
 باید کہ چیزے بجا آید اوہ باشد و در پیر و انہ با اوقات بسر میکردند
 روز سے سر ساخت بود و از طرف اسباب سرانی فقر بخت کہ خیر
 آتش عشق و آہ جگر سوز و ریشہ ہامی رخ چارہ سرا بنو و شب محترم
 شدند وقت محسوس از خواب بیدار گردیدہ جانب دریا نشاند
 بجز یک لنگ و یکرہ بیخ نہایت بعد فراغ غسل تاب سروے
 نہ آوردند چند قدم از دریا بیرون آمدند شیم سحر مضمون کل نفس
 ذائقۃ الموت مترجم شد و از اہل ایشان را در احتفاظ وصل آورد
 غسل کردند مردان و زنان وقت صبح کہ برب دریا سے آمدند نشاند
 گر مخمور سے شراب خواری است بگمان رفع حرارت ہر کسی بکن
 سو سے آب برایشان سے رخت تا آنکہ جان بجان آسیرین
 پیروند و بوسل مطلوب حقیقی فائز گردیدند حضرت مولانا رسولنارا
 سال شان منکشف شد ہمان ساعت معیاران تشریف آورد
 لاش اور خانقاہ بردند و تہیز و تکفین نمودند و مودی را برائے
 حساب خرچ ایشان طلب نمودند مودی عرض کرد چہ حساب نویسیم
 حساب مونیوں غسل محمد از حساب بیرون است ہر روز معمول
 ہم نبود بعد از روز چہار روز از طرف دوکان کہ گذر میکردند دران وقت
 غسل از گندم وجود رنج و از زن و دیگر خوب کہ بودی بکشت از یک

یک جنس که بران دست میرسد میگردند و از هاجها بچنان
خام خوردن آغاز میکردند و میرفتند این قدر قلیل را چه حساب
کنم و قیمت آن نه گرفت

ذکر یاران غلامان حضرت مولانا رسول نثار که مسکن
و ماوا می ایشان قصبه پهلوار می است

و بیان شرف این قصبه متبیر که میفرمود شیخ العالمین بقدر باره
لطفت و عنایات حضرت مولانا رسول نثار بحال حضرت تاج العارفین
که آنحضرت از عنایت شفقت که سبذول حال تاج العارفین رفته
بود نگاه فرمودند (همارسی پهلوار می) نسبت این قصبه بخود کرد
و گاه بقصبه ناجیه یاد آورده بعضی مردمان را خطره سے آمد
که مقتضای این عنایت بر قصبه مذکوره بجز آن نیست که
وطن و مسکن تاج العارفین است شرفی دیگر ندارد آنحضرت بر
خطره آنها مشرف شده ارشاد کرد او باسے است که قدر و شرف
و می روز شرف معلوم شود که چپا چپا اولیا و صلحا
دین و کاملین از انجا بر خیزند و حضرت مخدوم الملک محسن هم
شرف الدین مبارک معنی الله عنه این قصبه را البستان نجات نام
نهاد و مقصد آن مشروعا در ذکر حضرت مخدوم سمیرا سستی قدس
سره که از خلفا سے ممتاز مخدوم بودند و اول الاوائل و اولیت

این قصیدہ منشور بنام نامی او نشان است گفته آید انشا اللہ تعالیٰ
 و از بعضی روایان استند بسبب رسیدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ و
 آلہ وسلم در ضمن عنایات خود بر بعضی اولیائے سلف این
 قصیدہ فرمودہ کہ یک مرد عالم و یک درویش مدام درین قصیدہ بودہ
 باشد و از لغایت این عنایت الی الآن کہ قریب دو صد سال
 گذشتہ باشد حال چہنیں است کہ کسے زمانہ طرت ندیدہ

ذکر حضرت محمد مخدوم مخدوم عالم قدس سرہ

از متوطن این قصیدہ تاجیب پہلوار می انداز یاران کاملین حضرت
 مولانا رسول نمار صاحب مثال و خلافت از فرزندان مخدوم
 جنید ثانی رضی اللہ عنہما جعفر سے الزبہمی بودند و ہم نسبت فرزند
 بحضرت محبوب سبحانی عوث الصمدانی رضی اللہ عنہما داشتند بسا
 کامل و مکمل و حضرت مولانا رسول نمار در مکتوب شریف لیسے
 حضرت ایشان کامل و مکمل مینوشتند ہم جد حضرت تاج العارفین
 اندر چون شوق علم در دل کمال گرفت بطلب آن سفر اختیار کردند
 تا آنکہ بدارہ دولت حضرت مولانا رسول نمار رسیدند و از آنحضرت مشغول
 علوم ظاہری و باطنی گردیدند بعد چندے شبی حضرت مولانا رسول نمار
 بخواب دیدند کہ مخدوم جنید ثانی رضی اللہ عنہما آوردند و تسبیح کہ در
 دست مبارک بود پیش آنحضرت نهادند و گفتند کہ دانہ متصل

امام اندکے کجی دار و آزاد دست و بدور فرمایا۔ و راست نما بند
 صبح آنحضرت وقت درس تدریس بجائے ان مجلس خطاب کرو
 روپے صالح خود را بیان فرمود و منتظر آنکہ کہے تعبیرش گوید
 حضرت ایشان یعنی محترم عالم رضی عنہ عرض کردند اگر اجازت باشد
 تعبیر آن بعض بیان آرم کہ جز آن دیگر تعبیر نباشد حضرت بعض فرمودند
 عرض ساختند کہ امام خود مخدوم چند ثانی رہ اند و دانه ما فرزندان
 اند و دانه متصل امام کہ کجی دار و منم چرا کہ در سلاک فرزندان اکنون
 از من کسی قریب تر ایشان نیست چون علاقه پرورش ظاہر و باطن
 این غلام وابستہ بہ دولت حضور است و کجی ہم کہ داریم ظاہر و باطن
 حقیقت سعی بندہ فرمودہ اند تا رہت کردہ شود حضرت مولانا رسولنا
 تعبیر ایشان پس پسندیدہ و فرمودہ کہ فی الحقیقت ہمیں تعبیر است
 ہر چند التفات و عنایت تمام از سابق بندوں حال ایشان بودہ اما
 از امروز زیادہ تر لطف و عنایت اتم بکار ایشان مرغی داشتند
 بعد از تکمیل سالہم شرعیہ و معارف باطنیہ و طی مقامات طریقیہ و اشیا
 و سبب خلعت خلافت و مثال سرفراز فرمودہ بہ تربیت دور افتادگان
 رخصت وطن دادند توکل محض سرمایہ زندگی بود و راستگی از
 عملایق دنیا متاع خانہ صبر و تحمل بر بلا ایس و تسلیم
 و رضا جلیس جلال کہ از لوازمہ بی اعتنائی و بی پروائی است مقتضای
 حال بود و در صاف گوئی تردد و پاک بلال کہے رونے نمود

بعد نظر فقر بخت ایشان از جناب اغاثت آب حضرت محبوب سبحان
 غوث الصمدانے رضی اللہ عنہ و ہم از جناب شرف بوعلی قلندری
 در نیاز نوشته و تہ منی اذن عام بود کہ ہر مصرف خود کہ خواہند نقد و
 راسف کنند و اگر جنس غلہ رسد ہر روز بقدر کفایت آل و عیال خود
 پخت کردہ خورد و با سفند پخت بکر وزہ و تقسیم برای شما ضرورت
 و اکثر سبب فقر و فاقہ ہمین دستور عمل کردے و اگر احتیاج بہ
 دیگر امور خانگی دیدے دروے سرف فرمودی نقل است بگفتند
 مفتی غلام محمد و مہ علیہ الرحمہ روزے در حضور پیر و مرشد بر حق حضرت
 محمد و مہ عالم رضی اللہ عنہ بودیم خطرہ شیطانی بدل راہ یافت کہ حقیقت
 فقر و حضرت شیخ ناست کہ از دنیا و علائق وے و اسے مخلص اند
 و تاج العارفین را کار دنیا افتادہ پا از جاودہ فقر بیرون نہادہ و زنہ فقیرا
 با جاوشم چہ کار و این مجلس اس و سماع کہ دام تسخیر خلق است
 و سبب تفریح نفس برای چہ بر خطرہ من مشرف شدہ فرمودند غلام
 محمد و مہ در حق شاہ صاحب این چہ خیال فاسد دارے
 منکر کمال او شان را گمان نئے بر م کہ ازین جانبان با
 ایمان رود و روز حشر بر ایمان خیزد حضرت مولانا رسولنار
 ایشان را شیخ الزمان آفتاب طریقہ می نوشتند و اکثر ذکر مرتب
 باطنی می فرمودند کہ ایشان برابر من اند منکر کمال ایشان منکر احوال
 حضرت مولانا رسولنار است خوب میدان و یقین کن و متوبہ باز

و برآینده ازین چنین خطرات فاسد پیش یار باش تا غایت بر باد
 نه شوی هر چند این ذکر مناسب تذکره احوال حضرت تاج العالی
 بود که دلالت بر کمال و سعه دارد اما چون بر تیزی و تندس
 رکاشفات مخدوم عالم رفته بود در ذکر ایشان بیان کرده آمد
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رضی در ذکر او را در حضرت ایشان
 که هر شبانه روز سوا سعه مراقبه اشغال و اذکار هزار رکعت
 نفل خواند سینه از ضعف پیزی در محفل شریف نبوسه
 صلی الله علیه و آله و سلم شکایت آورد و عذر کرد حکم عالی نفاذ
 یافت پنجصد رکعت تخفیف کرده شد ازین زیادہ تخفیف نکنند
 و پنجصد رکعت لازم گیرند باز در قصیده مشیر که عو شیه حضرت محبوب
 سبحانی رضی الله عنه تخفیفی خواستند حکم اشرف بران قرار
 گرفت که عددش همان یازده بار است اما بنظر قلت فرصت
 شما چهار عدد کم کرده شد بهفت بار و در این عدد مخصوص
 بشما است دیگران از یازده بار کم نخوانند نقل است میفرمود
 شیخ العالمین رضی کارخانه شادی عقد مناکحت برادر خورد
 حضرت ایشان در پیش بود در عین تریب برات منکشف شد
 که از عمر نوشته همین کایشب باقی است فردا روز نصیبت سخت
 پیش آمدنی است از در یافت این حال خیلے تردد و تشویش
 بخاطر اشرف راه یافت و تغیر بر شجره مبارک لاحق گردید حضرت

تاج العارفين رضا طلب نمودند و بیان امر و قوعی کردند و چاره
 کار بستند حضرت تاج العارفين که قصد دریافت فرمودند همچنین
 یافتند هر دو بزرگ را تشویش سخت رو نمود آخری را ہی بران قرار
 گرفت که حالا تدبیرے بکار نمی آید مگر راه دعا و التماس که سدود
 نیست الدعاء عیود القضاء همت بکار باید کرد و دست دعا
 فراز باید نمود حق تعالی بر محو و اثبات مکتوبات از سبب قادر و توانا
 میخواند الله ما یشاء و یشاء ما یشاء مشکلی نیست که
 آسان نشود و مرد باید که هر آسان نشود و هر دو بزرگ در خلوتی
 و پس رده حضرت بی بی ولیه قدس سره که اهل خانه مخدوم عالم
 بودند و ذکر کمال و کرامت ایشان عنقریب گفته آید سرگرم دعا
 و التجاشدند تا سحر در خلوت بر روزه خلق بسته بود نوشتند با
 براتیان بر گمان بے التفاتی و ناشفقتی حضرت ایشان زبان شکایت
 و راز داشتند و درین کار بس تیز زبان که از هر دو بزرگان یک
 کس هم سر پرسته مادرین سامان برات نکرد و انجام نفرمود مگر شب
 از شبهاے متبرک بود که در خلوت بسته بعبادت مشغول انداختند
 بفصله تعالی بکمال منزه و لطف قریب بصبح تیر دعا بر پهن مراد است
 نشست و رحم قدیم غمخوار شد هر سه بزرگ را و فعلاً بد دریافت آمد
 که مدت دو روزه سال حیات تازه بخشیدیم سر از مراقبه برداشتند بلا
 نماز شکرانه برخواستند از سبب در شان ایشان گفته اند سه اولیا

طاعتی هست ازاله تیر بسته بازگرداندن راه گریختن خواست
 خدا خواستین + میدهد حق آرزو سے متقین + بعد انتقال برادر
 مشارالیه از روز شادی و برات مردمان که بحساب آورند یکروز
 هم از نیابا ہے موعود کمی و بیشی نداشت نقل است سیر موعود
 بعضی اکابر زبانی شیخ العالمین رضی الله عنه باعث سلطنت علی گریه پادشاه
 مشهور ایشاه عالم هم حضرت ایشان بودند تفصیل این اجمال در ذکر
 بعضی خلفاء حضرت تاج العارفین رضوان الله تعالی کرد و خلاصه
 اینکه مخدوم عالم رضوان نظر سے بر حال سے بود میخواست که
 راجرت سلطنت جلوه گری بخشد و دیگر سالکان و مجذوبان
 عصر را اسے بر خلاف حضرت ایشان بود کار خود فرموده بود
 اما وقت ظهور آن رسید که عمر شریف باخر رسید بحضرت تاج العارفین
 وصیت کرد اسے برادر ما این جهان میر ویم و کار سلطنت بر
 شما میگذاریم بے نشانندن شاهزاده علی گوهر شما قصد اینجهان
 باقی نکنید بر نوعی که دانید و توانید چون وقت آن آید خلعت
 شاهی از بارگاه دین پناهی نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بوی
 و بمانید و بعد ایشان هر چه درین مقدمه بطور آمد آئینده گفته آید
 نقل است از شیخ العالمین رضی الله عنه که از یاران حضرت ایشان
 را در بدو حال سلوک اتفاق ملاقات از فقیر سے هند و جو گے
 شده چون الفقیر طاقت داشت همه حال ایشان سلب کرو

و غلبہ اور وہ کہ بہر بن موسیٰ مسلوب الحال اثر حالات کفر یہ
 ساری گردانندہ تھے کہ رجوع بہ پیران و غم ایمان ہم در دل و
 نگذاشتت بعد امتداد ایام روزے حضرت ایشان از کسے
 رسیدند کہ فلان مرد بنظر نمی آید عرض بسیار گذشتہ آنکس عرض
 حال واقعی کرد باز فرمودند کہ بالفعل کجا است بطوریکہ بیاورد
 بمن بیاورد معلوم شد کہ انحراف کلی دارد ساکت ماندند و جذب
 او کردند کہ کشان کشان بحضرت ایشان رسیدہ و از بہر بن موسیٰ
 و سے اثر حالات کفر یہ زایل کردے و اثر حالات ایمانیہ مثبت
 فرمودے تا آنکہ فی الجملہ افاقر آمد کہ اور اک حال خود میکرد و ہر
 روز بخدمت عالی حاضر میشد و یکدو ساعت می نشست تا
 زمانیکہ باز بحال آمد ہر چند آن جوگی زور تصرف بسیار آورد و سہ
 غلبہ اثر و سے دیگر شد مولف کتاب میگوید کہ زور تصرف
 آنحضرت در باز آوردن آن مرید ہر قدر کہ بودہ باشت دیگر آن
 چہ دانشگر زبانی شیخ العالمین رحمہ اللہ شنیدیم میفرمود نقلاً از حضرت
 تاج العارفین رضی اللہ عنہ کہ این زور و طاقت شاہ محمد مخدوم مخدوم عالم
 بودہ کہ آن گمراہ را براہ آوردند و بحال ساختند ورنہ از دیگری
 دشوار بود نقل است میفرمود سند العرفاء و امت بہ کاتب
 روزے کسے یک دو نہ ششیر نزد حضرت ایشان آوردہ
 بود و فرزند ارجمند و سے رضی اللہ عنہ حضرت شاہ آیت اللہ قدس سرہ

حاضر مجلس عالی بودند منظر شفقت فرمود آیتہ اللہ شریفینے
 رغبت داری عرض کردند عنایت شود اجازت گرفتن یک
 لڑو یا فتنہ از آنجا کہ در ان ایام بقیۃنا سن پیری در بصارت ظاہر
 قصور سے راہ یافتہ بود کہ در کار فتور سے می افتاد ایشان بوسہ
 افتادند کہ چون آنحضرت نمی بینند باید کہ دولڈ و بگیرم و دست
 دراز کردند و دولڈ و گرفتند آنحضرت فرمود آیتہ اللہ این چه حرکت
 بود میدانی کہ نمی بینم و کار ناکردنی کردی ہشیار باش این بلای
 عفو کردم بار دیگر حذر کن بسا وقت است کہ پیر سے و
 پیر منظور نیست و اکثر بودے کہ در اندک توقف کا بخادمان
 فرمودے مگر کور شدہ چشمش پیکار میشد و خاموشی نشست
 باز چون آنحضرت بفرور سے آواز دادے و یاد فرمودے
 ان بچارہ عذر تا بینائی پیش نمودے میگفتند بیچ نیست یا
 فی الفور روشنی چشم بحال گردیدے نقل است میفرمود
 شیخ العالمین یہ کہ بعد انتقال آنحضرت زن ترہ فروش بہزار
 شریف آمد و ظاہر کرد کہ الہ دینو کردن کشتہا کہ دہشتم کسے گرفت
 یا ولی اللہ اگر صادق ہستی گیرندہ در مرض اسہال خونی مبتلا شدہ
 ہلاک گرد و بس سوگند مغلظ داد کہ در تحریر نتوان آورد و از اتفاق
 وقت آن بود کہ پیش آن آلہ در و را منظر اصتیاط بجای محفوظ
 دہشتہ رفتہ بود چون شب آمد پیش حسب معمول از کار فرانت

یافته بخانه خود رسید و میل بخدا کرد و بعد خوردن حاجت به بیت الجلال
 افتاد رفت خون خالص دست آمده آبدست کرده برخواست
 و بر سر آرام افتاد باز حاجت اجابت دید تا آنکه نوبت به هفت
 و هشت بار رسیده و رنگ رو تغییر پذیرفت مادرش را
 قسم یاد کرد و پرسید آله و زو کس گرفته ترا معلوم است یا نه
 پیشش گفت کسی نه در دیده و نه گرفته من در فلانجا داشته ام
 مادرش دانست که اثر دعای بدی روی افتاد و روان روان
 بر مزار شریف حضرت ایشان آمد و جریح و فرج بسیار کرده که مال من
 کسی نگرفته بود پس منظر احتیاط برداشته و اینک در سراسر
 سبب ادبی من و او هر دو گرفتار شدیم هر چند عذر کرد و عفو تقصیر نکرد
 و پیشش قریب صبح هلاک شد سایه اش زبان ملامت کشادند
 که سواد ادب تو در حضرت بزرگان باریب کاره کرد و صدق
 ولایت و صحت نسب و می رضی الله عنه دیدی انتقال حضرت
 بست و ششم ربیع الثانی وقت اشراق است سال یکینار
 و یکصد و هفتاد و ست هجریست براسه صحت بیمار و برآمد کار
 نیاز ایشان نوشته بر تعیین وزن نخراب است لیکن اگر
 آرد گنیم یک آثار باشد روغن یک و نیم پاو و بهوره یا پیچ
 هم وزن روغن خطا بات حضرت سید السادات محبوب
 رسول مخدوم عالم مخدوم الدین شیخ الامان حجة الاسلام معدن العلم

قرۃ العین سید بیچ عجمی ہادی المصلین شفیع المذمبین محمد حسن
 کامل و مکمل رحمت الرحمن و آرت سید الانبیاء و تاج الاصفیاء قدوة
 المتقین باب العلم صاحب العشق قمر الہدایت خیر العارفين
 ثانی محی الدین کافی محی الدین مطلق محی الدین غلام محمد قزلباش
 محمد و لقب محمد ابو العزم و دیگر خطابات ہم بسیار است کہ در فہم
 ہر س نہاید و عوام را خاصتہ جائے اعتراض و در خطابات
 و کرامات و افعال اولیاء اعتراض سبب نکال آخرتہ و وبال در
 دنیا است نہایت پروردگار تم تکررہ اللہم ا حفظنا من سوء
 العقیدۃ و الظن الفاسد فی حضرت اولیائک رضی
 اللہ عنہم مزار شریف متصل مزار منور محمد و م شاہ جہنید ثانی
 قدس سرہ جانب مغرب بقاصدہ و گز واقع است چون دو
 یار از یاران و می کامل بووند مناسب ذکر شان ہم منسلک کردہ آید

ذکر حضرت بی بی ولیہ قدس سرہ

زوجہ حضرت محمد و م عالم محمد محمد و م اندر منتمہ اذا حوال الی شان
 ضمنا در ذکر برات شادی برادر خود محمد و م عالم گذشتہ است
 مفصل اینکہ در ایامی محمد و م عالم ریضا مرض استسقاء عارض
 شدہ چند سہ اوقات معالجہ اطباء از زمانہ مصروف ماندہ بود
 نہ بخشید و مرض روز بروز در اشتداد بود تا آنکہ ہر کسے را باس کلے

آمد و دست از معالجه کشیدند محذور و مده زمانه را بس اضطراب بود
 چاره کار بجز آن ندیدند که رجوع بحضرت غوث الثقلین فرمایند
 هر زمانه شیخنا سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه کنند بمشورت
 این رباعی رباعی یا غوث بجز تو نیست فریاد می نام تو
 بود در زبان هر نفسی به گداز همین ذلیل و خوارم کاکنون به
 در ماند گیم ز صد گذشت است بسی به اسم عظم آنحضرت هر کلمه
 قیام و قعود انوما و یقظ از زبان و دل خواندن اختیار کردند
 و بجان و دل مصروف تا این کار شدند شبانه روز درین حال
 گذشته بود که یکبار عنایت عیبی مسدول حال ایشان شد بر
 العین از انجناب انعامت ماب شرف شدند و دیدند که آنحضرت
 بکمال لطفت خود پیرایه خوانده محذورم عالم را دم کرد و فرمود خاطر
 جمع دارند صحت است و نگاه به از عین عنایت بسوسه
 ایشان کرد که محذورم را فاقه این عالم نماید و آنهمان ساعت
 بے اشغال و افکار فتح باب باطن شروع گردید و آنافا تا
 در جات میشد حضرت محذورم عالم بخوف جذب متوجه حال ایشان
 شد بعد صحت کلی اشغال و افکار مناسب سلوک ارشاد فرموده
 و باندک زمانه بر تبه ولایت رسانید مکاشفات ایشان حد و نهایت
 نذار و خصوصاً از نوافل و ادعیه بر اے صحت بیمار و برآمد کار
 دینی و دنیوی و ثواب اخروی که خلق را کتابی بجد شده است

ورسائی محفل شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم علی وجه الامت میسر
 ایشان شد و بعضی مرض و معروض هر طب و یا بس مجاز و ممتاز بودند
 از مکاشفات ایشان یکی خواص آیه یا ایها الذین امنوا
 اصبروا و صابروا و ابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون
 تا آخر آیت برای شکستن و مسیل چار صد و چهل و چار بار هر بار
 خوانده دم کردن مجرب یافته شد و عدد اعظم و می یک هزار و
 چار صد و چهل و چار بار است اگر در عدد اول نشکند باز عدد
 دوم شروع کند بعضی جانوبت است عدد کلان رسیده که دل
 خود بخود شکسته نقل است میفرمود حضرت شیخ العالمین رضی
 در ذکر مکاشفه مخدوم و قرب عرض و معروض و عنایت سبوی
 صلی الله علیه و آله وسلم که سلسله آباست حضرت مخدوم عالم و
 حضرت تاج العارفین رضی الله عنهما در هنگامه افواج برگیان
 غارت رفته بود روزی مخدوم عالم رضی الله عنهما را فرمود که حضور
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم عرض دارید که سلسله آبا
 ما همه تا امیر عطار الله قدس سره غارت رفته نام سلاف کس
 را یاد نمائید حالا چاره درستگی آن چه کرده آید مخدوم حسب حکم
 عرض کرده چون اربس مورد لطف و عنایت بود بیاس خاطر
 و س حکم اشرف بدان نفاذ یافت که امیر عطار الله و دیگر آبا
 ایشان را حاضر آورند هر هر واحد حاضر آنده رو بروی آن سر و پیران

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نام خود با بہ تصریح نسبت قرابت ابوت بیان
 کردند و مخدومہ نام ہر واحد در بین عالم بخدوم عالم رسالت
 کہ شجرہ سلسلہ آہای باز درست گردید بعد چندے کہ از جاسے
 اصلی بدست آمد ہر دو را مقابلہ کردند بے کم و کاست یافتند
 فرق تقدیم و تاخیر نامی ہم نبود سبحان اللہ سبحان اللہ نہی
 قبول و نہی عنایت کہ باین چنین کار ہاسے بی حقیقت
 اینقدر لطفت و عنایت مسزول گردد خطاب ایشان کلیمۃ
 الرسول است انتقال نوزدہم ماہ جمادی الاولی است مزار
 شریف در پہلوے مخدوم عالم قدس سرہ جانب مغرب واقع است

ذکر ملا و حبیب الحق قدس سرہ

ایشان از زیاران مخدوم عالم اند کامل الطریقیت یگانہ روزگار
 مخزن اسرار معدن علوم شریعیہ مزار شریف ایشان نیز در احاطہ
 مخدوم عالم است +

ذکر احوال خیر مال حضرت تاج العارفین نائب رسول اللہ
 مخدوم شاہ محمد مجیب اللہ قادری رضی اللہ تعالیٰ عنہ

حضرت ایشان از خلقانے مولانا رسولنارہ خلیفہ اعظم اند و صفا
 مثال محبوب ترین خالق در قلب شریف و می رضی اللہ عنہ بودند

چنانچه از حکایات آئینده عنقریب معلوم شود تکمیل علوم ظاهری
 و باطنی از شریعت و طریقت ازین جناب تطاب حاصل کردند
 و بیعت سلسله از حضرت محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین
 قانت رضی اللہ عنہ تفضیلتش آئینده گفته آید نقل است میفرمود
 شیخ العالمین رضی اللہ عنہ نقلاً عن الاکابر چون حضرت تاج العارفین رضی اللہ
 عنہ شرف قدوم روی زمین را مشرف ساخت و از وجود پادشاه
 این تیره خاک را معطر و معبر فرموده حضرت مخدوم شاه
 برهان الدین والد حضرت خواجہ عماد الدین قدس سره چند سال
 قبل بخواب بود دید که آفتاب بی بس نور در خانه من روشن است
 و تعبیرش از وجود حضرت ایشان کرده بود از آنجا که والد بزرگوار
 حضرت ایشان در ایام محض منقرسن داغ یتیمی بر دل پاک نهاده
 جهان فانی را پدید کرده بودند مخدوم در فرزند می خود گرفت
 و بعد چند سال رحلت فرموده خواجہ رضا که در حقیقت علاقه ابوت
 و یتیمی نسبت ایشان داشت و در عالم ظاهری قرابت اخوة یتیمی از
 جاسنہ و اموسے از جانب دیگر چه والد بزرگ حضرت ایشان
 امون حضرت خواجہ بودند پرورش ایشان در کنار حضرت خواجہ
 بود و نوعی داد شفقت دادند که داغ یتیمی بر دل حضرت ایشان
 نماند چون با یام بلوغ رسیدند تخریک مخدوم عالم محمد مخدوم رضی
 اللہ عنہ فیما بین رباط قلبی بود عزم تحصیل علوم ظاهری در مدرک

عالی حضرت مولانا رسولنمار مصمم گشت و باستماع اوصاف
 آنحضرت که از زبان فصیح بیان مخدوم عالم بسمع رسیده بود تمام
 مشتاق دیدار جمال باکمال وی رضا گردیدند درخواست اجازت
 از جناب خواجہ رضا کردند خواجہ رضا کہ از کثرت اولاد و کار و مراقبات حضرت
 در کس و تدریس نداشت با وجود شفقت تامہ کہ محبت پذیری
 از ان رشک میرد باغ مفارقت حضرت ایشان بر دل مبارک
 گوارا کرده رخصت فرمود چون بشہر بنارس رسیدند و بدولت
 پابوکس مولانا رسولنمار فایز گردیدند بجز دیدار تخم محبت کہ روز
 ازل در مزرعہ دلید قدرت کاشته بود شاخ و برگ بر آورد و
 انا فانما در نمود و علاقہ التعلیم و تعلم از ہر دو جانب استیقام پذیرفت
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رضا کہ حضرت تاج العارفین
 راشانی عظیم در مرتبہ ولایت بود ہر کسے از اہل اللہ در ایام
 طالب علمی ہم ایشانرا کہ میدید تمام تر پاس ادب ملحوظ میداشت
 تا اینجا کہ مجذوبے بود بر دروازہ مغربی شہر عظیم آباد پٹنہ شاہ کالے
 نام پس صاحب تصرف و کرامت تمام شہر مقتدوسے بود ہمین
 برہنہ بی ستر ماندے و از کسے ستر عورت نکردی حضرت
 ایشان میفرمودند کہ ایام شباب ما بود گاہ گاہ بشہر مذکور میرفت
 و از شوق علم در دل از حد زیادہ بود ملاقات علماء عظیم
 خاطر خود میکردم چون آن مجذوب بر سر راہ بود ہر بار کہ چشمش بر زمین

افتادے از حاضران مجلس خود یاد دے گئے گزشتے دستہ تر عورت
 کر دے گا ہے ویرا برہنہ ندیدم و گفتمے این نوجوان شان دگر
 وارد و ما کہ علاقہ از امر باطن نداشتیم مضمون کلام وی خیال
 نمیکردم و گاہے بوی متوجہ نشدم و نزد وی نشستیم اما تا زمانیکہ
 در اثنا سے راه پیش نظر و سے میماندم چشم بسوی من روخت
 راستے تا آنکہ نظر از و سے در گذرم مولف کتاب میگوید کہ این
 سنت حضرت غوث الثقلین غوث صمدانی قطب ربانی رفته
 اللہ تعالیٰ عنہ بتائید غیبی از حضرت ایشان بلا قصد او همیشه
 کہ در تحفة القادریہ و خلاصۃ المفخرین مذکور است کہ سے از آنحضرت
 پرسید کہ علم ولایت خود در کدامی عصر یافتند فرمود در عمر
 ہفت سالگی بدو برہان قاطع و دلیل ساطع اول آنکہ در دبیرستان
 با ہمہ طفلان معاشر ششہ بودیم ناگاہ دیدیم کہ ہفت کسان از
 ہوا فرو و آمدند و بر من سلام عرض کردند و قریب تر از من نشستند
 و با خود ہا گفتند این طفل را شائے است عظیم در ولایت کہ سے
 را نیست و باز بر ہوا شدند امر و زان ہفت کسان را شناختم
 کہ از مردان غیب اند و دیگر روز سے با طفلان ہمہ در صحرا
 تفریح خاطر میکردیم ہر طفلی سپے گو سالہ میدید ہا ہم بے یک گو سال
 تعاقب کردیم چون و سے از ما رسید ہا ہم تیز عقب وی رویدم
 کہ از ہمہ سران اندک دور افتادیم از زمان گو سالہ با ہستاد و کسب

من دید و زبان فصیح گفت اسے عبدالقادر توبہ براسے این
 پیدا نہ شدہ کہ با ما بازی کنی بر و سر کار خود گیر و دنبال ما بگذار
 بیٹے و تر سے سخت بر من ستولی گردید از انجا بخاند آدم و بس
 ملول خاطر شستم مادر م آمد و دید از راه شفقت فرمود امر و طلال
 خاطر از نصیبت عرض حال کردم دیدم کہ بشرہ وی سیرور
 و پتھر پیدا آید و گنت تخم خور جای شادمانی است دشم کہ دین
 کار است آرسے سخ سالی کہ نکو است از بہار شش پیدا
 است نقل است میفرمود شیخ العالمین رض و ربیان طلب
 اشغال و ادکار حضرت تاج العارفین و افذا طریق از حضرت مولانا
 رسولنارہ کہ روز سے وقت درس و تدریس تذکرہ شریف
 شدن از جمال جهان آرا سے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 آمد بر سبیل حکایت حضرت ایشان گفتند کہ بندہ ہم شوق آ
 و تمنائے سعادت ابدی بجد سے وارد و بواسطت استخارہ
 دولت مرتبہ باین دولت بی بدل فائز شدہ است آنحضرت
 رہتر عیباً باستہ اسے فرمودہ کہ باستخارہ و بخواب ازان ہارگاہ
 عالم پناہ شرف شدن چه معنی وارد دیدن زندہ چشم متعلق
 است نہ بخواب در امور متعلقہ جسمانی جسم را اعتبار است نہ
 روح را و آنحضرت با اتفاق ارباب ظاہر و باطن زندہ است
 صلی اللہ علیہ وسلم بجز نقل مکلف دیگر تعبیر از رفتن وی صلی اللہ

علیه و سلم روانیست و ملاقات روحی که تعلق بخواب دارد مخصوص
 به مردگانست باستماع این کلام هدایت انجام حضرت ایشا ز اصرار
 دست داد گویا از خود رفتند و عرض کردند آیا درین زمانه هم امر
 ممکن الوقوع است یا مخصوص به پیشینیان بود آنحضرت فرمود
 یا نصاحب درین زمانه هم ممکن استماع هنوز آن ابر رحمت
 در فشانست اگر شما هم خواهید ممکن است و پیشین توان
 امر مهال نیست چون این شرف و جان بخش بگوشش دل کشیدند
 آتش عشق نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که در کانون سینه بکون
 بود یکبار مشتعل گردید و جان و دل را در سوز و گداز آورد و خواستند
 که داخل حلقه یاران آنحضرت شوند اما بلا حظه حقوق بندگی که بجناب
 حضرت خواجہ داشتند یک بیک جرأت برین کار نیافتند با سترضا
 حضرت خواجہ رضی عنہ در فکر کرده و عریضه فرستادند مشتمل بر
 اینکه استاذی حضرت مولانا سیدنا سید محمد وارث دامت
 برکاته و عنایاتیه روشن در ذکر مشرت شدن از حال جهان
 آرای رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنان و چنین ارشاد فرمودند
 چون غلام را در باب فقر و خلقی نیست که از ان فرقی در میان
 حق و باطل و صدق و کذب تواند کرد هر چند متناسه این معنی
 و سودا سے این کار از حد زیاد داشت لیکن بی اشتراضا
 حضور عالی و دریافت حال حضرت استادی جرأت بر جوع آورد

نیافت درین باب هر چه ملازمان حضور ایماست فرمایند بعمل
 آورده شود حضرت خواجہ رضی بعد ملا حظہ عرضینہ بچو البش شہدینہ
 قلم را در میدان ہدایت جولان داد و نمشبت عرضینہ ایشان
 بورود دل را مسرور فرمود حسب درخواست ایشان قاصد
 دریافت حال مولو صاحب این فقیر شدہ بود نزد فقیر آنست کہ
 ہر قدر کہ ایشان گفتہ اند مدعی آنند شہد ایست از در پاسے
 کمال شان و قطرہ ایست از سحاب درفشان آن صاحب عرفان
 نائب خاص رسول خداست و ہم رسولنا صادق در اقوال خود
 یکتا سے زمانہ در احوال خود بر روسے زمین از قاف تا قاف
 شرقاً و غرباً جنوباً و شمالاً نظیر خود ندارد و اضطرر بق سبے تامل
 باید کرد فرزند آن بہ کہ بقوت بازوسے خود دوستی بدست
 آرد و رتہ میراث پدری ہر کسے را میسر است مشعر بدین معنی
 کہ دولت باطنی کہ مادریم میراث ما ایشان است ہر وقتیکہ خواہند
 بگیرند تکلفی نداد و دولت باطنی کہ حضرت مولانا رسول نما دارند میراث
 ایشان نیست اگر بھصول وسے کمر ہمت بندند و بدست آرند
 نزد ارباب طلب اعتبار سے دار و تاج العارفین رضی بچو و مطالعہ
 سرفراز نامہ کہ بوسی حصول مطلوب و وصول مقصود از ان بمشام
 جان نیر سید و دل روز ماخ را معطر می گردانید سبے اختیار شادان
 شادان بہ بارگاہ عالی حضرت مولانا رسول نما رضی حاضر آمد و مکتوب

شریف حضرت خواجہ رضی بخت در نظر کیمیا اثر گذرانید آنحضرت
 ملاحظہ فرمودہ بر زبان حق بیان آورد کہ چون شاہ صاحب محبوب
 رب العالمین اندر ہر چیز خواہند فرمایند کرا مجال کہ بر خلاف ایشان
 دم زند و بجز متابعت بر خلاف رود و لطف درین سخن فیما بین
 آنست کہ قبل ازین کسی را اطلاع نبود کہ حضرت مولانا
 بخطاب رسولنما اند و حضرت خواجہ بخطاب محبوب رب العالمین محبوب
 ممتاز اند چنانچہ سابق ذکر آن مفصل گفته شدہ القصہ تاج العار
 بایمانے حضرت خواجہ رضی بخت بطریقہ وارثیہ ویہ آوردند حضرت
 مولانا رسولنما را بس اہتمام بہ تربیت حضرت ایشان بود کہ کوب
 بخت رہبر کہ بواج آسمان رفعت و کمال طالع بود ہر روز بلکہ
 ہر ساعت از ترقی باطن نورش میفرمود کہ از معاصران ارباب
 بصیرت را چشم خیرہ میشد ہر شغل و ذکرے و فکرے کہ آن ہوا
 می یافت در عرض یکماہ ثمرات بدست می آوردند و طی ہر آ
 معارف و می میکردند تا آنکہ روزے حضرت مولانا رسولنما
 برین رہروی و ترقی ایشان بہ تعجب بر زبان مبارک آورد
 آیا شیخ زمان خواہی شد کہ اینقدر بہ تعجب تمام ترقی میشود
 چون از عادات آنحضرت بود کہ احتیاطاً عن الکذب و احترازاً
 عن اللغو سخنے بی محابا ہم بر زبان حق ترجمان نہ آوردے
 تغیرے بر بشرہ مبارک آمد و ترددے بخاطر اشرف راہ یافت

که سخن بر زبان سینه در یافت حال آوردم ساعتی متفکر سر
 بهراته فرو آورد حق تعالی از فضل خود باب انکشاف بر روی
 و سه روز مفتوح گردانید و مشرود حصول مقصود همچنان که زبان مبارک
 رفته بود و بگوشش دل رسانید که چون دو موش شود برسد شیخ الزمان
 نشیند و کامیاب گردد و بخطاب شیخ الزمان سر فرازی یابد
 بر رخسار مبارک اثر رحمت طاری شد و نمود الحمد لله سنجیده
 تا مل بر زبان آمده بود هر چند در محل استیجاب هر کس را از عادات
 کلام است اما حق تعالی که حافظ حقیقی است درین محل تعجب
 هم از لغو و کذب میبایست نمود و بوقوع آن امر وعده فرمود در
 خرداد هفت سال از تکمیل طریقه وارثیه و رسیدن قادریه ممتاز گردید
 و فراغت یافتند و بای مقامات شتافتند و به نسبت و چار
 سالگی از تکمیل علوم شرعی درسی و معارف باطنی فراغ کلی
 دست داد به تشریف فرقه خلافت و مثال طریقت کامیاب
 شده مجاری به هدایت غلق گردیدند و رخصت و وطن حاصل شدند و
 در زاویه عزت نشستند و داد توکل دادند در قلب عرصه ارشاد
 نامه آنحضرت رضی الله عنهما نامی ایشان از شهر بنارس شرف ورود
 فرمود از کمال لطفت و عنایت رقم فرموده بودند تردد خاطر بر آن
 آن فرزند بیشتری بود فلان شب که در فلوت مشغول باور او و وقت
 بودم ده کس مردان حاضر آمدند بصورت پارسانوار سعادت

از سیما می محضر ضیای آنها ساطع و لامع بر ما سلام گفتند و مبارکباد
 دادند پرسیدم کیانید و این مبارکباد چیست ظاهر ساختند
 ما ملک هستیم جهت استقامت و ثبات بخشیدن شیخ الزمان شاه محمد
 مجیب الله قادری مامور شده بودیم و اکنون بعد فراغ کار بمقام
 خود میفرستیم خواهستیم مبارکباد و اطلاع حال رفع تعلق خاطر ایشان
 نیز کرده بودیم بنابراین برایم و حال امیر و بیم بآن فرزند هم مبارکباد
 مبارکباد و الحمد لله علی احسان مولف کتاب میگوید این
 کمینه بارگاه هم زیارت مکتوب شریف کرده است و از آنجا که
 باز بدست نه آمد و عبارتش محفوظ نه لاجرم مضمونش بقید قلم آوردم
 نقل است روزی حضرت محمد مخدوم مخدوم عالم قدس سره
 بحضور حضرت مولانا رسولنمار ضعیض کردند که ما بهر دو کسان بعضی
 ما را و شیخ الزمان تاج العارفین را یکبار از کار و شغال ارشاد
 میشود و در محنت و ریاضت هم فرقی نیست اما او شانرا
 ترقی باطن روز بروز است و ثمرات آنمه نقد و مادر کار خود
 در مانده میباشیم آنحضرت رم فرمود قلب او شان در میان
 و نور افتاده است یکی نور قلب من و دیگری نور قلب خواجه
 عباد الدین قلندری که هر کس در محیط قلب ایشان است از محبت
 ترقی جلد تر میشود و محیط قلب شما یک نور من است اما خاطر
 شرح دارد کار شما بند خواهد ماند نقل است روزی در

غلو تخانه یا حضرت مولانا رسولنار فریق حلقه پاران کاملین بود حضرت
 تاج العارفین را حالتی پیدا شد که در آن حالت از خود رفته سر
 بر زمین میزدند و بر میداشتنند آنحضرت که سر بر آفتاب بود با انگشتان
 حال ایشان سر برداشت فوراً تکبیر پیش سر ایشان گذاشت
 وقت بر خاست مجلس هم در آن حال گذشته بخانه تشریف
 آورد بعد نصف شب حضرت ایشانرا فاقه آمد میفرمود شیخ العالمین
 نقلاً عن قائم العارفین رضی که اگر حضرت مولانا رسولنار تکبیر
 عنایت میفرمود سر با پیش پایش میشد و جایبری ممکن نبود
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رضی در ذکر مجاهده در ریاضت
 حضرت ایشان در کسب علوم که چون در ایام طالب علمی آن
 علیه خواب خللی در مطالعه کتب واقع میشد موی سبز مبارک
 دراز کرد و وقت غایب خواب از دست میبوی آن در سن بلوغ
 از سقف خانه محکم بسته وزیر فرزندش سنگ در پوزه با کسرتانیدی
 و بران نشسته و تقلیل غذا آنقدر کرده بود که در مطبخ حضرت مولانا
 رسولنار در آن هنگام سبب قلت فتوح و کثرت پاران طلب
 بیک آثار آرد گندم شست نان تنک میکردند و کسرتان تنک
 به کسب میبخشیدند اکثر طلبها که متحمل گرسنگی نبودند بجای دیگر
 هم جای خود مقرر کرده بودند و حضرت ایشان درین سبب نان تنک
 هم یک نان به سقائی خانقاه و یک نان بخاکروب تقسیم فرمودی

و یک نان قوت خود ساخته و با این قوت غذا بسا بود که
 که شب بفاقد بر کردی و هرگز نان شبینه صبح در میان
 سقانی و خاکروب تقسیم نمودی و آنحضرت را به نسبت تاج العظام
 عنایتی و شفقتی که بود بنیذره را حیرت میفرمود و سر موافق فرزند
 صلبی فرق میفرمود نقل است روزی آنحضرت رسول نما
 حضرت ایشان را فرمود که مفارقت شما بس شاق می نماید خوشتر
 بود که تو وطن به همین شهر اختیار میکردی حضرت ایشان
 عرض کردند که غلام بجز اقارب و اصحاب در وطن تعلق یک حب
 معاش هم ندارد اینجا و آنجا در عمر ببری برابر است اما اولاد را
 در وطن این شهر قیامت است اگر اینجا تا اهل کنیه اولاد بار را
 شرفا سے این دیار بنظر حقارت و بیگانگی نگرند و بخوشی نگیرند
 گویند حال پدرش معلوم نیست و اقارب وطن گویند حال مادرش
 معلوم نیست و اگر از وطن تا اهل کرده درین شهر مقیم شویم روسا
 این پایه پیمان در بیگانگی کوشند و دستطاعت آنقدر نیست که آنجا بطن
 خود روند و با بیگانگان خود همزند و هر جا شهر غریب را چنین در پیش آید
 آنحضرت تامل کرده فرمود است گفتی و هم از کمال عنایت آنحضرت تامل و عیال
 خود حضرت ایشان حضور کتانیذیه بود اهل دختران آنحضرت رضایا فرق
 آنحضرت ایشان نسبت پسری و برادری بی شک نیستند اما حضرت
 ایشان را ملاحظه اداب آنقدر بود که گاهی در آن مخدومات

عالم نشستند بجز آنکه دست بسته ایستاده می ماندند و با هر یک
 حکم می یافتند بجای می آوردند هر چند اجازت به نشستن همیشه میکردند
 همین عرض میکردند غلام را مولا اگر بفرزند می خوانند و بفرزند
 گیرد از غلامی بدر آمدن نتواند آیا از حد خود نیکو می شناسد غلام
 از غلام است و مولا مولی است چه طاقت که با مولی همسر
 جوید و با او نشیند ازین گستاخی معاف دارند ما را به ازین
 دو سلتی دیگر نباشد که کمر اطاعت بسته و طوق بندگی در گردن
 انداخته با انتقال حکم ایستاده باشم و بجان و دل در انجام وی گویم
 و گاهی روبرو نشستند و نیز از آنحضرت رفت چون رخصت
 وطن گرفته در شهر بنارس از پاس ادب هرگز سوار نشدی
 الا بعد عبور در ریای گنگ و هر گاه از وطن بعزمیت زیارت
 وی رفتی اندر عنبره گر آنکه شهر مذکور شدی پیاده قصد
 نمودی و سوار رفتن سوادب دانستی و آنحضرت رفتن را برین
 عادات و رعایت ایشان اطلاع نبود تا آنکه شوق دیدار
 متابوب الحال کردی بهت کار بسته مسافرت در روز را بسوز
 طی فرمود و بدولت پای کس فاکر کردید از غایت ماندگی
 راه و وقت شب تب خیز کردی و سینه افراشته کردی آنحضرت را نهایت
 تشویش بخاطر اشرف راه یافت از کسی سبب آن شخص فرمود
 عرض کرد آخر حرارت راه است که در همه روزها را بسوز

طعی کرده اند آنحضرت را مفا موسس باشد چون مادر حضرت و وطن که وقت
 وقت و دل عا را شاد کردند باز گامی قصد پیاده آمدن میکنند
 از آنروز بمضمون الامر فوق الادب عمل نمود اما تا کناره دریا
 و در شهر هرگز گامی بآمد و رفت سوار نشد که شهر مولانا
 رسولنا است و هم معمول و دستور حضرت مولانا رسولنا را بود
 که چون کسی از دیار تلج العارفین رفته و بشتون قدموسر
 افتخار خود حاصل ساخته می پرسید از کیا اگر نام قصبه پهلوار
 گرفته فرموده که کدام پهلواری چهار سکه پهلواری و غیرت
 تاج العارفین پرسید و پس مسرور و دلشاد شد و هر سیکه گفت
 وقت صفرا این صوب از تاج العارفین رخصت نه شده بودم
 حال و سکه را معلوم نیست چینی بر چین آنحضرت آمد
 و فرموده که هر گاه از و نشان خبری ندانند نام پهلواری
 گرفتن چه ضروری و اگر فرزند سکه در خانه حضرت پیدا شد
 و جاز از وجود با وجود در شک زدوس برین کرده خود نامی
 نهاد و بجزت ایشان خط متضمن بر معنی که فلان تاریخ حق است
 فرزند سکه گرامت فرمود هر کس از یاران و خویشان نامی
 تجویز کرده اما فقیر را حسب آنست که آنقرندار بجز نامش تجویز کرده
 نویسنده موقوف بر آن دهمشته ام چنانچه این کلمه بارگاه هم مکتوب
 و حی اسلوب متضمن مضمون هزار زیارت کرده است و نور و سوره

چشم و دل بآن حال ساخته و هم در او ایل ایام توکل القیاض
 ظاهر حضرت تاج العارفین را بسیار بوده عین متضمن احوال خود
 بحضور آنحضرت در فرستادار شادنامه بخوشن زول اجدال
 فرمود و مهنوش سرایا از تسلی و تشفی مملو بود که اینجا هم از فقر ظاهر
 حال چنین است صبر کنند قریب ایام حق تعالی فتح باب ظاهر هم
 خواهد کرد و این مصرع مرقوم بود مع آنکه آن بهر کس و این حاضر
 از بر اے مجیب گشود ظاهر بهر کس است و فقر ظاهر هم
 بر اے شما است و مخصوص بشمار شادنامه هزاران زیارت
 کرده ایم و الحمد لله علی احسانه لقل است میفرمود شیخ العارف
 در ایام کسب سلوک حضرت ایشان روزی قبایل حضرت
 مولانا رسولنارضا از شهر غازی پور شهر بنارس می آمدند
 چون زیر شهر رسیدند عبور دریا کے گنگ سوار کشتی شدند
 هنوز کشتی بساغل نرسیده بود که از طلاطم امواج و جوش
 آب در تملکه عظیم افتاده شود روز نشور از اهل سفینه بلند
 شد و ساکنان سواحل را دست تاسف بر سر رسیدگی
 از تماشا نمایان جمع آمدند و هیچ کسے چاره کار نمیدیدند
 بزرگ آنحضرت رسولنارضا رسید فضل قدس سره که برکناره
 دریا جہت فرود آوردن ال و عیال از سفینه تشریف میدادند
 از معاینه این حال کس سر سیمه و شکسته بال تیز تیز بحضور عا

آنحضرت حاضر شده فریاد کردند و دادرسی خواستند که وقت
 دستگیری و فریادرسی است ورنه تمامی ناموس تلف میشود
 و غرق میگردد کشتی در تنگه عظیم افتاد آنحضرت را با دراک این
 حال بس تشویش دست داد فرمود که شاه صاحب راز و در ^{مطلعه}
 فرمایند اشاره بحضرت تاج العارفین فرمود شاه فضل قدس
 چون بس مشرد و بودند با وجود رابطه بیعت و ارادت که بجناب
 آنحضرت رفود شتند بی باکانه گفتند که من بجنور عرض میکنم و
 از حضور بشاه صاحب فرستاده میشوم آنحضرت فرمود ما هم
 و عا میکنم هر چه میگویم بران عمل فرمایند ناچار بادل ^{فکسته} در
 حجره تاج العارفین فرمودند و بیان حال کردند حضرت ایشان
 در الوقت مطالعه کتابی میکرد گفت زود تشریف برند که
 فوراً رسیدیم شاه فضل قدس سره روان بسوسه دریا
 روان شدند چون برکناره دریا رسیدند دیدند که تاج العارفین
 تنگ بسته در همین طلاطم سفینه را از هر دو دست بقوت تمام
 گرفته اند که از تنگ غرق نکند یافته و از دور بازمانده و حضرت
 همچنان بهر دو دست گرفته گریه و دست برداشته بر ساحل ^{نزدیک}
 و غایب شدند لطف تاج العارفین شاه فضل قدس سره درین معاینه
 مبعوض بودند بلکه تمام تاشایان که برکناره دریا بودند و اهل سفینه
 همه را مشاهده کردند و حیرت و تعجب بهر خاص و عام بوده که طرفه

ماجرا می شگرت پیش آمده این جوان که بودند میان ویرا گاهی
 درین شهر دیدیم نه برآمد و رفت وی اطلاع یافتیم همین که کشتی
 غرق میشد آب از هر طرف میبارید یا دفعتاً از دستگیر می آن مرد غیب
 برکناره رسید هر کسی را از استعجاب تمام سخن بر زبان بود و شاه
 فضل قدسین خود در تحیر که ما از ایشان بیشتر روانه شدیم و بر
 نیز تر آنیم در اثنای راه هم ندیدیم و نیاقتیم باز اینجا در راه تمام
 نجات کشتی پیدا دیدیم مگر از طاقت تصرف ایشان مطلع نبودیم
 امروز معلوم شد و قبایل را گرفته بخیریت تمام داخل دولت سرا
 گردیدند و با اطلاع ماجرا اول کجرا تاج العارفین آمدند و دیدند
 که همچنان بر دستورا اول در مطالعه کتاب است مگر یک رنگ
 تر و در افتاب انداخته است که خشک شود و رنگ دیگر بسته باز از آنجا
 بحضور مولانا رسولناره حاضر آمده مفصل احوال مبرض بیان آوردند
 آنحضرت که فرمود صاحب در آن وقت از تشویش خاطر بر سخن من آزروه شدید و
 حال آنکه از مراتب شاه صاحب واقف نبودید و ایشان برابر
 من اندازانروز شاه فضل صاحب بس ملاحظه آداب حضرت ایشان
 میداشتند نقل است روزی حضرت ایشان و مخدوم
 عالم محمد مخدوم رضی الله تعالی عنهما بحضور اقدس حضرت مولانا
 رسولناره حاضر بودند از عقیدتمندان آنحضرت مواجهتی بود که هم
 در آنوقت بشرط ملازمت بهره اندوز سعادت بود اتفاقاً

صاحبزاده والا نزا و حضرت ولی میان که سابق احوال ایشان در
ضبط عزم آمد تشریف آورد چون حالت جذب مستمره داشت آن مهاجرین
که خود را گرو و محبت آنحضرت میدانست و بصورت عقیدت کیشانه
حق آند از راه تاسف گفت افسوس کسی لایق آن نشد که نام حضرت
را بلند کند و بر سجاده هدایت کشید و خلق را راه راست نماید سخن و سکه
بر خاطر اشرف ناگوار آمد اشاره بهرد و بیاران فرمودار شاد کرد که فرزند
من ایشانند که تا قیامت نام و نشان من از ایشان ماند نقلت
شیخ العالمین را میفرمود که روزی آنحضرت رسولتاج العارفین
در ذکر فرمود در طریقه ما شخصی پیدا شود که بدیع العصر باشد
هرس از منتسبان آنعرش آستان با انتظار آن گوهر نایاب همتر
چشم و گوش بود که تا چند خبرش بگوش جان رسد و تا کی چشم را
از دیدار وی نوری و در اسرور سے حاصل آید ناگاه در خانقاه
عبدالحمید که والی است در امن دولت تاج العارفین ره بودند فرزند
بوجود آمد حضرت ایشان بدیع الزمان نامش کردند چون با شیخ
مذکور بس صحبتی و شتم عرض کردم بدیع العصر نام نهاد شود و عرض
قبول نهاد مگر عرض کردم فرمود تو طفل هستی و طفلکی میکنی و بیدار
مضمون نیکه درین برآید او میسازد معلوم است اما آن بدیع العصر
بوجود دیگر است نه این بدیع الزمان نام کردم یا امروز حکایات
سابق و حال از زبان من بیان حضرت شیخ العالمین رضی الله تعالی

عنده فی واسطه شنیده ام نقل است میفرمود شیخ العالمین رضی
 روزی که از حضرت مولانا رسولتاری بتاج العارفین رضی ارشاد شد
 که نصاب سیف الله قلندر بود بر حسب حکم آغاز کردند هنوز ایام
 نصاب با تمام نرسید و بود که کوتوال بدو را سبب سببی عبارتی از
 طرف آنحضرت بر فاسد و بدول وی نوشتند که عقل دور بین از فکر
 بالش بید مرحله و در افتاده افتراقی بکار سبب قریب صد نفر سوار
 و پیاده را مسلح و مستعد جنگ بگرفتاری آنحضرت رفت فرستاده و ظاهر
 سببی بجز آن نبود که هم نشینان خود بارها شکایت نموده که هر کس
 که از روسا شهر چه علماء و فضلا و چه اهل دولت بملاقات ما می آید
 اما ایشان گاهی نماندند از سلامی و پیامی و لشاد کردند و هر دو
 ازین گرفتاری خیر از سبکی و تذلیل آن والا محترم دیگر نداشتند
 بحسب این خبر که مشهور رسائید که مردمان بگرفتاری متعین شده
 روانه شدند عنقریب میرسد ترو و تشویش این معنی بسیار آید بتاج
 العارفین فرمودند به نیت دفع معاندان و دفع شرور ایشان
 همین وقت خوانید حضرت ایشان عرض داشتند که هنوز ایام
 نصاب باقی است از بهر حاجت چگونه خوانده شود عرض وی
 خلافت را می هم ضیای گردید و بعرض قبول نرسید و بانگ
 دشواری فرمودند شمار ازین چه کار هر چه میگویم بران عمل کنند حضرت
 ایشان فی الفور امثالاً للامر و ضوکره بر مصلحتشند و خوانند

آغاز کردند و آنحضرت رضایک نیزه قلم کا نژده که بر زمین افتاده بود
 برداشته بیرون در مخالقه آمد و ایستاد هنوز ساعتی نگذشته بود
 که سوار و پیاده تیره بختان نمودند آنحضرت از نیزه قلم یکبار بسوی
 آنها اشاره کرده فرمود پس خدا داند که درین اشاره چه اسرار بود
 آنها چه دیدند دفعه باین اضطراب گریختند که پوشش دستار و سلاح
 بهم نماند چادر و دستار و سپر و شمشیر انداخته و گذاشته و کسی از
 اسب بر زمین افتاده همه با رو بفرار آوردند گوی در جنگ عظیم
 هریتی خورده بنزد کو تو ال رفته سرگذشت خود با بیان کردند آن
 شقی از بی مستفسر شد که چه دیدید که ترسان و هراسان رو بفرار آوردید
 هر کسی اشاره نیزه قلم ظاهر میکرد و میگفت دیگر ندانم که بر اکتب و
 مرکب چه گذشت سماعین را تحیر گرفت آن اهل رسیده خواست
 که باز تنی چند دیگر فرسید خویشان و صواب اندیشان و می مانع آمدند
 و گفتند که او مرد فقیر است عداوت با وی سر اسر ضلالت است
 و دروین و دنیا خسارت می بینی که بیک اشاره کار سواران
 و پیادگان تمام ساخت با رو گردانم که سر انجام کارت چه شود
 مباد آفته رسد که جان برمی از وی دشوار نماید همان به که
 ترک این سودا کنی و بتواضع و مدارا و آشتی پیش آئی سه سودی
 چو زوری نمیتوان کرد لازم است به با بخت یا در آن بضرورت
 فروتنی + صلاح آن نیکو دانسته ترک آن عزم کرد اما داغ شقاوت

از سالی که بر پیشانی خود داشت نگذاشت که غبار غما و از
دل وی بر خیزد و از آب رحمت فرو نشیند تا آنکه هر روز در کاخ خود
بجز حسادت سودی و بهبودی نمیدید نقصان میفرمود و خانه
بر باد می رومی نمود آخر کارشس بهلاکت انجامید خانه اش را
یوم ششم کسی از نسل وی باقی نماند که در دنیا یادگاری ماند مگر
همین حکایت وی و حضرت تاج العارفین بیشتر فرمودی که گاهی
از ما آنحضرت را سه موطا لے رسیدہ مگر درین امر کہ آنروز در
امثال حکم عالی بخیاں نامتومی لصاب اندک ایستادگی از ما بوقوع
آمدہ بود چون این حکایت بہتتی عنایت آنحضرت رفہ بہ نسبت تاج العارفین
کہ بودہ کہ گاہی از حضرت ایشان خلاف آنحضرت بوقوع نہ آمدہ
و ہمیشہ مورد الطاف بودند و تذکرہ ایشان آوردہ شد ورنہ
مناسب آن بود کہ در ذکر حضرت مولانا رسولنامی آوردیم و
سابق ازین در حکایات آنحضرت شعار کردہ ام کہ بعضی تصرف
آنحضرت در ذکر یاران وی رفہ گفتہ آید و ہم میفرمود شیخ العالمین
چون حضرت تاج العارفین رفہ عنایت توکل بکنن قلب شریف
گردید رجوع بحضرت عالیات باستخارہ کردند از جناب مستطاب
امام ہمام سید کونین نور دیدہ رسول الثقلین حضرت امام حسن
مجتبی اعلی جدہ و علیہ السلام بشارت ضمانت کفاف و ماہ کتاب
یافتن ارشاد شد کہ بر عا دہ توکل قدم استوار دارید ما ضامن

کفایت شما هستم از انروز از دنیا بگریید و لغیرید محض گزیدید و
 خالصاً مخصوصاً بعباده توکل بحبت نشستند نقل است یکبار
 از مشهور بنارس شاه راه هرگز گذشته از راه جنگله و بیابان راه نورد
 و طریح شریف شدند در اثنای راه جنگله واقع شد و در آن جنگله مکانی
 بود بیس و کشتا اندرون و می تشریف بردند دیدند که از مردمان آب
 است فرمودند کسی از شما یان به صاحبخانه خبر رساند تا ملاقات
 کنیم که مرد مسافر او بعد اطلاع جواب آورد که ساعتی بنشیند
 می آیم چون در ایفاء و عده عرصه دراز گذشت وقت ظهر آمد و
 بر آمد صاحب مکان نه شد حضرت ایشان از کسان و می آب
 طلبید و وضو ساخت و نماز گزارد و در وقت و قلم طلبیده رفته
 بدین عنایت نشست فقیر آمد و طریق مهاننداری آموخت و سپرد
 مردمان و می کرده و آنه شد چون رفته شریف بملاحظه صاحب
 مکان در آمد در دلش اثری که کرد هر سوخته گاران رار و آنه سا
 که هر جا که یابند بنیت و کجای باز آرن و جاسبه خود روانه شد از هر
 بخت در مسافت قریب آنحضرت را یافت و بس عذر ها کرد و بنیت
 باز آورد و تمام مراجعت مهاننداری ملحوظ داشت چون آثار
 ولایت انیسایه مریخیایه آنحضرت واضح و لاج مسید به عرض
 کرد که از راهی که سودای امر باطن در ذنایع ما پمیده است اما
 یا می طلب ندانم که بتلاش و می سفر گزینیم اکنون که قدم شریفین

بخانه ما رسید و دانستم که بخت خوابیده ما بیدار شد و وقت پار
 امیدوارم که چیزی ارشاد شود تا بذریعہ آن روی مقصود بنیم
 عرضش به عرض قبول در آمد و شغلی با و ارشاد فرمودند باز عرض
 پرداخت اگر و اوقاتی رو نماید چه کنم و حضور را کجا یا بم فرمودند از اینجا
 شهر بنارس قریب است عرض حال بذریعہ نفس بحضور پرورد
 حضرت شیخنا مولانا محمد وارث رسول نما کرده باشی چنانچه بعد چند
 ایام که عریضه وی بحضور قدس حضرت مولانا رفیع شریف قبول یافته
 پس تعجب لاحق حال بندگان عالی گردید که آثار و مثرات طریقه
 مانوشته است و از ملاقات هم ندارد و نه از یاری ذکر انیمنی
 در میان آمده چون تاج العارین رضایان بشرف خدمت سرایا
 افادت حاضر شدند آن عریضه بملاحظه حضرت ایشان عنایت
 شد عرض کردند که غلام را اتفاق گذر از انسوگر دیده بود چیزی
 طلب کرد و گفت که باز عرض حال کجا کنم گفتم عرضی بحضور اقدار
 کرده باش که شهر بنارس از اینجا قریب است بنا بر آن احوال خود
 مندرج عریضه ساخته بحضور ارسال داشته است نقل است
 روزی در اثنای راه اتفاق شیب باشی برای مسافران
 و چند ساعت قبل مرز بنی بسم در آن سبزی فرو داده بود
 چون چشم زبین وی بر روی مبارک حضرت تاج العارین افتاد
 فی الفور یک جای نماز مکلف و مبلغ پنجاه روپیه نقد نذر آورد و حضرت

ایشان سبب این نیار نمودی و عقیدت کیشی از وی پرسیدند
 عرض کرد در شکلی سخت حیران بودم نذر کردم که حق تعالی اگر برین
 آسان کند اینقدر بحضرت دوستی از دوستانش نذر گذرانم
 مجیب الدعوات حسب مراد ما بطور آورد بنا بر این ایقار نذر که مدتی
 همراه دیشتم کردم امیدوار قبول حضرت ایشان فرمودند چون ایقار
 آن مشروط بودی است چگونه معلوم شد که ما سزاوارانم گفتیم
 این الف از خدا است که ما را در ولایت حضور رسیده و شک
 نمانده این بشره نورانی غیر ولی را ممکن نیست نقل است روز
 نقیرے جوگی گون بخش نام مشهور به بهانی جی با تنی چند از
 یاران و معتقدان بحضور تاج العارفین رضآند و خلوت کرد گفت
 که از معتقدان فلان کوه اعم پیر من وقت مرگ فرمود که ما ازین جهان
 فانی میرویم و هنوز کار تو ناتمام مانده اگر تمام کار تمنا داری مناسبت
 که بعد من در شهر عظیم آباد پند اختیار کنی و بیسافت چند کوه جا
 مغرب قصبه السیت معروف و مشهور به قصبه سپلوار می آسب
 بزرگه است پس کامل از و رجوع آری که او ترا بقصد رساند
 پرسیدم از شما ملاقات دارد فرمود درین عالم نه اما جا نمیکه حاضر
 میشدم او را در آن مقام دیده ام و ملاقات کرده ام او را در آن عالم
 و در آن مقام تاج سرهای اولیا میکنند همین نشان برومی عرض
 کنی کفایت میکند تصدیق ترا احوال بعد فراغ کاره فانه و س

حسب وصیت حاضر خدمت سر ابا افادت شده ام امیدوارم
 که بستگی حضور کامیاب گردد حضرت ایشان پرسیدند با لفظ
 کدام شغل و فکر میداری آن فقیر در مانده حال آنچه ذکر و فکرت
 خود میداشت بمعرض بیان آورد همان فکر را اندکی تغییر و تبدیل
 فرموده بمداومت ارشاد کردند وقت رخصت بان عرض کرد که عرض
 بران دارم که در فلان جنگ که بدامن فلان کوه واقع است
 رفته عزت دوازده ساله گزینم اگر زندگی و فاکر دبار دیگر
 سعادت پابوسی حاصل خواهم ساخت و رخصت شد چون بقصر
 علی گنج سوان رسید بعضی متوسلان حضرت ایشان که در آن
 قصیه بودند به نظر لباس فقرو و بیلاقات رفتند همه ما برادر
 بیان آن ایشایان پرسیدند که شیخ ما حضرت تاج العارفین
 کدام چیز ارشاد فرمود یکبار سر جوشش گردید و چشمهایش سرخ
 و نمناک و گفت ظاهر کنم آنچه حضرت بامدادیت فرموده بر خاست
 و گفت حضرت فرمودند که لا اله الا الله محمد رسول الله
 و ستاره دور کرد و چرخ زد و بر زمین افتاد معتقدانش که همراه
 بودند با دشمنان و خاطر انسدگی گفتند مگر مسلمان شدی
 و طریقه خود گذاشته گفت مسلمانان و کافرهای ندانم الا هر چه
 هست همین است سخن راست میگویم و باز بر خاست و
 کل آن حمید بر زبان راند و بر قصه آمد گوی و یوانه ایست از خود

و بجز اپوستہ و از انجا فرصت شد لقل اسرت شخصی را
 تسیب دیوسے سمحت بود بسیار ادعیه و طلسم بکار برده سودی
 نمی بخشید چون مایوس گشت تمام از هر سو آمد رجوع بحضرت تاج العارفین
 آورد فرمودند بعد اشراق حرز سیف الله بخوانم هر روز همانوقت
 حاضر شو تسیب زده حسب امر عالی سه روز متواتر بر وقت معمول
 حاضر شده تا فراغ او را و مقابل آنحضرت رضوی نشست چون
 در اثر دیو تخیلی یافت از روز چهارم ترک معمول خود کرد لیکن
 از آنروز باز در عروسی گاسے اخرجین و دیو دیده نشد مگر در
 خانه اش فسادے برپا بود حضرت ایشان فرمودند اگر چند
 روز مداومت بر حاضر شدن وقت معمول میداشتت بسر
 مکانے و خانه که میرفت از آن مکان اجنبه و خوابت میکرد نختند
 خانه اش که می پسد با این معاینه اثر و چین ارشاد چون کجبت
 بهیرنداشتت گاسے اتفاق حاضر شدن وقت او را و وسے را
 نه افتاد و امروز و فردا بر ادا ده گذشتت خاکسار هم ویرانند
 سی سال دیده و درین عرصه گاسے گزند خبثی و جنے با و رسید
 تا آنکه ازین عالم رحمت حیات برسبت و از نارسانی نجت خود
 درین باب اکثر بیان میکرد و تا سفت می نمود لقل اسرت کیمیاگر
 که در هوس موسی نقد عمر خود صایع کرده بود و در خانقاه شریف
 تاج العارفین ره گر دید هر چند موسے بکار برد راست نیاند

تا روزی رجوع با ستاره کرد و موکلان کیمیا بشارت دادند تا حضرت
 ایشان اجازت ندهند و درست نخواهد آمد که کلید فتح باب کار عالم
 درین زمانه بدست وی است ازین مشوره دلشاد و بخشنور عالی
 آمد و عرض حال کرد مقرون اجابت نه شد چون دید که التماسکار
 شامد انظار عقیدت بیعت کرد بان نیز سر فراز نگردد و دید تا چار بار
 راه سنت و احوال پیش گرفت و از حد زیاده التماسی نمود آنزدان
 حکم قضا توأم چنان نفاذ یافت که ما تر نسخه کامل می آموزم و اجازت
 بدان میدهم هر جا که خواهی درست کنی و خطا نه بینی هر گاه ترا توبت
 ست فاقه رسد اذن عام دارم از هر شیئی که خواهی درست کن
 بر هر برگ و شاخ درختان حتی که خاک سنگ اختیار بخشیدم آن
 کار گفت امروز مقدور اوقات بسری دارم و آنحضرت بر تقابیر
 ست فاقه مجاز میفرماید و نمود اجازت فیل و اسب و شتر بنیادم
 بالا جبار محروم باز گشت و از هر کسے شکایت میکرد که اصل نسخه
 کیمیا ایشانرا معلوم است و با چندین منت و الحاح مارحم نکردند
 و ندادند و میفرمود شیخ العالمین که آنحضرت از شیوه موسی
 بس آزرده خاطر بود سنگ و خاک بنسبت کیمیاگر در نظر کیمیا اثر
 وی رضی الله عنه قدری داشت و اگر کسی ازین جنس فرود
 خائفانه شدی از کمال شفقت ما را مو عظمت فرمودی که
 شیطانے رسیده است هشیار باش تا در موسسه و سسے

و صحت یافته و فرموده که تابع کیمیا موکل سفلی و علوی اند و
 هفت کسان از اولیای خدا اند که مالک اصل کیمیا او شانند
 و ما مورانند که طلا و لفته از هر برگ و برگه خواهند درست سازند
 و هر که را خدا میداند میدهند یا در راه می افکنند تا بصاحب
 نصیبی خواهد رسید و غیر ایشان هر سیکه درین کار درست انداز
 شد ویرا غیرت ایشان تباہ و خراب میکند و موکلان و س
 بر پاوان ملک و معاش میسازند و رغبت و هوس برو س
 مسلط می نمایند تا یا را سسے ترک این سودا هم نذارند و دایما در
 خرابی مبتلا ماند و ازین است که حال هوشان تباہ می بینی و چون
 یکی از ان هفت انتقال میکند آن شش دیگر هر کسے را که خواهند
 از خاص و عام خلق بجایش نصب کردند و متوجه حال و س
 شده به تکمیل و نفعی تا مرتبه ولایت رسانیدند و هم غیر آنها که در
 هم ننگند اصل کیمیا درست میشود و اگر آتش چند بار داده باشند
 آخس بر می آید چنانچه هر دسے تا هفتاد آتش تجربه کرده بود چون
 نوبت بعد آتش رسید طلا همانند مس برآمد نقل است
 میفرمود شیخ العالمین رف و دیگر اکابر که اشرف خان کشمیر
 مصوب میر عبد العلی پهلواروی علیہ الرحمہ مبلغ ده هزار روپیہ
 نقد نزد آنحضرت فرستاد چون میر موصوف پیش نظر آوردند فرمود
 واپس برید و بخانصاحب سلام مارسانید و بگوئید ما از سبب

باشیایم و بر با شمیان گرفتن زکوة روا نیست حرام است
 میر معزالیه متخیر شده عرض کردند که ذکر و تذکره زکوة هم نبود مال
 زکوة چه گونه بود باز فرمود و سپس بیدار آنچه گفته اسم بدان عمل کنید
 ایشان آنهمه تقدیرا واپس بردند و بیان حال کردند خان مذکور
 پس نامم کردید و گفت در حقیقت چنین بود خواسته بودم
 که بر فقر اسم نه مانده تقسیم کنم چون نام زکوة مکرره بود بنا بر اتفاق
 آن کرده بودم و ازین حرکت نهایت خجل شدم نقل است
 باو شاه عصر شاه عالم باو شاه زیارت آنحضرت آمد خادمان
 بارگاه باطلاع پرداختند فرمود در خصیت است چون باو شاه
 بخلوت شریف حاضر شد بعد ملاقات گفتگوی مناسب وقت
 ساعتی در میان ماند بقتضای اخلاق در خاطر اشرف آمد که باو شاه
 اسلام اولوالاخر است چیرے تو اضع کردن مستحسن مینماید که شخص
 یکدونه کلاب نذر آورد چون فصل وی نبود پس نادر و عزیز نمود
 و حاضران را حیرت افزود آنحضرت همه دونه به باو شاه عطا فرمود
 باو شاه که در فهم و فراست و عقل و کیاست هم باو شاه بود بعد ^{خصیت}
 بارگان دولت گفت که متوقع شمشیر و سلاح بودم این گلاب
 که موسم و سکه نبود بین بخشیدند ازین فال گرفتیم که ملک گیر سکه
 و جباننداری ازمن به و نفقه نگیرد اما فرزندان کثیر بود اینند
 و فی الحقیقت که حسین پیش آمد نقل است قاسم علیخان صوبه

در ایام اوج خود بسبب تحریک بعضی ارکان دولت که از حضرت
 تاج العارفین هم عقیدت و نیاز مندی تمام میداشتند قدری
 یومیه مظهر خرج خانقاه مقرر کرد که برای خدمت وارد و صادر کفایت
 ضرور است و پروانه یومیه مبلغ سیصد روپیه نقد متفقین
 بر آنکه مبلغ خرد و پیه یومیه جهت ترویج خانقاه آن ولی مشغول مقرر کرده
 شد و ستاده با آنکه صوبه مذکور پس صاحب شجاعت و ذوق
 مسامت بود گوی ماسی دریا و مرغ هوا از مبتلش تبر سید سے
 و بر جان خود لرزیدے و بجز اطاعت چاره ندیدے آنحضرت
 بر پشت پروانه جواب نوشت بر در کز یکی که شمس ایم الی الان مقرر
 و معین مارا بند نکرده و کالسه رزق مارا نه شکسته که بر در دیگری
 رویم والسلام چون جواب بلا ملاحظه نواب گزشت ساکت ماند
 تا آنکه زمانه فتنه و فساد برپا شد و هنگامه فرنگیان رومود و
 نواب در جنگ شکست خورد و بهر میت برداشت و در بفرار
 آورد منزل اول در قصبه ناعیه پهلوار می گرد و وقت شب
 نزد آنحضرت رفیقی بدرخواست اولن ملاقات فرستاد آنحضرت
 التماس ویرا قبول فرمود و ارشاد نمود که از من سلام رسائی و گوی
 که احتیاج ملاقات نیست غائبانه داعی بالخیرام و دعائے
 غائبانه را در استجابت اثر سے است بهر چند آن رفیق اشتیاق
 نواب مبالغه عرض داشت بعضی قبول نہ آمد نا امید برگشت و

بنواب اطلاع کرد نواب ساعته بتامل آمد و گفت ای فلان
 بریقین دانستم که او ولی خداست چرا که درین مختصه که میروم هنوز
 آنم که از فقر او و امر او هر کس ملاقات ما غنیمت می شمارد و سرمایه
 افتخار خود میداند اما این درویش که انکار مطلق دارد محبت ما طعم
 بر ولایت اوست باز بسوی او بشتاب و عرض کن چون نقش
 حاضر آمد و عرض داشت هما بنیواب سابق یانت نواب با اجتماع
 این معنی نفیاً از لشکر بیان و دیگر ارکان دولت برسیار و و کما رسوا
 شده آن رفیق را بر پیر گرفت و در رفعت شریف رسید چون نماند
 فقیر بود در دربان دید اندرون تلوت آمد و تحیه سلام بجا آورد
 ناچار آنحضرت با خلاق متوجه وی گشت نواب با ساعته
 گفت بر کسی اعتماد ندارم و بر گفته کسی اعتقاد نمی آرم مگر اگر از حضور
 حکم شود هنوز از سپاه جنگ و مروان کار را در مورد آن در دار
 که با دین التفات ادا و آنحضرت مخالفان از بیم سب بگیرد یا مال
 میکنم آنحضرت که لوح محفوظ پیش نظر داشت بخوایش هیچ نظر نبود
 باز بعد ساعته نواب به تنویر سب دیگر عرض مطلب کرد قائم که
 مزین نقش عالیجا ہے و بہاوری بود دیدہ گفت شرم می آید
 کہ با این بہا در سب و عالیجا ہے از تنہ چند کار نا آزموہ
 جنگ ناویدہ ہر میت برداشتہ میروم و ملک و جاہ روسے میگزارم
 آن زمان آنحضرت بقتضائے خالق محمدی صلی اللہ علیہ وسلم

سخن حق را از بیان لطف آمیز باین عبارت مستحسن و مریح و مورد
 یاران بسیار سخنها دیده اند و بجا آورده اند تا بران اعتماد
 ندارم تا آنکه ظهور آید و فقیر هنوز چیزی که شعر فتح و ظفر باشد ندیده
 که گفته آید نواب بجز سخن رسیده و حضرت گرفت و یک پالکی
 طیار می مبلغ دو هزار روپیه نذر آورد و منظور نه شد آخر آنرا بر
 در خانقاه گذاشته رفت آن پالکی همچنان بیرون در افتاده
 ماند و هر کس از محتاجان و طفلان هر چه میخواهست از او
 می برید تا آنکه همه سباب زر و پاره باسے و می مردمان پاره
 پاره کرده بردند ایام برشکال آمد همانجا بر سپیده و بر باد رفت القصد
 نواب که بخیر خود رسیده تا سفت میخورد و که این چنین شیر و قلم رو
 ما بود و ما از وی غافل بودیم ما اینچنین در ولایت ولی کامل ندیده
 بودیم در خدا پرستی و خدا شناسی ازین زیاده چه خواهد بود که
 امروزه چه ما مردیرا بجز سخن حق سر مو تعلق و چای پوسی نفرموداگر
 فقیر سے دیگر بود سے بہ نظر خوش آمد و امید نفع ہزار ہزار
 سخن فتح و ظفر مانظا ہر کر دے و ابرام نو سے و وعدہ ہا
 فتح و ظفر را موقوف و موکد ساخته و این بزرگ را ہرگز سر و کار از
 خوشی و ناخوشی ما نبود صاف صاف سخن حق بیان فرمود و مطلق
 مہابیت و مہولت ما و عزت و وجاہت ما کہ ہنوز پائی افتخار فلک
 دار ہر ہنما طہ نہ آورد و بجز خوف حق خوشی نہ داشت اگر سابق از

از وی مطلع می بودم از شرف ملازمت بیشتر افتخار میکردم نقل
 است روزی که والد شاه آحاق ساکن قصبه شمشیر است که مشهور
 به سمرام است با جمعی از مریدان در لباس فقیر خود را گرفته و
 پیراسته پریشان حال وارد خانقاه تلج العارفین شدند و بجنوب
 حضرت ایشان عرض کردند غمنازان بجز عرض نواب صولت مآب
 قاسم علی خان خواندن سیفی بروی رسانیده اند و بر گفته جاسوسان
 چند آن ستم پیشه اعتمادی در روی خلق ظاهر است گویا حکم
 دست دارد که انکار در مقابل و اعتبار ندارد گرفتار
 میسر و همیشه بجز آن نیست که این بدطینتان
 وفته جوان ازین مبلغی وافر طلب درشتند چون مقهور آن
 نداشتیم عذر در میان آوردیم ندانم اکنون بویست بقتل ما
 میرسد یا بجزس و ایضا همیشه هزار منت پیادگان و سرمنگان
 حضرت ملاقات داده اند که حضور در سیده ایم حالا بر سر و امیر
 راه چاره و تدبیر مسدود است الا این قدر میدانیم که در پیش
 و نیستان شیرینی است و شغال در و باه اولش خواران وی
 هزار در هزار ماهمه و با هم عزت و آبرو و سکه ما در حمایت چون
 تو شیر است هر چند رسواست خاندان فقیرم لیکن لباس
 فقر و دولق مردان در بردارم اگر ما سزاوار کردیم نیستیم بار سب
 یاس لباس مردان ضرور است وقت دادرسی است

این چنین اندوه کافر را میآورد و امن رحمت گرفتارم داد و او را از آنجا
 که حضرت ایشانرا هم حال جبر و سیاست نواب معلوم بود و از اصل
 خلقت وی رضی الله تعالی عنده آن بود که اضطراب کسی دیدن
 نمی توانست رحم آمد فرمود خاطر جمع دارند رفتن امر ناچاره
 است اما وقت مقابل نواب صورت این فقیر جانب راست
 خود خیال داشته باشد انشاء الله تعالی خیر خواهد شد شاه و مدح
 مزده عاقبت و آثار عنایت و حمایت یافتند رخصت گرفتند چون
 بدر بار سیاست آثار نواب حاضر آمدند سر میگان فتمه انگیز
 بغرض پرداختند که فلان سیفی خان حاضر آمد حکم داد و بروی
 ما آورد هر گاه بقابله رسیدند و خبر یافتند نظر بر روی ایشان
 فرمود این بشیره و چهره سیفی خان نیست غلط کسی ظاهرا کرد
 و افسر اسے ناحق برین فقیر بسته و ایشانرا قریب خود خوانده بر
 احترام کرد و با عزت تمام بنشانند و سرمایه از عطیه خود همراه شان
 داده رخصت کرد و بعد رفع محمد بشکر گذار می حاضر خدمت است
 افادت آنحضرت رفته شده مفصل حال عرض داشته نقل است
 طرفه زنی شریف قوم از سوسه شیطانی و مشیت ازلی گرفتار
 و احم نفس بداندیش گردید و به زنا مبتلا شد و در اول کار تحمل
 نوبت رسید جویشان و برادران را از زنا مشتبه را یعنی حسنی
 بر آبرو آمد فکر سے اندیشیدند که تا تمام ترا اثر عمل ظاهرا شود

بر خاک مذلت ریزند که جای انکارش نماند زن بیچاره بفرست
 دریافت و در نجات خود بجز انکار چاره ندید اظهار مرض کرد تا باشد
 که درین عرصه معالجه حق تعالی از کرم خود چاره ما کند و از نگاه مادر گذرد
 آخر در حیل و حواله بیفتد ماه بس کرد و از هر جنبش تدبیر میکرد و بر انکار اصرار
 داشت و آبستن را بر مرض از ضرب زبانی میکرد و هشتم ماه بخویشانش
 خود گفت که درین کوروه و ای حادق و طبیعیه کامل مدیسر نیست
 میخواهم که بشهر عظیم آباد روم و معا کج بروم از ماقارب و احباب
 با خود با تجویز آن کردند که رخصت مناسب است اگر فی الحقیقت
 آبستن است الحال که ماه هشتم است اسقاط و می ممکن نیست
 بلکه در معا کج اسقاط هلاکت یقین است و اگر باین حیل عزم جلا
 وطن دارد آنهم منافی نیست در هر دو صورت مقصود حاصل
 است که ننگ و ناموس از میلک بر فاست و مایان از قتل و می
 که مالش قصاص است باز ماندهیم و در صورت مرض بر تقدیر نیست
 آبرو و بخشی از خداست اهازت دادند آن زن کنیز است که در نفس الامر
 پرستاری بود و محرم اسرار وی همراه گرفت و بشهر مذکور آمد و
 و ای که درین فن شهرت داشت بهر اسقاط حمل طلب کرد هر دایه
 که میدید آبار می آورد و میگفت که قرب ایام ولادت اراده اسقاط
 عین هلاک است مادست انداز شدن نتوانیم چون بیچاره افت
 زده راه نجات نیافت در قصبه ناجیه سیلوانی که شهر مسکن

در ویشان است بر خیال تدبیر اعمال و ادعیه مخصوصه تاج العارین
 حاضر شد و مضمون این شعر را اگر در سه مابین در زبانی شصت
 و چاه آمده ایم. از یاد حادثه اینجا به پناه آمده ایم. ابرو و میر و واسه
 ابر خطاشوی بیار به که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم. و مفصل عرض
 حال نمود که از شیت ازلی گرفتار این بجا شدیم و خویشان بی خون
 رنجیم دست بقبضه شمشیر دارند و ما بجمیده مرض حمت تدبیر تا اینجا آمده
 ایم حالیا بصدق توبه میکنم که اگر حق تعالی که قادر مطلق است بوسیله
 حضور عفو جرمی ما کند و آبر و بخشی فرماید دیگر تا عمر خود هر تکب این
 کار نشوم هر چند حمل را ماه هشتم است اما دفع آن بر خدا آسان است
 و زار زار بر حال خود بگریست آری سه تا نه گریه کردی حلاوت و شکر
 بحر بخشایش نمی آید بچو شش. آنحضرت را برو می بس به حم آمد فرمود
 توبه بدل کردی زن بیچاره عرض کرد که بصدق دل توبه کردم ارشاد
 کرد خاطر جمع دار که حق تعالی اکر م الا کرین است عاصیا زاجم
 از در خود نمیراند نه از طاعت مطیعان سود و بهبود اوست نه از نصیبت
 عاصیان زبان و نقصان و سه الله غنی عز العالمین
 از لغت اوست و نقشی ترکیب فرمود هفت عدد نوشته عتبات
 فرمود که هر روز یک عدد از سه شمشه نهار خورده باش شیخ العابد
 فرمود از همین اصل هفت عدد دیگر نوشته بوی دهند تا شاید حاجتی
 باشد بکار آید زن وقت رخصت مضمون این شعر را اگر در رخصت

شد ساهی دستگیر هر دو جهان است با گیر و ستم چنان بگیر که گیر دستگیر
 اما زن که در عقل و زیرکی گوی سبقت از مردان را بود و بی زنیال
 از زیاد عنایت عرض کرد هنوز بیست و نه نوزده ام میخواهم که زود برود
 حضور یک نقش شسته بخورم اجازت یافت و بعمل آورد و حضرت
 شیخ العالمین رفیعی فرمود که بعد هفت روز آن زن آمد و عرض داشت
 که در یک هفته بلا هیچ بالکل تخلیل شده خون آمدند اسقاط جنین نه وضع
 حمل نه ضعف و نقاحت که از لوازم اسقاط است گویا در می و اما
 بود که به شد و هر کس از زنان جوان و بخورد که میدید از این ماجرای
 شگرت در هیرت می افتاد چون آن زن رخصت و وطن گرفتند و
 بخویشان و همسایگان آمیخت زبان طعن بکشد که حال کامل گرفت
 نه از دایه کار آنه مورد چاره کار خود بستم نه از طبیبه بجلج پرتو اضم
 نه ضعف و ناتوانی که از فاعله اسقاط است اثرش در وجود من
 یافته میشود نه گفته بودم که این مرض است کسی از آن میان پرسید
 اگر مرض بود بکدام علاج صحت پذیر شد گفت در قصبه پهلوان
 نزد حضرت تاج العارفین رفتم و از مرض شکایت کردم چند عدد
 تقوید عنایت فرمود هفته استعمال و سه کردم هر روز ورم و بیج
 تخلیل میگردد تا آنکه بی بیج و مشقت از فساد و حبث جنابت نجات
 یافتم و صحت رونورد و هنوز چند عدد تقوید که حاجت بان نه افتاد
 موجود دارم برینند همه کسان سحر خجالت و ندامت در پیش و

این دستگیر عالم است

انداختند و او میگفت اکنون بر خون محبت کنند یگان گمرباید
 و الایمن اجابت بخشید که خون آنها بر زمین دیگر بر عزت و آبروس
 کسے حریفه پنازند همه کسان باعث ذرا آمدند و اقرار بر عصمت و
 کردند شیخ العالمین رضی فرمود که تا این زمان که عرض میفتم تا سال
 برین ماجرا گذشته باشد در جلد تعویذات بسیار بسیار نفوس آن نقش
 کرده اما جاسے ویرا نیافتیم و نه از کسی شنیدیم مگر چنان مستفهم شد
 که در آنوقت محض امام غیبی بود و آن نقش تا هنوز یاد دارم نقل
 است روزی در مجلس حضرت شیخ العالمین رضی ذکر سے در پاس
 اولی سے خدا در میان آمد فرمود ولی را ولی پاسداری میکند
 علی الخصوص متقربان حضرت قدس را از اموات و احویات
 اولیا هر کسے بر حسب قدر و منزلت ملاحظه عزت وی میدارد
 موقوف بر اسلاف و اخلاف نیست و قصه برادر بزرگ خود
 شاه عبدالحمی قدس ه بیان فرمود که ایشان را در سیریه
 بلاد اتفاق شیردلی شاه جهان آباد چند بار شده بود و هم از
 شاه عالم بادشاه که محبتی با طایفه دور ایشان داشت و حسن عقیدت
 به حضرت ایشان مکرر ملاقات شده بود و دوستی کامل و عقیدت
 و اثنی خدمت ایشان میداشت و در تعظیم و تکریم ایشان نسبت
 فقرای شهر زیاد تر رعایت می نمود و اظهار خلوص بسیار میفرمود
 تا آنکه بعد چند ایام دایره دولت بادشاه بشهر آید و رفت و

و در آن ایام شاه عبدالحی قدس سره مقیم وطن بودند با استماع این
 خبر و به نسبت شهر و طلی قریب مسافت این شهر از وطن شریف
 نحوستند که بلاقات باوشاه در شهر مذکور روند بعد از اجابت حاج العادری
 نتیجه باب سفر کردند و در راه گزاسه شهر آله آباد شدند مسافت
 سه روزه طی کرده باشند که عرضی شاه خدا بخش کرد یکی از زیاران حضرت
 اندر رضی الله عنهما و عنقریب ذکر شان کرده آید بحضور عالی ^{متضمن}
 منع شاه عبدالحی قدس سره از آمدن شهر موصوف رسیده ^{توجه}
 بود که کوتاهی بینا ترا از طرف صاحبزاده عالیقدر شاه عبدالحی صاحب
 عرق حسد در جوشش است بناسه فتنه و فساد بر پا کرده اند
 رنگ در بار دیگر گون شنیده شده از ارکان تاسر منگان
 بارگاه سلطنت با خود با متفق بر آنند که چون ایشان بلاقات
 باوشاه آیند تا وسیع بتذلیل شان سعی بلیغ بکار باید برد و چون
 با مجرایان ادب آموزی کرده می آید با ایشان هم بود وقوع آید
 که سزاسه مقربان از انحطاط شان شان هیچ امر صعب نیست
 و تذلیل فقرا بدتر ازین نیست که بجز آگاه ایستاده شوند و هم اول
 اطلاع خبر شریف شان در تعویق باید انداخت و در بارگاه
 عام ملاقات باید کنانید تا در تعظیم و توقیر فتور سے واقع شود
 القصد چون عرضی شاه خدا بخش بلاخطه عالی گذشت با وجود
 گراه خاطر شریف و ملال طبع لطیف از شاه عبدالحی به سبب

ملاقات سلاطین و عوام در روزگار پس تر و دوزول پاک جا گرفت
 و سبکی و تذلیل ایشان ناگوار آمد چون راه مراجعت مسدود
 بود تا صد تیز رفتار که راه سه روزه طی کند و ایشان را از راه گردان
 میسر آمدن دشوار تری نمود چاره بجز آن ندید که مضمون جدا
 کند و نمود بجز اسپرم و خدارا وکیل کارش کردم شاه عبدالحی
 که ازین ماجرا خبر داشتند نارغ الببال طے منازل هر روزه
 میکردند تا آنکه در کناره دریا سینه زیر شهر رسیدند و بقصد
 عبور بر کشتی نشستند چون کشتی قریب بساحل رسید دیدند که
 مردی پارسا صورت نیک سیرت منتظر قدم ایشان بر
 کناره دریا ایستاده است از کشتی فرود آمده بسوی آن میرود و گفت
 هنوز گامی چند در میان بود که آن بزرگ بے اختیار دوید و ایشان
 که بنا گرفت و پس اخلاق نمود بعد ساعتی بتامل آمد و گفت میخواهم
 که با شما راز دل ظاهر کنم و چاره دشواری با جویم ایشان متوجه شدند
 آن شدند فرمود که شما را چند منزل به عبور دریا باقی بود که دیدیم
 اولیا اهل هزار این شهر و جوار ویرانست مشرق تیز تیز میروند بحیرت
 بوی که میپروند و کدام امر معجب رو نموده امروز آن همه اولیا را دیدیم
 که بر کشتی شما سایه لطف افکنده کسی بر هوا و کسی بر دریا و کسی در کشتی
 که در می آیند و هر یکی ازین نهایت بسوی شما ناظر است بحیرت
 بحیرت افزوده که این کس از کدام جنس اولیا است که اسلاف

بسوی او روان و با استقبال وی روان اند چون قصد استفاضه
 باطن کردیم اثرشے یافتیم که گاهی نیافته بودم منتظر شرف قدم
 برکناره دریا ایستاده بودم تا آنکه حق تعالی طرفین ببلاقات شرف
 گردانید اما اینک که فکر نیکو کردیم بیقین دانستیم که این قرب و کمال
 شما بود که چندین کاملین اسما را از قبیر جنبش آورد و تا کشتی
 حرکت داد اینهمه محض پاس خاطر پدر بزرگوار شما بود و حال آنست
 که نسبت دو دو سال است که برکناره دریا حجره ساخته عمر بریا
 شاقه بسر میکنم و صوم دهری بر یک نان خشک جو افطاری ساد
 ناگاه اگر غیبت بشیر یعنی آمدن شکر از بازار طلبیدم هفت بار اول
 او را بدریا پاک کردم و اندک بگری آتش رطوبت ویرا خشک نموده
 باز بدریا شومیده دو پارہ سپارہ از آن خوردم و از مردوزن
 با کسی درین مدت از مصافحه و معاافه مساس بدستیم نسیم
 مگر امر و زبانشا معاافه دست داد و باین غرلت دریا هفت بحر
 انگشافت عالم ارواح و ملائک و امن مقصود بدستیم تا آمد اثری
 از وصول مطلوب معاینه نشد و از هر اویاسکے زنده و مرده
 که قصد افاضه نمودم افاضه ندیدم مگر اینک بجناب والد شما که
 که قصد استفاضه میکنم اثر افاضت از انسومی بنیم و این اضطراب
 معانقه اما با شما ازین جهت بود که شاید از برکت قدم چندین
 چاره کار بسته مانظور آید و ابواب مقصود مفتوح گردد و حال اول رسید

بروی ما بستند و امی از بخت نارسائی ما که بعد چندین محنت
 بهم سعی بجایار شد لیکن اکنون التماس سے دارم کہ چون مراجعت وطن
 اتفاق گردد و دولت دیدار پدر بزرگوار دست دہد قادیوس
 نارسائی و حال ما مفصل عرض دارید و بگوئید کہ بہر در سے کہ
 رسیدم بستہ دیدم الاورد دولت شما کہ قرار دل پریشان و آرام
 جان حیران بران می یابم و شما را حق تعالی در تصرف یدلطوبے
 عطا کردہ خواہید بین جان ما را بمقصود ما رسانید یا ہما نجا طلب
 دارید کہ از جبار و سبے خالقانہ افتخار سے یابم و بذر لعیان این افتخار
 بمقصود جانے رسم و بعد ازین از ایشان رخصت نجرہ خود گرفت
 و وداع کرد ایشان از انجا در لشکر بادشاہ رسیدند اول از
 شاہ خدا بخش اتفاق ملاقات افتاد و حال بد بنیان بسمع
 شریف رسیدہ در تامل آمدند کہ چہ باید اگر از بادشاہ ملاقات
 ناکردہ باز رویم ہم غیر مناسب بلکہ نوعی محمول برسبکی است
 و اگر ملاقات کنیم گمان خفت و ذلت بیشتر از را می صائب
 بران قرار گرفت کہ ملاقات بادشاہ ضرور است ورنہ در صورت
 مراجعت بوطن بے ملاقات بدانند ایشان خیر آمد و رفت مافزود
 بالضرور بتقریب ملال انگیز خواہند رسانید و نتیجہ اشن بجز سوکے
 مزاجی بادشاہ کہ مقصود آنها است دیگر سے نخواہد شد
 و آن موجب خیری و دلیری کم ظرفان خواہد بود متوکلا

علی استرمدی نزد بانان بادشاه فرستاد که خبر ملاقات مارشل
 و بانان بجزواستماع این خبر اطلاع به بادشاه کردند و اجازت
 آوردند ایشان چون بعزم ملاقات سوار شدند در اثنای راه هر
 کسی از ارکان دولت و ثقیبان بازگاه سلطنت که از طرف ایشان
 غبار عناد میداشت که میدید بے اختیار لبان عقیدت کیش
 بسوی ایشان میدوید و به نسبت سابق زیاده تر در تقظیم و احترام
 شان میگوشتید سر منگان که سر حلقه فتنه انگیزان و سرداران ایشان
 بودند چون غلامان بے زر خرید پیش ایشان صفت کشیده در
 خاطر داری سرگرمی مینمودند گویا هیچ کس را بجز انقیاد و سرعناد
 نبود تا آنکه نوبت ملاقات بادشاه رسید نسبت سابق و عناد و عفت
 و عزرا احترام کرد تا زمانیکه در آن شهر و لشکر اقامت بود و عناد
 مخالفان بصورت انقیاد می نمود بعد از چند روز تقرب حضرت
 از بادشاه کرده عازم وطن شدند و بعافیت تمام طی منازل و منزلت
 بدولت پابوس حضرت تاج العارفین فایز گردیدند و ما براسه
 در بار شاهی و موافقت ارکان دولت و ملازمان جان پناسه
 و قصه آن پیر و پارسا صورت و پیام وی مفصل بمعرض عرض
 آنحضرت رضا آوردند آنحضرت در جواب پیام آن پارسا سکوت
 فرمود معلوم نشد که از اعدا باطنی بر او وی را رسانیدند یا نخواست
 تا فرجام وی اساعده دولت باطنی نبود مولف کتاب میگوید که

انداز بیان شیخ العالمین رضی اللہ عنہ مشعر بان بود که سکوت تاج العارین
 کارشس با انعام رسانید چرا که میفرمود شیخ العالمین رضی اللہ عنہ چون آنحضرت
 را انجام کار سے منظور نمود سے صاف جواب میداد و کار که
 منظور نظر بود سے بران سکوت فرمود سے نقل است در سلسله
 اتفاق تشریف فرما شدن حضرت تاج العارین رضی اللہ عنہ به شهر مبارک
 در زیارت مزار شریف حضرت مخدوم الملک مخدوم شرف الدین
 بن احمد عجمی منیری رضی اللہ عنہما شده بود این فرایع کار فایده عرض
 میسده تمام چکوا ہے القاس ضیافت کردند بخاطر ایشان معیاران
 این روز موضع چکواه شدند و بقبول دعوت شب سرفراز
 فرمودند صبح عزم مراجعت وطن شریف تقمیر یافت میرشار الیه
 بخیاں آنکدام گرم و تابستانست بکبد ناشتائے نهاری تا گرم
 شدن آفتاب توقف باید کرد و چون آفتاب گرم شود بعد از قیلوله
 وقت ظهر خواهد شد آنزمان عرض باقامت یکشب دیگر هم یقین
 که بعضی قبول افتد صبح که وقت روانگی آمد بعد از کاح و منت عرض
 کردند که تا تیاری ناشتاء توقف فرموده شود آنحضرت محض بیاس
 خاطر ایشان قبول فرمود اما سحر تا گوار خاطر مبارک شد و در
 تیاری ناشتاء انقدر توقف کردند که وقت نصف النهار قریب
 رسید و تا فراغ از حورون آن آفتاب بر سر آمد و گرم تر شد باز
 که تیرخصت دیدند عرض کردند که تا پیش آفتاب انقدر است

که حیوانات درین وقت از چراگاه پناه بسایه درختان کرده اند و
 دامن دولت را در هر دامن رکاب سعادت را تحمل دشواری نماید
 امیدوارم که بعد قبوله قصد سوار شدن فرموده آید آنحضرت قبول
 نظر نمود ایشان زیاده ترجیح بر گردیدند بس ناگوار شد و فرمود قیام
 امشب بر ما دشوارتر است از صعوبت گرمای تعالی قادر است
 که سایه لطف خود بر سر ما اندازد میر محمد وح که از زیاده کد کردن اثر لال
 بر چهره انور یافتند دیگر جرأت عرض ندیدند و آنحضرت سوار
 شد میفرمود حضرت شیخ العالمین رضی که هنوز سوار می آنحضرت
 نصف کرده نرسیده بود که از جانب مغرب ابره سیاه با هوا
 سرد بر فاست و هر طرف کنار آسمان گرفت گوی آسمان ابرین
 و از گرد و غبار اثری نداشت تا آنکه در آفتاب گرمی نماند و
 آخر روز شد ابر هم پاره پاره شده متفرق گردید و آسمان صاف
 شد و باد صبا نقاب از روی آفتاب بر کشیدیدند که وقت
 عصر آمد باد ابره نماز معصیان مشغول شدند و من بعد نزول
 اجلال فرمودند نقل است بجوار شهر بهار قریه ایست نامش
 سهو کرده ام شخصی بود که عرصه دراز بجایه صعب داشت
 هر چند پاره صحت میجست اما نمی یافت معالجه از هر صیقل
 برده و حسب استطاعت بدوا و دعا صرف کرده لیکن تقدیر
 بر اوست او نرفته از غایت اضطراب رجوع باستخاره کرده دریا

رحمت بچوش آمد و لطف قدیم و حسان عمیم او تعالی جل جلاله و
اعظم شانہ غمخوارگی فرمود و بخت خوابیده بیدار گردید و دولت یار شد
همان شب چاره ساز بیچاره گان دستگیر در مانده گان حضرت محبوب
سبحانی قطب ربانی عوث الاعظم عوث الصالحی نائب خاص
رحمة للعالمین سیدنا سیدنا شیخنا و سلیتنا فی الدارین محی الدین
عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ را بخواب دید و فریاد
بر آورد و آن شہی کہ کنی بر دقضا سے مبرم را بہ بری ز خاطر
ناشا و محنت و غم را بہ آنحضرت رضا بحال عنایت و لطف بداد
و می آمد و فرمود دل خوش دار کہ مبر آور سیدی برود و در قصبہ
پہلوار می نزد شاہ محمد نجیب اللہ قادری کہ او نائب منسبت دین
جہان و پایش لبوسے و نبوش کہ نوش داروی تو اینست
آن بیمار صبح کہ از خواب راحت بیدار شد تہیہ سباب سفر کرد
روانہ گردید و بقصبہ مذکور رسید و نزد آنحضرت حاضر آمدہ خواب
را مفصل بیان کرد و عرض داشت کہ بر اسے ہمین تدبیر آید ہم
امید وارم کہ بدان مجاز شوم آنحضرت فرمود چون امر عوث الثقلیہ
است بہ تعمیل آن منع نمیکنم اما از غلامان آن بارگاہ عالم
پناہم دیگر قابلیت کار سے نداریم باز آن بیمار عرض کرد کہ کور
راہ و روزگار تیار از قابلیت ناقابلت حضور چه خبر و از دریافت آن
چه کار امثال او امر حضرت پیر دستگیر رضی اللہ تعالی عنہ واجب

میدانم خصوصاً جائیکه امید حصول مقصود باشد و قدم تشریف
 آنحضرت برگرفت و نشست و بنوشید شیخ العالمین ره میفرمود
 که از همانوقت آثار صحت پدید آمد گویا در عمل و ظهور اثر بود
 و صحت کامل یافت نقل است میگفتند میر محمد جواد عرف میر
 اچین علیه الرحمته که در عنقوان جوانی بمرض سبزه گرفتار
 شدم و از آنجا که برادر سے و خواهر سے ندا شتم چشم و چراغ
 خانه مادر و پدر بودم مادرم را از غایت تشویش جان در
 قالب نماند بامید صحت و خوف از دیار مرض در خورد و نوش
 پیرمیز شاقه می کنانید و از ناخوردن و نینها تمامت محالفت میفرمود
 چند آنکه زندگی بر من دشوار آمد چاره بجز آن ندیدم که با او
 سخنوار عرض کردم امروز عزم دعوت حضرت تاج العارفین
 دارم اگر قدر سے پلا و نفیس و لطیف تیار کنانیده شود کمال
 ذره نوازی است فرمود عزم دعوت بکدام علت دار سے
 گفتم بذریعہ ضیافت صحت خود را خواهم بخوشی تمام قبول کرد وقت
 طعام آنحضرت با قاب پلا و حاضر شدم و قاب بردستار خان
 آنحضرت نهادم پرسید بکدام تقریب آورده عرض کردم که مادر
 در اکل و شرب آنقدر بر ما ضبط وارد که بر صحت و شفای خود
 موت را آسان می بینم امروز بنام ضیافت حضور پلا و پزانیده
 آورده ام که از حضور اولش کرده بسلام عنایت شود تا ازین

در کتاب پلا و در کتاب تاج العارفین

پس خورده و از بركت وى صحت يابم و رنده از غلام معالج و پوزخ
 و شواراست آنحضرت تبسم فرمود و قدرى از آن تناول نمود
 و قاب بن بخشيد عرض كردم اگر بركان خود برم هرگز ما درم روا
 خوردن مانخواهد شد اميدوار اجازت ام كه روبروى حضور
 بان اقدام كنم آنحضرت بسيار خنديد و اجازت داد و هانجا شسته
 سير خوردم گويابوس بار دگر نماند و دگر نيز همچنين حيله
 بكار بردم و اولش آنحضرت سير خوردم روز سوم نيز بردم
 سابق بعمل آوردم و اين خبر با درم رسيد پس عصبناك گرديد و
 گفت برهلاك خود و تباهى ما كمر بسته نيكو پسنديدى عرض
 كردم كه حضرت اولش فرموده محض قليل بقدر تيرك بن بخشيد
 بود و بالفرض اگر سير خوردم آن در حقيقت دواى شفاى
 ما است چون روز سوم آنحضرت اولش بن عطا فرمود و سير
 خوردم ارشاد كرد ما لا حاجت ضيافت فردا نيست برو هر چه
 مرغوب طبع تو باشد خورده باش از آن روز بى تا مل هر چه میخواهم
 از گوشت و قورمه پلا و سبى تكلف ميخوردم و مطلق برهنه ميگردم
 و نه دوا ميخورديم حق تعالى از بركت پس خورده آنحضرت صحت
 كامل بخشيد كه گاهى اثرى از سير زنيافتم نقل است كسان
 و باى چچيك بسيار بود اكثرى از مردوزن هلاك شدند و والده
 ماحده سيدالعلما سيدالعرفا مولانا مولوى افاض عليا

فیوض را بچپک برنمانده بود و صلاح بران قرار گرفت که اگر کندیده شود
 مناسب است تا دانهها قسم بهتر برآیند و کمتر برآیند همه با استصواب
 این معنی بامید اجازت از حضرت تاج العارفین رخ گردن آنحضرت را
 که نظر عنایت و شفقت نسبت دیگر دختران بایشان زیاده بود و حرج
 خفیف شان هم ناگوار بود فرمود ضرورتی ندارد این دخترم را دانه
 چپک نه برآیند حسب ارشاد عمل کنان آن موقوف دهم شد شد مفتاد
 یا پیشا و سال حیات یافتند اما بدعای آنحضرت حق تعالی ازین مرض در
 حفظ داشته **لقتل است** یکی از فرزندان آنحضرت رانگ بدن به تیرگی
 و سیاهی مائل بود کسی گفت که سیه رنگ پیدا شده فرمود ما را رنگ سیاه
 خوش نمی آید از آن روز رنگ وی صاف شدن گرفت تا آنکه اصلا میلان
 به تیرگی نداشت و تا این که قریب ششاد سال این ماجرا را گذشته باشد
 و فرزندان عالی نسلا بعد نسل از چهار و پنج صد کم بوجود آمده باشند
 کسے تیره رنگ نیست و بعضی که تیره رنگ پیدا شدند رنگ
 آنها روز بروز صاف تر شد **لقتل است** فرمود
 شیخ العالمین رضی الله عنه که هر کسے را در امرے رهبری
 بخت مے شود و آنانکه در جمیع امور دینے و دنیا و بی
 بخت یا وارد از کمترین اندازان جمله یکے حضرت ما بود
 تاج العارفین رضی الله عنه در علم ظاهری تکمیل فقد و تفسیر
 و اصول و حدیث و علوم مروجہ از علم حساب و ہندسہ

و منطق و فلسفه گوئی سبقت از همه صراحت برده و در معارف الهیه
 بخطاب تاج العارفین و آفتاب طریقت و محبوب القلوب و تاج
 رسول الله و دیگر خطابات عالیه که در آخر احوال مفصل بصنایع
 قلم آورده شود ممتاز گردیده در کرامت و تقرب وی مدسسه
 و نهاسیته نبود که از حکایات وی شمه ظاهر است و در کشور
 طاهری از عرس و فرج خائفان و نیازات بزرگان آنقدر داشت
 که در زمانه خود برین توکل بخت کسی از نشانان وقت معاصرین
 کار و همسروی نبود و در کثرت اولاد که بچین حیات وی رضی
 الله عنه از زنده و مرده بحساب آمده بود نماز اولاد و اولاد اولاد
 یکصد و بیست و نه فرزند بوجود آمده بودند و وقت کتاب کسینه
 بارگانه عوالم میگوید که این یکدولت نصیب آنحضرت رخ که
 چو شیخ العالمین به فرزند می خلف داشت و ولعی است که
 که در سلف هم هر کسی بدین فائز نه شده و چنانچه حال خلفیت و
 رضای حکایات آینده ظاهر و واضح و لایح گردد و معنی ذلک فضل
 الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم گمانی
 منکشف شود نقل است که جد بزرگ میان میر و صاحب علیه السلام
 مردانی بودند و باین وصف دستور ایشان بود که در بازار با
 شاه راه که میرفتند یک کناره میگریختند و چشم را بند کرده متوجه بطی
 مسافت میشدند و رضا کار در ایامی بشهر عظیم آباد رفته بودند

شاه راه اتفاق گذر افتاد و معمول بدستور کمال بود و در جاسنه
 قیل مست را بسوی دریای بردند فیلبان و نگهبانان که باینزه
 و اسلحه چپ و راست وی بودند در اشنا سکه راه تمام را به تمام حفظ
 خلق از آن سبب وی مرعی میداشتند ایشانرا که دیدند از دور آواز
 دادند که جدا شو و دور باش ایشان مست نشاء افیون کی باوار
 کسی خیال میکنند همچنانکه میرفتند میرفتند آنکه بدین غرضه مخالفت قیل
 مست قریب رسید و سبقتی بکار برده خرطوم در از که وه ایشان را
 گرفت و خواست که پامال کند آن زمان که بهوش آمدند دیدند که مرگ
 بر سر آمد چاره بجز آن ندیدند که فریاد بتاج العارفین میکنند مضطرب
 فریاد بر آوردند بتاج العارفین در یاب و آنحضرت در از باوار
 وجود سر ایا جود و بهبود خود عرصه عالم را منور میداشت و رشک
 فرودس برین می نمود یکبار درین محضه حاضر شد و ایشانرا از خرطوم
 وی نهانیده بر سر وی پس فیلبان بنشانند و غائب شد و هر کسی
 از بازاریان که حاضر بود و تماشا میکرد برای العین معاینه این امر
 شگرت کرده در حیرت افتاده آخر فیلبان و همراهیان وی پرسیدند
 که ای پیر مرد تو کیستی و از کجایی و این نجابت دهنده تو که بود ایشان
 بیان کردند که از قصبه پهلوانی آمده بودم در اشنای راه بدست
 این دیو بدست در نشاء افیون گرفتار شدم تا چارپیروم شد خود
 را یاد کردم و فریاد بر آوردم او تشریف آورده ازین بلاد ناگمانی

و آفت آسمانی نجات بخشید فیلبان از جانب پشت میل ایشان را
 فرود آورده خصمت کرد بعضی اکابر در ذکر فریادری مردان خدا این
 حکایت بیشتر بیان می فرمود **نقل است** بروایت شیخ غلام سنجی
 عیسی پوری که در تذکره فریادری اولیا اشد ازین گنذگار مولف کتاب
 می گفتند روزی از شهر عظیم آبادی آدم و پاپی من اورم دشت و تپ
 محرق از حرج وی لاحق بود هر چند استطاعت سواری نبود اما بنظر
 ضرورتی قصد وطن داشتیم و بر تکلیف خود نظر نکردم تا مقام سکری گلی
 که مشهور بمقام وزدان و رهنزان است افتاب و خیزان رسیدیم و بگردان
 گام زدیم مانند بر زمین افتادم و در شتم که مرگ تا اینجا رسانید شب
 طعمه نینک شمشیر قطاع اطریق شدیم و پاپی خود تالب گور رسیدیم
 از در دیا و خوشت رهنزان که وقت شام شده بود بر خود زار
 زار گریستم تا آنکه وقت مغرب آمد و آمد و رفت مسافران هم
 ندرت زیاد تر خوفناک بودم دفعه دیدیم که حضرت شیخ تاج العاوی
 فریادری رسید و شاه محمد اکرم پاری رضامه راه بود و فرمود نمکین بسیار
 و اندوه مکن و هر دو بزرگ دست حق پرست در بغل بادا و ند حق تعالی
 و انا و بنیا است در خطه که نداشتیم بر هوای روم یا هوا از من تیز روی
 می آموخت بر کنج قصبه بیلواری که مسافت چار کرده از مقام سکری گلی
 بود رسانید و فرمود حالا پاپی خود برو از نقطه غائب شد و ما
 در کنج بسزاشقت و رنج دور بر مکان که رنج کرده از اینجا

بود تا وقت عشاء سیدم کو یاراه یک ساله کمره بودم نقل است
 می فرمود شیخ العالمین رفم که روزی مجلس سماع بود تاج العارفین
 بود آمد و چادری که بر دوش مبارک انداخته بود و نظر محقر قوال خورشید
 قوال مذکور از آنجا که نظر بر کندگه پارچه چادر شریف میداشت چون
 جای میرفتی از آن چادر تاب آفتاب رسایه کردی و از گرمای
 سخت بنام با بروی و قدر روی نمی دانست تا روزی بر مجذوبی
 گذر شد آن مجذوب که از دور نظر محمد را می دید اثر پریشانی
 و همیبت در وی یافت می شد چون قریب تر رسید بی اختیار آواز بلند
 داد ای قوال چادر را از سر خود بردار و بیرون در بنه و بیا که آداب آن
 پارچه از نامی خوران راست نمی آید و ترک ادب هم دشواری نماید یاد
 حلقه زندان پامنه قوال آن چادر را بیرون در نهاد و مجلس می آمد و
 چیزهای سر آمد و خدمت شد از آن روز با احتیاط تمام با اعتقاد تمام
 آنرا در دست بقی گرفت بعد زمانی هوا سرد و بای در عالم
 منتشر گردید و خلق بیمار شدند تا آنکه کسی از یگانه قوال
 مذکور هم گرفتار مرض شدید شد بخت رهبر که در وقت
 دوریش بر آن قرار گرفت که چادر تاج العارفین را بر سر مبارک
 خود بندم و همچنان کردنی الفور از صحت بظهور آمد و از اهل خانه
 این خبر منتشر گردید همسایه وی آمد و منت چادر شریف گرفت و بر سر مبارک
 بست صحت یافت با سماع این حال خلق بروی

هجوم آورد چون بیماری بکثرت بودند ناچار چادر را پاره پاره کردند
 و هر کس رفته از آن بقدر تقوید برگرفت و بر بیمار خود بست و
 همه راجع تقالی ببرکت آن پاره چادر صحت بخشید و حرز جان و
 فرمود قوال مذکور اکثر در بیان این حکایت میگفت که صد افسوس
 قدر آن ملبوس پاک ندانستم و تقسیم کردم اگر میدانستم و هر کسی که
 می افتاد پیرس گرفته میدادم امبغنی فراوان می اندوختم و از فقر و
 نجات می یافتم نقل است میفرمود شیخ العالمین بصروزی در
 مجلس عرس که بعضی مشایخان عظیم آباد آراسته بودند غم رفتن
 کردیم چون برخصت بجنور تلج العارفین رض حاضر شدیم فرمود
 چه کار است عرض کردم ذوق سماع بسیار دارم و اینجا قوال انگیز
 میسر نیست باز فرمود که چرا عرض نمودم که آن بزرگسیر شود و ما
 زندانیم که بطمع آن استادان این فن درین قصبه رسند و در شهر
 عظیم آباد این دولت مفت بدست می آید بکمال عنایت که مبدل
 حال ما بود ارشاد نمود بروا ما هر قوالی خوش آواز و مستاذ که درین دیار
 از مغرب و شرق و جنوب و شمال آید بی حاضر شدن اینجا
 باز رفتن نتواند چار ناچار بر در تو رسد از آن روز تا این زمان که
 هفتاد سال گذشته باشد هیچ قوالی در شهر و اطراف این قصبه
 مگر آنکه اینجا هم رسیده چنانچه قوالی بودم مستاذ وقت بدین نام
 در شهر عظیم آباد از دیار مغرب رسیده و عرس شریف رسول الله

علیه و آله و سلم در پیش بود و نظر محمد قوال که هم در الغر صدقه بشهر مذکور بود
 یاری گفت که ما در عرس ربیع الاول بقصبه پهلوان می میروم اگر عزم
 شما هم باشد مناسب می نماید و جواب داد که دستور دیار ما آنست
 که رقعته شایخمان بنام قوالان می آید و بغیر رقعته کسی نمی رود اگر رقعته
 بطلب ما خواهد رسید خواهیم رسید نظر محمد گفت دستور شایخمان قصبه
 متبرکه که پهلوانی آنست که به شایخمان زمانه هم رقعته عرس نمی فرسند از
 یگانگی و بیگانگی هر که میرود بی رقعته طلب میرود آینه توانی و کار تو دانند
 و خود را وانه شد آنکس بدین استادی و نخوت و عجب است کار دانی هرگز
 قصد حاضر شدن نگردد و باراده شهر مرشد آباد بنگاله روانه دیار شرق
 گردید بعد چند ماه از شهر مذکور کشان کشان باز بشهر عظیم آباد رسید
 و مجلس عرس دیگر در قصبه متبرکه که در پیش بود بطلب حاضران نظر محمد
 قوال که هم درین مجلس حاضر بود گفت چرا بی رقعته طالب آمدی و خلاص
 دستور خود بجا آوردی جواب داد که خدا بهتر میداند که چون بملک بنگاله
 با همان نخوت رسیدیم یک بیک قلین و اضطراب بر حرمان خود از دولت
 پابوس شیخ العالمین رضی الله عنه پیدا آمد و ندانسته سخت در دل
 جا گرفت که شرح آن نتوانم کرد ناچار دیوانه و شش از انجا روانه سمیت
 مغرب شدم و تصمیم عزم کردم که تا حصول سعادت حضور می نمانم
 هم نخواهم رفت چون بشهر شمار رسیدم خبر مجلس عرس دیگر شنیدم و عزم
 اجتناب از دست رفت بی سرو پا گویا از خود رفته حاضر شدم و گفته

شما یاد می کردم و می گفتم که بارسے بی رقعہ طلب پیر اعظم حاضر شد
 مے وارم لیکن ہرگز بردل اختاری نبود این کمینہ مبارک گاہ غوثیہ میگوید
 کہ بخت وی رہبر بود کہ پس از ہین قدر گردش و پریشانی روبراہ
 اور ورنہ خداوند چہ میرانے مے دید و پریشانی نے کشیداری
 سگ مردان کہ حک کند ہر کردگر کن بگر نو جو وہ کہ در افتد بر افتد اللہ
 حفظنا عن خلافک و خلاف اولیائک رضی اللہ عنہم نقل است
 می فرمود برادر عمومی ما شاہ نوزالحق قدس سرہ کہ در عنفوان جوانی
 مرضی معبوس آمد و طاقت طاق شد چند روز گذشت کہ بدولت
 بابوس حضرت تاج العارفین رضی قایماتہ عنہ عرفیہ متفہم شکایت
 جاریے و شیخ بحضور علیے وی رضی فرستاد مہم بجواب آن بر رقعہ
 ارتقا فرمود **سے** تمت نیاز طبیبان نیاز مند مبادہ و وجود نازکت
 آرزوہ طبیب مبادہ بخاطر مہم گذشت مگر آنحضرت را خیال تریف
 نہ آمد کہ بجائے گزند لفظ طبیب مزین قلم فرمود و ازان مرض روز
 بروز تخفیف حاصل می شد تا آنکہ صحت کلی دست داد اما سبب تغیر
 لفظ بخیاں نہ آمد الحال کہ عمر تائب ہفتاد سالگی رسیدہ بمطلب آن لفظ
 رسیدم کہ گزند بسیار رسیدہ اما هنوز در صحت حاجت طبیب
 نہ افتادہ و آرزوہ طبیب نشدم **نقل است** می فرمود شیخ صاحب
 شیخ العالمین رضی یک سال در موسم برشکال بارش بیدا بود
 خصوصاً و آخر ایام کہ در مندی و پراختہ نیتا گویند و اہل تخیم

آنرا مناسبت بر قبیل و من آنقدر بارش شد که تا هفتیه کسی از بار و بار
 روی آفتاب ندیده و تمامی دیوارهای این مکانات مسمار و پوست
 گردیده پرده گیان عصمت را در خانه عصمت بی عصمتی بود و هر کسی
 مبتلای ریج و افست بعد از آنکه آفتاب رو نمود خلق متوجهر پرده
 مکانها شدند و از برگ درختان تار و غیره پرده مکان میکردند
 آنحضرت را بسبب ریج و ایذای خلق و ابتلای آنها لیس طلال
 خاطر بود و حیرانی و پریشانی اعیان از طرف اسباب بسبب پریشانی
 نمود فرمود باز این نخبتر درین قصه اینچنین خواهد بارید از آنسال
 لغایت این تالیف که هشتاد سال کم و بیش گذشته گاهی بارش نخبتر
 مذکور چنان نشده به نسبت نخبترهای دیگر لیس طلال بارش میشود
 و خلق را در متنابارش و می عمر صرف شده نقل است میفرمود
 شیخ العالمین رضی الله عنده مثل این حکایت قصه سنگ بارانی است که یکسال
 آنقدر سنگ افتاده که برگی درختان نمانده و وحوش و طیور که از
 گزند و می بور طئه هلاکت و مبعوض تلفت در آمدند حسابی نبود و هر سنگ
 بر ساق درختان چون تیر تفنگ نشسته نشان سنگها هنوز که شصت
 سال بلکه زیاده بران گذشته است باقیست که مانند آنهاست
 چیک از سر تا پا و داغ و غصت خصوصاً درخت ناز که صد بار درخت باطلن داغ
 باقیست گو یا حق تعالی از بهر عبرت خلق نشانها مقرر خود باقی داشته است لطف
 اگر در این میان سنگی بر مکان پیر نور حسن صلوات هم بر مکان شاه و عدده منا

افتاده بود در وزن قریب نصف پاو و آنچه چنان سخت افتاده که
سه پاره شد و سالها سال مانده پس براق و آتش میداد چون
چقماق بر وی میزدند حضرت تاج العارفین رضی الله عنده با او درین
قصه چنین سنگ بارانی نخواهد شد لغایت تالیف از حمایت و سه
رضی الله عنه گاسته باز چنان آفت سنگ درین قصه و نه نموده
تعلق این قصه برای درو محتاج این سنگ اند و مولف کتاب که
بعمر پناه و سسناگی رسیده به تنای در سنگی سرکه سنگ آسمانی که
در امر امن شکنی پس مفید است عمر بر کرده گاسته انقدر هم نافع
که یکسیرن او به ما سست هم هر سد و در اطراف قصه اکثر خیر فرادنی
و بی شنیده میشود نقل است عجیب و غریب میفرمود شیخ العالی
و هم بی واسطه از زبان میر محمد جواد علیه الرحمته شنیدیم که مرزا قربان
شخصی بود شصتیه مذاق و با میر محمد و میر عیض شاه و میر جان پس مربوط
میگفتند که چون ما هر دو دست حق پرست تاج العارفین رضی الله
عنه بیعت کردیم بنظر استو کام سر رشته محبت و ارتباط مودت اتحا
مرزا هم خواست که تقیه بکار برده در زمره علامان دینی داخل شود
چون بفاق یکی از اصل طینت اهل این ملت است منع کردیم بجز غیر
مایان انکار از ملت هر بفاق خود ظاهر کرد و ب حضرت وی رضی حاضر
آمده در خواست تنای خود کرده یا راهی تکذیب وی در آن وقت
نیافتیم و آنحضرت قبول فرمود لیکن بعد از تا مل ساعتی بیعت کرد

بعد استراحت و ایام بمرضه صعب مبتلا شد و نوبت بیاس کلی آمد
 و آنکه روزی حالش بدوی متغیر گردید و وقت احتضار رسید
 زلفش کسی بن فرستاد که مرز را وقت آخر است اگر متعرق دوستی
 و همسایگی وی از راه ترتم قدم پنج فرساید بعد از کرم
 نخواهد شد اتفاق در آنوقت ماه سه یاران شسته بودیم سینه تامل
 فرزند فاستیم و رفیقیم دیدیم که کار از دست رفت ساعتی در آنجا
 تفت کردیم و گفتیم باز ما را خبر کنی که با دای حق دوستی باز نسیم
 و از آنجا باز آمدیم و تا سفت بروی میگردیم بعد بعد ساعت زلفش
 کسی با فرستاد که مرز را عجیب حال است زود شریف آرند همه
 کسان باز رفیقیم می بینیم که تکمیل زده نشسته است و مزاج بحال دارد
 سلام علیک کردیم و مستفسر حال وی شدیم هنوز جوابی نگفته بود
 که زلفش فریاد آورد مرز را اثر هوا زدگی شده حواس و اتفاق ندارد
 تقاضا میکند که نیم آثار پنج را بپوشی مرخص تیار کن که اگر سندانم همین
 باز سیارم سخن ما گوش نمیکند و پنج می نماید یقین دارم که خورد و خورد
 بنا بر آنچه بزرگان را تکلیف دارم که ویرا ازین طبع سربا حاضر باز دارند
 مرز گفت ما سراپا هوا سر سقیم اما ترا جنون گرفته است که ما از گرسنگی
 طاقت ندارم و تو توقف میکنی تا چند سال نمی میرم ما همه گفتیم که حال
 چیست سزای که داری بن بازگو که همه تن حیرت شده ایم جواب دادند
 نهایت گرسنگی طاقت بیان ندارم و بجز خوردن خیالی بخاطر نمی آید زمان

زانش طعام پیش آورد و مزار اسیر خورد که از بیمار خوردن آن قدر ممکن نبود
 طاقتی یافته آن زمان بیان کرد که چهار سال دیگر هم خواهیم زیست
 ما برای وی عجیب و غریب است ما همه زیاد تر مشتاق شدیم باشت
 بر اظهار آن گردیدیم گفت حال عقیدت و معیت ما بر همه کسان ظاهر
 است بلکه اظهر من الشمس که محض نگر و فریب بود بجز تسخیر شمایان تا نفع
 که از شمایان بمن میرسد بحال ماند بلکه رو ترقی آرد تا حال بر همان نفاق
 بودیم اکنون گواه باشید که بدل از پیران خود اعتقاد کردیم و خود را
 در علقه علماء مان حضرت پیران در محل کردیم و بجان و دل مرید شدم
 پیش آنکه امر فرد در حالت غشی و احتضار که مطلق ازین عالم خبر
 نداشتیم صحرا سئیدیم پس وسیع و در آن حضرت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و صحبه و اهل بیت و سلم بجای نبی شریف فرما اند و پس آنسرور
 علیه الصلوة والسلام پیر ما حضرت تاج العارفین و ما همچنان بجای
 بطرفی ایستاده ایم چون آنسرور کائنات علیه افضل الصلوة و اتم التیمم
 قریب من رسیدند و متوجه بطی راه بودند که تاج العارفین بر ما برای
 صحت من عرض کرد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از گوشه چشم
 حق بین بسوی ما نگاه می فرمودند و ارشاد نمودند بخاطر شما چهار
 سالگی هم عیالت داده شد از آن وقت که در افاقه آمدیم آنانا غانار است
 در خود می بینم و مرض را در تنزل می یابم تمیذ انتم که پیر ما اینقدر در
 دار و تشبیه در دل ما آمد و از ملت رخص توبه صادق کردم و فی الواقع

که روی وی صادق بود بجز صفت دوسر روز صحبت کلی یافت احد
 عرصه دراز که باز بیمار شد بعبادت رفتم گفت حال از خدمت میشوم
 که میعاد چهار ساله منقضی شد روزی چند باقیست چون حساب
 کردیم در روز اختتام سال چهارم بی کم و کاست جان بجان آفرین
 سپرد و در خدمت حیات ازین عالم فانی بریست نقل است میفرمود
 سید نورالحسن سلمه الله تعالی که والد من سید حسن که از یگانگی تاج العالی
 بود در سفر دریا با بطلان امواج غریق رحمت شد خبر به وطن باختلاف
 اقوال رسید کسی گفت غرق شد و کسی گفت باز جای دیگر برآمده
 مردمان در ترویج افتادند و بجنور اقدس وی رضی الله عنه تحقیق
 سخن و کشف حال را عرض داشتند فرمود که رجوع با ستاره کنند
 یکی از یاران آنحضرت بخواب دید که سید حسن غریق رحمت باز وی
 زخمیده دلشاد و خوشحال شده است رسید که سزاوار این عنایت
 و مواهب بگدا می سبب شدی در جواب گفت که البته زاد آخرت
 نداشتم و در دنیا سرمایه عقبی بچاند و ختم بلکه از نشاء جوانی خوف باز پس
 آخرت هم نبود اما چون کشتی در تنگ افتاد و طلاطم امواج زنجیر پای ما
 شد جای گریز نبود غرق گردیدم هنوز رمقی باقی بود که دیدم
 تاج العارفین را رنگ لبته جامی شربت که کام جان را خلاصت می نمود
 آورد و به دران حالت بمن نوشانید حق تعالی در حق ما انجام را جا که
 شهادت گردانید و بدینجهت شهادت رسانیدند آنست که گناه و فحشاء

ناپسندیده اعم پیشه و کج رفت که اثری از وی نیامد و ضرری ندیدیم
 گوئی گناست گناست در دنیا از ما بطور نه آمده این راحت فرزند او
 ما از آن است آن زمان بر هر که در هر ملک و شرق و غرب متحقق و صدق
 و کذب اقوال مختلفه مستیقن خاص و عام گردید نقل است دست
 شاه استاده عرف شاه رحمن علیه الرحمه را در ایام پیک برآمده بود چون
 صحت کلی یافت بر رسم مبارکباد و خویشاں و همسایه جمع آمدند برای
 معول دولت پابوس و قنای مبارکباد می مادرش که دختر بود
 آنحضرت بود بحضور عالی وی رخ آفرین و در حضور روز و چهار شدن
 آن صبیبه نظر است چند اشیم حق بین آستین ز دلایان افتاد و در آن
 پناه عالم را ترساخت زانرا شکفت آمد و بحیرت افتادند که وقت
 سپرد غم و اندوه این بیست آنحضرت فرمود این غسل شفاور
 چه اعتبار حق تعالی ترقی عمر بخشد بعد از حیرت است از و که خداوند
 بر هیچ گزیده اثر است از عرض هم نیست مگر این گریه مقتضای شفقت
 است که پس از پنج بسیار صحت و نموده است مگر مادر و خواهرش
 را بی خودی مضمونه دیگر بدل راه یافت که از هوش رفت چون
 همه زان رخست شدند کسی عرض کرد که سبب گریه در عین صحت
 و وقت مبارکباد می چه بود فرمود که این غسل شفاور و لباس صحت
 را چه اعتبار حق تعالی ترقی عمر بخشد همانروز آخر وقت آن دختر را
 تب گرفت که علاج پذیر نبود و جان بجان آفرین سپید مادرش

بکسان خود گفت که حالا سبب گریه آنحضرت معلوم شما بیان گردیده
 یا هنوز ترویج باقیست نقل است شنیدم از مولی ابو تراب
 صاحب دامت برکاتیکه بعد بیان حکایت اول فرمودند حضرت شیخ
 العالمین رضی میفرمودند که میان حبیب الله که یکی از خویشانشان حضرت
 حاج العارفین رضی فرمودند چهار شدند و نسبت بهیاس کلی آمدن ایشان
 و مصالح زنان دیگر که هستند که طبعی از شهر عظیم آباد طلب کرده شود
 تا معالجه کنند و درین مقصود کسی را ذوق نیست با گفتن که درین
 آنحضرت عرض کرده اجازت حاصل باید ساخت چون بمنور اقدس
 وی را عرض کردم فرمود ضرورتی ندارد باز بعضی پر ختم که مرض
 شان در ترقی داشتند است و زنان را اضطراب سخت مناسب
 می نماید که طبعی از شهر مذکور آید اگر شفا مقدر است فهو المراد و الا
 بیمار و بیمار در امورت معالجه و تدبیر رفع خواهد شد آنحضرت فرمود که
 پس فردا بیمار را سفر آخرت در پیش است آینده مختار انداز بعضی
 زنان که مستحل باریغم و الم بودند مخفیاً اطلاع کردیم و طلب طبعی
 بتعلیق انداختیم تا آنکه چون پس فردا آمد پیش خانه غم با صبح و سه
 و مساز بود و شیرگی شام الم با وی همراهی کردند کور جان بجان آئین
 سپرد و در آن مقدار وقت بدول اقارب و اصحاب نهاد و عزت و کش
 ما میان کم از شور قیامت نبود نقل است شیخ العالمین فرمود
 که شخصی از اصحاب استدعای تعلیم قرآن شریفیت از آنحضرت را کرد ایشان

فرمود فرصت ندارم مگر وقت قبیلوله نصف روز آنکس عرض کرد
 که در قبیلوله حیرت بر راه خواهد یافت بجواب وی فرمود ما را فتور سے
 نخواهد شد اما فرصت خود را باید دید عرض کرد همانوقت حاضر خواهم
 شوم روز میرفت و آنحضرت را در خواب راحت می یافت و آنکس مصحف
 می کشاد و میخواند هر جا که غلط کردی آنحضرت همچنان در خواب ویرا
 بخلط آگاه کردی و صحت لفظ و اسرار و آیت مطلق و وقت و
 مجوز بروی بیان فرمودی که سر سوز بیداری فرقی نبود هم چنین
 نقطه سیاره عم تمام تخلیم فرمود و از عادت خلقی آنحضرت بود که چون
 بخواب رفتی آواز گلو از خوزه بلند میشدی که از دور شنیده میشد
 و از این چنین خواب و تعلیم آنحضرت در وی شاگردانرا معنی حدیث
 شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم عینا می تنامان و قلبی لایتام
 بر عقل دور بین بخوبی متفصح شده و نیز میفرمود که مولوی عبدالمغنی
 علیه الرحمه که وقت رحلت بشهر عظیم آباد بحضور اقدس وی در روز
 آمده بودند و آنحضرت بعضی کار را با ایشان فرموده بود چون باز
 مراجعت کرده حاضر شدند و دیدند که آنحضرت را خواب است خواب
 که از خلوت شریف با بیرون نهند که آنحضرت فرمود جواب آنکار با
 که گفته بودم نه گفتی ایشان بجزرت آمده مفصل عرض کردند و آنحضرت
 بطور میداران با ایشان در سخن بود چون سکوت فرمود و سخن تمام
 شد ایشان از خلوت بیرون آمدند و وقت ظهر که آنحضرت بیدار شد

مولوی ممدوح باز بر پاپوس حاضر شدند آنحضرت پرسید که صورت
 آن کارها چه شد و چنان بوقوع آمد ایشان عرض کردند که مفصل
 بجنور قبل ازین دو ساعت حاضر شده عرض کرده ام و جوابش
 چنین و چنین ارشاد شده و فرمود ما را یاد نیست نقل است از
 شاه خدا بخش قدس سره پیغمبر بود که از خویشان من یکی را اسباب
 دیوشدید بود بدفع آن از اعمال طاسم و تعویذ متوجه شدم و بجنورتا بحکم
 رضی الله عنه عرض برداشتم که بی عنایت و دستگیری حضور کار آسان
 هم دشوار است امیدوارم عین عنایت تو دشوار ما آسان گردد از راه
 بنده نوانه می فرمودند نظر بر خدا باید کرد اما غافل نیستم در آن هنگام
 شبی بخواب بودم دیوان و جنیان جمع آمده مع پلنگ که بروی
 در خواب بودم از اندرون مکان برداشته در صحن خانه آوردند که
 یکبار آواز آنحضرت بگوش من رسید خدا بخش خدا بخش فی الفور بیدار
 شدم خود را بر پلنگ در صحن خانه یافته بجزیت افتادم که از اندرون
 در صحن که آورد آن دیوان گریختند و آنحضرت را هم نیافتم دانستم
 که این کار خالی از سر نیست حصار خود کرده شب بسر کردم و صبح
 بجنور اقدس و می رفتم مفصل گذارش نمودم همین قدر در جواب
 ارشاد نمودند که بلی دیوان و جنیان در فکر پلاک تو میروند از خصما
 و اعمال حفظ خود هوشیار باید بود نقل است گفتند میر کور الحسن
 صاحب که در ایام طفولیت از کثرت خارش بس تنگ آمد و جایجا

ساق پاوران شوق شده بود بزرگان من بجنورا حضرت از شدت
 براحتت ماشکایت آوردند فرمود چون جوانی رسد عافیت ببیند این
 عنفوان جوانی تا این زمان که عمر به هفتاد سال رسیده گاهی باز خانه
 نه شد و گرفتار این مرض نگرددیم نقل است روزی یک ماده خرو
 پستی مالکیان کسی بجنورا حضرت نذر آورد بوالده شاه و عدا شد
 که یکی از دختران وی رضعند بود عنایت فرمود و ارشاد نمود که بزنج
 کن و بجنوران سیده زنان بطمع نسل ویران کن و با احتیاط
 بعد چند روز که آنحضرت در خانه سیده رفت ماده خروس را
 همچنان یافت پرسید چرا ویران کن کردی سیده عرض کرد که آثار
 بیضه بر آوردن یافته بطمع نسل وی پرورش کردم فرمود در شکمش
 بجز یک بیضه دیگر نیست باز پرورش وی چه سود بعد یک روز
 آن ماده بیضه داد از آن تاریخ تا ده ماه دیگر انتظار بردند یک بیضه
 هم نداد و ناچار زنج کردند نقل است شاه خدا بخش قدس سره
 میفرمود که در هنگامه افواج ظلمه بر که همراه تاج العارفین رضی الله
 عنه ماهمد و ابستان دامن دولت جلای وطن کرده بشهر عظیم آباد
 اقامت داشتیم روزی ستمی چند از یاران یکس رنگ و دوستان
 همسنگ بتفرج خاطر سوی بازار شتافتیم جانی از دام خلق بود
 ماهمد دوستان نیز به تفحص آن رفتیم و تماشا میکردیم اتفاق در آن
 مجمع زنی از قوم طوالیت هم ایستاده بود بلا قصد در خیال تماشا

شاه حسن علیه الرحمه آمد ایشان که بس جوان محتاط بود ندانند که
 از وی فصل داده ایستادند ازین دانستند که از من کناره است
 و احتیاط نموده از راه طرفت باز متصل ایشان آمد ایشان از نجاب
 هم بفاصله دو قدم علوه شدند باز او قریب آمد چون دوست بود
 برین منوال گذشت و مایان نیز از گوشه چشم بانگاه در دیده تماشا
 میکردم آخر ایشان از آنجا متوجه مکان گردیدند او هم دنبال گرفت
 چون درین کار هم راه نجات ندیدند گرختند او هم در پس شان اوید
 و میخندید تا آنکه چند بار در گرختن بر زمین افتادند آخر در عین بازار
 پاپوش در دست گرفته دویدند مایان نیز در عقب خندان خندان
 تیز تیز متوجه مکان شدیم هزار شقت افتان خیزان بر مکان رسیدند
 و آنزن هم ازین حرکت ایشان خنده قاه قاه میکرد و بار میگشت
 و میگفت این جوان از خاک ناپاک این شهر نمی نماید در عمر خود چنین
 جوان پر نیز کار ندیدم چون وقت نماز آمد آنحضرت فرمود ای حسن
 اگر اندکی ایستادگی میکردی و بدان میل خاطرت میدیدم و میگریختی
 امروز میدیدی آنچه میدیدی از آنجا که انحراف کلی داشتی مواخذه
 بران نکردم ما همه دوستان را رنگ بر رو شکست که کسی تقریب این
 سخن در میان نیاورد و آنحضرت را جزو کل احوال ما هر لحظه منکشف
 است هر لحظه بر حال خود کسی میبرد و می ترسید مثل این حکایت حکایت
 دیگر مولوی ابوتراب صاحب و مولوی محمد امام صاحب است برکتها

نقلاً از شیخ العالمین رضی الله عنہم و ندک ہم در ایام ہنگامہ لشکر ظلمہ
 آنحضرت بشہر عظیم آباد لہو کہ شخصی مبلغ آورد و عرض کرد کہ توشہ
 حضرت پیر دستگیر رضی اللہ عنہ یا بزرگی دیگر ادا کرد و شود آنحضرت
 بہشاہ جہن فرمود کہ برو و اسباب وی خرید کن ایشان بہ بازار رفتہ
 روغن زرد خرید کردہ می آمدند و زنی قوم طوائف را با ایشان نظر
 بود پوشیدہ آنروز کہ تنہا یافت از ہام فرو آمد و راہ بر ایشان گرفت
 و گفت کہ از مدتی شیفہ تو ام اینک میخواہم کہ مکان مرا از قدم خود
 آباد کنی بسبب کمال و ریح و اتفاقاً ایشان ازین سخن بیخ شدند
 و در شستی کردند آخر الامر آن زن بخیال آنکہ روز اول است راہ
 ایشان گذاشت اما در روغن یک انگشت از مسخرہ گی فرو برد
 و بر رفت ایشان با روغن بمقام خود رسیدند آنحضرت فرمود بر آ
 توشہ روغن آوردی کہ آن ناپاک درو انگشت خلائیدہ برو بدل
 وی دیگر بسیار ایشان از خوف بر خود لرزیدند کہ باید دید چه پیش
 می آید باز فرمود چون ترا انحراف کلی بود ازین امر در گذشتم اگر سر
 ہم ترا با وی میل خاطر میشد ہرگز ترا دیگر بمجلس خود پارہ نمیدادم و گاہ
 رو تو نمی دیدم نقل است سے فرمود حضرت شیخ العالمین
 رضی اللہ عنہم روز سے آنحضرت رہا پس استیلا سے کہ یہ لو
 واز آثار چہان مستغمر شد کہ بخت ایمان باشد خطرہ در دل ما جا گرفت
 کہ چون احوال خاتمہ دیگران بر ضمیر منیر مخفی نیست و عنایات نبوی

صلی الله علیه وسلم چنانکه مبدول حال تشریف است دلیل قاطع و برهان
 ساطع بر خیر است و انکشاف فائمه بالیقین بر اولیاء الله می شود
 علی الخصوص بر آن کسیکه افتخار به نیابت نبوی صلی الله علیه وسلم
 یافته باشد باز این تردد و خوف چراست فی الفور برین خطر مشرف
 شده بسوی مانگاسنه تیز کرد و فرمود سه بیرون گورلاف کرامت
 چه میرنی ایمان اگر بگوربری بس غنیمت است و باز در گریشد
 و هم اکثر در ذکر قیامت حکایت کنیز مخدوم شاه جنید ثانی قدس سره
 بیان کرده و فرمودی اگر معامله آن کسین کنند و انم که گوئی بر دم
 و غنیمت شمارم و تفصیل حکایت وی در ذکر مخدوم صمٹا انشا الله
 گفته آید نقل است از سید العلماء سید العرفاء دامت برکاته و هم
 از دیگر اکابر شنیدم که میر غلام علی مردی بودند بس واکسته مزاج و
 دل تنهای بیعت از صد افزون داشتند اما چند شرط مکنون خاطر ایشان
 بود که از انجست جانی اتفاق بیعت نه شده بود اول اینکه رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم بخواب بیعت ما گیرند و بیم هر جا که سپردن ما بند بظاہر بود
 وی بیعت کنم پیوم پیرین سید باشد چهارم عالم باشد پنجم خوب صورت
 ششم کامل طریقت ششی بخواب دیدند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 در مکانی جلوه افروزانند ایشان در خواست بیعت نمود کردند آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم بیعت گرفت و آنحضرت محبوب سبحانی
 قطب ربانی رضی الله تعالی عنده سپرد و آنجناب اثبات ماب رنو

همدران مجلس کبفرت تاج العارفین رضی الله عنہم وایشان گاه صورت
 تاج العارفین رضی الله عنہم ندیده بودند صبح که برخاستند بر خیال آن صورت
 بتلاش تاج العارفین رضی الله عنہم سیاحت بلدان اختیار کردند و جای که مشایخ
 بودند میرفتند تا آنکه گذرایشان در خانقاه آنحضرت رضی الله عنہم افتاد و بعد از مدتی
 مکان گفتند که مکان همان است که بخواب دیده بودم چون از آنحضرت رضی
 الله عنہم رو چار شدند شناختند که همین بزرگ بودند پرسیدند که نسب عالی
 چیست ارشاد شد بعفوی الزینی با از احوال علم استفسار کردند
 فرمود کتب درسی به تمامها از حضرت مولانا رسول نماز در شهر بار
 خواندم همه احوال شنیده میرموصوف ساکت شدند بعد نماز غشا
 بخلوت شریف حاضر شده عرض کردند که ما را تمنای ارادت بود
 متبنی بچند شرط که امر و زحق تعالی همه را بطور آورده و همه را بیان
 کردند و گفتند که حسن صورت بر هر که مظهر است اما یک شرط
 کمال طریقت که آنرا ندانم لیکن این وجاهت و مهیت بران گواه
 عادت است که غیر ولی را این بشهره نورانی ممکن نیست حالا امیدوارم
 که در سلک غلامی ما را قبول فرمایند عرض ایشان مقرون با جا
 گردید بعد بیعت عرض کردند که دین پناها اول بخواب بردست حق
 پرست رسول صلی الله علیه و آله صلوات علیه و آله حضرت سید و آنحضرت
 محبوب سبحانی رضی الله عنہ فرمود از آن جناب سید و حضور عالی
 شدم و بکنور هر وصف که بجهت یافته و بیعت ظاهری هم کردم باز

اگر از باز پرس فرودتر سم حیف بر من است و وای بر اعتقاد من
 اکنون اگر گناه نه کنم همچو من نادان کسی نباشد آنحضرت متبسم شده فرمود
 سید سید بزرگ سیادت دارید هر چه خواہید بگوئید مولا گفت کتاب
 میگوید که کلام میر غلام علی هر چند بظاہر طریفانہ می نماید اما اگر تامل
 بگرد کلام حق است که در آن ربیبی نیست کہ با چنین وسایل قوی
 اندیشہ از گناه و خوف از باز پرس فرودا خالی از ضعف اعتقاد و ایمان
 نیست **۵** نماید بعضیان کسی در گرد و بکہ دار و چنین سید پیش رو **۶**
 بقدر من قال ریاضی وی پیر معان بگوش ما گفت چنین **۷** رندی
 کن وی بنوش عزت بگزین **۸** بخشند گناه تو کہ داری در دست **۹**
 و ایمان مجیب دعوت المفضلین **۱۰** نقل است میفرمودند شیخ العالی **۱۱**
 و دیگر اکابر کہ شاه عبدالحمی قدس **۱۲** کہ ذکرش در ضمن حکایتی بالا
 گذر شد پس اہل ہمت بودند و یگانہ در بذل وجود ہر چه بدست
 آمدن بی تامل صرف کردی و بجاتایان بخشیدی و فکر فرود ابر خدا
 گذاشتی و در ہمت قرآن پاک نداشتی از بعضی گفتار اہل معاملہ کہ
 با ایشان معاملہ واردوستی داشت کسی گفت کہ حال شاه خرچی
 شاه عبدالحمی معلوم است و بی سرو سامانی از طرف او ای قرض
 ہم ظاہر فکر وصول نزدیہ کردہ میدانم کہ آخر ازین معاملہ پشیمان شوی
 و ندامتبری اگر بچیلہ جلای وطن کرد و سفر گزیدہ خواهی کرد
 آن کور باطن بے تامل بر زبان آورد فکر آن ندارم اگر او رود با

پدر وی نخواهد گرفت که صاحب خانقاه است از وی خواهم گرفت
 غماز می بکنند این خبر بجنور تلج العارفین رضا رسانید یکبار ^{بعضب}
 آمد فرمود معامله از کسی واراده وصول از کسی بلی از من خواهد گرفت
 باره بر منم چگونه بگیرد هنوز بران آفت زده یکسال تمام ^{بخت}
 که انواع تباهی و آفت ساهای متوجه جان و مال وی عاقبت بر او
 گردیده که فردای از کسان وی باقی نماند خانه اش آشیانه بندگان بود
 شد آری ع هر کس که با کثر نگردد جان نبرد در راست آمد و هم ^{بخت}
 روز می تحصیلدار برگزیده نفری چند از ملا زمان خود بابت وصول
 ز مال گذاری نزد شاه عبدالحی فرستاده آن سیه درونان در
 خانقاه شریف آمده حضرت تلج العارفین که از در خلوت آنها
 دید از کسی پرسید این کیستند و چرا نشسته اند عرض کرد پیاده
 تحصیلدار بر شاه عبدالحی آمده اند حضرت شاه مذکور را طلب
 فرموده عتاب نمود که چرا تقاضای تحصیل از کشیدی نگفته بودم
 که اگر بیوس معاش کنی اول از و کام معامله صاف داری ایشان
 عرض کردند که چیزی بر ذمه خود باقی ندارم تحصیلدار صرف بر آن
 زده طلبانه آنها را در خانقاه فرستاده و آنهم بدست دارم
 و باره با گفته ام که پیادگان را بر مکان ما فرسید از خانقاه چه سر و کار
 لیکن از شرارت خود باز نمی آید و بنده راست راست عرض میکنند
 فرمود بلی خانقاه را نشست گاه پیادگان کرده است معلوم خواهد شد

بعضی مریدان آنحضرت که از تحصیل او مرتبط بودند بوی خبر ملائک حضرت
 که بنشینانند و نکال وی بود رسانیدند و باعث اعتذار شدند
 چون آن تیره و لرا عقیدتی که در اعتبار باشد نبود بخاطر آنها آمد
 و اعتذار عمومی پیش کرد که با همسران می کنند و گفت پیادگان از نادانان
 در خانقاه آمده بودند حال آنکه راجع را در باید کرد ازین بی اعتنائی
 و گفتگوی سبب پروایی وی آنحضرت را ملائک بر ملائک افزود فرمود
 آنچه شرفی بود شد اکنون قصاصی رفته بر نشکود و آن عاقبت
 نماندیش ازین سخن هم اندیشه نکرد و بعد ساعتی رخصت گرفت
 در عرض چند روز ناظم وی را معزول ساخت و در مملکت محاسبه
 انداخت که بجز جان دادن راه خلاص خود نیافت نقل است
 میفرمود شیخ العالمین رضی که روزی بزرگی میر علی قاسم نام مشهور
 پشاه قاسم کامل طریقه ابوالعلائیة مرزا می رنگین از بزرگ درخت
 انبه در بر تاجی بر سر باقی تنها وارد خانقاه شدند و پرسیدند شاه
 صاحب کجا تشریف میدارند بتعظیم تمام ایشان نشاندیم و گفته
 اطلاع کنیم آنحضرت در محل سوادرا وقت تشریف میداشت چون خبر
 کردم فرمودی صورت دارد حال لباس فقر و می عرض داشتیم و وقت
 آنحضرت قاش گذر تناول میفرمود همچنان قاش را گرفته بخانقاه
 رونق افزود گردیده بعد ملاقات به تناول قاش مکلف شده بود
 بزرگان خوردند آنحضرت پرسید از کجا ایشان گفتند از دیار مغرب

می آمدم در موضع دانا پور خور و که از اینجا غالب دو گروه مسافرت
 داشته باشند رسیده بودم که نسیم خنجر شمیم از بوی عشق و مانع جازا
 معطر ساخت از آنجا روانه شدم چند آنکه قریب تر ازین قصد میگردیم
 زیاده ترمی یافته تا آنکه همراهی از بسمت سراسر مسافران رخصت
 کردیم و نایب جستجوی وی قصد سیر این قصد نمودیم کشتان کشتان برود
 دولت شما آورد و حضرت فرمود خانه بی تکلف بود چرا که شیتان از بسو
 سراسر رخصت فرمودند گفت همراه ما اهل بدعت اند یعنی قوایان
 است باز حضرت فرمود چون همان عزیز است طفیلی نیز عزیز است
 و کسی از ملازمان خود را فرمود که برود در سرای و رفیقان شایسته
 را معده حساب بیار آنکس رفت و همراهیان را آورد و چند روز در مقام
 اقامت فرمود روزی پرسید اگر اجازت باشد قوالان چیرسه
 سر ایند آنحضرت فرمود نه کاری دارم نه انکاری رخصت یافته
 مجلس شماع ترتیب داد و پس خوب شو وقت گردید چون عزم سفر باز کرد
 گفت تمنا دارم که با اجازت سلسله قادریه سرفراز شوم آنحضرت
 اجازت بخشید من بعد گفت که حق تعالی اجرائی طرق از اینجا داشته
 است میخواهم که کسی از یاران حضور را حکم شود تا اجازت سلک
 این درویش گیرند که چندی اجرائی طریق ما بر روی زمین باشد
 آنحضرت فرمود آنقدر آن نفس واحد ما خود حاضریم حاجت دیگران
 چیست مجاز فرمایید از پاس ادب متامل شد بعد اجازت شجره پیرا

خود نوشته داد و دستور طریق ایشان چنان بود که می نوشتند از
 دل پاک فلان بدل پاک فلان رسید تا آخر چون درین شجره بر ختم تمام
 نوبت رسید نوشتند از دل گنگار محمد قاسم بدل پاک حضرت شاه
 محمد مجیب الله قادری بعد از حضرت سفر در عرصه قلیل مرض موت
 لاحق گردید وقت انتقال بر رفیقان وصیت فرمودند که جنازه ما را
 ساعتی در خانقاه حضرت تلج العارفين خواهند داشت چون آنحضرت
 رحلت فرماید بوطن خوابید بر رفیقان و مریدان ایشان حسب
 وصیت بعمل آوردند خبر با آنحضرت رسید که جنازه شاه قاسم قدس سره
 حسب وصیت در خانقاه آورده اند آنحضرت فی الفور از خلوت
 شریف خانقاه تشریف آورد آنحضرت فرمود سرپوش صدوق بردارند
 چون سرپوش جدا کردند دست حق پرست خود کفن از روی
 او نشان علی را فرموده گفت بی بیم نگاه آنحضرت بر روی شان
 بود و او شان را لب در تبسم باز کفن برابر کرده مردمان را فرمود
 بردارید و بی برید نقل است روزی آنحضرت در خلوت تشریف
 بود وقت خوش شد بے سماع در وید بود و از غایت جوش طاعت
 آنقدر نمی یافت که کسی را طلب فرماید تا چیزی سراپد وقت مناسب
 آن بود با هستگی تمام فرمود چمن و شاه چمن در مکانی که از خلوت تشریف
 زیاده از سنی قدم فاصله داشت بخواب بودند و از آنحضرت در
 گوش ایشان رسید بمرحمت تمام بسوی خلوت شتافتند و لطف

آنکه آنجا که از خلوت قریب تر حجره میباشند نشینند آنحضرت را
 که تحمل سخن گفتن نبود بر پرزده کاغذ بنیشت اگر شوق داری ذوق
 سخن ایشان تنها غزلی سرسراییدن آغاز نمودند و حضرت را پس و چه
 بود شیخ العالمین رضی الله عنه میفرمود که ما و دیگر یاران بر در خلوت
 ایستاده بودیم و در دل تمنا داشتیم که کاش اجازت می یافتیم که حاضر
 میشدیم ناگاه شنیدیم نعمت الله و انعمتیم که آواز آنحضرت است
 بعدین خیال بودم که شاه همین دروازه خلوت کشادند و ما را گفتند
 بیا که حضرت یاد میفرمایند شکر گویند بحضور عالی حاضر
 شدیم دیدیم که چشمان حق بین مرغ بزرگ خون است و آنقدر سر
 جوشی است که قبل و بعد وی باز گاهی ندیدیم و شاه همین یکی اند
 یاران آنحضرت رضی الله عنه اند که ذکر شان در ذیل احوال خلفای وی
 گفته آید انشاء الله تعالی نقل است روزی ذکر می در حفظ اولیا
 است از اکل و شرب حرام بود کسی گفت جانی دیده ام که خدوم جهانیا
 جهانگشت قدس سره را در انگشت سبابه رنگی بود که چون دست بطعام
 دراز کردی اگر طعام مشتبه بودی آن رنگ در جبین می آمد تا آنکه دست
 باز می کشید و دیگر بزرگی را زبان خارش میکرد شیخ العالمین رضی الله عنه فرمود
 که حضرت تاج العارفین رضی الله عنه مشتبه فرزند چنانچه جامی ضعیف
 بودند میزبان ما حاضر میسایا کرده سفره ابراست و آنحضرت را
 مکلف شد که همه همانان منتظر تشریف قدم برکت لزوم اند آنحضرت

هم تشریف بر ولقمه اول که در روغن انداخت گلوگیر شد هر چند خواست
 که فرو کند اما فرو نمی شد آخر رجوع بحضرت حق آورد که اگر لقمه را از روغن بیرون
 اندازم سبب نفرت حاضرین محفل باشد و فرود کردن اختیار است
 نیست بار خدا یا این لقمه را بر من به بخش و در حق من مضرتی دیگر
 لقمه نخواهم خورد حق تعالی فی الفور این دشوار بر وی فرماید آسان
 کرد و لقمه فرو شد دیگر آنحضرت دست از طعام باز کشید میزبان و
 میمان دیگر سبب آن رسیدند و باعث بر خوردن گردیدند آنحضرت
 فرمود مخرج نادرست معلوم میشود اگر لقمه دیگر بردارم غالباً که فرو
 نشود و سبب نفرت حاضران باشد معاف دارید و همچنین حکایت
 دیگر در ذکر رسیدن رزق حلال به اولیاء خدا میفرمود شیخ العالمی
 که بر زنگه همان خانقاه شد ملاقات اجمالی بحضرت تاج العارفین رضی
 کرد آنحضرت بهراستراحت وی حجه معین فرمود و گفت اندکی استراحت
 فرمایند بعد نماز ظهر بحیث حاضر ملاقات خواهم کرد چون آن بزرگ که خبر سلیبه
 تفرید و تحویر دیگر نداشت بی یار و مجرّه رفت خادم خانقاه حاضر شد
 وی نهاد و گفت اندکی توقف است طعام را بر طاق بند که بعد از آن
 انشاء اللہ خواهم خورد و خادم بر فرموده وی عمل کرد و بجنون آنحضرت
 اطلاع حال کرد چون چند ساعت برین بگذشت و وقت قبیلو که حضرت
 آمد حسب معمول بر در خلوت ایستاده دید که در مجرّه از بیرون بند است
 خادم را آواز داد که آن در پیش همان کجا رفت هر چند تلاش بسیار کردند

سرعش نیافتند گمان بردند که بقضای حاجت جانب صحرارفته شده
 مردمان که رفتند آنجا هم نیافتند آنحضرت فرمود به بین که طعام خورد یا نه
 دیدند که همچنان برطاق نهاده است ساعتی چند در انتظار گذشت
 تا آنکه وقت عصر آمد و از وی خبری یافته نشد آنحضرت بس اندوه
 و رول پاک جا گرفت که مگر این طعام از مال حرام بود یا مشتبه که مردی
 عارف در وی دست انداز نشد و لقمه از آن نخورد و بعد ازین فقر
 بی سودا که از اکل حرام سهل کردم چه سود و بهبود همان به که ترک این کار کنم
 و یکار دنیا داری شوم و از عنایت حزن و اندوه از او را در شرب ناتوانده
 و چیز می نماند و بعد نماز عشا بخواب رفتم و دید رسول کریم صلی الله
 علیه و آله و سلم را که آنحضرت با کمال لطف و عنایت فرمود شمار از رزق
 حلال می رسد و آن در ویش مسافر که طعام نماند و رفته نماز حضرت
 و پشت تپاه بود بلکه وی روزی دو از ده ساله و هشتاد و سه سال از آن
 گذشته و دو سال باقی بود و متوانست که این امر بر کسی آشکار کند و بر
 فلان کوه مقام دارد و بیک قدم برای جواب سخن شاه غلام نقشبند
 آمده بود بازها نماز رفت آنحضرت را که از خواب بیدار شدند بس
 بخت آمد و اندوه خاطر بدل پاک رسیده بود با کلیه ذایل شد و حکایت
 شاه غلام نقشبند که از خلفای عظم آنحضرت اند و عنقریب ذکر احوال
 شان گفته آید انشاء الله تعالی است که روزی در کمال سحر و جادو
 فرمودند اگر اینک نغمه بر آسمان زخم تاثیر کند بعد ساعتی فرمودند اگر

بر عرش زخم انجباتا شیر کند باز بعد لجه فرمودند اگر بحضرت قدس کشته
 انجباتا شیر کند که همین در ویش کلیم پوش رسید و پیر رسید شاه غلام
 نقشبند کجا است کسی اشاره با ایشان کرد و قریب آمد پشت است
 و در سخن شریعت تاج العارفین رضی چون دید که با خودها هم سخن
 فرمود که باز بخاطر جمع ملاقات خواهم کرد و در خلوت تشریف فرما شد
 و آن در ویش در عین سخن لغزه برایشان کرد که متحمل اثر آن نشدند
 و بیتاب برخاستند و راه خانه گرفتند آن زمان در ویش فرمود بر
 همین قدر در حضرت قدس اثر لغزه خود می انداختی شاه غلام نقشبند
 که طاقت جواب هم نبود هیچ نگفتند و همچنان سر جوش بر مکان
 خود رفتند و هم دستور ایشان بود که هر گاه در مجلس سماع سر جوش
 میشدند و طاقت ضبط نمیدادند از مجلس بیرون میرفتند چون در ویش
 تنها نشسته ماند بجنبه این حکایت بحضرت تاج العارفین رضی رسید
 فرمود که در فلان حجره ویرا فرود آرند چنانکه بالا مذکور شد نقل
 است روزی ذکر در باره انکشاف عواقب امور از سعادت
 و شقاوت حلق بر اولیا و ائمه بود حضرت شیخ العالمین رضی فرمود
 که دستور حضرت تاج العارفین رضی آن بود که تعظیم کافر مکروری و بصر
 وی نه بر خاسته اگر چه از اهل دولت و صاحب منصب بودی
 چنانچه در جرد ام زاین ناظم صوبه بهایه برای ملاقات آنحضرت آمد
 چون رو بر او شد بحال ادب آداب و بهیگی عقیدت کیشان کجا آورد

و آنحضرت همچنان نشسته دست بر دست بر سر نهاد و بر تخت پرتو
 که در صحن خلوت شریف بود اشاره نشستن فرمود و غیرت پرسید
 بعد از جلسه خطیبی فرمود که امروز از اوده شهر عظیم آباد است حضرت
 که در چنین است و در یافت که مرضی از حضرت است فی الفور
 اذن خواست و حضرت شد باز همچنان آداب بجا آورد و
 آنحضرت بدستور سابق سلام گرفت و گاه بودی که با کاند
 فرود مایه و تهدید است اخلاق فرمودی و حرمت وی کرده
 و گاه بنسبت بعضی اهل اسلام همچنان امر پیش کردی که باراجه
 مذکور ظهور آمد و مطلق پاس در دست و حشمت وی نه فرود
 ما آنکه روزی ما را چنان خیال مشکمن قاطر شد که ما در همه امور
 و دنیوی پیروان حضرت ام در تعظیم کفره بر امتابعت وی رض
 نمیکند و از مسلمانان اهل دنیایی اعتنائی نمیورزم و برین امر
 تصمیم گرفتم که دم اتفاقا کافر می صاحب عزت بلا زمت بخواب
 آمد چون تعظیم وی نفرمود ما نیز پیروی وی کردم و حق حرمت
 و عزت وی بجا نه آوردم بر آنحضرت ناگوار آمد بعد حضرت
 وی از ما پرسید چرا تعظیم وی نکردی از آنجا که بس مورد عنایت
 و گستاخ بودم بقتضای طفولیت عرض کردم که پیروی حضرت
 کردم فرمود تا زمانیکه انگشوات فائده امر خلق از سعادت و شقاوت
 دست ندهند شاید که در تعظیم کسی قصور می کنی چه دانی که مال کار

وی چون باشد بساط طایح صالح روند و عاقبت بخیر روند و بسا
 صالح طایح روند و با شقاوت بر خیزند چون حق تعالی باین مرتبه
 خواهد رسانید تفریق هر فریق مضایقه ندارد و از آن روز تا عظیم هر کسی
 حسب حال وی لازم گرفتیم میفرمود شاه خدا بخش و شاه
 محمد کریم قدس سره که عنایت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 را بر حال آنحضرت در صدی و نه مائتی نه بود و در مجالس سماع
 بیشتر مسذول می بود چنانچه شرحه از آن مبطالع کتاب فضائل النبی
 واضح گردد و هیچ یک مجلس احضار ارواح طیبه خالی تربتی نبودی
 از آن در ذکر یا ران وی رخ گفته آید انشاء الله تعالی نقل است
 روزی در خلوت شریف حاضر بودم تحت پوش کهنه در آنجا بود
 حضرت شیخ العالمین رخ فرمود میخواهم که این تخت پوش برابر بالا
 که متعلق آثار شریف نبوی است صلی الله علیه و آله و سلم فرسیدم
 که با احتیاط باشد چرا که حضرت تاج العارفین رخ جناب رسالت
 مآب صلی الله علیه و آله و سلم را برای العین برین تخت پوش نشسته
 دید و نشان مقام جلوس ارشاد فرمود و وصیت آنحضرت رخ
 در باره نگهداشتن ادب تخت پوش بیان نمود چنانچه حسب الحکم
 این کمیند بارگاه هم در اهتمام بردن آن بر بالا خانه مذکور شریک
 بود و تا حال بها نجا است و هم در حجره اربعین که زیر بالا خانه آثار
 شریف است در ضمن خانه شاه عبدالحی آنحضرت برای العین

در جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شده بود و چنان
 نشست را بنظر احتیاط که پامی کسی نداشت احاطه کرده تا هنوز آن
 حجره و احاطه در حجره باقی است حق تعالی همیشه باقی دارد نقل است
 چون حضرت مولانا رسولگزار شریف انتقال فرمودند صاحب دلی بود در شهر
 پناهنده من که از آن احوال اطلاع نداشت و نه از حضرت مولانا رسولگزار
 آگاه بود یکبار مضطر بانه از هر دو دست زمین را بزور گرفت و شوی
 و غوغا کرد که زمین ته و بالا میشود تا عرض در از زمین حالت بود
 من بعد با فاقه آمد و شکر میکرد و گسارن وی پرسید ندیده بود و چه شد
 گفت قطب الاقطاب زمانه ازین جهان رخت سفر بر بسته سوی
 جنت خرامیده زمین ته و بالا شدن گرفت بخوف آنکه عالم زیر زور
 شود بسبب عادت از هر دو دست زمین را گرفته و زور میکردم
 تا آنکه حق تعالی از فضل خود خلیفه اعظم آن قطب الاقطاب را در مقام
 وی معین و مقرر فرموده و زمین برقرار آمد و فی الحقیقه کشف آن
 صاحب دلی پس صحیح و راست بود مطابق و موافق مکارشفه بعضی
 اکابر طریقه قادرین و ایشیه و سیه که در آن وقت حاضر مجلس شریف
 نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بودند دیدند که تجویز قائم مقام قطب
 الاقطاب میشود مثال محمد سر بهند قدس سره حاضر بود برای خلیفه
 خود سعی نمود و بحر عن قبول نداشت و آخر مثال تاج العارفین بر سر
 ارشاد حضرت رسالت صدر نبوت صلی الله علیه و آله وسلم حاضر بودند

همه خطاب حضرت مولانا رسولنما رضای ایشان عنایت شد و بر
 خدمات متعلقه آنحضرت رخصت مقرر گردید نقل است از شاه
 خدابخش قدس سره و دیگر اکابر بطریقه دایم ظلمه چون عزم شریف
 حضرت تاج العارفین رضای حسب وصیت مخدوم عالم قدس سره
 بعیای تاج شاهی و تحت سلطانی شاه عالم با و شاه را آید شاه
 غلام نقشبند خلیفه عظیم خود را که ذکرش عنقریب کرده آید انشاء الله
 تعالی ارشاد فرموده که مبارک گاه نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
 برای عنایت خلعت سلطنت بر علی گوهر مشهور به شاه عالم عرض
 دارید ایشان گزارش جناب اقدس وی رضی عنده اند که فلان
 شب در مجلس شریف حاضر بودم فلان کس را خلعت شاهی و تاج
 خسروی عطا گردید آنحضرت رضی فرمود شمار ازین چه کار بر گفتند
 عمل کتید ناچار حسب حکم معروض عرض حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله وسلم در آوردند ارشاد گردید که فلان کس باین عطیه فرزند
 شد باز ایشان به تبدیل تقریر تنویری پیش کردند آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم مبارک از طرف ایشان بطرف دیگر فرمود بعد ساعتی
 باز تقریری آراسته و پیراسته از جانب دیگر مقابل روی انور
 صلی الله علیه و آله وسلم آمده عرض مطالب نمود بیج جواب نیات
 باز جرات بکار برده به بیانی خوشتر از اول ادای مقصود ولی که در
 آن زمان حکم شده خاطر شیخ تو به مثال علی گوهر و آنکه خلعت یافته بود

عالی حاضر آوردند خدمت سلطنت از وی کشیده بجلی گوهر پوشانید
 و تاج شاهای بر سرش نهادند و به تخت خسروی افتخار بخشیدند در آن
 وقت مثال حضرت احمد سرین قدس سره حاضر مجلس شریف بود گفت
 این جوان کیست که باین جبروت و بی باکی از بارگاسه که ملک را
 طاقت و هم زدن نیست عقده کشائی و کارروائی خود کرده بزرگی
 دیگر از حضار محفل اشرف و اقدس جواب داد که خلیفه شاه محمد مجیب است
 قادری است حضرت احمد سرین مجد و الف تائی قدس سره جواب
 شنیده فرمود بلی این زبیره وزیر زادگی است و در اصل این کلام
 حضرت احمد ایما می بسری است از اسرار مجلس شریف که اظهار و
 نشاید و در فهم عوام راست نماند بیابان شهید ز قلم را از جولان باز داشتیم
 و عنایتش بسوی حکایات دیگر کشیدم نقل است بعضی یاران از آن وقت
 سماع در دل جا گرفتند در خواست مجلس سماع از آن
 حضرت کردند سرمود قادر پیرانه انکار است نه اینکار
 باز ملازم امری عنبر ضروری چه ضرور و روقوالان
 هم از بی شغلی درین قصد کما قامت میکردند و کثرت مجالس سماع
 در شهر عظیم آباد و نادر می استطاعت آمد و رفت بسیار آن حضرت
 زیاده تر مخزون خاطر که ذمه میداشت تا آنکه شبی آنحضرت را بعالم
 خواب یا عالم معاملات خوب یاد نداشتیم از جناب سلطان المند
 خواب بزرگ معین الحق والدین قدس سره العزیز ارشاد شد

که مجلس سماع مقرر بایا کرد و با وی محبوب الهی سلطان نظام
 الملک و والدین قدس الله سره نیز شریفیت دارند بعد چندی باز هر دو
 بزرگان حشمت را دید که امر مجلس سماع میفرمایند باز چندی بران بگذشت
 باز سوم و چهارم حضرت رزمخواه بزرگ را فرمود اگر سماع نمی شنوید مجلس
 صوفیه نمی کنید باری در سلسله ما بیعت کسی هم نگیرد آنحضرت را
 تروری بدل راه یافت که چه باید کرد در طریق عالیه قادر به ضرورت
 بان نیست و ارشاد حضرت خواجہ آنچنان همدارین ترود بود که
 شبی از مجلس شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نیز ایشا رسته
 به ترتیب محفل سماع صوفیه یافت از آنروز مجلس یازدهم در وادهم
 مقرر فرموده و عرس ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و بستیم
 ماه رمضان شریف لازم گرفت و هم میفرمود شیخ العالمین رفا
 که درین ایام از کمال عنایت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر حال
 آنحضرت رفا آن بود که در موضع ارول سیدی بود در کریم الطریقین
 از آبار و اجداد نسلاً بعد نسل موی مبارک رسول کریم صلی الله
 علیه و آله و سلم و موی مبارک زلف مشکین امام همام حسن مجتبی
 علیه السلام تبرک میداشت بعد رحلت وی فرزندانش بمقتضای
 جهل سواد و بپیش کرده تقسیم آن بدستور متاع خانه خیال کردند هر چند
 یکی از آنها بپس مانع آمد اما منقش سودی نکرد و از مقراض است
 باره کرده با جزو تقسیم کردند و بتباهی هر گونه مبتلا شدند و در اول

مره بعد از آنکه نصیب خود را نزد آنحضرت رسانیدند که از ما
 پاس آداب وی و شوارسست قابلیت آن نداریم همان به که این
 دولت بی بدل همین باب باشد چون احوال صحت وی معلوم هر صغیر و
 کبیر و خواص عوام زمانه بود کسی را در صحت وی ریوی نه حاجت به
 تصحیح نداشتن باین میر عصمت است قدس سره که از خلفا سے
 کاملین آنحضرت اند و ذکر شان در تذکره یاران آنحضرت کرده آید
 انشاء الله تعالی یکشب قبل از شرف نزول آن پسر مایه سعادت
 کوئین بجواب دیدند که زیر عرش مکانی است بس دلکشا و منور
 در آن مکان حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم جلوه
 افروز اند و پیش نظر کیمیا اثر حقه از نقره نهاده و در آن حقه چند
 قلم ارشیش به بطور قلفی و در آن قلم هاموی شریف است صافین
 را زیارت کنانیده به تاج العارفین رضا عنایت فرمودند و صبح
 آنشب این دولت غیر مترقب از نزول اجلال خانه تاج العارفین
 را رشک صد بهشت ساخت و هم میفرمود حضرت شیخ العالمیه
 رضی الله تعالی عنه که حضرت تاج العارفین رضی الله عنه از رکنیه
 فرج کردن قبر رضی نبود و میفرمود اگر کسی ولی قبر رکنیه دیده اند و
 خبری نیافت ازین خجالت همان به که نشان قبر هم نمائند آخر
 شبی بجواب از بارگاه تصفیع المنین عند الله رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم ارشاد شد هر که قبر ترا بر و زخم بعد نماز جمعیه بوسه دهد

مغفور است بعد چندی باز امر شد که در هر شب اول همین غایت
 بخشیدیم بعد چندی حکم شد که در هر ایام و ماه هر که بر قبر تو بوسه دهد
 مغفور است تا چار فرمودند که چون فائده خلق درین امر داشته
 شد ما لامنتعنه کنیم بر قبر خام گچ کرده دهنت از رنگ و خشک
 پخته فسارند تا باقی ماندن نشان قبر اینقدر کافیست ^{تفصیل}
 آن پس طویل است همچنان مردمان بعمل آوردند و عنایت نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم بر حال حضرت ایشان علی وجه الاتم بود و است
 و همیشه با و بجزمت النبی و آله الامجاد صلی الله علیه و آله و سلم نقل است
 شاه لعل محمد قدس سره که از خلفای آنحضرت اند و عنقریب ذکرشان
 بضمبط قلم آورده شود انشاء الله تعالی در آن روز که این عنایت نازل
 حال آنحضرت رخ شده بود بعد نماز مغرب از خانقاه شریف بر مکان
 خود رفته بودند ساعتی بران نگذشته باشد که این دولت پست
 مغلستان آمد و ایشان را ازین خبره شب خواب دیدند رسول کریم صلی الله
 علیه و آله را ارشاد فرمود و ذاکر بر شیخ خود روی بآب تمام روی و با تمام بر روی
 آبی ایشان را خوبی و نرسی در گرفت و اندوهی رونو که کدام سوراخ از ما
 بوقوع می آید که بران تحریر فرموده شد مهند طریقه صحیح گردند و ترسان
 و بر ایشان بخانقاه حاضر آیدند و بجلوت شریف آنحضرت رفتند
 با چشم گریان و دل بریان خواب را عرض کردند تا بغیر
 ایشان نشود و دست راستی آن کوشندگان حضرت

فرمود که شب بعد رخصت شما آثار شریف شریف آورده و قصد
 آن مفصل بیان نموده فرمود که این اشعار با دلبستگی و هم اکثر
 سالکین و مجازیب شهر عظیم آباد را بر صحت وی اعجاب بود باز آنحضرت
 فرمود بعضی یاران ارشاد فرمود که قصد دریافت روز و تاریخ زیارت
 باید کرد چون رجوع به بارگاه رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 کردند حکم عالی بدان نفاذ یافت که یازدهم هر ماه و مجبوری دوازدهم
 اما در ماه ربیع الاول دوازدهم وقت ظهر بعد نماز لازم گیرند و
 هر کسی که در ماه ربیع الاول باعتقاد زیارت کرد اگر مومن است
 کفاره ذنوب او خواهد شد و اگر کافر است ایمان نصیب وی
 شود و این کمین بارگاه غوثیه قریب بست نقر از کفار را مشاهده
 کرد که بسبب زیارت ماه مذکور بدولت ایمان فایز شدند و حال
 ما قبل ایام شعور خود را نمیدانند و هم میفرمود شیخ العالمین بن چون
 این حکم جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رفته رفته بگوش
 هر که و همه رسید در آن هنگام تحصیل در این قصبه کافر بود
 قوم کالیته گفت ما زیارت ماه مذکور مقرر حاضر خواهیم شد به بنیم
 که چگونه مسلمان میشوم آن زمان صدق و کذب این سخن بر هر کسی آشکار
 گردید عرس ربیع الاول قریب بود تاریخ دوازدهم قصد حاضر شدن
 کرد بکایه مبتلا گردید که فرصت نیافت و از زیارت فراموش
 شد که رسید گفت سال آینده از قبل وقت حاضر خواهیم شد چون

چون سال دیگر آمد وقت نصف روز در مقبره حضرت خاصه خلاصه
 فرود آمد اول وقت ظهر خواب بروی غلبه آورد کسان خود را گفت
 که اندکی قیلو له میکنم چون زیارت شروع شود ما را بیدار کنی
 چاکرانش وقت زیارت در بیداری وی هر چند سرزنش کردند
 بیدار نشد ناچار همچنان آن بخت خوابیده را بر خاک بدلت گذشتند
 تا آنکه از زیارت فراغت شد و او محروم ماند بس متحیر گردید چند
 سال دیگر هم برین منوال اهتمام تمام تر میکرد اما یکبار هم در عرس
 شریف زیارت نصیب وی نشد آخر فسخ عزم کرد و میگفت که حقیقت
 این بلیقین دانسم و چون مرد بر ملت خود مرد و تا حال که سال یکبار
 در و صد و چهل و هفت از سال هجرت است لکنایت است و فضل
 در فرزندان آنحضرت رضی الله عنه این دولت و کرامت باقیست
 حق تعالی بدام باقی دارد و یکی از عجایز آثار شریف آنست که در میان
 مکان متبرک آثار شریف و جای زیارت فاصله چند گام است
 و در ضمن درخت قمر هندی عظیم الشان که آرامگاه و جای استیاضه
 جانور نیست خصوصاً زانغ و کبوتران که مردمان از پنجال و می بیشتر
 ایضا میرسد اما درین عرصه که قریب نود سال گذشته باشد گاه
 پنجال آنها بر بقچه آثار شریف نه افتاده و خادمان ویرادران وقت
 حرجی نرسیده و در مدت پنجاه و سه سال که عمر این کعبه بارگاه خورشید
 رسیده گاه است چنین دیده و نشنیده و اکثر بخت یاوران که در وقت

زیارت رجوع بجا جات خود کرده اند بعنایت نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم یافته اند تفصیل آن درین مختصر ننگین شمه از ان برقم می آید حرکت
 مرد می کشمیری که از معتقدان آنحضرت رضای بود پسرش بصیغه تجارت
 پشهر لاسه رفته بود از مدتی خیر و می نداشت روز زیارت در مجلس
 عالی حاضر بود به نیت خیر نیت وی درود میخواند و لبس ترود و خاطر
 داشت یکی از یاران آنحضرت شاه لعل محمد قدس سره راهمدان
 ساعت که از جمال جهان آرا می نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 مشرف بودند ارشاد شد که بگو این مرد را که فرزند تو می آید در اثنا
 راه تا فلان منزل رسیده است قریب ایام مع الخیر میرسد ایشان
 بعد فراغ زیارت بان کشمیری گفتند که چنان و چنین ارشاد شده
 اند انهم که این عنایت بچه سبب بود او گفت که همین نیت درود
 میخواندم تا حالش معلوم شود و بخیریت رسد انا بکسی اظهار انیمعنی
 نکرده بودم بعد چند روز که پسرش خیر رسید پرسیدند که تا به پنج
 یازدهم فلان ماه وقت ظهر بکدام منزل بودی نام همان منزل که
 که شاه لعل محمد قدس سره از ان کشمیری گفته بودند نقل است
 شیخ العالمین رض میفرمود که بعد از رخصت یافتن از نزد حضرت
 مولانا رسولنار خود را شناسه راه مسجدی بود در صحرا بس دلکش
 چون گذر حضرت تاج العارفین در ان مقام شد قصد اقامت
 بارادۀ ریافت در ان مسجد متمکن خاطر اشرف گردید اما ایام سرما

سخت بود و بسبب سایه درختی که در صحن مسجد واقع بود تاب آفتاب بسیار
 بعد اقامت چند روز اثر برودت و ریزش نزله تکلیف ده گردیده و از
 البته بجز یک پیراهن و یک چادر زینب با بدن شریف نبود ناگاه مرد
 پارسا در آن مسجد گذر کرد و از آنحضرت گفت که تکلیف سر ما بسیار
 سیکند و گذر آفتاب هم درین مقام نیست و هجوم نزله این قدر
 خوف آنست که بیماری را رو نماید مناسب است که استعمال ناس
 تنباکو دارند تا ریزش مواد شده باشد آنحضرت فرمود تیسران درین
 ویرانه و شواراست آخر ازین تقدیر هم تکلیف ذکر پیش آمدنی است
 اندر ویش ناسدان خود پیش نهاد و گفت و بالفعل تا زمانیکه درین
 ناسدان ناس است استعمال کنند بخاطر وی آنحضرت برگرفت و استعمال
 کرد و نفع تمام یافت چون اندکے باقی ماند باز کسی آمد و ناس نذر آورد
 ازان زمان عادت گرفت و ما را نیز عادت و می ارشاد فرمود وقت
 آخر وصیت کرد بر عدم ترک و فرمود که این یادگار ما است لازم گیر
 تا سه سال در آن مسجد بر ریاضت گذرانید و هم میفرمود در ذکر ریاضت
 وی روزه که چون قصد اربعین فرمودے یکمشت نخورد و حجره همراه گرفته
 و بعد اتمام اربعین گاه نصف مشقت گاه کم و زیاده باقی ماندے
 که خلق ازان تبرک میکردند و صوم طی بیشتر داشتے و زور خلقی با این ریاضت
 انقدر داشت که از دو انگشت سبوی کلان گرفته و برداشتی و بر
 سر آب ریخت و در عید اربعین عمر شریف از هفتاد کم نبود و اکثر ایام

شبها بیدار داشته مگر شبهای بیماری و درابتدای توکل بر یک
 کلیم سه سال سپردی تا دوازده ساله برین منوال سپری شد و در هر هفته
 دو یکبار فاقه پیش آمدن از لوازم شان فقر آنحضرت بود و اطفال که تا
 اگر شکی نه آوردند کار برد از آن خانه دیگر بردیدان می نهادند و همیشه
 با قش میزدند چون طفلان اضطراب میکردند تسلی بآن دیگر تھی فرمود
 و باین حیلہ اورا بر لبتر خواب راحت بخشیدی و گاه بودی کمبشت
 بربج اگر بے رنج بدست آمدی سائیده در آب انداختی و جوش دادی
 و بگر سنگان غیر مکلف به بهانه شیر گاوسیر خوراندی تا شب بتسکین
 گذرد و مولف کتاب میگوید که مدت دراز در فقر ظاهر گذشت تا آنکه باین
 قدم حضرت شیخ العالمین و ببرکت وجود پاک شان درابتدا
 سال فتح باب ظاهر هم نمود و بحق تعالی جمعیت ظاهر و باطن مجتمع
 فرمود چنانچه تفصیل آن در ذکر حضرت شیخ العالمین راجه گفته آید انشاء
 تعالی نقل است میفرمود شاه خدا بخش قدس سره که یکبار فاقه
 دو روز و شب افتاده که بصغیر و کبیر قوتی نرسید شاه محمد نور بحق
 قدس سره که ابن الابن آنحضرت رخص بود در حالت ضعف خواب
 رقت دید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را طعامی مکلف پلاو
 و غیره باو عطا فرمود و همچنان در خواب میخورد که هدران وقت از شهر
 عظیم آباد چند خان پلاو رسید آنحضرت بکنسی ارشاد کرد تا خانقاه
 و دیگر گسازان تقسیم کند اما ابتدا از فرزندان وی رخص نماید چون شاه

مذکور را بیدار کردند که حاضر تناول فرمایند از خواب پس غضبناک
 بیدار شد که چرا بیدار کردی و از دولت بی بدل دور انداختی که من
 بجمال همان آرای صلی الله علیه و آله و سلم مشرف بودم و مورد بذل
 و عطای گرامی بودم آنحضرت رضوانه تعالیه تسمیه فرمود و گفت اکنون
 طعام حاضر است بخورید باز خوابید پس نقل است میفرمود
 حضرت شیخ العالمین رضوانه تسمیه تفرغ می ذکر آرایش مقابر در میان آمد
 آنحضرت رضوانه تسمیه تفرغ که قبر مادر سنگ و خشک نساز می میترسم
 که بر قبر آرایش ظاهری شود و باطن خراب اگر صاحبی گذر کند
 حال باطن مرا نظرین کند و اگر باطن ما آباد است و پیرانی ظاهر سبب
 خجلت از اهل دکان نخواهد شد عرض کردیم در آرایش ظاهری
 و بر بادی ظاهری اولیا را به نسبت درجات ولایت لفظی یا نقصا
 است یا ازین هر دو بالاتر اند فرمودند نفع دارد نه ضرر باز بعضی بر آن
 که چون چنین است در سنگی قبر شریف بر روی پس مانده گان در
 شود سکوت و رزیدند بعد چند زمان از حضور پر نور رسول کریم
 صلی الله علیه و آله و سلم با آنحضرت ارشاد کردید و بشارت رسید
 هر که روز جمعه با شما مصافحه کند یا با بوس نماید یا بر قبر شما بوسه دهد
 مغفورا است بعد چند سبب بشارت هر روز و ماه بلا تعیین وقت
 یافتند ما را طلب فرمود ارشاد کردند که چون عنایت نبوی صلی الله
 علیه و سلم به نظر انتفاع خلق ازین عمل خاص مبذول حال ما است گو

از ازان فائده باشد یا نه باشد اما اندر این قبر بالغ دفع است
 و خلاص مرصی نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مصلح می نماید که
 نشان قبر باقی ماند درین امر هر چه مناسب وقت برای آن فرزند
 مستیقن گردد بعمل آورده باشد چون اجازت و رخصت یا فتم بعد
 انتقال شریف مزار را نور را بلند کرده گچ اندود ساختم و سنگ و خشت
 هم گذاشتم که تا گوار خاطر حضرت بود در آن موقت کتاب میگوید که چنانچه
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را بر آن حضرت نهانیت می نه بود در اسلاف
 هم کمتر اولیا را چنین دولت دست داده یکی از آنها آن بود که خط
 مبارک دست خاص آن حضرت رضی الله عنه در بیاض معطل یافت بحال
 انحصار بکناره حاشیه که هر کسی را بان نظر نه افتد مرقوم بود باین
 عبارت شب تاریخ ششم ربیع الاول ۱۰۰۰ هجری حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم باین حقیر الناس خطاب کرده فرمودند بخشیدم
 ترا و فرزندان ترا و مریدان و اصحاب ترا و بر عایت خاطر شما همه را
 را بخشیدم انتی ما خود آن نبششته را در آن بیاض دیده ام و مثل
 این عنایت در رساله قبر پیسید اشرف جهانگیر قدس سره که بر
 حال شان مبدول شده بود مرقوم است امی اشرف بخشیدم
 ترا و فرزندان ترا صالح و طالح را و مریدان ترا هم صادق را و هم
 کاذب را و دیگر در احوال بزرگه ندیده ام و الله اعلم بحقیقه الحال
 ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء نقل است بعد انتقال

آنحضرت رضی الله عنہما مولوی شاه ابوتراب دانست بر کاتبه را که بعد از قصای و
 سنال کامل از سنین رحلت آنحضرت رضی الله عنہما و پاجود خود خانه عرض است
 شیخ العالمین رضی الله عنہما در شک صد هشت ساخته بودند و هنوز عمر شریف
 از حساب شهور نگذشته بود و مرضی سخت در چشم ظاهرشان عارض شده
 که بیکار محض گردید حضرت شیخ العالمین رضی الله عنہما از غایت شفقت تا اصطفا
 مانند در کنار گرفته بر مزار شریف حضرت تاج العارفین رضی الله عنہما
 و عرض کردند که ما را فرزند نابینا خوش نمی آید و خدمت کوران
 نتوانم کرد و هانجا ایشان را گذاشتند وقت نماز ظهر بود که این
 ماجرا بوقوع آمده بود بعد نماز عصر که برای فاتحه بر مزار شریف
 بودند فرزندار جنبند خود را بینا و هر دو چشم درست دیدند باز در کنار گرفته
 بر مکان آوردند این حکایت هم از شیخ العالمین رضی الله عنہما و از شاه خدا بخش و
 شاه محمد کریم و شاه شمس الدین و دیگر اکابر بسیار شنیده ام نقل است
 که مردی قوم دون تره فروش بود پسر عزیز وی فوت کرده چون
 ایام تقال آنحضرت را روزی چند گذشته بود و آمد در عقیدت
 نیکتای زمانه بود از کمال ناشکیبایی و بقراری که هوش بر جا
 نداشت لاش پسر بدوش گرفته بر مزار شریف آنحضرت رضی الله عنہما آورد
 و زار زار بگریست و گفت یا دستگیر هر در مانده فرزندم را زنده
 کن یا ما را هم اینک هلاک کن که تاب مفارقت فرزند دارم همان
 بکه هر دو لاش بایکدیگر مدفون شوند ورنه ممکن نیست که لاش پسر

من پیش نظر ماد فون شود و مانند ما نیم و هرگز از در شمار بخیرم تا درین
 دو کار یک کار مقرر فرمایند لاش سپر پیش نظر نهاده همچنین کلام میگردد
 و هر چه در دل داشت بی مهابا بر زبان می آورد و خویشان و برادران
 وی بر فوط غم محمول کرده به نصایح و صبر تسکین میدادند و میخواستند که
 لاش سپر وی گرفته و من سازند اما آن مغموم از خود فرشته بهوش نمی آمد
 و لاش را نیکو داشت هنوز هفت و هشت ساعت نجومی نگذشته
 بود که حق تعالی بوسیله آنحضرت فرم آورد و پسرش را عمر تازه بخشید
 تا آنکه آن عمر زده همچنانکه مغموم آمده بود دلشاد با پسر خود رفت و هر کس
 از حاضران و سامعان را ازین ماجرا می شنیدند حیرت می برد شیخ العالمین
 و هم شاه خدای بخش قدس سره میفرمودند که عنایت حضرت تاج العارین
 بر هر که صدر بر او است و قوت تصرف ایشان چون قوت اولیا است
 بود و بیشتر این حکایت سرایا عنایت بیان میفرمودند نقل است
 شیخ العالمین میفرمود که اهل خانه قاضی شاه عالم را بیماری معصب آمد
 و رفت و فوتیست بیاس رسید و سبب خطر اب و اضطراب ارحباب
 گردید شب بخواب دیدم آنحضرت را فرمودنیا زمین کتاب خسی
 و نان کنند صحت خواهد شد لیکن خسی فریب باشد ما را خیال آمد که خسی
 فریب از کجا آید در جواب این خطر را ارشاد فرمود که یک خسی بسیار
 فریب از ملک قاضی در مکانش هست و حال آنکه ما را اذان خبر خود
 قاضی مذکور را طلب کردم و خواب خود بیان نمودم گفت راست

است یک خسی فریب از آن خاص با است رفتن فی الفور ادای
 نیاز کرد و در چهار روز بیماری را تنزل آیدیم تا فیوما صحت رویم نمود
 تا آنکه صحت کلی دست داد و تا این زمان نیاز کباب و نان بر آن
 سبب مشکلات و برآمد حاجات و دفع امر از من مروج است خصوصاً
 در دار السلطنت و بی در محله کشرکی فرا شخانه خانه بخانه مروج و مشهور
 است و هم برای حاجات و فتح باب کار ژبوش می کافوری یکصد و
 پنجاه عدد یا صرت پنجاه عدد نیاز از آنحضرت مجرب است و نیز نان
 خسته در شیرین که شیرینی در وی زیاده باشد از سه عدد کم نباشد و
 زیاده را تعیین نسبت یا بدرقه حضرت شیرین نیاز مگر بزرگ نیکی
 حضرت ایشان دیگر بر طریقت ایشان حضرت مولانا محمد وارث
 رسولنا سوم پیر بیعت ایشان محبوب رب العالمین خواجہ عطاء الدین
 قائم رقیس ^{عنه} سرار هم بطور فاتحه سه منی شربت بو علی قلندر در
 برآمد حاجت بس سریع الاثر است نقل است مولوی محمد المعنی
 علیه الرحمۃ که مفتی ضلع بردوان بودند در ایامی حضرت یافته بوطن
 یعنی قصبه سپلوار می آمده بودند و از آنجا که از دریا بس خوفناک می بودند
 تا وسیع سبیل دریا آمد و رفت وطن نمیکردند و روزی بضرورت صلاح
 خلافت مزاج به تجویز بعضی اصحاب اختیار افتاد بر هزار شریف آنحضرت
 رضی الله عنه فاتحه خوانده استمداد و اعانت بصدای کحاح عرض داشتند و فرمودند
 از محمد خود را مولوی نثار علی نام همراه گرفته برکناره دریا رسیدند

اما حواس از ترس جان درست نبود و هوش بر جا نماند و
 طلاطم که بود زیاده تر با خست پراکنده گی خاطر شد میفرمودند که
 چارون تا چار سوار کشتی شدم و از نهایت خوف استغاثه با آنحضرت
 کردم هنوز چهارم حصه یک گروه کشتی نرفته بود و ما همچنان اغاشنی یا
 تاج العارفین ۳ و آور گیتی در زبان و ششم که یک ناگاه بر آلعیر
 آنحضرت را بر کناره دریا دیدم که قدم بقدم برابر کشتی میروند و از
 انگشت اشاره بسوی دریا و کشتی میفرمودند گویا کشتی را بر اشاره
 روانه میکردند و هوای الفور فرو نشست و دریا ساکن شد و بسوی ما
 نگاه فرموده بانند که خشونت تا دیر کردند که اضطرار بپایست
 بدین طور تا دراز کرد و بر کناره دریا همراه کشتی قدم بقدم رفتند
 چون روز آخر شد از نظر ما غایب شدند باز از آن روز گاست
 تا رسیدن منزل مقصود باد مخالف و طلاطم رفته نمود نقل است
 غالب که در سال یک هزار و صد و چهل و یک یا چهل و دو یعنی شخصی قوم کالیته
 یعنی از اهل قلم با حال تباہ روزگار سیاه افلاس نپاه برد حضرت
 محمد و مملکت محمد و م شرف الدین بهاری رضی الله عنه آورده و در
 حیدر آنحضرت که واقع کوه را جگیر و مشهور و معروف و زیارت گاه عالم
 است و اقامت پیر حاجت در آن مقام اکبر اعظم است در مثل
 مشکلات بظاہر گنجی است و گوشه اما باطن گنجی است از روای
 حاجات بس جای درجیب و در تفریح خواطر تنگ دلان از وسعت

آباد دنیا و انظار بر تفصیلاتش درین مختصر نگنجد هر یک که در آن مقام رسید
 درین آنچه دید و یافت آنچه یافت ده ماه کامل اقامت کرده فی الجمله
 سرمایه که داشت صرف قوت خود کرده ایام سرمایه او گراما و چیزی از آن
 برشکال آن صورت که داشت بسر کرده هر چند اقرار است و صاحب آن
 بدارای و در بجزئی وی میگویند که در هر روزی پندش میدادند
 که عنایت محترم مخصوص بکافی نیست و سعی در هر باب از واجبات
 است حالا بتلاش روزگار پای طلب باید کشاد تا اثر عنایت
 محترم بظهور آید قبول نکرد و جواب داد که تا از جای منوس
 طلب مانده آید از اینجا برنخیزم دست از طلب ندارم تا کام
 من برآید و یا تن رسد بجانان یا جان زتن برآید و آخر الامر شب
 محترم را بخواب دید که میفرماید برو در قصبه پهلوانی بر خزار محترم
 شاه محمد مجیب الله قادری که کار تو و البته نگاه لطف اوست
 چون بیدار شد در دل اندیشید که با وجود قنای حاجات جهلی
 ما را بکیده نامراد از در خود میبرانند مگر بخت سیاه ما کار ما تباهاست
 همان بکه برنخیزم و هم اینجا میروم و برین عزم کمر هست استوار نسبت
 و هرگز را منتظر نشستم بار دیگر بعد چند روز باز محترم را بخواب
 بر سر عتاب دید که ایام شدت برشکال است و آب و هوای کوره
 هر ساعت اثری دیگر دارد و مرضی دیگر پیدا میکند که تاب تحمل آن
 نداری برگفته مانیروی مگر بپلاک خود میخوانی آینه ترا اضتیار است

صبح که بیدار گردید ناچار فسخ عزیمت سابقه کرده رخت سفر بست
و بعد طی منازل سته روزه در قصبه مذکور بر هزار شریف حضرت تاج العالی
رزق رسید و در حجره گلی که پائین هزار بود از آن تک فاصله و حالاً مسافر
شد سکونت در زید تا زمانیکه سرمایہ داشت قوت خود ساخت
چون اندکی از آن مانده بود که اضطراب سخت او را در گرفت بواسطه
مزار شریف نشسته بود که دفعه برای العین از آنحضرت مشرف شد و بشارت
حصول مقصود یافت فرمود برو بوطن خود کار تو شد اما بانکه اعراض
عرض کرد ظاهراً اسلوب کار بنظر نمی آید چون روم جوابی حکم نشد لیکن
از آنروز که هر وقت که بواسطه مزار شریف می شست مشرف میشد
بعد روزی چند کسی از خانه اش آمد و مکاتیب سرپا منست الحاج
از زن و فرزند وی آورد که اکنون عزیمت وطن کند زلفت و جواب او
که تا به مطلب زسم نمیروم گو خانم بر باد شود این مولف کتاب و دیگر
دوستان نیز ویرا بسیار ترغیب وطن دادیم که چون حکم قطعی تمام
آنحضرت بر رفتن وطن یافتی و بشارت کار از زبان حق بیان شد
وساطه دیگر کسی شنیدی همان به که حضرت شوی جواب داد و گفت
همه را چه مترجمیت سنگه پروانه بطلب مانی فرسید و مخالف ما که
معزز اوست معزول نمیشویم روم که آنکس ناحق ما را بی روزگار کرده
و ملک و معاش ما را بقتضی گرفته ما را میکشد انتقام بگیرم از اینجا بخیر
کسانیکه از وطن و سکه آمد و بودند مایوس باز گشتند بعد چند روز باز

بوساطت بزرگی از تاج العارین رضی الله عنه حصول مقصود یافت
 گفت ما را باور نمی آید نخواهم رفت و پرسید که امروز سخن بوساطت
 شماست و آنحضرت سکوت محض دارند و سابق هم که وعده کار ما
 فرموده بودند با آنکه اعراض فرموده بودند سبب و ساطت و
 اعراض چیست آن بزرگ فرمود کفر تو مانع تخاطب و سبب اعراض
 است بمقتضای اهل العرش همچون بی تامل عرض کرده اگر چنین
 است توبه کردم و بر راستی ایمان آوردم فی الفور آنحضرت راستی
 حال خود یافتنی و ساطت تلقین ایمان فرموده و باز از آنروز
 مطلق اعراض نه نمود و با برام بشارت کاروی داد با اینکه آن
 افسرده خاطر را تسکین دل خسته نشد عموماً درین بشارتها نگردد است
 بران گماشت که یکبار ترک اکل و شرب نموده بسبت و شش روزی
 آب و دانه بروی گذشت که قطره آبی و دانه گندمی کجاق او رسید
 روز و شد و از قلوب معده و امتلای ریج درد شکم بشدت استیلا یافت
 هر چند ماهمه مردمان و زائران روضه انور از در پندبوی پیوسته چون
 بمست مردانه داشت پای پندکنند بنده مال نشد و اسیر دام نگر و دید روز
 دیگر بمواجه مزار شریف نشسته بود آنحضرت را بس بر سر عتاب دید فرمود
 این چه حرکت است از ترک آب و دانه چه سود یافتی حمق و جهل شعار
 خود ساخته برو و چیزی بخورد عرض کرد که کار ما و البته عنایت حضور است
 ع کشود کار و در عالم بیک اشاره هست با این قدر توقف است

چگونه خور و نوش کنم زیاد و تر عتاب فرمود که مگر ازین کار بی سود زیان
 جانی و بدنی اندیشید و بازها بتو گفتم که کار تو انجام یافت باور میکنی این
 بیچاره که از یاری سخت پس مایوس بود و عامی مخص که از پایت خاصان بود
 افتاد و بود عرض کرد که اگر حضرت بسوگند فرمایند البته باور میکنم آنحضرت
 بمقتضای رتبت و شفقت بکلفت فرمود که کار تو کردم هرگز در آن رتبت
 نیست و مگر عادت فرمود بنحو اطمینان کلی یافت عرض کرد چیزی نیست
 که قوت خود میازم فرمود در خانقاه مسافران و طالبان را بخورد و تقسیم
 برو و دیگر آنقدر با اہمست بنانقاه شریعت آمد و خورد گرفت و خورد هرگز غفلت
 فرست نکرد با وجود خامی ہضم صافی شد و در نہ ہر کسی را یقین بود
 کہ در فاقہ بست شش روز این غذای ثقیل خلل عظیم خواهد کرد بار حکم
 شد کہ زود بوطن خود بر و چون رخصت یافت بجز در رسیدن بوطن
 در ہفتہ پروانہ را بجز مذکور بطلب رسید شادان و خندان رفت و
 معزول شد و بجایش این را مقرر کردند و روز بروز قریب منزلت زیاد
 تر میشد بعد چند ماہ لشکر گزار ہی بر در عالم پناہ آنحضرت بستہ چند ہر
 مریغ احوال آمدہ نیاز ہا او کردہ و ہم در آن ہنگام کہ بر جادہ ہست نشستہ
 بود احوال ہر روزہ بامیان میگفت روزی پرسید کہ بزرگی نوبتون
 با چنین صورت و لباس اکثر حاضر مجلس شریف آنحضرت را دیدم
 و عرض و معروض خلق و جواب کار ہا بوساطت او شان یافتم و
 کمال مورد عنایت و مقرب ہستند و ہم بر عیب کفر ما را او شان

اطلاع فرمودند که سنت شکل و شمایل که بیان کرده بود بلا فرق شکل و
 شمایل مولوی علی حسن مرحوم بود که ابن الابن حضرت شیخ العالمین رضی
 اند و مزارشان هم برصورت مزار شریف تاج العارفین رضواقع است
 جانب پایین مشرقی و تفصیل حال شان در ذکر فرزندان آنحضرت گفته
 آید انشاءالله این قصه عجیب در سال یک هزار و دویصد و چهل و یک
 بوده و کارخانه تالاب باغ مجبی در پیش بوده که هنوز از کندن شهر
 فشره بود و شست ماه در دوستان در انجامی بود و پند دادن
 آن مرد بلند همت و ترخیص کردن باکل و شرب و پراش یک
 یادگر بود و نقل است چون شاه خدا بخش قدس سره در خت سفر
 شهر دلی بر لبه سمول چنین بود که دو کروز قبل بر مزار شریف
 حضرت تاج العارفین رضواقع گلهای خوشبو خشک شده یا سفته
 برگرفته و جمع ساختی و خوب از وی درست فرمودی و همراه
 بروی و در شهر دلی هر مرضی که بوی روج آوردی نه ملاحظه خاطر
 کردی نه تشخیص مرض نمودی بی تامل هفت عدد حسب دادی نگاه
 بود که کسی را احتیاج هفت عدد دیگر باشد تا آنکه خوب ایشان در
 صحت بیمار شتبار یافت بعضی از دوستان اطباء و غیر اطباء
 به آرزوی تمام طالب آن شدند ایشان که مرد صاف گو و خدا شناس
 بودند هرگز اخبار فرمودند و گفتند که گلهای خشک خوشبو از مزار تاج العارفین
 بهمین نیت برگرفته و جها ساخته نمایان را نیز درین باب اختیار آ

گلهای مزار شریف بیارید و به بیمار آن دهید و همچنانکه در گل تخصیص نیست
 هر جنس خوب شود که باشد بزار می نهند و مرض هم تخصیص نسبت به مرض و در همه مرض نافع
 است نقل است سبب بود بجز از آن علی الحزمه را یا که خردت منصفی شهر بار میباشند زنی را
 برای صدمت و آرام تن بزنی گرفته بودند او را از عرصه دراز غسل نمودند
 پری بود که ایشان از آن حال خبر نداشتند چون او را می اثری از آن
 ظاهر شد دیدند که پس شدید معلوم میشود در جوب بقلیست و طلسم کردند
 سود مندی آمد بکجه و زبرد سر زنش وی در خزانه بود پس از چند ایام
 که اتفاق آمدن وطن اختاد بر مزار شریف آنحضرت رفت فاتیحه میخواندند
 خطره ایشان را دور گرفت که چون باز بر سر کار خود روم باز گهاس
 مزار بگیرم و زفته در گوی از آن تعویذ کنم بعد انقضای آیام حضرت
 بر مزار شریف حاضر آمده فاتیحه خواندند و عرض کردند که بار از تبرک مزار
 بجهت حفظ و صحت اسب زده می برم امیدوار لطفت و عنایتم چون
 بشهر بیارم سیب نیت آن گله را تعویذ گوی بیمار کردند ^{میگفتند}
 که باز از آن وقت که سالها سال گذشته گاهی اثری از آن جنبیت
 پیدانه شد و از همین جنس است حکایت مرید شاه خدا بخش قدس
 گفته که از دعای بد ایشان که زخمش شده بود و از مجاورت مزار
 شریف می آمد در چند روز صحت کلی یافت چنانچه به تفصیل در ذکر
 سوال شاه خدا بخش قدس سره گفته آید انشاء الله تعالی نقل است
 مولوی عزیز علی غازی یوری را در زندانم روزگار سرشته داری

فوجداری شهر عظیم آبا و محمد عظیم پیش آمد و یقین بی عزتی در سوالی
 بود و هر کسی میگفت که در ازوه حال خالی نیست بسبب ثبوت جرم
 سخت و بد مزاجی و زنی حاکم و یا تشهیر نصیب ایشان است یا فرزند
 ایشان مولوی فخر الدین و معاندان ایشان بسبب تیر و دلیر شدند
 مولوی از خوف آبروریزی جان در تن گذاشتت قریب نصف شب
 بخت خوابیده وی بیدار شد و دولت یار گردید که برهنه بی سقاه و زین
 به آنوقت بقصد نایب حضرت پهلوانی صا نما شد تعالی عن الافاضال
 در خانقاه آنحضرت رخصت رسیدند شب که دیگر گذشت بود کسی را نیافتند
 بر هزار شریف رفتند و بعد فاتحه عرض کردند که ما درین اضطراب
 در حاجت شیخ العالمین رخصت آمدیم در خلوت مسند دست و وسیله حضرت
 محتاجان و مشکل افتادگان جناب مولوی شاه ابوالحسن دامت
 برکاته هم بارامگاه تشریف بردند و رفته تا شیخ العالمین بدر لغ
 شان میرسیم و عرض حال میکردم و کار خود میگرفتم اکنون هم هزار نصیب
 مضطر بانه آمدیم و وسیله بجز آن نداریم که نبیره آن کسیم که اول فرودگاه
 آنحضرت در بنارس مکان وی بود و هر روز از آنجا بمشوریه اقدس مولانا
 محمد وارث رسولنارضی اندر عنده بجز سبق حاضر میشدند و نیز آن کس
 که نبیره وی هستیم آنحضرت دستار بدل بودند و نهایت در بط و دوستی
 با خود داشتند حالاً نوبت برآید و درین شهر عزیز فرود آمد و دید
 را بر روی اختیار دولت پیش آمدنی است و خفت و سبکی بر داشتی

اگر وسیله بار قبول فرمائی و بر رویه که گریه یا نم و زل تیرانم ریحی غماسه
 ازین و در طه هلاک جان بسلامت میریم یکبار همچنان چشم کشاد و که
 امتحان میکرد و دید آنحضرت را برای العین فرمودم غم مخور و فکر کن بار ایشان
 اضطراب کردند بسیار تسلی فرمود و بر فتح ابرام نمود باز عرض کردند که
 بحضرت شیخ العالمین سعی ما کرده شود که نظر عنایت بر من بنده شکر عیب
 سبذول دارند ارشاد کردند بغیر سعی او نشان تا اثر متوجه حال شما می باشد
 حاجت بسفارش نیست چون تسکین خاطر خود یافتند رخصت شده
 روانه شهرت گور شدند صبح که مقدمه در عدالت پیش کردید سب گواه
 همه سخن ایشان آنفرنگی منظور میکرد و گواهی مدعی را تکذیب می نمود تا
 آنکه هیچ قصوری به نسبت ایشان یا نسبت فرزندان ایشان مولوی
 شکرالدین ثابت نشد و با عزت و حرمت ازین بلا نجات بخیر و خوبی یافتند
 هر سیکه در آنوقت حاضر نمک بود بجز است افتاده بود که این چنین مقدر نشان
 و حاکم بر سر ندوت و یک یک انقلاب حقیقت گردید که چیزه
 ثابت نشد و حاکم موافق گردید چون برای شکر گذاری حاضر شدند سب
 مهربانی تمام و فتح مقدمه مفصل بیان کردند که همه از عنایت حضرت
 تاج العارفین را بود و از آنروز بس عفت کامل داشتند و میفرمود
 شیخ العالمین بنم در ذکر وفات آنحضرت رضی الله عنه و بهم از
 زبان ارشاد بیان سند العرفا سید العالی و دامت برکاته شنیدم
 که چون عمر شریف آنحضرت رفت به نود و سه سال رسید مرض موت لاحق

شد که صحت از آن ممکن نبود تاریخ بیستم شهر جماد الثانی روز شنبه سال
 یک هزار و یکصد و نود و یک از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 مطابق هفتم ماه ساون ماه هندی سال یک هزار و یکصد و هشتاد و چهار
 فصلی قریب نصف النهار شاد نور الحق علیه الرزق نوبت خواندن سوره
 قیاس رسید چندی بار با آواز بلند خوانده سوره و قرائت شروع کرد و نخست
 در استماع آیات و مجامع بود که دست مبارک بر زانو میزد و چشم
 حق بین از ماسوی اندر بند داشت و سر انور را حرکتی بود و خفیف
 و آبتگان و امن دولت را از فرط گریه طوفانی در نظر و از صداسی
 و افرقاه و امهیت اه شور قیامت بر سر حضرت شیخ العالمین که
 جانب پائین در مواج شریف ایستاده بودند و چشم در بار ارتکاب
 ایر دریا بار کرده بودند ناگاه آواز گریه جناب ایشان کسب مبارک
 وی رضی الله عنه رسید چشم عنایت بکشد و بعین لطف دوسه بار بسوی
 حضرت ایشان تادیر نگاه دوخته داشت و تکمیل از جمالی طریقه و سیه و اثر
 کشانید تا آنکه وقت انتقال بسوی بقاوت که ه قدس رسید و همان
 با محبوب صورتی بسبب قریب شده که حجاب جسمانی از میان برخیزد
 نفس شوریده آمدن گرفت چون نوبت خواندن شاه مذکور بآیت
 کریمه نحن اقرب الیه من حبل الودید رسید جان بجان آفرین
 سپرد و مقصود اصلی و محبوب حقیقی شتافت انا لله و انا الیه
 راجعون و در زبان خاص و عام گردید و هم میفرمود شیخ العالمین

و شاه محمد کریم و شاه قاسم الدین قدس سرهما و دیگر اکابر حاضرین آن
 وقت که وقت انتقال بکزانواستاده بود و یک پا در از هم بران منظر
 ماند چون برای غسل بیرون آمدند تیرتیکه بهر که و مد دست داد
 که پای مبارک سخت شده امکان درازی و راستی ندارد غسل و کفن
 چنان باید و درین میان شاه محمد کریم باوان بلندگریکنان گفتند یا
 ولی الله یا دراز کن که غسل درهم فی الفور دراز کرد و غسل کمال
 داده شد و ریاض شیخ العالمین رفودفن کردند و پیوتره وسیع ارسیدند
 که بیشتر مجال صرفیه و سماح همانجا میشود پس جانی است و کسب
 و برآمدجات از مزار شریف بیشتر و اکثر و قبر شریف الیخانه وی
 هم پیروی مزار شریف واقع است و یک قبر پائین مشرقی است قبر
 علی حسن مرحوم تحت جگر بنا ب مستطاب مولوی شاه ابوالحسن صاحب
 و ام فیوضه عیانا و عظمه العالی نسب شریف جعفری الزینبی است از اولاد
 محمد بن عبداللہ بن جعفر طیار زوج زینب بنت فاطمه بنت رسول اللہ
 صلی الله علیه و آله و سلم تعلیمه اهل هوا و بدعت را و هم بعضی متاخرین
 اهل سنت و جماعت بر خلاف جمهور متقدمین و متاخرین صحابین
 و ارباب یقین صاحب است و الجماعت اتفاق دارند بر قطع
 نسل عبداللہ بن جعفر از لیکن زینب بنت فاطمه علیهم التعمیات
 چنانچه از کلام شیخ عبدالحق و ابودرداء از بیح النبوت تیرستفتم است
 بلکه ظاهر توان گفت و حال آنکه جمهور قدما و متاخرین تواجیح خود را

از احوال عبدالشکر بن جعفر و محمد بن عبداللہ و اولاد باقی ایشان ^{مفصل}
مزین کرده اند از آنجمله سید اشرف جہانگیر قدس سرہ در کتاب خود بھی
بشرف الانساب بآن تفصیل و اطناب تصریح فرمودہ کہ ما فوق آن مکن
نباشد و بابی علیہ در ذکر اولاد عبداللہ بن جعفر از بطن زینب بنت
فاطمہ نوشته و گروہ و آنانکہ در کہ بلا با امام حسین علیہ السلام شہید شدند
و آنانکہ معقبات اند و آنانکہ از بطن دیگر اند توضیح و تصریح بیان فرمودہ
و نوشته کہ در شہر بغداد و فلان جا و فلانجا بسیار و بکثرت اند و مشہور
اند و ما خود در آن دیار ملاقات آنها کردیم و ہم آن باب را معلوم
باین عبارت فرمودہ اشرف الثامن فی اولاد جعفر طیار کہ
منظورہ باشد بہ بیند آن مبسوطات را انتہی مادہ تاریخ آنحضرت
بسیار از اہل طبعان و طبع موزونان فکر کردہ اند بعضی از آنها از تفسیر
و غیر تفسیر نوشتہ می آید لا نظیر آفتاب بہشت شفیق خلق ابرہہ ^{۹۱} ^{۹۱} ^{۹۱} ^{۹۱} ^{۹۱} ^{۹۱}
تعمیر از سر اعتقادیمی گفت ^{۹۱} در بیت نزوی رسولنماہ و خطا بات کہ از
عنایت بی غایت ختم رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از جناب اللہ
و دیگر ارکان دین رضی اللہ عنہم عطا گردیدہ و سبب افتخار بین الاولیاء
شدہ ہر قدر کہ دستیاب شدہ بقید قلم می آیم تا ہر سیکہ مطالعہ کند قریب
مقام آن حضرت را بعد جو صد فہم کند و باقی احوال تصرفات و سبب
بیعت پر دست خواجہ عماد الدین قلندر رضو در ذکر یار این و حضرت خواجہ
گفتہ آید انشاء اللہ تعالی و یک کرامت بر ہزار شریف ظاہر و باہر است

که سایه گنبدی یاد رفتی نذار و اما مزار مبارک در ایام گریه همچنان ^{موجود}
 بالین بنسبت پائین خنک ترمی باشد و چپوتره بر تبه گرم که کف پاهل
 آن نیست خطابات آنحضرت رفته مجیب دعوت المصطفی بن قطب عالم
 قطب الاولیاء تلج العارفین قطب فارس فرد الاسباب شیخ الزمان
 آفتاب طریقت سلطان خلیفه الرسول نایب رسول الله شاه بازی
 انت انی محبوب رسول الله و الی هند محی الدین العرب و العجم و الی
 شاه جهان آباد و پهلوانی او و اود غوث الرحلین و قد شیخ الکاملین
 شیخ قطب الواصلین اشرف جهان قطب الهند بادی وقت خادم
 رسول الله مشهور هر دو جهان کامل مکمل مخدوم میان مجیب الله
 شاه مجیب الله مخدوم شاه مجیب الله صدر الدین ابدال قطب الدین
 ابدال محمد محی الدین مجید الدین عابد قلیل مسلم خلیل رحمة للناس حسن
 ابوالحسنین ابوالحفوظ ابوقطب الاقطاب محبوب السجانی تقییریس
 الا و عماد امام المتقین محمد حافظ حافظ دین و مقامات قره العین ^{بیشتر}
 فرزند اعلی نور شاه جهان آباد روشن هر دو جهان باید و نسبت
 که از صدر الدین ابدال تا آخر همه خطاب حضرت مولانا را بود که یکبار
 و فعلاً جناب ایشان را عطا فرموده شد و این امر مثبتی است بر ^{سخت}
 که مجاز باظهار وی نیستیم *

ذکر یاران کاملین حضرت تلج العارفین مخدوم شاه محمد

محبیب اللہ القادری قلواری البہاری وطنًا بعضی

از سبب نسیب رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت شاہ غلام

نقشبند قدس اللہ سرہ

فرزند ارجمند محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین قلندر اندر مشیخ العالی
 میفرمود کہ حضرت خواجہ راسخ الشبلی از شبہای ریاضت خواب ربودہ
 خواجہ بہار الدین نقشبند رضا اللہ را دید کہ بوجود فرزند صاحب بشارت
 دادند بعد چندی فرزندی بوجود آمد و بجز صدہ قلیل رحمت سفر آخرت
 ازین جهان فانی بر سبت غبار غم و گردالم و ہن دل آنحضرت را در گرفت
 تا آنکہ اثر کرد و رت بر چہرہ النور نمایان بود کہ چہ دیدیم و چہ پیش آمد
 یکشف اسرار با ز جوع بجناب خواجہ بزرگ نمودند خواجہ فرمود کہ آن
 موعود دیگر است کہ اکنون بوجود آید صاحب حیات و ولی خداست
 از اولیای متصرفین باید کہ ویرا ہمنام من کنند تا از وعدہ این طفل
 تیز روندہ مقصود بود کہ خلف و وعدہ پیش آید چون جناب ایشان
 از وجود سراپا بہبود جهان را منور کردند حضرت خواجہ بلا حفظ ادب و
 پاس امر خواجہ بزرگ غلام نقشبند نام نهادند آثار ولایت از جبین مہر
 آگین شان لامع و لالیج بود قضا کار از مشیت ازلی و تقدیر لم یزل
 در خورد سالی کہ ہنوز نوبت بکلمت برسیدہ بود سپہر بے مہر و رخ
 یتیمی بر دل شان نہادہ و چہرہ رشک مہر و ماہ را از گرد و غبار غم بی پردہ

پیره و مکرر ساخت حضرت تاج العارفین در کناره شفقت پرورش
 فرمود و القدر محبت نمود که غم پدر را در دل جانماند و به تربیت و تعلیم
 علوم ظاهری و باطنی تمام اهتمام فرمود و منت کسی درین کار بر سر
 ایشان نه نهاد و در اندک زمانه از تحصیل علوم ظاهری و کسب معارف
 باطنی فراخته دست داد و از همسایگان گوی سبقت در میدان
 معرفت ربو زد و بر سجاده پدر بزرگوار خودشستند و هدایت خاص
 و عام مجاز گردیدند هم آنحضرت را بعد تربیت ایشان از بعلاقه ولادت
 خود گرفته و دختر آنحضرت در جباله ایشان آمده بودند ازین جهت
 ایشان را اگر ذی النورین این فاندان گویند سزاوار است نقل
 است میفرمود شیخ العالمین را که چون شاه غلام نقش بند قدس سره
 بهر نشست و برخاست رسیدند روزی حضرت خواججه حضرت تاج العارفین
 ارشاد فرمود که تقدیر یافت عمر این فرزندان را چنانکه باید نمود تاج العارفین را
 حسب حکم قاصدان شد در علم الهی ایشان را مویافت و دو دختر خود را در
 چپ راست ایشان نشسته دید و حال آنکه تا آن زمان دخترهای ایشان عرض
 داشت که در مویافتیم و از جای دیگر سخن بجز زبان نه آورده خواججه فرمود دیگر چه دید
 و تبسم کرد و ناچار بار و شکرین آنچه دیده بود عرض نمود خواججه آن زمان گفت که در یافت
 ما و شما مطابق افتاد و مانیز چنین دیده بودم تا آنکه حضرت ایشان را
 بدامادی گرفت چون آن دختر وفات یافت و خانه شان بی چراغ
 شد و دیگر دختر را بعد مناکحت شان داد و ازین اهل خانه دو دختر بود

آمدند و بقای نسلی حضرت خواجہ ازینها بود حق تعالی تا بقاسے
درینا نسل آن بزرگوار جاری داراد و نقل است در ایامی جناب
ایشان از بیمار سخت و نمود و پیش کسی را معلوم نبود و زمی تکیه زده نشسته
بودند و بیمار داران و دیگر اقارب که بر هم عیادت رفته بودند همه
حاضر که یکبار فرمودند دل را حرارت پیدا است مگر باز آن کس
قصدا یداکر و زکالی سوزان چون شعله بر افروخته می آید جدا شوید و با
مضطربانه علییه شدند و جناب ایشان را نیز باعث بر علحده گی گردیدند
فرمود فکر خود اندیشیده ام همدارین سخن بود که دیوار صحن خانه از جا
شق شد و زکال روشن از وی بر آمد و مانند تیر سخت کمان متوج بسمینه
کنجینه اسرار محبت شان شد و هر یکی از حاضرین مشاهد می نمود چون
قریب رسید حضرت ایشان از مقابل روی اندک تجاوز فرمود و راه
برو گذاشت تا آنکه پس پشت دیوار می که بود دور می فرورفت
و غائب شد باز بجای خود نشست و گفت تجارت ازین بلای عظیم
ممکن نبود مگر بتدبیر سکه که بکار برده ام و الا از سینه بدر میرفت و همه
استخوانهای شکست و بجز هلاک دیگر پیش نمی آمد از آنوقت احباب با
سبب مرض بدر یافت آمد و بدفع سحر از اعمال و ادعیه رحمت برگاشتند
در ایام قلیل حق تعالی صحت و عافیت بخشید و در ذکر ایشان
شیخ العالمین رضی الله عنه اکثر فرمود می که شاه غلام نقشبند و سکه
باز زاده بودند بجز ذکر و فکرند استند که در عالم کیست و چیست و

محترم حضرت اوقات شریفین سپهر گردید چنانچه روزی گفت که برای
 فلان کار گوشت خسی باید نه گوشت گوسفند بسیار خنید و فرمود خسی
 گو سفند و جنس است یا یک جنس گو سفند را علامت است که سبب ابتلیا
 و خسی باشد ندانم آنکس هم بخندید بر فند و وی متعجب شد و سبب
 فرق برسد چون اشتمافس بیان کرد بکیرت افتاد و فرمود که من تا این
 زمان میان هر دو فرقی ننمیدانستم اشکل است حضرت شیخ العابدی
 میفرمود که شاه علام نقشبند قدس سره را اکثر با فقیر علیه السلام
 ملاقات بود و بر صورت متشابه بر ایشان آمدی شاه فدا بخش
 قدس سره درین تذکره فرمود که یکبار عرض میدگدشت که ملاقات
 نشد ردوی بخاطر شریف شان راه یافت نمازی که مخصوص برای
 ملاقات فقیر علیه السلام است گذارد فقیر علیه السلام تشریف آورد
 چون سبب توقف تفسار نمود فرمود درین عرض دو بار آمده بود
 یکبار بصورت گاوری او از دادم کتیه شمار در آمد و گفت که حالا
 برو که بنواب اندو هم لباس چپکین را علی نه کرده اند و لباس شومیده
 نه پوشیده اند که بتوان چپکین را جدا کنم وقت دیگر خواهی آمد بار
 و بیم که آدم بر صورت دوان حرفه از قسم جامه دانی و جنگیه و دیگر
 اسباب نیزه بانس با خود آوردم و آوردادم همان کنیز بر در آمد
 و گفت که مولای من و صاحب من بخواب است جرات بیدار کردن
 ندارم گفتم بیدار کن که شاید خریدارین جنس منظور داشته باشد که از

از مایحتاج امور خانوادگی است جواب داد که دیگر خواهی آمد
ناچار باز رفتم نقل است از شیخ العالمین و شاه خدای بخش رضی الله
عنه و از سید العلماء و سید العرفاء شنیدیم که روزی سه مردی وارد ستم
مزاج قلندر و در قلیان گلی در دست و کلمی در بر یکبار از در خانقاه نمود
شد مردمان که نشسته بودند پرسیدند شاه عنایم نقشبند کجا است
کسی بسوی ایشان اشاره کرد و نزدیک آمد و نشست ایشان از نام
و ایشان وی استفسار کردند گفت نورالله پرسیدند از کجا گفت از
نور آباد باز پرسیدند غم کجا است گفت نورپور ایشان فاموش
مانند بعد ساخته گفت صن را بی فقدانی الحی و غیره بر ایشان
زد که در خود تحمل اثر وی ندیدند بر قاضی استند و در آردمگاه نمودند رفتند
مرد قلندر و از هم بر قاضی است و بیرون خانقاه رفت مردمان این
و کایت حضرت تاج العارفین رسانیدند حکم شد که دریافت کنند
کی رفت هر چند چه بنده گان به توجیه باطن و جوانب کردند خبری از او
نیافتند آنحضرت را فرمود که جمیع مجلس شریف نبوی صلی الله علیه
وسلم کنید تا حال وی معلوم گردد و یاران صاحب سالی چون میخواستند
عزیز کردند ارشاد شد که رئیس الاموال بود بر فلان کوه قیام دارد
جست بخشیدن استقامت غلام نقشبند با امر کنی تا اینجا آمده بود و
همان جا رفت و حضرت علی السلام آمده بتاج العارفین فرمود که رخصت
بدلان برای استقامت بخشیدن شاه غلام نقشبند آورده و نمودند

مستور حال کرده بودند شمارا بحال وی خیال آمدند یار از حضرت تاج العالیین
 را اخفای حال از ان قلند انا گوار خاطر آمد میار ان حکم فرمود که پیش ازین
 شما یا نیز از قصد دریافت حال فقرای صادر و در مشغ کردنم که اکثر موجب
 طلال آنها میشود و حالا هر سیکه آید قاصد دریافت حال وی شوید تا اگر
 از سالکین و کاملین است خدمت وی حسب مرتبه وی کرده آید و اگر
 دنیا دار محض است اخلاق مناسب حال وی نموده شود و هم حرکات
 دیگر که ازین مبتل بود در ضمن احوال حضرت تاج العالیین رضی الله عنه
 نقل است از شیخ العالمین رضی الله عنه شاه خدا بخش قدس سره و دیگر اکابر
 یاد دارم که میفرمودند برای درستگی خانقاه شمشیر با درست کرده شده
 بود از آنجا یک شمشیر باقی مانده هر در خانقاه افتاده بود که اتفاقاً از
 آن بر دیوار نه شده بود روزی شاه غلام نقشبند حسب معمول از آنسو
 گذر فرمود چند گام از وی پیش رفته بود که باز مراجعت بسوی او
 نمود و پیشست و گوش بوی کرد گویا سخن می شنود باز زیر لب سخنی گفت
 باز گوش کرده چنان که از ان شمشیر گفتگو میکنند هم اسیان همه متوقف و منتظر
 چون برخاست بعضی از مورد عنایات شان که گستاخ بودند بعضی عرض
 در آوردند که ازین سر اثری بر ایمنه ظاهر نشد امیدوارم که بمقتضای
 الطاف و کرم محرم این راز گردد فرمود چند گام از ان شمشیر پیش رفته
 بودم که مرا آواز کرد و سلام گفت از آنجا که خلافت عادت طالب نمود
 مراجعت کرده قریب وی شدم و استفسار حالش کردم گفت تلخا

از آمدن وقت شام سرور و دانشاد می بودیم حال آنحضرت میفرمودیم گفتیم که
 گفتند مهمانی در راه است وقت شب بخانه آید و از ناداری ^{سختی} ^{بسیار}
 در همان ناداری فتور سے رو نماید آخر از حضور حضرت تاج العارفین ^{را}
 به بریدن و تراشیدن من حکم صادر کرد و در و در و در پاره پاره
 پاره کند تا طعام مهمانی بچند و آماده کرد و گفتیم اگر خواهی بجز خود است
 لب کشایم و بکنون حضرت تاج العارفین رضع عرض کنم و تدبیر همه
 سوختنی دیگر سازم گفت تقدیر چنین رفت است در این صورت
 سعی بیکار است از اجتماع اینحال حاضر ترا استجاب دست داد و منتظر
 وقوع این ماجرای شگرت ماندند تا آنکه شام شد همیشه چند ساعت
 نجومی از شب گذشته پست مهمانی عزیز الوجود در رسید و صحبت مهمان
 همه سامان مهیا بود و تا همه سوختنی که بصرف آمده بود در بهم رسانید
 و می بردل آمد هر چند از قرص و خرید بسیار بسیار تلاش کردند نیافتند
 ناچار چون سبیل آن مفقود بود حکم اشرف بقطع شمشیر نفاذ یافت
 تبر دار هم بهم نرسید آخر در و در که طلبیده شد و آن شمشیر را
 پاره پاره کرده قابل سوختن کرد و مراتب همان ناداری بجا آورده شد
 نقل است شاه خدا بخش قدس سره میفرمود و هم از معتمدی دیگر
 شنیدم که نامش یاد ندارم مکان رشک چنان جناب شاه غلام نقشبند
 قدس سره تعمیر میشد هر چند بنجاب هر گوشه عزلت و عافیت می نمود که بخت
 متاع توکل و خرمین صبر و تحمل گنجایش اساس البیوت دیگر نداشت مگر

بقدر قوت درویشانه لیکن به باطن غیرت صد بخش بود که ایوان
 بهفت سلطنت پیش قدر و رفعت وی لیست می نمودند و فاسقند
 که شهتیر دیوار وی نهند از قلمت مزدوران نتوانستند چنانچه یک
 وی بر سر دیوار بود و جانب دیگر بر زمین خواب کرده جناب ایشان
 میر صفدر علی علیه الرحمته که بس گسستن و مورد عنایت بودند عرض نمودند
 که از کمی مزد و شهتیری سبب تا دیوار رسیدن نمیتواند محتاج آفتاب
 بطنی است فرمود برو که به بنیم و بر فاسق است در ان مقام نیزه قلم
 که آنرا در بندی کاانده میگویند بقدر دوست بر زمین افتاده بود
 برداشت و از سر شهتیر میگری کردیم و در آن فرمود زور کشید و بردارید
 یکبار ازها بقدر قلیل مردم بلامرج و رنج بر سر دیوار رسید و میر صفدر
 ارشاد نمود که همین کار دشوار بود و کار زور و طاقت که نیزه کاانده
 هم خم نشد چون سابق ازین بس زور و بهمت صرف کرده بودند
 سو دسک زنجشیه بود به مزدوران را حیرت دست داده نقل
 است میفرمود شاه خدا بخش قدس سره که شب غریب حضرت
 خواججه عابد الدین قلندر محبوب رب العالمین بنام روشنی قندیل چراغان
 تمام بر لطافت داشت میر صفدر علی عرض کردند که ما موافقا حسب لطافت
 روشنی بر سر شریف حضرت خواججه از صد زیاده است اگر حضور بهم
 تشریف فرما شوند لطافت بر لطافت کرده فرمود اگر ترازوقی باشد برده
 که وقت فرصت مانیت چون ایشان مورد عنایات اتم بودند

به با کانه عرض ساختند که روشنی دیگر وقت میسر نآید و کار حضور در وقت
 دیگر هم شدن تواند گفت ما از نجاشی بنیم حاجت رفتن بر مزار ^{شریف}
 نیست ایشان گستاخانه عرض داشتند اگر حضور از نجاشی بپند باره
 در شاد شود چند قندیل است و که ام قسم که ام جانب است ^{مشیت}
 فرمود و بیا و بدین و اشاره بسوی درگاه کرده فرمود که آن قندیل که
 بس بهتر است بفلان جانب است یا نه و فلان قندیل فلان جا
 هست یا نه و فقه فخر میرمدوح نیز گردید که محاب مکانها و دیوارها و
 درختان از در میان بر قاضی و فصل بود عال تا شامیکه در
 از مکان تا درگاه مفاصل بسیار بود که قریب پنجاه مکان مرتفع سوار
 درختان و غیره در میان واقع بود و فرمود و اکنون باور کردی یا نه
 رسته باقیست نقل است از مولوی ابوتراب صاحب دست
 بر کاتبه شنیدم روز سه مری مضطرب الحال باسید شقای بیگانه
 طالب تعویذ نزد حضرت ایشان آمد فرمود بنشین و کاغذ و قلم بگیر
 در عین نوشتن تامل کرد و بعد ساعتی تعویذ را تمام کرد و بانگس داد
 که در گامی بیمار تعلیق نماید کسی از خاندان سبب تامل پرسید و گفت
 که تا حال اثر تردد بر بشره شریف پیدا است چیست فرمود وقت
 تمام تعویذ مری سرسام آید و گفت منویس که من بهلاک او مادم
 و مرگ او را دست من است تامل ما از آن بود باز با سرسام گفتم که
 آنم و باضطرار تعویذ صحت میطلبید اگر ندیم از فریادرسی دوری نماید چوین

ندم و چون تقویذ به نیت شفای نویسم شفا بهم ضروری است
 مقرر مقرر رسیدیم اما تو برو و بکار خود شو اگر در هلاک وی سبقت کرد
 بر تقویذ ما بکار خود فالز شد و اگر تقویذ پیشتر از کار تو رسد ترا دیگر
 مهلت هلاک نده کار خود کن و شفا بخشد و ترا یاره بجز گریز نماند شنیده
 مستعجل از پیش ما رفت و بعد وی آمد و تقویذ گرفته رفته اندام که سبقت
 بر دیگر کسی گرفتاریب شود و منتظر خبر هستم تا چه پیش آید که فی الفور کسی
 آمد و خبر آورد که قبل از رسیدن تقویذ چند ساعت جان جان آفرین سیر
 و تقویذ در دست برنده ماند نقل است از شیخ العالمین رح که حضرت
 شاه غلام نقشبند را آورد قصیده مشیر که نحو شیه که مشهور بقصیده خمیر است
 بود و نرسد در حالت ورود برین شعره و ما منها مشهور او در
 تم و تنقض لا اقالی + گریه زار استولی شد همدان حال شریف جمال
 با کمال حضرت محبوب سبحانی عونت الصمدانی دستگیر عالم عوث الاعظم
 سعید ناوشفیعینا شیخ ابی بن و الالانس شیخ عبدالقادر الجیلانی الحسینی
 الحسینی علیه و علی صده الکرام السلام و رضی الله تعالی عنه و عنهم مشرف
 گردیدند آرشاد فرمود که ترا هم مالک این مقام کردم و عطا نمودم بعد
 فریغ راه را و بحضور شیخ الزمان تاج العارفین رح ماجرا سے عرض کردند
 آنحضرت بحجت فرمود و بشارت نمود و گفت که این مقایست که کسی
 ولی را عطا نه شده مخصوص بن جناب انعامت ماب بود رضی الله عنه
 مگر امروز که بنایتا و می رضی الله عنه نصیب تو گردیده این لطف و عینا

را حدی و نهایتی نیست از آن روز در تمامی عمر ایشان گاهی ملسه
 و سالی نگذشت مگر آنکه اول بصورت انسان نزد ایشان آمده از
 خیر و شیرین روی بودی بودی برایشان عرض داشته اگر باخیر بودی
 بصورت نیکو آمدی و الا بصورت زشت و گریه منظر ظاهر شدی
 مولف کتاب میگوید که عاقل را همین یک نقطه کافیست در امر
 عطا و قابلیت سه داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط
 قابلیت داد دوستی اگر عطا بر قابلیت بودی اولیا کرام
 و سلاطین قابل آن بودند و کسی این دولت میسر نشد دیگر ازین حکایت
 علوی نشان خسر و گیلان رضی الله عنده بر هر کسی که او را نبی تراست و
 گویاست دارد ظاهر میگردد که بیک عنایت پیشینان را جای رشک
 و غیرت پیشینان کرد کسی راست گفته رحمت بر جان وی باد سه
 بنده خود بیشتر خوان که بشاهای برسم به کسی را که تو پر داری شاهین
 است نقل است میفرمودند بعضی اکابر هم از شاه ضرابخش قدس
 سره شنیدیم که معمول جناب ایشان در تعظیم و تکریم خالق چنان بود
 که گاه شخص جاہل و نااہل را بسرو قد تعظیم کرده و قابل و اہل را تکریم
 نفرموده و گاه بالعکس کردی روزی شخصی اجنبی محض بر صورت
 نااہل بلاقات آمد بسیار عزت و حرمت وی فرمود بعد رفتن وی
 کسی پرسید که این کس را با وجود نااہلیت که صورت اسلام هم ندارد
 اینقدر تعظیم سرو قد فرمودند و اکثر چنین اداها بوقوع می آید مگر آن

چیست فرمود تعظیم سادات بر خود لازم گرفته ام و او سید است
 سائل عرض کرد که نگر از وی تعارف سابق است گفت نه الا هر سیدی
 که در بروی من می آید علاقه سیادت وی چون رشته نور تا ختم است
 صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و باهر می بینم از آنجست در خود جرات سواد
 ارب نمی یابم بالضرور بهر تعظیم وی بر میخیزم آنکس که جرات بسوال
 و انکشاف امر بذا کرده بود به تحقیق شب سیادت آن مرد اجنبی برخاست
 و جاییکه فرود آمده بود رفت و از نام و نشان وی پرسید بیان
 کرد که فلان قریه و وطن ما هست اجداد ما سید ذی اقتدار بودند
 از گردش روزگار مبتلای عسرت و جهل ماندیم امروز که درین قصبه
 رسیدیم نام حضرت شاه غلام نقشبند شنیده بودیم هم زیارت
 وی رفتیم آنکس بر اعتراض خود لبس منقعل گردید و شامسین را عبرت
 شد و هم میفرمود که چون جناب ایشان را در مجلس سماع و جدامد
 و طاقت ضبط در خود نیافتی بر معاصران خود حضرت شاه لعل محمد
 و شاه اکرم قدس سره ها نگاه انداختی متوسطان حال و مبتدیان
 نادانسته مال را حیرت افزودی که بر معاصران کاملین اثر خود می گذارند
 و حال آنها محتاج نیستند و مایان که محتاجیم از آن عطیه خیر و مایان
 سبب چیست یکی از رسیده و برگزیده فرمود که تحمل اثران نگاه کرده
 است او شان اثر رتبه خود که طاقت ضبط آن ندارند بر آنها
 می انگزند اگر بر شما بیان رشمه از آن آید بلا که شوید نقل است

شیخ العالمین رض میفرمود که در بدایت حال بعد نظر احتیاج بعضی
 اقارب که از آسیب دیو و جنایت درینج وایدا بودند شاه غلام
 مرتضی قدس سره را خیال نصاب و زکوة سورۀ منزل متکلم خاطر
 شریف گردیده از حضور حضرت تاج العارفین رض اجازت یافته در
 حجره نصاب نشستند گاه گاه حضرت غلام نقشبند قدس سره بسبب
 الفتی و محبتی که با خود با بود در حجره ایشان میرفتند و پرسان حال
 از نهم صابر موکل میشدند در احوال بعین روزی عند الاستفسار گفتند
 که موکل حاضرند آمدند و معاینه نشدند جناب ایشان با استعجاب فرمودند
 چه میگوید موکلها صفت بسته حاضر می باشند و هر روز یک آمده ام آنها را
 حاضر یافته ام و ما را باعث برآیند که شما نصاب در هدایت فرمان بردار
 کنیم و ما ابار و انکار میکنیم که فرصت ندارم و این وقت هم حاضر نمیشد
 که در چشم شما ظاهر نیستند بعد از آن جناب تاج العارفین رض مفصل
 حال شاه غلام مرتضی و باعث شدن موکلان جناب ایشان را
 بر نصاب و زکوة عرض کردند حکم شد از آنجا که آنها باعث اند مضایقت
 ندار و نصاب بدهد باز عرض داشتند که بی ضرورت این درد سر که
 کند و نیز میفرمود که در سلسله قادریه قلندریه حضرت خواجہ قدس سره
 سیف اندروز جمیع از معمولات است چون حضرت شاه غلام نقشبند
 قدس سره آنها میخواند عبارات مقهوری اعداد در قرأت می آمد آنرا
 گذارشته مابقی را میخواند بعضی از معاصران گفتند که ترک عبارات

و فقرات کرده میخوانند این سیف الله و گرشاد از او را دشواری نماید و
 مجبوریم سابق حرفا میخواندیم دیدیم که بعضی مردم را ضرر آن میسر
 بنابر آن حذف عبارت تفریه کرده و در دوا ششم تا به سلمانی ضرری نرسد
 و آداب سلوک پس مرعی داشته و تا وسیع از تصرفات خود را دور داشته
 و هر امریکه پیش آمدی بی حکم حضرت تاج العارفین رضی الله عنه در یافتن راه
 تدبیر وی نکردی و حل مشکل نخواسته مگر آنکه از مجلس شریف نبوی
 صلی الله علیه و سلم ما موربان خودی و در مرض التفات بدو اکثر
 فرمودی علی الخصوص در مرض موت و اگر کسی آوردی خوردی
 الا بتحریک حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه با وجود ایام طفولگی بمقتضای
 پیوستگی تمام آداب حضرت ایشان ملحوظ داشته و نظر بر صحت حسن
 شیخ العالمین نه نمودی و در وقت بزرگتیم برخاستی و از دست مبارک
 شیخ العالمین رضی الله عنه بگراهِ و بلا انکار دو خوردی و انحراف فرمود
 و عمر شریف شیخ العالمین رضی الله عنه در آن زمان به سیزده سالگی رسیده
 بود نقل است میفرمود شیخ العالمین رضی الله عنه جناب ایشان از
 هنگامه افواج برگیان همراه تلج العارفین رضی الله عنه و ابستان جلا
 وطن فرموده در ششم عظیم آباد شریف میداشتند مرض موت عارض
 گردید شب انتقال افاقه کمتر بود و یکبار بخشونت تمام فرمود مگر گفتیم که
 بغیر آن شیخ کار نمیکنم بر و نزد وی و اجازت بجواه زنان
 که بیار و آرد ندر رسیدند که میفرمایند و گرامیگوید فرمود ملک

آمده است میگوید که شمار اطلب کرده اند گفتیم بی اذن حضرت شیخ میرزوم
از وی اجازت بجواه وی باز اعاده سخن کرد همان جواب اول
گفتم بارسوم که گفت برو می دقت کردم الحال بهر اجازت بر شیخ
مد ظله رفته است و حضرت تاج العارفین بس سخگین و خمین در
قطع دیگر آنکان نشسته بود یکبار بی اختیار باواز بلند آهی جگر سوز
بر آورد که گاسه در مصیبت و غمی چنین آه در دناک نکرده بود ندنی الفور
روح پاک ایشان بسوی خلوت قدس شتافت گویا قبض روح
و آه جان کسل معا بود شور و او یلا از مصیبت زدگان برخاست
غم حضرت خواجہ عماد الدین قلندر رفته تازه گردید با وجود انسداد
راه از هنگامه و جنگ در میان ناظم شهر داران برگیان بود هانجا
حضرت تاج العارفین شیخ تجنیز و تکفین کرده لاش مطهر را بقصد بهیواری
رسانیده بجوار پدر بزرگوارشان حضرت خواجہ جاناب یائین فرزند
فرمودند حالاً اعاطه منزه شریف علمیده کرده شده و در ان اعاطه
بجز اهلخانه ایشان که بقاصده دوازده دست مدفون اند تا حال
کسی دیگر دفن نشده نقل است شخصی از یگانه جناب ایشان
بیماری صعب داشت که طاقت پہلو زدن نمی یافت شبی بیمار
داران را خواب غفلت ریود و بیمار را حاجت بشری بغایت
بود که مهلت آواز دادن بختگان هم نیافت از کمال اضطرار نشسته
نشسته بر چوکی پایخانه که متصل خوابگاه وی داشته بود ندر وقت از

قضای حاجت فراغت کرد و ضعف و تقاهت انقدر طاری شد که
 دیگر طاقت حرکت نه ماند که از آنجا تا ارگامگاه خود را رساند پس مضطر
 گردید که مبادا در مقام نجاست قبض روح شود پایبام حکم بست
 و همت بر آن گذاشت که بکسی طور از آنجا تجاوز نکند مطلق طاقت
 نیافت بگیرد شد که دفعه دید حضرت ایشان را تشریف آورده ^{نگاشت}
 شهادت بردوش وی نهاد فرمود بر خیز و بارگاه خود برو انقدر طاقت
 پیدا آمد که بی استعانت عصا مانند صبح مزاجان بر جای خود آمد و حضرت
 ایشان از نظر غایب شدند ما این حکایت بجز از زبان حق بیان
 حضرت شیخ العالمین رضی عنده شنیدیم و نام بیمار هم اما انهار نامش
 بنظر مصلحت مناسب ندیدم بر آن تفسیر نگردیم و دیگر حکایات قرب
 منزلت ایشان به بارگاه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از حد و جهات
 افزون است و از فهم عوام بیرون لاجرم برین روشی از سواب و
 قطره از دریا اغصا کرده آمد و بندی از آن ضمنا در ذکر حضرت
 تلج العارفین رضی الله عنه گفته اند انتقال شریف سوم ماه ذی قعدة بعد ^{انقضا}
 نصف شب در شهر عظیم آباد سال یک هزار و یکصد و هفتاد و سه از
 هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ماده تاریخ انتقال بلغ العلی

فکر احوال خیر مال حضرت شاه لعل محمد پیلواری قدر

ایشان از خلفای کاملین حضرت تلج العارفین اندر میفرمودند شاه

خدا بخش و دیگر اکابر قدس سرهم که در این ایام اوقات بسیار
 نشان از روزگار معلی بود روزی بحضور تاج العارفین رضوانه
 آنحضرت از راه لطف و عنایت هدایت فرمود که اگر در راه خدا
 قدم راسخ زنی و بطی منازل طلب گرم رو شوید عجب نیست که
 حق تعالی ما متصل روزگار معلی مع شی زاید عطا فرماید این کلمات حق
 در دل ایشان اثر کرد و همانوقت ترک روزگار اختیار کرده طلب حق
 همت استوار بستند و بسکک ارادت منسلک گردیدند مثل مشهور است
 دولت از مستعد نگزرد بانگی زمانه بر یگانه و بیگانگان افقند و
 گوی سبقت در میدان معرفت از معاصران ربودند یکی از علو همت
 آن یگانه زمانه اینست که روزی همت در یافت کاری از حضرت
 تاج العارفین حکم استخاره مرایشانرا کردید و عمل استخاره عنایت شد
 شب اول خیزی بدر یافت نه آمد شب دیگر هیچ هم معلوم نشد
 بجز افتادند از صیا و شرم نتوانستند که بحضور اقدس حضرت شیخ
 اطلاع حال کنند تا شش ماه همچنان استخاره میکردند چون امر
 بدر یافت آمد برای اطلاع بحضور عالی حاضر آمدند آنحضرت فرمود
 یاران دیگر را در بهان شب حال کار مفصل معلوم شده بود شما این قدر
 ایام چه بر خود نخت و مشقت کشیدید که چندان امر ضروری نبود
 لیکن از آن روز مشرفه علوه همتی حق تعالی چنان عطا نمود و فتح باب کلی
 در باب استخاره فرمود که تمامه قدرت کامله بر دریافت کار داشتند

و حاجت باعمال استخاره ماند و حضرت شیخ رضا بر همت شان لبس مسیون
 و آفرین فرمود و هم در باب طریقت از یاد می بخت و ولتی عظمی بدست
 آورده بود که هیچ خواب و مراقبه وی خالی از دولت مشرف شدن
 مجلس شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نیست چنانچه روزی در
 حجره بالاخانه آثار شریف بخواب بود جناب شاه سعد الله علیه الرحمة
 گفتند خداوند امید آنم که خواب این جوان خالی از انکشاف مجلس شریف
 نیست ما هم بامید حصول دولت این سرزیر پامی وی در شسته بخواب
 میرویم تا ما را بجزست این جوان از مجلس شریف رسول مقبول خود
 مشرف گردانی و بخواب رفت حق تعالی حسب مراد وی مشرف گردانید
 حضرت تاج العارفین رضایع بزرگ عریضه اطلاق حال شان کهنه بر پند
 حضرت مولانا رسول شاد کرد که بعل محمد را دولتی عظمی نصیب است که
 یک مراقبه و یک خواب هم در روز و شب خالی از انکشاف مجلس شریف
 و حضور می محفل منیفت نمی رود قاصد آن شود دیا نشود حضرت سراپا افاد
 خواب عریضه قلم و زبان را محرک سلسله بیان فرموده نبیست که این
 امر لبس عجیب است خاصه طریقه ویست ما نبود و بکس این دولت رو
 نه نمود این محض عطار و لطیف است انصیب یصیب ذلک فضل
 الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم و هم میفرمود شیخ العالی
 و دیگر اکابر قدس سرهم که ایشانرا در مجلس شریف خدمت عرض می
 بود بعضی هر مسرور عرض از طیب یا لبس ما ذون عام بود هر کس که مطلب

از دین و دنیا پیش نشان می آید بلا تخصیص وقت فی الفور مراقب شد
و از مجلس شریف جواب وی دریافت فرمودی قند سیاه بس غویب
طبیعی وی بود اکثر اهل حاجت قدری قند سیاه نذر آوردی بلطف
خود قبول فرمودی و معمول بود که قدری ازان در کام و دهان چسباند
و مراقب شدی مردمان گفتند که وقت مراقبه علول قند سیاه چه ملاوت
می بخشد فرمودی بس ذائقه میدهد صد بار نماز نوافل و اعمال و اذکار
و اشغال از کشفیات ایشان است و طریقه و سبب و اثرش مجیبه جار
است و کتابی ازان مرتب شده فضل البنی نام کرده شده است مفت
و ماهی نمی گذشت که از جناب سالت آب صلی الله علیه و آله و سلم
یا حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه شریف یا دیگرانست
علیه الرضوان یا جناب انعامت آب محبوب سبحانی رفته و گری و فکری
یا نقلی و عملی ارشاد نمیشد و حضرت شیخ معه باران بران عمل نمیفرود
نقل است شیخ العالمین رضی فرمود که شب اول محرم الحرام از
جناب استغاب قره عین الرسول الامام الهام ابی عبد الله حسین
علی جده و علیه السلام ایشانرا حکم شد بگویند همه مردمان را هر که ده
روز محرم هر روز در رکعت نماز بلا تمیذ قرأت گزارد و بعد سلام
هزار و دو بیجا خوانده نیاز من کند و بروج من بخشد حق تعالی دو
فائده بوی عطا نماید و من یک فائده ثواب اول آنکه با من رشت باشد
و در علم سانی سکرات موت سه مرتبه باشد که بپوشد و کفایت کند برین شرط پنج نوبت حج ششم آراء

هفتاد برده هفتم ثواب صدقه ز چون کوه براه من در برای من هفتم گناهان
 صغیره و کبیره خطاها و عداوتها و ملائمه امر زیده شود و نهم روشنی قبر و
 آسانی سوال منکر و نکیر و هم گرانى پله سنات در میزان اعمال از اتفاق
 وقت در فهم ایشان بعد درود و خطا افتاد و دانستند که ده هزار حکم
 است صبح بخدمت فیقدر حبت حضرت تاج العارفین رضی عندهم
 فرمود به کسی از یاران و وابستگان اطلاع بخشند هر کسی حسرت بکاشف
 ایشان نقل دور کعبت و ده هزار درود خوانده نیاز کرد اما از زیاده
 تعداد درود هر دمانتر از حجتی عظیم در کار و بار دنیا و پیش آمد شب دیگر
 ایشان بخواب دیدند حضرت امام همام را که لبس عتاب فرمود و ارشاد
 کرد که مایک هزار درود گفته بودم شما ده هزار که گفتید و خلق را در رنج
 و آید از مبتلا کردید چه سبب بود و این عدد که گفته بود اگر نهم و سماع شما غلط
 کرده بود چرا تصحیح آن از ما نکردید پس هر اسنان بیدار شدند و ممکنان
 را بر غلط فهمی خود آگاه کردند و اختیار نمودند نقل است میفرمود
 شیخ العالمین رضی الله عنه که قریب و قبول شاه لعل محمد قدس سره در بارگاه
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چون قرب اولیای کرام بود که جزوت
 عرض هر طیب و یا لبس میداشتند و بسبب کمال لطفی و عنایتی که میبود
 حال ایشان بود گاهی در امری اعراض ندیدند چنانچه یکبار در باره بعضی
 ارشاد کردید که در دعای یا ما شوره و حانی پنجبار بعد نماز صبح و شام
 بیغ سحر و رجعت دعوت کافی است ایشان بی تامل عرض کردند

یا رسول الله اگر مسجور تارک نماز باشد او چه کند حکم شد او هم خواند فائده
 خواهد بود و معاصران بحیرت و تعجب افتادند و گفتند که چه گویند زبان شما عزیز
 چنین سخن جرات کرد و جایکه ملک را از نگه داشت آداب رسالت طاقت
 و مژدن نباشد حال تارک الصلوة پرسیدن و یا زبان جرات و بیباکی
 بر زبان خود باقی ماندن بجز عنایتی و لطفی که صد و احصاء ندارد ممکن نیست
 نقل است از شیخ العالمین شاه قندهار بخش رضی الله عنهما و از سید
 العلماء اسناد العرفاء و امت برکات و دیگر اکابر یاد دارم میفرمودند شیخی
 ایشان در خواب بودند دیدند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر
 تخت سوار است مشرب از جره شان بر هوا تشریف شریف میبرد
 در عالم خواب ایشان هم پای تخت اعلی گرفته همچنان بر هوا روان شدند
 تا آنکه به بیابانی وسیع و صحرای دلگشا تخت اشرف رسید و در آن مقام
 تالابی است پر آب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حالا پای تخت
 بگذار و برو حسب ارشاد پای تخت گذاشته در آن صحرا بر کناره تالاب
 فرود آمدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روانه شدند مدینه
 حال از خواب بیدار شدند و چشم کشا خود را در سواد قصد بر پهلوانی
 جانب مغرب بر کناره تالاب مغربی که جانب دیگر وی صحرای وسیع است
 یافتند و آن مقام را شناختند چون جای خوفناک و سیرگناه و زردان بود و
 قصد بدگور رازان بسافت نصف کرده پیش و کم بود جرات باز آمدن
 تا خانقاه شیخ نیافتند در جای خود را نگاه داشتند تا آنکه مطلع صدیق خود را

از آنجا روانه شدند و مردمان خانقاه در حجره میزدند و آواز میدادند
 که صبح دید و بچرت بودند که زنده است یا مرد و جواب نمیداد و آخر شب
 بر معمول خود بیرون حجره نه آمد و در کاشا و سبب چیست هر کسی را ترو
 و تعلق می افزود و خواستند که در کاشا بیدار اندرون بنمایند بعدین
 بودند که ایشان از در خانقاه نمودند و دیدند همه غلق در حیرت افتاد و
 پرسید که چارفته بودند و در حجره که جای داده اند که با وجود چندان آواز
 از خواب غفلت بیدار نشده و در کاشا و ایشان گفتند که کسی نیست
 و خاموش شدند چون در خلوت حضرت شیخ حاضر آمدند مفصل حال شبیه
 عرض داشتند آن زمان بریاران و یکدیگر این سر آشکارا کردید و برین معالجه عجیب
 و معنی ریب و خواب نادر الوقوع هر کسی را عجیبی بود و نقل است
 پیغمبر و شیخ العالمین رضی الله عنهما که شاه حسن علیه الرحمته را ورم کله که قسم بد
 عارض بود طاقت خوردن و پوشش مطلق نبود خواب خیال شده نه طاقت
 لب کشاوند نه لب بر لب نهادن و از کمال صعوبت این تب محرق
 و اشت چند روز در سختی گذشته تا آنکه روزی حضرت تاج العارفین
 ایشان را بعبادت نشان امر فرمود حسب الحکم رفتند و ساعتی نزد بیمار
 یعنی شاه حسن علیه الرحمته مراقب شدند و در وسوسه که بودنی انوار
 سکون یافت و ورم آنها نماند و بکمی آوردن گرفت جناب ایشان
 از آنجا بعد افاقه بیمار برخواستند تا آنکه بخانقاه رسید تمام کلمات ایشان
 ورم کرد و همان در وسوسه پیدا شد همه حالت که به بیمار بود در ایشان

ظاری کردید و به همان حالت چار و ناچار بجهت تاج العارفین
 آمدند آنحضرت حال شان دید و فرمود ما بعبادت فرستاده بودم
 نه به پرورشستن مرض اگر چنین منظور بود قاصدا و فعل آن چرا نه شد
 و بیفایده تکلیف کشیدند بر خود گرفتند ضرورتی نبود و ساعتی بگذشت
 هدایت مراقبه نموده که فی الفور ورم و درد سوزش از ایشان مایم
 دفع گردید گویا هیچ نبود و مزاج شان تماما بر حال خود آمد ^{نقل است}
 از سید العطار و سند العرفاء دامت برکاته شنیدیم که روزی حسبه
 معمول چند یاران حاضر خدمت فیصد رحبت حضرت تاج العارفین
 بودند و در آن میان شاه جمین قدس سره غزل حافظ شیرازی وقت
 را عنایت دان آنقدر که بتوانی پیشه ای یکبار مجلس گرم شد و همه
 بوجد و شورش شدند بعد آنقضای مفضل حضرت شاه عبدالحی ماکسوم
 دیگر باستعجاب از شاه لعل محمد قدس سره گفت که هرگز نشان و گمان
 این جوش و خروش درین وقت نبود که بوقوع آمد بجواب فرمود
 عجب است که شما یان ندیدید حافظ شیرازی در آنوقت تشریف آورده
 بود و هر دو دست خود در بغل داشته سر جوش از کنار او دالان تا کنار او
 و دیگر مشی اقدام میفرمود اثر وی بر مجلسیان افتاده و مجلس گرم شد ^{نقل}
 است از حضرت شیخ العنالیین رم که وجد شاه لعل محمد بیس بر اثر
 مجلسی نبود که ایشانرا وجد شود و مجلس گرم نبود یارانرا معمول بود که
 چون در سماع خلاوت ذوق و شوق نمی یافتند از غزل و راگ مطنون ^{ایشان}

ایشان بر قوال فرمایش میکردند تا ایشان بوجد آیند و مجلسی از وقت
 خوش کرد و در اکثر بودند که در وجد چند قدم برپا رفتند و کف پا از
 فرش یک بالش بلند ماندی و هر کسی معاینه کردی نقل است
 روزی ذکر در صفائی طینت بود حضرت شیخ العالمین رضی الله عنهما
 طینت آنست که خطر گناه بدل برآید و در خواب هم بدان طینت
 نماند چنانکه درین زمانه شاه لعل محمد راجع تعالی عطا فرموده بود گویا اولی
 مادر زاد بودند که از کمال صفائی طینت شان بخواب هم شیطان را
 بر ایشان دست نداشتاده چون بخواب محتمل شدی دیدی زنی را که
 با دو مرد آمد و هر دو مرد را گواه کرد و عقد مناکحت با ایشان بست و
 بعد نکاح خلوت ساخت و بجز این از دنیا گامی محتمل نداشتند چون
 اصل طینت ازین گناه پاک بود بخواب هم شیطان را بجز صورت خیال
 دیگر چاره نبوده تا چار بصورت عله شرعی پیش می آمد مولف کتاب
 عقیقه اشعه میگوید که از اینجا وجه عدم احتلام انبیا و بعضی اولیای
 گرام بخوبی واضح کرد که بسبب صفائی طینت به کسی طور شیطان را
 بخواب هم در قلبش لطف شان دخلی و دست رسی نیست اما نقل
 عقیقه الاشاره نقل است که چون وقت رحلت شاه لعل محمد رسید
 مردم و اسپین دفعه نوری درخشید که عکس هر که حاضران بر دیوار یافتند
 و همه را حیرت در گرفت که این برق از کجا آمد و حضرت شاه غلام نقشبند
 قدس سره بر مکان خود بود نزدیک بار نظر بسو سے آسمان رفت دیدند

که ملائکه بر هوا صد رقی میبردند پس منور و پر نور و گرد گردوی دیگری با آنکه بسیار
اند و علم آمد که روح کسی ولی است بزیر عرش اعلی می برند اما معلوم
نشد که کدام ولی است و کدام وصل کامل است که با چنین اعزاز و اکرام
می برند صحبت اطلاق حال قاصد خدمت حضرت شیخ رفا شدند چون
بیرون خانه شدند شنیدند که همین کیساعت میشود که شاه لعل محمد
وصل بحق گردیدند فرمودند واه برادر لعل محمد بار این گمان نبود و دیگر
احوال شان ضمناً در ذکر آثار شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم گفته آمد
و اگر تفصیل آیم از احوال ایشان کتابی مرتب و بدون گرد و سال انتقال
یکهزار و یکصد و شصت و هشتاد و هشت از سال هجرت ماه جمادی الثانی
تاریخ نسبت و موسم و وقت شب فرار شریف در مقبره امیر عطاء الله
قبرین سره در جنب شاه محمد مقیم قدس سره واقع است

ذکر احوال کرامت منوال حضرت شاه محمد اکرم پیلو و قدس سره

جناب ایشان از کمیلین خلفا حضرت تاج العارفین اندر رضی الله عنه بس
مرتاح و صاحب خرق عبادت یکی از چهل ابدال اهل خدمات بودند
و در حضور مجلس شریف اختیار نام داشتند عنایت مرتضوی بر حال
شان نسبت معاصران زیاده تر میزدول بودی و در باب مکاشفتم قول
ایشان بود که اگر در اینست اکرم تلاوت واقع باشد ریش بر روندارد
و مردمان را که غلط پیش می آید آن در حقیقت در یافت نبود تمایل خود را

کاشف نامیده اند غلط در مکاشفه معنی ندارد و دستور جناب شان چنان
 بود که بر کاری در مجلس شریف عرض داشتند هر چه در جواب آن معلوم
 شد می‌تصحیح آن از جناب مرتضوی کرم الله وجهه الشریفین کردی چون غلط
 نزدیک می‌نالفت تصحیح از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی
 رضی الله عنه و ناد قر بعد طرفه بعد طرفه عند حضرت مولانا
 نمودی هر گاه از شهر بارگاه با اتفاق جواب یافته بسایل گفتی که کار تو
 چنان و چنین شدنی است نقل است حضرت شاه عبدالحمی قدس سره
 را در عنوان شباب خیال سفر شهر دہلی که دار السلطنت است منطبق
 سیر در سیر محمد از جناب شاه محمد اکبر قدس سره در خواست دریافت
 حال سفر از خیر و شر نمودند جناب ایشان بیاس مرشد زادگی معزالیه
 رجوع بحضرت پیر دستگیر مجرب سبحانی غوث الصمدانی رضی الله تعالی
 عنه آوردند و از پیش آمدنی سفر مفصل نویسانیده دادند از آنجا که
 بادشا و احوال شتی ساله وی از بقای سلطنت و خذلان عساکر اعدا و
 جنگ و جدال باطله و غیره و شکست و ظفر بادشاه و فساد و بغات
 و ابتری سلطنت تا هنگامه غلام قادر خان مفصیل مندرج صنفی
 نظایر فرمود و گفت هر گاه از بادشاه اتفاق ملاقات کردی و دیگر ملاقات
 کردی در حال سلطنت و رونق تخت و یاوری بخت سوال کن از آنچه
 عشق رب پیش آمدنی است بی تاامل درین کاغذ ملاحظه فرموده جوید
 و بماند که بعد الوقوع بصدق دل پیش آید چون ایشان شهر مذکور است

همچنانکه جناب ایشان فرموده بودند بلا تخلف پیش آمد و پادشاه
 را از وقوع چند امور مطابق اظهار موسی الیه بس عقیدت آمد و تمام تر
 محقق و مستحضر شد و باز است ایشان طوق انقیاد و بندگی در کردن
 داشت و هم میفرمود شیخ العالمین مکر در اثر نگاه ایشان منفرد و
 یگانه عصر بودند بر هر کسی از مبتدی و منتهی بعد مراقبه نگاه اول ایشان
 افتادی بخود بر زمین افتادی و از خود رفتی بنا بر آن معمول بود که بعد از آن
 چون سر برداشتی نگاه بر زمین کردی و بسوی کسی ندیدی خاصه
 در محفل سماع که حضرت تاج العارفین رضوان بود که بیاس ادب
 شیخ هرگز بسوی کسی ندیدی و این اثر نگاه بلا قصدشان بظهور می آید
 و در حقیقت علمی بجز حرف شناسی دیگر نبود با امام طفلی گلستان بوستان
 سعدی سر کرده بودند و گلهای چند پیده بودند نگاه گاه بوجه آن شام
 جان را تر و تازگی می بخشیدند اما از صفائی باطن آنقدر کشف دست داده
 بود که بی تاثر از کتاب مقصود القاصدین نقل و عمل بر می آوردند
 و میخواندند اگر کسی بر رسید که این نوافل از کجا رسید و که آنوقت
 میفرمودند از مقصود القاصدین عبارت آن مقام بر آورده اینچنان
 می خواندند که جائی در نحویت خطا نمیشد و توضیح اعراب نقل
 و فاعل و مبتدا و خبر تمام میگردند خلق در حیرت می افتادند که حقیقت
 فارسی هم بجز چند باب گلستان و بوستان ندارند و عبارت عربی
 باصحت اعراب خواندن و مطلب از آن بر آورده عجیب است و کرامتی

ظاهر و در حکایات بزرگان بیشتر بکاشف نام کتب گرفته که فلان کس
 در فلان کتاب این حکایت نوشته است نقل است میفرمود
 شیخنا شیخ العالمین رضی الله عنهما که شاه محمد اکرم قدس سره را در ایامی اتفاق
 سیر و سفر بشهر دلی افتاده در آن زمان صاحب دولتی بود از عواید
 که صحبت علما و فقرا را بس غنیمت انگاشتی و با این طایفه مجتهدان
 ناگاه از وی ملاقات کردید از نام و نشان نشان پرسید و در بیان
 تقریبات گفت که ما را با درویشان ختبی است و با این طایفه الفت
 که بمقتضای آن مجالست باین فقره دوست میدارم و موافقت
 و مکالمه را غنیمت می شمارم ایشان فرمودند که از اعظم آثار سعادت
 امیر است و محض عنایت الهی است که بعطیه دین و دنیا سر فراز فرموده
 امیر گفت چگونه گفتند عطیه دنیا و سی از مال و منال و زن و فرزند و جاه
 و منصب ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و عطیه دینی آنکه خدای تعالی
 بدوستی خود گرفته در زمره اولیای خود شمرده امیر با استجاب گفت
 بکدام وجه فرمودند در فلان کتاب فلان بزرگ که مستند اولیا است
 و مقتدای خلق خدا نوشته است که روزی کسی در راه چند شخص را دید
 که کاغذی در دست گرفته بیزی می نویسند گفتند ما ملک هستیم بنویسند
 اسمی اولیا خدا ما موریم گفت از کرم دور نیست که نام ما هم نویسند
 هر چند از اولیا نیستیم لیکن از دوستان اولیا ایم و از عقیدتمندان
 این طایفه آنها گفتند که ما سوردان ایم که گفتیم و این دوستی دوستان

وی تعالی امری دیگر است که بدان ولی نمیشوی باز آنکس پسید
 که نام همه اولیا هر روزی نویسد فرشتهها جواب دادند که روزانه شهر
 بشهر دریه بدیه تا کوه و صحرا میگروم و هر کس را که حق تعالی رتبه ولایت
 کرامت میفرماید نام وی برین قرطاس ثبت میکنم و بر فتنه چون در
 حضرت قدس رسیدند حکم شد که نام فلا آنکس چنان نوشتید عرض شد
 بار خدا یا تو درنا هستی که او ولی نیست فرمود او چه عذر پیش کرده بود
 بعرض آوردند که عذر محبت بادوستان تو اما از آنجا که ولی نبود بلکه
 محب اولیا بود ما هم عذر بر عدم اجابت مسئولی وی کردم منشور لفعلی
 الله ما یشاء و یحکم ما یرید ناطق بران گردید که نامش را بالای
 نام های اولیای مالموسین و عنوان دفتر ولایت از اسم پاک وی کنند که
 او دوست دوست ما است و دوست دوست خود را دوست تر
 میدارم از دوست ازین حکایت یقین دارم که نام امیر صدر نامها سے
 اولیا ازمانه نوشته باشند چون حاضرین نیز ازین حکایت زمان کتاب
 مطلع بودند کسی را جای انکار نبود امیر البس لشبا شست آمد پسید از کد
 بزرگ سلسله ارادت دارند فرمودند بزرگه است در اطراف شهر عظیم آباد
 بقصه پهلوانی شاه محمد مجیب الله قادری مد ظله العالی امیر مبلغ یکصد و
 پنجاه روپیه طلب داشت و گفت پنجاه نذر شما است و صد نذر
 شیخ شما از طرف من و باغ از تمام رخصت فرمود چون مع الخیر بولین رسیدند
 و حکایات سفر و تذکره آمد کسی از معاصران گفت شما آن کتاب که سند

و می آورده بودید خواندید و دیده اید یا شنیده اید فرمودند خوانده ام
 نه دیده ام نه شنیده ام اما حق تعالی از لطف در آنوقت نام کتاب
 و مقام و صفت و صورت صفت مفصل منکشف گردانند و مطلق خفا
 نداشت گو با عبارت پیش نظر بود که مطلبش با امیر تقریر میکردم نقل
 است در ایامی ایشان از منی صعب پیش آمد سرمایه ندانستند که
 بان کوشند و بمعالجه قصد سازند شبی حضرت محبوب سبحانی غوث الاعظم
 رضی الله عنه را خواب دیدند آنحضرت از راه لطف و کرم فرمود توشه
 من نیاز کنید صحت خواهد شد چون بیدار شدید وزن توشه یا نماند چند
 روز دیگر در صعوبت گذشت باز شبی مشرف شدند و آنحضرت رضی الله
 عنه فرمود چرا بوسه توشه شفای خود خواستی و خستی عرض کردند
 وزن وی سهو کردم حکم شیخ آثار پنجه آرد گندیم و یک آثار یا و بالا
 روغن زرد و هموزن روغن بنوره و بقدر توفیق میوه چون جناب
 ایشان بمرتبه مقصی مورد عنایت و لطف اتم بودند نه با کانه عرض
 کردند که تا مقدور ادا می وی ندارم حکم شد که نصف وزن ادا کن بیکر
 این تخم مخصوص بیست و دیگران وزن کامل کرده باشند باز
 عرض داشتند این توشه مخصوص بشفای بیمارست یا جمیع حاجات
 ارشاد شد سبب جمیع مشکلات و حاجات دنی و دنیوی کافی است
 اما شرط است که صوفی و متقی خورند و غیر ایشان از تارک الصلوات و
 مرتکب المسکرات از خوردن آن عیبناست و از ندان ایشانرا بعد ادا

نیار صحت گردید و تا این زمان برای کشور کار مطلقاً مزاج این دیر است
 و اکثر عظم در حل مشکل به این نیا نتم و تا عرصه تالیف این کتاب
 سالی ندیدم که بجنود شیخ العالمین رضاهل حاجات بعد حصول مقصود
 نقود بادای توشه از چهار و پنجصدی فرستادند و در هر ماه پانزده
 عدد و یا بست عدد کم و زیاده با احتیاط تمام بچینه میشد و صوفیان بنحویه
 و همچنین از جناب مرتضوی کرم الله وجهه الشریف برای حل مشکلات
 عموماً با ایشان ارشاد شده و زن وی آرد گندم شش آثار با و بالار و غزن
 و بهوره هر واحد سوم صادر و حال کثرت رواج این توشه بر توشه اول
 بلا فرق دانند و این هر دو توشه بجل مشکلات شهره تمام دارد و دیگر از
 دریافت ایشان توشه خانون جننت حضرت فاطمه زهرا است
 علیها التعمیه که در شفای مرضی مثل وی عملی دیگر مجرب ندیده شد
 لیکن از آنجا که این توشه قبل حاجت است و حصول کار و شفای
 بیمار از شدن و ناشدن قبل کار معلوم میشود و آن آنست که اگر
 توشه لذیذ و خوش ذایقه درست شد و زودتر بخوردن صرف گردید
 جلد تر و حسب طلب مطلوب حاصل شود و هر قدر که بد ذایقه شد دلیل
 فقدان مقصود است و با این همه بار دیگر توشه میکنند تا سه توشه اگر
 هر سه بد ذایقه یا خام ماند هرگز آن کار برآمدنی نیست و اگر سومی
 توشه خوش طعم است آخر بموقف کار برآید از نجست مردمان کمتر تا
 توشه جرات میکنند خصوصاً در پارک بیمار اقدام بر آن دشوار دانند مجرب است

بلا خلاف وزن نوشته آر دکنم ستر انا بچتر روغن زرد و یک انار نصف
 پاو بالا پینی یا بوره هموزن روغن نقل است از سند العرفا و سید
 العلماء در امت برکات شنبه روزی شاه محمد اکرم شاه لعل محمد قدس
 بخدمت شیخ الزمان تاج العارفین به در سماع بودند و شاه محمد اکرم کتیر
 بود که مجلس از وجد و شورش وی عالی ماندی ابتدا و انتها مجلس در
 جوش و خروش وی منقضی شدی و شاه لعل محمد را بیشتر تسکین ماند
 تا گاه بوجد آمدی هر دو بزرگ در آن مجلس از امیر المؤمنین عجیب المتقین
 ابوالائمة المعصومین علی مرتضی کرم الله وجهه الشریف مشرف شدند
 از راه عنایت بشاه لعل محمد فرمود بر خیز و در وجد شو تا کی نشسته با
 یکبار صبر و سکون از دست رفت و مطلق افاقه ماند و از آنروز گاه
 در مجلس ایشان از بجز وجد و رقص سکون و قرار نبود و شاه اکرم قدس
 پس هر خوش نشسته بودند قریب بود که عثمان اختیار از دست رود و بر
 و وجد آیند ارشاد شد پیشین تا چند بوجد آئی امتثالاً للامر انجنا عن
 بکار فرموده که گاهی باز وجد نه نمود و در نگاه این اثر پیدا شد که سابق
 گفته آمد نقل است از شیخ العالمین رضی فرمود که در ابتدا می سلوک
 شاه محمد اکرم راشبی از جناب مرتضوی کرم الله وجهه بی در خواست
 نسخه کسیر عنایت شد که بی درد سرد در خرج قلیل مبالغه کیمیا در دست
 می توان کرد چون بیدار گردیدند شبانه روز در گریه مانند و نزد حضرت
 تاج العارفین حاضر نه شدند بخیاں آنکه اگر بخدمت عرض کنم آنحضرت فرماید

مگر هنوز در دل تو طلب دنیا بوده که نسجه را کسیر عنایت شد و بشغلی و
 ذکر سے اختیار یافتی و چشم عنایت از ما باز دارد و اگر نگوییم در قیامت
 ما بینا بر خیزیم که درین طایفه مقرر است هر خوابی و وارداتی که از شیخ مخفی
 دارد در قیامت کور برانگیخته شود بعد سه روز برای بران قرار گرفت
 که بر آنحضرت عرض باید کرد و از ما بینانی قیامت همان بکه در زمره
 اهل دنیا محسوب شوم و در خلوت شریف حاضر شده زار زار بر حال خود
 گریه می نمود و عرض حال کردند تاج العارفین رضی فرمود اجزا نسجه یاد است
 گفت بلی فرمود در چه قدر توانی خرید همین چهار تنگه یا هفت تنگه فلوس
 ظاهر ساختند حسب عرض شان فلوس عنایت شد که دو ارباب رند
 درست کنند چون از خالص درست کرده حاضر آوردند فرمود در بازار
 بفروش و قیمتش بیارند و بقیامت مروج آن زمان فروختند زرگر
 بعد امتحان ببنت تمام گرفت آنحضرت فرمود زرقین و می بر فقرای
 خانقاه بخش کن و اجزای نسجه دو ارباب سهو و فراموشی ده هر چند
 از آنجناب مستطاب کرم است و بعد بتو عنایت شد لیکن بالفعل ترا
 قابلیت آن نیست بعد تکمیل طریقه ایشان روزی شاه عبدالحمی
 قدس سره که عنفوان شباب داشتند گفتند که متنای من آنست که
 آن نسجه را کسیر بین بخشند تا از فکر آل و عیال که سبب تشطط خاطر است
 در دین دین و اربابیم و بفرغ دل بکار دل بکشیم جناب ایشان سوگند
 یاد کردند حسب ارشاد پیر و مرشد او را بسو و فراموشی گذاشتم و

فی الحقیقه این محض کرامت شیخ مابود که چنین نسخه قلیل الاجزاء سهو مطلق
 کرد و در نه در بیخ نمیداشتم خوشاد و لقی که بکار فرزند ان حضرت شیخ آید
 شاه عبدالحمی نقلند که حالاً ما ذون عرض و معروض هستند برای ما عرض
 دارند جناب مدوح حسب مدعای شان قبول فرمود در بارگاه مرقد
 کرم الله وجهه عرض داشتند حکم شد که او شان قابلیت آن نسخه اندازند
 اگر خواهند نسخه انقره درست کنند و اجزای وی ارشاد شد که درستی
 آن دشوار و فائده محض قلیل ناچار ازین خیال در گذشتند و باز در عمر
 سودای موسی نگردند و گرد آن نگردیدند مولف کتاب میگوید که مجاز
 نفرمودن حضرت امیر المومنین ایشانرا بآن نسخه اکسیر و در محنت انداختن
 محض عنایتی بود و هدایتی قاصده و درین سودا عالمی خانان را بر یاد
 داده و گوهر مقصود بدست نه آورده و اگر کسی اتفاقاً قادر رسیده باشد
 بے اغنائی را بروی موکل میکنند که چون خواهم خواست درست
 خواهم کرد و گاهی آنقدر هم درست نه کنند که از مایحتاج خود فارغ
 باشند مدام لباس نکبت در بر و بهر یک قرص نان در بدر و نخوت
 غناد رسر حضرت شیخ العالمین خاکسار را همیشه بر اجتناب وی
 تحریر فرمودی و پند و موعظه نمودی چنانچه آینه در ذکر و صیایا
 انشاء الله تعالی مفصل بیان کرده آید حق تعالی برین دارد و از جمیع
 منطله حفظ بخش نقل است از بعضی اکابر که نامش یاد دارم
 میفرمود روزی ذکر سے در طاقت تصرف بود که در اسلاف فلان

ولی فلانکس را شاه بی بخشید و فقیر را بر تخت نشاند و بادشاه ملکوت
 گدائی رسانید اما درین زمانه خصوصاً از حلقه یاران و ارضیه مجبیه کسی
 باین طاقت نرسیده یا رسیده و روی مردان چالاک ولایت ندیده
 یکی از ان میان گفت بسیار یاران تاج العارفین رضو بودند که طاقت
 تصرف آنها ما فوق ازین تصرفات است و بعضی تصرف ازین قبیل
 هم بطور آمده چنانچه روزی شاه عبدالحمی از تنگی معیشت و کثرت اولاد
 بس تنگ دل نشسته بودند علی الخصوص از ترود که خدائی دختران پیشانی
 خاطر زیاده تر داشتند شاه محمد اکرم که این حال دیدند از بلند همتی بغیرت
 افتادند و فرمودند خزینة حضرت حق برای شما است یک بالش زمین
 چه قدر منزلت دارد و فکر معاش میکنند اگر مرضی شریف باشد از اینجا
 تا شهر عظیم آباد از دو کانهای دور وید آباد می شود و هزارها منزل چکوه
 از خزینة آراسته و پر بار کرده تا شهر مذکور هر طرف بازار گرفته است
 کرد هر قدر که خواهند صرف سازند گاسته در کمی نه آید و در طرفه العین
 این طلسم میتوان نمود همین که سخن تمام شده بود و شاه عبدالحمی چیزی
 هنوز نگفته بودند بر حضرت تاج العارفین این حال منکشف شد و انوار
 از خلوت شریف کسی را بطلب جناب ایشان فرستاد حسب الحکم
 حاضر کردند آنحضرت فرمود که بازار و شهر آباد میکنند و از خزینة منازل
 چکوه پر بار بسیارند بس مناسب است از این مابرونند و در آبادی
 باشند و سفره عام برکشند هر چه خواهند بخورند ما درین قصه بر زبان

قناعت کردنی است و پس عتاب فرمود که مضطر و مجبور ترسان و
 لرزان ایند خلوت شریف بیرون آمدند و باز گاهی چنین سخن چالاکان و بی باکان
 بر زبان نه آوردند اگر آنوقت حضرت تاج العارفین رضی الله عنهما عتاب نفرمود
 و باز نمیداشت میکردند آنچه میکردند و میدیدید هر که میدیدید **نقل است**
 از شاه خدابخش قدس سره یاد دارم که یکبار فوج ظلمه تمامی قصبه را
 تاراج کرده بودند و فتح آنها حضرت تاج العارفین رضی الله عنهما محمد کریم را
 همراه جناب ایشان از عظیم آباد حضرت قصبه داد که در سنگی مکان گشته
 تا از شهر مذکور مراجعت فرموده و وطن را آباد سازد هر دو بزرگ آمده
 حال خرابی آنها مشاهده فرموده و در فکر نیره بای بانس و رسن و گاه شکر
 درین میان جناب ایشان بشاه محمد کریم فرمودند که عرصه سه روز کوچ
 انجواج ظلمه را شده چند روز دیگر هم در دستگی مکان توقف باید کرد
 که اهل حرفه هم آباد شوند و در هم رسانی اسباب تر و راه نیاید و نیز بیاید
 که ظلمه باز رسند و اسباب بهم رسیده را بفارست بر بند شاه محمد کریم
 گفتند که لشکر از سه منزل باز مراجعت خواهد کرد این چه خیال است و
 خلافت قیاس جناب ایشان فرمودند باری بعد از قیاس هست روز
 سوم معلوم شود اگر انجواج ظلمه نرسد اگر هم بگوئید بلکه دروغ گو نام کنید
 پدینیم که از راه سه روزه چگونه مراجعت نمیکند شاه کریم باور نکرده شنیده
 و ناشنیده کردند و اسباب چا و بی بهم رسانیدند همین روز سوم
 بود که لشکر رفته باز معاودت کرد و هنگامه دوباره برپا شد اسبابها که

مویا شده بود و تجارت رفت و خلقی که سامان آبادی کرده بودند پیا
 بقرار نهادند قلفشار می عظیم گردید چون باز طمانیت دستش داد و
 محمد کریم گفتن حالا منظور چیست فرمودند فکر اسباب سازند اکنون
 باز نمی آید نقل است شیخ العالمین رض میفرمود که یکبار هنگام
 برگیان بسیار شده عالمی سبب خانمان گردیده حضرت تلج العارفین
 مع والیستان جلوه افروز شهر عظیم آباد بودند چون عزم آبادی وطن
 بشاه محمد اکرم ارشاد شد که بر مزار شریف حضرت شاه ارزانی قدس سره
 حاضر شده دریافت نمایند که مرضی شریف چیست با وطن روم و آباد
 شوم یا پند می تو گفت درین شهر گزینیم حسب ارشاد رجوع کردند شاه
 ارزانی قدس سره دیدند فرمود بر همین عبارت مجیب دعوت المصطفی
 بقصبة پهلوانی شریف به برندی القور سر از مرا قبیر برداشتند و بجهت
 شیخ حاضر شده عرض داشتند آنحضرت قصد آبادی وطن فرمود و مکان
 فیض نشان را از قدم سیمینت لزوم رشک صد بهشت ساخت
 نقل است در ایامی مجذوبی بود بشهر عظیم آباد نواب خود را نام
 کرده دستوری چنان بود که هر سالگی را که میدیدی بسوی وی اوید
 و جذب حال وی کردی و مسلوب الحال ساخته خلقی از طائفه
 در و ایشان ترک آراه که نشسته گاه مجذوب بود کرده بودند و از دست
 وی نالان بودند اتفاقاً گذر شاه محمد اکرم از آنسو افتاد و از دور
 آن مجذوب که دید گفت که صاحب دولت می آید و دلشاد و رخاست

و بر زبان میراند امروز شاه بازی بدام ما افتاد یا خزینة در شاهوار است
 آمد و بسوی ایشان دوید و مصافحه کرد و در عین مصافحه قصد جذب
 حال ایشان نمود چیزی بسوی او نرفت معانقه کرد ایشان که حال
 رهنمی وی شنیده بودند یکبار سلب حال وی کردند و آنچنان مسلک
 فرمودند که ازین راه کور محض گردید و روان شدند آن مجذوب با نظر
 آمد و بر پای افتاد و منت وزاری آثار نهاد و غذا پیش آورد قبول
 نکردند و گفتند خلقی از دست تو نالان است و از رهنمی تو برهلاک
 خود گم بسته و بجان آمده اینچنین کس قابل عطیة الهی نباشد مجذوب
 بیچاره یا هزاران هزار منت و الحاح پس ایشان میرفت و مسالفتی
 درین گفتگو طی شد بوقت حاجت و عذر خواهی از خود برگزشت فرمودند
 حال تو بر تو رو ندانم مگر بشرطیکه توبه کنی و باز با کسی چنین معاملت نکند
 و حال هر سیکه سلب کرده باز با و روی توبه کرد و عذر نمود که خلان نکند
 آن زمان ویرا بحال ساختند و در حال وی کردند **نقل است** شاه
 خدا بخش قدس ه میفرمود در خانه بعضی از خواهران من که بس توبه
 بودند آسیب خبیث شدید بود ایذای سخت میداد و خبیث از قسم
 جوگی مرده بود روزی یکی از اصحاب زبان طعن بر من کشاد که فقر
 اختیار کرده اند و ترک دنیا نموده اند او فلع یک خبیث دشوار است
 زسه کمال و زسه طاققت تقرف و زسه همه کرامت است ع بر من
 پیشم گرانقدر ز تار می بستم به حیث برین تفسیح اوقات سخن

و می بر من تلخ تر از زهر پست گفتم راست است آنچه گفتی اما باین که چه
 میشود و در تابیر دفع و می دست انداز شدم و کمر همت استوار بستم
 طلسم فلیتیه هر روز روشن میکردم حضار موکل بر فلیتیه هم میگردید و محتاجا
 معاون و مددگاران جوگی که سردار را شتر بود گرفتار شده می آمدند و
 میسوختند اما ویرادر شتر است و ایندای مردم مطلق تفاوت نبود تا آنکه
 شب گرفتاری آورد رسید موکلان زبانی و کیل فلیتیه خبر دادند که شب فردا
 آن سردار را شتر بر فلیتیه حاضر خواهد شد زبردست و شدید است هشیار باید
 بود من صبح نزد شاه محمد اکرم قدس سره حاضر آمدم و استمداد خواستم
 که وقت اضطراب بود تسلی فرمودند و گفتند خواهیم رسید چون وقت
 شب آمد و فلیتیه روشن شد بعد ساعتی که منتظر تشریف آوری شاه
 محمد می بودم آن جوگی یکبار بر فلیتیه حاضر آمد و بر پیار تسلیم کرد دیدم که
 بآن طنطنه و نخوت بر شتر است است که وجود کسی در خاطر نمی آرد
 و میخواهد که بر مردم حاضران مجلس حمله آورد رجوع موکلان فلیتیه کردم
 سودی نماند بخشید و حملت آنقدر هم نبود که کسی را نزد شاه موصوف
 فرسیدم بخوف آنکه مبادا بر من حمله آرد و کشتی کند و سبکی پیش آید مضطرب
 رجوع بجناب ایشان کردم که جوگی آمد و خود باد دولت هنوز رسیدند
 حالا کار از دست میرود در همین بودیم که بر آنجوگی تعذیب شدید شد
 کردید و هر دو دست و می بر پشت مشک گرفته شد هر چند زور میکرد
 و راه راهانی میبست اما مفر نمی یافت و آنهمه نخوت و کبر از سر برداشت

و کیلی دیگر که بود گفتم به بین در فلانیت چه پیش آمد که رنگ دیگر نمود شد
 گفت شخصی نحیف المیدان تشریف آورده اند که گاهی در عالم جسمانی
 او شانزده نذیده بودم و نذر فلانیت گاهی دیدم موکلان را میفرمایند
 که دست وی بر پشت وی بندید و سرگرم تعذیب اندازین گرمی
 عدالت سبب او شان است چون آن خبیث سوخته شد باز او کیلی
 پرسیدم که اگر آن بزرگ نرفته باشد باید پرسید که کیستند چون کیلی
 استفسار کرد جواب شنید که محمد اکرم نام منس شد بر یاد شما آیدیم و
 ایفای وعده کردیم حالا میرسیم و از نظر وکیل غایب شدند صبح که باز
 حاضر خدمت عالی ایشان شدیم بجز دو چار شدن نگاه متبسم شدند
 قریب رفته رسیدند شب چه سان گذشت در شکر گذاری همه قصه
 مفصل بیان کردیم باز تبسم فرمود خاموش ماندند نقل است
 میفرمود شاه خدا بخش قدس سره که جناب ایشان لبس لاغر بدن
 و نحیف انجسته بودند و ریاضت از قلت غذا و جوع کشی زیاده تر
 ضعیف و ظمیر کرده بود که چیزی هم دستخوان دیگری نمود برادر اهلخانه
 ایشان که در فن کشتی و پهلوانی و زور مشهور بودند و لبس توانا و جسم
 اکثر از راه نظر افست میگفتند که افسوس برادر یافتیم قوت باز و نیافتیم
 هر چند کمال فقر داشته باشد اما ما را چه سود و ازین جسم نحیف که از نعت
 زدن چون گاه بر زمین افتد و مانند نس برهوار رود چه ببود اگر قوی
 و پهلوان بودی قوت بازوی ما شدی در جواب میخندیدند و میفرمودند

که روز متهان ظاهر گردید که پهلوان زور آور را ز ما و شما کیست وقت
 را نگاه دارید و مرا یاد آرید برادر ایشان جواب سخن را محمول بر
 خود شیطانی میکردند و نمیدانستند که درین سخن ستری است که روزی ظاهر
 گرد و اتفاقاً از پهلوانی فرومایه بگذشت می نراسی در میان آمد و بقتضا
 که در نوبت پهلوانی و کشتی گیری هر یکی دشمن جان دیگری شدند و منتظر
 وقت نشستند تا آنکه شبی وقت سحر برادر ایشان برای حفاظت نوبت
 یک شست زار خود رفته بودند در اثنای راه از آن دشمن دو چار شدند و
 قصد یکدیگر کردند آخر در کشتی حریف غالب آمد و پشت ایشان بر زمین
 آورد و بر سینه نشست میخواهد که هلاک کند ایشان را سخن جناب برادر یاد
 آمد بخاطر گذرانیدن که مگر برای همین وقت فرموده بود که وقت را نگاهدار
 و مرا یاد کن یکبار بر زبان آوردند ای برادر محمد اکرم وقت امتحان
 آمد طره العین جناب ایشان حاضر آمده آن فرومایه را از سینه بر آورد
 کشیده بر زمین زدند و برادر را بر سینه وی نشانند و دست وی
 گرفتند هر چند زور میکرد چاره نمیدید گویا طفلی در دست پهلوان
 گرفتار بود آخر الحاح کرد که از سر دشمنی گذشتیم جان بخشی کنید و بر
 خدا بر من بی بخشید و این کیفیت البدن زور آور کیست و این چه
 سر است هر چند زور میکنم از یک دست ما را زیر زور میکنی و زور بر شما
 هنوز غالبیم ایشان عذرش قبول فرمودند و از جان وی در گذشتند
 و راه وی گذاشتند آن زمان جناب ایشان فرمودند ای برادر

باری بگو امشب پهلوان از من و تو کیست و زور این را از بدین دید
 یا هنوز حسرت باقیست و غایب شدند آن فرودمای که بصدق دل
 صلح کرده بود باعث بیان این ماجرا شد ایشان گفتند بارها دیده و
 نشناخته برادرم شاه محمد اکرم بود و قصد از سر نو بیان نمودند و جناب
 ایشان از آنجا نزد اهلخانه خود آمدند خوشدامن بزرگوار بکسیر افتادند
 که درین شب تا که چهار ساعت عرصه صبح را باقی مانده باشد تن تنها
 از کجا آمدند و کدام ضرورت داعی بود فرمودند برادر غلامان که بر شیب
 زار رفته است باست تعجال تمام طلب کرده بود پانچا نزد وی بودم
 مردمان گفتند که امروز کسی بطلب شما فرستاده نشده و نه ذکر طلب
 بود فرمودند که چون از کشت زار باز آید ما و هم شویم که چه کار بود مردمان
 و در فکر طعام همانی شدند آنها را منع نمودند و باز داشتند که صبح قریب
 است آنرا بویبت خوردن بروز خواهد آمد تکلیف بی فایده ضرورتی
 ندارد بعد ساعتی برخاستند مردمان پرسیدند کجا میروند فرمودند
 می آیم مردمان دانستند که شاید بقضای حاجت بشری میروند یا از
 مقعرش نگرند چون دیرگ نشست هر سوم مردمان بجنبش شتافتند و نیا
 حیرت بر حیرت افزود تا آنکه صبح رسید و برادر آنجناب از کشت زار
 بخانه رسیدند خلق از ایشان استفسار میکرد و بیان حال مینمود تا آنکه
 ایشان مفصل رویداد ظاهر کردند و گفتند که حالا شاه مدوح ^{شاه} در
 در خانقاه شریف رسیده باشند تلاش نمایان درین فریه و دریه

چه سود و بد و کسی را نزد جناب ایشان بطلب خیریت روانه کردند مردم
 که بجا افتاد رسید جناب ایشان بحدود دیدن حضور نقش خندیدند و فرمودند
 بروم فلان پهلوان چه حال دارد آنکس عرض داشت خوش است
 در یافتن خیریت حضور شما فرستاده گفتند بجز لاغری و نحافت دیگر
 خیریت است و رخصت کردند بعد چند روز که برادر ایشان بصره ملاقات
 آمدند بجز دو و چار شدن متبسم شده گفتند بسیار در پهلوان او نشان
 کردند پهلوان هم شما هستید و زور آورد و کشتی گیر هم شما که بدولت پهلوان
 شما جان سلامت برویم و رنده در هلاک ما توقیفی نبود و از آن روز بس
 نگه داشت آداب جناب مستطاب شاه محمد اکرم قدس سره میکردند
 نقل است میفرمود مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته
 راویا و حاکمیا عن شیخ العالمین رضی الله عنه که در موضع چکوه که از اطراف
 و نواح شهر بهار است مردی بود پس حلیل القدره میر محمد بهام علیه السلام
 از مریدان حضرت تاج العارفین رضی الله عنه در آیامی بیمار شد و از شدت
 مرض نوبت بیاس کلی رسیده بود و در آن حال بزرگوار عظمی بحضور
 تاج العارفین رضی الله عنه برین مضمون کرد که اگر کسی از برادر و سینه
 رخصت فرموده شود بهر حال مناسب می نماید بر تقدیر شفا و صحت
 او را ثواب عیادت است و الا تجبیز و تکفین از دست وی سبب
 استگاری و نجات من است آنحضرت شاه محمد اکرم قدس سره رخصت
 فرمود بعد طی منازل سه روزه که رسیدند حالت میر شازاد الیه السلام

دیدند قصد در یافتن مرض و سبب آن و علاج صحت فرمودند معلوم
 شد که عتاب و نفس رانی فلان صاحب قبر است خوشحال شدند که حالا
 چاره کار بدست آمد از هر دو مان رسیدند که صاحب قبری مشهور فلان
 نام کسی درین قصبه هست همه با گفتند بلی هست و قریب تر ازین مکان
 است یکی را از آنجا بدلالی همراه گرفتند بران هزار شریف بردند و مراقبه
 بیس طویل کردند بعد هر صد روز سر برداشته اند آثار سرور و بهجت بر بشیره
 شریف پیدا بود فرمودند الحمد لله که برین صاحب قبر فتح یافتیم حالا
 شفا است و بیمار را تسکین خاطر پارام تمام بخشیدند بیمار رسید که
 اول تشویش خاطر بود اکنون اثر انبساط و فرحت اگر از زبان آن
 بنده راهم افتخاری بخشند بعد از لطف نیست فرمودند این ولی
 صاحب قبر را سبب فلان کار شمار بخشی و اعراضی آمده بود از عتاب
 و نفس رانی وی باین حالت رسیدند و اول به غلوص و سازمندی راه
 حقو بیستم نیافتیم چندانکه سعی بجای بردم و کار کرد آخر ما را هم رنجی آمد و گفتم
 که سزای اینچنین مقصود اهلک نیست دست از هلاک
 و سب بردار بد و اثر رنج و عتاب خود بکشید و ما هم زور خود کردیم
 و برداشتی که گوئیدیم تا آنکه چاره بجز برداشتن اثر خود ندید و بروی
 غالب آدم و فتح کردم چون بعرضه قریب بیمار را شفا حاصل شد چنان
 ایشان رخصت شده بحضور تلج اعمار زمین رخور رسیدند و مفصل
 ماجرا بعرض در آوردند نقل است روزی مولف کتاب تقریبات

از شاه خدا بخش قدس سره عرض کرده که تصرفات و کمالات حضرت
 شاه محمد اکرم و دیگر یاران کاملین حضرت تاج العارفین رضایسار
 شنیدم معلوم نیست که بعد انتقال ایشان را چه پیش آمد و در
 کدام مشاهد مستغرق اند که گاهی در حل مشکل بکار کسی نمی آیند
 و اختیار را که میسر است اولاد تاج العارفین رضایسار هم گاهی مننون یا عیاش
 و امداد ایشان در امری نیستند فرمودند طفلکی مکن و فضول مگو
 حال یاران دیگر منیدانم مگر شاه محمد اکرم بالفعل بهم در سفر مولوسه
 ایوب تراب تا شهر دلی منزل منزل در آمد و رفت همراه بودند و در
 جدانمیشدند تا وقتیکه بیکان رسیدند و به آل و عیال خود آمیختند
 اینقدر التفات میدادند و می بینیم و بهم در هنگامه غلام قادر خان
 در شهر دلی بودم حسب ارشاد حضرت تاج العارفین رضایسار که در رویا
 صواب بر آنست لصاب سوره منزل حکم فرموده بود و نامتثالاً
 للام لصاب میدادم روزی اندیشه در دل جا گرفت که مبادا
 در کاری بی احتیاطی رونماید و سبب ایدای موکلان شود
 و کار ناتمام ماند رجوع بجناب ایشان کردم فی الفور حاضر آمدند
 و فرمودند خوف مکن که بالتوایم و از آنروز هر روز وقت خواندن
 سوره مذکور ظاهر ظاهر تشریف می آورند و تا زمانیکه فارغ شوم
 قریب من نشسته بودند و گاه گاه حضرت تاج العارفین نیز در آن وقت
 بیشتر جمال با کمال خود افتخاری بخشیدند در آخر لصاب چهارم و کل

حاضر آمدند اما بسبب حاضر بودن شاه محمد اکرم قدس سره خوف مخالفت
 و خیال نافرمانی موکل سر موهم نمی آمد نقل است روزی در ذکر پیرستی
 مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته میفرمودند که از شیخ العالمییز
 شنیدم در ایام طفولیت شاه شمش الدین ابوالفرح ابن اللابن حضرت
 تاج العارفین پذیرفتن صعب گرفتار شدند که ظاهر اعیان بری دشوار
 بود پدر بزرگوارش شاه عبدالحمی قدس سره و حالت دیدن وی دیده
 بحدود آنحضرت در مجلس مضطرب میباشند آنحضرت مراقب شد
 شاه محمد اکرم که در آنوقت حاضر بودند هم مراقب شدند بعد ساعتی
 سر برداشتن و فرمودند صاحبزاده اضطراب نفرمایند خیریت است
 از بقیه عمر خود نصف نذر فرزندار چند شما کردم و حضرت تاج العارفین
 فرمود و مرض دفع شد میخواستم که رفع ضعف هم همین وقت شود اما
 امر الهی چنان است که یکبار بدفع ضعف نکوشند باهستگی دفع
 خواهد شد حق تعالی شفای عاجل بخشید و بعمر شصت و پنج سال رسیده
 هفتاد و نه ماه شوال سال یکزار و یکصد و هفتاد و چار طریس از باب قدر
 گردیدند و اجباب را بدغ مصیبت گذاشتند قبر شریف هم مصلوی
 قبر شاه لعل محمد قدس سره کرده شد +

ذکر خیر السالکین ابوالاسلین حضرت شاه غیاث الدین
 عظیم آبادی قدس سره

یکی از زیاران کاملین حضرت تاج العارفین اندر در دخول مجلس شریف
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را اختیار تام بود و در تبریح و
 فتانی الشیخ فردا نام بودند که درین مقام نظیر خود نداشتند هم مسوره
 و هم سیره حاضرین مجلس را در یاد نظر اکثر غلط افتاد می و تعظیم حضرت
 شیخ به نسبت ایشان بجا آوردندی علی الخصوص وقتیکه از خلوت
 شیخ بیرون می آمدند بابت اختیار خلق برگمان حضرت شیخ به تعظیم
 وی بر میخواستند و نمی شناختند که آنحضرت اندیشاه غیبات الدین
 نقل است روزی در مسجد شریف وقت ظهر در راه مقبره معمول
 نشسته بودند آذان عصر شد و جناب ایشان در آن وقت فانی
 فی الشیخ بودند برخاستند و بر مصلاهی شیخ رضایتانند امام و مقتدیان
 دانستند که حضرت شیخ از خلوت تشریف آوردند تکبیر اقامت
 شد و نماز آغاز گردید از عقب آنحضرت در مسجد تشریف آوردند
 که نماز میشود و صفت اول معمور است در صفت آخر تحریر نسبت
 بعد فراغ نماز نمایان دیدند که آنحضرت رخصه در صفت آخر است
 و شاه غیبات الدین بجای وی رضی الله عنه نشسته آنحضرت متبسم
 شده فرمود اگر اندکی توقف در آمدن میکردم شاه غیبات الدین از
 جواب جماعت محروم میشد نقل است ایشان مرض موت باقارب صیبت فرمودند
 که همراه جنازه من قوالان هم باشند و سرگویان تا گوهر بیان لاش رسانند چون بعد
 انتقال بر صیبت عمل کرده از مکان ایشان تا گوهر بیان رساند و در نهایت

راه از مسافران و بازاریان هر کس را که نظر بر جنازه افتاد می بس
 متاثر شد می و بازارگر بیستی و همراه رفتی عالمی همراه جنازه تا قبر رفته و
 هر که و مسر با خود میگفت که این چنین اثر گاست ندیدم و نیا فتم لاریب
 این ولی خدا است تاریخ نهفتم شهر ربیع الثانی سال یک هزار و یکصد و هفتاد
 و هفت هجری ازین در قانی که عالم جاودانی شتافتن قبر در مقام
 یجا بهاری است که مشهور است به عظیم آباد

ذکر خیر اهل مدینه صاحب تسلیم در رضا حضرت شاه
 غلام مرتضی قدس سره

ایشان از رؤسای موضع بیرونی اند از آباء و اجداد در خاندان خود
 میروم مظفر بلخی از خو بر وایتی در خاندان قلندرید حضرت احمد چرم پوش
 سلسله ارادت داشتند اما بذات خود رجوع بحضرت تاج العارفین
 آورده بودند و در سلک مریدان و یاران آنحضرت منسلک گردیدند
 نقل است حضرت شیخ العالمین میفرمود در اول نگاه حق بین که
 بر من کردند ایشان بودند و تفصیله اش آنکه روزی مجلس سماع بود
 و یاران را وقت خوش در آن عصر ما را عنفوان شباب بود و علاقه اوکا
 و افکار و اشغال نداشتیم ناگاه در آن مجلس شورش مضطرب آمد که بیخود شوم
 چون ازین جنس شاعران نمودم هر کس سوی من از حیرت میدید
 بعد انقضای مجلس حضرت ایشان بحضور شیخ رضی الله عنه در مجلس

سخن عرض داشتند و بعد چند روز روزی از من بسیار معذرت نمودند
 و بحال اعتذاره پیش آمدند که آنشب مجلس گرم بود و ما در مراقبه بودیم
 و دیدیم که نویسه از سینیه من بسوی سینیه گنجینه آسمان شهابی قصد می نمود
 که مطلق مارا در آن اختیاریه نبود ناچار چشم کشادم و نگاهام
 بسوی جناب شهاب افتاد و از خود روبرو امیدوارم که این جرات و
 بی باکی از ما محفو فرماید و نیز میفرمود شیخ العالمین رحمه الله که ایشان را
 در سه حال است تمام تر بود می حتی که در وطن رفتی و آنجا اگر گاهی
 وقت خوش شدی در صحرای خالی از مردمان رفتی و غزلی مناسب
 وقت و حال خواندی و وجد کردی و جوش و خروش ستاره نمود
 بعد تسکین کردی و غبار از بدن پاک کردی و بجانه شریف آوردی
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رحمه الله هم از سید العلماء اسد العرفاء
 دامت برکاته شنیدیم که شاه غلام فرقتی قدس ه برای کشف
 مجلس شریف نبوی صلی الله علیه و سلم ذکر و سینه دار شدیه قادریه
 یا احمد یا محمد یا مصطفی بطریق ماثور میگردد چندی برین گذشت در وقت
 مقصود ندید از بلندای تنگدلی راه نداد و یکپاس کامل درین فکر
 مشغول میشد عنایت نبوی میدول حال دلنشین شد و لطف مصطفوی
 یغنی از گی آمد در آنک زمانه فتح باب علی و جبهه الائمه دست داد که در
 ضرب هر لفظ از آن سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف
 میشد و این گوی نه نایاب نقد بدست آمد که کسی دیگر را درین فکر

خصیب در شد نقل است مولوی ابوتراب صاحب داشت بگوید
راویا عن شیخ العالمین بن میسر بود شخصی بود محمدی فیاض نام مردی
در خانقاه وارد شدی گفت که قریب به صد فقرای کامل و غیر
کامل را دیده ام شبی شاه غلام مرتضی قدس سره ذکر محضر میکرد و محمدی
فیاض از خواب برآواز می بیدار شد و آمده بود در حجره ایشان بایستاد
و تا ویرماند چون نظر ایشان افتاد بر رسیدند کمیت گفت محمدی
فرمودند چرا ایستاده گفت ذکر شمار دل من اثر کردن باران بر آدم و امر ملام
که چیزه از او کار را شاد فرمایند بخی تمام جواب دادند بروجا
خود اگر چیزه آرزوداری فردا بر حضرت شیخ الكل عرض کن و ما
خود هنوز محتاج تربیت هستم ترا چه تربیت کنم چون صبح در میدان
زین بر بام فلک برقص آمد از مردمان میگفت که حضرت تاج العالی
ایچنین یاران صاحب اثر که مرتبه شیخی رسیده اند تاکی در نقل گرفته
خواستند داشت چرا برادریت خلق در شهر با منی فریبند آنحضرت
رم کلام وی شنیده تبسم کرد و فرمود او هنوز طفل شیرخوار است
و ندان شیر وی اتم نه شکسته تربیت خلق چه دانند که رخصت کنم اما
محمدی فیاض از امر و زبیر ادب ایشان نگاه میداشت و میگفت
عمر من آنقدر چنین اثر عائی ندیدم نقل است حضرت شیخ العالمین
میفرمود که مراقبه در و دایشان را انقدر بود که کسی وقت عقد اناملشان
موقوف ندیده در شست و بر فاست یکمط بودی در مرض موت

که حالت آخر رسید بحضور تاج العارفین رضی الله عنهم عرض داشتند که طاقت
 خواندن درود ندارم حکم شد بر نصف درود قصر کنند چون از آنهم
 نوبت درگذشت حکم شد فقط بر اللهم صل علی سیدنا محمد
 اختصار کنند تا آنکه قبض روح شد نقل است از شیخ العالمین رضی
 میفرمود شبی ایشان را بخواب دیدم حال مماثله قیام رسیدم گفتم
 بسیار خوشم حق تعالی بس لطیفها برین مبدول فرمود که احصا این
 کرد و نعمتها بر من ارزانی داشت از آنجمله یکی آنست که مجازام اگر
 خواهم بر بزمین جسم دنیا وی باز در دنیا ایم و چند آنکه خواهم بانیم احتیفا
 کلی دارم گفتم بسبب انتقال تاج العارفین رضی و یاران کاملین وی
 از چند عرصه خانقاه بس خالی است خوش وقتیکه بر اجازت و اذن
 حق عمل فرمایند و خانقاه را از شرف قدوم آباد سازند گفتم و شکر
 نیست مگر بعد رنج دنیا راحتی که درین عالم یافته ام نمیکذارم که بسوا
 این رنج آباد دنیا وی کند و راحتی که بدل ندارد است در هم میفرمود
 سید العلماء اسد العرفاء است بر کاتر که مادر طفلی صحبت ایشان بر کل
 کرده ام چون مادر دیدند بحال شفقت میفرمودند بسیار اگر دیگران بگو
 شوند تو مولوی گر شوی و بزبان هندی این مضمون باین عبارت
 اوامی نمودند او رکونی مولوی تو تلقین مولیا مولف کتاب میکنی که
 فی الواقع فرمودن ایشان راست بود آنچه از علم و فضل نصیب العلماء
 شده در زمان ایشان کسی را نصیب نشد و باین مرتبه شهرت نیست

از شاه جهان آید و بهی تا کلکته هر کسی از فضلا زمانه قایل ایشان بود
و تحقیق مقامات علوم از خواستی ایشان بر میرزا هد و صدرا و غیره ظاهر
است و تفصیل حال در ذکر یاران حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه آید
پانزدهم ماه ربیع الاول در خانقاه حضرت شیخ بسوی خلوت قدس شفا
و محبوب حقیقی وصل شد بعد نماز جنازه لاش انور در وطن شریف که
موضع بیرونی نام دارد و روانه کرده آمد و سال انتقال جلالی اندیدم که

داخل این کتاب کنم +

ذکر خیر مقتدای خاصان بارگاه اله حضرت سید شاه

عصمت مشهوت وطن موضع هر لاقدر سره

در وطن شریف در موضع هر لاقدر صلوات بیخ شش کرده از قصبه پهلوانی
واقع است بس کریم الطرفین انداخته سیادت و نجابت از سیامی
سعادت ایشان ظاهر و سعادت و کرامت از پال طینت و نیک سیرت
شان با هر زبیران کاملین حضرت تاج العارفین اند بنظر کمال وصال اگر
جناب ایشان از نبدۃ المود صلین و تجمه کاملین گویند بجا و سزا است همچنین آنکه
شریف النسب بودند کریم الحسب هم بودند نقل است شیخ العالمین
میفرمود که در ابتدای سلوک ایشان وقت انتقال شاه لعل محقق سره
پیش آمده حضرت تاج العارفین رضی الله عنه را نهایت حزن و اندوه بود حضرت
مخدوم عالم محمد مخدوم قدس بر سر مصیبت پرست شریف آورده بودند

در میان سخن تاسف بر زبان مبارک را اندازند که افسوس است این چنین
 عرض میکنی محفل شریف که مجاز عرض هر طبیب و یا لبس باشد باز کسی
 نشود یا نشود و وقتی که از دست رفت آنحضرت رضا را سخن مجرم عالم رفت
 ناگوار آمد و فرمود سه فیض روح القدس را باز یاد فرماید. دیگران هم
 بکنند آنچه مسیما میگرد و بعد القضا می مجلس یاران را بکسب طریق کشف
 محفل شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرمود هر کسی همت بر آن
 گماشته چون استعداد و زهر کار شرط است جناب ایشان زادین کار
 نسبت دیگران سهرومی زیاده تردید متوجه ترقی باطن و فتح باب
 ایشان شد تا آنکه حق تعالی بر ایشان نبوغی فتح باب انکشاف محفل
 شریف فرمود که کسی را نبوده بیشتر اوقات در نظر شریف بر دو عالم کیسان
 نمودی حاجت براقبه چشم بند کرده نبود و در مشاهده بر دو عالم کی را
 بر دیگر سے غلبه نبودی نظایر و باطن برابر گردیده و حجابی در میان نگانده
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رحمه الله که در عمل شب دوشنبه که مخصوص
 برای دخول مجلس شریف است و تعیین ایام عمل کیسان جناب ایشان
 عرض دو سال بعد آوردند فتح باب نشد حضرت تاج العارفین رضی الله عنه
 یاران صاحب رسانی را فرمودند که بجز و اقدس نبوی صلی الله علیه
 و سلم عرض داد که میر عصمت اشرا در شماره شب دوشنبه دو سال
 منقضی گردید و فتح باب نشد آیا ازین استخاره اثر برداشته شد یا در وقت
 ایشان این دولت نیست بعد عرض و معروض صاحب دولتان

ارشاد کرده دیدن اثر از وی برده شده شسته شده به نیت نارسا است موقوف
 بروقت قابلیت است عنقریب متحاب خواهد شد و آنچنان بنظر
 خواهد آمد که کسی را نشده بود یکسال دیگر هم پرین عمل گذشته است که دست
 طالب بدامن مطلوب رسید فتح باب کلی گردید نقل است بیفرمود
 سید العلماء سند العرفاء و است برکاته که جناب ایشان بجا بود و چون
 صحت دست داد خواستند که بدولت پابوس شیخ فایز شوند فقط ظاهر
 و جذب محبت باطن سبب بدو است سوارتی کشان کشان
 سر راه آوزد افتان خیزان با است یاری عصا تا صحرانی که سواد وطن
 بود رسید متوقف شد تا آفتاب غروب شود و اطفا می خواهد
 که بسبب ضعف عارض شده بود کم گردد چون هاجنجا نماز مغرب گذارد
 خطر بر دل پاک مستولی شد که معلوم نیست فاعلی تا کجا باشد
 آیا در بدن طاقتی مانده یا نه بر هوا باید رفت و از آنجا هر دو طهران
 نمودند نصف راه طی شده بود که در آشنای راه از حال جهان آرای
 نبوی صلی الله علیه و سلم مشرف شدند و از راه عنایت و ذره برور
 ارشاد فرمود که بس کن هنوز طاقت بدنی نداری هیچ از ضعف
 زیاده خواهد شد بوطن باز گرد بیاس او با مثالا لا انا عزان مقام
 تا دولت سراسی خود پیاده تشریف بردند چون قرار واقعی رخ ضعف
 شد جنوز حضرت شیخ از زمان حاضر آمدند و تفصیل ماجرا عرضند شستن
 نقل است روزی در مجلس سماع دوازدهم ماه ربیع الاول مراب

بودند و بدیدند که جناب مستطاب عین الانسان سیدنا سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله وسلم جلوه افروز جناب سماع شدند ایشانرا بسبب
 استغراق بی علمی محض ازین عالم بود عالم دیگر را عین این عالم دانست
 یکبار بر قاضی قائم مقام مجلس شدند و هر روز که در مجلس ایشان
 بودند جدا می نمودند و را در کتاف او می فرمودند و هر کسی را سیگفتند
 جدا شود سر راه بگذار که رسول صلی الله علیه و آله وسلم تشریف آرد
 فرموده از عاقبت اتمام شان شایسته تقظیم بر قاضی که یکبار جناب
 ایشانرا فنا کرده و دانستند که نماید که در عالم دیگر بود و هم در این
 معلوم کردند که از کمال استغراق دران عالم امتیاز عالم ظاهر نماید از
 سبب این اول سر زده است و تمام مومنان آن بود که جناب ایشان در
 مجلس سماع به معلوم حضرت تاج العارفین می شنیدند گاهی چشم کشاده
 و گاهی بشده و احوالی در مزار روح طیبه او پیدا شد بجنور حضرت شیخ عزیز
 میگردیدند از کمال قوت انکشافی هر دو عالم ظاهر و باطن کیسان می نمود
 احتیاج به تفکر نداشتند و نهی افتاد این حکایت برات مرات از
 شیخ العالمین بنیاد و از سید العلماء است بر کاتب شنیدم
 و هم شیخ العالمین روضی در اثر حلاوة دائمی میفرمود که مطابق بلفظ
 حضرت مولانا رسولگام رضی الله عنه ایشانرا اثر و بی اکثر مرتب میشد
 بسیار بودی که سه شبانه روز یا گاهی سه یا چهار روز کامل مطلق افات
 این عالم نمی ماند حسب عادت بشری همه عادات بحال می بود و این

عین گریز است درین عصر مذکوره از روزه و نماز و وضو و
 قناسه حاجت که حسب عادت جاری بود مطلق علم نمیداشتند
 و هر کسی را از بیره ایشان اثر مدیهوشی و بی‌افا فکلی ازین عالم غایب
 ظاهر محسوس میکردید و بهمین آن ایام بعضی حرکات خلایق عادت سر نیز در اینجا
 در حجره مراقب بودند و روز روشن بود و در بند یکبار شور و زور
 برداشتند مردمان خانقاه از چار سو دیدند که ماجرا چیست بجا افتاد
 فرمودند که شسته بودیم و شیطان ملعون بر صورت زور در خلوت
 کده انس یعنی در خانه دل دخل کردی اختیار شور و زور در بی افانگی
 کردم و ناحق خلق را در خلفشاراندا ختم و گاه بودی که در آن ایام
 بچمنستان رفتی و از دیدن گلها مستانه دست و پا زد می و کرد گلها
 میکردید لقل است شبی در ایامی که حضرت شیخ العالمین
 در کس موقوف شریف و ارشیه میفرمود و این کمیته بارگاه را سبق میداد
 چون بیان مقام حضور آمد حسب بیان موقوف شریف متفیض مطلب
 گردانید اما از آن تفصیل که عین جمال بود همچنانکه آرزو داشتیم تسکین
 خاطر نه شد فرمود که ما را هم در بدایت حال که باین مقام نرسیده بودیم
 خاطر اخلجان بود و اکثر یاران معاصر ما با خود با ازین مقام سخن نمیکردند
 و حال را در قالب قصای می آوردند چون تسلی خاطر مانی شاد روزی
 از سید شاه عصمت انور قدس سره پرسیدیم که حضور عبارت از
 کدام حال است و در حضور چه طور میشود بعد تا مل بسیار در جود فرمود

که حضور حاصلت است بیرون از بیان در ضبط تقریر نیاید و از کسی
 این راز سر بسته نه گشاید ذائق من ذائق گفتم که با وجود عبور برین مقامات
 که الحال زیر مشق است از بیان آن عجز میفرمایند و دیگران که هنوز روی
 ساحل ندیده اند این مقام را شرحی مبسوط دارند فرمودند که همین سخن
 رافی آنها دلیل قاطع است و برهان ساطع بر عدم علم ازین مقام میزند
 که در مقام حضور باید لیکن مراحل از آن دور اند کسیکه دارد بیانش نماند
 نقل است از شاه خدا بخش و دیگر اکابر قدس سرهم که جناب ایشان
 در ایام سلوک بهت ایامی منظر علیه السلام صلوات الخضر میخواندند در راه
 برین گذشت و ملاقات دست نداد و ملالی بخاطر شریفین راه یافت
 و نماز هم ترک کردند اتفاقا یکبار در آمد و رفت موضع هر دو مقصد بهیچ
 پاره از شب گذشت و راه گم شد متحیر بودند که شخصی اردو را از داد
 بسوی ما بیا که راه اینجا است بکشف باطن دریافتند که حضر است
 علیه السلام آنسورفتند چون قریب رسیدند از هر دو جانب آداب سلام
 از سلام او اگر دید و باز روانه شدند حضر علیه السلام دید که دیگر سخنی نکرد
 فرمود ای سید عصمت الله ما را مگر شناختی تا حاجت و شسته باشی بگوئی
 گفتند خوب شناختم اما حاجتی بشما ندارم باز فرمود اگر حاجتی نبود نماز
 چرا میگذاردی جواب دادند وقتیکه میخواندم شما محتاج فتح باب
 کار خود بودم آن زمان ملاقات نکردید اکنون که حق تعالی بوسیله
 شیخ همه دشوار بر ما آسان کرد محتاج شما نیستیم اگر شمارا حاجتی و شوره

بوده باشد بگویند تا روکنم و بجل آن گوشم در روانه شدند حضرت علی السلام
 بهم سیر راه خود گرفت نقل است شیخ العالمین رضی میفرمودند که در
 ابتدای ایام سلوک جبهت مشرقی اذکار قلندریه عبادیه مجامیر از حضرت
 تاج العارفین حضرت کوه را بگیر که مقام ریاضت و چله حضرت مخدوم
 الملک شرف الدین بهار می است رضی الله عنہ گرفتند و در آنجا مشق
 اذکار میکردند روزی وقت ظهر بود و ایشان مشغول به نماز ناگاه
 شیری آمد و پیش ایشان بره و پانی شست و آنستند که هرگز رسید
 اینک شیر مار را بگیرد و نمیکند از خود شجاعتی و زهی و قتیکه در نماز جان بجای
 آفرین سپارم ترک نماز بخون آن نکردند هر بار که رکوع و سجود میکردند
 شیر از حرکات ایشان بچیرت بود و همچنان او هم در رکوع و سجود
 سر فرو برده بسوی ایشان میدید و باز چون بقیام می آمدند بر روی
 شان نگاه دوخته میداشت تا آنکه از هر چهار رکعت قرآن یافتند چو
 دستی بستر آرام میداشتند یکبار در دست گرفته بر روی حلقه آویزوند
 شیر و فم تا با خطرب بر حسب و بگر بخت و ایشان تا احاطه حجره
 شریفیت پس او روان آفر او را میافتند باز آمده مشغول به بقیه نماز شدند
 وقت شب بخواب دیدند حضرت مخدوم الملک را که فرمود درین
 آنکه ماندن ضرورتی ندارد بروید بر شیخ خودها نماز مشق کنید صبح
 نماز روانه خدمت فیضد رحمت حضرت شیخ شدند و هم میفرمود حضرت
 شیخ العالمین رضی که بعد فتح باب کار بجای شاه لعل محمد قدس سره در

عرض و موقوف بر رطب و یا لبس بر خدمت عرض بیگی محفل شریف
 نبوی صلی الله علیه و سلم مقرر گردیدند انتقال شریف تاریخ بست
 و چهارم ماه محرم است در سال یک هزار و یکصد و هفتاد و شش از سال
 هجرت است قبر شریف در موضع هراست

ذکر احوال خیر مال کاشف رموز اذق واقف اسرار
 اشق مولانا مولانا محمد و حمید الحق قدس سره

جناب مدوح هم جد حضرت تاج العارفین رضاند و هم علاقه دامادی و
 بیعت و تربیت طریقت از ابتدای سلوک تا آخر از آنحضرت رضوان شتند
 و نیز نسبت فرزندى از حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمد
 رضی الله تعالی عنه بایشان رسیده بود تحصیل علوم ظاهری از طال خود
 ملا سبین بهلواروی قدس سره نمودند و تکمیل باطنی از تاج العارفین
 کردند در علم و فضل مشهور به لاناظیر بودند محقق شرح ختم المرسلین مولانا
 جمال الدین علیه الرحمة که معاصر جناب مدوح بودند می گفتند که معاً تحصیل
 علوم و کیفیت علمی که محققان را پس از صرف عمری دراز بدست می آید
 در تمام عمر خود و کس را دیدم یکی در دیار مغرب و دیگر ایشان بودند
 جزو کتاب از دست گذاشتن و نقد تحقیق بدست آوردن گویا است
 بود شیخ العالمین نویسنده بود که مثل شان در علم و فضل و تقوی و ورع
 در آن عصر کسی شنیده نشده و در حقیقت ابو صنیعه وقت بودند کسی

ازین قصبه نیست که نصیبی از خوان علم و نعمتی از سفره کرمشان نبرده باشد
 و ازین سبب در تمامی بلاد و امصار قمیض عامشان منتشر گردیده و
 بهر کس حسب قسمت وی رسیده یا شاگرد است یا شاگرد شاگرد و
 همچنین گوئی در شان وی گفته اند سه هر آن صیدیکه از دامم برده است
 اگر بسمل نباشد چه پست است آئین درس و تدریس و قانون تربیت که بنا
 بود که هر سبقی که طالب العلم گرفت ملک او شد سبب آنکه تا بست با تفریح
 مطلب از وی می کنند که هرگز در تفریحش روز و یا بجز زبان نیاید
 هر چند سبق ذات کتاب از نصف صفحہ زیاده نوبت نمیرسد اما اگر حسی
 مالد و ما علیه حواشی را اعتبار کنند تا نصف بز و میشد از هر علم یک کتاب
 طلباء را کافی و شافی بود می سوکوی عبدالمعنی علیه الرحمه جلد اول
 شرح و قایم برایشان خوانده بودند در عرصه یکسال با تمام رسیده
 بود دیگر از متون فقه و اصول و شرح آن اتفاق خواندن نشده
 نه از عبادات نه از معاملات اما قوی بر مطالعه آنچنان بود که عجز بیعت
 شان در افتامی عدالت نظام زمان صورت گردید و گاهی کسی را در
 مسئله پر فتوای مشارالیه جای اعتراض نبود جناب مستطاب سید
 العالی اسد العرفاء را که نور دیده و سرور رسیده حضرت ایشان اند
 بخوانند چهارده کتاب درس که در این بیانت است است این
 در وقتان صدر او شمس با زنده و تحریر تکیه درس و تفریحی و میرزا شمس
 سواقف و شرح تجرید و حاشیه قدیمه و دیگر کتب که فقط از مطالعه بران

عبور یافتند و حواشی نوشتند که هر کسی را از علماء زمانه بر تحقیق ایشان
 اعتراف است و بر تخریفات اعتماد علی الخصوص حاشیه بر میرزا به جلالی
 و صدر عالمی را از محققین و متبحرین مترنم و تحقیق ایشان کرده
 و بعد فراغ سید العلماء از تحصیل علوم دیگر آنجناب را اتفاق دراز
 و تدریس نزد همه شاگردان را سپرد ایشان فرمود و این مصرع
 از زبان حق بیان و نامودع یک آفتاب می باشد عالم آشناست
 از نایکی ترا تحصیل علوم گردید و از تو خلقی فیضیاب علم گردا شد عای
 وی قدس سره بود که عالمی بر دست ایشان فراغ علم کرد و تفصیلاً
 در ذکر ایشان گفته آید انشاء الله تعالی و حال نقوی نوع آن جناب بیان
 بود که گاهی اشعار میخواند مگر آنکه یا از سبأ لفظ شاعری معر بوده باشد
 یا مدح جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بوده باشد و در معنی
 حاجت بتاویل شرعی هم نداشتند باشد و در مجلس شاعره نشسته
 و گاهی بقرقه نه خندیدی و نیز دیگران که بقرقه میخندیدند امر تجدید
 کردی که بعضی فقها مطلق قهره را ناقص و ضو گفته اند مخصوص نماز
 نکرده اند و کلمات تصوف بر زبان نه آوردی مگر و تشکیک باشی العالمین
 نشسته و تخلی محض یا نمی اگر کسی پرسید که سبب تخاصی از دیگران نسبت
 آیا آنها قابل نیستند فرمودی همه قابل و لائق اند لیکن ما را قابلیت
 و لیاقت شیخ العالمین با یقین معلوم است و حال دیگران بیقین
 نمیدانم احتیاطاً عن الغیبت نسبت عدم علم بجز و کردی و در سبب و نسبت

تشریح آنقدر داشت که دیگر یاران معاصر را با وجود کبر سن جرأت جواب
 و سخن مزاج و سهل پیش می نمود گویا در شان جناب ایشان گفته اند سه
 بیعت حق است این از خلق نیست به بیعت این مرد صاحب دلیق نیست
 و گاسته در مجلس سماع نه نشسته مگر به اتباع شیخ و فرمودی سماع حرام نیست
 اما قابلیت شرط است و آنرا که قابلیت نباشد اگر به تبعی قابلی نشود
 جائز است و الا حرام و فتوای علماء صوفیه رضی الله عنهم برین است
 چون ما قابل آن نیستیم بے تبع شیخ نمیشنوم و اما شنیدن سماع بالعیان
 از آنجست است که او نائب و قائم مقام شیخ ما حضرت تاج العارفین
 است اتباع او عین اتباع شیخ است و اتباع وی تا ابدان حضرت
 شیخ را از واجبات طریقه است فمن اکتف فانما یکتف علم نفسه و
 در جواب عطسه آنقدر رعایت ملحوظ داشته که با وجود ضعف پیری
 و ضعیف النفس نزدیک عاطس فته جواب عطسه گفتی یا ویرا طلب بود
 تا جواب کما حقہ ادا کرده آید و نیز میفرمود شیخ العالمین به آنکه با وجود
 تکلیف مرض ضعیف النفس ریاضت شاقه در سلوک طریقت بجا کرد
 و در هیچ حال ترک او را نفرمودی و بر توکل قدم مردان داشتی تکلیف
 فقر و فاقه و سربا و گریه بسیار کشیدی اما در رضای حق چنان مسرور
 ماندی که اثر فاقه هرگز بر گزیر بشیرت مبارک ظاهر نشد می و اکثر اوقات
 از عدم فتح باب در امور باطن افسرده خاطر ماندی لیکن دست از
 طلب باز نداشتی تا آنکه روزی حضرت تاج العارفین رضایار بیغم

بروی فرستاد که بگو مولوی را خاطر جمع دارد و از توقف اندر و گهین نگرود و در
 حضرت حق برای فتح باب تو بسیار بسیار دعا کرده ام و حق تعالی استجاب است
 فرموده اما سو قوت بروقت است چون وقت آن آید اثر دعا آنچنان
 بظهور آید که دیگران را در آنوقت چنین فتح باب نشد نقل است میفرمود
 سید العلماء و اوست بر کاتبه که حضرت مولانا را فقر ظاهر میزد بود که قوت
 شکیبایی به خود و بهم رسیدی و ایام شادی ضرور پیش بود فکر انیمعی بنیابت
 داشت که ادای حقوق بر او روی چون توان کرد طالب علمی در مدرسه
 عالیه وارد بود که کسی بر حال وی اطلاع نداشت بظاهر پس شکسته حال بود
 در تخلیه چند عدد دینار سمرخ نذر گذرانید فرمود بجز مریدان نذر آنکس
 نیکم م عرض داشت چون نذر مقبول نیست قرض گرفته شود به نسبت دیگران
 و ادای وی رخصت طمانیت است تا آنکه فرموده خواستند که و الیس
 سازند که معامله داد و ستد از هر دو مسافر خوب نیست مبادا تا وقت
 رفتنش سبیل او را بنظر نیاید باز در خیال شریعت آمد که استصواب با
 اهل خانه ضرور است که مادران را حوصله شادی فرزندان به نسبت پدران
 زیاده تر میشود آن دینارها گرفته بجهل سراسر شریف بردند و سرگذشت
 بیان نمودند برای آنحضرت پس ناگوار آمد و گفت اینچنین استقرض
 هرگز مناسب نیست شاید تا رفتنش صورت ادانند بند و خجالت
 در دست ماند اگر خدا خواسته است از جای دیگر سامان خواهد شد
 چون مولانا از آنطرف تمام تر اخراج دید فرمود که ما را نیز چنین تا ملایم

و همه وینار بالک وینار واپس فرمود هر چند آنکس الحاح کرد و گفت ما
 از زودی نیاورده ام نه از درویزه و گداگری حاصل کرده ام نه این شتره
 گدایست نه نتیجه سیاست بادشاهی لیکن باکیسیا گرام و اکثر درست
 میسازم احتیاج بسطنت ندارم امامی خواهیم که از استاوسه برای سعادت
 ابدی اندوزم باز سبب انکار صییت فرمودند تا حال درس و تدریس
 خالصه مخلصانه بود چون از شما قرض گرفتیم یا نذر منظور کردیم نمود
 اختلاف و رصدق نیت داریم و ما ابرو نفسی ان النفس
 لا مادة بالسوء معان داریم و تکلیف با آن مدهیده بر خدا
 بگذاشتم هر کار و بار خویش را به میرسامان ساخته پروردگار خویش را به
 نقل است میفرمودند شیخ العالمین رضوی سنده العرفه قار دامت برکاته
 که مولانا مدوح در مسجد آباءی خود اربعین کرده بود در روزی برای العید
 از جمال جهان آرا می نبوی صلی الله علیه و آله و سلم شرف شدند و از آنروز
 هر کس که بجل مشکل خود عرض میکرد میفرمودند که چراغ نیاز رسول صلی
 الله و آله و سلم با تعیین ایام در حجه مسجد روشن کن چون چنین آنکس بعمل
 می آورد بلا توقف حاجتش بر او میشود و در وقتای حاجت این
 عمل اکبیر عظم بود اتفاقاً شخصی بدینیت فرزند عرض کرد که چون حق است
 فرزند می بخشد تا ایام شادی می چراغ و شیره بنی نیاید کرده باشم فرمود
 بعد تولد فرزند ادای نمود تا این عمر در راز و شوار خود پادشاه
 قلیل نیت باید کرد آنکس گفت که بر من اینبار راز و شوار نیت

گویند در از است با از فرمود از آن میگویم که خلف و عده مبارک و تبار
 و بد چون از وی ابرام نام دید فرمود تو دانی در هر صده قریب و هشت
 بخانه اش پیدا شد پس شمارمان آمد و با یقین و عده هجرت بکار بست
 چند روز از آن ماند و باز فرمودت که در آن هفتاد و نه روز و هشتاد
 باش آخر همان پیش آمد که گفته بودم هنوز وقت است که باز بروی
 نماز سرگرم شوی و میباش نه آمد آخر بعد چند سال آنقدر تباہ ویران
 که در خود مانده و دختر نه از بنسلی و بی نه مانده باقی ماند نقل است
 سید العلیا دامت برکاتہا که بعضی فرزندان خود در سال مولانا
 قدس سره را اثر ضعیف بود و تعویذ باطله و گوی آنها انداخته
 بود و ز می بعد فرسخ او را در حجره سپردن آمد و فرزندان را طلبید
 همه تعویذ طلسم دیگران شان کشیده فرمود که حفظ از تعویذ تا کجا و قتیکه
 که گفته شد که اگر دید باز همان مرجع در پیش است کسی گفت باز
 حفظ نیست فرمود فرزندان ما را گاهی خلل و آسیب از روح
 خبیثه نشود از آن روز تا ایام تالیف این کتاب که عده شصت سال
 یا زیاده بر آن گذشته باشد هیچ یک فرزندان جناب را درین بلا
 مبتلا ندیدم و نه شنیدم و مکاشفان حضرت بس تیز و تند بود و مرتبه
 حق الیقین داشت نقل است در خویشان مولانا قدس سره
 دو کس بودند که از آل و عیال بس خانه آباد بودند و آبادی خانه
 شان ضرب المثل قصه پهلوانی بود با وجود وسعت مکانات از

از کثرت اولاد گنجایش نبود روزی پیش آنحضرت کسی در ذکر آبادی
 خانه مثالی از آن هر دو کس زد بسوی سیدالعلماء متوجه شده فرمودند آن
 هر دو خانه منجوس است و این آبادی چند روزه اعتبار ندارد کسی
 را از حاضرین مجلس برین قول اعتمادی نماند که ایضا هر پس خلافت
 می نمود بعد چهل یا سی سال آن قول وی قدس سره راست آمد
 و نحوست هر دو مکان ظاهر شد که یکی از آن ویران مطلق است که
 دیوار هم درست ندارد اهل وی تباہ زود کار اند و دیگر هم دیوار
 آورده یک کس اولاد صاحبخانه در آن مکان است آنهم مبتلا به بلاها
 و عسرت و افلاس و همچنین از شاگردان سیدالعلماء است برکات
 دو کس از اقارب فریب بودند که بسوی یک کس از آن هر دو خیال آن
 بیشتر داشتند روزی آنحضرت فرمود که ترا دل بر تریست و تکمیل فلان
 شاگرد است و حال آنکه او هرگز از آن تو نشود و حق تو تلفت نکند
 با تو تقابل جوید و دیگر را که حقیر می بینی و خوار میداری آخر او از آن
 تو شود و ظاهر این قول آنحضرت بس خلافت قیاس بود که گنوه هم
 بان نیز است بعد سی سال حال هر دو تلازمه بی کم و کاست حسب
 فرموده آنجناب پیش آمد و تفصیل آن از بیان مقصود باز میدارد
 همان بود که عنان شہدیز قلم را از انسویچیدہ بسو حکایات دیگر آنحضرت
 کشید و در صحراست مرام جولان در هم و نقلی از کشف علوم آنحضرت
 ثبت این قرطاس کنم نقل است میفرمود سیدالعلماء در است

که بعد تحصیل علوم شغل کتاب بینی بسیار داشتیم و تبحر وافر بهم رسانیدم چون
 از نشر علم پر دماغ گشتم در سرچشمه پیدا که این کتابها که مطالعه کردم نایاب
 محض است بجز درین تلاش و هزار پنج بهم رسانیدم حضرت استاد را گاه و
 اتفاق سیر این علوم نگاشته سرمایید است آوردم که در خانه زمین
 آنحضرت بر خطر ماسته شده در مقامی از من استفسار فرمود که
 از پایه استفسار ساقط بود و مطلق وقتی تکلفی نداشت بیان این مقام
 کردم و در دل می اندیشیدم که سبب استفسار این مقام چیست و این
 اثنای بر بیان ما اعتراض فرمود چون این مقام مع حواشی مستحضر تمام بود
 ب تکلف جواب عرض کردم باز خود نمود همچنین مراتب گفتگو چند
 و رطبه در میان آمده و سرمایید که از اقوال محشیان بهم رسانیده بودم
 همه صرف نمودم و آنحضرت همه را رد میکرد و بهم جا نیکه تامل در اقوال
 محشیان میکردم آنرا خود از زبان فیض ترجمان بیان میفرمود و ^{مسکفت}
 که فلان محشی چنین جواب نوشته است اما بر قول وی باز اعتراض
 وارد میشود تا آنکه آخر لا جواب و بند شدیم و اعتراض اول بحاله وارد
 ماند و سراپا غرق لجه حیرت شدم که این جوابش در کتب خانه این قصه
 نیست و نه گاسته از جای مستعار آند که بملاحظه شریف گذشته
 باشد چند روز است که ما هزار تلاش بهم رسانیده ام آنحضرت از کجا
 بر اقوال وی مطلع گردید چون ساکت ماندیم متبسم شده فرمود چون
 صاحب اکنون خرمیند خالی شد باز فرمود تحقیق من درین مقام

دیگر است و آنرا بیان نمود که هیچ اعتراض بروی وارد نمیشد پس
 نخل گشتیم که چه خیال میداشتیم هنوز با بجد خوان این معلوم هستیم باز فرمود
 ایچو بشمارا گمان تجربه شما این قدر نبود و نمیدانستیم که این حواشی هم بنظر شما
 گذشته است لیکن ای فرزند باید که با تجربه در هر مقام تحقیقی مهم پیدا
 کن نقل است شنیدم از مولوی محمد ابراهیم صاحب که از شیخ العالمین
 روایت میکرد روزی ذکر در اثر ادعیه بود شیخ العالمین فرمود که
 اتقای مولوی صاحب یعنی مولانا مدوح قدس سره القدر بود که
 کاسه تعویذشان بی اثر در امری کسی نیافته چنانچه یکبار زنی پیش او
 آمد و گفت شوهر من بسفر رفته و عرصه گذشته که با وجود توکری کفایت
 ما هم نمیفرید و خود هم خرم آمدن نمیکند تعویذی عنایت فرمایند که
 زود از سفر باز آید تعویذی نوشته عنایت کردند بعد از عرصه قلیل
 خبر برگوی رسید ما همه مردمان که ازین ماجرا اطلاع بودیم ما خود در حیرت
 شایم که چگونه تعویذ جناب ایشان ثمره خلافت نداده اکنون پیش
 آمد و آن زن بعد ايام عدت عقد دیگر کرد روزی حضرت شخصی
 از وی آن تعویذ طلب داشت بچند بار نوکشاده بفرستاد چون
 واکر دید که در آخر تعویذ همین حکم نوشته بود الهی بجزمت این نقش عامل
 ویرا شوهری عطا کن آن زمان آنکس آن تعویذ را بنظر مایان آورد و گفت
 ببیند که موافق حکم ثمره بظهور آمد هر کسی متعجب شد نقل است
 روزی ذکر در امر انتقال اولیای خدا بود که قبض روح پاک

شان بر انواع مختلف میشود همچنانکه عوام را از سکر است موت و
 تحقیق آن دیده شده خوش را نیز شدت تخفیف مشاهده کرده اند حضرت
 شیخ العالمین فرمود بی چنین است و بعضی را وقت مرگ خبر هم
 میشود که کرا قیض روح کرده و که کرده و که کرده از آنجا که حضرت مولوی صاحب
 اند یعنی مولانا محمد روح گمان می برم که ایشان را در وقت نزاع مطلق
 علم از عالم نبود حتی که ندانستند که قبض روح کیست و که میکند همچنانکه
 در مراقبه بودند سر مونس مبارک را هم با سبب میل نشد و نه عضوی را
 حسی بود بیک نظر که در مراقبه نشسته بود شسته ماند و حاضران مجلس را
 هم طایق خبر انتقال نشد چون از عادت مسوده و برگزشت فریبان
 می قدس ه تامل کرده گفتند که نسبت همول سابق توقفت هم
 زیاده نشد و فی الجمله سر مبارک را بجانب قلب شریف زیاده خمید
 سخن انتقال چون از قریب دیدند یکبار آه جگر سوز همه با از دل پروردگار
 انا لله وانا الیه راجعون و نیز از کلام شیخ العالمین رضوانه بیان
 سند العرفاء سید العلماء اربابان مستفهم ساجدین گردید که از یاران حضرت
 تاج العارفین رضی الله عندهم شخص خدمت ابدال در شتند یکی حضرت شاه
 محمد اکرم دیگر حضرت ملا وحید الحق سوم شاه محمد کریم چهارم شاه جمن
 قدس سره هم و احوال دیگر یاران گاست به تفصیل خدمات مذکور
 مجلس عالی نشده و مابقی احوال آنحضرت قدس سره در ذکر حضرت
 شیخ العالمین رضی الله عندهم آید انشاء الله تعالی و بعضی از آن در ذکر احوال

سید العلماء شد العرفاء گفته آید انشاء الله تعالی انتقال شریف بست
 و چهارم ماه صفر سال یکینزار و دو صد از سال هجرت نبوی بود صلی الله
 علیه و آله و سلم قبر شریف در جوار مزار حضرت تلج العارفین بقا علیه
 چند گام از چپ بو تره جانب پائین گوشه نیت یعنی مغرب و جنوب واقع است

ذکر احوال حضرت شاه خدابخش قدس سره

وطن شریف ایشان موضع عیسی پور است متصل قصد پهلوانی
 از آباء و اجداد زمیندار و قانونگویی بودند میفرمودند سبب ترک دنیا و
 اختیار فقر که در عنفوان جوانی در اکثر منہیات شرعی مرتکب بودم
 روزی در موسم بهار گلاب برای تفریح خاطر با غنی سیر میکردم
 ناگاه طایفه رقاصان رسید و پیش من بسنه اذن و رضا سرود و
 رقص آغاز کرد و ما نیز همچنان در سیر بودیم و سرودی شنیدیم طرفه
 ماجرا آن بود که طفل رقاص با وجود کمال حسن و جمال و ادایهای محبوبانه
 در عین رقص چشم پر فتنه از سیل شکر طوفانی داشت و دیده در بار بار
 رشک ابرویا بار کرده بود و قطرات آب حسرت چون خنده گان
 میرنجیت از معاینه این حال بحیرت افتادیم و در فکر دریافت حال
 وی شدیم لیکن از آنجا که در آن وقت راه تفتیش نیافتیم مبلغانی چند
 که در حبیب ما بود بروی انعام کرده و مکان سکونت و قیام وی
 پرسیدیم در حضرت نمودم بخیاں آنکه همانجا رفته تفحص حالش کنم گفتم

اگر بر مکان توایم ضیافت خواهی کرد چون الغام قدر معتدبه بود
 و طمع لوازم ذات این فرقه بر گمان آنکه در اثنای راه چنین الغام
 و فراست یقین که در صورت رفتن ما بر مکان وی زیاده تر منفعت
 بدست آید همه هابس و لشاد شدند و غنیمت انگاشتند و باعث بر
 تقصیر عزم گردیدند و فی الجمله گمان فریفتگی ما بسوی آن طفل بردند
 بعد چند روز در شهر عظیم آباد بر مکان آنها رفتم بچود و چار شدن همه ما
 و دیدند و لبس افتخار خود کردند و گفتند امر و زو سعوت از طرف این
 طفل مقرون اجابت گرد و او هم برین معنی لبس گلوگیر بود و گفتم بچه
 با تو خلوت میسر آید تبسم کرد و گفت حاضر ام گفتم اول شرط بجای آر بعد
 از آن شغل طرب کن و در حجره که داشت رفتم و اندکی از رفیقان
 و می حجاب در زیدم و از وی سبب گریه آنروز استفسار کردم
 و در افشاء آن ابا کرد و او کار نمود و منتها بر عدم تکلیف این معنی پیشتر
 آوردم گفتم که ذوق مجلس طرب ندارم نه شیفته جمال تو ام اگر مراد من
 است همین دریافت راز تو چون شرط ضیافت فوت شد ما هم
 میروم با نظر اب پای من گرفت و منتها کرد قبول نکردم ناچار شده
 گفتم که میگویم اما بر کسی اشکار نشود و زار زار بگریست و بیان
 آغاز کرد که گریه من نه در بهمان روز بود بلکه هر جا و در هر مجلس رقص
 ما برین حالت است که بشاید حضور آمد و ما جرات کنست که هر دو
 مسافر و زس در مجلس تماشا س رقص ما میکرد تا آنکه آتش عشق

و امن باشی گرفت و متاع صبر و قرار و می را پاک سوخت ترک سفر
 و نشیاء کرد و در فاقهت ماگزید هر جا که میرفتیم با ما همراه بودی نه از خواب
 بیدار گازی نه بغیر من دلش را ازاری رفتی رفتی از لیل از بخار از
 بر کوه و در شایع شد و کشتی از نام انشا و رفیقان با از سنگ و لی
 و زنگر ملاک او شد در ناگاه آن دهنه بقصنای حاجت بشری بهجرا
 رفتی بود ایستایان وقت را غنیمت شمرده به بهانه سیر و تماشایان
 بر سر کوه بروند و بسیار بسیارین نقد کردند که چون فلان کس از عقب
 آید و بسوی تو نظر داشته و از روی پیرس که چه می بینی مگر بر من مشت
 شده اگر او اقرار کند بگو که ازین کوه خود را بانداز تا در صدق دعوی
 سر آمد و مقتدره عاشقان شوی و الا ترک صحبت ما کن و سواره
 خود گیر در همین سخن بودیم که آن آشفته روزگار چون مارا بر مکان ندید
 روان روان بر کوه رسید و تلافی مفارقت که چند ساعت پیش آمده
 بود بدیدن جمال ما میکرد گویی از خود خبری نداشت پرسیدم که دولت
 نایل بمن است که همراه منی یا غرضی دیگر داری گفتی آری شیفته جمال
 تو امگر دیده حسن با کمال تو گفتم اگر بدعوی صادقی خود را از سر کوه بزر
 انداز که تو حجتی بر ما باشد و از نادر حلقه محبوبان نامی و افتخاری گفت
 همین تماشا آرزو داری گفتم بلی و یکبار از کوه بر حسبست در دامن کوه
 کشت زار بود که در صیانت وی هر چهار طرف خارها حصار کرده
 بودند تا جانوران صنایع نکنند بران خارها افتاد که هر خار مانند سرو سنا

در بدنش میبویست در آن حالت چشم یکشاد و بسوی من نگاهی کرد و
 گفت من کار تو کردم تو از کار ما نیز نمان فل مباحث و چشم بند کرد و جان
 بجان آفرین سپرد از آنوقت نمیدانم که دل را چه پیش آمد هر وقتیکه
 مجلس طرب میکنم خواه پیش سرداری یا بنظر تفریح خاطر خود فی الفور
 صورتش پیش منظر ما میشود که گویی برای العین و برای بنیم و چشم
 من و او بایکدی در وقت دیگر بر من استولی میشود که از خود میروم و بخود
 میشودم بعد اتمام سخن باز زار زار گریست و گریه های مایه پیش کرد
 که ما را دل از دست رفت و غایت افسرده گی در خاطر جا گرفت که
 حال عشق بازی دنیا آخر بلاکت است و مالش سر یا ضلالت ترک
 دنیا گرفتیم و بر حضرت تاج العارفین یعنی الله آدم و بیعت کردم از
 تفضلات بی پایانه در زمره طالبان دخل فرمود و نگاه لطف
 وی ما را از هر طلب و مطلب دنیا در ربود و شیفته جمال مهر مثال
 خود ساخت و اکثر عقوبتین حکایات عشق شیخ غلبه کردی و در
 جوش آمدی و این رباعی بر زبان آوردی رباعی هوشم به صاحبان
 و خویشان بردند به این کج کلمان و موریشان بردند به گویند چرا
 تو دل بخویان دادی به داشته که من ندادم ایشان بردند به و اشاره
 دست سوی فرار حضرت تاج العارفین رضا کردی و هم میفرمود که
 از ادای مراتب بیعت بخمال آنکه سیران پیر حضرت امیرالدین میروان
 محمد و ارشاد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله بقید حیات است می باید که بدولت

زیارت وی رسم جزیب محبت و استیلا می شوق چنان غلبه آورد که مملکت
اجازت والدین هم نیافتیم و در نیال مسافری گرفتیم منزل بمنزل پیاده میرفتیم
هر چند عادت نبود لیکن از نایوری حضرت عشق طی منازل شاقه میکردیم
تا آنکه لشهر بنارس محمد آباد رسیدیم و بشرن دولت پابوس فائز شدم آنحضرت
رضی الله عنه از نام و نشان ما پرسیدند و از باعث استفسار فرمود مفصل
همه حال عرض داشتیم روزی چند حاضر خدمت سرایا برکت ماندیم و
رخصت وطن خواستیم فرمود سوار می هست عرض کردم که همان سوار
که بروی حاضر خدمت ساعی تامل کرده از زبان حق بیان ارشاد فرمود
خدا خدا بخش که ساعی و سوار مکرر کرد و رخصت داد برکناره دریا دیدیم
و قصد عبور کردیم اما چیزی می زاد و راه ندانستیم یکمزل کشتی بر بار کناره
دریا بود و در آن شخصی ذمی شوکت شسته ناگاه چشم وی بر من
افتاد کسی را بر من فرستاد و طلب کرد و رفتم از نام و نشان ما پرسید
من بعد گفت خوشاد و لتیکه با ما در سفر دریا رفیق باشی تا صحبت یکدیگر
قطع منازل کنیم و دولت با وطن مالوت رسیدیم ما هم لشهر عظیم آباد میریم چون
آنروز از قوم کابینه بود و خدمت دیوان در سرکاری از خواهد شهر
عظیم آباد داشت قبول کردم و بی فکر اکل و شرب و راه خرج از دعا
حضرت مولانا رسولنار فرود وطن رسیدیم و سعادت پابوس حضرت شیخ
حاصل کردیم و مورد لطف عنایت شدیم و تفصیل تصرفات و کرامات
ایشان درین مختصر گنجایش ندارد و مجل از ان مثبت این قرطاس تمیناً

و تیرگ کرده میشود نقل است که چون حضرت تاج العارفین بنی مجاز
 هدایت خلق فرمود و خلافت شهر دہلی که دار السلطنت اسلام است بوی
 بخشید مدت چهل و پنج سال در آن شهر بر سجاده هدایت نشست بعد ازین پنج
 هنگامه غلام قادر خان بود که روزی نزد پادشاه کسی را به پیغام فرستاد و
 است که بلائی عظیم بر تو رسد و تا حال دفعه وی دشوار نیست وقت تیر
 باقیست و چاره کار در دست اگر توانی نیاز بزرگان دین ادا کن یا بمن مبلغ
 دوازده هزار روپیہ بفرست که نیاز ما کنم و با طعام مسکین و غریبان کار انجام
 رسانم پادشاه ملتفت نشد باز بعد چندی پیام فرستاد که اکنون شش
 ماه باقیست پادشاه بر کعبہ جناب ایشان باز التفات نکرد و بار کسی
 فرمود که بگو به پادشاه حالا آن بلا قریب رسیده و ماه باقی است تا این
 زمان اختیار بر دفع وی دارم و چون سددوران ساعت یکسی بگو که
 جبہ و آستین کلان دارد که در آنوقت کار همچو من ضعیف نیست پادشاه
 راطح زر گرفت و بخل مانع افتاد و از حفظ بلا باز ماند چون بعد و
 ماه غلام قادر خان بر سر بغاوت برخاست و آتش عناد
 قسا و فروخت کرد پادشاه را بر عین تحمت بمحاصره گرفت
 آن زمان سخن جناب ایشان یاد آمد و خواص بروی
 فرستاد که وقت امداد است جواب فرمود که در اول
 افتادن در چاه باز میدارند اگر کعبہ کسی نشود چاره آن چیست حال
 بدستار کلان و جبہ دراز چاره باید چیست از ما شدن نمی تواند

بنا بر همه مراتب اول گفته بودم در خیال نماند مگر باو شاه بخل کرد و یاد نیست
 که در ولایتش طمع دارد و باین حیل ز کشتی میجواید و در خصمت داد و خواص به
 بادشاه مفصل حال آباء و افکار ایشان ظاهر کرد بعد از آن منوجه بجفاست
 شهر شده حکیم حامد را فرمود که آر دگندم موجود باید داشت که تا هم هست
 حکیم مدوح نفسیاد اما حسب حکم قدری آرد میا ساخت و خواست که اسرار
 البیوت خود را در حصار قلعه فرساید جناب ایشان منع فرمود و باز داشت
 و گفت که قلعه امروز تاراج شود و اسباب بگارت را و در هر چند بنظر تیر
 ظاهر خلاف قیاس بود اما بسبب حسن عقیده که حکیم مذکور را در جناب
 ایشان بود فرستادن اسباب در قلعه موقوف کرد و عالمی اسباب
 و منافع خانه بنظر محفوظ در قلعه فرستادند فرمود ای حکیم تردد خاطر کن
 شهر در حفظ حق ماند و قلعه تاراج شود و همچنان پیش آمد که فرموده بود
 در آن عرض مجذوبان حق اکثری مکان حکیم حامدی آمدند و می پرسیدند
 شاه خدا بخش کجا است کسی لبوی حجره اشاره میکرد و ایشان آمدند
 و میگفتند کدام جا براس ما تجویز کرده اند ایشان اول از حکیم دونان طلبید
 و مجذوبان خوراندی و گفتی فلان بازار را حفاظت کن کسی بر شهر تپاه
 کسی را بازار و کسی بیرون شهر برای حفظ شهر مقرر میفرمود تقریباً
 از مولف کتاب بیان نمود که علاوه از مجذوبان
 شهر چهارده نفر مجذوب بیرون مجمع بودند تا
 آنکه شهر بعباقبت مصون و محفوظ ماند و بر قلعه ای گذشت

گذشت و تباہی بر سلطنت انچه نارسیدنی بود رسید که آنرا نوبت
 بر چشم بادشاه رسید و با غیان ویرا کور کردند قصد آن مشهور و معروف
 است درین بهنگامه از بعضی مجذوبان تصرفی عجیب پیش آمده بود نظر
 اطنا بر رواج آن بر تافتیم که کار از کار است و مقصود ما ازین تالیف
 بیانی دیگر است این نواکسنجی و غزل سرانی با رگل دیگر است که رنگ
 و بومی آن دیگر و تراوت و نزاکت آن دیگر انشا الله تعالی عنقریب
 بعد ذکر یاران حضرت تاج العارفین که سر و چینستان و ولایت اند تقصیل
 گفته آید نقل است که چون در میان نخب خان وزیر و سرداران
 همیشه ناز و جنگ و جدال و قتال بلند شده بود نخب خان هر روز
 در مقابل آنها میرفت و محاربه می نمود اما فتح و ظفر از هر دو جانب
 کسی را میسر نبود چندی ماه برین گذشت روزی نواب نخب خان
 فرمود عرض دراز منقضی شده اما صورت فتح بطوریه آمد معلوم
 نیست فقرای صاحب کشف را درین باب چه سخن است
 امیریکه سکره رفقای وی بود عرض کرد اگر خصمت شهر دلی باجم
 حال این کار در یافت کردن می توانم فی الفور اجازت یافت و
 در عرض نجر و زطلی منازل کرده بدلی رسید و بدولت پابوس حضرت
 ایشان فایز شد و عرض کرد که عصب بسیار به قضیع اوقات گذشت خدا
 دانند تقدیر چیست فتح که الضعیف است و در نخبت کیست جناب ایشان
 جوانی نفرمودند پنج چهار روز برین نطق تذکره می آمد و سخن صاف نشد

آخر روزی وقت خوش بود فرمود در جنگاه درختی است از برامیر عرض
 کرد بی هست و درخت لبس عظیم و سایه دار فرمود تا زمانیکه آنجا نب
 چپ لشکر وزیر است وزیر را فتح میسرنه آید باید که نواب وزیر آن درخت
 را بر زمین خود گیرد و خود بسیار درخت باشد آن امیر رفیق رخصت گرفت
 و بو وزیر رسید و در تخلیه احوال مفصل بعرض رسانید نواب فی القوه
 حکم داد که خمیده ما و جمیع لشکریان از جانب یمن درخت برکنند و بر بسیار
 وی زنده چون بعمل آوردند روز دوم کلید قلعه خصم بدست نواب افتاد و
 صدای نقاره فتح و ظفر تا گوش جان منتظران رسید و هر نیمت فاحشه نصیب
 مخالفان شد مولف کتاب میگوید که ما بجهت جناب ایشان از طفلی لبر
 گستاخ بودم و خو کرده لطف روزی از سر آن پرسیدم بمقتضای
 کمال عنایت و شفقت فرمود که بران درخت دیوی بود پس قومی
 عادت وی بود هر که بکاره رود و از آن سوگ زرد اگر آن دیور بسیار
 خود نهاد و رفت کارش را فراب میکرد و اگر بر یمن نهاد معاونت می نمود
 چون نواب نجف خان بر خلافت وی کرده بود خلافت کار خود معاینه میکرد
 تا آنکه درخت را بر یمن خود کرد آن دیور از خلافت وی در گذشت
 و معاون وی شد زودتر فتح و ظفر و نمود نیز حضرت ایشان
 را در هر امر جلالت و مهالته بود که بادشاه وزیر از وی خالیت
 می ماندند و از گفتن حق سر مونه رسید اگر چه بر روی بادشاه
 باشد و صاحبان زمانه را از گفته وی مجال جواب نمادند چنانچه

نقل است روزی که پادشاه در حلقه کبوتران پرواز جناب
 ایشان افتاد و گرفتار شد پادشاه را خبر کردند که کبوتر حضور در کبوتران
 شاه خدا بخش است پادشاه خواصی نزد ایشان فرستاد که کبوتر
 عنایت فرماید چون پیام پادشاه رسید فرمود بلی هست بگیر و ببر لیکن
 پادشاه از ما بگو که چون کبوتر شهر در پرواز کبوتران شما گرفتار شود در
 آن دشواری نماید که شکار نیست و از دیگران کبوتر خود طلب داشتن
 آسان نمود مگر این دماغ سلطنت است پادشاه را عدل باید آنچه
 بر خود نپسندی بر دیگری پسندام و ز کبوتر میدهم بار دیگر نخواهم آورد
 نقل است مجذوب صاحب تصرف در آن زمانه بدیار دلی
 بود روزی بملاقات وی رفت مجذوب قدری افیون بر آورد
 خورد و بسوی ایشان دید و گفت که خواهی خورد ایشان را امتحان
 وی غضب آمد حاجی میرن و شیخ نصیح الدین که حاضر مجلس بودند میگفتند
 آن مجذوب قریب چهار توله کم و بیش از نظر فیکر بر آورد خود خورده بود ایشان
 را در بی تامل از دست وی گرفت و در دهان انداخت و مانند شیرینی لطیف
 فرو کرد حاضران مجلس را یقین کامل بر هلاکت جناب ممدوح شکمخاطر
 گردید چون رخصت شدند همراهیان متردد خاطر بر مکان رسیدند
 که باید دید سمیت افیون نوبت تا کجا میرساند مطلق نه میبودست
 مزاج شریف بود و نه تکلیف قبض گویا سر مو خورده بود نقل است
 شخصی به تممت قتل ناحق که بحجت شرعی ثبوت نداشت

از خوف حکام روپوش بود اما از سرگرمی جستجو مفرغی یافت و آثار جان
 نمیدید بخیال نشاند که آخر بدست جاسوسان نواب بخت فان بر
 گرفتار خواهد شد همان به که پناه برد دولت شاه خدا بخش بریم تا با
 که از برکت انقاس وی ازین بلاها نجات یابیم وقت شرب تبدیل
 لباس کرده بحضرت ایشان رسید و فریاد بر آورد و زار زار گریست
 و ماجرا عرض رسانید و گفت هر چند ناآشنای محض بودیم اما بدل از
 مخلصانیم و مخلصانه به پناه آمده ایم بر حال وی رحم آمد فرمود برو
 در حجره من سه روز در حجره داشت و بر وزر را مقفل میکرد و بکنسه
 این خبر بنواب وزیر رسانیدند سرهنگان را فرستاد که خونی را از حضرت
 ایشان بگیرد و اگر بدست نه آید فانه تلاشی کرده اسیر آرند سرهنگان
 رسیدند و معلوم آنها بود که در فلان حجره مخفی است گفتند خونی
 مادر حجره جناب سامی مخفی است نواب فرموده است که ویرا حاضر
 آرند و الا فانه تلاشی در صورت انکار بقطع محبت و ارثان مقتول
 ضرور است حضرت ایشان دانستند که سخن به تحقیق در گوش نواب
 رسید و در انکار کذب مایا رسوایی در پیش متامل شده جواب فرمودند
 هر چند از نواب ملاقات ندارم اما از طرف من بگوئی مجرم تو نیز من است آنچه
 بتو رسیده راست رسیده است اگر ویرا میخواهی با دشاه را بفریب
 بیاید و با خود بر ترا زهره این نباشد سرهنگان عرض کردند سخن ارشاد
 میشود که وقوع آن غیر ممکن فرمود پناه داده شاه را هم

شاه باید که ببرد و قفل زده شاه را هم شاه باید که بکشاید ماوی را در
 پناه گرفته ام و برد قفل زده ام بگو که شاه عالم را بفرسید تا ببرد و
 بوزیر نمیدهم و هم وزیر را در کار خانه شاه دخلی روان باشد همان به
 که برگرفته من عمل کند و دست از سواد ب بازگشاید آینه تودانی و
 کار توداند سرهنگان را از عهابت و جلالت وی زهر آب شد و چهاره بجز
 آن ندیدند که ماجرای نواب عرض کنند باز رفتن و صورت جان بیان
 نمودند نواب را بهیتی در گرفت و بر نمود لرزید و سرهنگان گفت
 حال امر وید که فهمیده گفته خواهد شد و وقت کسی را نزدشان فرستاد
 که خون بروی ثابت است و قصاص واجب از عدالت ناگزیری
 امیدوارم که قاتل مین بسیارند چون سخن به نرمی در میان
 آمده فرمود بی ثابت شده باشد اما از اینجا که با صراط امیدوار
 رهانی بر در ما آمد و از گناه خود سر ایا منکر است بیخواب هم که نواب
 وارثان مقتول را بر خون بهار ارضی فرماید و از قصاص باز وارد
 آنکس رفت و نواب را بر فرموده جناب ایشان اطلاع نمود نواب
 وارثان مقتول را بسیار بسیار بر خون بهار ارضی کرد اما قبول نکردند
 تا چار خیر فرستاد که راه رضا بر خون بهار بند است نصیحت من
 در گوش مستغیثان اثر نکرد مگر صلاح مناسب است که در روز و تکرار
 سرگرمی نخواهم کرد و مجرم را بفرمایند که از شهر بگریزد با مردم بجز دست
 شریف هبت گرفتاری خواهد فرستاد و تلاش کرده باز خواهد آمد این در اندیشی

نواب مقبول برای عالی شد بعد بفرستد که وارثان مقتول نزد نواب آمده
 باز بر جناب مدو مخ مستغیث شدند که خوب میدانم هنوز آن قاتل در محاکمات
 شان معتکف محبوس است میخواهم که اسیر آید فرمود سرهنگان باز روند
 و از شاه صاحب بزرگی عرض دارند که مجرم عنایت شود یا خانه تماشایی
 را اجازت دهد تا محبت فریاد بیان منقطع گردد و سرهنگان بحضرت و
 حاضر آمده ملائمت تمام پیش کردند فرمود آنزور که شما بر سر حکومت
 بدین سرهنگی آمده بودید جواب آن هم همان بود که گفته بودم اکنون که
 به نیاز و انکسار آمدید جواب وی نیز چنان باید و خادمی را فرمود کلب
 حجره سرهنگان حواله کن او کلب حجره آورد و در یک نشاء سرهنگان تمام تر در
 اسباب گوشه حجره دیدند مجرم را نیافتند و مستغیثان هم که با سرهنگان
 بودند اثری از آن ندیدند نا امید بنواب باز رفتند نواب مستغیثان را
 فرمود چون سراغ وی یا بند اطلاع سازند که مدارک آن کرده خواهد شد
 اقل است در شهر دلی زنی بود که آباء اجداد و خویشان برادران
 وی در خاندان بزرگ عقیدت و بیعت میداشتند و بر اعتقاد بخت
 ایشان درست شد و مرید صادق گردید بر دل اصحاب بس گران
 چون در امر عقیدت کسی را اختیار نیست ناچار ماندند
 اتفاقاً بعد پانصد و پنجاه و شش مبرض صعب مبتلا شده
 بان بجان آفرین سپرد غم و الم فرزند که خود اعظم المصایب
 است آن چاره را جان بدب داشت بگیرد وی طعن اصحاب که این غم و

الم باوجود چنین پیر کامل که اعجاز مسیحی یکی از کمترین تصرفات او باشد
 بس عجب است چرا بوی رجوع نمیکند و لاش و فترت وی مانعی بر سر
 که غمت بشادوی سبیل گرد و کسی گفته که چون در چنین ابتلا بکار
 نآید فردا که روز سخت از همه روزها است چه کار آید ازین قبیل سخنان طعن
 و تشنیع در آن حالت بسیار بر او میگرداند از آنچه میگوید گفت سزا
 اعمال است که فاندان قدیم را ترک کردن و بگردان اجنبی غریب الوطن
 بیعت کردن چنین شره میدهد ورنه چرا این مرده را زنده نمیکند
 که در اسلاف صدیها بزرگان چنین کرده اند تا اینجا که غیرت بجوش
 آید گفت بلی چنین میشود و یکبار لاش و خرد در کنار گرفت و
 دیوانه و شش بلبه سرو پا بسوسه مکان حضرت ایشان روان
 شد کسان و سی از عقب روان میرفتند و حسب عادت
 می فهمانیدند که بازگردان تقدیر ناگزیر نیست و زبان طاعنان
 همچنان راز و باطن مسخر و مساز چون غم بر غم داشت الم بر الم سخن اجاب بجوش
 نکر و با جمع غفیر از غمزدگان و تماشا نمایان بر در پناه پیر خود بر رسید و گفت بن
 و خست بر ما که آن نیست که آخرین وزیر لشکر را پیش آمد نیست اما بر او
 که از لشکر طاعنان برود از مرم پیر نیست بیگانگان بل با سگان گمان
 جگر از طعن پاره پاره کرده اند خیر زمین است که حضرت فرستاده کن که با
 بر گویان یدر شود و در نه خود را هم درین مجلس ملاک کنم تا هر دو لاش یک گور
 دفن کنند آن و سیایا در آن وقت هم از راه مسخر حرف طعن بر زبان آورند

و گفتند حضرت این زن بیچاره که بجز یک دختر نوزدهم نداشت چون
 مرید است دادرسی ضرور باید و صد ها اولیا ^{سے} مرد و صد ساله را از گور
 زنده کرده اند این مرد و وساعت را اگر حق تعالی بعنایت جناب
 سامی جان بخشی فرماید و ورنہ نیست و مریدان امیدوار حل مشکلات
 دینی و دنیوی از پیران می باشند و این غمخیزه که در زمره مریدان حضور
 و خل شده و ترک قانطان قدیم خود کرده و واجب الرعایت است چون
 تمام تر یقین بود که امر بذا شدنی نیست و طاقت احیاء اموات در
 زمانه قدیم ختم شد زبان طعن و تمسخر بی مهابا از هر سو دراز داشتند و
 جناب ایشان را بسکوت حیرت امر کے بدست نبود که چه باید کرد حال
 آن بلا رسیده آنچنان و زبان طاعنان چنین ناگاہ حرفی چند از
 کلمات تسلی و صبر از راه موخلت بر زبان آوردند و فرمودند که برگفته
 کسی نباید رفت و بصبر باید پرداخت زن غمخیزه را زخم بزخم رسید
 و گفت ما را بصبر نصیحت مفرما که کار از دست رفت پیشتر عرض
 داشتد ایم که رنج مرگ چندان نداریم اما طاقت تحمل تمسخر و مطاعن
 پدیدمان از کجا ارم و ہم اگر بر ما بودے تحمل آن ہمیشہم چون حرف
 بر پیران آمد با این رسوائی که سبب ما پیران مامور و طعن شوند
 زنده کے ناگوار است تلافی آن از صبر نشود و در ہمین سخن بود که
 یکبار جناب ایشان برخاستند و غیرت حق را معین گرفتند و
 لاشع و خسر چیز دم کردن آغاز فرمودند و متوجہ بصفت و قوم شدند و

نجومی گذشته بود که حرکت تنفس پیدا شد و تا شامیان را از زمین با چراغ
 شکر و حیرت بر حیرت می افزود تا آنکه دفتر چشم بکشاود و آب طلبید پادشاه
 فرمودند شربت خوشگوار بسیار آن زن از غایت مسرت در خود نگنجید و شربت
 درست کرده فی الفور آورد و دفتر شربت نوشید و با فاقه آمد باورش
 گفتند پیر دفتر خود را که در غش افتاده بود اندک ضعف دارد حق تعالی
 آنهم بطاقت مبدل خواهد کرد و مستوجب آن کوردلان شده در جواب
 طعن آنها فرمودند که آیا شما بیان را در قدرت حق ربیبی بود یا بر عزم
 تصرف اولیا زمانه و لیل بود یا با قنی گفته بود که تصرف مقام حی و
 قیوم بر اولیا سلف اختتام پذیرفته آنچه سابق بود حالا هم موجود
 است سه همون خمخانه با مهر و نشانست و هنوز آن امر محکم
 در نشان است و بی تبصدق پیران خود زنده میکنند و پدیدانچه پدید حال
 بگویند آن تیره بخشان سر با حیرت از خجالت سر در پیش انداخته بجز اعتذار دیگر
 بر زبان نداشتند و آن زن که نعمت غیر مترب و عطیة پیدل از عنایت
 بے غایت حضرت و اهرب العطا یا یافت تو کوئی سع که باومی نگنجید
 در سیرین و همچنانکه از فرط غم حواس بر جان داشت از شادمانی در خود نمی نگنجید
 و در عوض زبان طعن بر طاعتان کشاود و گفت ای دشمنان زمین و ایمان
 من حالا طاقت پیرا و کرامت پیران ما دیدید اگر غیرت و ازید تصرفی از
 پیران خود نیز بمن نمایند یا از صلاحت توبه کنند و در جمع به پیران
 ما گفتند می خواستید که بتک حرمت پیران ما بشوید

و عزت خاندان شما انقدر شد که الحق بعلو و لای علی صادق آمد اگر چه
 شما هم چنین طاقت دار و بروید و پیرا بیارید به بنیم که مرض هم از وی
 دفع گردید یا خود نام فقر میفرود شد و اکنون منتظر آنم که چون روزی
 از اولاد شما یان کسے میرد پیر شما که خاندان قدیم دارد زنده میکند
 یا نه الغرض چند آنکه تو انست عوض خود گرفت و کسی از زبان جواب
 وی نبود و بجز خجالت و صیرت چیز سے درد دست نداد دفتر را بخانه
 آورد تا حال ازان دفتر نسل وی جاری است و این شیخ نخت
 رسیده فوت کرد این حکایت در شهر دہلی حضور صادر محله حکیم حامد
 مشهور است نقل است از مریدی که بر کتاپندیده و سے
 قدس سره اکثر بوفوع می آمد مقتضای تشریح منع میفرمود
 روزی ازان نخت نارسا جواب نالایق سر زد و گفت حضرت تمام
 داریم بنزد تو انیم کرد و از تماشا باز ماندن نتوانم لغضب آمد و فرمود
 چشمیکه بر خلافت شرع جبر است دارد کور به انکشتن وی ابر نشد که کور مطلق
 گردید صبح گریان نالان بدستیار کسے بحضور وی آمد سره آمد و بر پاوی نشا
 که نسبت اعمال خود رسیم اکنون عفو فرما جوایز او که تا چشم است از تماشا باز
 ماندن نتوانی و تا کور شد ما به کردن نتوانم بر و سر خود گیر چند ماه برین گذشت
 و خلقی بسے و شفاعت آورد بجایی رسید روزی خوشوقت بود
 آن مرید معتب وقت را غنیمت شمرده بس کمال دزاری کرد در آن
 ساعت گریه وی حم آمد فرمود اگر کتاپ چشم داری سفر کن بر و برضار شریف

حضرت تاج العارفین رضو جاحست خود بخواجه آن بیچاره عرض کرد باین
کور می و تمییدستی سفر دشوار است کور بهبری که ما را تا در مقصود رسان
گفت هست پیشه خود کن و برو که هم از عنایت تاج العارفین سفر آسان
و چون قصد کامل کنی راه هم بتو نموده شود حسب حکم از آنجا محتاج بقدر ضرورت
که از آن چاره نبود گرفته قصد سفر در از کور راه بی تامل میدیدی و محتاج بدیگری
نشدا تا دیگر هیچ یک مردم یا اسباب را نمیدی تا آنکه منازل یکجا چسب
کرده بر مزار شریف حضرت تاج العارفین رسید این گفتگار هم در یاد در
حالت مبتلا و هم در حالت نجات از بلا دیده بود بر مزار شریف زار زار
میکر ایست میگفت فریاد رسا توبه کرده و دنیا گردنیا و بردت پناه
آورده ام و ترا شفیع گرفته ام فریاد رس و بخش غالباً از عشره زیاده نگذشت
بود که هر دو چشم بینا گردید و فرصت وطن یافت و هم ازین قبیل
است حکایت جوانی که در گفتگو سواد ادب کرده بود ما نیز ویران مبتلا
بکوری در دیده بودم اما از سبب مرض مطلع نبودم روزی در تقرب
کوران شیخ محمد فصیح قانونگوی قصد از من گفتند که فلان جوان کور که
دیده اید چشمش از عتاب شاه خدا بخش نابینا شد سبب عتاب پرسیدم
بیان کردند که در سخنی حرفی سخت بر زبان آورد من در آن وقت حاضر
بودم جناب ایشان فرمودند مگر کور شده که بر عزت و حرمت ما نظر
نداری عتاب آن در عرصه تقلیل بر هر دو یک گل چشم عارض شد و هر دو چشم نابینا
گردید هر چند تدبیر با کار برد سودی نه بخشید چون این حکایت از معاینه

و مشاهدۀ ما بود بنا بر احتیاج بسند و افتاد نقل است غالباً که همین
 مرید باشد یا مرید پس دیگر نیاید از هم قدر کے پلاو کہ پنجاہ و شصت
 مردم را کفایت کند بخت میگرد و یکبار بعد نیاز که هنوز نوبت تقسیم رسیده
 بود مردمان بسیار جمع آمدند آنکس با صفا پیش جناب ایشان آمد
 عرض داشت که پلاو مسبب معمول بخت شده لیکن از ما مخلق آنقدر
 است که اگر چهار چند وزن معمول بخت شود گمان نمی برم که بجا ضریر
 کفایت خواهد کرد و سبکی و رسوائی در پیش حکیم و نه استطاعت دارم
 که بروقت دیگر بخت کنم فرمود برو چادر سے بر روی دیگر
 بکش و هر کسی را نصیب می آید حق تعالی قادر است که همه را سیر
 خوراند آنکس آمد و چادر سے بر روی دیگر کشید و هر کس را یک
 رکابی میداد و پیش می نهاد تا آنکه همه اهل مجلس سیر خوردند چون چادر از
 دیگر کشیدند دیدند که هنوز سوم حصه پلاو در دیگر باقی است همچنین
 در عرض حضرت تاج العارفین فرمود که در شهر دلی میگردند اتفاق افتاده و بقیه پلاو
 با دم صبح در دیگر همچنان گرم بود و آنقدر بود که همه مجلسیان را اناری کفایت
 کرد و خلقی بحیرت افتاده بود نقل است روئی شیخ فصیح الدین کمکو
 میگفتند که فرزندم در ایام شیر خواگی بیار شد نوبت بیاس کلی رسید گریتم
 و بی اختیار بچنون و شش بر زبان ما تملین راگ جاری بود در آن متوار می شنی
 موچر پور سه بگانی بیالا لوبیالا لوبی لوگانی و وقت صبح بود حضرت ایشان
 در قطع دیگر مکان تقسیم میداشتند یکبار بر فاستند و همین راگ بر زبان

مبارک جاری بود و چون لعطآن متوارسے میگفتند اشاره از دست
 بسو و طرفی چنان میکردند که گویا کسی حاضر است و بسوی وی اشاره
 میکنند و از چشم خدا بین اشک میرنجینند تا آنکه بر سر بیمار آمدند و همچنان معجز
 و سر مست و بیمار را میدیدند ساعتی نگذشت که بود که مرض رو بکی آوردن گرفت
 و صحت دست داد چون صاف گوی در اصل طهیت شان بود و نظر
 عنایت بر این گنگار از همیشه مبدول بنده پرسید که در آنوقت اشاره
 بطرف که بود و فرمود ترا از این طفلگی هنوز نجات نیست این چه پرسید است
 خدا داد چه بود و چه شد عرض کردم که از حضور افتخامی این سراسر است و ما
 منتظر آنم که اسرار زنده کردن آن دختر زن بیچاره که از حضور در شهر بلی قوی
 آمده بر من منکشف فرموده شود و تبسم شده فرمودند که در هر دو حکایت
 حضرت تاج العارفین بود ما سقیم محض بودیم در قصه آن دختر که آنکس سابق
 ذکر کردم فرمود در آنوقت که مردمان و سب بر من زبان طعن کشاید
 بودند و قسم میکردند و ما فاموشش بودم که چاره ندا شتم کلبا
 دیدم حضرت تاج العارفین را تشریف آورده فرمود ترود
 قاطر حسیبت بر نیز و لبغفل سے و قیوم متوجبه شور فاستم
 و بر سر میت ششم در و بطاعتان کرده گفتم که مگر در گمان غما
 احیایه اموات بر اسلاف منحرف شد و متوجبه شدم و آنحضرت
 نیز متوجبه احیایه وی شد چون تنفس پیدا آمد آنحضرت فرمود
 حالا میروم تو متوجبه باش تا آنکه بحال اصلی آید و نه بلب عنایت آنحضرت

ما را طاقت تصرف این مقام نبود و درین فصله بسیرت شیخ فصیح الدین که
 در موضع قاضی بیک پیش آمده هم عنایت آنحضرت بود که فصیح الدین
 میگریست از آنکه بر زبان وی جاری بود که یکبار آنحضرت را دیدم
 تشرفیت آورد و آنرا که تبسم بر لب و جانب طفل بیمار متوجه شد از این
 بیوش شدم و از خود رفتم و نزد طفلک آدم آنحضرت متوجه شفاوی
 شد و ما بار بار اشاره بسوی وی در لفظ آن ستواری گستاخه و دیوانه
 و شن میگردم ما را درین هر دو مقدمه براسه دخل تصرف نبود نقل است
 یکبار اتفاق تشرفیت فرمادند موضع قاضی چاک که مسکن خواب هر دو
 ایشان بود شده در عرصه قلیل بس تا توان بیمار که بی استعانت
 طاقت گام زدن نداشت مراجعت فرموده در فلوت عترت مندرت
 بهر بابوسی حضرت شیخ العالمین رضی ماضراکد شیخ العالمین رضی فرمود این چه
 حالت است که می بینم چون تکلیف بود عرض کرد اهلخانه قاضی کریم بخش
 همیشه زاده من بیمار بود حالت متغیر شد شور و فغان او پلایه از هر طرف بنام
 متحمل گریه و اضطراب آنها شدم ضمناً بر خود گرفته و بر احوالت دست دراز
 و ما بار شدم و دفع آن از خود عسیر دیدم بنا بر بگمان آنکه بیماری را بر
 آرد و طاقت یافتن هم نماند خود را با استحال بر در دولت رسانیدم که گو
 از جو از نظر حضرت تاج العارفین بر غنضیب من باشد و بر تقدیرت
 راه معالجه هم انبجاست شیخ العالمین رضی بجهت استماع بس
 آزرده شد و برنج تمام فرمود که در پیران ساسک مزارع

جوانی دارند برای عوام که در حقیقت مشرکات الارض اند خود را بعوض
 دادن و در تملک انداختن از ایشان پس عجب است اگر همچنین ضرورت
 داعی بود چرا از وی از الیه مرض نکرند بر خود چرا کشیدند عرض کرد از غایت
 اضطراب آنها خیال اینمندی هم بر دل نه آمد بآری حضرت شیخ العابد
 رفته متوجه از الیه مرض از ایشان شد تا آنکه حق تعالی صحت کلی بخشید **نقل**
 است شخصی مولوی نظام الدین نام داشت و در شهر دہلی به تقصیب
 مذہب مشہور هر چند خود را از اہل سنت و جماعت میشمرد لیکن بر ملت
 خارجیان عمل داشت و معروف بود و سورا عتقا و در شان فرزند
 رسول مقبول الامام الہمام ابی عبدالکدسین شہید کربلا علی جدہ و علیہ السلام
 اکثر از بیانش واضح بود کہ سامعان با کراہ آوردے و جناب مملوح
 قدس سرہ را بر عکس جناب امام علی جدہ و علیہ السلام محبتی و رسوخ
 عقیدے تے بنا بر با خود ہا رنجشی بود گاہ گاہ کہ مولوی مذکور بخدشت شہید حاضر
 آمدے مجلس ایشان از سخنان بیہودہ منقص کردے تا آنکہ روزی از دو
 قدس سرہ مجلسیان نشستہ بود و کسی از حاضرین بداب جناب متوجہ شدہ پرسید
 کہ تعزیت حضرت اہم چرے دارو یا فعل عہت است فرمود اگر بے
 اشتراک امری نامشروع باشد ممنوع نیست و امید اجر قوی است
 آن مخالف ملت را این سخن ناگوار آمد و از راہ تقصیب بقطع
 کلام ایشان سعی برگماشت و گفت کہ چون در صل قضا یا کسی را
 مکالم و عذاب نیست کہ بہر دو مجتہد بودند تعزیت چه معنی دارد

و اجر چه صورت دارد چرا که درین جنگ کسی مظلوم و ظالم نبود هر دو با جهنم
 خود جنگیدند و در خطائی آنها جهنم اذلم نیست و مقتول مظلوم نیست که همان
 بر حال وی استاست و لا جبری بخشند جناب ممدوح فرمود ظلم نزدیک محتاج باثبات
 نیست و تقوی و بزرگی وی از فتوای جواز و طاعت زنا و خمر و قتل با اولاد
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر هر که و مسر ظاهر و بند کردن راه آب و دانه
 بر چنین ارکان دین بر اجتماع و وی دلیل با هر صبی و مجانبین را هم بر مسلم
 و ای اتفاق است مگر شمار او دین معنی خلافت است علامه و همین است
 امام علیه السلام عین ایضاً می فاطمه است علیها افضل التوحید و آنچه در حق
 مؤذنی جناب بفضله الرسول وارد است مشهور و معروف است شاید
 پس با ایشان رسیده باشد آن متعصب و مقتداست نواب
 گفتند و قتل امام ایضا رسول تسلیم نمی کنم ثبوت آن ضروری
 است فرمود این هم مناسب گفته این چنین فرزند طاعت با این یکسره
 و شسته لبی در و شست که بلا از دست ظالمی تلف نشود و همچو تسمی
 رحمة للعالمین را از قتل و سه رنج و ایذا نماند باشد با نبی و اب
 آمد و گفت نزدیک قاتل نبوده امر قتل و بالقرض اگر روایت تمام
 وی یافته شود در صورت اختلاف روایات یقین رنج و ایذا رسول نمیتوان کرد و
 معنی نباید گفت فرمود جمهور بر روایت کدام رفته اند و در اختلاف روایت
 اختلاف جمهور نشاید که جمهور را ترجیح است گفت هر چند ترجیح باشد لیکن یقین تمام
 قول جمهور نباید که قول خلافت وی موجود است و ما باین محبت ایضاً ای سوال

از قتل امام مسلم بن یارم محبتی واضح و برهانی ساطع باید و اعتقاد در او رین با
 دخل نیست جناب ایشان چون دیدند که سخن از مناظره در گذشتند بکار
 افتاد خاموش ماندند اما در باطن که وی ازان کور بود و تصرفی نمودند تا جو
 شافی گفته آید هنوز مجلس بر آن قرار بود که پسرش گریان فریادکنان رسید که
 فلان طفل بر روی من طمانچه زد و بجزو استماع آن متعصب پسر آشفته
 شد و گفت او را هم بارسه چینی بیا شد صبر کن که عند الملاقات ویرا
 بسازم ناگاه آن طفل هم در آنوقت برفع اتهام و تکذیب پسر
 متعصب حاضر آمد هنوز سخنی نگفته بود که این متعصب تا صحن خانه
 دویده ویرا گرفت و گفت ترا هم مجال آن شد که بر روی پسر طمانچه
 زنی آن بیچاره گفت او خود مارا طمانچه زد بخوف عوض گرفتند و
 نالش دروغ کرده گویان من موجود اند و با اینهمه بر صدق قسم نمودیم
 و صفت کرد متعصب زیاده تر از شفقت و سه چهار طمانچه زبردست رساند
 نازنین وی زد و گفت طمانچه زدن و باز تکذیب استغیث کردن فرزندان
 کاذب است و تو صادق با طمانچه بر روی وی زدن آن طفل بیچاره زار زار است
 و میگفت که ناحق بر اتهام کرده بودم تکذیب وی از پنج چهار اطفال که شریک
 بودند کردن توانم باز متعصب بر کرد که خاموش باش و زدیگر پسرانم دوست
 وی گذشتند بر جا خود آمد و شست جناب ایشان فرمودند سبحان الله طفل
 نابالغ بر طفل نابالغ استغیث شود که فلان کس مارا طمانچه زد
 و برگفته وی آنقدر در دفرزندس بجوش آمد که افاقه تحقیق

صدق و کذب مستغیث هم نیاید گویند اثبات اسدیت و ناحق بر روی
 غیر مکلف طمانچه معاوضه زنند و گواه آوردنش سبب سزا است ثانیا باشد
 که در هیچ شرع آوردن گواه مستوجب عقوبت نباشد و برگفته صانعه
 یقین کلی بر راستی سخن کنند با وجود دعوی اثبات وی از گواه یا طاعت
 مدعی نخواهند علاوه ابوت و نبوت در عدالت فتوی جدید داد که گاهی
 در شرع محمدی کسی نداد و برگفته کسی که مکلف نیست و ندانم
 که بر آینده از اکابر دین شود یا افساق بد آئین صدق کامل آمد و
 سبب رنج از آن بیگناه شد و باعث ایذای آن بیگناه گردید و غایت
 قصور همین یک طمانچه و با آن علوی مرتب امامت و با آن شفقت ابوت
 که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ایران عالی مقام بود قتل و ایذا
 وی از اب و دانه مظلومی و بی کسی وی علیه السلام موجب رنج و
 ایذای رسول صلی الله علیه و سلم نباشد و اینجا بر اخبار ضعیفه معاوضه
 کرده آید و اخبار روایت جمهور اعتماد نکنند و لعن برید ممنوع دانند
 البته سخن فرزند نابالغ که آنهم ثبوت نرسیده باشد بر قول جمهور تفوق دارد
 الله اکبر نهی الصافات و نهی کلام حق الله تعالی که سمیع مطلق است همین وقت
 تفریق حق و باطل فرمود و له العظیمه و الکبریا و آن متعصب بس شرمنده
 سر در پیش انداخته عرق عرق گردید و اهل مجلس بی اختیار در قهقهه افتادند
 تا آنکه متحمل ذلت و خجالت نشدند و فاسدیت و برفتن و از اشتغال
 این ماجرا پیرا امت رسوای شهر گردید نقل است مولوی ابوبکر اصنا

وامت بر کاتب میفرمودند که چون بشهر دہلی رسیدم در اول ملاقات
 از جناب ایشان گفتم که برای سیر شهر آمده ام اگر آنجناب از کسی حال
 من ظاهر نکنند و از نام و نشان خاندان و مسکن و ماوای من اطلاع
 نفرمایند و کسی را بر ضیافت تحریک نہ نمایند پس درین شهر ملاقات
 کنم و بے تکلف هر جا که خواهم میرکنم فرمود فرمان برداریم هرگز خلافت
 رضای شما نہ کنیم مگر بشرطیکہ تا زمانہ اقامت مودی از طرف من مقدر
 باشد بعد رد و کد بسیار مولوی ممدوح قبول کردند و مکانی بر چوک
 شهر که از مکان ایشان فاصله بعید داشتت کرایہ گرفتند تا در قرب
 مکان بسبب کثرت ملاقات دوستان ایشان افشای سخن نگرند و
 ہم هر چه از خور و نوش مطلوب و منظور باشد بے کلفت می تواند شد
 اول تصرفیکہ در کار مولوی ممدوح آنجناب فرمود آن بود کہ دو وقتہ
 از صبح و شام ضیافت روز و شب میرسید یکبار ہم اتفاق نخت طعام
 بر مکان نہ افتاده روزی گفتند کہ بر خلاف وعده ہر روز ضیافت
 پنختہ میرسد فرمود و انشد نہ کسی را ایماز او اشارتہ ہم محرک ضیافت
 شما شدہ ام نہ اظهار فرزند می شما با تاج العارفین رضی اللہ عنہم بر کسی
 ام اگر حق تعالی از خود در دل خلق چیزی اندازد ما را چه اختیار و ہم در ان ایام
 ماہ عید الفطر آمد پس سیدند نماز عید در عید گاہ گزاردن منظور است یاد
 جامع مسجد ایشان گفتند دیدن بادشاہ منظور دارم ہر جا کہ بادشاہ خواہد
 ہما نجا خواہم گزارد فرمودند معمول بادشاہ در عید گاہ ہستہ تمام اینجا

دور است مناسب که در جامع مسجد کتشف برند باز ایشان همان
 عذر پیش کردند که اشتیاق دیدن تجمل شاهی دارم از نجیب در عید گاه
 رفتن میخواهم فرمودند ممکن است که با شاه هم مسال در جامع مسجد حاضر
 شود درین سخن بودند که کسی خبر آورد سوار می باد شاه متوجه عید گاه شد
 بعد طی مسافتی از راه دیگری خبر رسانید که در عین راه حکم مراجعت بسو
 جامع مسجد نفاذ یافت و در آن محل مسجد شدند و هم مولوی محدوح میفرمودند
 که روز سه از راه ظرافت گفتم شهره از دها م خلق بر مسجد جامع از بند
 می شنیدم و بر مسجد هیچ ندیدم جناب ایشان جوابی ندادند تا آنکه بار
 دوم بر مسجد رفتم بودم آنقدر هجوم خلق بود که جای قدم برداشتن نبود
 چون بر مکان باز آمدم در تقریب آن رنج از کثرت و هجوم خلق بیان کردم
 تبسم کرده فرمودند عجب تماشا است اگر هجوم خلق نه بیند حمل بر ویرانی
 و تباهی شهر نمایند چون از دها م خلق باشد اگر اه طبع میفرمایند آن زمان دانستم
 که جناب ایشان در جواب آن روز این قصوف کرده اند مولف کتاب میگوید
 بعد از زمانیکه هر دو جناب و نوق افروز وطن شدند و این ماجرا از جناب
 مولوی محدوح شنیدم گستاخانه عرض کردم که در هجوم خلق کدام دعای بکار آمد
 بود از راه نوازش فرمودند علی و دعای نبود مگر آن روز در مقام جامعیت نشسته
 بودم اثر آن بود نقل است مولوی فخر الدین دهلوی قدس سره چندی بار
 پیام اشتیاق ملاقات جناب ایشان فرستادند جواب دادند برای چه نه آن
 کمال دارم که زیارت کامل موجب اجر است نه عرضی از دنیا فیما بین است

بعد چند روز مولوی ممدوح کسی را فرستادند از خود تشریف آوردن منظور
 نباشد اجازتی جهت حاضر شدن خود میخواهم ناچار جواب گفتند که
 مکان نداریم مگر روزی حاضر خواهیم شد با وجود آنکه مولوی ممدوح در آن عصر
 بس صاحب تصرف بودند و در باب فقر و مراتب کمالات نظیر نداشتند
 وقت در شهر دلی ایشان بودند و مکاشفہ خطرات قلوب بس تیزو تند و در باب
 هدایت کرامت شهر آفاق و در فتوح نظام الدین وقت جناب ایشان
 قدس سره بنظر ایضای وعده در عین تاریخ عرس بزرگی مولوی معنوی
 قائم وی معمول میداشتند نهزار رفتند و در مجلس ملاقات خلق حاضر شدند
 والسلام علیک گفته بانکه اغوات شستند و نشان که بار یکسی از وسا
 در سخن بودند و اطلاق میفرمودند قطع سخن کرد و علیکم السلام گفتند و نام
 پرسیدند ایشان فرمودند که خدا بخش از وطن نشان بستند بیان نمودند
 از سالها در بین شهر اقامت و ایم بعد این همه گفتگو باز مستوجب تواضع و مدارا
 آن رئیس شهر شدند و با ایشان ملتفت نگردیدند حضرت ایشان در وسط
 ساعت دیگر هم شستند و بر فراستند آن زمان مولوی معنوی
 فرمودند خواهی رفت جناب ایشان هم گفتند بلی در خصیت
 شدند و چنان افتد مال خود کردند که سر موی مولوی
 معنوی احوال ایشان منکشف نگردیدند که نقطه حسم
 حال شخص هم بعل نمانده بعد چند باز پیام رسید که هنوز بنظر ایضا وعده میکشتم
 جواب فرمودند که با روز عرس حاضر شده از عده وعده بیرون آمدم

خودید دولت با فلان کس در اخلاق بودند رسم سلام ادا کردند و فلان طرف بانگ
 قاصد ششم نام و نشان پرسیدند گفتند از چند سال درین شهر سکونت
 داریم و نام من خدابخش است باز پیوسته فرمودند که جواب آن گفته
 آید و سه ساعت نجومی حاضر ماندم باز وقت رخصت پرسیدند
 میردی گفتیم بی سلام کردم و رخصت شدیم دیگر ایفای وعده و صورت
 ملاقات چه معنی دارد چون جواب با صواب رفت مولوی مدد و راهمه سخن
 یاد آمد پس متاسف شدند و فرمودند که شاه صاحب تصرفی بکار بردند این
 قدر اخطا کردند که سرور حال ایشان اطلاع نیافتیم و محض عامی هستیم
 و خجل شدیم و زور تصرف ویران معتقد گردیدیم و دو چند از سابق مشتاق
 لغای گشتم و امیدوار اجازت هستم باید که کسی برود و از من پیام رساند
 چون پیام برآید جواب دادند که حال معاف دارند ما را فرصت که حاضر
 شوم نه آن قدر مهلت که شمار اطلبم ثمرة حاضری ما سودی نه بخت اول
 ترین وی آنست که سره در دل هر دو از شناسائی با خود با پیدا آید
 بسبب مدارات بعضی ارکان شهر مهلت نیافتند که بدست آرند و
 ثمرة تشریف آوری بر مکان فقیه بجز افتخار بخشی این حقیر دیگر خاطر نمی آید
 و این تمنا و آرزو ندارم اگر کس است مرقی پس است مولوی معنو
 اکثر در تذکره ایشان بجا ضرب فرمودی که او در مایان جنس گریه است
 و طاقت تصرفی که دارد درین زمانه ندیدم افسوس
 که ما در محبت و ندامت گذاشتیم و احباب از شیع

دامت برکاتہ کہ جلالت و مصابت جناب ایشان در مشائخ ان شهر
 دہلی از حد زیادہ بود کسی را بر غلات ایشان طاقت و مزون نبود
 و ہر کسے در ایشان شہر معتقد کمال و طاقت تصرف ایشان بود چنانکہ
 قہر شاہ آبادانی مشہور است در طریقہ ایشان جویش و فروش بسیار
 بود در ہر مجلس کہ شاہ آبادانی میرفتے از جویش و فروش یاران شان مجلس
 پر آگہ شدے و بر مجلسیان تنگ گردیدے کہ ہمہ از ذوق و شوق با تہ
 می ماندند آخر فقرات شہر دہلی محضر نوشتند و بران قرار دادند کہ شاہ
 مذکور در مجالس معمولی چون مجلس سلطان نظام الدین اولیا
 و عرس قطب الدین بختیار کالی و مجلس سنت نہ آید و اگر حاضر شوند
 مع یاران و سے بدر کردہ باید داد باینکہ اگر بکنگ شوند ما ہمہ بکنگ
 شان شویم انادر مجلس اورا راہ ندیم و ہر کسے بر محضر ہر کرد چون اجرائی
 آن موقوف بر ہر حضرت ایشان قدس سرہ بود بعد تکمیل خواہم ^{ایشان} در دہلی
 محضر نزد ہی قدس سرہ فرستادند تا مزین بہ ہر کردہ شود و بعضی ^{کسان} گویان
 چنان گویند کہ محضر درست نکرده بودند صلاح در حضرت ایشان
 پر سیدہ بودند بہر تقدیر جناب ایشان از این سخن بس ناگوار آمد فرمود
 ما فخر یک ہبل شمایان نیستم و در امر جہالت مصلح نہیں شویم پرسیدند کہ
 برسرا یعنی مطلع نیستم امیدوارم کہ بر ما یان ہم منکشف سازند فرمود
 این طور نزلع مخصوص باہل دنیا است و غلات شان فقرا اگر طاقت
 در آید می تواند شورش انہما سلب کنند کہ بوجد و رقص نشوند والا

بر ضعف حال خود نفرین نمایند چنگ فقرا صاحب حال نیستند و
 و ضرب علاوه ازین شبایان را بر اخراج کسی از مجلس محبوب آگهی یابد دیگر
 بزرگان چه اختیاری نه تولیت مزار شریف شمار است نه اهتمام مجلسین دست
 شاه کس و ناکس و جایهای متبرکه حائز نشود و زیاده برین نیست که در جای
 اهتمام خود یابد مجلس خانی خود شاه آبادانی را راه مد مید و وجه ممانعت
 در جایای متبرکه چیست کسی را بجز سکونت جوانی نماید و همدا سخن و
 قدس و تسلیم کرده و محضره جایکند شاه آبادانی باستمع این ماجرا
 پس مشکور جناب ایشان بود میگفت که نه از وی ربط و دوستی داشتیم
 نه سلام و پیام محض از لطف خود ما را پناه داد و زنه سکونت ما درین شهر
 دشوار بود و منووی مدد و ح می فرمود که ملاقات شاه مذکور کرده ام لیس
 در روشن دل و مرد خلیق بود و نقل است میفرمود حضرت ایشان در
 سره ازین عارف کتاب که از قدیم خورده لطف و نوازش بود در ایام کسب
 سلوک آتش عشق منوی صلی الله علیه و سلم در کالون سینه ام بالتهاب
 آمد و شعله شوق خرم صبر را پاک سوخت از روی دیدن جمال جهان آرا
 آن اهل جو صلی الله علیه و سلم بحضور تاج العارفين رضی الله عنه کردم
 باعمال استخاره اجازت فرمود و هدایت نمود و هر شب بدان قیام داشتم
 بعد چند که روی مفصود خواب و خیال هم دست نداد عرض حال
 کردم بر ایضت صوم و تقلیل غذا ایما کرد و عرصه سه سال بران گذشت
 کیوقت بوزن نه فلو س لسه ن خود غذا داشتم روزی بر لاغری و نالوانی

ما رحم آید بشاه اکرم قدس سره فرمود که این بیچاره را صفت شاقه بکار
 برده و هنوز بر دست مطلوب نرسیده بجنوب اقدس نبوی صلی الله علیه و
 آله و سلم عرض دارند ایشان را بابت کرده بجنوب اطلاع نمودند که شب
 وعده عنایت است آنحضرت فرمود باید که بشاه خدایش این مژده
 جان بخش رسانند تا دل بقرارش تسکین آید چون مژده تازه بگویند جان
 من رسید از سر نو زنده شدیم آخر آنشب نیز به تنگ گذشت صبح بعد نماز
 در حجره شاه محمد اکرم رفتم و گفتم که کتاب معقود و القاصدین کجا است
 پرسیدند چرا گفتم بر اعمال باطله استخاره قلم خواهم زد و خط خواهم کشید
 تا دیگر درین غلط نمفتد و قریب بخورد پس آرزو شده گفتند این
 سخن خوب نیست من بجنوب اقدس حضرت بیروم شد اطلاع خواهم کرد
 گفتم از رست باک ندارم و سخن رست نمیکند از من و در باطن
 منظوریم چنین داشتم که ایشان بجنوب شیخ حال من مؤمن دارند و کلام^{سب}
 دادم تا آنکه ایشان بجنوب شکایت ببردند چون بیرون خلوت آمدند
 ما هم برای سلام رفتم اما در باطن مضمون آنکه به بنیم چه تقرب می آید
 بمجر و حاضر شدن از کمال لطف ارشاد کردند میان خدایش امروز چه
 بود که بر اعمال استخاره قلم میزدید عرض کردم آنچه بجنوب رسیده است
 رست رسیده است البته غلام منجوت که بر اعمال استخاره تسلیم
 زند تا کسی بعلط نمفتد و بر تهر پس گفتا ساز و آواز زمان زیر لب موند
 که عمل بلفضان دارد چراشب بیداری میکند رانید اعمال

مشرف شدن بخواب است یا بیداری و فی الحقیقه تعیین بود که
در این مدت بعد عمل استخاره تا سحر بیداری بودم تا در بیداری مشرف
شوم و کسی برین راز من اطلاع نداشته دیدم که حالا کار از دست
میرود و قصور من عاید شد اکنون کارے باید کرد که یا بطلب رسم یا چرم
بیدی شوم و این راز را آنحضرت منکشف شد یکبار دست بر سر خود زد
و گفته و ای برکت نارسائی من و بر زمانه من شیوخ سابقین مریدان
که بلند بخت میدیدند دست میکردند و شکر میگفتند و شیوخ زمانه ما از
بلند بختی طالبان ستاره و ناراض چون حق تعالی درین زمانه ما را آفرید
چرا نیست بخت تا فرید که برخلاف شیوخ در کارے بلند بختی نمیکردم
را از آنکه آنحضرت که تحمل دیدن گریه و اضطراب کسی نبود همین قدر
فرمود بسیار خوب صاحب بسیار خوب عنقریب زیارت و عرض شریف
بود در تاریخ زیارت همه کسان حاضر بودند آنحضرت زیارت کنائید
ما هم ایستاده بودم نگاه فرمود و اشاره بر زیارت موسی شریف
صلی الله علیه و آله و سلم نمود و انگشت مبارک قریب موسی شریف نهاد
و باز نگاه بسوی من کرد یک بیک از جمال جهان را رأی مشرف شد
چنانکه متناداشتم بعد فرسخ زیارت چون بجلوت شریف شریف
بروند حاضر شده عرض کردم فرمود دیگران هم همین بیان کرده اند که تو
گفتی و از بعضی یاران صاحب سائی را شنادم فرمود که امر و خدا بخیر
هم بنایت آهی کامیاب شد یاران به مبارکباد آمدند خصوصاً شاه

محمد اکرم قدس سره گفته شما کار تمام کرده بودید اما لطفت کرم حضرت شیخ
 دستگیری کرد و نقل است در ایام جنگ و قتال اهل اسلام شهر بنارس
 و کفار آن شهر بعضی اهل دولت شهر که مال و متاع رئیس کفار را برون بکام
 وقت یعنی نصرانیان که تسلط شان بزرگ بود و در خواست دادند که
 مبلغ سده کرور و بیست قدرین شرط میدهم که مسلمانان را ازین شهر بیرون
 کنید و شهر و دیگر از آنها آبا و کندی تا درین شهر که معبد میهنود است
 کسی از مسلم نماند و هم بر اے آباد می شهر دیگر از خانه و عمارت مسلمان
 علاوه ازین که هر ورید هم حکام را طمع در گرفت قریب بود که راهی آنها
 برین قرار یابد و حکم باخراج مسلمانان از شهر فقا ذکر در جزئی بعضی میر
 جناب ایشان مضمون بذا واضح رای گردید و در آن عرصه خود بدولت
 در قطعه پیلواری صانده الله تعالی عن الافات تشریف میباشند فرمود
 تارش بر روی منست هرگز چنین شدن ندرهم بعد و هفت خط دیگر رسیده
 که راهی حکام خود بخود تبدیل یافت و اهل دولتتان را جواب دادند که
 مضایقه ندارد و مسؤل شما بصره نقوی مجبول است اما بیک
 شرط که اگر مسلمانان هم در خواست انیعنی کنند که کافران قلم و نصرانیان
 بجز شهر بنارس در شهری دیگر از بلاد اسلام آباد نمایند شما بیان مسؤل
 آنها منظور را رسید کفار را جواب شده از هر اد خود محروم آیند و نیز از موقوف
 محمد امام صاحب وامت برکات بیفرمود که هر روز دو وقت بر مکان
 مریدان رفته چیزی خوانده دم میکنند که از سفر کفار بکفالتندگی و شهوت

کرده خواهند شد و هم در ایام تسلط افغانیان بر شهر دہلی بحضور شیخ العالمین
 و بعضی کرده بود که اگر دست حمایت بر پشت ما نهد شود و نظر عنایت
 بسوی ما کرد و ما تنها اند اینیان ازین ملک بدر میکنیم شیخ العالمین رضی جواب
 فرمود که این بار او را حکم کسی از حضرات عالیجات است یا از خود گفت
 نه حکم است از جناس که مانعت از جانی و نمیگویم که حضور متوجه شوند الا
 همین قدر که بنده را حکم فرمایند ارشاد شد که ما همه بنده ایم و ملک ملک
 خداست هر کسی را که فواید مسلط کن بنده را در کار و می دخلی نباشد
 و چون از جانی حکم نیافتند لاریب که این قصدی شایسته نفس نباشد و نه
 ماکستیم که بی امر و کار خانه الهی دست انداز شویم و راحت نفس جویم
 هر چند آنچه از تسلط کفره پنج بردا است چه گفته آید لیکن از راه تصرف
 و دفع ایشان همه بی امر نشاید اگر از جناب بی هم ارشاد شود و بگیرد و
 دفع این کفره از تمامی ملک ممکن است و جناب ایشان از عاشقان
 حضرت تاج العارفین اند و حکایات پیرستی و دیگر تصرف ایشان چند است
 که اگر چه نوشته آید کتابی مطول شود علی الخصوص در شهر بنارس سکنان
 چهاونی شاه زاده مرزا خرم عجیب و غریب تصرفات ایشان بیان
 میکند و نسب شریف بجواب فیض الدین چراغ دہلی قدس سره
 یوسف سعید زین السین می پیوندد و تاریخ انتقال بنده ۵ ذی
 وقت ظهر سال یک هزار و دو صد و سی و یک هجری در شهر بنارس
 هزار شریف بجوار حضرت مولانا رسولتار متصل متکار جانب مغرب

ذکر احوال حضرت شاه جمال محمد عرف جبرئیل رح

ایشان از طبقه یاران متاخرین حضرت تاج العارفین پیر اندیس مرتاض
 در او تجرید و تقصیر داده از عنقوان شباب تا دم واپسین بر ریاضت شاقه و
 عزت نشینی خانقاه شیخ زکریا گزرا نیدی کی از ریاضت و می بود که مدت
 دو از ده سال بر زبان خشک بنامک بسر کرده و در ایام درین عرصه صایم
 بوده و شش سال دیگر بر کپش می بے روغن گذرانیده و گاهے
 کسی را غضب نکرده و لفظ مؤذی هم بر زبان نآورد و طاقت
 بر مثال آنقدر داشت که از سید العلماء سند العرفاء در تقیه بی مسقیم
 حاجت به حاضر کردن مثال چه میشود و او خود مثل کنیز دست بسته هر وقت
 حاضر است سماع و دوست بسیار بود چنانچه یک شبانه روز در سماع
 بیک وضو نشسته ماند و بجز نماز از مجلس برخاسته و نه چیز خورد و چون
 توالان بعد چهار چهار ساعت تبدیل کرده میشد و خدمت ابدالی داشت
 هرگز قدم از سلوک بیرون نه نهاد و در مرض موت وصیت فرموده بود که
 بر جنازه من سماع ضرور است چون از هجوم غم کسی رایا و نماز بعد و من
 اداسه وصیت بر قبر کرده شد عالم اثر آرزو بیرون از تخریب است
 از دو صد مردم شریف و وضع کم نبود که غریق سبیل چشم نه بود در سبیل
 و عاسه اثره داشت که درین زمانه کمتر دیده شد نقل است وقت
 رفتن مولانا شاه ابو الحسن صاحب دام افصانه در قصبه آره همراه استاد

که جهت علوم کثرت می بردند فرمود مفارقت شمار من از کوه گران
 تر است و چشمه ریاب شده فرمود برو اما خوب میدانم که افشار احد
 تا ساله دو ماه برابر باندن شما و آنجا نشود مگر اینکه از دیدار خود مارا
 مسرور کنید از راه شفقت سخنی بر زبان آورده بود اثر آن چنان
 بود که تا عرصه پنج سال جناب ممدوح را اتفاق اقامت در آن مقصد
 همراه استاد عالی نژاد افتاده اما گاهی دو ماه برابر اتفاق باندن نشد و
 بعد ایام تحصیل ایشان حضرت استاذ که مفتی عدالت آن منسلح بودند
 تا چهل سال اقامت بود لیکن هزار هزار حیل اقامت دو ماه برابر بکار
 برد گاهی سود نگر و خواه خواه امری پیش آمدی که قبل تمام ماه دوم طریقه
 ضرورتی و حضرت تاج العارفین رضوان ایشان را جبین جنتی یاد کرده و فخر
 بخشیده بود نقل است بعد انتقال ایشان هم در آن ایام سند العرفان
 نجواب دید که مزار انور رسول صلی الله علیه و سلم در بلخ حضرت تاج
 العارفین رضوان واقع است و خود را دید که بر مزار شریف آن سرور صلی الله
 علیه و سلم از قصای حاجت بشری فراغت میکند صبح که بیدار شد
 پس گریان و بچوا بس بجنور شیخ العالمین رضی الله عنه آمد و فریاد
 کرد که حالا از دین ایمان برادر فتم چنین سو او ب کافر اہم خیال نگذشته
 باشد که از ما در خواب بوقوع آمد و بیان خواب کرد آنحضرت فرمود
 غم مخور تعبیری و بگردد که قبر مقبولی از مقبولان بارگاه رسالت را بر
 خواهی کرد و چاکه قلندر است و خواب زرد سیم است هر چند تشکینی آمد

اما تمام تر رفع تردد و نبود تا آنکه خواب و تعبیر آن هر دو از خاطر شریف و
 سهولت روزی بر مزار حضرت ایشان ایستاد و فاتحه منجواند و وقت
 اندک شکسته و بد حال بود یکبار در دل خطر مواتق آمد که در سنگی مزار شریف
 شان نماید و بجنور شیخ العالمین رضی عنیه عرض کرد و اجازت گرفت چون هر
 قبر با تمام رسید خواب یاد آمد و دانست که همین تعبیر بود قبل از خیال
 عرض شان حضرت شیخ العالمین رضی عنیه فرمود که اکنون خواب و تعبیرش
 بوقوع آمد یا هنوز نرسیده باقیست و این خواب بر کمال قرب شاه چهر
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و از حضرت تاج العارفین رضی عنیه
 خطاب جمعی سرسرازی یافته بود تاریخ انتقال نوز و هم رجب
 روز پنجم وقت اشراق سال یکینار و دو صد و شصت از سال هجرت
 صلی الله علیه و سلم است قبر شریف در حاطه بلخ تاج العارفین رضی
 عنیه قبر مولوی اشرف علی قدس سره که ذکر کمال وی در ذیل احوال
 یاران شیخ العالمین رضی عنیه کرده آید واقع است

ذکر احوال حضرت شاه محمد کریم قدس سره

ایشان از یاران حضرت تاج العارفین رضی عنیه اند که اکثر امور خانقاه از معاندان
 و خدمت فقرا وارد و صادر متعلق بایشان بود در حب و عشق
 شیخ نبی عالی بود و آنحضرت در حق وی فرمودنی خسرو من است
 و بیشتر در مجلس سماع غزل سرای کردی و چون بلبل هزارستان بر

بر گل روی شیخ در نوا سنجی می نوح نمود و گاهی بر گل دیگر متر می نوشت
 و اکثر اوقات در عالم سکرماندی و وجد و رقص ستانه فرموده
 کمتر و بدیشان بود که از سکر و مستی خالی بودی غزل حافظ شیرازی ۵ نم
 که گوشه تنجانه خانقاه من است به دعای پیر معان ورود صبحگاه من است
 پس مطبوع طبع بود هر وقتیکه قوال می سرایند از خود رفتن و ستانه
 دست و بازوی بر نام تاج العارفین در کار نیبساط و سرور رنگ رود و گوی
 شدی گویا نام معشوق بر روی عاشق کسی گرفته باشد و چشمش
 محمود گردیده وقت حضرت مولانا رسول ناری نیز در کفر موده است
 و سعادت ارشاد از انجناب نیز فائز شده است و از خدمت ابد
 افتخار یافت بود سید العرفا دست بر کات می فرمود که والدین حضرت
 مولانا و حسب الحق ابدال قدس سره در ایام طفولگی اکثر فرمودند
 که چون بنجانقاه روی ضرورت که یک دو ساعت بخدمت شریف شاه
 همین و شاه محمد کریم هم حاضر شوی و دعای خیر از ایشان التماس
 داری که این هر دو بزرگان از ابدالان اند و دعای ابدال مستجاب
 و از سوراوب دور باشی تا از لطف و عنایت ایشانان محسوس و ممانی
 تاریخ انتقال شریف چهار و سی ماهه در روز پنجشنبه وقت صبح در سال
 یک هزار و دو صد و نه از سال هجرت بود و هم پیلوی شاه همین قدس سره
 جانب مغرب مدفون اند قبر شریف هر دو بزرگ خام است چهار کس از
 یاران حضرت تاج العارفین که داخل ابدالان بودند و برین خدمت اند

بارگاه رسالت سفر از شده بودند همین چهار بودند یکی شاه مجید اکرم
 دویم مولانا صاحب الحق سوم شاه جمال محمد عزت همین چهارم شاه محمد کریم قدرگام

ذکر احوال حضرت شام محمدی قدس سره

ایشان در عمر شانزده سالگی بذوق فقر و خدمت فیض در جنت حضرت
 تاج العارفین از اطراف بلده لکنئو آمده بودند و عمر در خانقاه بسر کردند
 تا در ریاضت شان نیست کردت شصت سال در یک حجره قناعت
 کردند سرآمد کرار احم در آرامگاه یکسان داشتند و گاهی پادراز کرده
 یا برینک تخفتند و روزه طی بسیار داشتند و ثلث اخیر شب گاهی
 در مدت العمر از او فوت شد و از طلوع آفتاب تا یکپاس بنلاوت
 قرآن و بحسب خانقاه یاد رگاه شیخ دیگر از مکانات قصبه واقف
 شدند مؤذن سخی شریف خانقاه ایشان بودند و ولی مادر زاد
 سیف زبان عبارتی مست از مجموعه کمالات ایشان و در بارگاه رسالت
 قربی حاصل بود که کسی را بوده با شد نقل است روزی
 یکی از بزرگان دین بی اجازت جناب ایشان اذان گفت و از کمال
 رغبت گفتن اذان از کسی که بر ایشان در اذان سبقت کرده
 پس رخ و ملال در دل پاک وی قدس سره جا گرفت اما از غایت تحمل
 صبر کردی و حرفی از شکایت بزرگان نه آوردی آنشب گوینده اذان
 از رسول صلی الله علیه و سلم مشرف شد و چنین بر حسین النور از طرف خود

دید و فی الفور در باطن خود تفرقه عظیم یافت او را اضطراب در گرفت
 و توبه کرد که گو بر گناه جدید مطلع نبستم التوبه کردم و اگر اطلاع بر گناه
 یابم دیگر توبه بآزم آنحضرت فرمود چرا شاه محمدی را بیخ انداختی
 و بروی سبقت در اذان کردی ای وقت نماز میرفت و هم چند بار بعضی بعضی
 در ایشان در امری که ایشان را بیخ داده بودند دیدند حضرت تاج العارفين
 را فرمود که می فرماید هر کسی که شاه محمدی را ایدار و بیخ داد او را بیخ و ایدار داد
 و در طلال اندخت و در استخاره بهر جناب بید طولی و شتاد خلقی برای دریا
 کار او را تکلیف میدادند و از اخلاق کسی را محروم نمیداشت و هرگز در
 دریافت وی غلط نشدی و با وجود توکل سبب داد سخاوت داده بود
 و بیشتر مقروض ماند اگر کسی گفتی که هر چه از جامی میرسد همان روز بر
 طلبار و فقراروسا کین حتمه اطفال تقسیم میفرمایند و ادای تشریف
 نمیسازند فرمودی ما برای ذات خود قرض نکرده ایم مگر بهر محتاجان آوا
 آن بر ذمه خدا است و فی الحقیقت بچنان پیش آمد که بعد از انتقال و
 سرنگی از غریم می آمد و تا سفت میکرد وی گفت فرض خود بروی بجل کردم
 تا آنکه یک خر مهره هم بر ذمه وی قدس سره نماز نقل است یکی از صاحبان
 را سبب بعضی امر که در ظاهر است کرده می نموده در باره شان ترو
 میفرمود شبی بزرگی را از بزرگان نقل بند به خواب دید که میفرماید شاه
 محمدی بی شک ولی است هرگز در ولایت او رب نیست نقل است
 ندانی در اجرت باوی بدویانستی کرد و پنبه هم در دیده و اجرت را تقاضا مید

فرمود پنبه هم در دید و موافق شرح معمول اجرت هم گرفتگی و دیگر
 را و غوی داری فقیر راجح دادی و کاذب گفتی بگیا بقدر که مدعی آن استی
 اما افتخار احدی را روز ششم بر تو نگزرد که پیوند زمین شوی آن سخت
 بر پنج وی قدس سره خیال نکرد و شب هشتم از مرض دفعی بملک شد
 و پیوند زمین شد نقل شبی قریب سحر بعد فراغ او را باواز بلند گفت
 هر که مراد خود خواهد دان و کباب و شیر جای مارا خوراند شب دویم هم بر
 سخن گذشت شخصی بطلب وز کار غایت در مانده بودند تدریس کرده مان
 کباب و شیر جای همان وقت سحر پیش آورده تناول شد بود آنکس گفت
 ایعاشی و نده کردم اکنون امیدوارم که بر سر روزگار شوم فرمود چنان
 تو کردی حق تعالی هم با تو خواهد کرد و بعد چند ماه بر سر روزگار شد
 و پس عزت پیدا کرد که از حوصله وی نهایت بلند بود و حکایات وی از این
 سنس بسیار است تاریخ انتقال شب هفتم شب دوشنبه ماه ربیع الثانی
 هجری ۱۰۰۰ سال کبیرا رود و صد و هجده سال هجرت است قبر شریف
 باین قبر شاه محمد کریم است

ذکر احوال حضرت شاه غلام شرف قدس

در بیان حضرت تاج العارفین ایشان فی قرابت آنحضرت بودند و قرابت قریب است
 متا احوال رفیع و جلالشان در عالم سی بود و ستانه است بازدی از سکر و سرور بیشتر
 مغلوب الحال اندی جز بار و روح قدرت بلاکت سیده بود که بجز نفسی چند بگمانی مانده بود

بدستگیری حضرت شیخ العالمین م از ان مملکت نجات یافت چنانچه
 در تصرفات آنحضرت رحم انشاء اللہ تعالی ذکر کرده خواهد شد نقل است
 در مرض موت خود مبلغ دہ روپیہ نیاز عرس حضرت تاج العارفین حوالہ
 مولانا شاہ ابوالحسن صاحب ام افضالہ کردہ کہ بحضور شیخ العالمین سائند
 تا ما ہم شریک سعادت نیاز عرس شوم بعد دو روز کہ مولانا ممدوح اعیان
 تشریف بردند آنجناب فرمود کہ شاہ نظر قلت نذر رسانیدن وی برز
 اطلاع نہ فرمودند و از رد قبول وی ظاہر نمودند و بانتظار داشتند
 لیکن صاحب نیاز از کمال کرم و لطف قدیم خود شب بسترہ قبول جان
 تازہ و ملاوت نے اندازہ بخشیدند و دیدم کہ وہ چند بار ان شاہ جبرج
 شاہ محمد کریم وغیرہ آنحضرت رضی اللہ عنہ تشریف آورد و عیادت
 فرمود و گفت نذر تو مبلغ دہ روپیہ بابت عرس رسید مولانا ممدوح میفرمود
 کہ ازین الزام جناب ایشان پس منفعیل و مجلس شدم تاریخ انتقال ششم
 ماہ حیدر و جمعہ وقت چاشت سال یکہزار و دو صد و ہجرت سال ہجرت
 است قبر شریف در اعلا طہجد امجد امیر عطار اقدس سرہ برد و ازہ
 مشرفی سنگین سجد بفاصلہ پیم شش قدم و اقصیت

ذکر احوال شاہ اسلام سول قدس سرہ

وطن شریف شان موضع ہر لہ است در بلدان تاج العارفین مثل
 ایشان کے مستور الحال و محمل المزاج بنوہ سچ خاصان بارگاہ

دیگر طالبین رسم بر حال شان اطلاعی نبود و اطفال با وی سخن گفتند
 و نعل او بی می کردند اما از رحم بر کسی زجر نکرده و در پاسخ سخن آهنا
 سکوت ورزیده و از ترس روی بسوی کسی ندیدنی نوافل و او را
 بسیار خواندی از شیخ العالمین رضوی هم از سید العلماء و امت برکات
 یاد دارم میفرمودند یکی از احوال رفیع ایشان آن که در خواندن التحیات
 چون بقام تشهد رسیدی از جمال جهان آرامی نبوی صلی الله علیه و سلم
 مشرف شدی پنج نماز از فرض و نوافل بود که بدون این ولت با تمام سید
 تاریخ انتقال سیزدهم ماه محرم وقت شب اول پانزده سال بگذراند و در صد
 و پنج از هجرت نبوی صلی الله علیه و سلم بود قبر شریف در احاطه باغ حضرت
 تاج العارفین است اما از شکستگی قبر و امتداد ایام نشان قبر هم باقی نمانده است

ذکر احوال حضرت شاه سیح المقدس سره

وطن شریف شان موضع عیسی پور متصل قصبه پہلواری بقاصد راج
 گروه است نسبت فرزندمی بخواجه نصیر الدین چراغ دہلی قدس سره دارند
 از یاران حضرت تاج العارفین رفو اند چون عہدہ قانون گوی داشتند خود
 را از زمرہ فقرا دینی شمردند اما احوال رفیع و ریاضت شاقه نسبت معاصران
 خود میداشتند گاہ بودی کہ بر خود خام بے نمک شش ماہ گذرانید
 گاہ بر پنج بیخ هفت ماہ بسر کردی و از اذکار و افکار آنچه رسیدہ بود
 تا مرگ در سفر و حضر قضا نکردی از حسن طینت ایشان آن بود کہ در کار دنیا

سرگز چیز سے صرف نکر و نکرانکہ اول آنقدر بردہ ہستے لباس کہنے و
 شکستہ و بردہ ہستے و نو دست نکر دی مگر اول براسے محتاجے
 دست کنانیدے و پوشا بندی نقل بہت در ابتدا می ذوق
 سلوک بجنورتاج العارفین رضی اللہ تعالیٰ عنہم بیت کرد از آنجا کہ در آن ایام
 عسرت زیادہ داشت بجز یک بطانہ بستار رنگین آنم کہ نہ دیگر نبود
 کہ نذر آرد پیش نظر حضرت شیخ نہاد آنحضرت فرمود کہ بیعت اگر سبب
 حصول دنیا می کنی بغیر آن نیز ممکن است باندک سعی و کوشش صاحب
 دولت حاصل بشود و ضرورت بیعت ندارد و عرض کرد کہ بیعت حاصل
 دین دارم آنحضرت ارشاد کرد اگر فی الحقیقت چنین نیست گاہی
 بجاہت دنیاوی ما را تکلیف ندهی و بیعت گرفت و ایشان ہم تازندگی
 برین عہد ماند بعد چند می بر استقلال می رسم آورد و فرمود شیخ اللہ
 بس مرد مستقل است با چنین عسرت گاہی شکایت آن پیش من نکر
 حق تعالی وی را صلاح و فلاح بخشد در اندک زمانہ از عنایت شیخ
 بدولت ظاہر ہم ممتاز اقارب و سردار با بیعت شد و در اواخر
 بمبر تہا علی رسید نقل بہت می فرمود شیخ العالمین رضی اللہ عنہ کہ روزی
 نوجوانان از یاران آنحضرت رضی اللہ عنہم جدا ایشان حرفے نہادند و سخن
 بر زبان آوردند آنحضرت رضی اللہ عنہم خبر شد فرمود شیخ اللہ ہرگز
 در شورش و وجد نہ شاست مگر آنکہ ہر ہر موی او در دریائے
 نور شناوری میکند نقل بہت مشہور و معروف و ہم از حضرت

حضرت شیخ العالمین فرمادند که معمول و دستور ایشان چنان
 بود که اهل معامله عرض خود می گویند و ایشان سر بر اقبیه چون سخن تمام
 کردند سر برداشته جواب وی مجلس سکینت و باز بر اقبیه می نشد و در
 کچه ری تحصیل را برپا می کردند اگر در معامله توقف می دید در حجب راه از گونا
 میان کچه ری منزوی شدی و بواسطه او را و پرده نمی و هرگز از ظاهر
 ایشان باک طعن خود نمائی نداشتی تمام تر مصروف کار خود بودی
 و قضای وقت پس بگروه داشتی روزی تحصیل را که گشت و از
 قوم کایستد بود گفت شیخ مسیح الله و طیفه و او را بسیار و او اما ^{حیف}
 که باین دوستی بکارمانه آمدی وی سخت دختر ما را گرفته و این را هر چند
 و هر نوع تدبیر کار بروم در خالصه خود فرقی و فصلی نکرد آخر بر عرض
 عام چاره کاروی گذاشتم و بر کس رجوع آوردم تا این زمان رسماً
 و کلیه از مقصود اثری نیافتم هر چند از حصول کارنا امیدم لیکن مرد فرزند
 نیکدار و که رو به تدبیر نکند و بطلب سازم و اکنون از اندامی آن شیطان
 بر جسم بجان آمده ام جناب ایشان جوانی ندانند و حسب دستور
 نجوانان او را در قطع معمول از مکان داخل شدند و خیال رفت
 آن دیو در دل بود بجز بند کردن دروازه محره آن دیو بصورتی که
 و توانا و عظیم الحجه محسوم شده ظاهر شد و جمله دلیرانه بر ایشان آورد
 و کشته افتاد و با وجود سخاقت بدن و لاغری ریاضت بزور باطن خود
 وی را بر زمین زد و بر سینه وی نشست و شور و فریاد کرد و کار بارید

کار و بیارید و فرج کنید مردمان در سگفت افتادند و دیدند چون در حجره
 بند بود و آواز دادند رسیدیم در یکشایند که یکبار آن دیو بفریاد آمد که ما را
 بگذار عهد و امان بتومی بندم کرد و گویان و خضر از سیبی نرسام و بوس
 نزدیک نه شوم اما ایشان قبول نکردند تا آنکه یکسے طور خلاصی خود کرد
 و بگریخت در راه و اگر دزد و از زور کشتی عرق عرق بودند تحمیل در رسید
 که با جراحیست سرگذشت بیان کردند باز از آن روز گاهی برو خشن
 اندامی آن دیو یکسی نوع نشد نقل است شیخ العالمین فرمود که هر
 صعب بشاه شمس الدین ابوالفرح در ایام طفلی عارض شده بود حضرت
 شاه عبدالحمی قدس سره را در د فرزندى با اضطراب آورد و روزی
 حال روی فرزند دیده پس گریان بحضور حضرت تاج العارفین آمدند
 و استغاثه کردند که سامعان را جگر آب می کرد آنحضرت در مراقبه
 شد و شاه مسیح آمد که در انوقت حاضر بودند هم با اتباع شیخ مراقب
 شدند بعد ساعتی سر از مراقبه برداشته گفتند خیریت است فرزند
 دل بند عمر طول دار و جا سے تر و دلشوش نیست و هم می فرمود شیخ
 العالمین که شب نخستین عالم قبر بشاه عصمت قدس سره که ذکرش بالا
 گذشت بخواب خبر مرگ خود کرد و او شان در وطن خود موضع سائین
 هر لا بودند به همین عبارت میر صاحب با فراغت کردیم نقل است
 شیخ العالمین بنامی فرمود روزی از کشتود کار و فتح باب شکایت
 کردم همان شب شاه مسیح آمد بخواب دیدم آمدند و گفتند محنت در

در مراقبه و اذکار در شبانه روز چهار ساعت هم نمی نمود و بر اینصفت
 سر و خیال نمی آید و زبان شکایت هر وقت دراز و برفت تاریخ انتقال
 بست نهم ماه ربیع الاول سال یک هزار و یکصد و هفتاد و پنج از سنین
 هجرت قبر شریف جانب جنوب قصبه بهیلواری پس متصل جانی است مشهور
 بمقبره و در ختمای ترمندی عظیم الشان در آن مقبره است خصوصاً
 یک درخت که نموده آن کسی را از اهل قصبه معلوم نیست حضرت تاج العارفین
 میفرمود که با ساقی و تنه وی را از طفلک همچنان دیدم که امروز می بینم و
 عمر شریف آنحضرت بود و شش سال بود و انتقال را هم امروز پنجاه و شش
 سال گذشت مردمان ازین قول تخمیناً عمر آن درخت سه صد سال میگویند
 و احد اعلم بابین قبر شریف مخدوم خاصه خلاصه بقاصد جیل و خیابان قدم
 واقع است

ذکر حال شاه مظفر قدس سره

در احوال ایشان از حضرت شیخ العالمین ۴۴ شنیدم که در محبت شیخ
 یگانه زمانه بودند و طبع موزون داشتند چنانچه این شعری از تصدیق
 مدحیه مقبول حضرت تاج العارفین ۴۵ است ۵۰ جوکار فکرت دخیل بر عیان
 است ۵۱ بحیب حکم کن و بر قضا بهانه گیر نقل است می گفتند مولوی محمد قادر
 سلمه الله تعالی که در موضع کسیر مسکن و مدفن شاه غلام مظفر قدس سره
 وارد بودم و از فرارشان واقف نبودم بعد نماز مغرب چشم کشادم و با و را

مشغول شدم برای العین دیدم شخصی کوچک رو آمد و قریب من
 سبقت سلام کرده دوزانو شست بقین دستم که شبی از شباه
 عالم مثال است پرسیدم اسم شریف فرمود مظفر مخدوم خود منم از زبان
 ماوستند که نه فهمیدم قصه و مظفر تاج العارفین منم از آنجا که شایسته
 آنحضرت هستند تو ایستم که حاضر نگردم و قبر من از آنجا قریب تر است
 ما در پیشستند و خدمت شد بعد فراغ او را از مردمان حال آنجا
 شان پرسیدم و صبح برای فاتحه بر قبر حاضر شدم و پس از آنفات یافتیم
 چون از آن موقع مر حبت وطن کردم و حضور حضرت شیخ العالمین
 مفصل احوال عرض نمودم و فرمود صوت اصلی شان همین بود که دید
 و این اخلاق سبب همان محبت و می بود که با شیخ رضوی داشت

ذکر حال میردلی قدس

در احوال ایشان شیخ العالمین رضوی فرمود که مشائی همین هم بهر سبب
 رسایند بود که کس از سالکین آن مشائی نرسیده و افکار که تعلق به
 است دیگران را بعد و مشکل است افتاد و ایشان سه چهار عدد و یک نفر
 میگردند تا آنکه اتفاق سفر حضرت تاج العارفین رضوی بنام این افتاد و ایشان
 همراه رکاب سعادت بودند آنحضرت ملازمت با این بجهت مولانا رسول الله
 گنایند چون نوبت ایشان رسید عرض داشت که میردلی ایشان آمد که
 در آن روز از آن حضرت پرسیدم ایشان را چه شکر کرد و چه بهر شکر ساختند

میکند حضرت مولانا یاری را فرمود که برو با میربدلی در حجره و کیفیت
 حبس عمومی بمن اطلاع کن شیخ العالمین رضوی فرمود که حضرت تاج
 العارفین ارشاد میکرد که در وقت امتحان میربدلی رنگ بر روی
 داشت گویا در خود نبودم از آن جهت که دستور حضرت مولانا چنان
 بود که اگر کسی یکبار در سخن فاضول گوشت یا اعتبار وی دیگر در هیچ
 سخن نمیفرمود و مبادا که در امتحان میروصوف از کا زبان شمرده شوم
 باری حق تعالی از فضل خود عزت و آبرو بخشید که ممتحن آدره وقت
 دیگر بجز عرض رسانید که یکساعت کامل حبس کرده شش ساعت را که
 میرسد حضرت مولانا این شاد کرده که کمال حسین پیدا کرده است شش ساعت چه یکساعت
 کامل حبس مروت و تحسین افزین فرمود و با جہان لطف و انعامی است که
 بجا آورم و دیگر ایران حضرت رضی میرزا شد و میرزا علی که احوال ایشان از کسبیم
 و نوشتیم حضرت شایع محمد واسع قدس سره که کما شفق و بیس تند بود نقل است
 شفق بهت استخوان شیرینی او عیبم کما بنده پیش
 او رو عرض کرد که ذائقه فرموده شود فرمود و غبت ندارم چند آنکه او با لغت
 می کرد وی قدس سره ابا می نمود تا آنکه و اسپن او بعد چند ساعت اتفاقاً
 از عامل او عیب ملاقات شد گفت ای فلان امروز حبت شیرینا شیرینی
 چیزی خوانده فلان کس را داده بودی بی و خواندن تو اثری با نستم
 که وقت آوردن شیرینی پیش نظر من دیدم ملاک اثر قبول وی بر تسمان
 می برند آنستم که خواندن تو مقبول حضرت حق شد اگر خواهم خورد

البته مسخر خویشم گردید لیکن بار خورون چه ضرور نخورد و ممالا اثر
عمل تو چگونه خواهد شد آن صاحب عمل پس شست ده غده و غزلت
نشیند بیشتر اوقات دشت و با خلق کمتر می ساخت حتی که بجنور
شیخ هم نازانیکه چیزی از واردات نمی دید نمی آمد

ذکر فرزند آن حضرت تاج العارفین و احوال آنرا

فرزند آن حضرت کلالان شاه عبدالحق قدس سره بعمر جوانی عزم شهر
مرشد آباد کرد و با جماعه سید فرمود هر چند از کسب سلوک و اخذ
طریقه خود را معزاد داشت و خیال آن نمی فرمود اما التفات حضرت
تاج العارفین آنقدر بر وی بود که اکثر تصرفات بظهور می آمد و خلق بر
کمال وی در دیار بنگاله اتفاق داشتند نقل است کسی از اهل شهر
مجلس بزرگه آریسه بود ایشان و شایخان شهر همه حاضر بودند ناگاه
ابرعلیظرفی خاست و ترشح شدن گرفت مجلس بیان پراکنده خاطر شدند
و از ایشان گفتند حرجی عظیم پیش آمد فرمود دفع آن و شنواریست همه با
دستها و هید و شور و غوغا بر و آید که رفت رفت برگشته شان همه شایخان
و ازادان فقیر و امیر که حاضر بودند بوقت شان دستها میزد و شور
میکردند رفت رفت فی الفور ابر باره باره شد و رفت و آسمان صاف
شد گویا طلسمی عمل آمده بود و نقل است سال مخط بود هر کسی از اب
احسرت فلستان را سیراب می نمود خلقی بر گشت زار آب از دیده نمنا

میرنجیت و عالمی خاک مذلت بر سر نه بخت غریب و سگین را که می پرسد
 اغنیار را هم دل بر مرگ بود همه با رجوع بجناب ایشان آوردند فرمود
 طعام وافر بخت کنید و درویشان و آرسنگان را بدان دعوت سازند
 من هم میرسم خلقت شهر که معتقد بودند با خود با مشارکت کرده پلا و
 پز انیدند و فقرا و سگین را حاضر آوردند جناب ایشان هم تشریف برد
 فرمودند با حضرات فاتحه پیران من کنید و بخورید چون از اطعام فراغت
 دست داد دست و عابر داشت و همه خلق در پس او آمین می گفتند همان وقت
 ابر آمد و چندان بارید که حاجت دیگر به بارش نماند و هر کسی از صاحب دلان
 که واقف بود می گفت این محض زور تصرف پدر بزرگوار ایشان است و
 ارکان دولت سرکار منتظم الدوله نواب جعفر علی خان از زن و مرد و
 مطیع و مطلق و می قدس سره بودند

ذکر فرزند و هم شاه عبدالحمید قدس سره

شمه از احوال ایشان در ضمن حکایات شاه محمد اکرم قدس سره بقید
 تحریر آورده شد صاحب سلوک بودند ملاحظه وقت تمام تر داشتند
 و غنیمت می شمردند شیخ العالمین رضی الله عنه می فرمود که از ابتدا
 ایام سلوک تا مرض موت مراقبه صبح و بیداری آخر شب از ایشان
 فوت نشده اگر چه بعضی روز غرضه قلبی یافتی اما همانقدر مراقب شد
 و ترک نکردی و هم وقت سحر که از خواب بیدار گردیدی با وجود خاوان

کسی را بر اس کے وادون آب وضو، ہم آواز نداوی خود از چاه آب
 شیدی و از غسل و وضو، ہر چہ بدان احتیاج داشتی کردی و در وجہ
 و سخاوت مشہور خالق بود و ہم می فرمود حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہما کہ سبب
 التزام مراقبہ صبح بعد از انتقال نام ایشان در دفتر اولیاء خدا داخل
 کردہ شد تا پنج بست پنجم ماہ جمادی الثانی وقت نصف شب انتقال
 کرد و سال یک ہزار و یکصد و نو و دو و از حیرت و سجاوار حضرت تاج العارفین
 و فن گردید چون ذکر حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہما فرزند سوم حضرت
 تاج العارفین و ہم خلیفہ و سجادہ نشین آن حضرت بود و مقصود اصلی ازین
 تالیف ذکر اوست در جمیع تذکرہ و رضی اللہ عنہما را ان وی نیز منظور
 خاطر بود بنا بر احوال وی رضی اللہ عنہما عقب تذکرہ یاران و فرزندان
 تاج العارفین کہ داخل طریقہ بودند خواہم گفت انشاء اللہ تعالیٰ

ذکر شاہ محمد نور الحق قدس سرہ

ایشان ابن الابن حضرت تاج العارفین اندیدر بزرگوار ایشان
 شاہ عبدالحق قدس سرہ است در علم ظاہر و باطن و فضیلت ہم رسانیدہ
 و در فن شاعری شہید بزرگم را با اساتذہ کبیر پیشین در میدان فصاحت
 و روانیہ صاحب یوان و قصائد است کلام پر اثر و گواہ صاحب دلی
 اوست اشعار در چہ بسیار و از انجملہ یک غزل کہ در مدح حضرت تاج
 العارفین در عالم شوق انشاء کردہ ہنوز زبان زد قوالان است و مقبول مدح

مطلعش بر سبیل تذکره نوشته می آید ۵ من بسبیل نالان گلستان
 مجیدیم + پروانه شمع رخ تابان مجیدیم + و از مطالع قصائد که در شان وی
 رضی الله عنه گفته است یکی از آن جمله آنست ۵ با ما هر آنچه کردی
 کرد روزگار + الا همین که از توجده کرد روزگار + و در قصیده دیگر سبب دخول
 خود در طریقه بیان فرموده که تلاوت قرآن حسب معمول میکردم اثری
 بر دل طاری نشد و گریه بر من استیلا یافت که بنمودم شدم چون بحضرت
 شیخ اطلاع شد همان روز شغلی و فکری ارشاد کرد و مطلع آن قصیده
 اینست ۵ اول که بنام حق تعالی بشد ناله و آه من و و بالا + و در
 استخاره دید طولی داشت اکثر استخاره وی بحضرت مرتضوی کرم الله
 وجهه شریف بودی یا سبحان انعامت آب حضرت محبوب سبحانی رضی
 الله عنه و از کار و اشغال که در حین حیات حضرت شیخ رضا از مکاشفات
 اوست بس پر اثر است و هنوز معمول و جاری است و بیشتر نوازل
 از معلومات ایشان داخل فضل البنی است و در رویا که و
 غلط کمتر واقع شدی و در وجاهت و مهابت ظاهری هم نظیر
 بدشت بس فکیر و خوب صورت بود و چون در مجلس نشستی بیان شیر
 عزان در چشم خلق می نمودی هرگز رعب و هیبت اغنیاء و فقرار صا
 باطن در روش راه نیافتی نقل است روزی ذکر رویا که صادق بود
 شیخ العالمین فرمود که حضرت تاج العارفین رضی الله عنده صعب آمد
 که در بستگان و من دولت را از غایت تشویش در ظاهر و باطن فتور نام

افتاده و ایام عشره محرم بود در بند و سبب نیاز امام علیه السلام و آداب
 نوافل یا ثوره سخت تحمل بر راه یافته هر کسی با اعمال صحت شیخ صوفی اوقات
 میکرد شاه نور الحق مرتبه امام قاسم بن الحسن علیها السلام گفته بود بخوان
 که امام حسین علیه السلام در محضر بیخانه متعلق المکنه شاه غلام سرور جلوس
 افروز است پیش رفته و سلام عرض کردم حضرت امام فرمود مرتبه فرزندم
 قاسم بن الحسن انشاء کرده عرض کردم بی ارشاد فرمود بخوان تمام مرتبه
 پیش آنجناب خواندم گریه فرمود و پرسید چه میخواهی عرض کردم شفا
 شیخ خود آنحضرت دست دعا فرماز کرد و بزرگان حق ترجمان آورد و بر
 صحت شاه مجیب الدفنا تخمیر از غایت مسرت پاره از شب باقیمانده بود
 که بر در خانقاه آواز داد حضرت تاج العارفین را بعد از آن وقت افتاده بود
 فرمود آواز نور الحق معلوم بشود خبر گریه کسی آمده در وازه خانقاه بکشد
 حاضر شده خواب خود عرض کرد حضرت فرمود از باطن مزاج منشرح
 می یابم و افتاده هم خود بخود دید است تا آنکه صبح صادق دمید آثار شفا
 آنافانایان گشته می شد بعد نماز صبح ارشاد کرد و بگویند مردمان را که متوجه
 او است نیاز معمولی عشره محرم شوند و نوافل عشره را قضا نکنند
 و در عین عشره صحت کامل دست داد و دیگر حکایات ازین قبیل بسیار
 انتقال شریف در راه شعبان تاریخ چهارم روز سه شنبه سال یک هزار و دو
 صد و سی و سه هجری است مزار شریف در احاطه خواجہ عماد الدین قلندر
 رضی الله عنه است -

ذکر شاه شمس الدین ابوالفرح قدس سره

بن شاه عبدالحمی بن تلج العارفین قدس سره هم ایشان بس مرتاض
 بودند یکی از ریاضت شاقه استقامت بر او را با انضباط وقت بود که
 گاهی در سفر و حضر فتور راه نیافت صاحب ارشاد و ترشید بود
 مکاشفه تیز و تند و شست با وجود معاش از وی دست بردار و قدم
 بر توکل مردانه وار که گاهی یک خر مهره از آن بصرف خود آورده فرزندان
 وی در سخت تصرف خود میداشتند و در بر فتوح اوقات بسیر میفرمود
 بعضی از کار که عددش معلوم کسی نبود از دریافت شان حسب عادت
 رواج طریقه یافته نقل است یکی را از اجاب بیماری صعب بود در فتنه
 رفته نوبت بیاس کلی رسید و وقت انتظار آمد خوششان در اوران معلوم
 و مرموم بودند ایشان در حجره خود بقصد دریافت حال مراقب شدند
 یکدو نفس باقی مانده باشد که بحضور حضرت شیخ العالمین رحم آمده عرض
 کردند صحت است ملک الموت را در فهم خطا واقع شده است سبب آنکه
 منام ببار شخصی است در شهر سورت پدر و مادرش نیز منام پدید و مادر ببار
 اند حتی که خوش آمدن و خسر ببار نیز منام خوش آمدن و خسر آن شخص اند
 حکم قبض روح وی شده است بعد ساعتی که ببار با فاقه آمد پرسیدند
 چه حال است گفت عجب امر است دیدم دو شخص آمدند یکی از آن متوجه قبض
 روح گردید که شخص سوئی آمد و گفت شما یان را جناب رسالت آب صلی الله

علیه وسلم طلب میفرمایید یکی از آن دو کس رفت و باز آمد و بر فوق خود
 گفت بگذار این بیمار را و بیای پرسیدم کجا میروی هر دو گفتند در شهر مویش
 همانست متعین قبض روح او شده بودم از غلط بر تو آدم چندمی خوش
 باش و رفتند تفصیل اینجکایت در زمره یاران شیخ العالمین ^{رض} گفته خواهد
 شد نقل است از اکابر شنیدم که نبیره جناب ایشان مولود
 ابو قلندر را در عنقوان جوانی دیو کے سخت گرفته بود و اکثر اوقات تسلیط
 میکرد و ظاهر این بجز بحث شاقه چندمی دفع آن ممکن نبود و بلوی همیت و
 قصد کامل جناب ایشان بر آن آمد که بدون تدبیر قبلیه و چراغ تبوسل
 اسم اعظم حضرت محبوب سبحانی رسته افتد عنده و بتاثر نگاه دفع آن باید
 کرد متوجه این کار شدند و وقت تسلیط از تاثر نگاه حق بن غلبه خود برو
 میکردند آن دیو شدیدا و جو زور و شور تحمل گزین نگاه ایشان نشد
 خداوند که سوخته گردید یا بگذاشته و از ابو قلندر کنار جسته در رفته اثر
 از وی نماز و باز گاهی ظاهر شد و هم اکثر اوقات سرچویش بود که
 و تربیت یلان بر همه مقدم فرمود که صاحب دیوان و یگانه عصر
 در علم عروض و جن است که در علم عروض نظیر نداشت یک شعرا از مطلع
 عربیات وی که یاد داشته تم تبت این تالیف کرده می آید سه ز صفت
 آن قدر عناچه گویم + خبر از عالم بالا چه گویم + از چندمی در شهر کلکتہ باب
 بدایت بر روی طالبین کثاده بود و هانجا عمر سبک کرد و نقل است
 می گفت شیخ نورالله عیسی پوری که بعد چند سال بعضی مریدان جناب

ایشان را بسبب خلش چند مفسدان بی ملت چنان بر دل متکبر گردید
 که به بهانه پیروگی لاشش شریف را از بنجا بر آورده بجای دیگر دفن
 سازند و خلق مشهور کردند که اینجا لاش را سپرد کرده بودم اکنون
 ایام منقضی شد باید که لاش از زمین بر آورده در فلان مقام باید برو
 و دفن باید کرد چون روزی برین امر جمع آمدند قبر شریف و نمودند و
 یقین بران داشتند که سحر استخوانی چند دیگر نمانده باشد جسم مطهر ایشان
 همچنان که دفن کرده بودند صبح و سالم یافتند سر مو اثر لبوسیدگی
 و گنگی نبود و ریش هم نرسیده بود و نه بر کفن اغمی رسیده بود گویا اینک
 دفن کرده بودند و خوشبختی کافور نیز همچنان تر و تازه بیرون آوردند و
 متامل شدند که چه باید کرد و آن مفسدان که از جاوده انقیاد و روبرتافته بودند
 بس نامزد کردند بیکم قاضی القضاة قاضی نسیم الدین خان بازالاش را
 معطر کرده هاجا دفن فرمودند باینشریک این دفن ثانی بودیم از آنروز که
 مدرا از اهل محل اعتقاد می تمام حضرت ایشان درست شد که تاریخ انتقال
 سیزدهم ماه شعبان وقت حاجت در سال یک هزار و دو صد و بیست و شش
 از سال هجرت بوده

و کز خیر مال آفتاب عالم تاب آبی محبوب رسول الله و شانه نعمت الله
 قادری رضی الله عنه

که مقصود مسلمی ما ازین تالیف بیان احوال خیرال حضرت ایشان است

نه تبیان حال مطلق در ولایتان غزل سرانی ما بر این کل خندان ولایت
 است و نوا سخن ما برین بهار چمنستان هدایت که گل ولایت گلستان
 طریقت را تازه بهار به بخشید و رنگ و بویش بستان حقیقت را
 طرفه تر و نقی و تراوی و او نسیم عنبر شمیم الطمان و افصا لش غنچه
 دل گرفته طالبان را در شکفت آورد و نکت روح افزای کمالش شام
 جان گل چینان مقصود را موطر ساخت حضرت شیخ العالمین رضی الله
 عنه و لدومی حضرت تاج العارفین رضی الله عنه است هم در عالم صور
 و هم در عالم معنوی از بدایت تربیت تا نهایت مقام طریقه هر کس را بر آن
 سلطان ولایت حقی بر تربیت نموده و منت کسی بر خود نه کشیده خیر الخلفاء
 و محبوب ترین خلق از اولاد و یاران طریقت است حضرت رضی الله عنده
 بودند و سجادگی آن آفتاب طریقت ازین مهر سپهر ولایت رونق گرفته
 حق است که این چنین دولت فرزند خلف نصیب کمتر اولیا شده
 باشد بنا بر مناسب مینماید که از بدایت عمر شریف وی رضی الله
 عنه چیده چیده احوال بقید قلم آرم تا فی الجمله رتبه آن عالی مقام منکشف
 بر خاص و عام گردد و با قدر التوفیق و منه الاستعانة بسم الله الرحمن الرحیم
 نقاست هم متواتر و مشهور و معروف اما مولف کتاب را بروایت
 نقات شاه خدایش و شاه محمد کریم و شاه شمس الدین قدس سرهم
 و هم بروایت سید العرفاء سید العلماء و مهت بر کاتبه رسیده که از کثرت
 بنات والده ماجده شیخ العالمین رضی الله عنده است و دختر او

روزی بحضور تاج العارفین رضی عنہ عرض کرد که از طرف من بحضرت رسالت
 صلی الله علیه وسلم عرض آرید که تمنای لیسپردارم یا این مراد فائز شوم
 یا از وجود و خیر هم نجات یابم آنکه موجود اند همین بس اندا حضرت
 شاه لعل محمد قدس سره را بعرض حال ربارگاه رسالت صلی الله
 علیه وسلم فرمود بعد عرض ارشاد شد که دو فرزند نرینه بوجود آید
 خاطر مشوش و بلول نشود پس از چندی فرزندی بوجود آمد بس چهل و
 ذکی در عمر یازده سالگی جان بجان آفرین سپرد و داغ مصیبت بر دل
 ماور و پدر نهاد آنحضرت را فلق بسیار آمد و دیگر حیرت بر حیرت افزود
 که از ارشاد نبوی صلی الله علیه وسلم یقین حیات فرزند موعود و اقی
 دشت و شاه لعل محمد را نیز تحیر تمام بود باز قصد تفسیح از جناب مرتضوی
 علی نبیه و علیه السلام کرد حکم شد که آن موعود دیگر است اکنون بوجود
 آید صاحب حیات و صاحب طریقت باشد مورد عطیات و انعامات
 الهی و ولی مشرف آنوقت و صاحب کرامت گردد نامش نعمت احمد
 خواهند دشت چون وجود با وجود شیخ العالمین بر تو انداز عالم شود و گردید
 و مهر سپهر ولایت از برج سعادت طلوع کرد یکی از آثار عطیه الهی آن بود که از
 همان روز بحضرت تاج العارفین رضی عنہم ظاهر نمود و در امور اینسا طی
 دست داد و رزق قبل از وجود پاک و رضی الله عنه هفتصد گزشت
 که دو مرتبه سه مرتبه فاقه نمی افتاد و بنا بر تفصیل آن در ذکر حضرت
 تاج العارفین رضی عنہم گفته آید نقل است میفرمود شاه خدایش و شاه محمد کریم

قدس سرها و یکی دیگر از اکابر که نامش یادند از مکه چون وجود بی‌شک
 شیخ العالمین رضی عنده زمین را از لوعه الوار خود منور ساخت و والده حضرت
 ایشان تا ایام رضاعت گاهی بی و هنوز شیرند او روزی اتفاق تشریف
 فرمادند که بکمان بعضی اقربا شده بود بعد مراجعت دید که فرزند
 ارجمند بر سر ناز و آرام است و آثار سیری بر چنین مبارک هویدا است
 بخون آنکه می‌آید کسی نه و هنوز شیر داده باشد از دایه پرسید سبب
 تسکین فرزندم چیست مگر کسی شیر داده عرض کرد بی الهیانه حضرت
 شاه عبدالحمید قدس سره تشریف آورده بود و صاحبزاده را از گرسنگی
 در گریه یافت و منظر اب دید شیر داد و رفت فی الفور بجزو استماع این معنی
 بکمان ایشان رفت و پرسید که فرزندم را تو شیر داده عرض کرد تشریف
 خاطر فرمایند عادت سینه ما را معلوم بود و تجدید و منور کرده شیر
 داده بودم فرمود الحمد لله طماننتی دست داد بدرا یافت همین معنی مشوش
 آمده بودم و هم از بعضی اکابر یاد دارم که در ایام طفولیت حضرت شیخ
 العالمین را شوق تحصیل علوم ظاهری بنود و ذوق بالکیان و خردوس
 خوبصورت بسیار داشت که اکثر وقت در آن مشغول ماندی روزی حضرت
 تاج العارفین ره‌نور محاسن انشسته بود و حضرت ایشان متوجه بجا آورد
 بودند والده اجده فرمود مطلق خیال خواندن ندارد و خداوند چگونه
 عمر بخواهد کرد مگر بجهت بر واری بر او را آن خود اوقات بسری خواهد نمود
 حضرت تاج العارفین را سخن می‌بسیر ناگوار آمد فرمود اینچه سخن هست

او شایان حق برداری وی خواهند کرد و بعضی کویته بنیان را هم
 از سو وطن خود انجمنین کلمات و روز زبان بود چنانچه نقل است
 یکی از یاران متاخرین حضرت تاج العارفین ضروری در تذکره اجراء
 سلسل بر زبان آورد که سلسله وار شیه قاوریه پیش تماشای بزرگان
 سلف بگفتند که شدم شده از یاران طالبین کسی باقی مانده و نماز
 فرزندان کسی سرگرم راه سلوک شده و شیخ عالمین ذوق سلوک دارند هنوز
 طفل اند و حضرت را عمر آخر رسید اگر رو بروی حضور پر نور
 تکمیل طریقت دست میداد اجراء طریقی بود حضرت تاج العارفین
 چین بر چین شده فرمود طریقه حضرت مولانا رسولنا رضی الله تعالی عنہما
 جاری و باقی خواهد ماند و تربیب از تیرم ممکن است شمشیر تا در نیام است
 بتابدان نسبت چون از نیام بدر آورده شود بران ترمی شود و شمره
 این ارشاد آن بود که وقت حلت بیک نگاه حضرت شیخ العالمین
 را تا مقام تکمیل رسانید و تفصیل آن اجمال شیانیا از عالم قس
 عطا فرمود که هر روز بلکه هر ساعت ترفی باطن دست میداد و کویته بنیان
 سراپا چشم حیرت بودند و دانستند که شمشیر از نیام بر آید نقل است که عز
 و معروف خلق بخضوار قدس حضرت تاج العارفین رنما بوساطت حضرت
 ایشان بود و از غایت قرب منزلت و قبول بارگاه عزت جودت بر
 عرض هر طب و یابس میداشت و پذیرا می شد و جواب خطوط
 نیازمندان هم متعلق بحضرت ایشان بود شخصی بنام کسی خط سفارش

درخواست کرده بود حسب حکم والا نوشته عنایت فرمود چون سائل
 خط مکتوب الیه رسید بروی کار بر آری سائل دشوار نمود حیلۀ بجز آن
 ندید که گفت این خط حضرت تاج العارفین بنیت صاحبزاده نوشته است
 آن چهاره مکتوب شد لیس واپس آورد و جواب مکتوب الیه عرض شد
 آنحضرت شیخ العالمین فرمود خط واپس آید و یکبار از رنج خطر کجاشاو
 و از دست حق پرست قلم و زبان را بر پشت خط جولان داد و نشست فرزندم
 نعمت اصدانچه می نوبانم می نویسد هر چه میگوید با من میگوید هر که قبول
 کرد مقبول شد هر که رد کرد مردود شد و حواله سائل فرمود که پیش می
 بر چون ثانیاً حفظ نزد وی برود مجرب دیدن بس خوفناک شد و دیگران را
 موجب عبرت گردید نقل است شیخ العالمین فرمود که روزی
 آنحضرت به امتحان ما آمد فرمود این قدر خردوس مالکیان چرا فراموش
 آورده براسے تا شاید و جانور کافیت عرض کردم فقط نسبتاً همان منظر
 دارم که بر وقت تیسر گوشت شواری می شود آنحضرت جوانی نه فرمود
 و ازان روز هر معان که وارد می شد زنج یک مرغ حکم می فرمود و هرگز
 در امتثال مرابک و تامل نکردم تا آنکه روزی پرسید چه قدر باقیست
 و چند عدد بود عرض کردم هجلی صد عدد بود اکنون هم چهار عدد باقیست
 فرمود بسیار حاضر آوردم چون بس خوب صورت بود و بیج آن تجویز نکرد و
 ارشاد نمود که این چهار را برای نسل باید داشت و دل شاد گردید و از
 آن زمان در تقرب امتحان اکثر بزبان مبارک آوردی که نعمت الله

بس رہت گویا فتم در سخنان سخن قریب صد عدد مرغ و س کے بچ کنائید
 ہرگز بر شہرہ وی ملا لے و تاسفی ندیدم و در انتقال ہر اسر مو
 تامل نہ کروا از آن روز قدرین و نظر کہیمیا اثر و س کے روز افزون بود
 چون بسمہ باز وہ سالگی رسید ذوق فقر و شوق حصول معارف و در
 دل جا گرفت رجوع بہ پدربزرگوار خود حضرت تاج العارفین آور و با عفت
 استعداد باطن و راندک ایام آتش عشق الہی از کانون سینہ بالہ تاب
 آمد و میل خاطر اشرف بوجد سماع زیادہ تر شد شعلہ محبت بلطے
 کتب خانہ علوم ظاہری را پاک سوخت ہر جہہ در ایام مکتب آموختہ بود نسبتاً
 نسیا کرد و زبان حال میخواند تا در سن غمخت داد مرا عشق تو
 و اشہر ہر مصحف و نئی تو در گریا و نماز دست + بعد زبانی چند اتفاقاً
 در جمع دوستان سخن در تحقیق معنی شعر کے بودہ ہر کسی را
 می زد و مطالبے تقریر کے نمود شیخ العالمین رفہ ہم تقریر مطلبی کرد
 حضرت استاد بر حق مولانا محمد وحید الحق قدس سرہ کو ذکر ش
 سابق در سمت تحریر یافت در حجرہ دیگر نشستہ بود بیان ہر کسے
 مے شنید حضرت ایشان را آواز داد حاضر شد فرمود بیان سامے
 نسبت دیگران صواب تر مے نماید و اقرب الی الفہم است انتقال بہن
 باین بار کیہا سابق بنو و مگر تصنیف باطن سبب انکشاف این مضامین
 بودہ باشد اگر اکنون اندک خیال بہ تحصیل علوم ضرور کے آید
 کافی مے تواند شد آنحضرت عرض کرد کہ علم صرف و نحو ضرور است بالفعل

یک سلسله از ان یا وندارم اگر حکم شود و باز سر کبریا فرمود و آنچه چنان
 باین نسبت فوائد الفیاضیه که مشهور شرح ملا است آغاز نمایند انشاء الله
 تعالی همه صرف و نحو یاد خواهد بود بموجب حکم استا و شهنشاه آن فرمود هر روز
 چنانچه سطر سبق میگرفت و هر صیغه که می آمد مجرور و مزید فیه و تعلیل
 آن یاد می کرد تا چهار ماه این محنت شاقه بر خود اختیار فرمود
 حق تعالی روان داشت که صرف اوقات معلوم ظاهری کرد و در فتح باب
 و کاروی کرد و قوتی از قوت قدسید است آورد که دیگر محتاج
 با استخراج مسائل شرعی عبادات از کتب فقه و مستون مختصر و قدوس
 و کیدانی کسی نگردید بحضرت او استا و عرض کرد که تصنیع اوقات در
 علوم فلسفه میخواهم و با استخراج مسائل فقه قاهر نیستم فرمود حال اضرو
 نسبت بکار اصلی همت مصروف و از نقل است که فرمود شاه
 خدائش و دیگر اکابر قدس سرهم که تاج العارین رفته اند عن
 اول خیال تربیت طریقت بشاه عبدالحق دشت چون همت و کس
 بران نیافت متوجه حال شاه عبدالحی شد ایشان را قدم بر توکل
 راسخ ندید آسوده خاطر گردید که از جگر گوشه گان کسی را سرگرم این
 کار نمی یافت و بحضرت شیخ العالمین هم نظر کم سنی و ایام طفولیت
 و افسردگی خاطر از ان و فرزندار چند خیال کنی کرد و شیخی از غایت اندو
 بخواب رفته بود بزرگه را دید که فرمود آنرا که تربیت وی ضرورت
 و نظر التفات بآن واجب و اهم خیال ترقیب ندارند و باین وان

مصروف بہت اندوینج نے فائدہ سیکھنا ان روزانہ تمام تربیت
 تمام تر بسوے حضرت شیخ العالمین فرمود و ہم رفتہ رفتہ امور
 خانقاہ دار کے و ترتیب مجالس عرض تہیہ سبب ہماندار کے
 موقوف حضرت ایشان کرد چون در اصل طینت شیخ العالمین نہایت
 بہر کار افتادہ بود روز بروز در ہر کار بسطے افزود اکثر حضرت
 تاج العارفین از سبب استعمار منع می فرمود اما حق تعالیٰ تازان
 عطای سبب سبب استعمار اور حفظ خود میدشت کہ گاہے
 الزام کے از تلف سبب نشیند و شیاف شیاہہ ماہیحتاج
 جمع ہم گردید و بلا تردد ہم رسید و ہم از سند العرفار و مولوے
 ابو تراب صاحب دہت برکاتہما شنیدم کہ چون حضرت تاج العارفین
 شیخ العالمین فرما بعلامی حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ
 رضی اللہ عنہ و کرم اللہ وجہہ شریف داد و سپرد حضرت امیر از
 راہ لطف فرمود فرزند نشت و ہم و کے را بفرزند کے خود گرفتہ
 و نتیجہ و کے آن چنان بوقوع آمد کہ عنایت و امداد وی کرم اللہ
 وجہہ شریف در ہر امور ظاہر و باطن تمام تر بندول حال سے بود
 نقل است روزے ذکر التفات و عنایت بزرگان بود بروہتگال
 خود درین میان حضرت شیخ العالمین رضی فرمود کہ در ایام حیات حضرت
 تاج العارفین عمر من سی و دو سال بود کہ داغ شبی از تیر بیدار فلک
 بر دل ہر رسید و این روز تیرہ چشم را خیرہ کرد و جگر از نشتر غم پارہ پارہ

کرد و سعت آسمان و زمین بر من تنگ شد و کوه الم بر سر افتاد
 خصوصاً از اندوه امر خالقاه دارے پس دل افکارے بود و بعد فاتح
 چهارم که از تجویز اکابر زمانه خرقه خلافت در بر کردم و تاج فقیر بر سر دادم
 و بر سخاوت آنحضرت ششم سالهای دراز عنایت و التفات خاصه
 آنحضرت چنان بسزول حال من بود که هر چه پیش آمدنی می شد
 بحواب ارشاد میکرد و حتی اگر همانی می آمد می فرمود که چنین و چنان
 لیاقت دارد یا وای جان و چنان اخلاق باید کرد و در ضیافت از گوشت
 و غیره هم تکلف باید نمود و شمره ازین عنایت و ذکرین از آنحضرت که
 نان و کباب می کنند سخت خریدار یافته و همچنین سبب تمام در تربیت
 ظاهر و باطن هم بودی گوئی فرمود از عالم حیات فرقی نبود و نقل
 است می فرمود حضرت شیخ العالمین رفته که ما را محبت آنحضرت
 بمرتبه بود که هرگز آنچنان با کسی ندانستم در ابامی ببارشدم و بر من
 صعب گرفتار گردیدم که ظاهر صورت شفا و نظری آنی آمد و اظهار ابامی
 تمام بود و هفتده روز بر یک حال بود که از تنفس مشوریده کی نفس
 آب گرم فرو نیشد و طاقت بهیلوزون نبود و پشت بر تکیه زده شبانه
 روز بسیار میکردم خواب خود مطلقاً متعذر بود روز هفتدهم بس
 تکلیف رو نمود و درین عرصه بسیار بیدار جوع جناب حضرت تاج
 العارفین رفتم کردم سر و التفات نیافتم و شبی هم خواب ندیدم
 عنایت تنگ دل رسید و تقسیم شد که اگر عجزم شد به نیت رفع صعوبت

رجوع بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کروم و بدرود استقامت
 جستم هنوز نوبت سے صعد درود نرسیدہ بود کہ یکبار ویدم حضرت
 تاج العارفین معہ بعضی بزرگان و اطباء سلف عالم ارواح تشریف
 آوردند پسندیدہ حالت است چون از عدم التفات بس دل شکستہ
 بودیم و شستم کہ این تشریف آوری از التفات و عنایت نیست محض ثمرہ
 استقامت است و در حقیقت جناب نبوی است صلی اللہ علیہ
 وسلم کہ الحال حضرت ایشان تشریف آورده اند کہ گفتیم حال ما خوش
 است و با کسی کہ گفتنی بود گفتیم ساکت ماندہ بہ بزرگان دیگر کہ ہمراہ
 آمدہ بودند اشارت بدم کردن ادا عیہ نمودند و با طبار عالم ارواح
 تجویز دوا فرمودند ما ہم سخنی در جواب این لطفما نگفتیم باز پرسیدہ
 کہ اکنون چہ حال است درین عرصہ اند کہ فرصت از صعوبت مرض
 پیدا بود لیکن از عنایت ربیع کہ سبب نئے التفاتی آنحضرت و شستم
 ہمان جواب اول عرض کروم فرمودند نہ آدن ما با وجود رجوع شما بسبب
 نئے التفاتی نبود و نہ رنجی از طرف شمار سیدہ لیکن می ویدم
 کہ شمارا محبت من بر محبت ہمہ عالم غالب بود و ہر شہرا باید کہ محبت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہمہ محبت غالب دار و ہر چند
 فکران میگردم و راہے نے جستم نمی یافتیم تا آنکہ این مرض صعب
 شمارا اور گرفت و تکلیف از حد زیادہ رو نمود و منظر اند درین منظر اب
 و رجوع شما و نئے التفاتی از ما موجب شکستہ خاطر خواہ شد آخر رجوع

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواهد آمد و عنایت آن سرور
 سبب مزید محبت و رجوع دل بآلینو خواهد کرد و بدو همان پیش آمد
 و مقصود ما همین بود که اکنون بخیزدین فکر از کتم عدم رونود و باز آن
 روز هر روز بیادوت تشریف می آورد تا آنکه حق نقلی صحت کلی
 بخشید بعد سالهای چند باز محبت شیخ غلبه آورد هر چند محبت
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را غلبه میدادم اما ره بجای نی نمودن
 کار و شوارش آمد استخاره کردم چیزی از مطلب ندیدم و آخر
 شب محتلم شدم چون بجاستم شب زیاده بود طهارت بدن کردم
 و پا سجاده بگردانیدم و خواب فرستم که قریب صبح غسل خواهم کرد
 بمحور خواب آمدن دیدم حضرت تاج العارفین را پس غضب و در خشم
 و عتاب آغاز فرمود که استخاره کردی باز غسل جنابت خواب
 شدی چرا غسل نه نمودی القدر بر عتاب بود که بار مطلق یاد
 سخن نماز تو بهرا حمت نبود و سرا پا غرق لجه حیرت بودیم که چندان
 تصور نبود یک گاه در همان حالت دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم از در می جلوه افروز شدند و تاج العارفین را فرسکوت
 در گرفت و آن سرور انبیا علیه الصلوٰة و السلام قریب ما از لطف
 تمام نشست و بی نهایت شفقت و دلجویی حسب مراد جواب مشکل ما فرمود
 و وعده برآمد کار نمود و سر مو اثر لال و اعراض بر چهره انور نیافتیم چون
 از خواب بیدار شدم فی الفور مضمون اشفاق من الوالدین یاد آوردم و علم

از دست برد که با وجود نسبت ابوة و نبوة در اندک قصور بدر را
ریخ افزون آمد و مواخذه نمود و آن سر ابا انوار هم ظهور صلی الله
علیه و آله وسلم را با آن نزیمت لطافت که روح عالم را با جسم انور
ومی مناسبت است از راه شفقت نظر بر عدم طهارت مانع نموده
و جواب ما کمال لطف و نوازش را نشان داده و رنه جانی که انبیا
در سل اب و جود شراکت در اصل نبوت در حضرت قرب و سے
باریابی نباشد و جبرئیل و میکائیل را پیش ملوی قدرش و قرب
منزلتش رتبه نبود و ما را چه رتبه و مناسبت باشد که در حالت جنابت
مشرف شویم بگر شفقت و لطف وی که بر کائنات خلق علی وجه الاتم است
ما را این دولت رسانید و از آن وقت باز محبت نبوی غلبه خود آورد
که دیگر برین محبت کسی نماید اکنون همین تناسبت که حق تعالی برین
در برین میراند و دانستم که این هدایت از جانب حضرت تاج العارفین برین
باب مرة بعد آخری است و نیز در ذکر التفات حضرت شیخ روزی سفر نمود
که شب در محفل عس فوف دست داد شب آخر شد اندک غنودگی
بمن راه یافت آنحضرت رضا خواب دیدم که میفراید خیر وقت آخر
شد و شمار خواب راحت است ماقبل وفات می گنم شما امید بانه امید
و در مجلس بیروم در غایت فوراً بیدار شدم و در تهنیت سبب قل
شدم و مجلس آمدم و میفرمود که عنایت و شفقت آنحضرت را
پایان نبود در هر بلای فراق از عالم حیات می نمود این نکته برین

بارگاہ غوثیہ خادم درگاہ مجیب مولف کتاب محمد ابوالجیاء قادر
 بیگو وید حق است کہ اینچنین فرزندارمند پدرے را کہ نصیب شود
 چگونه فریفته مجال با کمال او نگردد و شایسته خوش خصال او نباشد
 و رنماے وے بخوید و مقام پرستی یگانہ عرصہ بود و در استعدا
 فقر فرید و ہرگز ذکر محامد و اخلاق وی رست اعد عنہ مفصل ہر قسم
 آرم کتابے کرد و مطول شمرہ از ان بجز برآوردہ میشود

ذکر محامد و اخلاق

یکے از محامد حضرت شیخ العالمین رضوان بود کہ باہر کسے مرآت اخلاق
 چنان مرعی داشتہ کہ از کو دوکان و جوانان و پیران ہر کسے در تذکرہ
 گفتے کہ حضرت را با خود در اخلاق محمدی آن قدر یافتیم و تحقیق حال
 دیدیم کہ شفقت مادر و پدر سہو رفت و با کسے چنین النفاک ندیدیم کہ
 بسوسے خود دیدیم و با بن سخن فتح را خود میکردے فقیر و وزیر
 یا بند خلق وے بودند طفلان چہار سالہ کہ ہمراہ پدر یا مادر خود می آمدند و
 رخصت پدر را میگفتند کہ نشین و بر بنی خاستند و از عایت لطف
 سرا و فیء اعلیٰ را مشیر کار بودے ہر کہ و مہ محرم راز و غمخوار و
 نغمکسار خود بجز آنحضرت سے اعد عنہ مذاشتی از زن و مرد ہر گرا
 المی و اندوہے رسیدی از کمال شفقت چندان و بجوبی فرمودے
 و غمزدالی نمودے کہ دلشاد و خندان خندان از خلوت شریف بیرون

آمدے و مضمون این شعر بزبان حال بیان آوردے سے
 بار غمی کہ خاطر خستہ کرده بود + عیسے دمی خدای فرستاد و برگرفت
 و اکثر مصیبت زدگان را چنان مرهم بر دل ریشین نهادی کہ فی الفور
 تسکین یافتے و مردمان و یاران را از دست بسته ایستادان بیشتر
 خود چنانکہ دستور مشایخ زبان ما بود کرده داشتی و منع فرمودے
 و شبستین شاره نمودی و بیشتر بزبان مبارک آوردی کہ این شان
 متکبران است و گاہے مریدے را بر کاری جز بکردے تا آنکہ غیبت و
 بران کار ندیدی و ہر حکمے کہ از زبان حق بیان وے رفتنفاذ یافتی
 بطریق اباحت بودی نہ وجوب اگر کسی عرض کردی کہ غلامان ما موراند
 چرا امر بر طریق اباحت فرمودہ میشود سچواب ارشاد کردی کہ امر بر طریق
 وجوب در حق مرید نباید کرد و احکام شرع و ائاد امور دیگر خوف
 و ارحم کہ مبادا بر ترک آن عاصی شود یا ضرری بوسے رسد بنا بر امر ہم
 استجابا میکنم کہ اگر وی را از ان اکراه آید یا بعجل نہ آرد گنگار طریقت
 نشود و از فرمایش چیزے بر مردمان بس احتیاط داشتی و فرمودے
 کہ در عدم نیسب منجر بحجاب خواهد شد و ترک ملاقات خواهد کرد و نہیسم
 در حق مرید خلل است و اکثر دیدہ ام کہ مردمان بر مردمان و دوستان فرمایش
 مے کنند اگر ہم ز رسید سبب نارنج خاطر از وے میشود کہ در ہم رسانیدن
 و داودن آن تکامل یا بخل و رزیدہ و آن مرید و دوست بخوف اعراض
 یا بسبب عدم نیسب منجر بحجاب شد و ترک ملاقات گرفت مگر کار ما کہ بخدام

ذوی الاکرام متعلق بود بر رتبه کار از وجوب و اباحت امر فرمود
 از آغاز جوانی در عرفی این شدت تکلیف ده بود اما بجز آنکه بشر
 دو متعلق آنها بود گلمه دیگران را وقت عدم فرصت آنها مامور
 نکرد و استعمال روغن موقوت و اشتی صد باغلامان بازگاہ بودند
 که خدمت آنحضرت را سعادت کونین می دانستند لیکن کسی را بجا رفت
 خلوت گلمه امر فرمود بسا بودی که با ما بیایید کشیدی مطلق
 رفتن تا بیت الخلاء اشتی بر چوکی یا پانخانه رفتی و بجز خاکروب هرگز
 کسی را به پاک کردن طشت قازورات تجویز نساختی اگر کسی مستعد
 سعادت اندوزی شدی منع فرمودی و ازین کار برداشتی و بعد از
 هر که در راه از خویشان و مریدان رفتی و در وقت تکلیف مریض دو دو پاک
 بر سر مریض نشسته و او عیب دم کردی تا تسکین دست دهد و با هم
 کسان دوستانه بسر کردی و گاہ گلمه بنظر رفت و شفقت تالیف
 قلوب اصحاب بنظر افت کردی و تشریح خاطر نمودی اکثری از
 جملة ازان که در ربیاس رویشان داشتند و بعضی ازان خود را
 از فضلا عصری فخر و نذیرین اخلاق وی رخصی احدی عنده زبان طعن
 سبک شانند و حمل خود را از اخلاق محمد صلی الله علیه و سلم رو
 خلق ظاهر میکردند و در حقیقت خود را از عدم علم توهمی نموند
 چرا که سبکی از اخلاق وی صلی الله علیه و سلم نظر افت با اصحاب بود
 و تمامی کتب تواریخ ازان مملو است بلکه در شرح کافی که مشهور شرح

هم در ضمن حسنی لفظ طرافت آن سرور کائنات با العجاب و راکل
 رطب و حباب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه اشرف کربا رسول الله
 اکلت التمره و لفظت النوات بیان کرده است و چون بسبع مبارک
 اقوال طاعنان رسیدی جوابی بجز سکوت نفرمودی و پیر و از سخن اسیر
 مکرده بنداشتی و بیح کار پرداز روانداشتی تا اینجا که بعضی از یاران
 را راه ترک لباس دنیا چون حال شان مقتضی آن نبود منع فرمود
 و ایشان نمود تا زمانیکه حال مقتضی ترک نباشد به دستور همه امر باید گذاشت
 وصول مطلوب بر ترک روزگار و لباس دنیا و قوت نسبت و انانیت حال
 شان مناسب توکل بود ترک روزگار است که ترک ملاقات دنیا و ارباب
 راسم امری فرمود چنانچه نقل است چنانکه از ارکان دولت شمس
 عظیم آباد مرزا معقل نام که از غلات روفض بود در هدایت غنیمت عنایت
 لاریبی ترک رخص کرده در خواست بیعت محضو عالی جنبه و پرچم ستطاب
 ایشان یعنی شیخ العالمین بود او فرمود فقرا و مشرکان بسیار اند
 و از هم وطنی صفی بر شما دارند رجوع بآنها باید کرد چون معتقدی
 راسخ بحجاب مستطاب و شمس بزبان حال از بلخی این مقال کرد و
 باین مضمون مترجم شد **عینال** در همه عالم رفت و باز آمد که از حضور
 تو خوشتر ندیدم **را** بی و سال درین گردش کنانند و عالمی را از
 باران کالین و غیر کالین در مشرف عرض و معروض مختار بودند بسعی
 و سفارش آورد بعد که بسیار عرض مرشد را و مولانا شاه ابو الحسن

افاض الله علينا بكثر البساتين ابوابت رسید و صحبت مرزا گرفته شد
 بعد چند عرصه دوستی از دوستان وی که در رفض شریک و
 بود که در علوم بر مرزا هم علم میداد و تفوق می نمود و در صلاح و جاه و جاه
 و همسر و با خود داشت تکلفانه لبز میگرداند حتی که عجب و هنری که بر دیگری
 مخفی نبود گفت منادارم که بیو مرشد شمار از زیارت کنتم و هم با وجود سخن
 مطلق صد با فقیر ملاقات کرده ام و دیدم تمام شمارا هم معلوم است که شوق
 این کار بسیار دارم با مرزا سوار شد و بر در عالم پناه شیخ العالمین رسید
 چون بدولت زیارت جمال با کمال فائز شد و عادات و اخلاق و
 و انداز سخن بدولت شاد و خنده میگرفت و بیرون در خانقاه شده گفت
 این برادر مرزا منغل و اعدایند این مرد ولی خدمت بسیار قرار دیدم
 اما این در ویش شان دیگر دارم مرزا پرسید چگونه شناختی گفت
 به چند وجه اول آنکه منم خوسته بجز و دیدن قلب بر ولایت و
 گواهی دهد و آنس گیر و آنکس لاریب مقبول خدمت و ولی است
 دیگر آنکه در کار و بار و همی نفس او خلی نباشد و این هر دو امر یافتیم
 مرزا گفت امر اول را ندوانی اما امر ثانی را تفصیل من را بجواب
 گفت در هیچ امر از گفتگو و فروشش نشست و بر خاست
 پروازی ندیدیم از اخلاق و گفتگو هر چه میکرد و نیت تا مل و بیخواب
 میکرد که در آن شمه از تکلف و ریاء بود و در نه هر فقیر که دیدیم پاک از
 ریاء پرواز یافتیم نیت و نیز کاتب مریدان را بر نوا فل سخن ترغیب

تخریبی ہرگز نشد پنداروسی و کار محتاجان کشور کار را بر اولاد خود مقیم
 داشتی و پاس اوب بزرگان سلف آنقدر فرمودے کہ از اولاد و مرد
 آن بزرگان در اداسے آن عاجز بودند با وجود ضعف پیری و ناتوانی
 ریاضت زیارت اولیاء اقدس تا مزار شریف پیادہ پا بچفتے و بس ریج کیسے
 اتا این تکلیف گوارا کردے و اگر طاقت رفتار زیائے نہ رفتے و ہر
 کسے کہ مرد بزرگے باشد پاس پیران سلاسل وے بس اخلاق
 و خاطراری نمودی و از ریج وے مذر فرمودی و وابستگان دامن
 دولت را ہدایت بان کردے کہ ریج و ایذای مرید عین ریج و ایذا
 پیرست و آخر منتھے ریج رسول صلی اللہ علیہ وسلم میشود ہر کس یا
 ملاحظہ انمعنی ضرورت و بسا بودے کہ در مجلس سماع بعضی نااہلان
 خود را بصورت اہلان در وجود شورش آوردندے و مجلس را
 منغص کردندے ہرگز در حال ایشان نظر فرمودے و ریج خود
 بر کسی بیان نمودی مگر در حق بعضی از انہا این قدر ^{شہید} بیان مبارک
 اور وہ بود کہ بارگرا آمدن چنین کسان از خدا منجو ہم و غالبہ حق تھا
 چنین بظہور آروند انمردین سخن چہ تر بود کہ باز توفیق آمدن آن کسان
 تا عالم حیات آنحضرت رضوہ سبح محفل نشدہ از انجا کہ نام آنکسان
 برین صفحہ قمر طاس ثبت کردن موجب قباحت است بنا بر ترک آن گرفتہ
 و ہم کیے از اخلاق و حفظ آداب سلوک وی رضے اللہ عنہم ان بود
 کہ ہرگز اولیاء کس رویشان دیدے نظر بر حال باطن وے ناکردہ

تمام مشروف تعظیم و تکریم و سے گردیدے گو بر حاضرین مشاق
 آدمی خیابانہ نقل سست زمول خان بن نواز کہ استاد این فن بود
 و مشهور عالم با اسباب چشم و جسم حاضر آمدہ بروتیرہ قوالان ملازمت
 و سے شد و بدستور مطربان در خانقاہ چند روز ماندہ بعد ایامے
 چند ترک لباس فریادہ بردست شاہ عشق علی بیت نمودہ و لباس
 آزادی پوشیدہ زمول شاہ نام کرد اما شبوہ بن نوازی و رفتن
 بدریاد اغیار در مجالس طرب بدستور دشت بار و کریم ملازمت آنحضرت
 رسید چون نظر کہمیا اثر بر و سے افتاد دید کہ لباس در و نشان در بر
 وار و ب تعظیم و سے اتمام فرمودہ بعضی حاضرین مجلس را ناگوار نمود
 خطرہ آنہما شرف شدہ بعد حضرت وی ہدایت حاضرین کرد و باب
 تربیت کشادہ مخدوم الملک حضرت شرف الحق والدین بہارے
 قدس سرہ بعضی مکاتیب خود نوشتہ است کہ تعظیم لباس
 مردان ازواجیت طریقت است تا اینجا کہ اگر بلا شے و زندگی
 لباس فقر آید ہر چند بذات خود قابل آن نباشد اما عظمت لباس
 فقر کہ لباس مردان است کہ نگاہ باید داشت کہ در حقیقت تعظیم لباس
 مردان عین تعظیم مردان است و ہون حسنی نوشتہ است کہ روز
 حشر خاصان بارگاہ حضرت حق ہم لباس خود را شفاعت کنند
 و گویند کہ بارت دایا اگر یہ این زندیق سزاوار عذاب عقوبت
 است لیکن در دنیا لباس مردان در گاہ تو و خاصان بارگاہ تو در بار

اکنون اگر عذاب لینی امانت شان ماست منجوا هم که نقال و هم
 لباس ما گرفتار عذاب گرد و بار خدا یا این کس نقال با بود و دنیا او را
 من بخش و تنگ حرمت ما در خلق کمن و وی را این گناه بگیر تا آنکه
 حق تعالی بخشد بوسید شفاعت در و ایشان استنتم بمضمونه
 و هم یکم از کمال وی رضی الله عنه آن بود که بعضی اکابر میفرمودند
 چون شیخ العالمین فی چشم جهان را از جمال با کمال خود نور کشید
 حضرت شاه کالن قدس سره در موضع شهباز پور موطن و سکن خود
 تشریف داشتند فرمودند امروز شیخ الشیوخ زمانه خود پیدا شد
 شب ما را حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین هرورد قدس سره
 باین بشارت مسرور و مشکور گردیدیم که چون شیخ العالمین اوید
 فرمود که شاه نعمت امدولی پلاو کو در غره و آخر هر دو قول بصحت
 رسید و به وقوع آمد که هم پلاو گلی گلی رست بطرف وقت حضرت ایشان
 آنقدر فتح باب ظاهر هم بود که کلمه مفتی از پلاو تا آخر ششمنی بود در مجلس
 ربیع الاول نوبت نخت تا یکصد و پنجاه من عمره در و شب رسید
 و در هر مجلس ربیع الثانی و جمادی الثانی و دیگر مجالس است و هم
 ماه رمضان و سنت امیر خسرو همچنین با بسط تمام اطعام کرده و مخایان
 پلاو جمع کرده برادی یک فلوس یک رکابی بست بازاریان میفرقتند
 و از اثر بسط وی رفتی امدر عنه بود که هر حوالام و تره فر کوشش را برین
 کار ستمی تمام بود که در کارخانه شادی و غمی بجز پلاو دیگر اطعام نمیکردند

نقل است در ولایت از اطراف ملتان پشاور درین دیار واروشده
 در شهر عظیم آباد اقامت کرده اکثر مجالس سماع حضرت شیخ العالمین حاضر
 میشد می گفت سیر عالم کردم و بسیار فقر اصحاب خانقاه دیدم لیکن نظام الدین
 زمانه خود و سحر جناب ایشان نیافتم هم در ظاهر و هم در باطن شیخ باب ظاهر
 باین توکل بخت که بکویب معاش ندارد و یک خر مهره بومیه از جای مقرر نه
 بر در امیر کس گذر نه از تلق و حاجت اغنیاء لب بسته و از سفر و سیله
 ظفر پاشکس با اینهمه روزانه خرج دو صد موم دارد و اعراض بیع الاولاد
 و ربیع الثانی و جمادی الثانی بود که مجالس بکروزه با چنان بسط انجام
 میداد و بر کبر و بهر اطعام میکند. ^{بیکجا} و دوکانداران هم مهنون همست
 و سخاوت وی ^{بیکجا} بدین حد است که زمانه از ملتان پشاور تا حیدرآباد
 و سورت کسی را از ^{بیکجا} ششم الملکیدم عواید زمانه هر چند عرق معیشت داشتند
 قبول نکرده ^{بیکجا} بعضی قناعت دارد و عیالت و ریاضت شاقه سرمایه
 عمر ساخته و با وجود کثرت آل و عیال و خانقاه داری در هدایت ارشاد
 خلق فتور راه نیافته و گاهی در اوقات معینه مراقبه حضور
 نرفته و در باطن بر تبه ولایت رسیده که خطبات محبوب الهی و سلطان
 شیخ العالمین و دیگر خطابات از حضرت نبوت امتیاز و افتخار یافته
 اوفی الحقیقت نظام الدین وقت است ظاهر او باطن آثار اتم الحروف کینه
 بارگاه غوثیه میگوید که علوتشان شیخ العالمین رضای خطابات و
 که در آخر احوال مثبت قرطاس خواهد شد معلوم هر کس خواهد کرد و انتشار ^{تقریر}

نقل است سید العباد و دیگر اکابر در تذکره ریاضت آنحضرت
 میفرمودند که سال و شش ماه با وجود خانقاه داری و مسافرت هر روز
 سکوت محض و رزیده بود و با اشاره هم کسی را کاری نفرموده هر چه میکرد
 از دست خود میکرد تا اینجا که خود از چاه آب وضو میکشید اگر کسی میدید
 می دوید و در لواز دست می رضی افتد عنده میگفت و آب میداد و گاهی
 فتور می در امر خانقاه داری نگزیده و هم قریب چهار سال بر غذای
 نه نمک فطاعت نمود و در عمر جوانی صوم طمی اکثر شبهاست و در آخر عمر نیز
 قریب بست و پنج سال تقلیل طعام مجتبی فرموده که در ایام صحت از پنج
 شش توله زیاده نخوردی و در بیماری که از خوردن دو اناجاری بود
 وزن دو اتم در غذا محسوب نمودی و نیز گزبان مقدار معین نه افزوده
 و در امهت بر قلت فاقه غذا مصروف داشتی و در عرس هیچ الا اول و رتبع نشد
 از تلخی و هم غذا مطلقاً نکردی و شب سیزدهم رغبت طعام ساختی و در نیمه
 او را دو و مخالف نشست مجلس و سماع صوفیه که از آن شب تا نصف
 هزار شریع معمول بود اینجا بجال داشتی که هرگز اثر ضعف بر لبه و بیاب
 ظاهر نشدی بزرگی صاحب حال در سلک ابوالعلاء سید اکثر ما نیز بحال عرس
 میشد از ادراک این حال بس متحیر گردید که فاقه سه روزه آسان است اما نشست
 و بر فاست مجالس خبر گیری همانان و بجال باندن او را در وقت معین و
 در ستله هواس بس دشوار است علی الخصوص شوق ریاضت آن بود که از
 شب سیزدهم تا نصف شب سیزدهم هرگز نشفتی و اکثر از مرمن صاحب

فرانشس شدی اما بیخ امر فوت نکردی و تمام تر بر روی حاجت خلوت
 همت مصروف داشتی و باران را نیز تر غیب و تحریر بر روی
 حاجات خلق فرمودی و حق برادری تا وسیع فوت شدن نداوی
 هر که میارشدی بعبادت وی رفتی و بر او را دعا است و فریاد وی
 را مقدم کردی چون ضمناً ذکر او را در مجامع میان آدم مناسب
 است تفصیل و بعد را در نوشته آید

ذکر ابرار و

آنحضرت هر روز شصت رکعت نفل گزاردی و در اکثر نوازل
 قرأت طویل کردی و فاتحه سلاسل قادریه و قلندریه و فرود سیه
 و نقشبندیه و شتیویداریه و امامیه و سهروردیه که اجازت آنها
 حضرت تاج العارفین نه یافته بود و فاتحه مخدوم الملک مخدوم شرف الدین
 و سلطان ابوسعید ابوالخیر و سید اشرف جهانگیر و حضرت مولانا
 رسولنا و فاتحه پیران سلسله خاص خود لازم داشتی و کنان
 از تواریخ مرگ بزرگان سلف و دوستان و اقربا مرتب فرموده بود
 هر روز ملاحظه کردی و فاتحه اسامی آن تاریخ خواندی و بیشتر چیز
 پزاینده هم فاتحه دادی و یک فاتحه تمامی هفت بخشید می و وقت خواب رو
 امام علی علیه السلام و علی علیه السلام تا آخر که برابر دو سوره فاتحه باشد
 دو یک روز و طولی قریب سه هزار خواندی و بغیر خواندن سرگزشت

آرامند غلطی و او را بحفظ علاوه برین و با ایتمه مراقبه معمولی
 وقت ظهر تا عصر و مغرب تا عشاء فوت نشد و در ایشان مترافض که معاصر
 آنحضرت بودند بر ریاضت شاقه و مشق سلوک و علی رضی الله عنه
 زهره آب میگردیدند و میگفتند که شرف الدین وقت ما شاد نعمت الله
 ولی محبوب الهی است یکے از کس نفس و نگذشت ادب و سلوک طریقت
 و بلند همت و می رفت آنست که نقل است از بعضی صحابان راز که بواسطه
 از آنحضرت شنیده بودند می فرمود بعد انتقال حضرت تاج العارفین
 تمنای شرف لقای جمال جهان از ای نبوی صلی الله علیه و سلم آتش
 شوق در کانون سینه برافروخت و متاع صبر و قرار را پاک سوخت
 رجوع دل باعمال استخاره یافتم وقت شب بعد سناخ اوراد
 تجدید و ضویر کرده بر صلا شستم خواستم که استخاره مشرف شدن
 بعمل آرم بیست و پنج مرتبه بر دل آمد که باین تا قابلیت تمنای دوول
 آیدین و دنیا و رنج و سه قدر خوبی دار و کردن و باین نهایت
 داد و نیت آرزو سه رویت کردن و در خواست مشرف شدن
 نمودن بجز سور ادب نیست چندان خوف طاری شد که درین
 ترد و صبح دیدم و نماز گذاردم و دیگر غم منسخ کردم باز چون شب آمد
 همچنان غلبه شوق دیدار بر دل یافتم که غم منسخ را هم منسخ کردم و حسب
 دستور شب اول و ضویر نموده بر صلا شستم باز همچنان ترد و خوف
 لاحق شد که دیگر جرئت بر این کار ندیدم و در همین پس و پیش شب بشرف

آواز اذان صبح بگوش رسید همپسین بنطشش ماه کامل بر من گذشت
 که هر شب و صبح و جدید کرده استعداین کار می شدم و تمام شب از غایت
 خوف و گمان سوادب اتفاق استخاره نمی افتاد و صبح میشد و باز وقت
 شب از غلبه شوق بیاب می شدم و بدین نور و نور کرده بر مصلا میخستم
 و دوزانو نشسته درین رذ و بدل صبح می کردم شبی خواب غلبه
 کرده و غنودگی بارار بود که عنایت بی غایت و لطف بی نهایت بخوار گه
 آید و کار با حسب مراد ساخت بر سر کمال لطف مشرف شدم و آنحضرت
 علیه الصلوٰة و السلام عمل خاص ارشاد فرمود که هرگاه منظور باشد این
 عمل مخصوص نیست بعمل آروازان شب در جمیع مهمات باطنی و مقصود اصلی
 فتح باب دیدم و گاهی در آن عمل تخلف نیافتیم تا آنکه حق تعالی بمن
 داد آنچه داد و در بابی مقصود از لطف خود کشاد آنچه کشاد نقل است
 میفرمود فرزند دلیند محرم هر از از داران مقتدا که صفار و کبار
 وری البوتاب صاحب دامت برکاته روزی تذکره رسالی محفل
 شریف نبوی صلی الله علیه و سلم در میان آمد آنحضرت ارشاد فرمود
 درین باب و امر سبب شوارست که کالین رسیم سببیت مگر خال خال
 و گاه گاه یکبار صورت اصلی وی صلی الله علیه و سلم مشرف شدن
 و گری چشم سردین یعنی برای العین و حضرت تاج العارفین رفته
 است نوبت این دولت دست داده بود یکبار در این بجزیره قدیم
 آثار شریف نبوی صلی الله علیه و سلم یکبار در خلوت ریاضت خود سخت

پوشش چوبین و یکبار دیگر که ذکران بالا گذشت و عنایت قدیم بود
 صلی الله علیه و سلم سه بار این دولت بی بدل و نعمت غیر مترقب
 نصیب این فقیر شده یکبار در خلوت ریاضت و یکبار وقت زیارت
 آثار شریف که تشریف فرما و جلوه فرزند پشاد فرمود ما آدمی حال زیارت
 باید کنان نیدوسن از خود رفته و یکبار در مجلس سماع و این هر سه با اتر از
 رسائی و دخول مجلس شریف که آن هر روز بلکه در هر مراقبه ممکن است و هم از آن
 روز که در زیارت برای العین مشرف شدیم بر صورتی الطیف دیدیم که چون
 آنصورت می بینیم از خود میروم و در صورتی ضبط و خود نمی بینیم گو یا بر
 من آنصورت خاص است که بار از من میراید و می فرمود مولود من
 مدوح که در تذکره آن صورت زیبا یکبار اختیار از آن حضرت گذشت
 و گریه استیلا آورد و این کمین بارگاه میگوید که بعد از این تذکره قریب است
 و پنج سال یا زیاده از آن آنحضرت برجاوه هدایت و ملک و لایت کرد
 فرانسوا بود و باعث امن و امان این جهان و تذکره شریف و شادان
 چشمم سرباز کسی نه آمد که از آن معلوم گردید که چند بار با این
 دولت بدست آمده بود و دخول محفل شریف را حدی و حسانی
 نبود که ناگاه بود که یک مراقبه هم از آن خالی رود و دیگر حکایات عنایت
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن مجلس سماع ذکر کرده آید پشاد را
 تعالی نقل است روزی بعضی از باران را گفتند در توقیر و تعظیم گفتار
 افتاده بودی گفت حرمت آنهایی غرض ضرورت است و در عرض جموین

شرعی است ورنه دل را بس احراف است شیخ العالمین
 است او فرمود یعنی کفره که مستحب کفره وند و حل مشکل رجوع بحضرت
 تاج العارفین فرمیکردند و آنحضرت در آمد و رفت آنها بعضی را تعظیم فرمود
 و احترام می کرد. بعضی را بادولت و شمت ظاهری مطلق عزت
 و حرمت نمی بخشید می دیدم که تعظیم و توهمین فرقه کفار نزد آنحضرت
 بر دولت و عسرت ظاهر نیست و فلاح دنیا و رفق کیمیا اثر و
 اعتبار ندارد و اما خطر و در دل راه یافت که آنحضرت به تعظیم کفره و بعضی
 دنیا و اهل اسلام بر آن خیز و ظاهر سحر کفر و تلبیس بین نیا سبب دیگر نیست
 چون در همه امور رسی و و تالیج آن جناب ستم جرادین امر هم
 اقتدار وی نکت و بر این کار ستم شدیم یک ناگاه آنکس ازین جنس
 حاضر خدمت فیض در جت شد و آنحضرت تعظیم وی نکرد و انبیا عالم
 بروی بزخاستم بعد رو آ حاجت نصحت یافت و حضرت بسوس
 من طالب فرمود چرا از تعظیم و توقیر و سبک باز ماندی عرض کردم
 که محض اتباع شیخ منظور است نه در جت نفس نه از کبر و نخوت از اینجا که لطف
 اتم در تربیت ما مبذول میداشت فرمود تعظیم و توهمین خلق هر کسی را سزاوار
 است که حق تعالی وی را بر خاتمه خلق علم داده باشد هر که در مواجد این
 چنین درویشان می آید اول حال وی از سعادت و شقاوت آخر
 و برایشان منکشف میگردد و بران کاری کنند اگر سعید است
 اگریم وی کردند و اگر شقی است گویند ظاهر صورت اسلام وارد و توقیر و سبک

بتوین بدل سازند و سعادت و شقاوت و کفر و اسلام عالیہ را
 اعتبار نہ کنند اما آنرا کہ این حال است نداده باشد و کشف خاتمہ ہر
 کسے نبودہ باشد ترک تعظیم کسی عین بد اخلاقی است باید کہ توقیر ہر
 کسے حسب قدر و کرم باشد تا زمانیکہ حق تعالیٰ ترا
 باین مرتب رساند و تعظیم کسے در بیج مدار و بر کفر و شقاوت ظاہر
 نظر کن سے بسا سوار کہ اشجا پیادہ خواہد شد بسا پیادہ کہ اشجا
 سوار خواہد بود و از ان روز التزام این امر گرفتہ و حسب قدر ہر
 کسے احترام و اکرام میکنم مسلم باشد یا کافر ازین ارشاد مبارک
 را ہدایتی شد و معتزنان بد باطن را جوانی شافی آری اسے
 بر او را این نکتہ سر پا منفعت ازین مولف کتاب یادوار کہ بی دریافت
 کار ہرگز ہرگز و ز نہار نہار ہر کار مہربان اسرار و خاصان کردگار ز ما
 طعن و اعتراض نکشائی و لم ولارا در حکم والای شان و خلیج ہدایت
 و رزق منتظر ضرر خود باشس کہ خسران دین و دنیا خواستی و بعد ظہور
 بسبب و دفع اعتراض آخر آنمہ طعن و رد عائد بطاعن میشود و محمول
 بر جہل و حق و سے میگردد و مولوی معنوی مولوی روم قدس سرہ
 و رشتنوی فرمودہ است سے کار پا کان بر قیاس خود گیر گر چہ ماند و
 نوشتن شیر سیر و ادار اکثر کتب بسیار حکا بینا ویدہ ایم
 کہ جہلے بسبب طعن و لعن برین فرقہ درویشان گرفتار کتبت عظیم
 و روینا شدہ و بعد مرگ ہم در عذاب قبر مبتلا گردیدہ اللهم اغفرتنا

و عافنا بحق نبیا و شیوخنا سلام الله علیهم و علیهم جمیعین و در ستر امور
 باطن و مقامات عالیة القدرت مطروفت و اشتی که کلمات تصوف
 ز هزار زبان نه آوردی و اگر کسی در تذکره حال شایخان عصر از
 بیباکی در گفتگو می تصوف بیان کردی فرمودی البتة فلان را از غیر
 کلمات توحید ذوق بسیارست و کلام را توجیه شرعی فرمودی که خلاف
 شرع نباشد و تاویل کردی و زبان بدگویان بدراجهت شرعی
 بند کردی ناگاه بودی که بزبان مبارک در مجلس خاص و آنهم در تذکره
 مقامات توحید کلام تصوف بزبان آوردی و رنگ روزگار دست
 و اگر کون شدی و اگر از باری تصرفی و خرق عادتی بظهور آمدی تا وسیع
 در کشفش وی را امر فرمودی تا غبار نخوت و انانیت و سرور دل بر صیبه
 عبودیت وی نه نشیند و اگر کسی تصوف بقصد کردی بسبب جز نبود
 و فرمودی که مخدوم الملک یا مریکه مخدوم و نظیر القصد متصرف بود
 بود فرمود چندانکه بقصد کردی از حق دورماندی و در رویا
 صالحی که بعضی یاران را میشد و بشرف تقای جمال جهان آرا
 صلوات الله علیه و آله و سلم فائز شدی و پیش می رضی اهد عنه نفاخر
 بیان کردی هدایت بان فرمودی که تو کجا و آنصورت سرایانوز کجا صورتیک
 دیده در حقیقت طینت خود دیده هر کسی آنحضرت را می بیند او را
 معنی خود را می بیند مثال آن صدر رسالت آینه حق نماست هر صورتیک
 مقابل آینه آید جنبه رنگ و روی خود می نماید پس صفائی قلب

باید که از آن صورت پاک مشرف تواند شد چنانکه خبر سبیل میگوید
 را و صفائی طینت و زیبایی صورت و قرب منزلت با آنسور و مناسبت
 نیست ما و تو کی تو انعم و بد آنسور را بنیة جمال حق است قدسیان تا
 بیانی و ندانند نشینده که بعضی مرسوم آنسور و کائنات را
 صلی الله علیه و آله و سلم در خواب بر صورت غلاف شرح دیده اند و
 شیوخ زمانه بقیه از طینت و نیت و اعمال بنیة کرده اند که در تفسیر
 الامم صورت و طینت خود دیده نه آن حضرت را بلکه خواب را که میرسد
 در وارد دنیا هم از اصل صورت آن سرور کسی ندیده الا صورت خود در آن ائینه
 معانه کرده ابو بکر صدیق را بر حسب طینت خود در آن ائینه چنانکه بخود و شفقت گردید
 و ابوجهن بجز صورت غنا و نیافت و برانکار و عداوت جان با و حسن جمال با کمال
 آن جلوه بحق مظهر اتم صفا مطلق کسی ندید یوسف در چاه ز سندان و
 محبوس نهران هزار زلفا صورتان از پیر تاران وی از زندگه
 مایوس بگر سوخته از آتش شوق وی نظر دوخته بر ریگدزی سر نیاز
 بر روی عمر بالبسر کردند و پی دویند با بدولت دیدار رسیدند
 احمد اربک شایدان کف جلیل تا ابد بهوشش از جبرئیل و تو هم
 یاران را تقید سلوک و شتی و فرمودی حالات و کیفیات بجهوانات
 هم پیدا میشود از برکت نگاه او یار الله بلکه در شجار و احوال سرایت
 اثر ایشان میشود حکایت سگ نجم الدین کبری و گریه سید اشرف
 جهانگیر و فیلسف میر ابو العلی محمد حسن مرهم مشهور و معروف است

و در کتابها مندرج اما اثر حال شان در اشجار و احجار و در دیار حاجت بآب است
 ندارد هر کسی که خواهد برود در کوه را بگیرد مقام العین مخدوم الملک
 شرف الحق والدین بهاری و ببیند که هر سنگ از اثر وی چنان
 مملو است که گویے پیش زنده صاحب دلی نشسته و هر عوام و خواص
 بدان قائل اند تا اینجا که رفاض نیز لکن ازین اثر آن گره و سنگ را
 یا آن سنگ را عارف باشد نتوان گفت که آن موقوف بر انسانیت است
 و انسانیت بی کسب سلوک نمی شود و سلوک نیز برفش است فی
 مَرْضَاتِ اللَّهِ أَكْلًا وَ شُرْبًا وَ لَبًّا وَ غَنَبَةً وَ تَوَمًّا وَ لِقِظَةً وَ غیره
 مما لا یخفی علی السائلین و در فتح باب باطن بهترین تدبیر حاجت
 روائی خلق را شمرده و صرف همت و کسب رضی اللہ عنہ در
 برآمدن محتاجان سابقا سمت تحریر یافت و باین شرح چند
 ملحوظ داشتی که تا زمان طاقت رفتار هرگز ترک جماعت نکردی
 و عذر بهاری رو الفرمودس گاه چنان بود که اطباء و اعیان
 بر تجویز تنبیم و گذر نماز و خلوت شریف یک زبان می شدند و بر ضرر
 آب وضو و رفتن تاسبی اصرار میکردند که موجب ازدیاد مرض است
 آن زمان با کراه تمام در خلوت نماز گذارد و بر تنبیم قناعت نمود
 نقل است در ایامی مرضی صعب داشت و باستقامت خدام چند بار
 تاسبی شریف اشرف آورد و نماز جماعت کرد و ازین سبب در خواب
 بسر اشتدادش چون باز قصد فرمود جناب سید العلماء سند العرف

اور عصر الفقی دہر رسید مولوی احمدی افاض اللہ علیہ فیوضہ
 کہ از خلفاء اعظم ان حضرت اند عرض کردند خلوت حضور است
 و پیش حضور سبقت شرعی میگویم تا یقین صدق ماگرد که هرگز
 در جواز تمیم وضو آب و وضو شک نیست و حرج کردن بهر جماعت
 تاسی شد لیس زینار نباید و غلام حاضر است همین جا و خلوت
 امامت میکند و در مسجد کسی دیگر را برائے امامت میفرساید و عمل
 شیوخ و فقہاء اہم چنین دیدہ شدہ منظور رومی عالی نشد فرمود
 این وقت طاقت رفتن میدارم آیندہ حال مزاج دیدہ کردہ خواهد
 و بغایت حرج تشریف بمسجد شریف آورد و بعد نماز از سید العلماء
 استفسار معنی لا یكلف اللہ نفسا الا وسعہا نمود حسب راسے
 مفسران عرض کردند کہ تکلیف شرعی بقدر طاقت نفس است
 و صحت و سقم و مالایطاق ساقط از پایہ اعتبار است فرمود کہ در
 مرض موت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم باوجود شدت مرض
 و تب و دروسر وضعف توانا کہ طاقت رفتار تا مسجد شریف
 نداشت ہر دو دست حق پرست بردوش علی مرتضیٰ و عباس
 رضی اللہ عنہما نهاد و با حسب شریف بران ہر دو قوت بازو داد
 و چنان میرفت کہ قدم شریف بر زمین سے سو و لپشت پاگرد آورد
 بود تا داخل مسجد مفتول گردید چنانچہ در تواریخ معتبرہ مذکور است
 و در مرتبہ باین رایج و تکلیف از حجرہ مطہر تا مسجد النور جلوہ افروز

شده اختیار این صبح و تحمل این اذیت از دایره وسعت آن حضرت
 و طاقت بشری خارج بود یا اینقدر تکلیف اعتبار ندارد و بهر تقدیر
 ما را این قدر ناتوانی نیست نه آنچنان تکلیف باز درین صورت ترک
 جماعت مسبی چگونه روا باشد مولانا را بجز سکوت جوابی نبود روز
 دیگر این کمینہ بارگاہ و جناب مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہ
 حاضر خدمت فیض در حبت بودیم استفسار معنی آیه مذکورہ فرمود
 تفسیر ظاہر کہ از استار یاد و ششم بمعرض بیان آوردیم همان رو
 و معارضہ ارشاد نمود چون در حقیقتہ جواب معارضہ نبود سکوت کردیم
 بعد تا مل ساعتی در معنی و سہ ہدایت بمضمون فرمود کہ لشکین
 خاطر ہر کسی گردید گفت وسعت نفس آنست کہ متحمل آن امر شود
 خواہ متحمل جزو سہ یا متحمل کل ہر قدر کہ طاقت دارد بجا آورد و متوا
 بہ حسب طاقتہست چنانچہ بیمار اگر داند کہ تخریمید و گیرد یک رکعت
 ایستادہ می تواند گذارد و دیگر رکعات نشسته باید کہ همچنان کند و دیگر رکعت
 را نیز همچنان قصد او کند تا زمانیکہ یقین افتادن بر زمین نباشد
 نہ نشینن بسا است کہ نفس آثارہ در پیرایہ بیماری بہانہ جوید و حیلہ
 آرام در آن خواهد و از طاعت چنانکہ برسے واجب است باز دارد
 و تمام و کمال او اشدن ندید و گاہ بودی کہ در نماز از غایت ضعف
 مرض طاقت ایستادن نہ شستی چون دیدسے کہ باو لغزش آمد
 آن زمان بے شستہ و فرمودسے ز نماز از مکر نفس زمین نباید شد و ریاضت

نباید گذاشت و در مرتب سلوک عمل بر بکتوب حضرت مخدوم
 الملک کرده و فرمود که وے و قایل شیخ را خوب حل کرده است
 و نیکو میداند و در مقام شیخی نظیر خود داشت و در باب هدایت
 خلق استوار مانده بود و هم شاه غلام بیکه که منتسب بفرزند حضرت
 محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ و متوطن قصبه امیرانده گفتند که در
 در مسجد اربعه و آیات بهر حاجات دینی و نیومی بعد مقررات و فر
 بنهار می خواندم آنحضرت مکرر بسوسے ماوید چون شب و خلوت
 حاضر شدم و سر و چهره خواندی عرض حال کردم ارشاد نمود که نزد
 علماء اطراف تفسیر آیه و لا تشتر و ابایاتی ثنا قلیلا چنانکه در کتاب
 نوشته اند نیکو میدانی و بنا بر تجویز اجرت حفاظ و تراویح و حساب
 میت و غیره نمی کنند اما نزد صوفیان آنست که برای حاجت دنیا
 و دنیا هم نباید خوانند که اینهم بیع و شر است و لاریب در مقابل کلام
 حق تعالی طلب همه سومی او من قلیل است هر چه از آیات
 خوانند محض رضایند خوانند عقب آن حق تعالی هر چه پیش
 عطیه محض اند سبحان اللہ نعم الکلام کلام الملوک ملوک الکلام
 انتی نقل است یکے را سخن در باب سلوک بود عرض کرد
 فایده ریاضت چیست فرمود صفای قلب و صفای قلب
 صلوح قلب پیدا میکند که عطیه الهی بسبب آن در قلب
 سالک بقاء پذیرد و ملک وے گردد یکے از نواید وے نیست

که گفته عرض کرد بعضی مشایخ آن زمانه قائل اند که حالتیکه دست
 و او نمی رود بلکه از گناه هم زوال نه پذیرد و این را بر قوت طریقه خود
 حمل کنند و گویند ما مستانیم ریاضت و زهد خلاف عنوان نیست
 حالات قوی را از گناه ضرر نیست و در طریق دیگران که آن
 زور و قوت نیست هر چه بر دل سالک وارد شود پس ضعیف ماند
 که نفس ایل میشود در جواب این و امیات سخنی نگفت و بدایت فرمود که
 حضرت مخدوم الملک شرف الحق والدین قدس سره درجا تحقیق حالات رحمانی
 و شیطانی و علامت تفریق آنها نوشته است که کیفیت و حالتی که بعد افعال غیر شرعی
 بحال ماند باید نیست که محض شیطانیست و از زوال و و نشا و باید شد و بر عجزت اندوه
 باید که در حال شیطانی بر باورفته و اگر بعد از شروع زائل کرده هم و نشا و باید شد که
 اگر کیفیت رحمانی بود و توبه استغفار باید که و با حقیقت این بحال کند و اعمال اسلاف
 که بظاهر خلاف شرع می نماید زبان طعن نکشاید بسبب آنست که
 کاملین این فرقه چنین حرکات کنند اما آن حرکت در نفس الامر خلاف
 شرع نیست و قصد سلطان بایزید بسطامی در خواندن وی لا اله
 الا انما فاعب و گرفتن نان از دوکان مردی جنبی مفصل نوشته
 است که در حقیقت آن حرکات موافق شرع بود و هم در جمیع امور
 برخلاف نفس باید رفت که عبادت همین است هم درین میان
 بود کشف حال آنکه بعضی مشایخ آن اکثر سخن از کشف خود میگویند
 می گویند و هر وقوع آن یقین دارند فرمود مخدوم الملک سره آری کشف خود کشف

باید زو و اعتماد نباید کرد کسے عرض کرد کہ سہلوت در بارہ خلافت
 بسیار مکاشفہ دارند اعتماد بران باید کرد یا نہ فرمود اہل مکاشفہ
 چند قسم اندیکے از ان صاحب ستر خفی و جلی است کہ در مکاشفہ
 و سے کذب گنجائیش ندارد گو یا در حق آن ویے مکاشفہ و سے
 حکم وحی وارد و شیطان نفس را در مکاشفہ صاحب ستر فرمود
 و خلت نمے شود و همچنین اولیایے صاحب الہ در ہر زمانہ کثر و
 نایاب اند و جو دشمنان کبریت احمد است و قول ایشان نوعی است
 از وحی در مرتبہ صدق و دیگران از مکلفین شیطان کہ مطمئن
 نیستند بر کشف شان اعتماد و انقدر نباش۔ و ازین مقام کلام
 مخدوم مشعر است کہ کشف خود کفش باید زو و اعتماد نباید کرد
 و ہم سالک را خیال کشف نباید کہ از راہ مطلوب باز میدار و کار در ان
 دیکر است و ہم ازین قبیل است کہ روزے در نواید ریاضت و مجاہد
 بسط کلام میدہشت و خلق را ہدایت مے نمود این کمینہ بارگاہ
 عرض کرد شاہ محمد اکرم و شاہ جہن قدس ستر سما از حلقہ باران
 حضرت تاج العارفین رہبر دوم تراض بودند و شاہ جہن نسبت
 شاہ محمد اکرم ریاضت شاقہ مے کرد اما اثرہ ریاضت ہر شاہ
 محمد اکرم را بود لب شاہ جہن دست ندادہ و چنانکہ ایشان را دست
 بدامن مقصود رسیدہ شاہ جہن را نہ رسیدہ سوائے بسخت و
 تقدیر سبب و زطایہ حسیبت فرمود ریاضت شاہ جہن

هر چند شاقه بود لیکن نزد این طایفه اعتبار نداشت چرا که مثلاً
 مجاهده اگر سنگ بصوم طے کرده باز وقت افطار سیر خوردی
 و اگر سینه نازد و شاه محمد اکرم گاسپی سیر نخورد یک حصه سیر
 خورد و آن حصه اگر سینه نازد ریاضت ایشان دائمی و هر خطه
 بود و ریاضت ایشان تا وقت اگر سنگ دیگر آنکه شاه محمد اکرم
 ریاضت تا مرگ بحال شست و شاه محمد بن راجین نبود و سالک
 ساعتی از ریاضت باز ماندن آنست است حضرت غوث کبیر
 قطب ربانی محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه در کتاب فتوح الغیب
 فرموده که سالک هرگز از فکر نفس غفلت نه ورزد و ریاضت نگذارد
 و یکی از حلم و رحم و سه رم آن بود که با چنان تشرع و تروع کار حکم
 کرده و به ملائمت و نرمی حصول مقصود جست اکثر طلباء و نووارد
 که نماز نمی گذارند و نه نرمی تمام نصیحت فرموده و خلقه ازین
 خلق شقیقت و سه اختیار صلوة خمس کرده و عبادت بعبادت
 گرفته و اگر نصیحت اتفاقاً اثر نمی کرد و نیازات بزرگان مثل سینه
 منی و توشه و غیره که اکثر درست میشد فرمودی بی نمازی را خوردن
 نباید و تقاسم امر فرموده که درین نیاز خوردن القیای شرط است
 تارک صلوة را و ترک مسکرات را هرگز ندی چون چند سیرین
 میگذشت آن طالب علم لطعم اطعمه لذیذ ناچار ترشیب نماز است
 و از خوردن منہیات مسکره اجتناب ساخته بعضی خدام بارگاہ

عالی عرض کردند که اینها توبه بطبع طعام لذیذ توشه و سه منی شیرین
 و نمکین و غیره که بیشتر میشود میکنند چون بعد حصول علم با بعد ترک
 عزم تحصیل از اینجا میروند باز ترکیب بمبئیات میگردند و در زمانه
 می او فتنه فرمود حال باطن تائبان و صاحبان چون معلوم شود
 که توبه دروغ بسته اند و فساد باطن دارند یا توبه بوضوح دارند و نیک
 طینت اند و بر توبه و عهود استقلال است یا نقض حکم شرع ظاهر است
 و هم توبه دولتی است علیحدّه و استقامت بروی امر است علیحدّه
 چون زیور مرصع در بدن عروس اگر حق تعالی هر دو دولت کسی را
 بخشد نور علی نور و بنده ما خود بر ترک توبه است زیر استقامت توبه
 بنظایر از و سه توبه دیدیم تائب شرم مردم علا و ه برین تازمانیکه در طلب
 علم مقیم خانقاه است و بطبع طعام از ممنوعات مجتنب و محترمت
 چه کم است هر قدر ایام که از گناه پاک ماند غنیمت است این هم
 دولتی است و هم در امر تقویٰ شاه غلام بگیه که از فرزندان
 حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه اند و در موضع اجمهر سکونت
 و توطن از ابار دارند نقلاً از آنحضرت رضی الله عنه گفتند که روزی
 ما را ارشاد فرمود که هر چیز را در شرع شریف قضاء است اما تقوی را
 بجز ادا قضاء نیست چون در کاره فوت شد همه بر باد رفت
 این خرقه پیوند پذیر نیست هر ساعتی تمام باید داشت که در کاری
 از دست نرود و نقل است یکبار دوستان هم بزم ما از راه جواز

در حلق ریش بیابکی میکرد و اکثر دوستان پند و ملامت میکردند ^{بیت}
 نمی آورد و سود نمی داشت روزی پسرش در خلوت شریف
 حاضر بود لحمیه بر روی وی لبس فریب و از اتفاق این کس سبزه
 در خلوت شریف بعضی و معروض مطلبی رفت بعد گذارش مطلب
 آنحضرت شیخ العالمین متبسم شده فرمود حالارش گذشتن ضروقه
 آمد تا علاقه ابوة و نبوة بحال ماند بلکه در ارسال هم ملاحظه ابوة و ابوة
 شد و رنه فرقی بجز جنبیت محضه در میان هر دو ظاهر نیست و
 در میان پدر و پسر تا ظهور علاقه ابوة و نبوة فرقی در اوصاف
 ظاهری باید تا پدر را پسر نگویند و پسر را پدر ندانند چندان
 بر دلش اثر کرد که ازان روز دیگر خلق نکرد و متوجه صلاح تملک شد

ذکر احوال مجلس سماع در ایام عرس غیره معونه فواید دیگر

هر چند حضرت شیخ العالمین رفته قادریه است هم کسب سلسله طایفه
 و هم حسب طریقه باطنیه اما جوش و وجد و سکر و مستی عشق و
 ذوق و شوق القدر و هشت که چشمتیان زمان بران شکر می برند
 و حسرت می خوردند یاران را آتش عشق و سکر رفته آنچنان سوز
 که خس و خاشاک حرص و هوا خاکستر گردید و بعضی را یکروز
 کامل و بعضی را هشت پاس و بعضی را سه روز غایبه تا به نفعه در
 شورش و وجد می گذشت که درین عرصه فرصت اکل و شرب

و خواب نبودے الا از کرامت و سے رخصت بود کہ نماز ہم از کسی فوت
 نیشد و گاہے ندیدم کہ صاحب و جد را در محفل شریف و سے بگفت
 نماز در بے افاقگی شورش زود مگر انگہ اینقدر افاقہ می آید کہ آفتان
 نجران نماز فرض سنت سے گذار و بعض یار را نوبت بہلاکت
 رسیدی و از دستگیری آن جناب جان بسلامت برو می چنانچه
 در ذکر مجالس گفتہ آید انشاء اللہ تعالیٰ معائنہ اول و زینوں
 حضرت تاج العارفین رضوی بزرگے بود شاہ غلام سرور کہ ذکرش بالا
 گذشتہ در مجلس سماع نشستہ بود و مہول نشست و رہلوئے
 حضرت شیخ العالمین رضوی در وقت در و جد آمد و قصد کمال ضبط
 کرد و تحمل فرود کردن آتش عالم سوزنہ آورد و چنان نشستہ
 و غشش آمد و کس را بر حال و سے اطلاع نہ کیا شیخ العارفین
 سر از مراقبہ چنان برداشت کہ گوی اہتمام کار سے دشوار پیش
 آمد و بسوسے ایشان گاہے تا دیر فرمود فی الجملہ افاقہ آمد و
 سرش را حرکت ہویداشت چون گاہے دستورا حضرت در دست
 یاران باین نسق بود و مجلس بیان از شاہدہ این حال در حیت
 گردیدند باز آنحضرت دست ایشان را بگرفت و جذب حرکت
 کرد تا آنکہ فی الجملہ طاقت نشست یافت و بر نشست اما
 ہنوز ہواس نامدہ بود کہ در برش گرفت و تمام تر در افاقہ آورد
 والا اثر ضعف و حرارت باطن تمام تر مضمحل ساختہ بود این

کمیته بارگاه را با آوردن گلاب ارشاد فرمود حسب الحکم شریف
 گلاب حاضر آوردم و دو سته بار بر سر درویش ریختم و راسته تبر
 چهره و سه یا فتم حکم کرد که حالا ایشان را از مجلس مسجد ببرد
 هر دو دست زیر بغل نهاده مسجد بروم و بر جا که نماز برپا شود
 غلطانیدم ساعتی نگذشته که در وجود بر خاست و قرض
 کنان بمجلس آمد بعد القضاة مجلس در تقرب حضرت
 شیخ العالمین رضی میفرمود که بار ادران وقت مطلق اطلاع حال
 ایشان نبود محض لطف او تعالی است که خبردار اگر کیساعت
 دیگر بغفلت می گذشت باز ایشان را زنده نمی یافتیم جوش
 مفرط بود و ضبط آن باین حالت رسانید و نوبت تا اینجا رسید
 معائنۀ دوم در عرس حمادی الثانی قریب یکیا س روز بعد
 بود صاحب دلان در شوق و ذوق بودند از آن جمله سید نظر علی
 که سر آمد یاران حضرت شاه شمس الدین قدس سره بود و اثر
 مفرط آمد زفته زفته در عین دور زنگ چهره زرد شد و نزد شاه
 مدوح رسیده این قدر گفت ملک الموت حاضر شد پیش نظر
 دیگر طاقت گفتگو نماند و بر زمین افتاد جناب موصوف خطابه
 در کنار گرفته جذب حال کرد و سوسه زنه بخشید و هیچ تشکین نداد
 دید که کار از دست میرود و در و بسوسه شیخ العالمین کرد و مضرط
 دید آنحضرت حسب سلوک طریقه بطایر و قبض و بسط کسی تصرف

نمی فرمود که مرید مرید باشد مگر بسوسے یاران خود با وقت خطرا
 کسی چون دید که وقت تنگ است و کار از دست میرود و دفعه
 معالقه نمود که حواس و افاتہ آمد و پیشست آن زمان دست
 حق پرست بردست و سے نهاد تا آنکه همه حرقت و جوش می
 جذب فرمود و آن حالت مشاہدہ ملک الموت ہم زوال پذیرفت
 و تمام تشکین یافت لیکن ضررے عظیم حضرت شیخ العالمین
 رسید و آن این بود که میر نظر علی را مرض سل کبر نبه رسیده بود
 که هر روز در سرفه خون می آمد و تب مفارقت نمی کرد و جذب
 سورش المرض هم اندک بسوسے آنحضرت منجذب شد
 تا آنکه روز شدت سرفه بود و خون در سرفه می آمد و تب مفارقت
 نمی کرد و مردمان را بس تشویش رود و آن زمان فرمود جامی شود
 نفیست عارضی است آنروز که میر نظر علی را حال متعیر شده بود
 از کمال تشویش هملت نفریق در میان شورش و مرض
 نیافتم قصد شورش و سے کردم با حرفت مرض هم اندک
 منجذب شد و لطف آنکه تا آنکه روز میر موصوف را نه تب
 بودند خون در سرفه می آمد این کمینہ در آن وقت حاضر بودند
 با خود با علاقه محبت و ربط بسیار داشتیم از کیفیت آنوقت
 پرسیدم گفتند یکبار در عین دور و وجد حرارت آتش عشق
 زیاد تر شد و ملک الموت را دیدم که قبض روح حاضر آمد

و مستعد کار شد بجز عملت گفتن این قدر که ملک الموت آمد
 دیگر افاقه نماند اگر یک ساعت در دستگیری توقف می شد
 جان بری ممکن نبود معائنات سووم مریدے از مریدان
 آنحضرت شاه خدا بخش نام در ابتدا سے سلوک حرقت قلب و
 کثرت شورش بسیار داشت شبے مجلس سماع بود و او در قصص انفاقاً
 از والان مجلس و در کنان در سخن آمد و ساعتی در شورش ماند بنفیان
 مردمان که قریب دے بودند نشستند مگر سکون شد کسے التفات
 بحال دے نکرد و مجلس هم گرم بود و حضرت شیخ لعالمین رانیز از جوش
 جسد شغیر در حرکت و جنبش بود ساعتی نگذشته باشد که یکبار باین
 کسینہ بارگاہ متوجه شده فرمود که حال خدا بخش چیست در یاب آمد
 و دیدم که بنحو افتاده است همچنان که دیدم عرض کردم سید العلماء
 سید العرفاء خلیفہ اعظم مولای سیدی سید مولوی احمدی افاضی
 علینا فیوضہ را فرمود خدا بخش را در یابید چون نزدیک آمدند
 دیدند که رقیق باقی است فوراً بعرض برداشتند که کارش تمام شد
 الارقیق باقیست آنحضرت باضطراب حکیم غلام جیلانی صاحب
 رحمۃ اللہ علیہ را کہ سر آمد اطباء شہر عظیم آباد بود و در آن وقت سعاد
 اندوز مجلس اشرف بود فرمود که خدا بخش را خبر گیرند که غش کرده
 است ایشان بردست دے هر چند جنبجوے نبض کردند بنفیان
 عرض کردند کہ نبض ساقط است اندک گرمی بر سینه دار و قلب ا

نے الجملہ حرکت است باستماع این حال باسند حال قریب وی آمد
 وید کہ بزین افتاده است سینه اسرار بخینه برسینه بے کینه بوسے
 نما و کہ چشم بکشا و واند کے افاقہ آمد حکیم ممدوح را فرمود کہ اکنون ملاحظہ
 بنفص فرمائید چون دست بر نفص نهادند قومی یافتند سر ابا چیرت
 شدند و خندان خندان عرض کردند کہ بر جامی خود دست و با قوت است
 اما این امر دیگر است کہ در دست اطباء نیست باز آنحضرت دست
 حق پرست برسینه کوسے نهاد و وساعتی دیگر مراقب شد کہ یکبار خدا
 نغره زد و در نفص بر خاست حکیم صاحب فرمودند کہ ازین حالت
 کسی را ہی ندیدم مگر ایشان را و فی الحقیقہ مضمون شعر مولوی
 امروز خاطر نشین باشد اولیای اطاعتی است از آلہ تیرہ
 ہارمی آرزو راہہ معائنہ چہارم مولوی محمد علی اکبر علیہ الرحمۃ
 برادر خورد سید العلماء سند العرفاء و است بر کاتہ بودند ایشان را
 چنین حال اکثر بودے و کتر مجلس از ان حالی گذشتی و بدستگیری
 شیخ جان بسلاست بروے چون احوال شان طویل و طول است
 بنا بر اینجا ترک کر دم در ذکر یاران انشا اللہ تعالیٰ گفت آمد
 نقل است روزی مولوی محمد علی اکبر رحمہ اللہ را در ایام محرم
 حالت دست داد و شورش مفرط آمد کہ نوبت بہ ہلاکت رسید
 سید العلماء معہ و دیگر برادران دینی نیز حاضر بود ہر کسے سجد
 حرقت وے مشغول شد مطلق کنی نگر وید و آنافانازنگ کر

بود مضطر باین جناب سید العلماء کسی را نزد حضرت شیخ فرستادند
 که وقت دستگیری است دوران وقت جناب مستطاب مولانا ثناء
 ابوالحسن صاحب افاض علینا فیوضه حاضر خدمت اشرف بودند
 و ایشان را در آن عرصه محض ابتداء کے سلوک بود و از اشغال
 افاضه و استفاضه و جذب حال چیزے ارشاد نشده بود آنحضرت
 بهمین قدر فرمود بروید و در ایام جناب ایشان امثالاً للامروانہ
 شدند اما در راه سراپا حیرت می رفتند که مارا کجا ہے چیزے
 ازین جنس ارشاد شد و بتدی محض ام و اوشان صاحب احوال
 فیج ما خود آنجا رسیده چه خواهیم کرد علی الخصوص جائیکه سید العلماء
 و دیگر یاران صاحب طاقت در عجز اند تا آنکه بر سر شان رسیدند
 هنوز گامے چند باقی بود که بحیر و سواجہ بلا قصد همه حرقت و حور
 شان بسوسے ایشان مجذب شد و افاقہ تمام ست و او سید العلماء
 و دیگر صاحبان سخت متحیر گردیدند و دانستند کہ ایشان جذب
 کردند و این طاقت تصرف شان محمول بر محض عطیہ الہی کرد
 جناب موصح اکثر دین ذکرے فرمود کہ سر موقصد جذب مشور
 اوشان کرده بودم و چه جذب میکردم کہ مارا درین باب هیچ دلیلی
 بے خاصتہ بحیر و سواجہ جذب حال شد این محض تصرف و طاقت
 حضرت شیخ العالمین بود تا تم کہ وقت نخصت چه کار کردند این
 کینہ بارگاہ و زوکر روز ولایت و طاقت تصرف شیخ العالمین

بارها از زبان مبارک جناب مستطاب مولانا شاه ابوالحسن
 افاض انشد علینا فیوضه و بشیر و مکر شریف است معاینه چشم
 جناب سید العلماء را بغیر سماع در حادثه کتوبت بهلاکت رسیده شود
 و او بیا از هر طرف برخاسته خبر حضرت شیخ العالمین رسید باستقبال
 تمام برخاست و بسوسه خانه شان شتافت دید که تمام خانه تاریک
 است و سید العلماء در حالت رومی است رفته جان باقی است
 و نفس شوریده در شانه او چشم حق بین چون چشم مختصر و بزرگین
 افتاد آنحضرت همانجا بزرگین نشست و ایشان را بر داشتند
 در کنار گرفت تاویر که با فاقه آمد اما ضعف بسیار داشت فرمود باو که
 کنید و قدری گلاب بر روی او زینید و بر سر و سینه زینید
 که ضعف و حرارت زوال پذیرد معاینه چشم مولوی
 محمد باوی سلمه اللہ تعالیٰ که افضل فرزند آن و جگر گوشگان
 حضرت سید العلماء است روزی در سماع بود حالتی طاری شد
 که حالش دگرگون گردید و کسی را بران اطلاع نه چون آنحضرت
 دید که کار از دست میرود از جا سرفرود حرکت فرمود بر ایشان
 آمد و در کنار گرفت و باز بحالش بر آورد آن زمان مجلسیان معلوم
 شد بعد القضاة مجلس فرمود که تا زمانه وسیع و قبض بسط
 کسے دست انداز نمی شوم گو مرید مرید باشد بجز مریدان خود
 و درین وقت دیدم که مولوی صاحب را مطلق از حال فرزند خبری

بیست و کار بر باد می شود بالا جبار قاصد جذب حال وی شد
 سید العلماء البشیر در ذکر گرمی و جوش باران آن حضرت رفو فرمودی
 انسان او تعالی است که مایان را و البتہ و امن دولت میخاد می
 شیخے کاٹے کردہ کہ احاطہ بر مجلس و حال مجلسیان تمام تر دار و ویرا
 با غلامان و حاضران مجلس معیتے است همچنان کہ جان را با جسم و نہ
 عالمی را کار بھلاکت کشیدے چنانکہ بعض بزرگان را پیش آمدہ
 کہ خود در مراقبہ بودند و لپسر شان را در شورش نوبت بھلاکت رسید
 و ایشان را خبر شد تا آنکہ جان بجان آفرین سپرد و صاحب کے
 بود شاہ غلام حیدر نام مایتر و سے راز پارت کردہ بودم حال فرزند
 و سے ہمچنین شد و معائنہ منقہ مولوی محمد علی سجاد صاحب
 فرزند ارجمند حضرت شیخ العالمین رضا بود و در چہ ششم از فرزند
 از افرات شورش و فلولانی حرقت در زمرہ معاصران نامی پیدا
 کردہ بود اکثر نوبت و سے بھلاکت رسیدے علی الخصوص بسبب
 نسبت عشقیہ کہ حضرت رسالت از بد و شعور حق تعالی
 ویرا بے کسب عطا فرمودہ بود و غزل مدحیہ اور البشیر این حال
 رسانیدے و حضرت شیخ در حق و سے اعجاز عیسوی بکار نمود
 و گاہ بودی کہ آنحضرت در مسجد شریف میداشت و بعضے را
 را کہ شورش مفرط آمدے اہل مجلس را از حال شان خبر نبودے
 و آنحضرت کسے را فرمودے کہ بمولوی احمدی بگو کہ فلان روز یا

و یا اینکہ اگر در تسکین توقف می دید خود شریفین سے آوردونی آن
 تسکین سے بخشید چنانچہ مولوی محمد علی اکبر علیہ الرحمہ را روز
 وجد بود و آنحضرت در مسجد شریف بعد نماز صبح قصیدہ غوثیہ
 سے خواند رفتہ رفتہ حال شان متغیر شد و یاران در مجلس حاضر بودند
 اما بسبب استعراق حال خود کسی را اطلاع بر حال ایشان نشد
 یکبار آنحضرت کسی را نزد سید العلماء فرستاد کہ بگو مولوی کے
 احمدی را کہ برادر خود را خبر گیر و جناب ایشان سر از فرقیہ برداشتن
 و قاصد تسکین و سکے شدند در جذب حرقت مفرط اندکے توقف
 رونمود باز آنحضرت دید کہ در توقف کار از دست میرود خود شریفین
 آورد و قصیدہ ہچیان بر زبان حق بیان جاری بود بیست و
 نگاہے تیر بسوے و سکے کرد کہ فی الفور در حواس و افاقہ ادا
 اثر ضعف زیادہ از حد بود این ضعف بے وجد و سماع خوابد رفت
 و دست ایشان گرفت و رنگ دیگر نمود کہ دفعۃً در وجد شدند
 گوی دست گرفتن و در وجد برخاستن معاً بود نہ ضعف باقی ماند
 نہ حرج دیگر بعد مجلس پیش آمد نقل است بعضے اہل دل را
 از اتفاق وقت بر حال مرید اطلاع نشد و آن مرید در شورش
 دور سے نمود ہر مرتبہ کہ قریب شان رسید تا تسکین بخشید
 آن صاحب دل میداشت کہ قصد استفاضہ میدارد و افاضیہ
 ذوق و شوق در تزیای سے کرتا اینجا کہ حال و سکے از کمال حرقت

قلب متغیر شد و بر زمین افتاد و آنحضرت رفته و دید باز ایشان
 متوجه افاضه شدند آن زمان حضرت رفته فرمود او را حال دیگر است
 و شمارا خیال دیگر قریب است که از جهان گذرد چون بر اطلاع حضرت
 شیخ متوجه حال مرید خود شد و دید که فی الحقیقه خطا کردم و کار
 بر باد رفت خواست که تسکین و سکونت و استراحت در جمع بخدمت
 شیخ رفته آورد آنحضرت در کنار گرفت و بالکل تسکین و سکونت
 و لطف دیگر در تسکین بخشید و سکونت آن بود که فی الفور بعد تسکین
 و جان بخشه حالش رازنگ دیگر داد که دفعه دور و جدی خاسته
 و ازان حال ترقی کردی نقل است روزی در مجلس وقت صبح
 بعد فراغ نماز همه کس در مجلس بودند و هر یک بحسب استعداد
 خود حال خوش بود و هر کسی سرگرم مراقبه و آنحضرت را از آنجا که
 رانگی صبح یعنی بیرون بس پس پسند خاطر اشرف بود ازین سبب
 بیشتر بعد نماز صبح مجلس گرم میشد و حسب حال هر کسی را
 مستفیض می فرمود آن روز که در جوش آمد حبش شریف را جنبش بود که
 گوئی از حرکت وی روضه عرش عظم در جنبش آمد یکبار بر مجلسیان
 نعره زد که کسی را از بستندی و متوسط و منتهی و از عوام و خواص
 و بیگانه و بیگانه تا قوالان طاقت تحمل آن مانند قریب بقصد
 مردم معشایان حاضر مجلس بودند اما کسی را افاقه نبود
 و شورش و کسی در گریه و ناله این کمینه بارگاه هم از حاضرین مجلس

بود و طرفہ عالی بہر خاص و عام بود بعد القضاے مجلس
 ہر کسی ازین عنایت دیرین زور ولایت سخنی سے کر دیکھے
 حیرت بیان سے کر دوسے گفت کہ گاہے چین عنایت
 و تصرف براخیار از آنحضرت ندیدہ بودم و مشایخان زمانہ
 کہ خود را اور امر باطن معاصر و سکر و غیرہ استند بر اباغریب
 علیہ حیرت بودند جناب سید العلماء روایت برکاتہ فرمود تھرمے
 اعظم کہ درین لغزہ مخفی بود کہے را بسوسے آن خیال نیست
 حاضران متوجہ ہتماع آن شدند ارشاد کرد لطفے اتم و تھرمے
 اعظم درین لغزہ افاضہ آن بود کہ بیک لغزہ ہر کہے را حسب
 حال وسے متاثر نمود بتدسے را بقدر وسے و رشوریش آورد و
 منتہے را بقدر وسے ورنہ اثرے کہ حسب حال مبتدی
 است منتہے را سودسے لئی بخشد و اثرے کہ حسب حال
 منتہے است اگر مبتدی اوفتد تحمل نتواند کرد و بہلاکت
 خواہد رسید و چین حرقبت بتدسے در حق عوام ہلاکت است
 این چہ طور تصرف بود کہ مناسب حال ہر کہے اثری بوی
 نزد بعد ازان بحضور حضرت شیخ عرض کرد کہ امرے
 عجیب دران لغزہ مشاہدہ کر دم کہ نہ از کہے دیدم نہ
 شنیدم آنحضرت مبتسم شدہ ارشاد کرد کہ راست
 است چین بود کہ گفتے و از سابق حضرت تاج العارین

ہم ارشاد این طریق خاص افاضہ نفرمودہ بود اما در آن
 وقت خیال ایشان در دل جا گرفت کہ اسلاف چندین می
 کردند معلوم نسبت طریق آن حسبیت یکبار از حضرت
 حق جل جلالہ وعم احسانہ اطعام این طور شد و فی الفور
 آن را تجریدہ کردم و این سبب از اثر دعائے حضرت
 تاج العارفین رخصت کہ روز کے در ابتدا سے سلوک عمر
 کردم کہ مناسب طاقت نعمانیہ دارم کہ بیگ نگاہ دو دو
 مردم را تربیب میکرد و احتیاج صحبت شیخ ساقط می نمود
 حضرت تاج العارفین با گمراہ فرمود کہ این چه درخواست است
 بالفرض اگر بیگ نگاہ تربیت میکرد کسی از طریقہ و سے باقی
 ماند باجراسے طریقہ و سے ماند اگر سے طلبی طاقت میرا بود اعلیٰ
 طلب کن کہ زور زور ایشان است کہ طریقہ وی ہنوز جاری است و
 جاری خواهد ماند باز عرض کردم کہ در اجرای طریق زور ایشان و در تربیت
 خلق طاقت ایشان می خواہم چون عنایت اتم مبذول حال ما داشت
 جوابے نفرمودہ بعد چند روز کہ از طرف خلوت شریف اندرون
 محل سر می رفتم فرمود پیشین زمین خدمت بیوسیدم و بہ ششم شہ
 جان بخش داد کہ آنروز آرزو سے نسبت نعمانیہ کردہ بود سے از
 حق تعالیٰ برای تو درخواستم از فضل خود انبابت فرمود و باین طاقت
 ترا خواهد رسانید مطمئن باش امروز خیال آمد کہ عمر شہد و ایفاسے وعدہ

را بنور روز اول است بر فراز شریف حضرت تاج العارفین رضی الله عنه
 فاتح خواندم و عرض کردم که حالا طاقت انتظار هم ندارم درین مجلس
 امتحان طاقت خود میکنم به بنیم که ایفا سے را وقت آمد یا بنوامروز و
 فردا است الحمد للہ که رو سے مقصود از پیروہ غیب جلوہ تلور فرموده
 و نیک صورت نموده این کمینہ بارگاہ سے گوید کہ در آن مجلس کسی
 بود و سے را از اثر نعرہ حلاوتی پیدا بود و مانند که ششش نتوانم کرد
 و نیز سید العلماء سے فرمود کہ از کرم خود آن طریق نعرہ ہم بہن دیگر
 یاران خاص ارشاد فرمود و بیشتر در مجلس سماع و سے رض و در زیارت
 آثار شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم احضار ارواح طیبہ اولیاء اللہ
 میشد و مشرف از جمال جہان آرا سے نبوی صلی اللہ علیہ وسلم میشدند
 و در احضار ارواح طیبہ صدی و نہایت نبی و نقل است روز سے
 در مجلس عرس بیع الاول بزرگے شطاری شاہ رضا علی نام علیہ الرحمہ
 حاضر بود و در آن عصر بہ طریق شطاریان از کشف کونیات و فرغت
 یافتہ و کسب النہیات بہت مردانہ مصروف و بہت مجلس سماع
 صوفیہ را سر جوش و سر گرم دیدہ متوجہ دریافت حال گردید و از دستگان
 محرم را از خود میگفت کہ بار حال مجلس شیخ العالمین مطلع نبودم اکنون
 نیکو دریافتم کہ اینجانب حاجت قوال بہت نہ قول و قلبیانہ بہ نخل رگ
 ہر چه خواہید با و از بلند بخوانید مجلس گرم خواہد شد بلکہ یک ذوق الکی
 است اینجا قوالے دیگر بہت و سطر بے دیگر و ساز سے دیگر بہت و سطر

دیگر این اثر ارواح طیبہ است کہ حاضر می شوند و در جوش و خروش
 دست و پا می زنند و بر عنایات گوناگون کہ از ارواح طیبہ مشاہدہ کرده
 بود بس متعجب میشدند و با ہمہ کس بی تامل بیان حال میکرد و مسرت
 این معنی کہ این کشف مخصوص نصیب شطاریان است بخیرین کس دیگر
 از مجلسیان برین حال اطلاع ندارد و از حد زیادہ می دشت و در تہ
 سخن مضمون تفاخر او اسیر و تا آنکہ رفتہ رفتہ این سخن بخواہد شد
 رسید فرمود کہ از من ذکر نگارہ اند چون بعد عرض شاہ مذکور سخبات
 شریف حاضر آمد و در تقریب حکایات بزرگان گفت کہ اینجا حاجت
 قوال نیست یک و فالی کافلیست و از کثرت نزول ارواح طیبہ
 و عنایت و افاضہ آنها بر اہل مجلس مفصل بیان کرد و در سخن خیال ختام
 و سے از عدم اطلاع دیگر بزرگان مجلس ظاہر شد شیخ العالمین پرسید
 کہ فلان طرف بلباس فلان رنگ کہ بود و فلان طرف قریب استون
 والان باللباس چنان و چین کہ بود و فلان جا متصل فلان شخص
 کہ بود و در حد کثرت بود بعضی را بیان کرد و از کثرت بعلی
 خود ظاہر نمود و در لہجہ حیرت و عجب افتاد کہ ما با وجود علم اجمالی
 مسرت میکردم و تفاخر بدان جسم و سیدہ استم کہ شیخ العالمین
 نیز ازین اسرار غافل است و و سے را با این تفصیل سے نسبت و صفا
 خیال خام خود بزرگان آورد و گفت کہ آنحضرت را طریق انکشاف
 تفصیل حقیقت آنحضرت فرمود کہ از اتفاقات است ورنہ ما را

ازین حال کے خبر سے شو و چہ واسم باز پرسید کہ بزرگانے
 کہ آہنا رانشنا ختم کہ بودند آنحضرت بعضے را نام گرفت و
 بعضے را اخفا فرمود ہر چند منت بکار بردہین قدر جواب و
 کجا آن عالم ارواح و کجا این خاک وان و کجا آن جناب
 عالی و کجا من درین جیلہ سخن سرسبہ داشت و ہرگز بفضل
 بیان نکرد شاہ موصوف بس بر خود پشیمان شد و تبنہ
 کشید و منفعل گردید و از آن روز تا اکل کمال آنحضرت بود
 و در حل مشکلات باطنی خود بے تامل رجوع میکرد
 و اکثر این حکایت در تذکرہ کمال آنحضرت با خلق بیان مینمود
 نقل دیگر ازین جنس مناسب مقام بود کہ نوشتہ سے آید ایام
 سیدی سندی مولائی ستجادہ نشین و افضل و لاوی شیخ العالمین
 مولانا مولوی شاہ ابوالحسن افاض علینا فیوضہ رام فرستہ صعب بود
 کہ یکبار سرفہ پیدا شدی و آواز سرفہ ہجوستگے کہ بر سنگ زندہ شد
 و تا دو پاس درین شدت میگذاشت کہ آب ہم فروردن نمی توانست
 و در پچلو استیلامی و ربان شد عارض می گردید کہ جان بری
 و شوارے نمودند بیر لالتعد و لالتحصے زہر سبس بہ شہر بہ آمدہ اما سود
 نہ بخشیدے مگر سارگ باسلیق باہفت اندام بارگ دیگر و نوبت
 برخلاف ما تقر حکما یونانی و سندی بعضے روز تا بست با رمی رسید
 و ہر بار ساعتے لبسد شکین میشد اگر خون از رگ نمی آمد ہر زواب

تسکین سے یافت و چون دروست جای فصد از کثرت زخم نشتر نما
 دریا و انگشتان دست و پانچ ترست نزد و این حالت تا سیزده سال
 ماند و تفصیل آن در مقام صبر و رضا کے حضرت شیخ العالمین رحمہ اللہ فرمایا
 آید انشا اللہ تعالیٰ روز کے مولانا محمد وحسب محزون خاطر از شاہ رضا
 شطاری علیہ الرحمہ فرمودند کہ حال صحت و موت بیمارینوز معلوم
 نیست و از امتداد مرض جگرم آب شد جناب سامی کہ طریقیہ شطاریہ
 دارند بہ نسبت دیگر طرق دریافت حال درین طریقیہ آسان است
 و اقوی کہ از ملائکہ ہم درین طریق دریافت ممکن است می خواہم کہ از در
 مال این حال ما را تسکین بخشند اگر صحت مقدر است در چند روز و چند
 ماہ و اگر موت زود است از ہم تعیین فرمایند و دوائی نافع ہم سؤل
 دارم قبول کرد چون شب بسر شد و صبح دید جناب مولانا با شکستہ
 حال نزد و کے رفت شاہ موصوف بعد تامل بسیار لب بکلمات صبر
 و تسکین کشاد و مولانا فرمود از تقدیر ناگزیر است اما آنچه دیدہ اند بیان
 فرمائید ناچار فرمود کہ دیدم فلان روز است و فلان تاریخ و فلان ماہ
 وقت نصف النہار جنبازہ بز زمین نہادہ و ماتمیان گرد و بگردزار و نزار و نماز
 شرف بقدم مغفرت لزوم والد شما در شطاریہ و دیگر تفصیل چه می پرسید
 جناب مولانا را اضطراب سخت در گرفت لیکن ضبط بکار فرمودہ برجا
 و بحضور حضرت شیخ العالمین رضہ حاضر شدہ مفصل دریافت شان عرض
 و از عنایت اندوہ کہ سبب نامرادی در دل پاک می جا کرده بود طاقت

شکیبائی نداشت بے اختیار زار زار گریست با آنکه معمول و دستور
 شیخ العالمین غیبت امور بود که هرگز از کشف حال کسی سخن بر زبان حق
 بیان نراند سزاوار آنوقت تاب دیدن گریه و اضطراب جناب ایشان
 نه آورد فرمود غم مخور شاه رضا علی را غلط واقع شده است هنوز وقت
 بیمار تو نه آمده است و ایشان که بیان کرده اند حال بیمار دیگرست چون
 قصد دریافت حال بیمار تو بود و استند که آنچه دیده ام حال همین بیمار است
 جناب مولانا رافی الفور تسکینی حاصل شد و دل قرار گرفت که درین
 اثناء شاه موصوف هم حاضر خلوت شریف شدند و احوال شنبیه که دیده
 بودند با کلمات تشفی تسلی بیان کردن آغاز نمودند شیخ العالمین فرمود
 آنچه معاینه شده حال بیمار دیگرست و بیمار بدار است هنوز وقت دورست
 و عمر و از بس تعجب شده عرض کردند آن کدام کس است جوان پنهان
 و سکوت نمود از سکوت آنحضرت شاه مدوح را خیال بر غلط و خطا
 خود نیاید اما انتظار آن تاریخ و ماه در روزی کشیدند تا صدق رو بامی
 خود معلوم کنند تا آنکه ایام سعید و سید و همان روز و تاریخ و ماه وقت معین
 مفتی فضل علیه الرحمه فوت کردند و اقارب و احباب در مصیبت و سزا
 گریه با سزا سزا نمودند و بعد تکفین انتظار قدم مغفرت لزوم
 حضرت شیخ العالمین می بردند چون بر جنازه رفت و نماز کرد آن زمان
 شاه مدوح را بر خطا خود یقین کلی آمد و جناب مولانا را مدغمه که بود از دل خلاصت
 بعد از آن شاه مدوح سبب غلط خود پرسید همین قدر از شاد شد که اهل کشف

را بیشترین جنین خطا واقع می شود و سزا آن ارشاد و مکر و دیدگست
 روزی آنحضرت در گرمی مجلس و ذوق و شوق مجلسیان می
 فرمود که سرگرمی مجلس و تاثیر قلوب بغیر التفات ارواح طیبه و نزول
 آنها در مجلس سماع ممکن نیست اما آنکه چشم بنیادارند نیکو می بیند و تاثیر
 و تاثیر حسب استعداد موثر و متاثر است چنانچه شبی مجلس سماع بود
 تا صبح اثری از ذوق و شوق در دل کسی پیدا نبود شاه محمد زکریا
 قدس ستره از انقباض مجلس دل تنگ شده در خلوتی تنجواب
 بود نزد قریب نماز صبح بخواب دید که مزار حضرت تاج العارفین
 زفته اند و آنحضرت رضوانه است بعد حصول دولت پاپوسی ایشانرا
 ارشاد فرمود بروید در مجلس تاسماع کنه و بر خاست و حاضرین عالم را
 تیر پاوس همراه شدند تا دروازه احاطه مزار شریف خود رسیده بود
 که یکبار از شور مجلسیان بیدار شد و مجلس را آنقدر سرگرم دید که
 بحیرت افتاد و مجلس آمد بعد القضا می مجلس یا ظهار رویای
 صالحو خود دفع حیرت مجلسیان کرد و نیز حکایتی دیگر ازین قبیل فرمود
 که همچنین در شب عرس یکبار دیگر انقباض محض بود در مراقبه
 بودم دیدم دو شخص آزاد و شش آمدند و گفتند که مجلس شمارا
 سرگرم کنیم گفتیم مضایقه ندارو آن هر دو کس در میان حلقه محفل
 نشسته ذکر می از اذکار آغاز کردند چون سر از مراقبه برداشتم
 دو کس را از مجلسیان جوش پیدا بود و جسم در جوش داشتند که

طاقت آن هر دو آزاد و شش بهین قدر بود و نیز آنحضرت را رضی الله
 عنه بر قلوب اهل دلان تصریح تمام بود که کسی درین زمانه چنین
 متصرف الوجود ندیدیم و نه شنیدیم نقل است روزی از روزها
 عرس حضرت شاه حسن رضا خلیفه ممتاز و پانشین حضرت شاه
 محمد منعم قادری ابوالعلاء العظیم آبادی قدس سرهما معه یاران
 شریف آورده بودند اما یاران ایشان اوران روز تا القضا می مجلس
 سماع ذوق و شوق مطلق نشد بعد از غروب مجلس و کارخانه عرس
 آنحضرت فرمود که امروز شاه صاحب را باید داشت و وقت شب
 که شب سیزدهم است دعوت سماع باید کرد و ضیافت ایشان
 خاصه باید نمود وقت رخصت فرمود که سخوا هم مشب ضیافت
 ساسه کنم فردا قبل از گرمی آفتاب تفتیر فرمای و در خانه خواهد
 شد قبول کردند چون شب سیزدهم از سماع صوفیان مجلس ترتیب
 دادند یاران ایشان را و هم ایشان را تا القضا می مجلس آنقدر
 وجد و رقص بود که قلم و زبان از بیانش قاصر است و لطف آنکه
 یاران حضرت شیخ العالمین را با وجود جوش و خوشوقتی مطلق حرکت بدن نبود
 هر کسی را مقبیه سرخوش بود پس بر جوش اما کسی را قفس نمی آمد بگرید
 و بر او ریش مولوی محمد علی اکبر راند که وجد بود باز در ساعت تشکین
 دست داد و بشیر صوفیان مشاهده شده که قوال غزلی یاراگی سیراید که ناگوار
 خاطر کسیست و مجلسیان در تنهای نیکه چیز دیگر سیراید و باز در ساعت غزلی و

دل متاثر شدن گرفت و آنا فانا تغییر حال برود چون نیکو دین
 آن حضرت را اثری از ذوق و شوق یافتند و استند که مگر اثر
 جوش آن حضرت بود که ناگوار را یکبار مطبوع و گوارا را سه خاطر بر که و مه
 کرد و دل را صلوات تازه و بی اندازه بخشید و یکی از تبه کمال
 و آن بود که اول قبض و بسط مجلس و قات و کثرت مهمان
 بروی رفته منکشف شد و آن چنان در اسباب نیاز عرس
 اهتمام فرمود که اگر دین است که مردمان زیاد خواهد آمد هم
 زیاد سامان کرد که بسیار بود که سامان خرج دو عرس در یک
 عرس نمود و گاه در یک عرس از تخمین کار پر و ازان کم فرمود
 و هرگز تصریح آن یکسے نفر فرمود که چنانچه در عرس بیع الاول اکثر
 هفتاد و شتادین ریج بوزن بخت خرید ساخته یکبار فرمود سال
 عرس مذکور یکصد و پنجاه من باید گرفت بعضی نامحرمان اسرار
 عرض شد شمت که ضرورت تمام دیگر بسیار است مناسب که بقدر خرج عرس اسباب
 کرده شود و باقی مبالغ صرف ضرورت دیگر کرده آید فرمود که اسباب از خرج باقی
 خواهد ماند و عرس بیع الثانی بکار خواهد آمد چون در عرس بیع الاول همه اسباب
 بصرف آید فرمودی و درین باب اگر خریدنی کردم بروقت چهار چار و در اول حی
 و گاه بودی که یکمیس خواه از ریج یا روغن یا تیل زیاد از صرف خرید فرمودی
 و درین باب استقلرض پاک نه نمود و فائده آن بروقت معلوم شد که
 در عرس بیع الثانی آن مجلس پس گران و بیاب گردید و همان باقی مانده

عرس اول بکار آمدے و گاہ بسیار قبل از اعراض حکم بخیر غلبه
 باوجود گرانی داوے اگر کسی عرض سے کر دکر اندک توقف فرموده شود
 تا نرخ ارزان گردد فرمودے شاید ازین ہم گران تر شود و نزد ما گرانی
 و ارزانی برابر است این پس و پیش اہل معاش راست و راست است و
 فائدہ آن آخر ظاہر میشد کہ مصیبتی پیش سے آید و آن زیاد سے
 غلہ و رفاست کہ چہلم و چہارم میت بکار سے آمد آن زمان سبب تقید
 خرید و گرفتن غلہ فراوان معلوم میشد کہ این بود کہ پیش آمد و گاہ
 در تفسیر سے از جناب مستطاب مولانا شاہ ابوالحسن مولوی شاہ
 ابوتراب وسید العرفاء و استبرکاتہم حال مجلس و کثرت قلت
 مہمانان مفصل ہم بیان فرمودے و نیز بارہا مشاہدہ و معائنہ افتاد
 کہ سائے از سبب بیماری حاضر مجلس شدن نمی تواند بعضو
 اقدس کسی را فرستاد تا تمنائی حاضر شدن عرضدار و اجازت
 گیرد گاہ فرمودے کہ ویرا برداشدہ بیارند کہ از سماع گمان حست
 قوی است چون مردمان آن بیمار را سے آوردند و ساعتی بدوق
 و شوق و وجد میشد بعد افاقہ نہ مرض ماندے نہ اثر ضعف کہ لی
 استعانت عصا تا آرام گاہ رفتے و کسی با استعانت عصا و از ان وز
 ہر خطہ طاقت و توانائی دراز دیا و شدی تا آنکہ صحت کلی یافتی
 و بعضے را فرمودے کہ چند سے صبر کن تا از الہ مرض کردہ و در مجلس
 دیگر خواهد آمد و سماع در حق و سے مضر است باعث اشتداد حرارت

خواہد گردید باین حکم اگر وہی بذوق سماع خواہ مخواہ طالب اجازت
 شد بے پاس خاطر و بے اجازت داوے لیکن تا انقضائے
 مجلس وے را در مراقبہ و بستگی تام بودے اما بدن را ہرگز حرکت
 ہم نشد و سر مو حرکت قلب بوی راہ نیافتے گوی کہ از سالکان طریقت
 نقشبندیہ است و شبیر مجلس صبح تا وقت چاشت بس گرم
 و پیر بوی از بخت کہ آنحضرت را وقت صبح و رگنی بیروی و آہستہ
 بس مطبوع بود و بے سماع ہم بعد نماز صبح اکثر سر جوش ماندے و
 فیض عاشر عالی را از خود بودے نقل است مولوی ابوال
 صاحب دامت برکاتہ میفرمود کہ بارالسبب عوارض چشم ہر وقت
 یک چشم بندے ماند و آب می آمد روزے مجلس سنت خسروی
 بردگاہ حضرت تاج العارفین رہا بود کیسے طور خود را حاضر محفل ساختم
 اما از پنج چشم بس منقبض بودم چون وقت برخاست مجلس قریب
 آمد آنحضرت تسبیح و ناسدان و مال برداشت و برخاستہ ہمہ زمانہ
 و استند کہ حسب معمول قصد جلوہ افروزی بخانقاہ عالم نیاہ دارد
 و از آنجا آہستہ آہستہ قریب ما کہ بقاصدہ رسید قدم ایستادہ بودم
 تشریف آورد و اندک سر جوش بود گمان بردم کہ وقت رخصت
 از مزار شریف اکثر چین طور جوش مے شود کہ یکبار قریب تر ازین
 آمد و باز بے مبارک خود از بازو مے من با اندکے زو و حسب پانید
 گویا خفیف نمیب بود یعنی سبک و تگہ کہ یک بیک چشم بندہ با کشتہ

و من از خوشین فریم که اصلا افاقه نماند و در شورش و قیام شدیم ندانم که کدام
 وقت چشم باکشا و بعد شورش چشم کشاده یافتیم باز دیگر از آن وقت آن همه
 تکلیف گاهی نشد و آب از چشم نه آمد و این نهایت را قریب دو از ده سال شده
 باشد این کمینه بارگاه نیروران وقت حاضر بود و این تصرف آن تصرف
 الوجود چشم خود دیده بود و نیز حکایت بعضی ارباب کشف شنیدیم که در
 مجلس سماع جای شست شیخ العالمین رضی الله عنه جناب رسالت
 مآب صلی الله علیه و سلم نشسته یافتند و حضرت ایشان را ندید نقل است
 شنیدیم از سند العرفاء است بر کانه روزی در مجلس عرس و سبج الاول سالگان
 در وجود نذیب مولوی اشرفی قدس سره که یکی از فرزندان حضرت
 غوث الاعظم محبوب سبحانی رضی الله عنه بود و از یاران شیخ العالمین
 ممتاز بود هم در احوال و هم در تصرفات و مراقبه بود و دید که جناب رسالت
 مآب صلی الله علیه و سلم جلوه افروز مجلس سماع شدند و بجای شست حضرت
 شیخ العالمین رضی الله عنه و شیخ العالمین بصورت طفلکی خور و سال در کنار
 انوار آن صمد نشسته است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست شفقت گشت
 شیخ العالمین می آمد و بکمال عنایت متوجه حال شیخ العالمین رضی الله
 عنهما مولوی ممدوح را از غایت استغراق خیال عالم مکاشفه نبود و نیست
 که این معالده در عالم شهوت و هوس می بیند از مشاهده این عنایت یا
 و او ای دل فریب تاب و تحمل از دست رفت و آتش عشق خرمین صبر
 و تحمل را پاک سوخت و وجد مفرط و سر را در گرفت چندانکه

سر برستون سخت افتاد و دندان از جانب عرض یعنی پهن ازان
 صدمه زیاده از نصف بشکست و از دهن افتاد و ایشان را مطلق
 خبر نبود که کراسر برستون افتاد و دندان کراشکسته رسید و لطف
 آنکه نه الی بسر رسیده و نه دوسه بدندان و خلق گمان می برد که حرج
 عظیم و ضربت شدید بر استخوان سر رسیده باشد گو سرنه شکسته
 چون افاقه آمد و چشم کشاد و شیخ العالمین را بر جای خود دید
 که آن عالم در گریه و ازین قبیل چند حکایات سر ابا عنایات که دلالت
 بر کمال قرب و سستی صنی الله عنه در حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله وسلم دارد بعضی ازان که قریب الفهم عوام و خواص است
 در ذکراحوال شیخ که معنی رحمة الله علیه و برکاته گفته آید انشاء الله تعالی

تذکره بر سبیل حکایت

روز سه و نشت خوش بود و ایران و فرزندان استفیض خدمت
 فیض و رحمت بودند و کراولیا سلف آمد فرمود که حضرت
 مخدوم علاء الحق پندوی قدس سره از فرزندان خود مخدوم نور
 قطب عالم پندوی قدس سره چهار یا ضبت گرفت و مجاهده
 کنانیدیکه ازان آن بود که یک وصف کردن بیت اسماء خاتون
 متعلق بالیشان بود و خاتون انچنان لوق و دق بود که زیاده از هر
 مردم در آن مقیم ماند سه چنانچه روز سه شاه نور قطب عالم بیت انجلا

ایک میکر و شخصے باضطراب برسقف و س کے آند و بقضای حاجت
 بیشترت ویرا ہمال شد کہ مخدوم را سرا پا الودہ نجاست کرد
 مخدوم همچنان ماند و مطلق حرکت نہ نمود تا و س کے را اطلاع برین معنی نشو
 و شرمندہ نگرد و چون آنکس از قضائے حاجت فراغت یافت
 جناب ایشان باز متوجہ پاک کردن قاروزات شدند و صاف کردہ
 بہرمان حال بسوسے و ریاضت افتند و اثنائے راہ از پدربزرگوار پرکراز
 جائے موہ یاران شریفی آوردند و چار شدند مخدوم بزرگ
 حال ایشان دیدہ بہم شد و فرمود کہ فرزندم لباس زرد پوشیدہ
 است و باطل ملاحظہ حال دل و مکر دید کہ سر سوکبر و نخوت نفس
 و سے را اثر نہ کردہ از ان روز امتیاز سے بخشید و غرتے داد کہ حالا
 خدمت بیت انخلا موقوف کند و مطیع خرج مصالح بسیار است
 باید کہ بسودن و کوفتن زرد و خوب و فلفل گرد و شیرہ متوجہ باشد
 از غایبہ محنت سودن و کوفتن مصالح مطہج کہ دروے ہر روز چہزار
 شش ہزار مردم را طعام سخت شدے مانند زرد و خوب رنگ
 زد و گردیدہ چون شیخ علاء الحق قدس سرہ دید کہ اکنون اثرے
 از شعبیدہ نفس باقی ماندہ فرسوداے نور قطب عالم و ضوون
 و بیا وضو کردہ حاضر آد گفت در طریقہ پشتیہ بار یا خستے نیست
 کہ ترا بدان امر کنم مگر ہمین کہ دو رکعت نماز پیش من بگذار و در ان
 دو رکعت تکبیل طریقیہ بوے کنانید و برین میان نظر عنایت تم

مورد الطاف و کرم فرزند ارجمند نور دیده آنحضرت رضی مولانا شاه
 ابوالحسن افاض علینا فیوضه عرض کردند خوشا تکمیل و زیست تریبش که بر
 نفل کار تمام شد کاش در طریقیه و ارثیه و یسیه قادریم چنین بودی
 که بانیز کاسیاب می گردیدیم از آنجا انبساط طبع و وقت خوش بود و عنایت پسر
 مبدول حال مولانا و محاسن هم از اغیار خالی فرمود که کمال آن روزگان
 و خوبی است و شایسته است منیفی از کجا آید اما این قدر ممکن است که هر چه حق تعالی
 بصدق پیران با عطا فرموده در وقت نفل بشما هم دادن می تواند کرد
 تنها در اول کبر و نخوت نفس بر ریاضت پاک نمودن بیت الخلاء خالقاً
 که محض مکالمه مختصر است رفع باید کرد و تذکره نفس درین راه از اهم واجبات
 است چون ایام طفولگی بود عرض کردند که این ذلت اختیار کردن و خالقاً
 خود بس دشواری نماید آنحضرت بسم فرمود و گفت بغیر اختیار این امر
 ناگوار حاصل مقصودیم دشواری است کارهای دشواری مانند مخدوم نوح قطب عالم
 اختیار کنیدیم مانند او شان بدو کعبت نماز فایز مطالب شوید
 گویند سنگ عمل شود در مقام صبر و آرزو شود ولیک بخون جگر
 شود و حافظ صبور باشش که در راه عاشقی هر کس که جان نداد
 بجان نگیرد حاضرین در تاسف ماندند که کاش ما باین ریاضت ماسوره بشیم
 و مولانا مدوح را گفتند چرا اختیار این دشواری بر خود نپسندیدے فرمود اگر
 بغیر این ذلت ممکن نبودے اختیار می کردم چرا و گیر ریاضتها که پیران ما
 کرده اند رسیدن مقصود و خود نسازم تا که هر روزی که ذکر خیر حضرت

حاجه با نیرید بسطامی رضی اللہ عنہ در میان آمد فرمود که اهل تو ایسوخ در حل
 شان نوشتند اندک بعد مرگ ازو سے سوال شد ای با نیرید چه آوردی
 گفت توحید حکم شد اذکر لیلۃ اللیلین و آن حکایت مشهور است کہ روز
 با نیرید شیر گاؤں خوردہ بودہ ازان در وشکم عارض شد فرمود کہ شیر گاؤں
 در و پیدا کردیران سخن از حضرت حق تعالیٰ بود کہ دعویٰ توحید در
 نسبت در و بشیر گاؤں کئی و همچنین در جواب و سوال اسلام سخن
 بود کہ را الجبیری را رضی اللہ تعالیٰ عنہا پرسیدند اسے را الجبہ در بار گاہ عورت
 ماچہ آوردے عرض کرد بار خدا یاد روار دنیا شنیدہ بودم کہ ذات تو غنی است
 احتیاج بچیزے ندری بنا بر سیچ نہ آوردم اگر میدستم کہ ہم جستجو تہم
 اینجا نیزے شود البتہ چیزے برائے تو می آوردم و ازمین سبرش خود را
 ربانی می کردم بعد ختم حکایت اسلاف فرمود کہ اکثر دین اندیشہ خواب من
 تلخ شد و شب درین اندوہ بسر کردم کہ اگر از من پرسند چه جواب دهم
 کہ سربایہ آخرت ندارم تا آنکہ روزے درین فکر بین جواب بخاطر آمد و تسکین
 داد کہ این سوالها سراسر بالطف از خاصان در گاہ هست و مقہ بان بار گاہ نہ
 ہر مفلسی و غریبی و بی بضاعتے و شعہ فغانی یاد آید سہ بروز شتر فغانی
 ز باز پرسش مشرس ہد تو بکیسے و غریبی ترا کہ مے پرسد ہد یا اینہم اگر پرسند
 کہ چہ آوردی گویم خداوند از اورا ہی کہ با ما ہمراہ دادہ بودی از خیر و شر
 نہ بران افزایش کردہ ایم نہ ذران نقصانے آوردہ ایم بندہ ایم اگر بفضل
 خود بخششی ہم ترا زید و اگر گناہ گیری ہم ترا سزد کہ از سہرہ آنکہ از ہم تو

گشاید زبان جز بتسلیم تو پیش عدل تو عیب ناکم گناه در ضمیر است و بد^{طینتی}
 و تیرگی در ضمیر ما و در پارگاہ عفو و کرم تو همچون مطیعی و زاہدی و عابدی
 نیست انتہی آدم بر سر سخن کہ در آن بودم نقل است میفرمود و سوگو
 ابو تراب صاحب دامت برکاتہ و ہم جناب سلوی محمد امام صاحب نام مجاہد
 نقلاً از شیخ العالمین رضا کہ روز میفرمود آنحضرت رضا حاضر اجنبہ در محفل
 اعراض و روز زیارت آثار شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم اکثر و بیشتر می شود
 زیادہ از شمار بودہ باشد این کمینہ بارگاہ غوثیہ سے گوید کہ کمال تائب است
 کہ عمل سنیب بے تردد بروست و سے و از دست و سے جاری کرد و حضرت
 شیخ العالمین نائب رسول اللہ و نائب غوث الاعظم محبوب سبحانی
 بود بروے زمین و بالاہی آسمان علیہ و علی آل الصلوٰۃ و السلام و در مجلس
 نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دور و غطا حضرت محبوب سبحانی علی حبدہ
 و علیہ السلام بیشتر و بسیار از بسیار اجنہ حاضر میشدند و مستفیض و غلط
 سے گردیدند چنانچہ تفصیل در سیر بزرگان سلفند کہ است مانند تحفۃ القادری
 و مناقب غوثیہ و ہیجۃ الاسرار و در احادیث و آثار در مجلس سماع شیخ العالمین
 ہم عن تعالیٰ باحضار آنها و اے مسنون کردہ تانیابت کاملہ تحقق شود
 و الحمد للہ علی حسانہ و لطفہ نقل است طرفہ و عجیب جتنے بزرگے
 تسلیط کردہ انا اید اے منے و اور روزے خویشان زن گفتند ہر چند از
 آستانہ حضرت شیخ العالمین دوریم و استطاعت راہ دوروزہ ندانیم
 و از رسم و راہ رسل و سایل محروم ایم اما کجے نظر بران آستان عشق تسلط

کہ بالفعل نپاہ عالمیان است خود را بیدرسانید باشد کہ حل این مشکل از کجا
 گردد چون برین معنی غرم مصمم گردند آن جن بآزاد گوشت نمایان چنان
 و چنین غرم دارید بے سود محض است فریاد از ظالم باید ما بر شما ظالم و ستم
 نہ کردہ ایم و ایذا سے نڈا وہ ایم و رب نھے نہ سانیدہ ایم مگر گاہ گاہ ہے بدین
 این زن می آئییم و نیز نہ خلیت مرده ام و نہ کافر م ما جن زندہ ایم مسلمان
 و مرید حضرت شیخ العالمین ام گفتند غلط و دروغ می بند می گفت درین
 صادق ام نام من عنایت علی است مدتہا در خانقاہ طالب علم بودم
 و نجست صاحبزادہ ہا اکثر آب وضو می دادم نام صاحبزادہ ہا و بعضی دیگر
 اکابر بفضل از من بشنوبید و بعضی علامات صدق خود چنان بیان کرد کہ کسی
 جائے انکار و تکذیب نماند وہم بار دیگر در عرس بیع الاول کہ زائران
 از طرفت و جوانب زن و مرد ہر سال می آیند یکبار بزرگے تسلط چن ہشت
 و آن زن صاحب عصمت و خانہ میان صطفی فرود آمدہ بود حافظان
 بہ تدبیر اعمال و فتیہ ملتفت شد ندگفت این در دوسر چرا ناخجیت بیستم
 و نہ بارودہ ایذا آدم صورتش خوش آمد سماعی نزدیکے نشستیم باز خواہم
 رسیدند نام تو چیست گفت عنایت علی ما ایم کہ درین خانقاہ حضرت شیخ
 العالمین مدتی طالب علم بودم حاضران تکذیب وی کردند گفت از
 سولوی محمد امام صاحب کہ جگر گوشہ سومی آنحضرت اند سبق سے کہ فرم
 و اکثر در پائے خانہ برائی او شان آفتابہ می بر دم اگر باورند اریداروشان
 تحقیق کنیچ چون بعضی مردمان از سولوی مہم سانسارین کہوں ہا

فرمودند نام ماوندی که عرصه دراز گذشته اما طالب علمی البته بیشتر
 درین کار سبقت میکرد **نقل** دیگر عجیب تر و غریب تر از نقل سابق
 شخصی میر خیرت علی نام مستوطن شهر بهار بصیغه طالب علمی و در خانقاه
 بود بعد ایامی چند پدر و مادر و سبب حضور حضرت شیخ العالمین حاضر آمدند و
 عرض کردند که بمناسبت بیعت آمده ایم و استظناوت ماندن نداریم بدین
 شامی بعضی احباب در شهر عظیم آبا و آمده بودند و بیاطن حصول این دست
 آرزوی کردم و باز همراه برات بعافیت خواهیم رفت و روزه تنها خواهیم ماند
 و راه ستر روزه با سواری زمانه تنها طی کردن نتوانم چون دران ایام به نسیب
 دشمنان مزاج مقدس را کسل بیماری بود و خوف حرمان بسیار اسماح
 کرد بعد فراغ از امر بیعت اهلخانه و سبب استعجال مادر
 امر بیعت دیگر است و آن امر است عجیب می خواهم که بجز این روز
 و تشفی خاطر خود سازم بعد اجازت عرض کرد که زید من یک جن با ما
 فرقی دارد و گاهی چون تسلیط اجنه مسلط بهم نمی شود اما هر عقده
 که پیش می آید حاضر می شود و وصل آن میکند و بار بار گفته مارا از تو
 کار نیست مگر الفته که با تو دارم قطع آن هم نمی توانم کرد از ان سبب
 در موردی و دنیاوی ترا معین و صلح می باشم و گاهی پسند می و هم و گاهی
 تا ویب زجر می کنم اکنون ترا اراده بیعت است و هیچ جا تا مرا تر حجان
 نمی آید از ان متفکر می باشی گفتیم بی چنین است چرا که حال خاندان سلف
 ظاهر است که فرزندان آنها بجز زندگی و او با بشی دیگر شعار ندارند بلکه مذاب

رفض دارند هر چند اجازت صحیح یافته باشند لیکن با این ضلالت و گرفتاری
 چه بدایت خواهند کرد و ہم آخر فرزندان من نیز قصد بیعت با منجا کنند و
 به پیروی پیروی و فسق و فجور و خلاف مذہب مبتلا شوند درین اندیشہ افتادم
 کہ عمر مساعت در تقصیر است و موت هر لحظہ نزدیک چکنم و کجاری و علم آن
 جن گفت راست گفتی چنین است اما من ترا جائے نشان میدهم کہ درین
 زمانہ از وسعے جائے بتغریت برو بقصیبہ پہلوانی در بارگاہ عالم پناہ حضرت
 شیخ العالمین شاہ نعمت اللہ قادری کہ وسے درین زمانہ نظیر ندارد
 بیعت کن وزیر دامن پناہ وسے عمر لسب فرما کہ دولت دین و دنیا
 فراموش آورے گفتم توجہ دانی بخندید و گفت مانعی دامنم عجب است
 اسکے زن ما و امثال ما بسیار از بسیار در مجلس شریف وسے بہر عمر
 حاضرے شوم کمال وسے ندانم مگر این قدر کہ در مجالس صوفیہ این زمانہ
 مابان ہم گاہ گاہے میر و حکیم اما اثرے و حلاوت قلبی در خود مانیا فلتیم
 مگر در مجلس شیخ العالمین کہ وقت وجد و مستی صوفیان ما بہر خیال
 متاثرے شویم کہ گوئی از خودے رویم خصوصاً وقتیکہ آن حضرت
 را وجدے آید اثر الوقت بتقریرے آید من ذاق ذاق و اکثر اجتناب در
 مجلس وسے حاضرے شوند و ما خود کہ در سلسلہ قادریہ بیعت دارم
 یہ نسبت انبایے مجلس خود زیادہ حاضرے شوم از سخن وی این کنیز را
 بس حیرت در گرفت کہ این چنین سخن گاسے در گوش ما نرسیدہ
 بود گفت ترا و علامت صدق خود بیان کنم کہ از دو گواہ تصدیق

دعوی می شود و هم رفع حیرت تو خواهد شد که آنکه عرصه هشتاد و نه سال
 گذشته بابت دک در زمان والد بزرگ آنحضرت حضرت تاج العارین^{فامیر}
 دوران خاتگاه طالب علمی کرده ام و آن زمانه طالب علمی شاه حسین و شاه
 محمد کریم بود و دیگر علامت آنست که از حدیثی فرزند احمد آنحضرت
 مولوی ابوتراب نیاز حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی الله
 عنه مقرر کرده اند و در آن نیاز احتیاط طهارت و غیره تا مترجمی می دارند
 که کسی بیوضو یک چیز را هم از جامه بجای بر نمی دارد حتی که باوجه
 و نصاب هم بی غسل است اند از نمی شوند و آن نیاز نشان بس
 قبول است و در آن شب بسیار بسیار از ارواح طیبه و اجنه حاضر
 می گردند و شریک فاستحه می شوند نیابراین کثیر حضور عرض میس دارد
 که این هر دو سخن و س مقرون بصدق است یا نه و در ویسوی زمان
 یکی که حاضر بودند کرد و گفت که ستر ^{نیم} بر من آشکارا نماید حاضران
 گفتند که ستر است و دوازده سال شده باشد که مولوی ابوتراب
 صاحب از ارشاد آنحضرت با چنین احتیاط که گفته می نیاز اواحی کنند
 و کثرت اهل حاجت و غیره امور بیان کردند و شاه حسین و شاه محمد کریم خود
 عرصه وفات ایشان را زیادہ ایام گذاشته و زمانه که و سے یان
 نشان داده قرین صدق است آن زن را بر صدق قول آن جن
 و حصول بعیت خواه سبب هدایت و سے هزار هزار شکر زبان
 جاری بر باید دانست که آن جن نام مولوی ابوتراب صاحب گرفته بود

مگر همین قدر که فرزند کے از فرزند ان شیخ العالمین نیازی مقرر
 کرده است نام سولوی ممدوح در بابت حکایت ما ثبت کرده ام انتم
نقل است و سال دیگر با آن زن یعنی ماور میر خیر العلی بدولت
 پاپوس حضرت شیخ العالمین فائز شد بعد پرسیش خیریت فرمود بکدام نفر
 اتفاق آمدن شده عرض کرد با جراحی شکرت است و در حقیقت و نشان
 آن جناب هم متصل مکان من در کندن زمین حجره پیدا شد مقفل
 و کلید و سکه بر قلابه آویخته تماشایان بسیار گرد آمدند و مشوره کشان
 قفل در کردند بعد نقر صلاح خوئی عظیم در دل هر که و مه آمد که کسی
 جرات بر آن کار کردن نتوانست بعضی از آنها که نظر بر تقدیر داشتند
 گفتند هر چه بادا باد و قصد کشادن نمودند هر چپ سخت آزمائی کردند
 قفل نکشاد و بیستی برایشان غالب شد و بگذشتند آن جناب من
 نظا هر شد و گفت درین حجره مقفل خزینہ از زر و نقره بسیار است
 حساب لکو کما دارد و در دیگران نمانده اما ممکن نیست که از زور بازوی کسی
 قفل و سکه کشاده شود و چیزے بدست آید آفات در آن بسیار است
 و این یک حجره اول است که دیده علاوه ازین مفت حجره متصل و
 واقع است معمور بد فاین الا ترا قصد آن باشد کشادن قفل از دست
 تو ممکن است و می تو اتم که لکرو دفع بلا ازین صورت نہ بند و و چارنا چار بلا
 بسوسے تو متوجه گرد و گفتم باز چه سود همین بلا سے افلاس که در آن مبتلا
 ہزار گونه اہون است از آن کہ در فلاح باشم و بر شوہر و فرزند یا جسم خود

اوقات بہیم گفت راست ہے بنو سے ناہیم آئندہ سخت نسبت برو کھنڈو
 شیخ العالمینؒ و حال برو سے عرض کن اگر اجازت داد ہر قدر کہ خواہی
 بگیر دیگر ترا آفتے تر سپہ گفتم دران چه سر لست و حضرت پیر و مرث را
 ازین چه علاقہ گفت تو منی دانی صرف اجازت آنحضرت در حصول
 مقصود بی آفت و بلا کافی است و پیرا ید تصرفی است بر فرزند عالم
 ہر کر خواہ بخشد و اگر اجازت نہ بد مجبورم بنا بر حاضر شدم و حال عمرت ما
 ظاہر است آنحضرت تامل بسیار کرد و بر بلا کے افلاس و عتس و صبر و
 شکیبائی بخشید و فرمود گرد این ہو س مگر در وقت مرعبت داد
 بنور ستر ایمنی برسے ظاہر نشد کہ چرا اجازت نہ داد و این ماجرا قبل از
 انتقال و سے رضی اللہ عنہ لیسہ سال یا دو سال بودہ نقل است
 بر شہدے سلیمان بود بدفع آن رجوع بحضرت شیخ العالمین میداشت
 از آنجا کہ بس شدید و قوی بود تدبیر کمایہ یعنی از وسے دشوار سے نمود
 آنحضرت ہم ند پیر سہل کہ موجب تخفیف اندامی آن جن باشد بیاطل
 وی سے فرمود تا آنکہ روز سے در خلوت شریف آن سپید زدہ حال
 ایذا سے جن بیان سے کرد در عین کلام یکبار آن جن برو سے مسلط
 شدہ قصد کشتی و ایذا سے حضرت شیخ العالمینؒ کرد و آہستہ آہستہ
 باخشونت و غضب از جا سے خود حرکت کرد و قریب مصلای آنحضرت
 رسید و کسی از خادمان بارگاہ ہم در آن وقت حاضر نبود کہ شروع سے را
 کفایت کند و آن اسپید زدہ خود مرد قوی الجثہ و زور آور بود و دیگر

تسلیط جنیث شدید آنحضرت را اندکے تغیر بر بشیرہ مبارک آمدہ
یکبار آن جن فریاد بر آورد سوختم سوختم و پاک لبوخت و مرین را افاقہ تمام
آمد دیگر گاسپ بر وے تسلیط نکرد آنحضرت سے فرمود کہ من در آن ^{ساعت}
مستخیر شدم کہ آن موزی قصد کشتی با من وارد و فریب رسید و توبان
من از من دور ملت آن ہم نیافتم کہ کسے را آواز کہم تا چار رجوع بخضر
پیر سنگی غوث الاعظم رضی اللہ تعالیٰ کر دم کہ فی القدر و طرفة ^{بعض}
امداد فرمود و چنان تعذیب و عتاب بر آن موزی شروع گردید کہ فرصت
فریاد ہم نیافت و پاک لبوخت و لعنایت حضرت غوث الاعظم
رضی اللہ عنہ ازین کرده نجات یافتم نقل است ز نے را
شیخ سدو گرفتہ بود و دعوی عشق باوسے داشت و انبیا میدا و شوہر
از ہر سو با یوسے و از صحت وے نامیکشہ مضطر حضور شیخ العالمین
آمد فرمود جنیث زبردست است بسبب حمایہ کہ دار و از فتیلہ
ہم نمی ترسد اما تدبیر شو کلائے اللہ باید کرد فتیلہ حضرت پیر دستگیر
محبوب سبحانی غوث الصمدانی روشن کن و باہم عظیم آن جناب رضی اللہ
عند چارہ نجات بجو جو بندہ یا بندہ منقوش خاطر خود ساز حسبت و
فتیلہ روشن کرد چند ماہ برین گذشت کہ بجز از ویاد ایڈا و گیرندید و نوع
تخلیف میدا و آنحضرت بسبب اضطراب شوہریش و کیلے را فرمود کہ
از موکل فتیلہ استفسار کند کہ این چہ حالتست موکلان جواب دادند کہ نیکو
معلوم است کہ حکم موکلان و سہ نیست مگر بخاطر شیخ العالمین چند بار

بروی لذیب و شده هم کردیم و وقت نمودیم هرگز باز نمی آید دست
 بردار نمی شود و عذر شیفنگی خود باو که از ایام طفولیت و پس می آرد
 دیگر چه کنیم حضرت شیخ العالمین فرمود بحضور حضرت غوث الاعظم
 رضی الله عنه از طرف من عرض کنیدا آنها قبول کردند لیکن باز چند ایام
 بدستور در اینجا گذاشت و دیگر بار استفسار حال از موکلان کرده شد
 جواب دادند عرض هم کردیم و حسب حکم آن مولود را بسیار فهمانیدیم
 هم به نرمی و هم بگری مگر هرگز منظور نمی کنند و بیه لذیب احراق دفع
 آن دشوار است و راه آن مسدود شد شیخ العالمین فرمود اگر چه چندان است
 پس هرگز نخواهد ایذا رساند و کسی بد او نخورد تا آنکه سید این چه سخن است
 باز از طرف من عرض کنیدا و ما هم عرض میکنم دیگر روز که از موکلان جواب
 پرسید گفتند حسب فرموده شما عرض کردم از حضور حضرت اغاثت ما
 بروی بس عتاب شد و حکم قضا توأم بدان نقا و یافت از سر بیمار
 در گذر و از روی دست بردار چون چاره ندیدند همت یکماه در خواب است
 کرده که یکبار قطع تعلق دیرینه دشوار است درین عرصه بایستگ قطع تعلق
 خواهیم کرد لیکن از بیمار هم عهد گرفته شود که بار دیگر از فاخته و غیره گردن نگردد
 و نه دیگر بار نخواهم گذاشت بعد یکماه بیمار را از شروعی نجات کلی است و او
 که عرصه ده سال بنیابت تنویر این صفحه قرطاس است که گاهی اثر وی
 با زبان زن نشده نقل است اهل خانه مولوی محمد قادری صاحب
 که جگر گوشه چینی شیخ العالمین اند بیمار شد و از شروع و پیونج بنوع ایذا

بوی میرسد و لطف آنکه تسلیط یکبار نمی شد که در نظری آن
 موزیان ظاهری شدند و عجیب و غریب ایزاد میدادند و بجز آن
 یکی این بود که بیمار در مجمع خوشیان و حلقه اقارب و احباب نشسته
 است یکبار به اختیار آه و ناله کرد و فریاد برآورد که دست ما بزدان
 می گیرند و می گزند و دست می افشانند چون حاضرین دست و می میدادند
 نشان دندانهای صغیر و بر ناو پیر از قبضه دست تا باز و چنان می یافتند
 که قریب بود که از زخم دندان خون برآید و سینه سار این معنی که
 از او می کردند گفت پنج چهار مردان صغیر و کبیر از خوابت آمدند
 و دندان گزیدند و همچنین گاهی ناخن بر کله و گردن و سر می حلا نمودند
 و مضطرب ساختند و گاه بودی که در عین تحریریه نماز آن چنان آواز
 طراپچه آید که هر کسی می شنید و بیمار یکبار بر صلا افتاد و
 و گفته مرد که کریم نظر آید بر روی سن طراپچه زد که طاقت تحمل
 آن نداشتم بر زمین افتادم گاهی با اضطراب فریاد می کرد که مردی
 کریم نظر نیزه در دست دارد و می گوید کارت اکنون تمام میکنم از آنجا
 که تدبیر هر بس بکار بود و نفع نمی بخشید اقارب و احباب هم مضطرب
 بودند که تسبوات نیزه زوجه خواهم کرد چون اضطراب فریاد موالو
 محمد قادر را از حد گذشت و این نکالیف هم تا یکماه ماند و روز و شب
 بیداری برا حباب هم دشوار تر نمود حضرت شیخ العالمین رافرفرادی
 در جوش آمداری تا نگرید کودک حلوا فروش و بجز غشایش نمی آید

بسجوش و فرمود از موکلان فتنه پدید که این چه حالت است اکنون
 نوبت ایذا خبایث تا اینجا رسید که او اسے نماز ہم متعذر شد و عریضه
 یکماه پاسید فرمایوی کسی در امروز و فردا گذشت باره از ان روز
 در نماز ایذا سے بد بختان بیدین موقوف شد و موکلان گفتند سبب
 پس شدید است و از روز ولادت جنس پس قوی شیفه بیمار است
 و پهنه نفرین که هر یک در قوت و حبه نظیر خود ندارد در رفیق آن بخت
 است شادی این دختر برو سے گران تر آید و ایذای و سے که محکم
 بست است و هنوز حکم بگرفتاری و سوختن آنها نفاذ یافتہ سبب آنکه
 جن مسلمان است و مالش و سے بر شما و فرماید شمایان از ظلم وی پیر و
 بیارگاہ عالم پناه حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم سیدہ است
 ندانم تسبیح که انضیب است اگر نظیر تعلق دیرینه و سے که انقطاع
 آن دشوار است سکوت آمد بیمار را صحت نیست و اگر بر آنا عتاب
 شد خیریت است اما تا زمانیکہ امر سے صادر نشود و اسبج حافظات
 سخاوید شد شیخ العالمین بجزیر دستماع این سخن فرمود حالاً فتح است
 که ما قصد ایذا سے آن جن بکرده ایم ایذا ہم از طرف اوست باید که
 هر خیر و کبیر استغاثہ بجزیرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کند و در و
 با استغاثہ اکثر ساز و سمہ و البستگان دامن دولت سر گرم منتال
 امیرش در دین ایام یورش و ایذای آنها زیادہ تر شد چنانچه یکبار
 وقت شب خواب استہ بودند کہ چہ پر مکان مولوی ابوتراب کہ سی و سه

دست نخته طول داشت و هفتده دست عرض بر خوابیده گان ^{فکند}
واز ایستاده با آن چپبر حرکت داده برستونها آوردند که از باروی ستونها
خم شده بود و از عنایت حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی رضوان
ستونها همچنان خم شده تمام شب مانده خوابیدگان صبح بخیرت بیدار
شدند آخر الامر در مهلت یکماه دیگر سوکلان فقتله بحضرت شیخ العالمی
مبارکباد آوردند که فلان روز بران جن پس عتاب شد اکنون از حضرت
محبوب سبحانی رضی الله عنه هر چه حکم نفاذ خواهد یافت بدان عمل
خواهم کرد بعد عرصه پانزده روز خیر آوردند که حکم حضرت پیر دستگیری است
عنه چنان نفاذ یافته آنها که شدید تر اند گرفتار کرده در اجندا و شریف آرد
و ضعیف را از عدالت سید اشراف جهانگیر رسانند و ضعف را برود
بیار بروکیل فقتله سوزند و کارخانه حاضر است گرم است و ضعیف که فقتله
حاضر می آید از قوت و شجارت آنها هوش از میان رفت و عجیب
و غریب کارخانه مشاهده میشد که نه جائی دیدم نه شنیدم اگر تفصیل
ایم هر چند از لطف خالی نیست اما رساله علیجده گردد و ارقام آن از اصل
سطلب باز دارد و بیشتر در حاضر است فقتله بچشم خود دیدم که بعضی خدیت
عرض کردند که ما ایمان داریم اما سبب شامت نجاست یا گنای گرفتار
عذابیم اگر شیخ العالمین رضوان کرم خود دستگیری نماید نجات می یابیم
و آنحضرت همان ساعت بزور رحم آورده بموکلان ثواب فاستم بخشید
و گفته که برو س عذاب نکند و چیزی از اعمال مغفرت برای وی لازم

کروے تاکنگہ اور اسجبات شود و احوال بعضی بیان ہم فرمود کہ فلان
 خبیث پس راست گو بود شب بخواب آید از مشرودہ مغفرت خود
 مسرور ساخت و ہم ازین حکایات عجیبہ غریب تر حکایت الہخانہ
 مولوی محمد علی بن شاہ شمس الدین ابوالفرح قدس سرہ بود بخوف
 اطناپ قلم انداز کردم اما یک ماجرا ازان بقتید تخریر سے آید تا بروی
 دیگر ماجرا ہم قیاس کنند کہ ہر روز وقت روشن شدن فتیلہ روشن
 در نظر روشن کنندہ فتیلہ ظاہر ہے شد و این کس را بچو اس میکرد
 کہ از افاقہ میرفت و باز بستگیری شیخ العالمین از ازان حالت نہجائتا
 می یافت و یکبار چہ عا فر آمد و پرسید کہ از شما بیان چیزی میسریم
 اگر احسان کنی تعلیم من فرماید حاضرین پرسیدند بگو گفت سورہ
 وَالْعَصْرِ مَا رَأْسُهُ مِشَتْ اَکْرَمُ رَأْسُهُ رَأْسُهُ بَیْرُ رَوْرُو
 مَن بَاوَز بِلْبَدِّ خَوَانِدَہُ یَاوَدْ کِمَ کِسِّی اِذَا بَانَ کُفْتُ لَشْنُو وَالْعَصْرِ اِنَّ
 الْاِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ آیت دیگر خواندہ بود کہ مویکلان فتیلہ یکبار
 بوساطت وکیل منع بلنج نمودند آن جن گفت افسوس اگر یکبار
 تمام صورت می خواند سے می دیدی آنچه می دیدی و درین یک آیت
 کہ خواندہ بود حال آنکس بس اہتر شد سوزش بدن و بیہوشی برو
 طاری گردید کہ بس تکلیف کشید حاضرین ازان جن پرسیدند کہ درین
 کار چه اسرار بود اول در اظہار آن انکار کرد بعد سعی بسیار گفت
 راست آنست کہ من عامل این صورت ہستم لیکن براعتناپ

حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه است و ثمره آن بکس همین است
 که سوره والعصر از سینه نامحکورده شد و بر شمایان عنایت است اگر
 سوکلان از خواندن سوره مذکور با زنی داشتند بهترین وقت جمیع حاضرین
 مجلس را هلاک میگردم در حمایت شیخ العالمین هستیید هر چه خواستید کنید
 نقل است شاه محمد یوسف علیه الرحمه که سرکار بدعا و تعویذ
 داشتند هر چند عنفوان شباب بود اما بنظر تفاوت و تشریح و صلاح
 شان از حضور شیخ العالمین رها اکثر خصصت فتیله و غیره یافتند
 اتفاقاً از موضع سید یوسف پور یکی کایتبه بطلب شان عرضه
 بحضور اقدس کرده که از شر جنایت بس دلشنگ آمده ایم اگر دستگیری
 شود و شاه محمد یوسف خصصت کرده شوند ما همه از شر وی نجات یابیم
 شاه موصوف را حکم شد که حاجتمندی با اضطراب طلب شما کرده است
 بروید عرض کردند که احوال شدت و قوت آن جنابیت از چند ایام
 بتفصیل شنیده ام و حال اثر اعمال و حکومت بر سوکلان فتیله آنچه در
 بر نندگان حضور نیکو روشن است زلفان با بجز سوالی و سبکی در هیچ کار
 دیگر ثمره نخواهد داد و یقین است که ندبیر حسرت سحران آنچه کرده
 باشند باز خود را دشمن یک موزی کردن و گرفتار محصد و مضحکه شدن
 چه سود هر چند امید منفعت است اما عبرت با غرت از منفعت با و
 گوار است فرود برو و نظر بر خدا دار ما هم فاقل نسیم و یک فاتحه شاه
 اسمعیل قدس سره که سوکل فتیله کلان اند خوانده فرود برو و بین

انشاء الله تعالی ہمہ کار حسب مراد خواہی دیدشاه ممدوح ازین گنگار
مولف کتاب میگفتند کہ وانشاء حکومتی کہ بر سوکل در آنجامی کردم
حاضران و تماشایان را حیرت بود کہ زور و حکومت اہل نصاب زکوۃ
بان برابر نبی شد و در اندک زمانہ کارخانہ و سہ حسب مراد انجام
یافت و اہل قریب مع تقد کمال ما شدند انتہی و حال آنکہ حضرت
شیخ العالمین رضی اللہ عنہ از نصاب و زکوۃ اعمال پس انخراف بودی اکثر
از طالبان این فن کہ مے آمدند منع نمودے و فرمودے کہ ما گاہی شغل
بنصاب اعمال نکردم و ازین تضييع اوقات دور ماندن بہتر است
کہ خطر جان و روے بہتر است سبب آنکہ درین زمانہ مردمان مقصد
لتخیر سوکلان از بہر دنیا میخواہند و در زمانہ سلف جہت کشتو پلین
بود و در تبع و سہ کار دیگر مے گرفتند مناسب کہ اجازت اعمال از
عالمی بگیرند مگر نصاب قصیدہ تیر کہ حضرت پیر دستگیر محبوب سبحانی
رضی اللہ عنہ بالنصاب ہم عظم آنجناب را بہر کسی اجازت میداد
بعضی را تبرک حیوانیات و بعضی را محض قلندرہ بنظر آنکہ در مراقبہ
بس معین و مفید است وہم میفرمود کہ در ایام شباب قصد نصاب
بعضی اعمال کردم حضرت حاج العارفین رضی اللہ عنہ فرمود ہمی خاتم
کہ این قدر وقت شمار در روز حساب بطلب دنیا محسوب شود سہ
ہر ذرہ بخیر یاد خدا و سوسہ بہت بہ شرم ز خدا بدار کاین و سوسہ چند
و تا وسیع بطلب حق ترغیب نمودی و ازین واسیات باز داشتی کہ کار

از کار است و اثر اعمال و تعویذ را حواله بر عنایت حق کردی که التجار بخدا
 کرده و توسل به اولیای و سئ نموده رجوع باعمال کنی و اگر خدا خواسته
 است حسب مراد شما خواهد کرد و چیز سئ که خواست و می نمیت از
 اهل نصاب هم بجز عجز نشنیدیم هر چند درین زمانه کسی نصاب و بد
 و شیخیه و کلان نماید اما غوث گوالیر سخاوت شد و با وجود کمال ظاهر
 و باطن و سئ که غوث وقت بود و پرستاره حکومت و بهشت اما بجز
 وی با وجود توسل باعمال در اکثر امور دنیاوی مشهور و معروف
 است و معمول شریف آن بود که هر کسی که طالب اعمال آید سئ
 بی تامل بنظر خوشی خاطر و سئ جلد تعویذ و اعمال حواله فرمود سئ و
 هرگز بخیل نکرده و دستور شایمان زمان که در دادن اعمال گو
 بی اثر و بی حقیقت باشد چون اکسیر میدراند و نمی دهند بر
 نکرده داشتی و گمانه و گمانه را در عطیه یکسان پیدا شده اما در بیان
 تصرفی میکرد که از نا اهل ظهور اثر نشد سئ و بعضو رشکایتها کردی
 در جواب فرمودی که حسن نیت و طهارت و صفائی طینت و بهشت
 عظم است بیدل نشوند مهت بکار بزرگ سئ عرض کرد که اعمال هر
 جنس اکثر نا اهلان برده اند خصوصاً اعمال محبت و عداوت که از
 خوف فتنه و فساد بسیار این سئ تم ارشاد کرده حق تعالی مالک
 اثر است و قادر است که چائے فتنه اثر سئ نه نبشد ما را در همه امور
 بخل ناگوار است مگر در اشغال و از کار طریقیه که دران مامور به خفایم

هستم و فی الحقیقت عالمی را خود مشاهده کردم که صد با اعمال حسب و
 عداوت می کردند سر مو فائده نمی کرد و چون بحضور شکایت می آوردند نیز
 ما از همان اعمال کاریگیری دیگر عملی ندارم و تصرفات آنحضرت که در شفای
 امراض بود عا شاکه درین مختصر گنجید مگر دفتر سے علمی در مرتب گردید و جلد
 مدون کرده آید حکایات چند در ضبط تحریر آورده می شود میند و کرمه خلقی را
 در اطراف عالم گمان آن بود که این شفا سبب بیماران و شرح خالقاه با این
 توکل محض از اعمال و ادعیه است چنانچه نقل است فقیر کے از
 شہر دہلی با سماع شہرہ تصرف و کرامت حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہم
 بعضی اعمال رہ نور و قصد شرف گردید و راتائے راہ خیالش آمد
 کہ حقیقت اس حال معلوم نیست آیا فقط شہرہ است یا از جنس اعمال چیز
 دارند سخا رہ کرد بزرگی ویرا فرمود شیخ العالمین رضی اللہ عنہم از باب اسماء
 نیست او خالصاً و مخلصاً ولی خداست او از جنس دیگر است است
 کہ در اول داری آنجا نیابی تلاش اہل اسما کرن و اگر طلب خدا داری
 نزد و سے برو آن فقیر دہلی می گفت کہ دلم پس شکستہ شد اگر منازل راہ
 طے نمی کردم ہرگز قصد نمی نمودم چون منزلہا بسر برودہ بودم گفتم
 مالا حاضر باید شد کہ قریب است بنا بر این محنت سفر بر خود کشیدم و بحضور
 عرض کرد کہ طریق اسم باو باب اگر باشد عنایت شود آنحضرت طبعاً
 اعمال بہ و سے و از طریق آن نوشت و بعد سببہ خصت و وطن گرفت
 نقل است این گمینہ بارگاہ را در ایام طفولیت زخم لشت پابشیر

می شد گاسته و یک سال دو بار و گاسته سه بار هم و یکبار معمول بود
 پس تکلیفهاست کشیدیم که نوبت بجان میر رسید و سالها درین صفت
 بسر کردم چون بعمر چهارده سالگی یا پانزده سالگی رسیدیم سالی چنان
 باین رنج مبتلا شدم که گاسته کشیده بودم سخت یابوری کرد و حضرت
 شیخ را در رحم آورد و مال خود عنایت فرمود که از کف پاتا زانو بطور کاس
 به بند نشست و برخاست آرام خواهی دید هر چند حرارت این کارند شستم
 لیکن از ابرام آنحضرت چاره الکار هم نبود حسب حکم بعمل آوردم باز
 ازان سال تا این زمان که عمر به پنجاه و سه سال رسیده گاهی زخم نشست
 پانصد و نشان جراحات سابقه بنور باقیست نقل است من فرمود
 مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته که در عنقوان جوانی از درد
 سر و دندان هر روز ایذای نوری سخت میکشیدم و امامت مسجد
 خاتگاه بمن مفوض بود ناچار وضو میکردم و تکلیف در سر و دندان
 دو چند می شد روزی آنحضرت فرمود در نماز وتر دو رکعت اول
 بعد سوره فاتحه و البقره و اذا جاء نصر الله و در ثانی سوره
 کافرون و لکب و در ثالث سوره اخلاص بدفع هر دو در مفید است
 تا این زمان که بعمر پنجاه و شش سال رسیدم گاسته ازان روزنه درد
 سر شدنه در دندان و بارها نوبت شکستن دندان رسیده لیکن
 سر مو اثر درونیافتهم اکثر مردمان بر گمان قوت عمل اجازت آن گرفتند
 و اثر هم بسیار یافتند الا نه القدر که در حق خود دیدم گویا این عنایت مخصوص

بمن بود نقل است با پنجاه میر منظر علی علیه الرحمة مرتضی صعب
 آمد و بطول انجامید که حالت یاس رو نمود آنحضرت رضی الله عنه
 سید العلماء سند العرفاء و امت برکاته را ارشاد کرد که بحضور است
 نائب صل الله علیه وسلم جهت شفای شان عرضدارید هر چند به نظر
 ظاهر حال سید العلماء را مای بود اما حکم شیخ که در آن چون و چرا
 را دخل نبود عرض شد حکم شد که انکار استغفار در حق وی موجب
 شفاء است اگر طاقت ندارد دیگرے را بر خواندن نائب خود سازد
 آنحضرت مولوی ممدوح را فرمود که طاقت بیمار طاق است نیابتاً
 از وی بخوانید حسب حکم لکھه یا استغفار خواند حق تعالی صحت کلی
 بخشید نقل است بعد چند سال باز با پنجاه میر موصوف بیماری
 دیگر صعب تر لاحق شد هر چند اضطراب بسیار داشت اما التماس
 تمام آنحضرت نمئی دید تا آنکه زفته رفت در عرصه چند ماه مرض مشد
 گردید و وقت احتضار رسید از اقارب و احباب فریادهای برخاست
 میر موصوف که در فن طبابت هم پید طولی داشتند با گریه زار زار بیرون
 خانه آمدند و بر پائے آنحضرت سر عجز نهادند بی اختیار گریستند که کسی را
 تحمل گریه شان نبود درین عرصه خبر رسید که جان بجان آفرین سیرد
 تمیاز بجهیز و تکفین جلد تر نمایند آنحضرت را بر گریه خلق دل آب شد
 و برخاست بر مکان بیمار رونق افروز شد و بر بالین و کتف نشست
 دید که نبض ساقط است اما بر چهره اندک سرخی باقی است فرمود صبر کنید

در غش و بیهوشی هم چنین صورت ظاهر میشد و مراقبه طویل کرد و هنوز سر
 از مراقبه بر نه آورده بود که آن انا فانا زنگ بهره بحال شدن گرفت و آمد
 و رفت و در زندگی با ضعف تمام شروع شد سر از مراقبه برداشت
 و میر مشاعر الیه را طلب کرد که ملاحظه بنفش کند تا زمانیکه او شان حاضر
 شوند بیمار و رافا که آمد و چشم بکشاود و حال عنایت حضرت شیخ العالی
 و گریه و ترود خاطر مضیبت زده گان را معاینه کرد و گفت راحت بیایم
 و ساعت بساعت تخفیف می بینم آنحضرت بجلوت شریف آمد و بعد
 چند روز صحت کلی بدست او میر موصوف در شکر گذاری با او مضمون
 این شعر شرم نمودند با رختی که خاطر باخته کرده بود و عیسی و
 نه البقر استماد بر گرفت و نقل است بعد چند سال باز صاحبش
 شد و در وقت پنج شش ماه در بیماری گذشت و درین مدت نمود
 اشباه خیالیت و ایندای آنها بسیار کشید اثر سحر و جادو بر خاطرش
 متکثر گزید و فی الحقیقت چنین بود که گفته دشمن گفت کس از ساحران
 با خود یا اتفاق کرده بودند و همه بر ملاک وی بستند رجوع با اعدیه
 و اعمال کرد چون در صحت زمانه در گذشت آخر و سوسه بدل راه
 یافت که بغیر بر آوردن سحر مدفون از زمین صحت ممکن نیست کسی
 گفت در فلان موضع برین است که درین فن ما را تعظیم دارد و مشهور
 اتفاق است اگر ویرا طلب سازند فی الفور پوتله مدفون خواهد بر آورد
 چون اطلاع جناب آنحضرت رض جودت باین کار مناسب ندید اجابت

خواست و در حصول خصیت ابرام نمود آنحضرت ارشاد فرمود که بدین صحت
 ضرورت است و چون یقین یافتن بر آن است که باین آید و پرتو که مدفون بدر آرد
 از زمان صحت خواهد شد بر طلب و کس ضرورتی داعی شد پس مناسب است
 که طلب نمایند یعنی مردان زبان طعن بسبب سوء فهم بر کشادند که اجازت
 رجوع به کافر هرگز مناسب این شان نبود بلکه خلاف طریق خاندان
 پیچ کس را جواب نه فرموده و میرزا فخر علی کس را بطلب آن برهن فرستاد
 در عرصه دور روز حاضر آمد و جد و جهد بسیار کرد چاره کار ندید و ایوس از منفعت
 موعود گردید بیماری صورتی از پارچه کسبیت درست کرده و سوزنی چند در او
 خنایید و پاره از استخوان سر مرده در او نهاده از نظر تماشایان پنهان در جای
 انداخت و یکبار در میدان صورت را برگرفت و شور کرد که همین است همین است
 و حالاً هیچ نعلیت و همه را در آتش سوخت و در عده صحت شیفاً شیانمزد
 و موعود خود گرفت و راه وطن بگروزه راه تیرگامی در عرصه نصف النهار
 طی کرد و کوه بنیان که از نال اندیشی و در افتاده بودند بامید صحت و شاد
 شدند که اکنون سبب مرض نهان چون دو هفته بر همان حال گذشت و اثر
 صحت هم پیدا شد بلکه در بعضی امر تکلیف زیاده یافتند همه را و لشکرت گاهی
 در گمان فاسد خو و نفرین کردند و پس بی اعتقاد گردیدند و کسی مکر و فریب
 نیز بر همه کسان ظاهر کرد و در آنوقت آنحضرت فرمود که وجه سکوت ما از
 جوانان مانان معترض بنا بر همین مصلحت بود که اگر در آن وقت اجازت
 نمی دادیم تا ایام صحت همین گمان فاسد می ماند که طول بیماری از نکرده

تدبیر حکمت و تازمانیکه پوتکه مذکور بیرون نه آورده شود آرام نخواهد شد
 و تربیت انسان بجز نفع نمی بخشد و هر کار را او بجا است چنانکه طفلان
 را بضرر تاویب دهند و اعتقاد فاسد بر نفع عقیدت و فقدان مطلوب
 تاویب باید که دیگر گردان چنان خیال فاسد نگردد اکنون که بیمار را ازین تدبیر
 سودی نشد تمام تر بجا اعتقاد گردید و دیگر رجوع به بر معنی نخواهد آورد و چارناچار
 رجوع باعمال علوی و اودغیه باثوره خواهد داشت که جز این راه دیگر نیست و اگر صحت
 میشد مطلوب بست می آمد و عقیدت باعمال سفلی زیاده بگیرد و ماسور و طعن
 میشد که ازین تدبیر باز می شد تم صلح و طعن دیدم که خورد و مخمطه طعن نه اندازم
 بخدا رجوع کنم که ویرانتر ازین اعتقاد فاسد رجوع باعمال سفلی نجات بخشد الحمد لله علی
 احسانه که ویرانهم از عقاید باطله نجات شد و از طعن فلتوح حساب اقران بیمار و ^{حفظ نفیت}
 بخشید و خیال فاسد که باعمال سفلی آمده بود و قوت اثر آنرا تا ممکن نماند و نجات یافت
 مطلوب نماند است و اود بعد چند روز که حال بهتر شد و نادر کارها است به توبه استغفار نمود
 آنحضرت بمیر و صوفی بود که ماده گاوی در بیم بسیار اندازید و رخت بیمار بلبا تو بهم رسید
 بارگاه احکم قضا تو ام نفاذ یافت که دعای عقیقه از طرف بیمار خوانده
 زنج کن چون حسب احکم لعل آمد تخفیف آنا فاناسه گردید و راندک
 روز صحت کلی دست داد و این مضم تصرفات آنحضرت را حدی نبود
 و بشیر اعجاز عیسوی من نمود نقل است می فرمود مولوی ابوتراب
 دست بر کانه که نوبت چنین حالت با لجان من پیدا شده بود نفس چند
 و گاه برقی باقی بود و در شنی چشم نماز و مردمک چشمش در

کہ آنحضرت رضی اللہ عنہ آمدے و بریالین و سے مرقبہ فرمودے حق تعالیٰ
 و قبول شفاعت و سے گاہے از یک ساعت بخومی زیادہ توقف نکردے
 بوسیله و سے رضی اللہ عنہ لطف و عنایت میندول داشتی کہ از ورطہ
 ہلاک بیمار را نجات می شد و گریہ ہائے خورش و احباب بخندہ قاہ
 قاہ بدل می گردید گوی و در شان و سے رضی اللہ عنہ اندک نواں شہی کہنی
 رو فضا سے مہرم را بہ بری ز خاطر ناشاد محنت و غم را بہ و نیز مہر فرمود
 کہ یکبار اہل خانہ من بیمار بود عارضہ و گیرد علین بیماری لاحق شد کہ
 روشنی چشم بالکل زایل گردید و بیمار را الم و وبال شد کہ از روی صحت و
 بعد صحت باستعانت کسی در خلوت شریف آنحضرت حاضرانکہ ہر چشم نابینا
 خود زار زار بگریست آنحضرت از راہ عنایت پرسید کہ اندک روشنی
 ہم باقیست یا بالکل زایل شد عرض کرد کہ مطلقاً نہ نورست ساقی
 نامل کرد و فرمود تر دو کج حق تعالی برا عاودہ آن قادرست باز عرض کرد
 تمنا دارم کہ بے معاونت احد سے رشتہ بسوزن کہم فرمود چنین شود
 انشاء اللہ تعالیٰ و قصیدہ تغیر کہ غوثیہ کہ در دست تا ہفتہ دم کرد
 تا مہ روشنی چشم بحال گردید قریب دہ یا زودہ سال شدہ باشد کہ سنوز
 محتاج کسی در دادن رشتہ بسوزن نشدہ و عمر قریب پنجاہ سال سیدہ
 نقل است از شیخ محمد اکرم ساکن موضع بیرونی شنیدم کہ اہل خانہ و
 بدروس مبتلا شد و از عنایت صدیقیت چشم و سے ہر دو بی نور شد
 بیمار از زمین رنج مرگ ہون گردید و گفت تمنا می صحت داشتم اکنون

از زندگی گورانه موت آرزو دارم ایشان هر چند بطایه سلی صحت داوند
 و گفتند جمیع بحضرت شیخ العالمین کن که گویند از و کس دورم اما
 بجان نزدیک حضرت و کس ام اول بطایه از چشم ما غایب است لیکن
 بیاطن با ما است دست شیخ از غائبان کوتاه نیست پیچیده اش
 خیر پیچیده اند نیست و اولیای اقولے تہست از آنکہ تیر حبتہ باز گردان
 ز راه می گفتند هر چند بطایه سلی میدارم مگر در باطن ہوش و حواس من
 بر جانہ بود چندانکہ دل را قوت می بخشیدم ضعیف تر میشد و اندوہ و وبال
 گردید ناگاہ درین آشوب خواب بر من غلبہ کرد کہ خفتم و بہار بچنان رجوع
 با شخصت میداشت و فریاد میکرد و خواب دیدم کہ حضرت شیخ العالمین
 تشریف آورد بسیار تسکین بہا کرد و فرمود جائے تر و نیست تا فلان
 روز و فلان تاریخ تکلیف است آیندہ صحت بینی بحال مسرت بیدار شد
 و مژدہ جان بخش بہ ہمار رسانیدم فی الحقیقت بے کم و کاست تا سیاد
 صعوبت و سنج ماند باز روشنی چشم بحال آمد و از جمیع امراض دیگر ہم صحت کلی
 یافت نقل است دیگر المخانہ شیخ محمد ولی کہ نابینا شدہ بود بہ رہبری
 زے حاضر آمد و زار زار گریست و عرض داشت با صحت بخشیدہ شود یا دعا
 مگر در حق من کردہ آید کہ ازین زندگی نجات یابم فرمود نظر بر خدا دار
 و بدوامتوجہ شو عرض کرد دوامی تیز و مجرب بہر کسی کہ گفت از استعمال
 آن دریغ نہ شتم و بجز فرزندیم کار یافت زودہ گان و بلا رسیدہ گان و
 واسن بنیاد حضور است یا این نمی گویم کہ خلاف تقدیر صحت یا بلاکت پیشتر

آید بلکه ازین دو کار هر چه مقدر باشد بدان و عارف فرموده شود و باز بسیار
 گریست که آنحضرت را گریه و سوسه در رحم آورد آری تا نگریه کرد که
 صلوات فرودش بد بجز خشتالیش نمی آید بگوش مده فرموده اضطراب مکن وقت
 اشراق که وقت ورود قصیده متبرکه غوثیه است حاضر می باش در یک
 عشره کامل صحت عاجل است و او با مراد خصت وطن گرفت لقل
 است طرفه اینکه جناب سید العلماء را در روشنی چشم قصور
 تمام آید که منبر و محراب مطلق نمی دید بجز نور عالی شیخ العالمین منوعی کرد
 که حال امامت بدگیره مفوض گرد و تا نماز بی کراهت ادا شود فرمود
 امروز امامت کنید شاید این قدر بصارت عود کند کسی دست گرفت
 امام را بر مصلاست امامت رسانید یکبار بعد تخمیه فی الفور همه صفهای
 مسجد و مقام امامت بنظر آمد منبر و محراب را که می پرسد بعد نماز تا
 زمانیکه در مسجد بودند همچنان روشنی بحال بود چون بیرون مسجد آمدند باز
 نابینائی بدستور بود که تا مکان بستیاری کسی رفتن نتوانستند اما
 ازان روز هر وقت که در مسجد داخل می شدند تا زمان ماندن در مسجد روشنی
 بحال می شد و باز بعد بیرون آمدن مسجد چیزی مطلق نمی دیدند و می
 فرمودند این تصرف عجیب و غریب است و تا زمان بقاسه سایه دولت
 آنحضرت بر سر عالم همچنان طور امامت میکردند بعد انتقال آنحضرت
 تکلیف بے بصری بنسبت مسجد دیگر اکبره نکیشان بود این ماجرا عالی
 معاینه کرده بود و بکیرت میشد و بگر حالت امراض و تصرفات در آن عمر

که از سیدالعرفان بطور پیوسته در حکایات اسلاف هم کمتر دیده و شنیده
 شده در رساله دیگر متضمن احوال یاران باقی مانده گان آنحضرت رضی الله
 عنه گفته ام مفصل نوشته ام و بخوبی آنکه اظهار احوال زنده گان سبب
 ملال خاطر می شود و هر کسی افشار را از خود کرده می دارد و بالفعل درین
 تالیف مجلد کرده ام و آنکه رو بروی آنحضرت یا وقت تالیف راه نورد
 عالم باقی شدند و کوشان درین مختصر که دم لقل است حکیم ابوالنظر
 را عارضه خناق پیدا بود که چند روز طاقت فرود کردن آب نیز نداشت
 و از غایت صعوبت مرض و ضعف گرسنگی طاقت پهلوزدن نبود و حال
 اینتر می نمود هر وقت رجوع بحضرت شیخ العالمین رضیه شت تا آنکه حضرت
 مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته را نیز اجیادت فرستاده بود
 شش نهایت تکلیف پیدا شد که هر که و مه در تشویش افتادند و نسبت
 وطن شان از قصبه متبرکه آنحضرت دوازده گره با این در میان
 راه عبور در یاس گنگ ضروری که بغیر آن رسیدن مثل مقصود ممتنع
 هر کس بحیرت افتاده که درین وقت شب که رود و اگر رود فرود آتاشام
 رسد و این قدر مهلت که اتفاقاً در عین اضطراب خواب بروی غلبه آورد
 دید که آنحضرت تشریف آورد و قلبیه که دوازده دست حق پرست خود چند
 لقمه خوراند و رفت فی الفور از خواب بیدار شد و در وقت اول حلون شکست
 رژیم خون بکثرت می ریخت و از دهن می انداخت تا آنکه همه صعوبت رو
 بکمی آورد و غنبت بغذا کرد و گفت که و تلاش کنید هر چند شب پیر

اندر بود تا بدست آمد و قلبی برانمیده آوردند و دستها را از آن فرو کرد
 و در خود را حسته دید و جواب بر اسباب نقل کرد و در عرصه مہفتہ صحت
 یافت می گفت ازین مولف کتاب کہ ہمزہ روز برین سخت تر گذشت
 کہ یک فطرہ شیریم فرو کردن نمی توانستم چون غایت گرسندہ شدہ
 می گشتم بہ ہزار تکلیف و اینار چند قطر آب بزور تمام فرو می کردم
 نقل است عجیب کثیر سے از کنیزان آنحضرت را در روزہ پیدا بود
 و عرصہ بطول کشید تا آنکہ چون در شکم ہلاک شد معالجات این امر ہلک
 بسیار بسیار لہلہ آمد سوو سے ندا دوازمتداو عرصہ سختیت پیدا کرد
 کہ سر تا پامی کثیر تالیب و دندان سبز گردید و غش کرد کف سبزار
 دہن بردن می سخت و تاثیر بر شہرہ ظاہر شد مادرش را جگر ازین غم
 پارہ پارہ گردیدہ کمال صبر جواب یافت بے اختیار بخون وارد دید
 و در خلوت آنحضرت رسید و بے ہما با فریاد کرد و پیران طالقین
 را شفیع آورد کہ وقت در شگری است از غایت اضطراب و سے
 آنحضرت چارہ بجز آن ندید کہ متوجہ شود بہ خاست و بر سر بیچارہ
 دید کہ رنگ بن سبز شدہ و کت زنگاری از دہن ریختہ دم سپین
 می کشد ساعتی تا مل فرمود و ارشاد نمود کہ نظر بر خدا کن کہ چارہ
 بیچارہ گان در دست و سے است و خلوت آمدہ در مراقبہ نشست
 و ساعت نجومی کہ عرصہ پنج گہری سے شد بیچارہ از شکمش
 بیضا و سہا رنگ زنگارہ بود و بہار ساعت دیگر کف زنگاری از

از دهن می آمد بعد از آن فی الجمله جهت یافتن او در پی مخرجه جمعیست و اگر
بکار برودند از آن هنگامه نجات یافتند و هیچ شکر و سپاس آن گنیزد موجود است
نقل است دوستی از دوستان من برای بلبله نام قوم کایته ساکن
موضع سید یوسف پور که بس صاحب عزت و جاه بود و حضرت شیخ العالی
عقیده تراشید و داشت اما از طرف فرزند که منجمان به نام شدن وی ابرام
کرده بودند بس محزون خاطر بود و روزی از حکیم اشرف که رفیق شان بود
گفتگویی طول و طویل درین باب با منجمان افتاد که قول اینها اعتباری
ندارد و جامی اعتماد نیست یکی از آنها در پالایش سخن خود گفت که اگر قول
ما یقین ندارد چرا برای صاحب تدبیر فرزندی کنند تا صدق و کذب
ما منجمان نیکو روشن شود و ما هم متفق بر آنیم که در سبب برای صاحب فرزند
ایشان که بس مرد عجز بود و ندرت مزاج گفتند البته اگر عنایت کسی ولی
از اولیاد باشد سبب دل حال گردد بقصود می توان رسید چون آنها را از بچ
قول برای صاحب ابرام بر حکم نیستی فرزند بود از راه تسخر زبانه ترا بحث
بر او عامی اینکار شدند و طمع نظر انداختند بخت بخت ایشان تصدیق منجمان بر
رای رایان تمامه متعلق خواهد شد حکیم موصوف را تسخریه آنها ناگوار آمد و یکبار
دعوی شدند فرزندار چندانکه در روز عزم آن کفره فخره سوار شده بخصم
حضرت شیخ العالمین حاضر آمدند آنحضرت سبب حاضر شدن پیر سید
عرض کردند که حال چنین است ای پادشاه بختی آمده ای کم اول تشکیل غضب
شان بصبر و شکیبایی نمود چون متحمل تسخریه کفره ندید فرمودند و کن

حق تعالی قادر است یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقت
 قول منجمان در شرع محرمی صلی الله علیه و سلم اعتباری ندارد و ایشان را
 خصت کرد و خوشوقت و دلشاد و رفته مدعی این کار شد و به رای مشا را به
 بشارت این دولت غیر مترقب و او سبب سوخ عقیدت حال بامی
 موصوف همان بود که ع ز شادی نگنجید در پیرهن و و پدرش را چه سوسا
 در حیرت شد که حکیم صاحب چه میگویند و بر منجمان بی و بیان عقیده رسوخ
 نازان از سحر سر رسیدند تا کی این مقصد نظیر آید فضل آبی شامل حال شای
 بود در عرصه فریب آثار حمل ظاهر شد و ثمره خجالت نصیب آن کفره گردید
 فتح شرمندگی باین مضمون کردند که حمل را منکر نبودم اگر افسوس شد شد
 لیکن یا ساقط شود یا بچه مرده بیرون آید یا دختر که در عرصه قلیل بیرون
 و حاصل غرض آن که فرزند زنی صاحب حیات بود چون آید ایشان گفتند
 که حال شما بیان معلوم شد اکنون ثبات بر سخن مانند اول از کار مطلق بود
 حالا تقیید در کار است و در دل خود متفعل شوند ازین تبدیل کلام رویا
 که نصیب منکران شد نمیرود و از اسباب و رای می محیط هم شسته نگردد و
 بقصد تعالی ایام ولادت مع الخیر رسید رای صاحب با اهل خود و در این
 بخواب بودند و خواب آنحضرت را دیدند که می زواید بر خیز که وقت ولادت
 رسید فی الفور بیدار شدند اهل خود را نشسته یافتند پرسیدند خیر است گفت
 خوابی دیده ام عجیب بزرگه باین صورت شکل و لباس به سر آمد لیکن
 آورد و فرمود بر خیز که وقت ولادت آید و بشوید خود و گوید که طاهر و پاک است

فوراً بیدار شدم و اثر سے از روزہ نئی یا یکم گفتند مانیر چین دیدہ ام و
 سخن بودند کہ اندک درو پیدا شد راسی صاحب در ویو استخانہ آمدند سخن
 و روزیادہ سہنبلہ اگر و تا آنکہ حق تعالیٰ بعافیت تمام فرزند زینہ بخشید
 و شور مبارکباد از ہر طرف برخاست و منجھان را بجز سوالی و روسپاہی
 دیگر نصیب نہ بود اکنون ان فرزند بعمر سبت سالگی رسیدہ و دیگر روز
 ہم بوجوہ آمدند و از ان روز تمامی خاندان راسی صاحب زیادہ تر متقا و
 ہستند شدند اسے صاحب ازین مولف کتاب میگفتند کہ زن من گاہ
 از جمال با کمال حضرت شیخ العالمین در بیداری شرف نشدہ بود و آن
 کہ خواب دید ہمہ جلیہ آنحضرت بعینہ بیان کردہ بود و همچنین حکایت
 عم راسے صاحب بود کہ وے را نیز طلب فرزند نوبت بجان بود و
 تہیر کفرہ سوونہ بخشید آخر جوع بحضرت شیخ العالمین آورد و بعد صبر
 قایم طلب گردید نام آن مولود غلام علی کرد و رسم مکتب نیز در خانقاہ
 آنحضرت او اگر در زمانہ سابق شیخ غلام علی پانڈے نام داشت و زمانہ
 حال غلام علی کا پتہ ہم بوجوہ آمد لقل است شیخ غلام مجیب بیمار شد
 معالجہ نفع نہی بخشید عرصہ طویل کشید لاخری و ناتوانی بجائے رسید
 گوی و نشان وی گفتہ اند ع از ضعف بہر جا کہ شستیم وطن شدہ
 و تہیہ محرق بہ ساعت و افاقہ کتر داشت والد شان روزے باضطر
 حاضر بارگاہ عالی شدند آنحضرت حسب اخلاق ذاتی ہستند حال
 بیمار فرمود از نایت اندوہ طاقت عرض نہ داشت خاموش ماند نظر

اضطرارشان به رعیادت برخاست و بر مکان شان نزد بیمار آمد بیمار
که طاققت حرکت نداشت همچنان افتاده دست بر قدم شریف و از
کرد آنحضرت یکبار دست و سه گرفت و تا درینگزشت از همانوقت
از آن تب شده که دیگر نه آمد در سینه ضعیف هم بالکلین زایل گردید و صحت
یافت نقل است دختر مفتی بکت الله عظیم آبادی که بعد از آن
مناسک فرزند پیدا شده بود در شهر مذکور خانه خود بیمار افتاد و نوبت
به بلاکت رسید شور و او بلا از خوشیشان و سه برخاست و ماور شش
حضرت شیخ العالمین رضا ایدمیکردومی گرسیت شاه مراد علی نو آباد
قایم پوری ازین گنہگاری گفتند که من در آن وقت حاضر بودم و مفتی
صاحب و دیگر اشنایان و ملازمان شان منموم شسته بودند که یکبار
ما همه کسان برای العین دیدیم آنحضرت از دروازه صدر شریف آورد
و وقت قریب یکپاس روز برآمده بود همه ما بهر تعظیم برخاستند و تعجب
بسوسه وی رخ دویدند که آنحضرت از روز سجاوگی تا این زمان سخن خا
خود در شهر و قریه گاسه نرفته بود و کسی حسب رتبه خود از قریب
و تسلیمات بجا آوردند مفتی مدوح بعد او امی مرتب آداب عرض کرد که
که غم کجا است درین شهر چگونه اتفاق شریف اوری شد و دیگر غلامان
و ابستگان همراهی یکدام مکان فرود آمده اند یا معتقد می آیند در جواب
ارشاد فرمود ضرورت عیادت بیمار است ویرا دیده می آیم و متوجه محکم
مفتی مذکور شد خانه و دیگر زنان که مقدر یا مرید بودند سر ایاضت که سوا آنحضرت

و دیدند و بضمون مع مشروده ایدل که مسیحا نفسی می آید از خوشی در
 پیران نمی گنجیدند ساعتی بر بالین نشسته چیزهای خوانده دم کرده افافه
 تامه آمد و از آنجا برخواست و باز در صحن نشست گاه مفتی محمد روح آمد زمان دانستند
 که نزد مفتی صاحب نشست خواهند فرمود بعد آرام ساعتی دیگر شریف
 ملازمست خواهیم رسید مفتی صاحب به تعظیم برخاستند و منتظر جلوه افروز
 و روانان بودند آنحضرت فرمود بنشینید و متوجه بسوی دروازه شد
 کسی را خیال نماند که تا دروازه همراه رود زبان هر کسی بند بود بعد ساعتی
 هر کسی را تر و آمد که کجا تشریف برودند هر سو و دیدند و جستجو نمودند اثری
 نیافتند همه را حیرت بر حیرت افزود و اول آنکه حکیم شهر مبارک که برای
 زیارت مخدوم الملک رضی الله عنه یکبار تشریف فرما شده بود و باز گاه
 از خانقاه خود حرکت نفرمود و درین شهر تنها چگونه آمد دیگر آنکه آنچه
 معاینه شدند بر خواب محمول توان کردند بر طلسم نه بروهم و خیال یک
 کس ندیده بود خلق دید و در پاپوسی و مصافحه هر کسی منتهی و نرمی بدن
 شریف محسوس کرده و هم روز روشن بود و وقتا غایب گردید و لطف
 دیگر آنکه بعضی حاضرین آنوقت بمحرم معاینه جمال انور آنحضرت تشریف
 فرما شدند بسوی مجلس علمی مفتی ما برده فی الفور به تیار ضیافت از نا
 وند بر یکبار زمان رفتند و بدوستان خبر کردند تا آنکه بسیمع هر کسی رسید و خلق
 از طلا مان و دوستان و معتقدان از سه سو بهر ملازمت و دیدند کسی از کسی
 سلام آورده بود چون مفتی محمد روح راجع حاضرین سخن و مشرود و دیدند اثری

از قدوم مسمیت لزوم آنحضرت نیافتند پرسیدند که حضرت با حضرت
شیخ العالمین رکن کبیر و آورده و از جمال خورشید شمال خود که می مکان را
منور فرموده ایشان بگمان آنکه قصه عجیب هست کسی باور نخواهد کرد
انکار محض کردند که تشریف آوری آنحضرت از جمله محالات است که
از عزت نشینی وی واقف است مردمان گفتند تحقیق شنیده ام که در آن
ریب نیست فلا نکسر از دوستان من ملازمت کرده بمن خبر رسانیده است
و خود در تها اسباب ضیافت رفته هر چند ایشان انکاری کردند آنها
ایرادی نبودند ناچار سرگزشته بیان ساختند آن زمان مردمان تسکین
یافتند و بر سرکان خود رفتند نقل است شیخ محمد اکبر حکایت خود بیان
می کردند که هر دو چشمم با عارضه نزول بار بود که مطلق نورمانندناچار
دوستان و اطباءئی زمان قدح گنایدم هنوز صحت و آرام نیافتم بودم
شب در بغایت شدت پیدا شد و روشنی بعد قدح که پیدا شده بود باز
بالکل زایل گردید و بس ریج و ایذا می کشیدم و هر شب عمل لا اله الا الله
نور العین بحق محمد رسول الله سید الکنین یکصد و بسبت مرتبه بعد عشاء می کردم
و هر چند مرید نبودم نه آنچنان اعتقاد کامل داشتم که در زمره آنها شمرده
شوم اما در اضطراب هر شب شیخ العالمین را یاد میکردم و در یاد می نمودم
که از در دولت شما با فاصله پنج کرده دور افتاده ام و آمدن منی توایم
بلطف خود در یاب تا آنکه شبی متر و بسیار خواب زفتم دیدم که شیخ را یاد
تشریف آورد و جامی زخم گل سر و وطن انگشت شهادت نهاد و دیگر

سخنة فقر بود و برقت چون صبح بیدار شدم سر مو اثر در رو نیافتم و نورانی
 بحال آمد و صحت کلی است و ادنقل است میر فرزند علی غازی پوری
 که عمده سر رشته داری عدالت شهر عظیم آباد و شتند هر چند مرید و
 مستر شد آنحضرت نبودند بلکه در اوایل ایام که نو وارد این دیار بودند
 از ملاقات هم اندک تحاشی بود و آخر ایام عقیدت را سخا آمد که بجز ذات
 مقدس وی از بدگیری عقیدت فقر و کمال باطن بدشتند و رخصه
 بیمار شدند و پس کردن دقل بر آند و سبب بیماری سحر قومی بود که نجات
 از وی دشوار می نمود و ساحران بر ملا می گفتند که تار و زلفان هلاک میکنند
 و ایشان هم برای العین شبهه خباثت می دیدند و احضار ارواح
 همیشه آنها شا بهره می کردند و گفتگوی که با خود با او را ملاک نشان میدادند
 می شنیدند احوال مفصل زبانی دوستی بعرض عرض عالی آورد و در نزد
 آن عرض دیگر آنکه اگر صحت مقرر باشد هم در نجایا شتم و مبعالجی بر دارم
 و رزق عزم وطن سازم که مردن وطن به از بیماری غریب و در پرده این
 سوال دریافت موت و حیات تمنا داشت آنحضرت جواب فرستاد
 که کار ما دعاست اگر اراده اقامت و صحت درین شهر تمینه باشد همچنان
 دعا کنم والا برسیدن وطن مع الخیر دعا کنم حال تقدیر که دانند هر چند
 سز نش که زندگی چیز از موت و حیات ارشاد فرماید لیکن هرگز ظاهر
 اسرار فقر سودناچار عرض کرد که همین جا صحت می خواهم جواب فرستاد
 که چنین دعا کرده خواهد شد با وجود مایوسی خراج در اندک زمانه آرام شد

که بدر بار هم رفت بعضی دوستان از قصبه پهلوانی براسی مبارکباد
رفته بودند گفت فلان شب حضرت شیخ العالمین رض را بنواب دیدم
که تشریف آورده بس شفقت و دلجویی کرد و فرمود غافل نسیم حق استی
قریب صحت خواهد بخشید هم ازان شب در مرض تخفیف دیدم و باز در
اشباه و ارواح خبیثه گاهی نشد و خود هم با دایمی شکر آستانه عشر نشانه
حاضر شده بود بعد مهلت چند روز باز بیمار شد و روزی از دوستی محرم
را از خود گفت که حالا کار ما آخر شد رسید بکدام قرینه و آثار این خیال متنگ
خاطر شد گفت سابق عنایت شیخ العالمین بنا وجود بایس کلی تمام ترمی
یافتم و همیشه بنواب و گاهی در بیداری می دیدم اکنون آن التفات نمی
یابم و در عرض پنج نشش روز حالت کرد نقل است مولوی فضلعلی
می گفتند شخصی در چهری زمینداری مآدمه برگماشته و بی زود کوب
کرده و را وقت مقابله با وی نیکو ندیدم در فکر منزهایش نالشی پیش حاکم کرد
و تمام ترا اهتمام با بران بود که سزای بدنی بر وی کرده شود تا عجب زمینداری
ما بحال ماند هر روز بدر با حاکم می رفتم سه روز برین گذشت که فرصت
حاضر شدن بحضور نیافتم از فرزندم مولوی آل حسین مقتضای غلام
نوازی پرسید که والد شما از تنه روز کجایم باشند ایشان معضل حال ترود
و تشویش در بار عرض داشتند فرمود ویرا بگو که فردا ملاقات کرده بدر بار
رو حسب احکام حاضر آیدم استفسار حال فرموده خصصت و ادر عرض کرد
که شخص مخالف ما را در امر بی جرمی گواه خود کرده است بخوانیم که نوبت من

بخلف نرسد و دشمن بسزای رسد ارشاد کرد و خداست تعالی چنین خواهد کرد
 بر و چون پیش حاکم رسیدم سخن معامله و پیش شد خصم گفت بحیر می ما
 از مولوی فضلعلی پرسیده شو که در آن وقت حاضر بودند و آقای معنی
 اند بخلف هر چه میدانند پیش حاکم ظاهر کنند بر گرفته او حکم بطلب من نفاذ
 یافت آن عد و ظاهر کرد که او خود در محکمه حاضر است ناچار حاضر شدم
 حسب دستور گفت قرآن شریف در دست وی دهند در آن وقت تمام
 مضطر شدم و باو شیخ العالمین من می کردم که فریاد رس یکبار خود بخود
 آن حاکم نصر آنی گفت از دست این گواه قرآن بگیرید و از گواهی
 بازدارید که او خود مدعی است دعوی ملازم بابت ظلم مدعی علیه عین دعوی
 آقای اوست گواهی او درین مقدمه معتبر نیست و بر گواهی دیگر گواهان
 تجویز جرم کرده لقبید یکسال حکم حبس با محنت و او و ما دلشاد و از آنجا بشکرانه
 حضرت شیخ العالمین روانه شدم نقل است حکیم غلام جیلانی
 علیه الرحمه در مقدمه گرفتار محضه عدالت محکمه حکام انگریز نشاند
 که مال آن بحیر آبرو ریزی دیگر نبود و بحضرت شیخ العالمین مضطربانه
 عرض کردند که حاکم بس جابر و ظالم است بانک مقصود آبروی و غوث
 رؤسای شهر ریخته و ناکه نسبت ارکان مرد غریب اتم و جرم ما بیثبوت
 رسیده رسوائی را که گویند سر اسی بدنی نصیب ما است آبرو میرود
 امی ابر خطاشومی ببارد که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم و نیز بر سر
 بدنی وی بنظر ظلم و جبر حاکم ظالم و بدفراجه و تندخوی آن ناانصاف

کسی را یقین تام بود و همه بکرمان بوزینه آنحضرت را بس تشویش تعلق
 سخت آمد بعضی یاران را جهت عرض مطالب بر مزار شریف حضرت
 تاج العارفین فرستادند و آنها که رجوع کردند وی رضی الله عنه را
 سه مرتبه ملتفت نیافتند بلکه بعضی اثر لال و لبثه مبارک معانه کردند
 بعد جدا بسیار فرموده خود را چه علاج چند بار از ایشان همین حرکت
 نامعقول پیش آمده اکنون بی مکافات عمل باز نخواهد آمد چون ^{شفاف} مکان
 کشف خود بمعرض عرض شیخ العالمین آورده شد و خاطر و بالاش
 خود رجوع یافتند جناب اغاثة باب غوث الثقلین ^{است} گدیر زانده گان
 چاره ساز بیچارگان حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی سیدی سید
 وسیلته فی الدنیا و الآخرة شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و علی
 جدّه و علیّه اسلام کردند و یک فاستح حضرت مولانا رسول نظام الدین
 جنید عصر اولین هر سید محمد وارث بناری رضی الله عنه خوانند و
 عرض داشتند هر چند که حکیم مدوح سر امر بر قصور اند لکن به غیرت
 و رسوائی اوشان هرگز گواہ ندارم اگر در بنوقت آبر و بخشی شود و ذره
 نوازی گردد از فریادری دور نخواهد شد و این رجوع آنحضرت بر کس
 معلوم نبود و درین عرصه حکیم واعظ الله بر اور خور و حکیم غلام جیلانی
 موصوف بنواب دیدند که حضرت مولانا رسول نظام و حضرت تاج العارفین
 رضی الله عنهما یکجا نشسته اند و حضرت مولانا رسول نظام به همین عبارت
 خطاب به تاج العارفین کرده سیفر مانید امیان مجیب الله کیا کولی گناه

کرے تو بخشا نجاوے خواہ مخواہ نماز ضرور ہے کچھ ہو بہر آخر مرید تو
 ترجمہ این عبارت آنکہ چہ اگر کسی گناہ کند بس بخشیدہ نشود خواہ مخواہ
 نمازے سے واجب است گو غلام جیلانی بدکار و گنہگار باشد اما
 آخر مرید است و پیران را در بارہ مریدان رحم ضرور است و تاج العارفین
 در جواب ساکت است باز فرمودند ہمراہ من شو کہ رفتہ بحضور حضرت
 انعامت مآب محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ عرض دارم و سپرد و بزرگ
 بر خاستند و می گفتند طوورا دیدیم کہ مانیر و رکاب سعادت دوان
 می نشستیم در مجلس مقدس غوث الاعظم رضی اللہ عنہ حاضر گردیدند حضرت
 مولانا رسول ناما چیز سے عرض کردند کہ در فہم من نہ آمد و حضرت تاج العارفین
 اسجاہم ساکت بود از خواب بیدار شدہ مفصل حال رویا خود عرض
 کردند و از اعراض تاج العارفین رضت و وفات و داشتند حضرت شیخ العارفین
 پہنچ سخن در جواب ایشان نفرمود و روز دوم کہ مقدمہ در پیش شد و عرض
 ثانی حکیم مدوح رسید کہ امروز در قیامت است و اول حساب کتاب
 این گنہگار در پیش خواہ شد نہ جرات برمگ حرام دارم نہ طاقت صبر
 برین دولت و رسوائی و ہم چشمان و دوستان ہمہ حاضر و منتظر آں کار حضرت
 بس مضطرب سجدہ نہاد و تا دیر ماند وقت نصف النهار حکیم و اعطای اللہ
 از غایت ترود و مضمحل خاطر بجاوے رفتند و دیدند کہ حضرت مولانا رسول ناما
 تیز تیز شرف آوردند و فرمودند کہ مقدمہ حکیم غلام جیلانی حاضر خواہ
 بخویر شد و حق تعالی از آبر و زبیری و بہک حرمت محفوظ داشت انشاء

عرض شدند که جناب حضور این وقت که آفتاب گرم است از کجا
 باین عجلت تشریف می آرند فرمود بشهر عظیم آباورفته بودم این وقت
 مقدمه در پیش بود بحضور حضرت محبوب سبحانی رضی الله عندهم
 که حاکم نصرانی ملت بس ظالم و جبار بود مزارع است ارشاد شد و ریاست
 حکیم غلام جیلانی بنابر تیرتر رفتم بازده بار سوم غلام اسفند حضرت علی جده و
 علیه السلام و صفی الله عنده خوانده بروی وی دم کردم تمام تر بر حال
 حکیم مهربان شد و بخوبی برامی داد و بظرف رفیع تر و دشوار آدم که اطلاع
 حال کرده بروم فوراً از خواب بیدار شده منتظر کسی آمیخته بودند که خبر
 کچهری عدالت معلوم شود هم درین فکر بودند که بعد چند ساعت ملازمی
 از ملازمان حکیم موصوف بر سواری تیر گام رسید و مبارک باد و با داد و
 مراتب شکر داد اگر که مقدمه آنچنان حسب مراد فتح یافت که تریب خضید
 مردم از فریاد بیان و تماشایان جمع بودند حیرت میکردند و تعجب از پیرا
 حاکم می بردند و عرض شکرانه بحضور حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه کردند
 سرنیاز بسجده شکر نهاد و تا ویر ماند بعد از آن فرمود که من درین مقدمه بس
 خوفناک بودم که بسبب ملال و اعراض حضرت تاج العارفين رنه چاره کار
 مفقود بود بجز این پناه خود ندیدم که استغاثه بر دولت حضرت پیروز
 رضی الله عنه کنم بالتجاء تمام عرض کردم که هر چند حکیم غلام جیلانی بر سر من است
 بود باشد اما بتک حرمت وی بس ناگوار است و عفو کردم از حد بشمار
 امیدوار لطعم باری دستگیری مانوق از طلب مایندول حال شد که شکران

او کردن نتوانم **س** اگر بر تن من زبان شود هر سوئی بدیک شکر تو از نهر
 نتوانم کرد و نقل است در سال بکیزار و دو صد و بیست و هجری و با
 عظیم اطراف عالم را در گرفت در هر بلاد و قری آفت مرگ بود و از خطوط
 اخبار معلوم شده که در ملک فارس و روم و املاک نصرانیان همین
 حال هندوستان است شهرها ویران شدند و قریها خراب گردیدند و
 بعد فی و تو و کس عقب اسهال بیاک میشد و در آن عرصه خلقی درین
 قضیه هم مبتلا باین بلا بود حضرت شیخ العالمین رحمه للناس شفیع
 علی الانام در و در تصنیف فرمود هر کس که بر قرآنه وی التزام کرد
 یا بر خود تعلیق نمود حق تعالی آنکس را حفظ فرمود چنانچه شخصی حکیم
 اشرف نام که سابق در قصه رای بله صماحی ضمنا ذکر نشان زفته هر روز
 سه بار و در میدانها نگاه گرفتار این مرض شدند نوبت تا اینجا رسید
 که ناخن دست و پا از سمیت خلط منبر شد و بر لب و دندان سیاهی آمد
 هر کسی بویس از زندگی و صحت ایشان که شب هم لب شدنی نیست
 چون بخت رهبر بود در آن حالت هم در و آن در و موقوف نکرد بخواب
 دید که در صحرای وسیع تنها ایستاده است و نیل است بسوی وی حمله میکنند
 و قصد ابلاک دارد مفسر نیست که گریز و اضطراب سخت در گرفت ناگاه
 از جانبی چند شخص تیر انداز حاضر آمدند و چپ و راست ایشان ایستاده
 بران نیل در هر حمله تیر می زدند که سر او با مجروح شد و گریخت و ایشان
 را گفتند برو که سلامت ماندی ایشان پرسیدند شما کیستید که درین بیگانه

از شتر این موذی رمانی و اوید گفتند همان در و اوم که هر روز و روزی بیداری
 و این فیل مست و بائی عالم گیر است اینک اگر بیدار نمی رسیدم ترا بکس می کرد
 چون از خواب بیدار شد احباب خود را گفت تشویش نکنید که بفضل کعبه
 شفا و صحت است هرگز بکالت نیست و خواب خود نقل کرد و در مقته صحت
 کلی یافت از آن روز همه او را در و این در و مقدم میباشند و با وجود
 ماندن با گاست به شدت و کثرت و گاست به ضعف و قلت تا پانزده سال
 ایشان را هرگز بار دیگر صدمه آن نرسیده و روایت است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
 الرَّحِیْمِ ۝ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ ۝ اِنَّهُ شَفِيعٌ لِّلْمُذْنِبِيْنَ ۝ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ ۝
 وَ سَيَّلْتَنِيْ فِي الدَّارِ الْاَسْرٰی جَدًّا حَسَنًا وَ اَحْسَنًا دَافِعَ الْبَلَاءِ وَ الْوَبَاءِ
 وَ الْاَلَمِ اَسْمَاءُ مَكْتُوْبٌ فِي اللُّوْحِ وَ الْقَلَمِ وَ عَلٰی اِلٰهِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِيْنَ
 وَ اَصْحَابِهِ الْكَامِلِيْنَ الْمُهَيَّبِيْنَ بَعْدَ كُلِّ سُرُوْحٍ وَ رَاحَةٍ وَ عَافِيَةٍ
 وَ دَفِعَ الْبَلَاءِ وَ الْوَبَاءِ وَ الشَّقْمِ وَ الْاَمْرَاضِ الْاَلْفَ مَرَّةً وَ صَلِّ وَسَلِّمْ
 عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَ لِحَةٍ الْاَلْفَ مَرَّةً ۝ اَللّٰهُمَّ عَافِنَا عَنْ
 جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَ الْوَبَاءِ وَ الْاَسْقَامِ ۝ جُرْمَتِ سَيِّدِ الْاَنَامِ وَ اِلٰهِ وَ
 اَهْلِ بَيْتِهِ وَ اَصْحَابِهِ وَ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْهِمْ جَمْعًا ۝ اَمِيْنَ اَمِيْنَ ۝
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَ اَرْحَمْ وَ بَارِكْ عَلٰی سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ وَ اِلٰهِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ اَصْحَابِهِ وَ اَحْبَابِهِ وَ اَتْبَاعِهِ مِنْ اَوَّلِ الْخُلُقَةِ
 اِلَى الْاٰبَادِ ۝ فِي كُلِّ سَاعَةٍ الْاَلْفَ مَرَّةً وَ اَحْفَظْ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِيْنَ
 وَ الْمُؤْمِنَاتِ عَنْ كُلِّ مَكْرُوْهِ ۝ وَ اَمْرَاضٍ وَ وَبَاءٍ ۝ جُرْمَتِ مُحَمَّدٍ وَ اِلٰهِ صَلِّ

علیه السلام نقل است حکیم اشرف که در زمانه بزرگوار تحصیل فیون
 مقرر بود و ند فرنگی که حاکم ایشان بود از طرف ایشان عیاره می داشت
 روزی در مکان تحصیل فیون مع یک فرنگی دیگر آمد و گفت روبروی
 خود وزن خواهم کنانید ایشان را اضطرابی سخت آمد که این کاغذ خیال
 بتک حرمت واردومی خواهد که در وزن فیون به نسبت سنین سابق
 بیا خیانت و وزومی ثابت کند و مخالفان مستعد این کار بحضور حضرت
 رضی الله عنه حاضر شده استغاثه کردند حکم شد بر وید و نظر بر خدا
 و اید که او حافظ عزت شماست چون باز پیش حاکم جابر رفتند وزن
 کردن شروع کردید هر چه ایشان می نویسانند همان وزن می نوشت
 و دم نمی زد و سکوت محض داشت هر چند آن فرنگی دیگری گفت که
 این وزن را اعتبار نیست هر چه او نویسانیده است نوشتی و چیزی
 تحقیق غیبی در وزن نکردی و چشم نمائی نه نمودی باز آمدن تو
 و وزن کنانیدن روبرو خود چه سود بخشید سر فرود آنگذ و مسج
 جواب نداد روز دیگر حکیم اشرف آمده حال خصوصیت آن فرنگی دیگر عرض
 آنحضرت تبسم فرمود و ارشاد نمود که شمارا سے یک کس گفته بودید باز که
 روز دیگر حاضر شد نداد و راهم نامتر مهربان یافتند و حسب مراد انجام کار شد
 و همچنین است حکایت را می رام بلبله که در سید و مجلس و سے توفیقی
 باقی نبود عرضی بحضور اقدس کرد که امر و روز اختتام مقدمه و وقت آبرو
 ریزی ما آمد و ز ندارم که از داین راهی یایم بقید خانه رفتن ضرورتاً و نه روز

با وجود تمجیباتی مدعی حکم قید ملتوی ماند و مدعی را زیاد تر نماهین بود
 هر چند عذرها و بسیار آورد اما حکم حبس صادر نشد همچنین جل مشکل از برکات
 انقاس و سبب رضی الله عنه زیاد از ان بود قیوم آمده که درین مختصر نوشته
 آید نقل است مولوی فضل علی بهلواروی که سابق هم حکایتی از ایشان
 برقم آمده بسبب عداوت حاکم با آقای ایشان در مقدمه مخصوصه عظیم پیش آمد
 و از شیوه مختارگی ناچار حاضر شدن ضرورت افتاد هر که در مدبر بجزئی
 ایشان و دیگر مختار کار که بودند شیخ امرا شد نام یقین کلی بود هر دو کس
 حضور آمده عرض شدند که قید و حبس چندان ناگوار نیست مگر از دشنام با
 زد و کوب که محض بهیجرتی است لبس ترسناکم و جا که گریزیم نیست که شیوه
 مختارگی دارم اکنون بے دستگیری حضور از بلا بے غرضی نجات
 جز این جناب مقدم که تکیه گاه نیست و دیگر وسیله ندارم خدا
 گواه نیست و آنحضرت بر اضطرار ایشان رحم آورد و فرموده چون
 چاره کار بجز توکل بر خدا نیست ناچار نظر بر خدا باید داشت بروید
 از دعا و رنج نخواهد رفت هر روز ایشان بدر بارمی رفتند و بجز و مقابله
 با حاکم آتش غضب بر روی مشتعل میشد و بر عملها سب خود بر آقای
 ایشان دشنام سخت میداد و بے هما بود و سقط گفتن زبان می کشاد
 لیکن این هر دو کس را خشونت هم نمی کرد چون روزی بسا غضبناک
 بود گفت این وقت از دارالعدالت باید روید اینها تا مل کردند گفت
 بابا و ز شوید که باور خود نیستم ایشان بیرون آمدند باز روز دوم بدستور

حاضر بچری است زنده به خلق در حیرت بود تا آنکه مقدمه اختتام است
نقل است مفتی بکت الله عظیم آبادی را صاحب عدالت ضلع
 بهار که بس جابر و ظالم بود طلب کرد مثال شدند که اگر روپوش شوم
 همه ملک و معاش من ضبط آرد و اگر حاضر باشم خداوند چه پیش آید و اکثر
 از اهل عزت را سبک کرده بحضور حضرت شیخ العالمین رفو حاضر آید
 ماجرا بعضی در آوردند و بر قدم شریف سر نهاده زار زار گریستند که در وقت
 پیرایه بیخیز می شود و آنحضرت هر چند تسلی میداد سر بر نمی آورد و میگفت
 که از حرف تسلی تسکین مانمی شود تا زمانیکه ضمان عزت ما کرده نه شود
 و آنچنین دستور آنحضرت نبود که دعوی در امری نماید مگر همین قدر که
 نظر بر خدا دارند کار ما دعا است چنانچه شمه از عادات و سبالت هم
 بضبط قلم آمد و بقیه الشا الله تعالی بقید تحریر آورده شود مفتی محمد
 بهمان یک حالت اضطرار بود تا چهار روز بجز ضمانت چاره ندید
 فرمود که ضمانت شدم بروید بهمان وقت رخصت شد چون بدو اعدا
 ضلع بهار که قصبه بره پور نام دارد رسید صبح آنروز عرضی حسب دستور
 به حاکم فرستاد و بجزر و ملاحظه عرضی گفت که حاضر آمد علماء سب عدالت عرضند
 بید شب وقت شام داخل قصبه شد بهمان عرضیه و خطا کرد که چون
 حاضر آمد و حکم ما بجا آورد ملاقات ضرورتیست رخصت وطن داده شد
 هر وقت که خواهد روانه وطن شود ایشان بهمان وقت از آنجا کوچ
 کرده منزل بمنزل بوطن رسیدند و بشکرگزار کی حاضر آستانه فیض ایشان

شیخ العالمین رضاشاد نقل است شیخ محمد اکرم را در مقدمه علم
 حاکم جابری شهر نفاذ یافت که بعد از شهر لیبید خانه رود از خوشبختان و
 کسی عرضی بجزورت آنحضرت متضمن حال شیخ مذکور فرستاد و اضطراب
 بسیار نوشت که وقت دستگیری است رباعی احوال دل شکسته ام پیدا
 در صفحه بیان مراد من می خوانی به حیران شده ام ز لطف خود دستم گیر
 اس که تو دستگیر هر جیرانی چون آنحضرت بمقتضای رحم خلقی تحمل
 دیدن اضطراب کسی نه نوشت خصوصاً در مقدمه آبرو و عزت فرمودند
 زوبت نخواهد رسید بهمان شب خصم و سب باو که خود بخود صلح کرد و در
 نامه وقت عدالت داخل کرد حاکم را چاره بجز زبانی شیخ موصوف
 نماند ناچار از سفر اسه بدو گذشت متخاضمین را خصت داد حکایات
 تصرف جنس مختصر نوشته شد و در هر باب کتابی مطول میتوان
 نوشت نقل است عجیب که روزی لشکرمان نصرانی در قصبه
 پهلوانی قریب با حاطه باغ حضرت تاج العارفین رضی الله عنده مزار شریف هم در
 باغ است فرود آمدند و اکثری از سپاه و سرداران بمقتضای رعوت
 و سخوت حکومت و دماغ سپه گری در آن باغ آمدند و دست انداز تبلیغ
 آثار شدند کسی را از خوف مجال دم زدن نبود آخر روز و فرنگی که
 از سردار لشکر بودند هم آمدند سنوز تقضای از دست شان بظهور
 نه آمده بود چند جوانان طفل مزاج که بجا مزار شریف رفته بودند
 که این هر دو از هم تران قوم خود نیستند بکلمه ایشان را از باغ بدر باید کرد

یکے از آن مجمع گفت شما هر دو اینجا سیر می کنید و در فرودگاه برامی قواعد
 معمولی تلاش شماست ازین سخن هر دو سخت برآشفتنند و گفتند این وقت
 وقت قواعد ما این نیست و هنوز از باغ شما چیزی تلف نگردیده ام باین
 دروغ گویی و فریب بازی چه بود و دست آن جوان بزور گرفت باحتیاط
 اگر شاید ضرر رساند جوانی دیگر ازین مجمع زائرین بجد و برادر خود
 برخاست و شاخ در دست گرفته افتاده بود در دست گرفته بران لشکری زد
 و گفت اسے ملعون دست بردارم بگذار و همه زائرین برخاستند و گرد
 آن لشکری شدند و گفتگو طول شد پانزده نفر تلنگه سپاه لشکر بر سر چاه
 بفاصله پنج ششست نشسته تماشا میدنند شبه باین هر دو فرنگی
 با آنها گفتند که ایشان را گرفتار کنید کیسے سبقت نمی کرد گویا نقش
 دیوار بودند مولوی ابوتراب صاحب دست بر کاتہ دیدند کاشف
 عظیم بر پاشد قریب رفته آن هر دو را دلجوی کردند آنها گفتند
 تصور ما چه بود که بیکیه با ما دروغ گفت و دیگر کے شاخ و دخت برین رو
 و سوسے دشنام داد ایشان تملق بسیار نمودند که شما حاکم وقت هستید
 کرامت که با شما چنین حرکت کند و اشاره بچو انان کردند که آهسته
 آهسته یک یک کس از آنها گر خیت و روپوش شد آن هر دو فرنگی چون
 چاره ندیدند بمقام خود در فرودگاه رفته بسردار لشکر نالاش کردند که اهل
 این قصبه با چنین سلوک کردند از آنها جدا و تلنگه بخانقاه رسید و گفت
 آنکسان که با فرنگی لشکری تکرار و فساد کرده اند سردار لشکر سے طلبد

حاضر بریه و شمایان قیامت بر پا گردید که بر عهده داران لشکر چوب دستی
 زوید و دشنام دادید او بر شمایان پیش حاکم لشکر زانش سنگین کرده است
 مولوی مدوح و دیگر حاضران گفتند که اینجا هر کس که مجرم شما باشد گرفتار کنید
 و ببردید بالغ نیستیم و جای که نزاع و خصومت شده آن مقام زیارت
 گاه است خلقی اجنبی از قصبه و شهر عظیم آباد هم بر اے زیارت می آیند
 نمی دانم که کدام کس نزاع و فساد گردیده و که حاضر کنیم آن هر دو تنگه را
 خود بخود رحم آمد هر دو گفتند که بعینه چنین ماجرا در فلان مقام با اهل سکنة
 پیش آمده بود تا من قریب را ویران کردند و اسباب بغارت بردند
 اگر کسی حاضر نخواهد شد امروزم همان آفت و پیش است و زندگی
 بر اهل سکنة تلخ خواهد شد و بس خیر نی خواهد گردید اینها لشکر آیند
 از کس نمی ترسند کس را با ضرورت همراه می کنید که این جواب
 پیش سردار لشکر عرض کند و غیر حاضری محمول بر عدول حکمی نشود
 حضرت شیخ العالمین راتر و دوسه آمد که که از خصمت کند حافظ مدین جان
 که نوجوان بودند یکبار برخاستند و عرض شدند اگر حکم قضا تو ام نفاذ
 یابد غلام پیش و سردار شاد و شد پس مناسب است برو حافظ
 مدوح ز قند سردار لشکر را بس آشفته و پر غضب یافتند و هر دو فزونی دادند
 حاضر بودند گفت شمایان چه حرکت نالایق کردید که با حاکمان دست
 تعدی دراز نمودید ایشان گفتند چه طاقت پرسیده شود که فدوی
 چنین امر پیش کرده در عایار مجال اینقدر سرتابی و نافرمانی ممکن نیست

آن هر دو فرنگی گفتند تو بر من چوب نزده بودی آن مرد دیگر است
 باز حافظ مذکور گفت من حاضر مگر تصور ثابت شود و اینک من از کرده
 آید و هرگز از خلاص عقل از رعایا با حاکم ممکن نیست این هر دو حساب
 بنظر حکومت کسی را سخن تلخ گفته باشند یا طمانچه زده باشند او داد
 و بیداد کرد و یقین است که قضیه بالعکس بوده باشد برفع الزام ازین سو
 سبقت و زوالش و داد خواهی شده است یک بیک رای آن هر دو
 و اگر گون شد و گفتند البته صاحب چنین بوده باشد که ایشان باغ
 دارند و از جهت بر رعایا تعدی می کنند آن هر دو و او خواهان زار زار
 گریستند و گفتند که ما باین هرگز تعدی نکرده ایم و ناحق ببلوغت شدیم
 آنها گفتند چرا بے حکم ما در باغ رعایا رفته بودید قصور شما باین است
 تعدی بر تعدی کرده آید و برفع الزام بنالشی می خواهید هر چند خبیث
 و فریخ گردند کسی شنوا نشد و حافظ صاحب را آن سردار لشکر گفت
 بروید صاحب لکن شما باین را باید که اگر کسی از افسران تعدی کند
 بجنگ و فساد و مقابله کنید بلکه از افسران خبر کنید و این هنگامه مناسب
 نبود ایشان گفتند چه طاقت و چه مجال که با حاکم هنگامه پرداز می کنیم
 و آن مقام زیارت نگاه است و امروز روز خورشید صاحبان عالی شان
 را و چنین جا با امروز رفتن و بر کسی تعدی کردن هرگز مناسب نبود
 آن افسر گفت و نفر تلنگه از نا بگیرید و بر در باغ متعین کنید که کسی
 از لشکر باین اندرون باغ رفتن ندیدد و نفر تلنگه با ایشان همراه داد

شاد و شاد و از آنجا بحضور اقدس و رضی اللہ عنہ حاضر شده با عرض کرد
 خود آن سرد و تانگه می گفتند که چنین فیصله بعکس درین مقدمه سنگین گاهی
 از لشکر باین ندیدیم اگر تیغ نمی شد بر حافظ موصوف که در عین حالت
 غضب افسر حاضر شده بودند حکم زد و کوب ضرور بالضرور صادر می شد
 و بعد بعیزتی و قید یک شب بتحقیق سخن بتوجه می گردید این محض کرامت
 است و دیگر اهل سکنه که یقین بعیزتی حافظ بلکه ادغان خرابی سکنه
 می داشتند بر ایاخیرت بودند و شکر ظل حمایت حضرت شیخ العالی
 از سجدات شکر او اعمی کردند و هر کسی که می شنید از لشکر باین فرنگی
 این چنین فیصله و ترجمه عجب می دید که گاهی بوقوع نه آمده و
 جاهاست که در اندک هنگامه با ایشان خراب و ویران شده نقل است
 راجه اند که شور سکنه که پس امیر کبیر بود با حاکم ضلع سو و مزاجی پیش
 آمده آن فرنگی حاکم شب و روز در تلاش جرم و سکه اوقات بسپرد
 تا آنکه کسی از فریب نانش سنگین بر راجه و محکم آن فرنگی حاکم ضلع کرد غنیمت
 شمرده استغیث بسیار سلی نموده و بر داد خواهی مستقل گردانید و
 و سپردانه کرد که بالأصل حاضر شود و ز نانش سنگین کار مختار و کبیر
 نیست چون مفر ازین دولت نیافتند بخوف غرت گرفتند حاکم بر
 بر آشفت که عدول حکم با کرده پایده با هر سوردانه کرده که هر کجا که باید بیاید
 و گرفتار آرید و یکطرف ناظر عدالت را بانواج چپر اسیان فرستاده که سر راه و
 بگیرد و از عبور و یا مانع آید راجه که از زندگه بایوس بود و دید که در قلمرو این

ظالمان هر يك با كه خواهم وقت گرفتار خواهم آمد دشمن سخت در پاي جان ما شده
مناسب كه بر در و ريش پناه برم تا كه از بركت دعائي و س از منجنيبه
نجات يابم و از صعوبت سفر و دور از محفوظ مائيم پناه بر در عالم پناه حضرت
شيخ العالمين رضی اللہ عنہ آورده خبر بحاكم ضلع رسيد كه در ضلع شهر عظيم آباد
تصيه ابيست پيلواري نام بر سكان در و ريش پناه گرفته است حاكم ضلع
بحاكم شهر نكوز نوشت كه فلان راجه مجرم جرم سنگين در ضلع شما گر بخيسته
رفته است از راه درياني اسير کرده بفرسند و قانون مروضه عدالت
اين نصرانيان چنين بود كه اگر مجرمي از ضلع لصلع و ديگر گزيخته رود
در خواست صاحب ضلع حاكم لصلع و اسير کرده پيش آن صاحب ضلع بفرسند
حاكم شهر بعد ملاحظه خط از ناظر و س پرسيده كه مجرم كجاست گفت و
تصيه پيلواري حاكم داد كه برود او را گرفتار كن ناظر عرض كرد كه در خانقاه
شيخ العالمين طلباء و فقراء بسيار اند ما را بغيرت خواهند كرد و
او را از حمايت بيرون خواهند فرمود گفت اين چه سخن است ما مردم
بگرفتاري و س اولاً نخواهم فرستاد اگر كسيه با تو جنگ كند و ندانم
اطلاع كن كه معاونت كنم و اينجا خبر هر روزه مي رسيد حضرت شيخ اعجاز
تسلخ فرمود كه رو پوشش ميباش حق تعالي حافظ است با صد نفر
مردم تا بنفتمه مقيم خانقاه بود و علانيه گاه گاه سوار هم شد و ناظر اخوت
و هيت چنان و گرفت و اسير كرد كه هرگز جرات آمدن تا قصبه
نكوز نيافت و حاكم شهر برخلاف قانون انگريزي هرگز متوجه عرض ناظر

عدالت نشد تا آنکه انگریزی دیگر که صاحب عدالت کلان بود حامی راجه
 شد و مقدمه از ضلع طلبیده نمود فیصله کرد و پیغمبر راجه ثابت شد
 بصاحب ضلع نوشت که طلبی راجه اصالتاً در همه مقدمات حالیه و
 مستقبیه موقوف کند و دستک حضرت اهل غوث بر نالش دروغ گیری
 از طلب بالا اصالتاً نماید که آبروریزی زنی غرمان بعید از عدالت
 است ناظر عدالت که ذمه گرفتاری راجه کرده بود و از سرزنش که
 در گرفتاری و سداشت بس بدگوئی مردمان خانقاه کرده که حاکم
 تغییر شده خود بگرفتاری مجرم مردمان را فرسید اما نامرد و روسیاه
 برگشت و راجه از حضور حضرت یافته باشکوه تمام بشهر عظیم آباد رفت
 و درین عرصه که در خانقاه پناه گرفته بود نهاری روز و طعام مشب از
 حضور اقدس رضی الله عنه می یافت تمامی خلق ازین حمایت
 آنحضرت و بدگوئی ناظر در حق فقرا پیش حاکم شفق بود که قباح
 خطیمه پیغمبر می آید بسا و احکمان را از ان حضرت غباری در دل راه
 یابد بسبب فساد کرد و راجه شیو سها کے صاحب اکثر در محفل خود
 می گفتند که اگر ازین منصب در زمان سلفا میث به کے کتابا مدون
 میگردد و دیگر که در زمان سابق بعضی مجرمان را که از بیکت انقاس در
 راهی از پیغمبر ظالمان شده بود تکلف نداشت سبب آنکه حکام و
 ساداتین خود با درویشان یک دین و یک ملت بودند و معتقد
 فقیر بنا بر غرت صوفیه نامتشر می کردند و حمایت این طایفه را نیز

عزیز میباشند و شفاعت این فرقه بدل قبول میکردند بخلاف نصرت
 که زبیریت خود ثابت اند نه عقیدت بحضرات عالییه صوفیه دارند
 بلکه از عناد باطن تا وسیع در تحقیر اهل اسلام و دیگر اهل ادیان تا متر
 سرگرم اند خصوصاً در شریف قوم بهر علت تزییل قانون ایشان
 و زکشی و نوین آئین ایشان در چنین دست نازک مجرمه را پناه دادن
 و کار بر آوردن باین خوبی که نه بر خود الزام حکام آید و نه مجرم را جرم
 ثابت شود محض تصرف عظیم است نقل است مردی که پیر و نام از
 قوم تنبولی در مسکن خود قصد بیتا که از قصد بچلواری شریف پنج چهار
 روزه مسافت دارد و در راهش پیر نام از حضرت شیخ اهلین
 بیعت داشت ازین جهت و سرائیر عقیدت بهیت پیدا بود
 اما بسبب دوری مسافت و بعد مفاصله و تعلق امور خانه داری
 از دست زمانه فرصت نمی یافت که بحضور آنحضرت گاه به حضور
 شود و پیشه حال بالکمال و سرفراز گردید و دین مناسباً لها بر و
 گذشته امارت و دست بدامن مقصود رسیده تا آنکه در سال یک هزار
 و دو صد و هشتاد و دو هجری یا قریب و ساسه دیگر باشد در آن مقصد
 آتش عظیم برخواست که بنجاه و یک نفر مردم در آن آتش سوختند و آنچه
 سوختند که تا استخوان گزند آتش سیده بود و چنانچه نه نفر یکجا زیر
 خام بنیاد گرفته بودند و سوار آتش جهان سوزان چنان سرگرمی کرد که
 تمام بل سوخت و خاکستر شد و آنها از جهان هلاک گشتند و تمام مقصد

پاک سوخته بود و حقیقت قیامت بر پا بود و القصد چون آتش بجواسے
 خانہ پیر رسید و خانہ اسے گرواگر و کہ باسد گر سپید ہ بودند سوختن
 گرفت و سے را و مردمان خانہ آتش را بجز جان و اوان مفرمانند از سر سو
 آتش مشتعل و ہوا سے تند از مجاورت آتش از آتش ہم تیز تر بودی کہ طرف
 راہ گریختے یافت زن و فرزند مضطرب و دل بر ہلاک نہادہ از صدمہ
 حرارت ہوا سے گرم و دو آتش ہر سو بے حواس گاہے از دالان
 و گوشت خلوتے و گاہے از خلوت در دالان آمد و رفت می کردند
 و مکان ہم مستف بنو کہ فی الجملہ طمانیت بودے لیکن تا آن زمان
 ہمہ مرد و زن خانہ استعانت بحضرت شیخ العالمین فرمے کردند و فریاد
 مے نمودند آخر الامر از غایت گرمے ہوا و چہ پر قریب فرغند و فرحک
 مکان آنہا را نیز آتش در گرفت پیر و ہمہ ناموس را گرفتہ باز متوجہ
 خلوت خانہ شد و گفت اکنون جان بری و شوار شد چون از دالان
 در صحن خانہ آمد و سے خواہد کہ بخلوت خانہ رود و نظرش بالاسی مکان بر
 فرغند و فرحک او فتا و بے اختیار از غایت مسرت شور بر آورد کہ
 اسے آفت زدگان غم مخورید و بیدل مشوید مکان ما محفوظ است
 نخواہد سوخت بر او رش بیرن گفت خیر است و در دل خود اندیشید
 کہ مگر از نہایت حرارت و اضطراب خللے در و مانع و سے راہ یافتہ
 و تشویشے و گرا حق حال بیرن گردید کہ یکے مکان را آتش دو سہ جا
 در گرفت دیگر بے حواسی بر آورد کہ باز بر او رش شور بر آورد و قسم یاد

آورد که راست میگویم حضرت صاحب قریب فرغله استاده آتش را
 از دست حق پرست فرو می نشاند هر جا که آتش میگیرد و مشتعل میشود
 از آب رحمت خود سرد می کنند و ما را میفرمایند غم مخور خیر است و
 گفت اگر گفته نابا و زنده آید ببیند که آتش در آن جاها با وجود تندی
 هوای خود سرد کرد و دید چون برادرش هم بتامل نگاه کرد و دید که فی الحقیقت
 چنان است که او می گوید خود بخود آتش جا بجای می گیرد و با زنی الفوری
 سرد می گرد و امانا وجود آنکه بیعت داشت آنحضرت را نمی دید و پیر و
 که محض عقیدت داشت همچنان می دید و مشرف بود تا آنکه بیعت
 جا آتش افروخته و خود سرد شده مؤلف کتاب بهم چشم خود معائنہ
 کرده بود بعضی جا یک دست و بعضی جا زیاد سوخته بود و مکان
 و مکن جمله از بلاک و خراب شدن محفوظ ماندند بجز مکان و سکه
 هیچ مکانی نبود که پاک نسوخته بود هر کسی را حیرت و تعجب است
 میداد بعد طمانیت و تسکین میرن از برادر خود پیر و پرسید که آنچه
 گفتی راست آمد اما بچه طور دانستی و پنداشتی که حضرت ماست و
 حال آنکه گاهی آنحضرت را ندیده جواب داد و بعد از وقت که ما و شما
 و همبزن و مرد فریاد می کردیم و می گفتیم که یا حضرت صاحب دنیا
 یک ناگاه چشم من بر بالاس فرغله رفت دیدم بزرگه با چنین صوت
 و قامت و لباس بر فرغله استاده آتش خانه ما را سرد می کنند بحیرت
 افتادم که چه می بینم فرمود غم مخور خیر است دیگر تر و در دل

راه یافت که این بزرگ کیست و سبب این الطاف چیست در
 تامل بودم و چشم من بسوسه و سوخته بود که تبسم کرده ارشاد نمود
 انرا که یادست کنی و فرمای می نمائی آن حضرت صاحب منم بنا بر شمایان
 آواز دادم و از طمانیته که در دل یافته ام بشمایان تسلی و تسکین می بخشیدم
 باین ازین مولف کتاب میگفت بیرو صورت و شکل و لباس کم بیان
 کرده بود بکیم و کاست صورت آنحضرت بود و بعد فرود شدن
 آتش از انظر و سوغایب شد و اعتقاد و سوغایب از مشاهده این کرامت
 در چند گزید تا آنکه در سلک مریدان منسلک شد مولف کتاب
 بهم در آن نوحه مقیم آن نوحه بود و ازین جنس تصرفات در نوم
 و لقیظه بیشتر به نسبت دیگر تصرفات در حل شکل خلق جاری
 بود از آنجمله اکثر سگان سابق بقید قلم آمده و لقبه بقدر یاد مردم
 که گزید و عقل است میزاد علی بهای با وجود مخالف ملت
 بجناب اقدس شیخ العالمین مغز سوزنی و عقیده سنج و کامل
 داشت و فاضل و نایب بود صدق محبت کیسان بود از چند س
 و شهر عظیم آباد سکونت داشت شبی بدر و صعب مبتلا گردید
 شب زیاده گذشته بود و تنها پر سر خواب افتاد و بحال حزن و اندوه
 که از شدت درد داشت این شعر آهسته آهسته می خواند و آب
 از چشمش ریخت **یا حبیب الاله خذ بیدی** یا مالعجزی
 سواک مستندی **یا** و گاهی چشم بند می کرد و بدین حالت

که چشم بند بود و شعر مذکور نیز با نشن جبار می اثر آمد کسی یافت گویا شخصی
 درین مکان آمد یکبار چشم بکشاد و دید حضرت شیخ العالمین رضی الله عنیه
 و سوره ایست با استعجال قصد ایستادن از بهر تعظیم کرد طاقت
 نیافت آنحضرت فرمود همچنانکه هستید بباشید و بر سترشان
 بنشینست و دست حق پرست بر جائے در و نهاده چیزے
 دم نمود که تسکین تمام تر دست و او و یک بیک از نظر غائب شد
 ایشان را حیرت گرفت که چه دیدیم نه خوابے است که علانیه دیدیم
 و سخن کردیم و ثمره عنایت از صحت مشاهده نمودیم و اگر در بیدار
 دیدیم باز نه بر خاست و سوره رضی الله عنه وقت رفتن دیدیم هرگز
 و سوره مشاهده کردیم یک بیک از نظر غائب شد اما بر کسی با در
 این ماجرا سوره شکر و شبیهه ظاهر ساخت بخیاں آنکه کسی باور نخواهد
 کرد یا حمل بر غلو و ماغ خواهد فرمود صبح آن شب که مولوی محمد قادر
 صاحب بجزم شهر عظیم آباد از حضور پر نور و سوره رخصت خوا
 فرمود عیادت میرزا در علی هم ضرورت است مهو نخواهی کرد مولوی
 مدوح با برام تمام عرض داشتند که میر مرصوف بیمار نیستند بل
 هم در عرصه دوسه روز است که خط شان بنام کمترین رسیدیده بود
 بازار شاد شد که مزاج نادر است شده بود عیادت مناسب است
 اگر صحت شده باشد فایده ملاقات از دست نمی رود و الا اگر
 عیادت تراخت خواهد شد مولوی مذکور معجز بود و نه چون بعضی

بعد فراغ کار خود قصد ملاقات میرزاور علی نمودند و شحال صبح یافتند
 زیاده تر تعجب رو نمود و استند کسی خبر غلط بحضور شیخ العالمین
 رسانیده بود بانزیر احتمال بیماری پرسیدند که حال مزاج شریف چیست
 میر صاحب مشارالیه بشکر و سپاس حق سبحانه رطب اللسان
 شدند مولوی موصوف رحیرت بر حیرت افزود گفتند عجب
 حال ابل زمانه است ندانم کدام کس خبر بیماری سامی بحضور اقدس
 رسانیده مشوش خاطر گردانید که مکرر بر اسے عیادت بایرام حکم فرمود
 هر چند عرض داشتم که خوب تحقیق میدانم بیمار نیستند و هم دور
 است که خط آمده بود با اینمه تشدید بلع نفاذ یافت میر مومی الیه از نا
 متبسم شدند و گفتند حالا ستر سخن بدر یافت آمد و تردید که بود رفع
 گردید بی بیمار بودم و ماجرا کے گذشته بیان کردند و گفتند تا این
 زمان کسی را ازین حال خبر نیست و خود در حیرت بودم که چه دیدم
 گاه خیال تخیل خود میکردم گاه خیال می آمد که کسی از عالم ارواح
 شبیه شیخ العالمین رخصه از راه لطف و کرم بفریاد می آمده و در دل
 تنها داشتم که این ستر بر من هویدا گردد و امروز یقین کلی آمد که شبیه بود
 خود آنحضرت بفریاد می ما آمده بود اکنون ریب و شک در دل جانما
 نقل است مولوی محمد قادری صاحب از موضع قاضی چک
 می آمدند در اثنا سکه راه برپو کی موضع و انا پورا قناب غروب شد
 بانظار پس ماندگان راه ساخته توقف کردند و بنجام مغرب مشغول شدند

بر اور زادہ نور چشم علی حسن مرحوم نیز بالیشان بود ہمراہیان را در طی سنا
 و تنگ شد و تیرگی شب از نظر خلق عالم را روپوش کرد در نہرمان و
 وزوان سر راہ گرفتند و کہارا ان قصد فرار کردند بالیشان را بنظر فرزند
 عزیز علی حسن مرحوم اضطراب سخت آید کہ مبادا بروے صدقہ ازین
 تیرہ نجتان رسید کیبار و دیدند کہ حضرت شیخ العالمین فرمود وجود شد
 و فرمود خوف نیست برو ما با تو ایم ایشانرا اول قوی شد و بر کنار
 آواز کردند کہ مترسید این کافران هیچ کردن نمی توانند کہارا ان میانہ
 بردوش گرفتند و روان شدند خداوند نہرمان و وزوان را چہ خوف
 در گرفت سر راہ گذاشتند و دم نہ زدند و آنحضرت فرمود ما بخیر گری
 پس ماندگان سے روم شمار و دید چون ایشان بخیریت داخل مکان
 شدند آنحضرت از حال راہ خطرناک پرسید مفصل مبعوض علی آوردند
 ہدایت نمود حق تعالی بحفظ خود آورد از عقب بعد عرصہ دراز
 ہمراہیان ہم مع الخیر رسیدند لقل است بزبان اسمعیل خان
 وانا پوری ازین سولف کتاب مولوی محمد قادری صاحب سے
 فرمودند اسمعیل خان از حضور و سے رضی اللہ عنہ رخصت شد
 معہ قبائل بسواری اہل رہ گراے قصبہ وانا پور بود و راتنامے
 راہ قطاع الطریق سر راہ او گرفتند و محاصرہ کردند نامبروہ فریاد
 بر آورد و یا شیخ العالمین برے زیارت شما حاضر شدہ بودم و رخصت
 گرفتہ می روم در یاب کہ راہ بر من تنگ شد فی الفور دید کہ آنحضرت

موجود شد و تسبیح که در دست حق پرست داشت بر پشت یکے
 از روزان زو آنها بے اختیار گرفتند و روز نمودند که در خود نبودند
 و ایشان جان بسلاست بردند لعل است ہم از ایشان شنیدم
 کہ زبانی مولوی افضل علی عظیم آبادی روایت میکردند بخانه مولوی
 ممدوح ہنگامہ ارواح خبیثہ بودا پنجاہ ایشان را دیو کے شدید نوع
 نبوع اندازے رسانید و اکثر سرش گرفته بلند بر میداشت و بہ
 سقف خانہ ملصوق مے کرد و باز بہ نرمی سے انداخت کہ شکستے بر
 استخوان مے رسید الا ایذا کے ضرب ازو کے میکشید بیمار را حال
 بہ تنگ آمد و بوجہ ضعف و لاعلمی روز بروز در تنزاید و اثر اعمال و فتیلہ
 و ضعف و نقصان ہمہ اجباب واقارب روز و شب در تشویش و
 خوف آنکہ مبادا روز کے آن مولوی بیمار را بزور افگند و ہلاک کند
 آخر الامر روز کے بیمار را ضعف زیادہ بود کہ خوشیاں و سے مضطرب
 و عار فرزند ہشتند ہمدان حالت آن مولوی یکبار سہ ہا گرفتہ برداشت
 و با سقف خانہ ملصوق کرد و مادر مولوی افضل علی ممدوح با مضطرب بیمار
 بر آورد و یاشیخ العالمین رحمہم خدا و ربائب اینک جانبہری و شوارا
 ندانم آہ جگر سوختہ و سے ہمدان وقت چہ کار کرد و فعلاً آنحضرت
 رضی اللہ عنہ موجود شد و تسبیح کہ در دست مبارک داشت بر سر آن
 دیوز و بیہیبت تمام فرمود و بگذار اسے ملعون فی الفور آن دیوزن را
 گذاشتہ گر سخت وزن بر زمین افتاد و سر مولم ضرب بلو کے رسید و باز

از آن روز اثر دیوبند به بیمار شد و صحت یافت نقل است مردی
 عظیم آبادی مرزا جان نام که بسبب غلغلی فیض در حضرت صوفیہ صاحب
 از احوال و اموات مطلق عقیدت نداشت پسرش را عوارض
 چشم بے نور کرد اول با طبایر شهر جمع آورده ماه برین گذشت
 که او ویہ و معالجات طبایر سود سے نہ بخشید چارہ ناچار فقیر اسے شہر جمع
 نمودہ بچکان از حصول مقصود محروم بود روز سے خلیت برو سے
 تسلیط کرد و گفت من چشم را ہرگز نمی گذارم بکن ہر چہ تو اسے
 بعد افاقہ پسرش گفت امروز مرد سے کہ یہ مستطرب بر سر من ایسا وہ
 می گوید ممکن نیست کہ از دست من رہائی یابی و ہم حال اطبا سے
 شہر و فقیر اسے این دیار معلوم شد میخواستیم کہ ما را در قصبہ بہلولار سے
 بر در عالم پناہ شیخ العالمین بریدیقین واثق دارم کہ انجا مشکاکشا
 ما خواهد شد و از عالمی تعریف کمال فقر وے شنیدہ ام ہر چند مرزا را
 و صوفیہ الکار محض بود لیکن شہر مشہور است ہر کہ شیران رکت
 رو بہ مزاج بہ احتیاج است احتیاج است احتیاج بہ از ور و فرزند سے ناچار
 اختیار کردند و بحضور پیر نور شیخ العالمین حاضر آمدہ عرض حال کردند و گفتند
 از دے تمنائے دولت پابوسی و چشم علی الخصوص بیمار آرزوی
 دولت جہدہ سالی آستانہ فیض نشانہ بسیار بسیار است اما چشم وے
 مستحل تاب آفتاب نیست معنی مجبور است آن حضرت کہ اخلاق محمدی
 در اصل خمیر دشت با وجود مخالف ملت و نا اشنائی محض نظر بر سخن پیر

نقره سوده ارشاد نمود که هر امر موقوف بر وقت است فردا یکدو ساعت
 روز برآمده مع بیمار حاضر شوند روز دیگر که حاضر آیند آنحضرت نشانی کرد
 و چیز که در آن وقت میخواند حیرت چشم و سکه دم فرمود در اندک روز
 همه بیماری چشم و غیره زایل گردید و خصیت و طن گرفت اجباب
 واقارب لبس متخیر گردیدند که هرگز گمان صحت نداشتند کسی بخصوع خدا
 که ام علم چشم وی خوانده شد که رفع مرقع خبیث شدید و ملک یکبار حسب ما در البوق
 آمد فرمود تعیین بنو و وقت حاضر شدن او هر چیز که من خواندم دم می کرد
 از آن روز مزار اعتقیدت بحضرات صوفیه فی الجمله پیدا بود بعد چندان
 باز بیمار شد و بر عادت قدیم بخصوع حاضر آمد در آن ایام آنحضرت را
 بیماری صعب بود فرمود بعد صحت خود ستوجه خواهم شد هر چند مزار
 عرض کرد که کسی ملازم بارگاه را حکم شود جواب شامی نداد و همان روز مزار
 عادات را از صحت پیشش مایوسی دست داد و بعد چند ماه بمرور
نقل است مولوی محمد علی سجاد صاحب فرزند ارجمند ششمین حضرت
 روزی غلامی را بر قصورے تادیب بفرستاد و ناگاه ضربت شد
 بر سینه غلام رسید بخش کرد و بگمان آنکه مکرے پیش کرده از روی
 غضب و وجه اضریع دیگر زدند که حالش ایترشد و رنگ و پریشانی
 پس ندانست آمد لیکن چون چاره کار بدست نبود تشویش مطالبه حاکم
 حقیقه و مجازی در دل جا گرفت خیر بان حضرت رسید نهایت کج کرد
 و بگذر ظاهر نمود و فرمود البشایان هر چه من خواهند بی ما با من کنند

ومارا در تردد و رنج می افکنند و ساعتی متوجه شفا می و گریه کرد
 ازان حال افاقه آمد ملازمان را حکم داد که اکنون بتدبیر کوشند حق تعالی
 قادر است که صحت نخبه بعد تدبیر و عرصه قلیل صحت کلی یافت
 که لغایت تالیف این کتاب قریب سی سال برین ماجر گذر شده
 گاسته و رایام سر ما و برشکال اثر ضرب از درد و غیره در اندام خود نیافت
نقل است عجیب روزی که میر اسدالدین در ایام سر ما لباد
 نوبین مکلف نذر آنحضرت رفت فرستاد و معروض قبول درآمد وقت ظهر آنرا
 پوشیده بمسجد شریف تشریف آورد و بعد نماز فی الفور برخاست و برخلاف
 عادت بخلوت ریاضت جاوه افروز شد و آن لباد را از مسجد
 خود برشید و لباد و کهنه و مستعمل را پوشید و باکراه تمام و گوشه انداخت
 و رنج بسیار این قدر فرمود که مردمان را چنین حسرت پیش ما فرستادون چه
 ضرور و باز گاسته ویرا با استعمال نه آورد و یکسے نداد تا آنکه بها نجات
 طعمه گرم و موشش کرد و کسیر امجال در یافت سبب رنج و اکراه نبود
 اما همه خادمان را فکر آن در دل بود بعد عرصه چند بد ریافت آمد که ازال
 حرام بود و شرکات قاضی عبدالرشید خان که خود بر جمع مال حرام و
 رشوت ستانی بد طوئے داشت بلا حق دین و دارش در وجه ارشاد میر
 مذکور رسیده بود و وارثان شرعی از متروکه نامبرده محروم محض در داد
 و بیداد میر شارالیه بنظر اظهار نیاز مندی و خلوص عقیدت ازان شرکات
 این لباد را بجنور و سے رضی اللہ عنہ فرستاده بود و آن زمان که بر گشت و

این حال ظاهر شد کسی از مقبولان عرض کرد که وقت این اگر اربع طبع
 بحسب الشرح پوشیدن لباده مکروه نبود که احوال آن معلوم بود فرمود
 چه کنم فی الفور عین کار القباضی بخشرو نمود گو یا گناهی عظیم بوقوع آمده در
 فکر آن شدم که کدام امر باعث القباضی گردد عنایت الهی دستگیری
 فرموده طریقه العین بر دل مار نختند که مال حرام در برداری بنا بر استعجال
 از مسجد آدم و آنرا از تن در کشیدم بعد چند روز میرمومی الیه بجا رست
 عالی حاضر آمدند و خاصان بارگاه نیز حاضر بودند از راه لطف استفسار
 نمود که این لباده از کجا بدست آمده بے تامل از زبان و سے برآمد
 قبله گاه از مشر و کات قاضی عبدالرشید خان بعلام رسیده بود
 چون جنس گران بود بحضور فرستادم بحیر و اظهار او بر شبره مبارک
 تکذ را بدو فرمود که در متروکات و سے شمار استحقاق نیست بظلم
 از وزارت آن و سے گرفتید باز چنین مال حرام من چرا فرستید اکنون از
 مخالف شما تا شش ضرور باید ولس نفیرین برین حرکت ناپسندیده
 شان کرد که راز حاضرین خطره آمد که معلوم نیست که چرا بگریه
 عنایت نمی فرمایند که بکار و سے آمد سے نیز حکایت بزرگان سلف
 مانند این شنیده شده که ال حرام و شبهه را بدریا می اندازند و
 بهتاج و فقیر نمی دهند و این چه مصلحت است که گرم خورد و بوسیده
 گردد و بکار فقیر نه آید بخطر و سے مشرف شدند و فرمود حضرت ابو بکر
 شبلی رضی اللہ عنہ را کسے صرہ رزند و او سخا طره و سے قبول کرد و بعد

و بوقلمون او صبر را بدریا انداخت و گفت یک ساعت که نزد من بمانند هر گوی که
 خطره با پیدا کرد و از یا حق در غفلت انداخت ندانم خلق چگونه با خود
 شب و روز میدارند یکی از حاضران مجلس عرض کرد و در دریا انداخت
 چه سود داشت اگر بختا جی می بخشیدند اجزا فرو می یافتند
 فرمود صد صیف چیر که از خدا و در انداز و در داشتن و بر خود
 مکروه دارم برادر مسلمانم و هم و ازین عطار بائی خود از بلا خواهم و
 برادر دینی را در آن مبتلا سازم و غفلت و سکاز یاو خدا گووارا کنم بنابر
 بدریا انداختم اینمه لطف و فتیحه خوش باشد که اصل کار از دست نرود
 و چیر که از مقصود اصلی دور و درو بسیدش و ضایع شانیش از
 عطا بهتر و خلقی را که در عسرت و افلاس دستگیری فرمود و بجاه
 و فلاح رسانید مشهور عالم است درین مختصر گنجایش ندارد و معنی چون
 از هر جنس تصرفات و سکه رضی الله عنده شیء از دریا ثبت این قرطاس
 شده لاجرم ارقام حکایه چند ازین جنس هم ضرور افتاد تا دانستند
 که تصرف آن متصرف الوجود ابو الوقت رضی الله عنده در جمیع امور
 برابر بود و این برهانی است قاطع بر آن که بزرگی اقدار بر قدم نبی از انبیا
 علیه السلام و مقتضای آنست که معجزات مخصوصه آن نبی بر دست
 این ولی کرامت من الله طایفه می شود و مثلاً هر ولی که بر قدم مبارک
 حضرت عیسی علیه السلام باشد شفا بیهیم بیمار از و سکه اکثر می گردد
 و اگر بر قدم موسی علیه السلام باشد ابطل سحر و جادو و شیتیر بوقوع خواهد آمد

در بیان دستگیری بطلان

همچنین هر ولی که بر قدم اشرف رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد
 در این اقصی مراتب است از ان ولی تصرفات هر پس گرامتاً من اللہ
 بظهور آید از آنجست که در رسول ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معجزات
 و کمالات هر نبی علیهم السلام مجتمع بود و دلیل واضح برین بیان کرد
 حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی نایب مختار سید المرسلین سیدی
 محی الدین عبدالقادر الجیلانی الحسینی الحسینی رضی اللہ عنہ است
 ۵ و کل ولی له قدم والی ۶ علی قدم النبی بدر الکمال تفصیل
 این مضامین در کتاب وصول الی اللہ از اقوال شیخ اکبر حضرت محی الدین
 بن العرب رضی اللہ عنہ باید جست انتہی نقل است مولود
 آل حسنین سلمہ بہ را ہوس روزگار و سرچسپید از حضور پر نور حضرت
 اجازت طلبید فرمود یک طبقہ کورس علم وہ اکثر توانی سکہ سال کتاب
 یعنی کن کہ علم تو نورے گیر و در ہمسہ ان تفوق جوے روزگار تو بہتر
 و عمدہ خواہد شد حسب ارشاد نسخ غرم روزگار کرد و شغل کتاب
 بینی شعار ساخت فی الحقیقت کیفیت علمی سرآمد معاصران
 شد و در ابتداے سال چهارم از غیب صورت روزگار جلوہ گر
 شد و بر کار نصفے کہ دین زمانہ عمدہ روزگار است مقرر گردید
 نقل است میرنارن علی عرف میرہاکن ساکن موضع ہیراسے
 را از مخالفت زمانہ دل تنگ آمدہ بود ہزار تمنا طور ناخن بندے
 در عدالت یکے فرنگی شدہ بود کہ باز در اندک روز بخشے و مخالفت

رونمود راه بجزگر نیز دید و پوشش شد و حاکم جابر بعبیر شامان و پیادگان
 حکم داد هر جا که مردان علی را یابید حاضر آرید و مستحق انعام و اکرام
 شوید میر موصوف بنحرف عزت از صدقواب دوستان شباشب
 از آن شهر گریخت و بقصد پہلواری آمد هر چند بجنور حضرت رسم خط
 و کتابت نداشت اما بنظر ضرورست که در پیش بود حاضر آمد و متناسک
 و ستگیری کرد حکم شد بر و بر کار خود و منظر وقت باش چون آن نگلی
 بتفریح خاطر سپهر صحرانگند تو هم بر اسپ سوار شده از پیش نظر او
 دور و در بجانبی رفته باش حق تعالی قادر است که و کس را بر تو هر زبان
 ساز و میر موصوف عرض کرد که دید و به عزت کرد او دشمن جانان است
 بجواب فرمود مترس و برو هر چند پس خوفناک بود اما بر ارشاد
 آنحضرت دل قوی کرد و در رفت چون در آن شهر رسید یاران هدایان
 پس نشین کردند که چرا آمدی در بعیزت خود که کسبته زیور باز کرد
 گفت فرستاده شیخ العالمین رضی الله عنه آمد ام آنحضرت بایرام خصمت فرموده
 و چنین چنین گفته اکنون بدون بجآوری فرمان دسکنی روم
 همه بکیزبان گفتند هرگز نه هرگز چنین مکن ورنه به عزت شدی و بعقید
 خانه رفتی گفت هر چه با او باز گفته بزرگه سر نخو اہم ہم بچیب آئینده
 او داند و منتظر وقت نشست اتفاقاً صبح سہان شب آن فرستگ
 بر اسپ سوار شدہ راه صحران گرفت ایشان ہم بر با بسوار شدہ
 در آن صحران رفتند و از دور بجانبی می رفتند یکبار نظر با خود با دور

وازلما زمان و نو کران پرسید که این سوار مردان علی است یا مرد دیگر
همه عرض کردند همان مردان علی مفرور است گفت ویرا آواز کنید
که حاضر شود و زود بیارند پیاده گان و دیدند و آواز دادند که بیا
حاکم وقت ترا یاد فرموده است ایشان لگام سپ باین سو کردند
چون قریب رسیدند خاستند که فرود آیند و پیاده گان هر سو منتظر
حاکم بی غری در محاصره که سواد چالاکی نموده اسپ را خیز کند و بگیرند
فرنگی گفت سوار باش حاجت فرود آمدن نیست اما نزدیک بیا
چون قریب تر شد سلام کرد و یک نظر تامل دیده پرسید کجا بودی
بیر سو صوف عرض کرد بخوف غارت از کج آقا بر روپوش بودم گفت
بیچ خوف نیست در کچری پر کار خود حاضر باش سلام کرد و همان
وقت در کچری رفت و روز بروز اقتدار یافت گوی خود حاکم عدالت
شد که هر چه بجا کم می گفت همان میکرد ازین سبب چندان علت و
اقتدار پیدا کرد که اقران و یار عرق حسد در جوش آمد بعد چند س
به مقتضای عقیده که در دشت در سلک مریدان آنحضرت داخل
و تمام گدا و پیر سستی داد **لقل** است شاه علام شبلی علیه الرحمه
روز سبکساخت گنجینه معرفت آنحضرت حاضر آمد فرمود امر و تاریخ
جد شها حضرت مخدوم قدس ستره است ایشان عرض کردند که معلوم
است اما مجبورام که بیچ ندارم آنحضرت فرمود چیز س فاشه دادن
ضرور است گو قلیل باشد باز نطاهر نمودند که بسیار شود و در دم از شها

ایام کمبخت برنج ہم بدست نہ آمد و نہ بکفلوس گہ شیرینی نیاز کردند
قرض ہم میسر نشد چون بخت یاور بود آنحضرت را بر حال شان
تاسفے آمد رحم کرد و فرمود بر وید ہر غلکہ کہ در خانہ باشد فاسخ کسب
سال آیندہ جنین نوبت نخواہد رسید ایشان رفته بترو و تماش
قد رے سلطان پلاؤ نمودند و بحضور شیرتیرک آوردند ہمد انسال
ابواب فتوح بر روے نشان کشادہ شدہ و روز بروز ترقی میگردید
تا آنکہ غزے در دنیا پیدا کردند نقل است احمد قوال کہ از زیار مغز
آمدہ بود در شیوہ سرد مشہور عالم بود پس خوش میسر شد قبول
طبع عالی آنحضرت گردید وقت خصت مبلغ دور و بیہ موجود بود عینا
فرمود احمد قوال عرض کرد بر اسے غلام حاجت این عطا نیست
تبرکا و تمینا میگید و اما آرزو اندازد کہ بہ برکت این عطیہ در شدہ عظیم آباد
دولت رونماید کہ از دست عسرت نجات یابم فرمود انشا اللہ
چنین شود کہ میخواہی شدہ شہر نشست ہر جا کہ خواہی برو چون شہر نشست
ہر جا و ہر امیر سے کہ میرفت معزز و مقبول قلوب میشد تا آنکہ راہ
ساد ہورام غلام او شد و پس انعام و اکرام در حق و سے مندول
داشت و صاحب ثروت گردانید چنانچہ ایام قصد شدہ آباد کرد
و بہ برکت دعائے حضرت شیخ العالمین مقرب نواب مظفر جنگ
ناظم ضلع بنگالہ گردید و صاحب فیل شد کہ سے بحضور اقدس
آنحضرت رخصت عرض کرد کہ اسحال مر حاجت احمد باین دیار دشوار است

فرمود اگر خدا خواسته است قریب پیرسد در عرصه چند ماه ترک
 روزگار نواب کرده قصد این دیار کرد و هر چند نواب بالغ آمد جوان داد
 که متناسے زیارت شیخ العالمین رضوۃ القدر دارم که وجود این روزگار
 و دولت دنیا در نظر من قدرے و منتر لے ندارد و میخواهم کہ لقیہ عمر
 بر در دولت آنحضرت بر سر چہ مان خشک بسر کنم در روانہ شد
 و لقیہ عمر بر آستان عالی آنحضرت بسر کرد و نقل است عجیب
 در سال یک ہزار و دو صد و چہل و یک ہجری بر من حسرت سخت
 آمد و ماہ مبارک رمضان شریف بر سر رسید و کفیل خرج بعضے دوستان
 ہم بودم ترود خاطر تمامہ ششم شب ہیزدہم ماہ شعبان ہم دوران
 خیال حساب خرج ضروری ماہ رمضان نظر دل بستگی میکردم تا آنکہ
 خواب آید از روئے حساب مبلغ دہ روپیہ ضروریے باسیت کہ بغیر
 طعام سحر و افطاری شام و شوار بود اما درین عدد و بحال قلت
 و شدت ترود ممکن بود و گنجایش بہ تکلیف تمام سے تواند شد و راہ
 تدبیر القدر ہم مسدود سے دیدم و بہر کسے این راز ظاہر نمیکردم و نظر
 بر خدا سے داشتم تا ریح بہم شہعبان خال زاوہ من علی حسین از بن
 خود آمدہ بود چون دران ایام شبہ تر سکونت در فیضیہ پہلواری داشت
 قدرے روغن گاؤ بر اے خرج ضروری ہمراہ آوردہ بود در خلوت
 شریف بصول شرف قدسی حاضر آمد و در آن وقت حضرت
 شیخ العالمین رضوۃ القدر ابرائے خرج ضروری ہممانان ترود روغن گاؤ افتاد

خاویز را فرموده که برو نزد قاضی ابراهیم حسین و بگو که هنوز عنین
نفر ستادی و تمیت چندان بیشتر گرفتگی ضروری ضروری هر قدر که
بندوبست شدن تواند نفیس گزینتوانی دو آثار سه آثار هم امروز
ندیر باید کرد و باید فرستاد برادر مدح عرض کرد غلام چهار پنج آثار
روغن همراه آورده است امید قبول دارد فرمود بصورت خود آرد که
امروز قاضی مذکور مقرر خواهد فرستاد باز معترض بیان آورد که غلام
را حاجت نیست و بهم اگر احتیاج خواهد افتاد از فلان خواهم گرفت
و نام این کمیته با نگاه عالم پناه بر زبان آورد که کفالت جمیع امور را
از نقد و جنبس علاقه اوست آنحضرت زیر لب فرمود که او از کجا تدبیر
خواهد کرد خود در پریشانی است واضطراب دارد چون این را از ایما را
و اشارت تمام بکس نگفته بودم و محض نظر بر خدا میدیستم برادر موصوف
در تامل افتاد بعد گذرانیدن روغن از خلوت شریف بیرون آمد
و از من پرسید که بالفعل تکلیف عسرت داری و بیخ کمی گفتم
که فضل الهی است و بنظر انظار از مساله گزیده کردم که از نایاحت
زیاده موجود است اگر شما ضرورتی داعی باشد هر قدر که خواهد
بدهم گفت بقین میدانم که بالفعل عسرت است باز انگار کردم
جناب اقدس حضرت پیرو مرشد این وقت زیر لب چنین فرمود
و از شما آشکارا کرد خاموش ماندم گوی سکنه در آن حالت
بوده باش بر جانماند که این چنین حال جزئیات هر تنفس بر آن

روشن ضمیر ظاہر بہت واسے بر حال دیگر امور ہر خطہ و ہر لمحہ
 از من گناہ ہے سر سے زند و ازین خیال چنان تشویش واسن دل
 گرفت کہ نفس برین تنگی کرد و مرگ از خجالت گناہ ابھون شد
 و درین تامل از خود رفتم و بر خود لرزیم تا آنکہ تالیج لبست و چهارم
 ماہ شعبان آمد ما را طلب فرمود و ارشاد کرد کہ رقعہ نوید از میان
 شیخ حبی علی رسیدہ ہے باید کہ رسم نوید و سے ادا کنی و ہم
 شدہ باز فرمود کہ در کار خانہ مکتب پسر شیخ مذکور مولوی محمد
 قادری رقعہ بوذند اکنون در برات ترا رفتن مناسب ہے صبح
 انشب روانہ شدم وقت رخصت شیخ موصوف مبلغ چہار روپیہ
 نذرا حضرت بمن داد و رسم کہ بر اسے خرچ ماہ رمضان آنحضرت
 تدبیر کردہ ہے کہ طرف ثانی و سے ہمان ساعت رسید و مبلغ
 چہار روپیہ نذر و اورد دل گفتم کہ حساب مبلغ دہ روپیہ بود حال
 مبلغ ہشت روپیہ بدست آمد باید دید کہ بقیہ دہ روپیہ از کجا می رسد
 و اکنون کسی نیست کہ نذر خواہد داد چون سوار شدم کہ شخصے آمد
 و مبلغ دہ روپیہ نذر آورد و بر مکان رسیدم و بعد حصول شرف و ولایت
 پابوسی آن ہمہ لغت و پیش نهادم کہ فلان و فلان نذر حضور فرستادہ است
 تبسم کرد و فرمود چہ از دمن آوردہ بہر و بمصرف خود
 آرزو ہچنین باجر اسے کم و کاست در مرض موت سے رضی اللہ عنہ بہتر
 آمدہ بود و بہ کسی ظاہر نہ کردہ بودم و ہم بیماری و سے رضی اللہ عنہ

انقدر سهر که و مه را پریشان کرده بود که جواس نداشتم خرج ماه رمضان
 را که می پرسد و همان ماه شعبان بود و انداز همان خرج که روزی تاریخ
 بست نیکم ماه شعبان بجناب مستطاب مولانا شاه ابوالحسن صاحب
 نظر العارفه و تشولیش ابوالحیوة مرض بارز یاده کرده غالبه ترود
 خرج خانگی بسیار دارد تدبیر مبلغ ده روپیه کرده با و باید واد چشمه
 شد که راجرات در یافت سبب گریه نبود مگر از اثر گریه آنجناب
 حاضرین هم میگفتند مولانا مخرج بعد ساعت عرض کرد که بیشتر
 او شان از بیماری حضور است فرمود بی لیکن تدبیر مبلغ هم ضرورت
 خواست خواه امروز تدبیر کنید اگر نتوانند قرض کرده دهند جناب مولانا
 مبلغ مذکور قرض کرده بن عنایت فرمود و ما جرا مفصل بیان نمود
 عرض کردم بجز اندوه بیماری حضور پر نور دیگر کسی خیال ندارم گو ترود
 خانه داری هم بعضی اوقات محل اسودینی می شود فرمود خیر هر کیف
 انکار را مجال نسبت بگیرد از مایان کسی را مفهم نشد که آنحضرت رضوان
 عطیه اراده آن فرمود که ما در ماه رمضان بدو اندوه و تشولیش مبتلا گند
 یک مصیبت آنحضرت که قیامت کبری بر او بستگان دین دولت
 است و دیگر تشولیش فقر و فاقه چون تاریخ نسبت نیم ماه شعبان بخلوت
 قدس شرافت و خلق را در غم و مصیبت گذشت مبلغ ماه آدیهان
 روز ترود خرج ماه رمضان بر سر افتاد و همان مبلغ بکار آمد نقل است
 مولوی محمد امام صاحب دامت برکاته مدیون مبلغ پنجاه روپیه است

و راه او مسدود بود و اضطرار سخت داشتند اما از کسی ظاہر نمی کردند
 روزی از موضع قاضی چک عرضی مرید سے رسید لطلب یکی از
 فرزندان چند پراسے گرفتار بیعت بدین مضمون کہ فلان کس ہمارے
 صعب وار و صاحب فرانس است بمقتضائے عقیدے کہ جناب
 اقدس واسطے و ام طہ علینا میداشت میخواست کہ بسک غلامی از او
 ارکان بیعت منسلک کرد و اگر کیے از مرشد زادگان خصیت و سرورہ
 شوند دولت اخروے نصیب بہارند کورنے شود آنحضرت مولو
 حمد و رخصت نمود و بیعت گرفتند و خواستند کہ مراجعت
 وطن کنند چندان ہجوم خلق شد کہ از گرفتار بیعت تا شام رخصت
 نشد و مردمان اطراف و جوانب آن موضع پے در پے می رسیدند چنانچہ
 روز و مہم بخاطر ضعیفان و زنان کہ مقدور زاد و راہ ہم نہ داشتند
 اقامت کردہ بیعت گرفتند و اقویا و اہل مقدور را فرمودند کہ
 بحضور پورا اقدس واسطے حاضر شدہ مستفید این دولت بہت
 شوید و نیابت ما در حق عاجزان است نہ براسے شما کہ مقدور رسیدن
 بپنہب و ارب و از آنجا روانہ شدند تا وقت روانگی مبلغ پنجاہ روپیہ
 بے کم و کاست نذر آمد و خرچ راہ آمد و رفت ذمہ طالب اول بود
 عرضی ریل دہشتہ چون بحضور رسیدند بعد اظہار بیعت مردمان مبلغ
 مذکور بحضور گذرانیدند و معمول چنان بود کہ اگر از جائے یابین بمنظ
 نذر زیادہ پے آمد حکم میشد کہ با خود ہا ہمہ برابران تقسیم کردہ بصرف
 آید

آنروز بر خلافت دستور هم ایشان را حکم شد که بمصرف ضروری آری ایشان
 فی الفور اداسه قرض خود کردند نقل سست طرفه حکایتی است و عجیب
 غریب نقلی در کارخانه شادوی سیان علی شهرت نوزندار جمند مولوی محمد علی
 اکبر قدس ستره در عین وقت گشت برات جناب سید العلام و امام ظلم
 که طرف ثانی مولوی مفتح قدس ستره بودند با اضطراب تمام در خلوت
 عرش منزلت آنحضرت حاضر آمدند و عرض داشتند که تر و سخت پیش
 آمده هنوز که از نصف شب زیاده گذشته آرد گندم از قصبه دانا پور
 نرسیده و رکابی هم موجود نیست با وجود وعده انعام کلالان این وقت
 جواب صاف دادند و برخلف وعده و عهد کمر بستند مردمان خانه
 تماشای آنها نیز کردند اما یک رکابی نیافتند صبح که برات خواهد رسید تلبیر
 اطعام همانان متعذر است و سبکی و رسواسی مقدر و مردمان برائے
 از سته هزار مردم اوسنے واسے کم نباشد آنحضرت را نیز تشویش آمد
 چون راه تدبیر مسدود و دید بمقتضای عنایت خاصه که میندول حال
 جناب سید العلام و امام ظلم بود ارشاد فرمود که چه قدر اسباب سست
 عرض داشت هزار حفت نان تنوری موجود است و رکابی پلاو و سفتند
 و طشتری زرده کیصد و پنجاه تامل کرده فرمودند فردا همه اسباب یکجا
 کرده قبل از تقسیم همین اطلاع بخشند کار پردازان حسب ارشاد همه کاتب
 پلاو و طشتری زرده و ناناسے تنوری معالوا از مرقه قلبیه و غیرات و سفتند
 همه ترتیب داده بجنور آنحضرت رضی اللہ عنہ خبر رسانیدند که برات

مهم جابوس فرمود و اسباب بهم بجنب مرتب کرده شد مگر طشتری زرده
 که جاسک و اشتن و سکه در صحن خانه نبود عددی چند از او سکه آورده
 باقی در باو چینیخانه است آنحضرت برخواست و درین که رکابی طحتمه
 ترتیب یافته بود تشریف آورد و برکناره صحن بالیستاد و توقف کرد
 و نگاه دید و حق بین لبوسه آن اسباب بیداشت لحنی نگذشت که
 بسیار انعام و امت برکات فرموده ایام گرامست و کثرت گس مناسب
 که در ضیافت براتیان تعجیل کنند که هنوز سردی صبح باقیست و افتاب
 از دو ساعت متعارف زیاده سیر نگرده است ایشان متامل شدند
 که این قدر قلیل رکابے چگونه تقسیم کنم و به که دهم و گراندم چون آنحضرت
 ایشان را در متامل دید فرمود و شد و نکند آنچه موجود است بسیار است
 تقاسم که همین کفایت کند و باز بجلوت عرش منزلت جلوه افروز
 شد و کابیر و از آن سرگرم خوراندین برات شدند این کمینہ بارگاه
 که یکبار از شهمان کارخانه بود از بدایت کار تا نهایت حاضر بود ندانم که
 نگاه چشم خدا بین آنحضرت رنج چه کار کرد و سجداسکے و انا و بینا که گاهی
 چنین امر عجیب ندیده بودم که در آن اسباب همه براتیان را حسب
 دستور حصه پلاؤ و حضرت نان و طشتری زرده و قلیه و خجرات با نور سید
 و بعد از غرض ضیافت سه صدر رکابی پلاؤ و نو و طشتری زرده و دو صدر
 حضرت نان فاضل ماند وقت خصیت برات همراه توشه کرده بخانه
 اش فرستاده شد و چون حساب مردمان برائے وقت تقسیم کرده

بود از سہ ہزار مردم زیادہ بشمار آئندہ بودند و این ماجرا سے شکر و
 قریب ہفتاد نفر امتداد شدہ ہو و انہا کہ شنیدند حساب نہ رند و لطف
 انکہ قریب صد عدد رکابے طہتر سے پہچنان کہ ذخیرہ داشتہ ہو و معطل
 ماند حاجت ہو سے نہ افتاد اصل آنست کہ چون آن حضرت را اینابت غوث جامع
 سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم حضرت غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ بود بنا
 در ہر باب ویر تصریفی بود ظاہر و باہر کہ کسی را جائے انکار نمی ماند و از ان است
 کہ کار کشائے عالم از ہر فرقہ ہلالم و کفر مشیت ازلی و عنایت لم نزلے
 بر دست حق پرست حضرت ایشان داشتہ بود و ہر کسی سر نیاز برور
 حضرت ایشان می سود **نقل است** حاجی عبد الواحد سر سندی سے
 از خلفار شاہ محمد و اسم صوفی ڈاکومی قدس سرہ بعد انتقال صوفی صاحب
 سالہا سال ریاضتہا کردند و بس سالک مستقل بودند عقود و شوار و کار
 شان افتاد و عدتے در حل آن سعی نمودند چارہ بجز جرح بجناب شیخ العیار ^{علیہ السلام}
 ندیدند روز سے بجنورا قدس و رضی اللہ عنہ حاضر آئندہ و بعض حال شنیدند
 ہمان وقت آنحضرت مراقب شد و ایشان ہم مراقبہ کردند بعد ساعتے شکر
 و حاجی یکبار شکر گذاری بر پاسے افتاد و قدمیوسس کرد و فرمود اکنون
 رخصت شو و بکار خود باش حاجی اکثرے گفت کہ آنحضرت غوث وقت
 ہست چرا کہ بجز غوث و گیرے رطاقت نصرت در طریق شیوخ نہی شود
 علی الخصوص ابن جنین طور کہ ہر اہل طریق را در طریق و سے تربیت کرد
 کہ سر و اثر و نتیجہ طریق دیگر طاری نشود آنحضرت قادر یہ و ماسر سندی و

از ارباب وجد و جوش که پشتیبان زمان ازان رشک برند و لطف آنکه حل
 عقدہ ماچنان بر روش سرسندان فرمود که مطلق اثر جوش نیافتیم ^{بیت} نقل
 شاه روشن علی خلیفہ عظیم صوفی صاحب قدس سرور بعد انتقال صوفی
 صاحب عقیدہ پیش آمد چند روز در حل آن انتظار کرده صورتی بوقوع
 نہ آمدہ علیضہ باضطراب تمام از شہر ڈاکہ کہ مسافت یکماہ از قصبہ پہلو
 راہ دارو فرستاد مردم بدو فریاد رسا در یاب کہ جز تو یکہ گویم و بجز در تو کجا
 روم آنحضرت در جواب چیزے نوشت و فرستاد و فرمود کہ این خط
 ہندو در رفع القباض و سکے کا فیست اگر با احتیاط دارند شاہ محمد والی
 نصیر آیا و سکے علیہ الرحمہ کہ از وطن عازم بابومی شیخ العالمین شد
 در اٹھاسکے راہ وارو خائفانہ شاہ موصوف بود میگفت کہ شاہ مدوح
 سے فرمود کہ بسیار بسیار نعل مشکل باز مطالعہ آن مکتوب وحی اسلوب شدہ
 و ازان زمان کہ این ارشاد نامہ وحی ختامہ نزول اجلال فرمودہ ہر القباض
 کہ طاری شد از مطالعہ اش با بساط تبدیل گردید بنا بر سکے را حزر جان
 خود کردہ ام و از بسبب شباهی عاقبت یافتیم **بہ** بدعنی کہ خاطر ما خستہ کردہ
 بودہ **علیہ** و م خدا بفرستاد و برگرفت **نقل** **ہست** شاہ کریم
 بخش مجذوب و بطلیم آبادی چون ذکر آنحضرت در مجلس و سکے آمدے
 گفتے او قطب وقت است و بار دہ و ایم و بس با پس ادب میگردنبا پنجم
 در سال یکزار و دوصد و یازدہ ہجری کے کہ اتفاق جلوہ افروزے شہر بہار
 شدہ بود بعد فراغ عرس حضرت مخدوم الملک قدس سرہ کہ ہر جمعیت

فرمود و سار شهر عظیم آباد با استقبال زفته عرض داشتند که اگر خاک
 این شهر هم لبتی با بوی بندگان عالی مشرف شود رشک طوطی می آید
 بصیرت کرده مقرون با جایت گزیده اراده ملاقات مجذوب مذکور که
 در اثنای راه قصد بهیلواری بیرون شهر سکونت داشت تاکنان خاطر
 اشرف بشد هنوز سواری دور بود و مجذوب مذکور از غلبه شوق بس
 بیاب بار بار از هر کسی می پرسید که تا کجا رسیده باشند مایان که از پیشتر در
 مکانش رسیده بودیم میگفتیم که هنوز سواری دور است و هر که می
 رسید بے اختیار بر من خاست و ما همه میگفتیم که آنحضرت عقب
 است و این فلان یار است رسید لشکر عشق و گرفت کشور
 جان هنوز گروشمند شاه عشق پیدا نیست تا آنکه سوار
 آنحضرت نمودند یکبار بے اختیار بر خاست و بسوی آنحضرت
 تیز روان شد و از غلبه شوق پادشاهش بود آنحضرت آواز داد
 که بنشیند تکلیف نفر مایند او شنیده ناسنید کرده پیش قدمی نمود
 و پایه پاکی گرفت خواست که همچنین ناست گاه رود آنحضرت
 که ما را آن فرمود جلد پاکی از دوش بگذارد و قصد فر آمدن فرمود
 هر چند آن مجذوب گفت که مناسه دویدن در رکاب سعادت دارم
 آنحضرت قبول نکرد و از پاکی فرود آمد بغل گشته در نشست گاه
 آمد و نشست آن مجذوب را بجزد و زانو سر فر افکنده دیگر نشست
 نبود و هرگز چشم بر اینی کرد و در سخن میگفت مابنده تو ای که هر جا که شاه

شسته ایم و تمام تر با حواس بود که مطلق اثر جذب در سخن و سکه
 یافته نمی شد لقیل است مولوی غلام محی الدین مجذوب پس
 طاقت تصرف داشت و مکاشفہ تیر تند و رشہ عظیم آباد بود شش
 ماہ سالک ماندے و شش ماہ مجذوب خرق عادت و سکه زیاده
 از حد احصاء است بہر کہ وہ معتقد و سکه بود نہ روزے در ایام جذب
 بمیر محمد سعید علیہ الرحمہ کہ عازم زیارت آثار شریف نبوی صلی اللہ
 علیہ وسلم در عرس ربیع الاول بودند گفت چہ خوش باشد کہ
 مارا ہم ہمراہ بری ایشان جناب اکذہ ہر وقت بسکرات مبتلا است
 فاشش دوران مجلس مناسب نیست و مساعی انکار ہم نبود گفت
 بسیار خوب و وقت روانگی بغیر اطلاع و سکہ در قصہ پہلواری
 آمد و بحضور شیخ العالمین از ارادہ آمدنش ظاہر ساخت آنحضرت
 فرمودہ خطا کردے کہ ویرانہ آوردی و سچ دادی آمدنش برمانا گوا
 نبود کہ او مکلف نیست اینجا و خلوت شریف این نہ کرہ بود و آن
 مجذوب بہر آن وقت در شہر عظیم آباد از میر محمد جواد کہ در خدمت
 و سکہ حاضر بودند گفت اسے محمد جواد آن پیر مرد کہ مارا پر عیب دید
 و ہمراہ نبرد بحضور شیخ العالمین بسبب بیرون ماوران مجلس
 عزیس بیان کردہ کہ ترکیب بجزہستم چہ قدر ذلیل شدہ است
 آنحضرت بر اسے اولیں نفرین کرد و ملاستہا نمود کہ نہایت خجل
 شدہ است آسے اگر او شان حمایت ماگنہکاران بے بضاعت

گفتند دیگر که گفتند و عزت که بشد میر محمد روح که ازین حل اطلاع
 نداشتند گفتند که هیچ نفهمیدم گفت میر محمد سعید را گفته بودم
 که ما را نیز در مجلس عرس و زیارت همراه برد بسبب از کتاب ما خبر
 نبرد و غمازی مانند شیخ العالمین کرد و میدانشست که کار بهتر کرد حضرت
 بر عقل و سلیقه نفیرین فرمود و گفت که او مکلف شرع نیست
 آمدن و سکه بر مانا گوار نبود نهایت ملامت بر تجویز و سکه کرد و کنون
 شرمند شسته است و نیز هر کسی از یاران و مریدان شیخ العالمین رضی
 که ملاقات و سکه رفتی نهایت تعظیم و سکه کرد و اخلاق و فرمود
 و اگر در آن وقت جذب غالب شد سکه عذر خواسته که وقت
 دیگر تشریف آرد نقل است صوفی محمد و ایم قدس سره که کامل
 طریق سر سندی و لیکانه عصر بودند چون در مجلس شان ذکر شیخ العالمین
 آمد سکه بے اختیار بیستج و مسرور شد سکه و گفته فرزند ستم
 اندیکه آنکه در لیاقت با پدر برابر باشد دوم از پدر اعلیٰ باشد
 و این محض نایاب است و وجود این ستم فرزند کبریت احمد است
 و اکسیر عظیم و سوم نالایق محض و شیخ العالمین از ستم دوم است
 در خاندان خود و چون کسی رونده و آئیده را می یافت گاه گاه مصلحا
 و با پوش از مخالف شهر زاکه میفرستاد هر چند بطایر ملاقات جسمانی با حضرت
 نداشت اما پیوسته در محبت آنحضرت بود شاه محمد والی وارد خانقاه و
 قدس ستره بودند فرمودند ستم آمد سکه ستم است که اتفاق ارسال خط

ز افتاد و حالاً خواهم نوشت وقت فرصت شان کاغذ و قلم در دست گرفت
 هنوز حرفی ننوشده بود که گریه بر او استیلا کرد و کاغذ تر شد قلم از دست
 برآورد و عذر آورد که امروز در غمیت سفر فرسخ نمایند و فردا انشاء الله تعالی
 خواهم نوشت همچنین تا سه روز گذشت روز چهارم تصمیم غم کردم و دنیا چاره
 از گریه بجز این قدر هدایت نیافت که بر پرزّه نوشت دایم دایم خاک شو
 خاک شو و از آب دیده حسرت و ندامت گل شو گل شو و زیر نعلین پراکن
 چسبیده شو چسبیده شو تمام رفقه نیست و با ایشان حواله کرد این یعنی
 کتاب هم زیارت آن پرزّه کرد و آنهم از قطرات اشک تر بود نقل است
 در ولایت عالی خاندان میر محمد شاه ملتانی از فرزندان حضرت محبوب سبحانی
 رضی الله عنه از سنه ۱۰۰۰ حکام کفره خانمان و معاش را از دست داده بتلا
 شیخ شدند هر جا که از بود و باش بزرگ می شنیدند قریه بقریه شهر شهر
 می رفتند تا آنکه بخانقاه شیخ العالمین رسیدند عمر سی و سه سال و صلاح ^{سال}
 در بر و پیش تقی بن فولادی در کمر صورت ظاهر منافی ارباب طریقت بود بعد معاش
 فی الفوق چشم بند کردند و بعد ساعتی سر از بر اقبیه برداشتند صبح دیگر در خواست
 اشغال و از کار کردند و مدت دو نیم سال کامل اقامت در زیند و درین
 عرصه در زیند کشتیدند اکثر در تذکره فقره است فرمودند نمایان کفشتید
 و قدر فقیر چه دانید و چه شناسید از ما پرسید قدر شیخ العالمین ^{مرد} که
 از شهر ملتان تا اینجا بتلاش فقره در بدر شدم و دیده بدیه سیر کردم و ^{نقار}
 و خلوتی نبود که دور روز و از دور در اینجا قیام نکردم و حقیقت حال

ندریا فتم نہ این کمال طرقت دیدم نہ استقامت علی الشریعت این یک
 چراغ میرا بجی است کہ حق تعالی روشن کرده و ہمیشہ روشن دارد اگر
 درویار ماسے بود ہزار ہزار کس از مویں کے تربیت سے یافتند آنجا طالبان
 اندور ہیرے نیست و اینجا ہیرے ہست و طالب نیست و ہم میگفت
 کہ در شہر ما مجذوبے بود مشہور اکثر در قدرت و سکے حاضر سے بودم
 روز کے از عین عنایت بمن نگر نیست و فرمود چہ میخواہی گفتہ تارا ہم
 مثل خود کن بتابل شاد بعد ساعتے گفت نصیب تو درویار مشرق
 از بزرگی است اگر پائے طلب داری بر خیز سر راہ خود گیر از بہان
 وقت عزم این دیار مصمم کردم للہام روز و فردا میگذشت تا آنکہ روز
 خواجہ بہار الدین ذکر یا ملتا نے قدس سرہ را بخواب دیدم و ازو
 چیزے در خواہست کردم فرمود نصیب تو درویار مشرق است
 ہر چہ شدنی است از آنجا شود چون بیدار شد م عزمیت سفر
 کردم بچرخ شیخ العالمین بغداد بگذر دیدم ۵۰ ہمشہر ہرز خوانان
 منم و خیال ماہی چہ کنم کہ چہ نیم بدخونکت بکس نگاہے ہو و دیگر
 آنچه دیدہ ام از شامنا سب نیست غنیمت دانید صحبت حضرت
 را و زمانہ ویرا و شکر بجا آرید برین نعمت بے بدل نقل است
 شاہ منیری علیہ الرحمۃ کہ در باب نصاب اسماء ریاضت نشان
 چون ریاضت سلاطین بود کہ روز پانزدہم از بزرگی چند سالیدہ غذا
 کردے و پیشتر در کوہ نصاب داوے و استخارہ نزد وے امرے نبود

دیگر سے رافضیوں سے وہی شب اول از حضرات عالیات پوسیدہ
 او مشرف شدے و سیر کوہ ہا بسیار کردہ بود روز سے از راه شفق
 درو کرد آمد و رفت بزرگان کہ وارد خانقاہ سے شدند فرمود کہ سبب
 آمد و رفت و رجوع ما بحضرت شیخ العالمین نجیب بود و رایامی بر سر
 کوہ را جبگیر اقامت داشتیم و مشغول بقطاب بودیم صحبت عمل شد و
 سودا سے سرشار و در ما غم جا گرفت کہ سنگ سنگ و غار غار و قلہ
 قلہ و درہ درہ سر ایسے برینہ شوریدہ می رفتیم و از آنجا می گذشتیم
 چند روز برین گذشت بار سے عنایت الہی دستگیری کرد کہ شب
 محذوم شعیب رضی اللہ عنہ را در آن شوریدگی بخواب دیدم درو
 بمن آموخت و فرمود اکثر آن کن گفتم بچہ حال خوانم فرمود بہر حال
 کہ باشی بخوان اینقدر حواس خواہی یافت صبح کہ بیدار شدم
 درو دین یاد بود خواندن شروع کردم در عرصہ قلیل تمامہ اتفاقہ
 آمد و از برینگی بسیر آدم باز بخواب فرمود و خواص این درو بسیار
 یکے از خاصہ و سے نسبت کہ دیدی مجنون را الترامش فوراً بافاقہ
 می آرد اکنون برو در شہر بہار فلان محلہ نزد فلان اخوند و از وی
 اجازت این درو بگیر عرض کردم کہ حاجت باذن اخوند چیست
 فرمود آنچه میگویم بران عمل کن باز در شہر نزد کوزند اخوند آدم
 و طلب اذن کردم گفت پیر ما بخواندن این درو و طریقیہ مارا اللبتہ
 مجاز فرمودہ اما پادشاؤن دیگر سے را حکم نمودہ چگونہ دہم و ترا حکم

معلوم شد گفتم ترا ازین قصه و افشاها چکار بکنم مخدوم شعیب نزد تو آمده ام
 تا چارشد و اجازت داد و چند سکه دیگر بداد دست کردم که اثری از جنون
 نماند باز برسوم در خواب فرمود اکنون ترا این درود بجاالت صلی و ارفاقه
 آور و باید که در قصه پهلوانی نزد شاه نعمت الله حاضر شوی و از وسع
 اجازت و اشغال این درود حاصل کنی گفتم چون از حضور اجازت یافتم
 باز بیست بار نازل کرده براسه تحصیل حاصل فتن شاق و گران می آید امیدم
 که آنچه اشغال بهی باش از حضور ارشاد شود مخدوم فرمود در غیر طریق
 ما و امیکه صاحب الخطیرون موجود باشد تصرف کردن نشاید و آنست
 که اجازت داده بودم ضرورت داعی بود که ترا افاقه فتن نزد شاه نعمت
 نبود اکنون که بحال خود آمدی اجازت گرفتن از و نشان باید و ما را تصرف
 در طریق نشان نشاید بنا بر تالیخار سیدم و بعینیت و برکات الفاس
 شیخ العالمین با اشغال و افکار و رود مستفیض شدیم و انواع نواید از
 درود برداشتم فی الحقیقت قدرین درود کسے و اندک ملازمت او کرده
 باشد نقل است شب شاه منیری موصوف بعضی کلمات بر زبان آورده
 که حسب حال او نبود و ظاهر از کلام و کسے مستفیم شدیم که آنچه در ریاضت
 اسما حاصل کرده ایم کسے را بران اطلاع نیست و کسے بر ما علیه کردن نمی
 تواند چون وقت ملاقات آنحضرت خلوت عرش منزلت حاضر آمد ساعتی
 نگذشته که خود احوال ماضیه تا حال در سیر کوه و خواندن اسماء و غیره بیان
 کردن آغاز کرد و گویا در افاقه نیست بعضی از مخفی که از جان عزیزتر است

بیباک بر زبان آورد و می گفت که در اختیار خودیستم اینوقت جذب
 برین غالب است این کمینہ بلگاہ نیز در آنوقت حاضر بود چون بعد نصف
 شب بہ تقاضائے بسیار برائے خوردن طعام برخوہست آنحضرت
 این کمینہ را طلب فرمودہ ارشاد کرد راز ہائے کہ شنیدی بر کسی افشا
 مکن و شاہ منیر سے را جذب نہ بود خوہستم کہ او خود یا مریکہ افتخار خود سکینہ
 و بر ہمہ امر عزیز تر میدارد بر ملا از زبان خود آشکارا کن فقط جذب سخن از او
 کردہ بودم و آن جذب کہ نگمان کردہ پس دور است و ویرا سبب این
 فساد گوی خود ہم خیال نیست کہ چرا خود بخود مثل دیوانہ سخن میکند
 انتہی این مولف کتاب کمینہ بلگاہ غوثیہ سے گوید کہ تازہ است شاہ
 منیری و بقائے وجود باجود شیخ العالمین رضا گاہ ہے تا این زمان سخن
 ازین قصہ با کسی بر زبان نہ آوردیم و حالاً ہم از ان راز ما داخل این کتاب
 نکردیم بعضی مقربان آنحضرت رضہ کہ در ان وقت حاضر بودند ہم بر
 راز ما مطلع ہستند نقل است دوست علیخان زمیندار کہ از اولاد
 رابطہ کامگار خان راجہ مینین بود از شاہ منیری علیہ الرحمہ بس اعتقاد
 کامل و پشت و ایشان را ہم بیعت او مطلع نظر بود روزی خان کو
 بشاہ موصوف گفت کہ ارادہ بیعت دارم اما چند جاہست نہ اندام
 ما کجاہست یکے بجانب شہادگیر مولوی شاہ حسن رضا سوم شاہ
 حسن علی کہ این ہر دو از یاران حضرت شاہ منعم عظیم آبادی قدس سرہ
 اند چہارم حضرت شاہ نعمت اللہ قادری پہلواروی اگر حیدران بزرگان

چندان رابطہ ندارم خصوصاً اور قصبہ پہلواری گاسبے زفتمہ ام نگر از شہرہ
 اوصاف کمال شیخ العالمین راجوع دل فی یاسم حکیم شاہ منیری
 فرمود استخارہ بجناب مستطاب حضرت محبوب سبحانی غوث الصمد
 رضی اللہ عنہ باید کرد خان مذکورے گفت کہ استخارہ کردم و شاہ ہو چو
 ہم دران مکان خواب کرد شب اول سیچ ندیدم صبح بیدار شدم
 و از محرومی خود بیان کردم فرمود آنحضرت رضی اللہ عنہ تشریف آورده
 بود چون سیر خوردہ بودے مشرف نشدے مشب نیم سیر خواب
 شو شب دیگر نیم سیر خوردم دستمارہ کردم از ان جناب مشرف شدم
 و عرض حال کردم ارشاد فرمود ایمنہ کسان را کہ نام گرفتہ ہمہ از ان سنا
 اند اما نصیب تو از شاہ نعمت اللہ است و او ولی زمان است برو
 نزد و بی بیعت کن و آنہا در ویش اند و این قطب وقت است یا قطب
 زمانہ اورین ہر دو لفظ مارا شک در یاد خود است بعد از ان می گفت
 کہ صبح بیدار شدم و بچسنہ حال خواب بر شاہ منیری علیہ الرحمہ عرض
 کردم فرمود توقف کن برو نزد شیخ العالمین رضی اللہ عنہ بیعت کن کہ او
 فی الحقیقت قطب وقت است شاہ وارث علی بہار کے
 و شاہ حمید راجکیری اکثر ذکر آنحضرت رضی اللہ عنہ فرمودندے
 در ویشی ما از لباس در ویشیان است ظاہر شاہم و باطن مغلس محض
 در حقیقت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ شاہ ماست کہ آبروی ما و حرمت
 و عزت لباس در ویشیان درین زمانہ از اوست و افتخار ما در ویشیان

این زمانه هم بدوست او شیرے است در صحرا سے فقر و ماہمہ رو بہا نیم اندلہ
 نوران سے نقل است مولوی محمد ادریس مغزلی کہ وطن شان از مکہ
 معطر شہت ماہ راہ بود در مکہ معظمہ از بزرگ سلسلہ ارادت رشتند
 در جمیع علوم فقہ و اصول و احادیث و تفسیر و نجوم یگانہ علم خود بود
 مثل حافظ شان ندیم کہ سہ ہزار حدیث طویل و قصیر بر زبان بود و در
 اکثر مقام کہ گفتگو پیش آمدے سدا قوال شارحین از حیرت قلمانی و سید
 شریف علامہ آوردے و حال آنکہ در سفر مطلق شغل کتاب بینی از ہفت
 سال نہشت می گفت کہ از شیخ خود عرض داشتیم کہ غرم سیاحت ملک
 دارم و در سفر تعلق درس و تدریس شغل سیر کتب متعذر سے ناید می آیم
 کہ مبادا ہمہ علوم سہو کنیم دست مبارک خود بر سینہ من نہاد و گفت علمک
 فی صدرک چون در شہر عظیم آباد وارد شد نہشت ماہ اقامت وزید
 باستمع اوصاف اہل قصبہ پہلواری مشتاق ملاقات تشریف آوردند
 و اول ملاقات حضرت شیخ العالمین از خود فرستند و چون کہ تدریس
 در سلسلہ غلامان تا دو ماہ در قصبہ مذکور اقامت وزیدند و بر ایام ضیہ
 تاسف میگردند کہ بیفایدہ در شہر مذکور چندین ماہ اوقات ضایع کردم
 روزے در تذکرہ فقہا گفتند کہ شام و روم و حجاز و مصر و بندر ہا چند کہ
 سیر کردم کہ کسی سیاحت کردہ باشد و در ہر شہر کہ رسیدہ ام از
 رؤسا و اربابان انجالی انحصار باطالیفہ و رؤسا و علماء و فضلا
 مکر ملاقات کردہ ام و بسی لوازمات دیدہ ام لیکن کاسے کہ طالب بیارت

وے شوم و استفادہ از حضرت اوسعادت ابدی شمارم بجز تکس
 نیافتم یکی شیخ ماکہ در حرم شریف است و دیگر بزرگ است در شہر
 و سوم شیخ العالمین بن کر تاحال نظر این تکس ندیدم کسی از دوستان
 و سے کہ با او رفاقت داشت پرسید یاران و فرزندان شیخ العالمین رضی اللہ عنہ
 یافتی گفت کلام فان فی شیخ و الشیخ سیاقینم کا الروح فی کعبہ ماری
 شیخ اولاً مریداً مثل بنی الشیخ و مرید یہ و پاس او ب القدر میکرد کہ در مکان لقاء
 فرود نہ آمد در کعبہ خانہ میکہ از علما مان آنحضرت رضی اللہ عنہ فرود آمد ہر دو مان
 گفتیم چہ از خانقاہ کہ مکان لب تکی است و قریب حضرت شیخ باوری
 اختیار کردی گفت در خانقاہ قطع از قطعات زیرین قابل اقامت نیست
 و بر بالا خانہ ماندن نئے نوانم کہ بہا و اسوار اب شاستہ و نکتہ بن سہیل
 حضرت شیخ در خلوت مسقف و ماہر بالا خانہ خانقاہ حرمت القاضی سے
 این بے اوس بے منی کند وہم در قریب مکان شاید وقتہ از عفتت بسو
 خلوت پاور از کہم و بان ما خود شوم لقل است ملک نور محمد
 سیاح از ملک و کہن وقت آخر ظہر و خانقاہ حضرت رضی اللہ عنہ واروشد
 در اول قدم نظر بسوے مسجد کرد و دید شیخ العالمین بن کر کہ در مراقبہ
 نشیہ بہت نزد ما مردمان آمد و پشت حسب ستور از راہ اخلاق
 مستفسر نام و دیار و سے شدیم گفت از ملک کن شہر حیدرآباد و
 چنبا پٹن و مدراس سیر کردہ تا اینجا رسیدہ ام و صلواتن ما قریب است
 در اطراف شہر لکنو کہ از ایام طفلی از ان قریب بے خانمان شدم کنون

بقبر نائید که وقت ملاقات از حضرت شیخ کلام است گفتیم بعد نماز عصر
 باز پرسیدیم که اسباب سفر کجاست گفت در سراسر فرود آمدیم
 مابان مبالغه کردیم که اسباب خود اینجایانند که خالقاه مکان پناه مسافران
 و سراسر این مقصود سیر گاه در وان هرگز اقامت شب در آنجا مناسب
 نیست رفت و رخت خود باز آورد و در قطعه خالقاه فرود آمد تا آنکه نماز
 عصر قایم شد بعد فراغ از آنحضرت ملازمت کرد و فی الفور درخواست
 بیعت نمود آنحضرت فرمود چندان استعجال در امر بیعت نشاید و چهار
 روز رفع ماندگی راه دور دراز کنند بعد در چهار ملاقات اگر قرار دل بنکار
 بیند مضائقه نیست و در ملاقات اول ما شمارا چه دیدیم و شما را چه دیدند
 که شیوه سپهنگری داشت مزاج هم سپاهیان صاف صاف بود از تعلق
 و پرداز سخن ناآشناسی محض گفت آنچه دیدیم بر حضور روشن است احتیاج
 بتکرار ملاقات ندارد ندانم فردا چه پیش آید و شب حامله فردا چه زاید
 همان به که ازین مقصود اہم و مطلوب اتم شب کامیاب و بهره مند
 باشم باز آنحضرت فرمود که اندک صبر و زنده بزار گفت و شنود شب
 بسر کرد صبح سامان بیعت مهیا ساخت ما هر پرسیدیم که سبب چندین
 استعجال و اضطراب چیست گفت چون عقیدت درست باشد
 سبب توقف در امر خیر چیست و مانع کیست ما را درین باب و استاز
 است در ملک کن که عمل داری سلطان شیو بود و سلسله سپاهیان بود
 خیال بیعت در سرم بچید نزد هر درویشی که میفرم و عقیدت درست میکند

چون وقت تمیاد سباب میرسد دل از دست بیفت و منحرف می‌شود
 و چندان ابا است آورد که بر خود متخیر می‌گرددیم آخر از دست بزرگی
 حاضر شدم و صورت حال عرض کردم فرمود فردا بیانی که جواب تو
 گفته شود روز دیگر که حاضر شدم گفت سخت تو در سندان و ستان از بزرگی
 است که در قصبه مقفل شد عظیم آباد سکونت دارد این کمالت رسیده است
 چنین است کامل وقت نمود است و در جمعیت طریقت و شریعت نظیر
 و نیست بنابر هر چاک عقیدت درست میکنی راست نمی آید برو ماش
 و کن ترک روزگار کردم و روان ملک هند شدم اما در سخت ترود
 طی منازل می نمودم که بار خدایا من آن ولی ترانده ام و گرفته آن
 ولی مخبر که هدایت فرموده هم شناختن نتوانم چگونه بطلب رزم و جیبان
 شناسم شبی در اشناسی راه بخواب دیدم حضرت شیخ را بهین لباس
 که امروز دیدم در خالقاه مسجد مراقب است شب دیگر دیدم منظره
 بیا چون نزدیک و شدم نان و تره مرا خورانید و لطف بسیار
 مبذول حال ماد است چون اینجا رسیدم خالقاه و مسجد همان یافتم که بخواب
 دیده بودم و حضرت شیخ را همان صورت و لباس و جلسه در مراقبه دیدم
 یقین کلی آمد که مقصود با بهین است و ازان وقت در انجام امر بیعت
 اضطراب می یابم و سرخ عقیدت هر خطبه زیاده تر می بینم بیعت کرد
 و ترک دنیا فرمود و داخل حلقه یاران گردیدم لقل است فقیر
 بود هند و صاحب خالقاه که در زمان آنها این چنین فقیر را منت گویند

و خاتقاہش را ستمہ بالفتح گویند قریب قصبہ آ رہ عمر ششستاد و دو
 سال بود گاہے بطریق سیاحت ہم گذران فقیر و قصبہ پلواری می شدہ
 بود ناگاہ بضرورتی اتفاق ورود و درین قصبہ افتاد بلاقات
 حضرت شیخ العالمین رضا آمد تا دیر و بروئے آنحضرت نشست قریب
 وقت مغرت حضرت شد باز روز دیگر حاضر آمد چندی تا آیا میکہ قاصت
 داشت ہر روز حاضر میشد و چون کترین بندگان در مقابل نشست
 میگفت کہ درین عمر شستا و سالہ سیر عالمی کردم اما اینچنین جمال نورانی
 و مردم تراض نہ در فرقہ اسلام دیدم نہ در فرقہ ہنود و ہند انکہ فکر کردم بجز
 نصرت روحی در حسب شریف شان نیامتم بدن اسطیقاقت مانده اما
 روح پاک متصرف بدن است کہ کار خود ہمہ از جسم میگرد و درین
 ایام پیران ساکن کسے چنین ریاضتہارا التزام نہ داشتہ کہ سیرے
 ایام راحت است نہ وقت ریاضت نقل است شاہ ارضی علیہ السلام
 کہ از فرزند ان خلف خواجہ بود و در پشتت مرد صاحب دل بود نہ روزی
 در خاتقاہ شیخ العالمین رضا وارد شدند حضرت شاہ جمن قدس سرہ
 در ملاقات و اخلاق با ایشان بودند پرسیدند یکدام تقریب اتفاق
 سیر این دیار افتاد گفتند ارادہ دیار بنگالہ دارم چون بمسافت یک کرہ
 این قصبہ باقی بود بوسے عشق بمشام رسید و دماغ جان را معطر ساخت
 کشان کشان تا اینجا رسانید و از ملاقات جناب شہاب سہروردی شدم
 و اشتیاق ملاقات صاحب خاتقاہ و چند شد اگر درین وقت ممکن باشد

اطلاع فقیر ضرور است میرنور الحسن صاحب که از قرابت قریب میرنور
 آنحضرت اند براسے خبر و خلوت شریفی رفتند و آنحضرت را از قبیلہ
 بیدار کردند و عرض داشتند کہ مردے در لباس جوانان زند شرب از
 فرزندان خواجہ مود و وحیثت شریفی آوردہ است تمنا سے ملاقات دارد
 شاہ جن صاحب در توضع و اخلاق و سے اند آنحضرت رفو فرمود مرد
 صاحب حال معلوم میشود اثر و سے تلابیجامے آید بگو کہ حاضرے شوم
 البشان باز آمدند و خبر شریفی آوری از خلوت شریف میگفتند کہ آنحضرت
 ہم از عقب شریفی آورد و بجز ملاقات چندان مسرور و دلشاد شد
 گوئے در خود نمی گنجید تا دیر ماند و تقریب چہرے در میان بود چون ہمراہ
 را از راه رخصت طے منزل برادره بود بان عذر خود ہم رخصت گرفت
 و روانہ شد لقل بہت بنجا و سنگہ بہرینے بود و برادرش
 او دان سنگہ ستوطن بوضع چند ہر یا متصل قصبہ جہانان از فرقہ زینداران
 از کسی فقیر مند و چیزے یافتہ بودند و ہر دو در کسب آن سیکو شیند
 ناگاہ بعد عمرے و روزگارے دراز کہ دین سعی بکار شدہ بود عقدہ
 در کارش افتاد بنجا و سنگہ متعل آن بار القباض نشد دیوانہ وار
 جا بجا کہ مقام فقر ابر بود و سے زنت و تخصیص فقر از اسلام و کفر شد
 و یا ہر کسی در اظہار طلب سخن باستان چون دیوانہ سیکر و و باز نا امید
 از آنجا بر میگشت و بسو و مشہور شد روزی رفتہ رفتہ در خانقاہ رسید
 و مضمون این شعر در زبان خود او نمودہ است نہ من بہرہ گرد گوچہ و بازار سیکر

مذاق عاشقی دارم پیے دیدار میگروم و از طلباء خائفان پرسید که حضرت
 کجا هست چون دیوانه و شش بود جواب دادند که وقت ملاقات نیست
 برو و اگر طلب طعام شب داری از سودی دهانیده آید گفت ما را از
 طعام غرض نیست فقط ملاقات حضرت میخواهم و درین رد و بدل
 آواز بلند شد آنحضرت که جلوه افروز قطع دیگر پیش والان مسجد بود
 پرسید کیست و چه می گوید خادمان بارگاه عرض کردند دیوانه است
 شوریده حال سخن بهیبت میکند هم درین سخن بودند که سنگه ند کور
 پیش قدمی کرده رو بروی آنحضرت آمد و سخن پریشان آغاز نمود
 حاضران خاستند که ویر ازین طور باز دارند آنحضرت فرمود بگذارید
 منع مکنید که او دیوانه من است آن زمان خلق زده است که این مرد عین
 و گرسهت بعد چند ساعت که وقت نماز مغرب آمد فرمود خصیت
 شوفر و خواهی آمد چون صبح باز آمد بر خود می پیچید و حسرت می خورد که
 چندین اوقات شهر بشهر و دیه بدیه میگردان شدم و حال اینجا معلوم
 نبود بعد حل عقده دشوار خود سستی میکرد و سخن مستانه می گفت
 که اثرش بر دل می آید گاه گفته حضرت جی چون در همه توبی ما را
 سرگردان چراوشتی گاه گفته همه توبی ما را بدنام می کنی بعد از چند
 ایام که باز آمد بے ما بامی گفت حضرت نزد شما قریب و بعید برابر است
 دیگر باز ما را چرا بخود کشیدی روزی در مجلسی با مردمان شسته بود ذکر
 تصرف اولیاء الله در آن میان او هم سخن آمد و گفت ما مرد و مقان

ہستم سخن پرداز می ندانیم قصہ حال از من اگر شنوند چیزے بیان کنم
 ماہمہ اجازت دادیم گفت زن پس من بقضائے حاجت بشری
 رفتہ بود و ہوش شد و بر زمین افتاد و بہر کسی ندیبرے بکار میداشت
 و سووے نمی دید ما را مردمان تکلیف دادند ما ہم رجوع باصنام کردیم
 نزد ہما و یو حاضر شدہ شفاے و سے خود ہم سکت مانند بازیدیکر
 اصنام رجوع کردیم دیدیم ہما را داخل مشکل نیافتیم گویا مجبور و
 عاجزانہ چون از ہر طرف مایوس شدیم بخیا لم آید کہ چرا رجوع دل
 بحضرت صاحب نہ آریم کہ حل عقدہ باطن ما ہم ازوشدہ شاید
 حل این شکل ہم ازوشو و رجوع دل بحضرت آوردیم و چشم از غیر
 و سے بند کردیم فی الفور حاضر شد و فرمود کہ نشویش مکن بر صحت
 میشود و ساعے متوجہ حال بیمار شد بیمار طرفۃ العین بافاو آمد
 و خود غایب شد دستم کہ این طاقت تصرف کہ حضرت صاحب
 راست و فریاد سے کہ ایشانرا است نہ ہما دیوراست نہ رام
 رانہ دیگر اصنام روز کے پیام برادر خورد آورد کہ از چند سے
 بعضے خطرات در وقت مراقبہ سے آید و ازان پس فتور سے وقع
 است حضرت فرمود اورا بگو کہ برائے یکر و ز حاضر شود و بختا و سنگہ
 گفت حضرت نزد شما اینجا و اسجا بر بہر بہت باز اینجا طلبیدن چہ فرود
 آخر رفت و اورا یکبار ہمراہ آورد و مقصد سے نید بعد انتقال بحضرت
 ہم ہر دو برادر آمدہ بودند و بر مزار شریف تا دیر عرصہ طویل کردند و بیجا

مراقب شدند و ریافت مطلب از مزار برو سے سهل کار بود اکثر احوال
 در ریافت سے گفتے مشاہدات معاینہ در پیرایہ نقل شخصے قوم کا ہمتہ
 مختیار دست حق پرست حضرت شیخ العالمین رضہ ایمان آورده و اسلک
 از اوست و آردہ بود متناسے کشف بصری و شہت عنایت ازلی میسر
 حال و سے شد شغل کشف بصری بوسے از زانی فرمود و ارشاد
 نمود اگر چند سے محنت بکار کنی و بہت مردانہ بدرقہ راہ گیری بحشم
 سر از بیجا زبانت مدینہ منورہ ہو دیگر چاہائے مستبر کہ میتوا سے کرو
 و اصل مقصود ازین قسم تغال ہمین است و در عرصہ دو ماہ اور ازین قدر
 مشافی شدہ بود کہ تا تہ خانہ ہمسایہ کہ یکے بعد خانہ دیگر سے بود
 از مکان نشست خود شب و روز برابر سے دید و ہر شخص و ہر چیز
 کہ در قطعات مکانہائے ہمسایہ بود بے تامل نشان می داد و ہرگز
 خطائی دید و در دیوار حجاب نمی شد و در مکان تاریک و شب تاریک
 غلامی بر روی کشیدہ ہر چیز سے دید معاینہ ہو و ہم احمد خان ہجرت
 پوری در عرصہ سکونت و توطن خود بموضع گویا ضلع سارن از فقیر
 فرقہ ہندو کہ وارد موضع مذکور بود بلاقات رفتند دیدند کہ چند یاران
 ہمراہ وارد از ہر جنبہ گفتگو پیش آمد پس سید اتفاق سیاحت گوشا
 را بسیار پیش آمدہ حال فقرا سے زمانہ ہم بیان باید کرد گفت ہر جا
 کہ رسیدیم بچہ صورت فقر سیرت در کسے ندیدیم نہ در سلام نہ در
 کفر نہ در فترت و طلب دنیا بلباس فقر سرگرم اند مگر در قصہ پہلواری

در بیان حال و مشاہدات
 از مزار برو سے

ہرچہ بہت استعجاب است اگر کسی مناسبے زیارت فقیر وار در آنجا رود
 و اگر خدمت کاملی آرزو کند خدمت شیخ العالمین اختیار کند گفتند کہ شما
 اتفاق گذروران قصبہ افتاده است یا کسی دیگر نزد شما چیز بیان
 کردہ گفت ما خود رفتہ ایم وہ پانزودہ سال است کہ عقدہ و شوارو کار
 افتادہ بر باد ویدیم و سیر و حرم کردیم از کسی چارہ کار ندیدیم و بر شد
 من گفتہ بود اگر تر عقدہ پیش آید حل آن از بزرگے کنی کہ در قصبہ پہلوی
 سکونت دار چون او را خواہی دید خواہی دانست کہ کامل چنین کس را
 می گویند و از جابے دیگر درین زمانہ فتح باب مستعز است بالاخرہ حسب
 فرمودہ مرشد در قصبہ مذکور مستم در ایامی کہ تعمیر بالاخانہ مولوی
 محمد قادری در خانقاہ می شد غنیمت شمرده خود را داخل زمردہ فرود
 کردیم و آنجا جرت می یافتیم کفایت خود می ساختیم و ہر روز آخر وقت
 کہ آنحضرت در پیش والان مسجدا شست میفرمودہ جیلہ سلام روبروی
 شدیم و ساعتی استادیم گاہے سخن از ما نہر سیدو نہ سن چیز
 عرض شدیم روز سوم در کار خود فتح باب یافتیم صبح چہارم بردستور
 با فرودان اسپر کردیم وقت شام بارادہ خصت سلام کردیم در آنوقت
 این قدر فرمودخواہی رفت عرض کردیم اگر حکم شود و خصت شدیم
 مولوی مدوح و دیگر کار پروزان تعمیر از راه ہربانی بسیار گفتند کہ چرا
 روی کار جنوبی سے کردی چنے کہ بباش من جیلہ پیش کردہ خصت شدیم
 و نام دیگر بر اوران مولوی محمد قادری و احوال سید العلماء سید العارفان است

برکاتہ ہر چہ ورین روز ہا ویدہ بود و مفصل بیان کرد کہ خان مذکور اجاسے
 شک نماذ خان مذکور نے گفتند کہ چون سخن و سے مطابق ہنستم
 و ہرگز دوران رییجے ندیدم گفتم عقدہ دشوار وارم اگر از راہ لطف
 حل آن کنی و مننتہ بر جان من نخی و دراز کریم نباشد و اظہار
 مطلب مذکورم آن فقیہ گفت مام و مسافرتم صبح خواہم رفت اگر اول
 صبح آئی جواب تو گفتہ آید حسب حکم و سے اول صبح صادق حاضر
 شدم گفت شما اکثر پیرے از دعارمی کردید و بی خوانندید و بد آن
 سبب گاہ گاہ از عالی جنابے مشرف و خواب میشدید روزے
 از شما خون ناحق واقع شد از یہجت آن دولت از دست رفت
 گفتم آنچه گوشائین بیان کردند راست است است البتہ شبے
 از ما خون ناحق شدہ کہ روز سے در خانہ من از راہ نقب آمد از خواب
 بیدار شدم و بسوسے و سے دو دیدم بگرنخت تعاقب کردم آخر آلا
 و وان دوران عقب و سے بصر رسیدم و بصیرت شمشیر او را گشتم و از آن
 شب باز مشرف نشدم و قبل ازین بیشتر از جمال جہان آرا و رسول
 کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلازست اکثر دور و مشرف میشدم
 بارے سنتہ و دیگر ہم بر خان من نخصد کہ تدبیر عقو تقصیر و باز بدست آمدن
 دولت رفتہ دریافتہ فرمائید کہ بسیار توبہ ہا کردم لیکن ثمرہ نداد و تھاب
 از روسے مقصود و کشور ساعے تا مل کرد و سکوت و وزید بعدہ گفت
 و نظر ما بجنر شیخ العالمین رضی اللہ عنہم کہ بازشمارا بر سر دولت زوتہ آرد

اگر تو انید بخد مت و سه حاضر شوید و بد و تو تسل کنید بعد رخصت
 از سه چند روز توقف کرده در عرس بیع الاول بمحض شیخ العالمین
 حاضر شد م مفصل حال خود و حال آن مقیریند و عرض دیشتم و گفتم
 که اکنون از سر نو تو به میکیم که دیگر خون ناحق نکیم هم حضرت از کمال
 نوازش و کرم تسلی داد و بد و در طریقه ارشاد فرمود بعد چند سے از ملازمت
 در و در طریقه باز بدولت خود رسیدم **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيِّ ذَٰلِكَ لَا لِقَلَّ سُبْحَانَ**
 مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته می فرمود در ایام عرس بیع اول
 از شهر بردوان سے آمدیم در منزله کنار دریا راه بود سواری می فرما
 حاجی محمد میرن علیه الرحمه گفتند که بریل شسته پاور دکردانز کے
 دراز کنیم و پیاده شدند سوار سے با دو ر رفت و او شان عقب ماندند
 و کنار دریا دور و پرتاب تیر از ما فاصله افتاد تا آنکه در انتظار شان زیر
 درختے توقف کردیم چون رسید می گفتند که کنار دریا بزرگے
 در لباس در و لیشان پس با نهایت ایستاده بود و چنان معلوم میشد که انتظار
 کسی است قریب رسیدیم و سلام کردیم فرمود مولوی ابوتراب سپر
 شاه نعمت اللہ قطب رفت گفتم بلے ما بهر پرسیدیم که نام و سکرن آن
 بزرگ پرسیده بودید جواب دادند خیال سمعنی نه آمد پس ملاست کرد
 و نفرین نمودم نقل است میان نوازند چارگامی ازین حقیر مولف
 کتاب میگفت که وقت غزم این قصبه از شهر خطیہ آباد مولوسه
 بشارتعلی عملی بن دادند که براسے سن از حضرت شیخ العالمین اجابت

گیری گفتم این عمل خاندان قادری نیست آنحضرت هرگز اجازت
 نخواهد داد که خلاف دستور شیوخ است بلکه دخل در طریق غیر منوع
 من و مانند مولوی موصوف گفتند بی چنین است که من گوئی اما
 باید برود و طلب اجازت باید کرد و باز انکار کردم و او برابرم تمام کرد
 سبب طلب اجازت از حضور شیخ العالمین رضازوس پرسیدم
 گفت بعد از آنکه مراجعت خواهی کرد و خواهم گفت چون بشرف
 قدسوس آنحضرت حاضر شدم و فایز گردیدم التماس و سے
 عرض داشتم آن عمل را ملاحظه کرده فرمود از طریق قادری نیست
 نه از جائے مراجعات است لیکن اگر ایشان را خواندن آن خواه
 میخواه منظور است مضایقه ندارد و عمل آرزو چون ببولوی موصوف
 باز ملاقات کردم مفصل حال گفتم بجز و شنیدن اجازت گفت لا ریب
 آنحضرت غوث قوت است پرسیدم از اول کار تا آخر باین ربط صحبت
 که با من دارد یا خفاسه سر کردید اکنون شرح آن ضرورت است گفت
 اصل کار بقصود از تحصیل اجازت نه این بود که ظاهرا بنیاد است بلکه
 مراد دیگر است و در کتابه دیده ام که یکجا از علامت غوث آن است
 که در هر طریق جواز تعالی ویرا تصرفی نام بخشیده حکم او نافذ است
 بر هر چیز حتی الشجر و حجر و غیره و در طریق دیگران دخل کردن نه
 بنا بر این است امتحان این عمل را چند جا که خیال نمکنی و ششم پیش کردم
 هر کس عذر کرد که عمل موکلانی است و از طریق با نیست اجازت و ابان

منی تو انکم مباد و از موکلان ضرر رسد بلاخره معرفت شما بحضور
 شیخ العالمین رفته فرستادم آنحضرت با وجود عذر اجازت داد و فرمود
 که قبا حقه نسبت و النسبتم که قول صاحب کتاب راست است و
 آنحضرت در محل ضرر موکلان ما را هرگز منی انداخت که نسبت دیگر شیوخ
 زمانه عنایت و سه بر حال ما زیاده است مگر آنکه دانستیم که موکلان بر
 اجازت و سه رفته ضرر رسانیدن منی توانند معاینه آنحضرت
 رضی الله عنه را بر هر چیز تصرفی نام بود حقی المرفوض والیقین است
 در بیماریها مگر رویده شده که مطلق طلاق ندارد و روز مجلس عرس با زیارت
 آقا شریف رسول صلی الله علیه و سلم آمد خادمان را فرمود که کسی
 طور ما را بمجلس باید رسانید و باستعانت خادمان تشییرت آوردند
 معمول چنان نشست فرمود که سر هوا اثر مرض معلوم نمیشد و مجلس از
 آخر شب تا نصف النهار قایم ماند بعد فرایغ باز چنان بیماری ماند
 که طاقته گام زدن نبود چنانچه یکبار در عین ایام عرس
 ربیع الاول تکلیف پیش و سهال سخت بود که طاقته رفتن تابت النخل
 نداشت شب یازدهم و روز یازدهم خرج زیاده شد که نوبت سهال
 با پیش در شب چهل و پنج بار رسید و در روز پنجاه و سه بار پا قد
 کم و زیاده بوده باشد و طاقته مطلق نماند از تر و خاطر اجابت شب
 فقط قیل کرده شد و مجلس موقوف ماند لیکن آنحضرت در قیل باستعانت
 خادمان مجلس را رونق بخشید و تا ختام قیل دوز انوبه تکیه زدن

مراقب ماند باز در خلوت شریف تشریف برد صبح که اشتداد و ضعف دید
و پیش نیز بدستور فرمود که امشب شب دوازدهم ربيع الاول است
از مرض جنگ خواهم کرد و مجلس موقوف نخواهم نمود و روز دوازدهم
زیارت موسی شریف بنوی صلوات الله علیه و آله و سلم است باید
دید تا نصف شب دوازدهم همچنان تکلیف بود و اناعلامان بارگاه
عرضه شدم که هرگز خیال مجلس جماع نفرموده شود و مبارک و ضعف
روباشدا و آرد چون ازا طعام وارد و صادر فراغت دست و آرد
مجلس قیل فرغ کرده شد پاست از شب باقی بود که آنحضرت
فرمود ما را بروارید و مجلس بپیرید غلامان و دوش در بغل واوه مجلس
آوردند از آنوقت که روزان در مراقبه نشست برابر تا نصف آنها
که وقت اختتام مجلس بود بے استعانت تکبیه بیک جلسه ماند و باز
بعد فراغ مجلس بے استعانت عصا و خاوان و در خلوت تشریف
فرماشتند چون مؤذن اذان ظهر گرفت بے استعانت احدی
برائے نماز مسجد شریف جلوہ افروزش دو باز متوجه کار زیارت
گردید و حسب معمول تا اختتام دو غزل مدحیه الیتاوه ماند از اول
تا آخر مجلس زیارت خلافت معمول و هیچ امر بوقوع نہ آمد بعد نماز
عصر و فراغ جمیع امور متعلقه عرس بخلوت تشریف رفت هنوز قیام
رفقی باقی بود که تکلیف مرض و حرج آن شروع شد فرمود حالاً از بیمار
بان گذارم گو باید و روز بروز شدت مرض زیاده می شد تا آخر ماه

حق تعالیٰ صحت کاملہ عطا کر دو جنین معاملہ بیشتر وکرات و مرآت
مشاہدہ افتاد مولف کتاب میگوید مماثل این حال حال بزرگ
در اسلاف جناب مولوی ابوتراب صاحب و امت پر کاتہ از کتاب
حکایت نقل نمیرودند که بزرگ زانامش یادندارم بیماری تب و لرزہ
از شش ماه بود بیشتر لرزہ وقت نماز آمدے و آن بزرگ گلیم را از دست
بر کشید و بہاوسے و فرمودی اے لرزہ تا زمانیکہ از وضو و نماز فارغ
شوم درین گلیم ہنس گلیم در لرزہ آمدے و خود متوجہ نماز شدے
و ہرچو صحیح و تندرست گذاروے بعد فارغ باز گلیم بردوش کشید
و گفتے اے لرزہ بیا کہ از نماز فارغ شدم و فی الفور لرزہ دیر اگر رفتی

حکایات مشرفات مشتمل بر نواید چند بلا ملاحظہ

ترتیب و مناسبت در بیان حکایتها و احوال ^{بلیغ} مشرفات

رضی اللہ عنہ نقل است

در شجرہ سابقہ کہ مریدان رعنائت میگروید بجز یک نسبت قادر
آبائیہ حضرت محبوب سبحانی قطب بانی عویش اصفہانی رضی اللہ
و دیگر نوشتہ نمی شد از عہد حضرت تاج العارفین جناب ستوری و وسالما
برین منط گذشتہ روز سے حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ وقت نظر معمول
مراقب بود اتفاقاً از جناب مستطاب امام تمام سبط الرسول قرآ
علیہ البتول امام حسین علیہ السلام مشرف شد از جناب فرمود کہ

که نام من در شجره چنان نوشته نمی شود آیا در پیران شما داخل میم و بیستی ازین
 کلام سخت بر دل شیخ العالمین آمد سر از مراقبه برداشت و بیایان و
 خادمان فرمود که از امر زور شجره اسامی پیران نسبت ثانی حضرت محبوب
 سبحانی و نسبت ثانی خواجه معروف کرخی و سید سلیم رضی الله عنهم
 همه داخل کنند و از تکامل فرود گذشت نکنند در معنی تقید بلنوع دهند
 اکثری از دوستان استفسار سبب با خود یا میکردند آخر از مولوی ابوتراب
 صاحب دامت برکاته و بعضی محران اسرار مفصل بدریافت آمد
 نقل است که فرمود مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته
 که غم زیارت قبر شریف سید اشرف جهانگیر قدس سره کردیم و وقت
 رحلت از حضور شیخ العالمین رضه حکم شد که از سید چراغ در گاه هم
 براسه حاجات طلب خواهند داشت اگر عنایت نه یابند و راه
 عطا مسدود بینند تیر رخ ما کرده عرض دارند چون بقصبه کچویچه رسیدیم
 و شرف زیارت فایز کردیم اول تامل در بستر حال خود اهتمام کردیم
 که بر کسے حال طن و مسکن با ظاهیر نشود لیکن لطف و محبت تر آنکه تا
 دوکانداران هر کسے که سے دیدیم گیفت که اینها از قصبه پهلوی می آیند
 و قریب بقنا و نفر از اوگان که در سخن مزار شریف بستره داشتند
 بان خود هاسے گفتند که این مرد پسر شاه نعمت الله ولی است کسی
 گیفت لیسر شاه نعمت الله قطب است چنانچه از بعضی پرسیدیم
 که بکدام آثار شناخته ای اتفاق پس در قصبه پهلوی شده است

گفت زفته ام اما هر کس می گوید مانیز من گویم و حال آنکه محض
 مسافر و زفته بودم القصد هر روز بر مزار مبارک حاضر میشدم
 و در فاتحه و زخو است چراغ مزار شریف میکردم اما مطلقاً اتفاقاً
 که ازان احتمال قبول عرض با شد یعنی پنجم و ارشاد حضرت
 شیخ العالمین رفا از خاطر سهو زفته بود چون غم مرادیت وطن مصمم
 شد یکبار یاد آمد که تبریح شیخ نکر دم امروز استقامت و اقامت
 باید کرد و رخت سفر باید کشاد و از رفیقان عذر خواستم و بر مزار شریف
 حاضر شده فاتحه خواندم و تبریح شیخ العالمین رفا پیش مزار شریف
 مراقب شستم فی الفور گویا برای العین دیدم که حضرت سید
 باین قبر بر جاسه نماز شسته اند گفتم چراغی از تبرکات مزار شریف
 ثنا دارم بحال لطف و باو بی تمام روز انوشده متوجه گردیدم و نور
 بسیار خوب و برخاست چراغ گلی که باین قبر روشن بود آورده
 گفتم حاضر است عرض کردم خادمان در گاه هدیه چراغ روضه تبرک
 کم از شصت و نهقا و روپیه نیکم نزد و بنا بر خاتمه ازین چراغ خاص
 بی نصیب است که این قدر سیرت است مطاعت ندارد و مانیز از جمله
 هستم مگر مبلغ ده روپیه فاضل از راه خرج دارم یقین است که خادم حضور
 باین قدر قلیل متوجه نخواهد شد مگر ز غنایت حضور و آرزوی
 دیگر آنست که تخصیص بکایسته نباشد براسه هر کار که روشن
 کنم بر آید و تمام خادمان را و اطباء را و سایر از مراقب بر شستم و خادمان را

طلب کردم آمد و به همان جلسه که سید قدس ستره را در مراقبه
 دیده بودم روزانوی پیش من نشیبت گفتم چراغی از تبرکات درگاه
 تناوادم گفت بسیار خوب ما خود اول نیت کرده بودم که وقت
 خصت خواهیم داد گفتم فردا اول صبح نماز گذارده سوار خواهیم شد
 آن خادم برخاست و بے در خواست همان چراغ پائین روشن نزد
 من آورد و بر همان جائے که صلاے سید در مراقبه دیده بودم به
 همون جلسه سید نشیبت و چراغ روشن پیش من نهاد گفتم حال ما
 معلوم است بدیه چه قدر گذارم گفت هر چه منظور باشد باز گفتم که
 برائے شما گذارم تامل کرده گفت خوب تحقیق فرمایند که بدیه چراغ
 پائین گاہے از شخصت روپیه کم نشده مگر شما مبلغ ده روپیه عنایت
 کنید و قلیله و سکه که روشن شده است از وسع علیّه مکنید و گلی
 چند از مزار شریف در آن انداخت و بزار شریف سپانیدہ گفت یا سید
 این چراغ بالیشان میدهم که به حاجت دینی و دنیاوی که روشن کنند
 بر آید و بمن داد و چراغی دیگر آهنی کلان هم داد و گفت این عطای
 سید است سلام بر مزار شریف کرده بگیرید و در اول گفتم که این تبرک با
 شده بود که بمن آموختند سلام کرده گفتم و از آنجا خصت شدم
 و خوب حقیقت خود دریافتم و قدر خود شناختم که پیش سید قدس ستره
 وجود و قدر ما برابر وجود یک خس است که چندین مرتبه التجار کردم ستره
 متوجه شد چون تبریح شیخ العالمین رفیق مردم التفات و ملاحظه داشت

القدر مرغی داشت که با همسران می گفتند چون بحضور حضرت شیخ
 رسیدم مفصل حال عرض داشت چراغ پیش نظر آوردم حکم شد که بجای
 روشن کرده باشند تا این زمان که نوزده سال منقضی شده باشد از اهل
 حاجت یکروز هم چراغ فرصت ندارد و در راه محرم و ماه ربیع الثانی
 اهل حاجات زیاده می رسند و هم ازین جنس حکایات بزرگان بزرگوار
 نسبت شیخ العالمین رضوان الله علیه از حساب است چنانچه حکایت
 مخدوم یحیی امیری قدس سره که از خلفای شیخ الشیوخ شهاب ^{الدین}
 سهرورد قدس سره اند سابق گذشته مگر از ضبط قلم آورده میشود
 نقل است سید العلماء سند العرفاء است بر کانه می فرمود که
 روزی بر مزار شریف شیخ امیری قدس سره حاضر شد م بعد
 فاتحه مراقبه کردم مخدوم فرمود مبارکباد مبارکباد شیخ ترا تبه او اند
 که تو بان رتبه نتوانی رسید بلکه فهم آن نتوانی کرد و شیخ را عجز
 مارا پس شکیاق شد که کاش یکسے طور آن رتبه معلوم شد می فرمود
 فرمود که آن قریب است خاص بحضرت نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم که در سلف هم کمتر اولیاء بان بهره مند و سزوار شده اند و
 چه تفصیل کنم در همین است فرمودن رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و بیماری سیک از اجباب شیخ العالمین رضوان الله علیه و سیک این متفکر
 و اندوهناک بود و مار و دین رنج ایشان گوارا نمی شود و از جهان پیش
 بیمار را تخفیف شروع شد تا آنکه صحت کلی یافت و هم دین پاک

در مرض آنحضرت که گیسو سحر کرده بود بیمار کے صعب بود و شدت
 و اندام از حد زیاد و رسول راضی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ تشریف آورد
 فرمود فلانکس سحر قوی کرده است و اینجا سحر را مدفون کرده اثر وی
 را باطل کرد و مخواهی آن گوشه را از زمین برآورد بین خواہی همچنان
 مدفون بگذار کہ حالا اثر سے ندرد و از صبح آن شب انزالہ مرض شد
 و صحت رونمود **نقل** است روز سے و ایام بیماری خود آنحضرت
 تذکرہ فرمود از چندی خلق کہ بر اہمیت می آیند و خواست بیعت و سلسلہ عالیہ قرار
 حضرت مولانا رسولنہار نے کنتہ حتی کہ اہل قرابت حضرت
 محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین قلندر قدس سر نیز اس حال
 سلسلہ حضرت مولانا محمد وارث رسولنا قدس سرہ بیعت
 سے کنتہ و حال آنکہ آبا و اجداد آنها بسبب قرابت و قربت
 کہ حضرت خواجہ دشتند و سلسلہ حضرت خواجہ مرید بودند ہم
 سبب آن چہ بیت سے ترسم مبارک اخلاف رضائے حضرت خواجہ
 کرده و آن در حق من سر اسر ضرر وارد اکثر تامل و تردد و اپنے قلب
 مشوش سے وارد و اشارہ بسید العلماء کرده فرمود کہ چون موی
 صاحب خواہند آمد براسے دریافت این کار از مزار حضرت خواجہ
 گفتم خواہد شد چون چند کس از معتکفان حریم اسرار از انجملہ مولو
 صاحب ایام صاحب و است برکاتہ نیز حاضر بودند و ہر کسے در وجہ
 آن راسے سے بروہمان شب مولوی مدوح نجواب و پند کہ حضرت

مولانا رسولنما رضی اللہ عنہ لشرف آورد و فرمود ایشان را یعنی
 شیخ العالمین را تشویش و ترود این معنی چیست شاه عماد الدین قلندر
 را ای معلوم نیست که من ایشان را از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 برائے خود درخواست کرده بودم کہ این فرزند ارجمند ما را عنایت شود
 تا طریقہ ما آباؤ کند کہ جزو سے ما کہنے نیست و از ان جناب ما را عنایت
 شدہ و نیز عرض کردہ بودم کہ برائے اجرائے طریق شاه عماد الدین
 قلندر بسیار کسان اند و ما را ہمین یک فرزند امیدوارم کہ اجرائے طریق
 ما ازو گردد و در اول روز کہ درخواست این معنی بہ مجلس شریف بنوسے
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردہ بودم شاه عماد الدین قلندر از ان مطلع
 ہستند باز ترود چیست و این فرزند فرزند خاص نیست از عطامی
 حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صبح آنشب مولوی مہر
 بحضور شیخ العالمین رضی اللہ عنہ حاضر آمدہ و من کردند کہ شب پین بدم و چنان بدم
 آنحضرت ہمین قدر فرمود کہ بے راست است و ہمین سبب است چرا
 کہ در سلسلہ حضرت خواجہ رزمہ اکثر فرزندان حضرت تاج العارفین رزمہ
 بیعت دارند و مجاز اجرائے ان طریق اند و بیعت در ان سلسلہ
 با شخصوں میگیرند و سلسلہ حضرت مولانا از انہا کثیر اجراء یافت
 مگر بیعت من کہ بے درخواست جناب تاج العارفین رضی اللہ عنہ
 در سلسلہ حضرت مولانا گرفتہ بودند و بعد بیعت بہان وقت ارشاد
 کردند کہ شمارا بغلامی حضرت مولانا رسولنما و او م تا یک کس اجرائے

طریق مولانا رسولناہم کرده باشد و بیعت دیگر برادران ما و طریقہ
 حضرت خواجہ رنہ گرفتہ شدہ بود و ہر چند اجازت جمیع سلاسل بہرے
 وادہ بودند اما اجزاسے طریق حسب ارادہ حضرت تاج العارفین
 بظہور آمدہ سے آید باوجود آنکہ دستور منہست کہ وقت گرفتن
 بیعت از مرید سے پرہم کہ در کدام سلسلہ سوخ عقیدت است تا
 در ان سلسلہ بیعت گرفتہ شود اما ہر کسے در خواست و سلسلہ حضرت
 مولانا سے وارد محض خال خال مردم و سلسلہ قاور یہ قلندریہ
 بیعت میکنند این محض خدب حضرت مولانا رسولناہم است
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ نقل است سے فرمود مولوی ابو تراب
 صاحب دامت برکاتہ در مقام خوردہ کہ شہر کتاک دوازده کردہ
 مسافت وارد و از قضیہ پہلواری راہ یک و نیم ماہ وارد بودم از
 روسار آن شہر کیے بیمار بود ہر چند تدبیر با بکار بردہ اما سر موی
 نمی بخشید بعد چند سے کہ از ما مرتبط شد حال خود بیان نمود کہ اینجا
 مجذوب ہے صاحب مزار روز سے در نیاز و فاسخ کند وی
 سے پاس ادب مرغی شد تم خواب دیدم بس خضناک آمد و گفت
 ترا مجال آن شد کہ ادب فاسخ من ترک کنی و از صبح آن شب بیمار
 شد م راہ رہائے من اگر باشد بفرمانید ما در ان وقت خطرہ
 آمد کہ مجذوب صاحب تصرف معلوم سے شود اگر مرہم از جمال
 خود رفت گر و اندھے خوش بود سے وقت خواب شب فاسخ وی

خوانده بخواب فرم دیدم شخصی مجذوب صورت موسی پریشان
 در لباس خاکساران نزد من آمد و بر چارپائی نشست تعظیم کردم بسیار
 با تامل گفت که من هنوز سخنی از مطلب دینی و دنیاوی در میان نه آورده
 بودم اما می خواهم که حاجتی به و بگویم یکبار دیدم که حضرت
 شیخ العالمین رفته تشریف آورد و ما و مجذوب سهرورد و بهر تعظیم فرمایم
 آن مجذوب بکمال ادب بر کنار چارپای نشست و حضرت
 شیخ العالمین رفته خطاب بمن کرده فرمود که شمارا منع نکرده بودم
 که در حاجات خود رجوع بخدمت مجذوبان مکنید چرا باز به اینها رجوع می
 کنید و آن مجذوب ازین سخن سزگون شد که با طاققت سخن نهد
 و ما هم از بهیبت ساکت ماندیم و آن حضرت برخاست و تشریف
 برد و مجذوب ما هم برخاست و رفت چون بوطن باز آمدیم روز
 بحضور اقدس آن حضرت تفصیل ماجرا عرض کردیم همین قدر فرمود
 که تو سل بشیوخ کرام خود در همه امر نیکو است آنچه ایشان خواهند
 داد و مجذوب طریقه که تواند داد و سابق هم شبها گفته بودم که بخدمت
 رجوع در حاجات ضرورتی نقل است سید العلماء است العرفان
 و است بر کاتر می فرمود که بضرورت گرفتن بهیبت بعضی مردان
 به تحریک شیخ امیر الله صاحب در قصبه سوان رفته بودم و
 ایام بسنت حضرت امیر خسرو دهلوی قدس سره بود مولوی
 ابراهیم صاحب بعد و روز از عقب قصد قصبه مذکور کرد و نزد چو

بهر خصت بحضور حضرت شیخ العالمین رفته حاضر شد حکم شد
 که مولوی احمدی را خواهی گفت که بنسبت سببت یا نه ایشان
 گمان نداشت بر زندگی گاه گاه بر طریق مسنون رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم پیار آن نظر افت کرده میشود نیم از همان جنس بوده باشد
 لیکن چون بیشتر ملازمت سید العلماء و امت بر کاتر فایز شده
 بنظر آفر فوق الآداب عرض کردند که از حضور شیخ العالمین رفته
 چنین ارشاد شده بود سید العلماء من فرمود در آنوقت ما را نیز سبب
 نظر افت و دیگر خیال نه آمد تا پنج سووم ماه عربی که روز نسبت خسرو
 بود مردمان آنقصه همه مجتمع شده سامان نسبت مهیا کردند و قول
 حاضر آمد و اثری بر قلوب هر که و همه بخوایسته طاری بود از یکساعت
 نجوسه روز بر آمده مجلس شروع شد القدر پر اثر و گرم شد که تا
 نماز مغرب بر یک منظر ماند اهل قصبه می گفتند که از صبح شعور با گاه
 چنین مجلس درین قصبه نشده بود و هر کس عنایت و التفات
 حضرت شیخ العالمین رفته چنان می یافت که گوید درین مجلس شریف
 میدارند آنزمان ما را یاد آمده که سخن نظر افت نه بود بلکه منظور چنین
 بود که روسی ننمود و از مولوی محمد ابراهیم گفتم که درین وقت مطلب
 حضرت شیخ فہمیدم نقل است در ایام جناب مستطاب
 مولانا شاہ ابوالحسن صاحب افاض علینا فیوضہ را بیماری شام
 عارض شد تندر روز در پی افاسقگی از در و سر و شدت بخار برابر

گذشت هر که و در الشطوط و پریشانی بود براسه عیادت می
رفتند اما حضرت شیخ العالمین یکبار و یکروز هم درین عرصه
بنظر عیادت تشریف نه آوردند و نه از کسی مستفسر حال میشدند
حیرتی ازین خلق را دست داد تا آنکه روز چهارم بعد نماز جمعه تشریف
آوردند و به تبریر تمام متوجه شدند و مرض در اشتداد بود و روز
بروز تشویش ازین سبب در قلب تشریف متراید سید العلماء اندک
دست بر کانه عرض کردند که سبب بے التفاتی در ابتدا سے مرض تعلیق
ما فوق التقریر در ایام اشتداد و سبب بر کانه ظاهر شد امیدوارم که با
آن فتحاریا بهم فرمود هیچ سبب نیست مگر بیچارگی و بندگی کدام روز بود
و کدام وقت که براسه دیدن آن فرزند از چند دل صفترا ب نمی کرد
اما هر وقتیکه تقسیم عزم عیادت میکردم از حضرت حق مانعت میشدند
و بجز منع سبب ارشاد نمی شد آخر یقین آمد که اگر شدت حیات
بیمار منقطع شده که حکم عیادت بهم نمی شود و جگر ازین اندوه آب
چون تخیر نموده فرض جمعه بستم در عین نماز حکم شد که بعد فراغ عیادت
برو و بیجا بچ شود و عنایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم یافتیم که همه اضطراب به تسکین مبدل شد و فی الفور بعد نماز
برخاستم و بر سر بیمار نیستم دیدم که مرض کار خود کرده است
تشویش دو بالا شد باز سید العلماء عرض کردند که حال عمر هم
معلوم را سے بندگان عالی است و صحت یقین دیگر تشویش میراست

فرمود اگر خلافت معلوم شان کبریا فی وسیع نیازی نیکو آرد کرا
 محال که دم زند تا زمانیکه موعود بوقوع نہ آید بنظر شان کبریا فی حضرت
 حق جاسے عتقاد نیست اللہ عننی عن العالمین لفعیل ماشا و حکیم
 مایرید و لایسل عما لفعیل بزم لیسلون لقل است مولوسے
 ابوتراب صاحب و بہت برکاتہ سے فرمود کہ در شہر بردوان بودم ایام
 محرم پنج الاول قریب رسید خواستم کہ از فرنگی کہ در رفاقت او بودم
 خصت گیرم اما بنظر لطف امر احتمال قوی عدم اجازت بود بنا بر
 مثال بودم شب و خواب دیدم کہ پیشوی رفتم و درخواست خصت طلب
 کردم اجازت مذاقح کہ بیدار شدم بس اندوہ ناک برخاستم کہ
 آنچه پیش آمدنی بود اول خواب معلوم شد اکنون چارہ کار چہ توان
 کرد شب دیگر کہ آمد باز وقت معمول بس مترو خاطر خواب رسم
 دیدم کہ حضرت شیخ العالمین رہنہ تشریف آورد و فرمود تردد چلیت
 خصت طلب کنیہ خواب داد عرض کردم کہ شب پاریہ آنچه شدنی
 است مخرج خواب دیدم حالا امیدا اجازت چلیت فرمود ان منع
 و عدم قبول بر خواب گذشت اکنون اجازت خوابید صبح کہ بیدار
 شدم بدر بار رفتم و گفتم در وطن ضرورتے داعی است اگر اجازت
 شود تمیام سباب سفر کنم فی الفور بحال مہربانی خصت سہ ماہ
 داد و گشت شاہرہ ہم اگر پیشکے منظور باشد بگیرد گفتم ہین مشاہرہ
 سہ ماہہ و اینجا با مراد روانہ وطن شدم لقل است مولوی ابوتراب

صاحب دامت برکاته را خیال نصاب و زکوة سورہ منزل و سیرت پیچیدہ
در خواست اجازت کردند بر خاطر اشرف حضرت شیخ العالمین رضی
ناگوار آمد لیکن سرگاہ در فرزند ان عالمی پایہ قبول شان بلند بود
نبی نظر بلال خاطر از عدم قبول عرض جواب صافت نفرمود و ارشاد
کرد و تعلق حفظ از ایدائے موکلان پر وقت ضرورت و آنقدر
فرصت کو مناسب استخاره کنی کہ از بزرگے رحمت یابی مضائقہ
ندارد و سر شدہ کار بحیلہ سیر و بعد چندے بناب مدوح را خیال
اربعین مراقبہ آمد بحضور و کے رضی اللہ عنہ عرض کردند فی الفور
بعرض قبول شرف پذیر یافت و را بمعنی ترغیب بسیار فرمود
البشان ثانیاً عرض شد کہ از ما ناصبح اکثر قضاہ سے شو و غلبہ
خواب از حد افزون است و ہم غسل و شرب کردن نمی توانم
کہ حسب خواہ بے خادم طہارت متصور نیست در آنوقت خادم
و معینے از کجا آید فرمود بہر کار کے کہ اہتمام تمام تر باشد حسب مزاج
بظہور سے آید اہتمام ناصبح تا متر بر دل باید و شست و اربعین نشاندہ
فرمود مولوسے مشارالیه کہ در سہر و امر تا ختم تمام اربعین بجز کرست
حضرت شیخ دیگر ندیدم یکبار کہ در اربعین محتلم شدم مطلق برج
در طہارت نیافتم سبب آنکہ بعد ناز صبح ہمراہ شستہ بودم کہ خواب
برین غلبہ آورد و همچنان شستہ محتلم شدم خادم ہم ہم بیان وقت
از مکان خود رسیدہ بود آب مہیا کرد و در فی الفور غسل کردم و دیگر

گاهی در اربعین محترم نشدم و امر نماز صبح ازین عجیب تر بود که هرگز
 قریب صبح صادق صادق گاهی خواب میدیدم که حضرت شیخ وضو
 میکنند و مسواک برتخته چوبی که وضو منی زند و بران آواز مسواک
 بیدار میگشتم و بعد بیداری همچنان منی یافتم که خواب میدیدم
 گاهی میدیدم که آنحضرت براسے نماز مسجد شریف نشریف فرمایند
 و بر آواز پاسے مبارک بیدار میگشتم و از فرجه درمچپان می دیدم
 تا آخر اربعین به همین نظم ادا و اعانت بود که نماز صبح بکروز هم قضا
 نشده بود و هم از کرامت و سبب بود رضی اللہ عنہ که در آخر اربعین
 سه روز باقی بود و شکم استیلا کرد و بترتبه صعوبت شد که
 از غایت شدت جان برمی دشواری منی نمود و از سه روز قبل قبض
 شدید بود که مطلق اجابت نشد و فکر کردم که از غیر حیوانیات چیزی
 استمال باید کرد و از غایت صعوبت پاک چیزی هم از دوا یا لانه آید بجز
 بلبله باز اندیشیدم که اینهم دشوار است از اشاره کسی نخواهد نمود
 و نوشتن عمل لاطایل است و اربعین مراقبه و کجصور هم اگر باقی
 اطلاع کنم شاید بسبب شفقت پدری و صعوبت در ترک اربعین
 احکم فرماید و حالاً سه روز باقیست همان بهتر که برفدا گذارم اگر
 موت مقدر است چاره ازان نیست اگر حیات مستعار باشد
 است آخر صحت خواهد شد و بصبر بر ختم بعد ساعت اندک سکون
 پیدا آمد و فی الفور خواب غلبه کرد و حضرت شیخ را دیدم که بیغیر باید

اکنون چه قدر ایام باقی است که سعادت به دو خواهی کرد و صبر کن
 یکبار از خواب بیدار شدم و احتیاج پاسه خانه بشت پیداشد که نظر
 آن دشوار دیدم و به استعجال تمام به بیت انملا ز نتم لفر اغت تمام
 اجابت گردید و اثره از در و ماند و باز تا روز ختم گاسه قبض شد
 بعد از بعین که بدولت پابوسی در خلوت شریف حاضر شدم روزی
 احوال مفصلی بیان فرمود که فلان روز چنین حال تو بود و فلان روز
 چنان وقت و ساعت و ساعت ساخت را شرح نمود که نوبت بیان
 واردات ما از رسید و همچنین حال اربعین خود مولوی محمد امام صاحب
 بکرم و کاست بیان فرمودند و بعضی باران را در عین اربعین
 وحشتی و برخاستگی طبع لاحق شد که یکساعت طاقت توقف
 در آن حجره نداشتند از آن جمله میان محبوب شاه بودند که از غایت
 وحشت اثر جنون طاری بود و از حجره بیرون آمدند آنحضرت یکساعت
 نزد و در آن مکان مراقب شد از همان ساعت در نامه
 اربعین باز گاسه اثر وحشت نیافت لقل است سید العلماء
 سند العرفاء و است بر کات را در بدایت حال انقباض پیش آمد که
 مدت نه ماه در آن بسر شد روزی در کمال اضطراب قصد هلاک
 خود کردند باز خطر آمد که وقت نماز آمد گذارده کار خود باید ساخت
 و خود کرده نماز مشغول شدند بعد فراغ از نماز باز خطر که سابق
 ممکن خاطر شد و کار و پاکتار با پیش قبض العرض هر چه موجود است

برگزینت و خواست که در شکم زند یکبار جذب حضرت شیخ غالب آمد
 و بے اختیار غم بران شد که چون وقت آخر است زیارت شیخ
 باید کرد و باز آمدہ کار خود باید ساخت سلاح ہلاک ہما سجا گذشتہ
 بحضور اقدس آنحضرت حاضر آمد آداب بندگی بجا آورده خواست
 کہ پس پاشود آنحضرت فرمود پشینید و مکتوب صدی حضرت
 مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بہار رضی اللہ عنہ بر آورده
 مقاسمے رانشان داد کہ مطالعہ کنید جناب ایشان ناچار انتہای اللام
 بطلان عدان مشغول شدند و دفعات رفع القباض شد و انبساطی
 آمد کہ گاہے نشدہ بود جوش و خروش القدر از خود بر بود کہ از بسیار
 بیرون بود و باز در تمام عمر آنچنان القباض پیش نہ آمد لعل است
 روز سے ذکر و کشف خطرات با خود ہائے کردیم سید العلماء دوران
 مجلس شریف میداشت فرمود کہ حضرت شیخ العالمین را احاطہ
 تمامہ پر دلہا و قلوب عالم است لیکن مقتضای کمال علم القدر
 ستر سے فرماید کہ ہرگز کسی گمان کشف حال خود بر آنحضرت نہی
 و در حقیقت این ستر محض برائے آبرو و حرمت نجشی گنہگار ان
 بود کہ مہا و اینہا سچیل شوند و ترک ملاقات گیرند و روز مر ایاد است
 کہ در بدایت حال روز سے در خلوت شریف رو برو سے آن
 حضرت نشستہ بودم و خطرہ نفسانی بر من غلبہ کرد کہ معلوم ^{نہست}
 حضرت شیخ را از تاج العارفین رضی اللہ عنہ تکمیل طریقہ شدہ بود

یانه اگر کامل است در جمیع باجاست و الا بے سود است که ما طلب
 تکمیل داریم و آنحضرت در آن وقت خطای نوشت یکبار بسوی
 من دید و تبسم کرده فرمود بسیار است که از ناقص هم کامل می
 شوند موقوف بر آن نیست که تکمیل ناقصان را کاست باید چنان
 شرمند گردیدم که عرق عرق شدم نقل است یکبار آنحضرت
 را مرخص آمد و بطول انجامید چون دو سه ماه منقضی شد و سر که در
 التشلوش سخت بود بعضی یاران آنحضرت که در جذب مرض و
 شفا بے بیماری طویل داشتند با خود با شوره نمودند که مشب
 بیماری شنج جذب باید کرد اگر مرض صعب است خود را عرض
 کنیم والا دفع مرض ساریم وقت شب که آنحضرت در خواب بود فلتند
 و خواب راحت را غنیمت شمرده قریب تر نشستند و قصد
 جذب مرض کردند آنحضرت فی الفور بیدار شد و چشم حق بین
 کشاد دید که اینها قاصد جذب مرض اند بیخ نغمه سود و منع نگر و اما با آن
 بلند سینه بار و رو خواند باز ساکت ماند چندان که یاران زور و طاقت
 خود صرف کردند سر سوازاله مرض ندیدند قریب یکپاس وقت در
 مراقبه بسر نمودند سود سے نه بخشید ناچار سر برداشتند بعد دو روز
 در تذکره از بار سے دیگر آنحضرت ارشاد کرد که اینها کوه سگی کنند
 و نمی دانند که طاقت تحمل این بارگران دارند یا ندارند و بدیم که منع
 سن سود نخواهد کرد همان بهتر که مرض خود را فتن ندیم بنا بر سینه بار

درود خواندیم و چیزے بالشیان نگفتیم و آن یاران میفرمودند که
 طرفہ ترا جبراً بود اول کہ قصد کردیم مرض لبوسے ما بان منجذب
 شد چون آنحضرت درود خواند و بدیم کہ چیزے کے مے آمد گو بای
 ویرانید کرد و از آمدن باز داشت کہ سر سوئی آید و در جذب ما بان
 مطلق فتورے و قصورے بنود و پیسرا از معمول آنحضرت
 بود کہ بیج بک کار بغیر اجازت پیران طرقت و بے رضاے
 آنما منی کرد گو امر شروع و مباح باشد حتی کہ امر بیعت ہم چنین
 بود **نقل است** یکے از معتقدان آنحضرت کہ از مدت در را
 محبت قدم راسخ داشت خواست کہ بسک غلامی منسلک
 کرد و در خواست بیعت نمود و فرمود استعمال چلیت باز بعد چند
 التجار آورد بکیلہ و حوالہ سو فون داشت آخرا آن بخت شوم سلسلہ
 جنبانی از بندگان عالی کہ باری قبول داشتند کرد ہر یکے را بہان
 جواب اول داد ہمہ ادر حیرت بودند کہ با وجود سوخ عقیدت
 و چندین التجار در گرفتن بیعت و سے تاخیر است و ہرگز التفات
 عالی یافتہ نمی شود سبب چلیت تا آنکہ و سے را اتفاق سنقر
 و در پنجہ شیطان گرفتار شد و ندہب و ما بیان اختیار کرد و مرید
 میر احمد و ہابی گردید و راستا از تاسے اولیاء خدا خصوصاً اہل قبور
 و در اہل قبور ہم خاصاً از امام حسین علیہ السلام و حضرت امیر المؤمنین
 علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ الشریف و علیہ السلام عداوتے پیدا کرد

دستخفاق شان رسالت شعار خود ساخت و خلق را بدان
 و عظمیٰ نمود و نعوذ باللہ من ذلک آن زمان ہمہ کس را معلوم شد
 کہ سبب نگر فتن بیعت ہمین بود کہ این بد بخت را سعادت شفا
 نصیب نیست و اسحال آن ملعون مستخف شان رسالت و رعادت
 خاندان شیخ العالمین نظیر خود ندارد و همچنین مردے دیگر بود کہ
 بیعت و سے نیز در تعویق افتاد و با وجود آنکہ سالہا سال در محبت
 یگانہ عصرے نمود و خود را مجلیبے منہ نوشت حتی کہ خلق را یقین بیعت
 و سے در خاندان مجلیبے بود آخر کارش خراب شد و ہرگز کیسے فنا
 نفرمودے کہ بیعت تو نتوانیم گرفت مگر در تعویق انداختے
 و اکثر در مجلس خاص با محرمان اسرار پر سبیل حکایت ہدایت نمودے
 کہ شخصے قوم نغان ازارگان دولت راجہ پتورا با خواجہ بزرگ
 حضرت سلطان معین الحق والدین خواجہ معین الدین چشتی رضی اللہ
 عنہ عقیدت کاملہ و شہادت ہمیشہ در خواست بیعت میکرد و خواجہ
 بزرگ با لطف و حیلہ کارش در تعویق سے اندخت تا آنکہ وزی
 یکے از خاصان بارگاہ عرض و شہادت کہ فلان امیر حضور عالی مجتہد
 وار و بار بار سے بیعت عرض و شہادت سبب عدم قبول چاہست
 فرمود ما دست جہنمے نمی گیریم اور اشقی ازلی آفریدہ اند این سخن
 حاضران را حیرت بر حیرت افزود کہ او مرد مومن است و معتقد حق
 الہیان و در حق و سے چنین حکمے شود آخر بعد چندے اور از تدا

آمد و در خرابی اسلام کمر بست چست بست و از اسبها که در آن زمانه
در دیار هند مشهورترین ارکان دین حضرت البشان بودند با نخصوص
در عداوت آن جناب سرگرم شد و بر عداوت جان داد و بعضی
مریدان که در ضلالت و انکار افتاده بودند چون خبر مفصل شان
بمخبر اقدس آنحضرت زنده رسیدند بود فرمود که در کتابی دیده ام
که کسی بمخبر عالی حضرت زید الانبیا خواجه فرید شکر گنج چشته رفته
که در آن مرید حضور لباس مرید و بر کرد و خرقه ارادت از بر کشید
و بر جاوه انکار سرگرم ز قمار است آنچه نمی شاید میکند و هر چه نمی باید بگوید
و از نداد محض گرفتار است ساعتی تامل کرد و فرمود وقت بیعت
طاقیه پیران رضوان اللہ علیہم با و پوشانیده بودم باین حاضرین بالافعال
عرض شد که عنایت شده بود و باین سرورازی اختیار یافته است
باز فرمود که به بید آن طاقیه و اسباب و سبب است باین چون تلاش
آن کردند در بلوسات و سبب یافتند عرض کردند بلی هست خواجہ فرمود
حالا جائے ترو و نماند که آخر آن طاقیه پیران و سبب را بر راه است
باز آرد و فی الحقیقت که بعد چند سبب آن برگشتگان را دیدم که خود
ببراه راست آمدند و بعضی را که هنوز در ضلالت گرفتار اند متوقع انیم
که حق تعالی ببرکت آن طاقیه باز هدایت کند نقل است
که گاه گاه آنحضرت در امر هدایت به یاران فرمود که حضرت
تاج العارفین رضی اللہ عنہم در تذکره ارشاد کرده بود که اینها اولیایند

که هرگز دست و پا را بے حکم حرکت ندهند بر آن و هر کس خطه یا ایشان خطا
 است و هر دم حکم و باین قریب خاص بر کسی نرسیده و بعضی حاضرین
 را از استماع این حکایت خبایه در دل جا گرفت که معلوم نیست که
 حضرت شیخ العالمین رضی الله عنہم این مقام عطا شده است یا نه بعد چند
 کارخانه شادی یعنی فرزندار چند آنحضرت در پیش شد و کس از
 ان باران و سوسه بدل راه یافت یکی را آنکه این نزد دست به تمیاز
 اسباب شادی که محض رسم دنیاوی است از فقره اسلیم کاسلین
 و ناقصین پس بعید است علی مخصوص چنین شیخ اکمل علاوه این
 مال آن بجز مورد طعن فقره و دنیا دار شدن دیگر متصور نیست و از آنجا
 این امور بجز خط نفس سوده نه و دیگر را اینکه صرف مبالغ
 لشیر که در رسوم شادی است نه مصرف آن الله است که محسوب
 در دین کرده شود نه بکار دنیا است که خط امور دنیا و عیش آن امور
 نفس کافر است اگر این دیومرید گذشته است آنکس هرگز از دست
 و سرور از عیش دنیاوی نخواهد بر پشت و اگر هنوز می ازین کار
 باقیست لذت دنیاوی هم حسب و صله و سه توان یافت و این
 دائم که حضرت شیخ از خط نفس مبرا است و شایسته نفس در وی
 باقی نیست باز این صفت بجای خط دنیا هم نشد و در چنین مصرف
 بیفایده از بهترین بزرگ است قدر نفس عجیب امر است بلکه از طایر شرع
 هم بعید می نماید چه جا که در طریق شیوخ و حال است که در یک کارخانه

و سوسه تمیاز باران و کارخانه شادی
 هرگز دست را نه

احوال خطای شیخ عالمین
 درین باب و جواب حضرت شیخ

از مبلغ پنجاه شش هزار خرچ کم نیست و موجودات ایک خرمره
 ہم ندارند حق تعالیٰ کہ ہاوی مطلق است یکے را خواب ہدایت
 فرمود کہ شبے امام محمد غزالی را اور خواب دید کہ با سبب زینت تشریف
 آوردند این کس پرسید چگونه اتفاق تشریف آوری شد فرمود در
 کارخانہ شادی فرزند ایشان و اشارہ بسوسے شیخ العالمین رضہ کرد
 آمدہ ام و این سبب سر سر وغیرہ ہمراہ آوردہ ام کہ روز شادی
 تزیین نمود کردہ حاضر شوم آنکس عرض کرد مگر این کارخانہ دنیاوی سے
 ہم مقبول است فرمودند کہ ام کار ایشان بے رضا سے رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم است چه در ظاہر چه در باطن ما خود را چه گویم بسیار
 از اولیای خدا فرستادہ سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دین
 شادی خواہند آمد پیچ نیک کارخانہ ایشان بے حکم و بے رضامتی
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست توجہ دانی کہ دین چه ستر است
 شیخ العالمین رضہ را در حضرت رسالت قریب است تام و قبولی است
 خاص کہ در سلف ہم ہر ولی را میسر نشدہ مگر حال خال و دلک
 فضل اللہ یوتیہ من لیشاء آنکس را حق تعالیٰ بوسیلہ این خواب
 و ہدایت امام غزالی از وسوسہ شیطانی نجات داد و دیگر کے کہ بود
 وسوسہ خاطر خود بحضور اقدس حضرت شیخ رضہ عرض شدست و علاج
 تسکین خاطر از آنجناب حبست ارشاد فرمود در ہر کار نیت شرط است
 و دیدیم کہ سالہا سال فرقی امیدواران انتظار این روز سے بردند انکو

که وقت آن آمد اگر بنیال آنکه من دروشیم و دروش را ازین بخل
 و آرایش چه کار ترک آن کنم خلقی محروم و نامراد از نفع خود می شود
 و این علین انانیت و نفس است بلکه بدتر از هر نوع نفسانیت که خود
 را میرا از نفسانیت نمودن و خلق را از نفع محروم داشتن و در آرایش
 و بخل بجز آن نیست که بدنامی ماست به اتباع نفس اماره اول خلق نشاد
 می شود و بمراد می رسد و هیچ قلوب و نامرادی آنها بدتر از همه
 بدیها است الا در امر خلاف شرع نظر بر مراد قلوب و خوشی خواطر
 نیاید و اطعام بهر حال امر بهتر است و سبب صلح رحم خواجه ابوالحسن خرقانی
 رضی الله عنه را می بینیم بود و انزواست محض اختیار کرده و در پرورد
 خلق بسته روزی که خواجه به دیدنش فرستاد چون در حجره درآمد شبکه
 دید پرسید که این شبکه چرا بدیوار داشته عرض کرد که بنظر روشنی و هوا
 که گاه در گرما متناهی می شد م خواجه فرمود و ای بر تو و صد شبکه
 بر تو گهر این شبکه به نیت شنیدن آواز اذان نماز می کردی به شب
 عیندی و هم روشن و هوا که مقصود تو بود حاصل بود اکنون که محض
 نیت روشن و هوا این شبکه کردی کار دنیا کردی که دران دین
 و خانه نشد و علین انزوا گرفتار دنیا شدی پس بهر شبر مومن را باید
 که در هر کار نیت را ملاحظه کند و دنیا را در تبع دین اندازد و انما الاعمال
 بالنیات مدار کار بسیار ازین ارشاد و هدایت انشا و آن بار را هم و سوس
 از دین بر نیت است اقل است که انشا و می فرزند که درین بود

و حضرت ظاهری سخت آید که راه فتوح مسدود و مطلق شد شیخ
 که معانی حقیقه اند و بر کاتبه که از بیان آن حضرت بود و نداشت که
 بدو و توسل کنید و رجوع سازید که قرب ایام شادی این قدر است
 عارضی آنقدر که خرج خالقان هم روزانه به تردد می شود شیخ مذکور
 که در حالت درویدیه در زمره مشایقان ممتاز بود و بعد از چهار روز ختم
 کلامان که عبارت از کورس است یعنی صد که کرد عنایت نام از جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یافت که در ضبط نتوان آورد
 گو یا خود بنفسین در اهتمام امور بود و سید العرفاء سند العلماء
 صبا ارشاد آن حضرت رجوع بحضرت شیخ الزمان تاج العارفین
 رضی الله عنه کرده بود حکم است همه نعمتهای عالم برای شیخ العارفین
 است او محبوب الهی است تا تردد و حبسیت و وید که انوار از
 آسمان تا زمین محیط جسم شریف آن حضرت است و نزول انواع
 نعمت الهی بر او است چون پانزده روز انصراف کارخانه را
 باقی بود آنقدر فتح باب ظاهر است و او که حساب نداشت و
 خرید اسباب و غله و پارچه و دیگر لوازم شادی همه درین عرصه
 مذکوره انجام یافت و الحمد لله ذکرت مولف کتاب میگوید آنچه
 در باب عنایت سلفان بضبط قلم آمده قطره است از دریای
 و خار و شوره است از ابر و ریایا که تفصیل آن درین کوزه نگین
 و شرح آن درین مختصر غیر ممکن و اندانگیس که در آن عرصه حاضر بود

و بیانش در فہم سر غمی و غوسے نہ آید منجملہ آن عنایات یکے ارشاد
 حضرت مولانا رسولنا رضی اللہ عنہم بآن حضرت بود کہ بر اسے
 میمنت و برکت و حفظ آفت در حضور پر نور نبوی صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم عرض کردہ بودم کہ اگر با اولیائے اہل قبور اجازت
 شود احضار ارواح طیبہ شان موجب مہینت و خیر و برکت
 دینی و دنیاوی کے گرد و از کمال عنایت ارشاد شد کہ تا وہ منازل
 ہر چار طرف قضیہ پہلواری ہمہ اولیائے اہل قبور را اجازت
 دادہ خواہد شد و خصیت خواہند یافت و ثمرہ آن آنچه شب
 برات از حفظ آفات بظہور رسیدہ و مشاہدہ خاص و عام گردیدہ
 بیرون از تخریر است کہ چہا چہا آفات رسیدہ بود و یکدام خوبے
 و آسانی دفع گردیدہ بود چہا چہا بسبب از وہ خام خلق مولوسے
 احمد علی آروسے در چاہ افتادند کہ عمیق بود و دوران شب تاریکی
 و ہجوم خلق و کثرت شور و غل و روشنے کسے ازین حال مطلع
 نہ او بیچارہ اسیر در دست مرگ افتاد و بجانبے افتاد کہ آب
 تا کمر بود و آواز نمی مکر و کسی نہی شنید بعد از دیر معلوم شد مردمان
 برسر چاہ رسیدند و او را از چاہ بر کشیدند بیچ صدیہ ضرب باوسے
 رسیدہ بود دیگر برسر دو کاسے کہ زن و مرد دوران خفتہ بودند ہنوز
 آن بیچارہ گان بہر تماشا بیرون نہ آمدہ بودند کہ مرد دوران ہفت
 عدد توکرہ کلان پر از آتش بازمی بسبب آنکہ انگرے دوران

نوکره افتاد بر زمین انداختند و پرفت نوکره را آتش در گرفت
 و بلند شد. زور و ازو دوکان بلند تا که وسایه دیوار از گاه غوغا
 بر دست کرده کان را آتش در گرفت تا آن زن و مرد از اندرون
 مضطرب می نمودند و فریاد می کردند که سوختیم حفظ الهی
 برکت است! حضار روح طیبه شامل حال بود که همه نوکره صاف
 و پاک سوختند و آتش بازمی اناثر هوا گوی و متبانی و غیره که
 در آن بود پس بلند می سوختند و یک جنس از مکان و کان
 و مسکه را گرفتند بعد فرو شدن آتش در که از بوریال بسته بود
 کبش آمدند و سپرد و بعد از بیرون آمدن از این زمین معانیه بسیار
 بسیار از سوختن فیضان و گریختن آنها در هیچ خلق و حلقه در دنیا
 از پاپاسی آنها و غیره آفات که بود پیش آمده و چنان دفع میشد
 که گویا هیچ تردوسی پیش نه آمده مولف کتاب می نویسد
 که این همه امور چه انجام کارخانه اعراض و محال و چه امور
 شایسته و رسوم بر او رسد که بر دست حق پرست
 آن حضرت رفته انجام یافته این اول مکاشفه بزرگ بود شاه
 محمد فاضل ساکن موضع ارپی که در سلسله کاملین طریقه سنی
 نقش بندیه یگانه عصر و فرید و هر بود پس صاحب تصرف
 اگر شرح حال و سکه پروازم رساله علی بن مدون گرد و شیخ
 العالمین رنده ربط و اتحاد قلبی بمرتبه داشت که حد و پاپاسی

نبود بعد انتقال حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہما سے کہ ہم تجھ
 تشریف آوری ہو و مقتضائے ربط باشیخ العالمین گفت
 از مقامات فقرا آنچه حق تعالیٰ برائے شہادائے و دراز عطا
 فرمودہ است خوابید و بیدارین زمانہ نصیب دیگران نیست و
 این ازان مے گویم کہ در طریقہ سہرند یہ مائتہ علامت است
 یکے نشان غوثیہ دیگر مطلق کمال طریقہ سوم شد ظاہری
 کہ در آن سہرگز خلاف نیست و بہر کسے از سہرندیان آن نشان
 نہ آموزند ازان نشانہا یک نشان غوثیہ بر خسارہ حضرت
 تاج العارفین رضی اللہ عنہما و بر خسارہ شہاد و نشان است یکے علامت
 غوثیہ و قطبیہ دیگر شد ظاہری از اجرائے طریق و صحیح با سبب ظاہر
 و اشتہار در عالم و نیز کار ہا متعلقہ بشہا بسیار بسیار است و بلا ہا
 برائے شہا بے شمار ز ہمار بہر سبب بلا مضطر نشوید و بہر سبب کار دنیاوی
 دل مدید بہر کار کہ دل خوابید و ادتباہ و خراب خواب شد
 و چند آنکہ دل از وسے پاک خوابید و شہت حسب مراد بظہور خواب
 آمد از آنجست کہ مقتضای شان عشق بشہا با حضرت حق جنین است
 غیرت حق سینے خوابد کہ شہا بدل متوجہ بغیر وسے شوید
 حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہما فرمود کہ سخن شہا محمد فاضل
 قدس سترہ بلا ظلال یافتہ و بار بار بہ تجربہ اور دم سر مو
 فرمے مذیدم در سہر کار کہ دل و آدم تباہ و خراب شد و بکار

که از دل متوجّب نگشتم حسب مراد ظهور آمد تا آنکه
 از شدن و نماندن هر کار دل برداشتم و بر حسد
 بگذراشتم شود نشود نشود نشود یعنی که اسحال
 در صحت و سقم فرزندان هم مشوش خاطر
 نمی شوم و عاقبت طریقت هم درین است

چون ذکر خیر حضرت شاه محمد فاضل اقبین
 ضمناً مجملاً در میان آمد مناسب که منتظر
 محبت و ربط ایشان با شیخ العالمین رضی
 بر خه از احوال شان هم بنشیند آید نقل است

بے فرمود شیخ العالمین رضی اللہ عنہ که از کمالین طریقت
 سر سبز بیکی ایشان بودند در زمانه من و در مکاشفه
 یگانه روزگار اول که در خالقاه تشریف آوردند وقت
 ظهر بود حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہ در مسجد
 شریف اقب بود ایشان نیز بقصد دریافت عقبتش
 آنحضرت را معلوم شد که کسی قاصد دریافت است
 از مقام خود فرو نرود هم تمام قریب نوافل نزول
 فرمود ایشان که سر سبز داشتند فرمودند که ازین مقام

قرب فی الریاض ولی است لیکن قوتی که ایشان را دیدیم کسے را ندیدیم که وقت
 مقام شیخے وارد و چندان محظوظ نشدند بار دوم که اتفاق فرود آمدن
 در خالقاه شده از اتفاق وقت هم وقت ظهر بود و آنحضرت را در آن
 یافت باز بقصد دریافت عقب وی رضی اللہ عنہ مراقبہ کردند و در آن وقت
 آنحضرت بر مقام خود ماند و از ایشان اخفاء نکرد و چون سر از مرتبه برداشتند
 بی اختیار دست بر قدم آنحضرت نهادند و گفتند که حال فقر و فقیری
 ختم شد ندانستم که سابق ما را در غلط انداخته بودند آنحضرت را در آن
 ایام از کبرین گرانگی گوش اندک عارض بود فرمود چه فرمودند گفتند
 نوشته خواهم نوشتا و شیخ العالمین فرمود که در آن عرصه جوان بودم
 عجلت مزاج مملکت ندا کرد ایشان را فرصت دهم گفتم که آنچه دریافت شده
 امیدوارم که نبویستند قلم و دوات طلب کردند و احوالے چند بیان
 نوشتند اول سطر آن که در فہم من آمدہ بود این بود که در تمامی ذرات
 عالم اجاطہ نشایا فتم و از هر ذرہ مشاہد جمال و دست دیدیم چون آن وقت
 بحضور اقدس حضرت تاج العارفین رسانیدم تبسم کردند فرمود سابق کہ
 شاہ صاحب آمدہ بودند و فاصد دریافت حال شدند ما را معلوم شد
 در دل خیال کردم کہ ایشان را در غلطہ باید انداخت از مقام خود نزول کرده
 در مقام قرب نوافل شستہ بودم بنا بر ما محظوظات کنند امر و نزول نکردم
 و دیگر هیچ نغمه بود باز وقت شب که نزد ایشان شستم در تقریبات ہر گونه
 پرسیدم کہ حضرت شیخ را چہسان یافتند و چون دیدند فرمودند چه گوئیم فقر و

فقیری را حضرت شیخ خاتم است سابق بار او را غلط انداخته و او را ک حال او کی
از فهم ما بلند تر است اما این قدر بشما می گویم که در آن وقت آنحضرت
در هر ذره عالم محیط بود از هر ذره مشاهده می کرد از عرش تا فرش
و از قاف تا قاف یک ذره از او خالی نبود و نیز آنحضرت
شیخ ما شیخ العالمین و کشف ایشان می فرمود که روزی که
در مجلس سماع مراقب بودم و از آمدن ایشان خبر نداشتم یکبار که
سر برداشتم دست شفقت بر پشت من نهادند و گفتند بار خدایا
از سابق ترقی کرده در آن وقت چیزی نگفتم چون بعد مجلس
فرودگاه ایشان رفتم پرسیدم که شب چه دریافت کرده بودید و فرمودند
اگر کسی ظاهر نشود و بگویم گفتیم بفرمانید گفتند چون خبر آمدن شما
درین مجلس شنیدم تبتلاش شدم نظر من یک ناگاه بر شما افتاد
و دیدم که مراقب هستید قریب آدمم و قاصد شدم سابق که ملاقات
شده بود چنین حال داشتید و اکنون این قدر ترقی کرده بعد با فل
فلان کیفیت و فلان حال دارید و شعل الله هو الله در آن وقت
می فرمودید شیخ العالمین می فرمودند که یکبار سر ایاچیرت شدم
که دریافت حال آسان است و دریافت الفاظ از کار پس شوار
ست و خوب دانستم که دریافت بر ایشان ختم است نقل است
ایشان را اولی عارض شد تکلیف بسیار و او هر جلس و و ابکار و
پنج تخفیف رونمود و ناچار صلاح نشر مقرر کرد و بدیدند که تحمل

نهادن انگشت از صعوبت و درو نیست تحمل زخم نشتر چون توان کرد
 و بجز نشتر چاره هم نیست آخر فرمودند فضا و را طلب کنند چون فضا
 آمد و سامان نشتر کرد گفتند در چند ساعت فراغت خواهد شد
 گفت ربع ساعت فرمودند اندک توقف کن که بکار خود شوم
 و مراقب شدند و در مقام فناء شده فضا و نشتر داد و حسب خواه
 خود مواد از و افشرد و مرهم بروی نهاد و پارچه بسته رخصت
 شد بعد یک ساعت چشم کشاوندی رسیدند که فراغت شد باقی
 مردان عرض کردند فراغت شد شیخ العالمین پرسیدند که چه خبر
 بگارش گفتند دیدم که تحمل ازیت نشتر نبودم ناچار در مقام فناء
 نشتر خیر نشتر هم نشد ازیت را که می رسید نقل است از حضرت
 اعظم و کس قدس ستره یکی آن بود که شیخ العالمین رضه و از سید
 و دیگر اکابر شنیدم آنحضرت رضه فرمود که در ایامه ما را بیماری
 سخت آمد که طاہر اطہار را مایوسی تمام بود و از بعضی آثار امید
 صحت کمتر یافته می شد و عرصه بیماری دراز کشیده از اتفاق
 وقت مردی روزی در موضعی ایستاده براس ملازمت حاضر شد وقت
 رخصت گفتم بروی اما بخداست شاہ صاحب سلام من رساننی
 و دعای خیر براسے سلامتی ایمان از طرف من و زخواست کن
 آنکس که در خدمت او شان رسید و سلام و پیام رسانید
 بجز و استماع فرمودند میان چه می گویند از و شان عالمی را است

نصیب است و بسیار بسیار کارها مستعلق ذات بابرکات او شان
 است و از یکے حقنار مجلس خود پرسیدند امر روز کدام روز است
 گفت پنجشنبه فرمودند حجام را طلب کن حسب طلب حجام حاضر
 آمد حجامت سر کنانیدند و غسل کرده لباس نو پوشیده بعد نماز عشاء
 مراقب شدند و قصد جذب مرض مال از انجا تا مگر روز شدت بخار
 و مارا که بقاصد ده کرده بودیم از جهان وقت تخفیف پیدا شد و اما
 خود را فرمودند که فردا نزد میان کسے را باید فرستاد و سلام من باید رسد
 و خاموش شدند قریب صبح جان بحبان آفرین سپردند و مارا از وقت
 صبح افاقه شروع کردید که اطباء را سر اسر حیرت بود و آنافانا
 مرض رو کچی آورد وقت شام از موضع ارے خطر سید و مفصل حال
 معلوم کردید اکثر حضرت شیخ العالمین بیان این حال کردی و پیروز
 کہ پس غلط کردم کہ باوشان سلام فرستادم و اسندعائے
 ایمان و خاتمہ بخیر کردم اگر چنین سید ستم مرگ خود اختیار می کردم
 و باوشان خبر می فرستادم کہ بقاے شان پس غنیمت می شدم
 و کمال تاسف می فرمود و از سلوک آنحضرت رضی اللہ عنہ کی
 آن بود کہ هر کس براسے دریافت مقصود سے آمد و عرض میکرد و سز
 قبول نمی فرمود و با شماره امر می نمود و می گفت کہ کار ما دعائے
 و اجابت از و تعالیٰ و اگر فقط دریافت شدن و ناشدن آرزوست
 شماره کنند ما این فرصت شماره نہ دخل در رمل و نجوم نہ حکومت

معصوم و مسکون شیخ اعظمین

کہ از موکل و سکا شہاد ریافت گنم و شمعہ ازین عادات و حکایت
 مولوی فرزند علی بنارسی سابق گذشتہ مگر ناگاہ دخل آنم گویا حضور
 بحضرت مولائے سیدی مولانا شاہ ابو الحسن صاحب افاض علیہنا
 فیوضہ بود و با دیگران از یار و فرزند کمتر بہتہ آنکہ حضرت مولانا مذکور بہ
 خلفاء و فرزندان دیگر بس مورد عنایت بودند و اکثر آنحضرت رفہ
 مے فرمود کہ از ہر کس چارہ دارم و تحمل ضطراب و سکا
 کردن تو آنم مگر ابو الحسن کہ از دست و سکا ناچار تر ام و
 متحمل دیدن ضطراب و تشویش و سکا عسیم و بھر کارے کہ جناب
 ایشان گلوگیر مے شوند از سہ لطف ہما نوقت حال مطلب بیان
 فرمود و سکا روزے در ایام اشتداد بیماری اہلخانہ جناب مولانا
 افاض علیہنا فیوضہ خوش دامن ایشان را نیز مرضی صعب آمد و مغبہ
 بران گذشت باہلخانہ مولانا از بیماری ماور غمخوار مرض دو بلا شد
 جناب ستطاب مشوش خاطر بچھورا قدس آنحضرت عرض کردند
 کہ بیماری خوش دامن مرض اہلخانہ را از غانت تر و درشتداد آورد
 ظاہر ایس از ہر دو بیماریست امید وارم کہ حال صحت خوش دامن
 در یافت فرمودہ شود اگر صحت مقدسہست باہلخانہ این شرودہ رسانم
 کہ موجب شراح و قوت مزاج گردد و الالبصیر و سکوت بردازم
 و کار بخدا گدازم ارشاد شد بچھور عار چارہ چسپیت و کشف اعتماو کہ
 کند و عاے صحت میکنم ہر چند از دریافت انکار مے فرمود مولانا

اضطراب و ابرام سے نمودنا چار شدہ ارشاد کرو و پاپس خاطر شما
 و بہان وقت مراقب شد بعد ساعتی سر بر آورد و فرمود چو مرغ روشن
 و تیل و روئے بسیار اما میں مضمحل است و محتاج بہ اشتعال اگر کسی
 مشتعل کند تا دیر ماند ورنہ در اندک ہوا قریب است کہ کشتہ شود
 باز مولانا عرض کردند کہ ہم امیدوار دستگیری ہستیم کہ اشتعال وادہ شود
 دیگر کیفیت کہ از روئے سوال کہم فرمود خوب دعا بکند تمام کردہ خواہ
 حق تعالیٰ بر اجابتہ قاورست بعد پانزدہ روز شفائے کامل است واد
 و نفیت یا بہشت سال دیگر زندہ گی بعبادت صرف کرد و نیز اگر
 ذمی خاطرے در دریافت کارے التجائے تام کردے فرمودے
 حالاً از کبر سن نسیان غالب است سخن یاد نمی ماند و یکے یار و فرزند
 اشارہ نمودے کہ یہ وے بگو کہ از مزار بزرگے قصد دریافت کار تو
 فرماید و بیشتر دین باب سند العرفاء و مولوی شاہ ابوتراب
 صاحب و مولوی شاہ محمد امام صاحب دامت برکاتہم لبعض
 دیگر علما مان مقرر ہووند و حال ابن بزرگان ارباب کشف و رسالہ دیگر
 مفصل الشارح اللہ تعالیٰ نے بیان کہم بہ ترتیبی کہ صلاحیت و تکملہ بن
 کتاب داشتہ باشد و بالفعل بسبب آنکہ اظہار حال ارباب سلوک
 در زندگی آنہا باعث ملال خاطر شرف شان میشود و بیخ و کما
 پکان خالی از خلل نیست و افشائے ستر نزو این طالبہ بدترین
 امر است خصوصاً اطلاع نا اہلان بر اربابے ایشان آن سالہ از نظر

تا اعلان دستور دشتن است القصد اگر کشف یاران خطا و بد
 سکوت و زبیدی و اگر موافق کشف خود یافته فرموده مارا نیز
 بهین گمان است برای تصحیح گفته بودم چون هر دو سخن بکیست و تریه
 صحت قوی است که غلط نکرده ام زهره یاران ازین کلام بی نفس آن باشد
 و هم با وجود کشف حال و خطرات قلوب القدر ستر فرموده و علم ندوی
 که گنگاران بے تامل در حضرت و س آیدند و شستند و س
 اعراض نمی یافتند اگر گفتن و پند و اذن فرود آید بطوری فرمود
 که بر س افشاء عیب وی نگردد و دامت و انگیر گردد و چنانچه او شخص
 حرکات منہینہ اکثر بوقوع می آید و یاران اصرار داشت روزی و زیبوت
 وی از حاضران فرمود و حیرت کم که فلاکس با وجود علم و لیاقت و نظر خلق
 حقیر می نماید چه سبب است شاید غضب باشد که خلق با وی انس
 نمی گیرند یا در نماز و تقوی تکامل میکنند کس با و این خبر رسانند از
 فرست دریافت که حال من بر آنحضرت منکشف شد اما از خلق محمد
 و عین استار هدایت میفرماید یکبار نام شد و توبه صادق کردیم
 شخصی خلق لیش میگردانند چیته با این اکثر سلامت میگردم سووی نمی بخشید
 و رخم می افروزد تا آنکه وزی پسش ذی اللجیة بجنور اقدس با بدر
 حاضر شد آنحضرت تبسم کرده فرمود که پس شمارش وارد و شمائی را بد
 و در قد و قامت و جسامت هر دو برابرید چگونه معلوم شود که پیروی
 هستبد اکنون خلق علاقه با بوی و بیوة شمارا باور نخواهند کرد فی الفور

این کلام از
 حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام است
 در بیان
 کرامت و
 جلال آنحضرت
 صلی الله علیه و آله
 و آله

سخن آنحضرت که بظاہر ظرافت سے نمود و در دلش اشکر و دوازیہما
روز ریش گذاشت ازین رفت و رحمت و لیلیت و سے رضی اللہ عنہ
قریب پنجاہ شخصت نفرین و مخفیاب دولت ایمان فایز شدند کہ اظہار
نام شان قباحت عظیم است و اکثرے ازان صاحب حوال بودند و
بعضے بشرن دولت تشریف رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در خواب سرفراز شدند و ازان سبب قوت ایمان یافتند نام یکی
از انہا کہ کشف بصری مشاق بود سابق ذکر زوتہ در حساب جمال برجیا
نوشته ام و بعضے از انہا کہ مکرر در خواب بحال جہان آراک بنوی
صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شدہ اند نام شان در حمل نوشته می شود
حق تعالی از شرنا اہلان مستور دار و دوستان اباد را ک آن مسرور گردوند
۲۱۱-۲۱۲ و خلقی از رض تو بہ کہ در قاض شہر عظیم آباد پیشتر کہ
در رض غلو دست بندی آمدند می گفتند کہ عجب حال است کہ کس
آنجا سے رود ترک نہیب اہل حق میکنند و بس مکر می بودند نقل است
عجیب در بارہ ستر و حلم و عفو آنحضرت رضی اللہ عنہ و مولوی ابوتراب
صاحب دامت برکاتہ و زوکر تبدیل حال انسان از دوستان و مکانگان
انقلاب رضی اللہ عنہ کہ بعد انتقال حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہ
از مریدان آنحضرت کہ با بایں دوست بود و بکسب سلوک مشہور در سرت
پیچید کہ چرا بمعیت ایشان کہم بہان بہ کہ در علو سے خود کو شرم
لیکن تا زمانیکہ ایشان برجا و تاج العارفین از خلق بہن رجوع نخواہند

موت و حیات و غیرہ
موت و حیات و غیرہ
موت و حیات و غیرہ

اول در اہلاک شان باید کوشید و اعمال سیئی وغیرہ خواندن آغاز
 بعد چہنگر گرفتار رجعت شد و بیمار افتاد و روز بروز لاغر می و ضعیف
 و ناتوانی زیادہ شد و واسو دہنی کرد و آخر روز سے نزدیک آمد و تخلیہ
 کرد و دستم کہ حال مرض خواہد گفت سبقت کردہ پرسیدم چہ حالت است
 گفت بہلاکت رسیدم و سبب شداد مرض مفصل بیان کرد کہ درین
 خیال شیطان مبتدا کردیم و اعمال تہرہ شروع کردیم ہر چہ کردیم ہمین بہ رجعت کرد
 اکنون بصدق دل توبہ نمودم این خلوت حضرت ماست بی زلف
 آمدہ ام امید وارم کہ توبہ من قبول فرمودہ شود و راہ نجات ازین بلا
 ہدایت نمودہ آید گفتم غفوسست ہر چہ کردی کردی و اعمال دفع رجعت
 با و اجازت دادم حق تعالی از فضل خود شفا بخشید و توبہ اش را
 وسیلہ نجات از بلا گردانیدے فرمود و مولوی مملوح کہ در ذکر مصائب
 کہ بعد انتقال حضرت تاج العارفین بہ آنحضرت رسیدہ بود حکایت
 این نقل بیان فرمود و نام و سہ راستہ نمودند نام کہ بودند کہ روز
 در مجلس عالی ذکر کشف ارواح بود فرمود ما ازین کار خوش نیستیم
 و بر طالبان سلوک مکروہ میدارم کہ ازین شعبدہ سالک را چہ کار
 کہ درین تقصیر اوقات کند مگر بقدر ضرورت مثل دریافت حالت
 یا بعضی اہل حاجت با وجود آنکہ از بکت الفاس و سے رضی اللہ عنہ
 بے کسب اکثر پاران را حاصل بود و بعضی پارہ بطریق امتحان
 و تربیت فرمودے کہ فلان کار را از مزار بزرگے دریافت کن یا

حال فلان میت چسبیت خوشحال هست یا بد حال و در محنت مراقبه
 اهتمام تمام داشته و فرموده چه چند آنکه کیفیات را شرح خواهد شد
 و تصفیه پیدا خواهد کرد و در کشف قبور و عالم ارواح قوت وافر پیدا خواهد
 روزی که درین تذکره عرض کرد که کشف ارواح هم خوب کار است
 اگر مشق شود فرمود خوب چسبیت اینهم زیاده است که از نال و اسباب
 یاست پیدا میکند کسی از اعمال و وظائف و سبب کشف خواهد
 خواه که سبب اشغال کشف ارواح و عالم قبر این را از فقر چه نسبت جوان
 هم از خجاست بسیار حال دریافت میکنند فرق است که نو
 باعمال علوی داری و آنها باعمال سفلی و فقر کاری دیگر است
 نه شنیدے که خواجه ابوبکر شبی رضی اللہ عنہ فرموده است هر که
 طالب بهشت باشد بگو که در مجلس مانده آید و نشیند اینجا کار خد
 دنیا و عقبه را در آن گنجایش نیست **ملت عشق از بهر قدرت**
جد است عاشقان را ملت وند **به خد است** و هم هر کسی که
 بتوبه آمدے زود عفو پرانے و تحمل گریه گنهگاران ندانے مگر
 از نقض توبه پس ناراض شدے و فرمودے که بر توبه وے
 جائے اعتماد نماند و با وجود ناراضی اگر عاصی بگریه صادق آید
 عفو فرمودے و بهر تسکین خاطر وے گفته از نقض توبه بیدل
 مباش و باز مایست که حق تعالی قاور است که دیگر ترا از نقض گمراہ
 و دریای حیرت بسج است رباعی باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ

گر کافر و کبر و بت پرستی باز آید این در که ما در گزینمیدمی نیست
 صد بار اگر توبه شکسته باز آید تذکره روزی ذکر و مشرف شدن
 از جناب عالیات بود فرمودند من مشرف شدن از مجلس شریف
 مرتضوی شکل است از مشرف شدن بجناب و دیگر اولیاء و صحاب
 کرام سبب آنکه تنزیه تمام شان آنجناب است و دخول مجلس مناسبت
 شرط است تا زمانیکه قابلیت و تنزیه از عیوب نفسی تمام تر است
 ندیدم سیر نمی آید از این اسباب مناسب مشرف شدن میباشند
 و اعمال استناده که از حضرت تاج العارفین رضاعنایت شده بود
 میگردم شبی بعد مدت مدید بجناب دیدم که در بازار جامی ایستاد
 اما محترم و از جانبی مردمان سوار و پیاده بی شمار و چنانچه مشعل
 بسیاری آید یک از آنها پرسیدم این مجمع که می آید کیست این
 سران و سواران در رکاب سعادت که می آید گفت سوار علی میرزا
 علی مرتضوی است کرم الله وجهه الشریف و علیه السلام پس شنیدم
 که اینک از جمال جهان افروز مشرف خواهم شد و برین امید
 بهما نجا بر سر راه ایستادم دیدم که در قلب لشکر بزرگی بر میان سوار است
 و از پارچه باریک چادر بر او کشیده که فی الجمله ازان صورت
 اجمالی منکشف بود عرض کردم که مناسبه لقا که جمال جهان آرا
 بسیار دارم و آشب نیز محروم ماندم شنیدم که آنحضرت بیایند
 از ملازمان فرمود که بگو قابلیت پیدا کند چرا که کار که در محله شد عرض

کہ بخواب آفتلام شده که در آن اختیار کے نیست و نہ بران موافق
 فرمود اگر طہنیت پاک گردد در خواب ہم صورت غیر شروع نہ شود
 بگو کہ طہنیت پاک کند و از خطر نفسانی صاف نماید و سوارنی روان
 چون بیدار شد دم بس غمگین و اندوہناک بزخاستم و امید عنایت
 کہ از آنجناب دہ ششم ازان مایوس گردیدیم و بحضور حضرت تاج العارفین
 عرض کردم فرمود این عین عنایت و کمال لطف آنجناب است
 و تربیت بہترہ اتم می خواهد کہ علی وجہ الکمال باین دولت سری در
 دران بارگاہ کحل را راہ نیست ممکن بود کہ ہا نوقت مشرف گردانید
 سولف کتاب میگوید کہ با وجود کمال علیہ محبت حضرت شیخ العارفین
 بجناب مرتضوی و بذل عنایت تمامہ آنجناب در حق حضرت ایشان
 کہ سابقاً بنفی ازان مذکور شد در نیاز دستار خان کہ چند بار شدہ بود
 القدر خالی ماندہ و رنگ روتا یافتن اثر قبول زرد بود کہ
 گاہے در نیاز دیگر ندیدم و نیازان مردمان کہ از طعمہ می آوردند
 در صدر تربیت دادہ و اطعمہ کہ ازان خود نہتیا آوردہ
 در پائین نہادہ و فرمود کہ سر کہے از وابستگان دامن دولت
 طعمہ ہتیا آرد تا تم کہ بوسیلہ کہ نام کس دیگران را قبولی نصیب
 گردد و ہر بار بعد ختم درود کہے زفت و قفل سے کشاد عنایت تا
 از آثار قبول یافتہ می شد چنانچہ در دستار خان اخیر کہ باب چند
 شیخ و قدر سے نک ازان خود در پائین داشت مولوی ابوتراب صاحب

در دستار خان و طہنیت پاک
 در دستار خان و طہنیت پاک

دست بر کاتر می فرسود و نقلاً عن رضی اللہ عنہ کہ چون از ختم ورود
 اهل مجلس فراغت شد و آنحضرت مراقب بود و خواست که خربزه و
 ورقه قفل مکان که در آن اسباب دستار خان متیا بود و یکشاید و آثار
 قبول معاینه نماید و قلب شریف تردد آمد معلوم نیست که قبول شد
 یا نه در عین مراقبه بزرگه آمد و ابشارت قبول داد و گفت قبول علی
 وجه الاثم شد و رکاب و قابهای چینی که بر ترتیب داشته بودند
 در یک قاب تبدیل بقدم و تاخیر کرده شده است و دیگر نشانها
 قبول بسیار است که بر عنایت نامه محمول توان کرد آنحضرت
 شکر کنان برخواست و حاضرین به همراهی رفاقت کردند قفل کشاد
 و بتلاش آثار قبول افتاد و چیتد قاب پسته جو و نخ و دو شتر بجای
 تره و حلو و ارادیدند که بر کسی نشان دو انگشت بود و بر بعضی نشان
 سه انگشت و بر بعضی نشانهای محامل خطوط از اول سفره تا آخر
 ملاحظه کرده می آمدند تا آنکه در پائین سیخ های کباب نکلان که از آن
 آنحضرت بود و از غایت نکیسار و یلور پائین داشته بود و دیدند کباب یکبار از سیخ علی
 شده و دوباره گردیده از آن بجانبی از قاب سیخ بر سفره افتاده است و باره
 دیگر بجانبی و تک السبب جلدی که شتر می موجودند بود در آنجوره
 همیشه که تنگ دهن بود و ازین سبب گاهی باهمال نه آمده تک در و بقدر
 بطن وی انداخته در پائین داشته بودند و در آن کوزه تنگ دهن که دو انگشت
 برابر بلصق و روی نمی رفت نشان سه انگشت ابهام وسطی و سبابه

در قصه وی که نمک گویا نشین بود واضح تر یافتند و این علامتی بود که تا چند
سال آن کوزه را به همان حالت با احتیاط داشته بودند هر کسی که میدید در صحت
و قبول مساعی انگار نمی یافت و هرگز نمک دی درین مدت از اثر خود بیرون نیامد
آب نشده بود تذکره و دستور داشتن سباب بر دستار خان چنین بود
که در عرض و اول پنج عدد شمعدان و پس او در سطر دیگر پنج عدد درو
علی ده علی ده تو بر تو کرده و پس او پنج پیاله شیر گا و پس او پنج پیاله
شربت و پس او پنج طشتری تره یعنی بقولات و پس او پنج عدد وقاب
بسته جواز کاغذ برابر کرده که در آن نشانی از ناخن هم نماند بعد چیرهای
دیگر از نان و کباب و پلا و غیره بلا تعین بسکین در هر سطر پنج عدد و در آخر
نیز پنج عدد طشتری نمک و در مال بطور سطر اول فترق همین بود که در
اول بعد در مال طشتری نمک بود و اینجا در آخر همه ختم بر نمک بود که این
طرف نمک مقدم بر در مال میشد و در میان در میان دیگر شمعدانها بود و قاپ
میوه با بعد از همه بخته نهاده شده بود و آنحضرت مولوی ابوالحسن صاحب
را و مولوی ابوتراب صاحب را بیا و آن این ترتیب تقدیر فرموده بود
تذکره در آداب سماع و ترتیب مجلس از آداب مجلس سماع وی صنی الله عنه
آن بود که صوفیان بخیر واقفند و کارند شتند خواص معلوم را هر سکوت بسیار بود
و هر که در و زانو نشسته اند و فقیر و حفظ آداب ابر نمودی ناگاه اگر کسی نغم وارد
آمد و همتان و کار بر و از آن به نرمی و رافت او را منع کردند و از آن باز داشتند
باز اگر عاده میکردی می گفتند اگر ضرورت مشوره باشد ما قصه و نسیانه گوی

در این اثر
تفاوت بین
و قطع است که بخواهد
در مقام تفکر
و در مقام تفکر
و در مقام تفکر
و در مقام تفکر

دارند بیرون مجلس رفتہ باید کہ ولعبد فریغ در مجلس تشریف خواہند آورد و در
 گزینے اندامی صوفیان است درین نصیحت عواید و غراب و شاہ و گدا یکسان
 بود و قریب و دوزخ و گامی کتر از ان ہفت ہفت صد مردم در مجلس از عوام
 و خواہی می نشستند بیک رنگی دیگر نمی نمودند و آنحضرت از بدایت مجلس تا بہ
 وسع بجز و زانو جلسہ دیگر نہ نشستے و قلیان و تنباکو را حوالی
 مجلس ہم اذن است مگر ہاں ہاں و کسی را رقعہ طلب در مجلس
 اعراض ننوشتے فقیر باشت یا امیر بعض مشائخان نو و اردین
 دیار کہ در شہر عظیم آباد وارد بودند انتظار رقعہ بسیار کردند بالآخر
 تشریف آوردہ شریک مجلس شدند و شکایت نفرستان رقعہ
 نمودند کہ ستور و بار چہین است و مشائخان بلکہ قوالان ہم بے
 طلب و رقعہ در مجلس صوفیہ نمیروند آنحضرت در جواب فرمود کہ معقول
 حضرت تاج العارفین بنو ہنبار مجبوراندم و اگر از کسی عواید اجازت
 حاضر شدن در مجلس و زحمت کردے و تمناسے خود نوشتے
 جواب صاف فرستادے اگر ملاقات منظور است در ایام عرس شہوخ کرا
 فرصت آن ندارم و اگر تماشایاں دارند مجلس قص و بازے نیست
 مجلس عبادت صوفیان است چنانچہ راجہ جہا و لال کہ نائب وزیر
 اصف الہولہ بود چند بار بہلازست عالی حاضر شدہ و خود را از سہکا
 مے شمر و چند بار و زحمت اذن در مجلس شریف کردہ ان جواب ہفت
 و اگر عمدہ عواید بے اذن در مجلس آمدے کسی از مراقبہ سر بزیداشتے

و بہر تعظیم بر سخاستے چہ جامی سخن بعد مجلس اخلاق مناسب شان
 و کے فرمودے و اکثر خلوت خاص از خاصان بارگاہ تقریباً
 بیان کردے کہ از آمدن عواید خصوصاً رفاض بس با رضام و جا
 و گیر بجز خالقہ کہ فرودگاہ است ندارم ورنہ مجلس سماع بہا سخا میگرد
 و در بندے داشتیم و در فواید ترک رسم رقعہ فرمودے کہ رقعہ در وقت
 مناسب است کہ آداب مہمانداری تمامہ تراو اگر دہ آید ورنہ جا کے
 شکایت است و کسی کہ بے طلب مے آید و حقیقت زبان شکایت
 بند و از حکام وقت بعضی رؤسا راضی نہ خواست حاضر
 شدن در مجلس شریف نمودند غایت ملال آمد و جواب فرستاد کہ ہم
 ملاقات این ایام عیادت ندارم و حکام را از مجالس فقہار چہ کار آنجا
 اغردنیا اند و اینها اول دنیا مناسبست چیت چون بار و گرد خواست
 میگردند مے نوشت کہ حکومت دارید حاجت با جازت نیست اما من
 دوران وقت بمجلس خواہم نشست شما کہ داعیہ ملک و حکومت و
 و قوال ہم موجود است چند اند کہ خواہید شنوید باز آنها قصد آمدن
 مگردند نواب عباس قلینجان بہادر کہ بذریعہ نسبت فرزندے خود
 بحضرت احمد جام قدس سرہ معتقدانہ مے آمد و در مجلس سماع و اسل
 میشد دوران ایام از حکام شہر عظیم آباد یکے فرنگی کہ بالیشان مرالطہ بسیار
 داشت ہم بوساطتشان قصد آمدن کرد خبر بجنور اقدس آنحضرت
 رسید فی الفور ارشاد نامہ مانعت بنواب مروج اصدار یافت بہر طور کہ

و مانند او را باز دارند و اگر نتوانند خود را بچیلد از آمدن باز دارند بارے
 همچنان تدبیر بجارش کردند بیخ و بی را اتفاق آمدن نافتاد و نقل است
 روزی مجلس عرس جمادے الثانیے بود این کمینہ بارگاہ مولف
 کتاب محمد ابو الحیوة نیز تریب آن حضرت ایستاده یک فرنگی
 شکری از قبضہ دانا پور بر اسپ سوار و یک فاضل از فضلای
 قطعات کہ باوے رفاقت داشت نیز ہمراہ وے بر در خانقاہ آمدہ
 و در بازار ایستاده آن رفیق نادان را کہ صورت فاضل و سیرت جاہل
 داشت بحضور عالی فرستاد بمضمون آنکہ ما در شہر دہلی ہم مجلس
 صوفیہ را درک کردہ ام و بصحبت علماء فائز گردیدہ ام امروز بہ تمنای زیارت
 سامی و مجلس گرامی از دانا پور روینجا رسیدہ ام اگر اذن بخشند
 داخل مجلس شریف شویم آنحضرت جواب داد کہ از آمدن ایمن
 درین مجلس ہرگز راضی نیستیم ما را معاف دارند آن مرد جاہل بسیار
 سعی کرد و سندن فقرای شہر دہلی پیش آو و رو آنحضرت نمود
 فقرا شہر مذکور صاحب حال و متصرف زمانہ اند صحبت غیر جنس
 نجارے و کدورتے بردن شان نمی آرد ما آن تصفیہ و رسوخ حال
 نداریم و زیادہ ازین فرصت گفتگو نیست و از غایت رخ فرمود اگر خواه
 میخواہ بداعیہ حکومت خواهد آمد مجلس موقوف خواہم کرد و سخا کہ صورت
 اسلام دارد آمدن چنین غیر جنس درین مجلس عبارت صوفیان
 چگونہ سخو زکر دید از آمدن شہانیز بس ناراضی و کلمہ خاطر شد مہربان

فرمانید الفیر ببردید ۵ این نه کعبه است که بے پاوسر آلی بطوان
 و این نه مسجد که درو بے ادب آلی بخروش به این خرابات منان است
 درو مستانند به از دم صبح ازل تا بقیامت مدبوش به آن سفیر
 جاہل آرزوہ خاطر برخواست و باقائے خود اطلاع کرد ہر دو محروم
 و سنجیدہ باز رفتند و زبان شکایت دراز نمودند خیر بحضور رسید
 فرمود شکایت آنھار من اسون است ازان کہ شرک یک مجلس نامشیدند
 و در غیر ایام اعراس ہم ملاقات نصاریٰ مکروہ تراشتے بسیار بسیار
 حکام تمنا کردند بحیلہ ملاقات نہاد مگر یک نصرائی حاکم اول عدالت
 کلان شہر غظیم آباد کہ آرزو بسیار کرد جواب رفت کہ حاجت چہیت بلکہ
 موجب تنگ شما است کہ بر وقتیرے روند باز نہ آمد نو پیام ثانیاً
 فرستاد حکم شد کہ نشست شما بغیر جوکی انگریزی دشوار است آن
 ندانم باز پیام فرستاد کہ من بلباس ہندوستان و اہل سلام حاضر
 خواہم شد و بر تخت چوبین کہ ہر کہ و می نشینند خواہم نشست
 و دیگر انتظار جواب نکرده یکبار حاضر آمد و عرضہ دراز نشست
 چون خصت شد از جناب مولوی سیدی مولانا شاہ ابو الحسن صاحب
 و از سید العلماء در حیمہ خود ملاقات ثانی در خواست کرد جنابھائے
 مدد و نصح احباب تشرف و حیمہ و سے بردن این کمینہ بارگاہ
 نیز روز کاب سعادت حاضر بود بس مسرور شد و گفت خرج خانقاہ و
 طلبہ این قدر سوخ توکل القدر نزد ما مناسب می نماید کہ چند

و نہ خواستہ ام و نہ خواستہ ام

آبا و اجداد خیر تجویز فرمایند که خوبی سبیل آن گردن سے تو انہم
 مولانا فرمود راست میفرمایند اما ازین معاف و از دبر و کسی کہ
 نشسته ام کفیل رزق بہت و در معاش فساد بسیار بہت سے
 کس ناید بخانہ و رویش بہ کہ خراج زمین و باغ بدہ و ہم در و بارسانی
 اوقات ضائع کر کند و حال زمانہ ظاہر بہت سیکے سیدہ و دیگرے
 می ستاند گفت تازمانیکہ من درین پارام کسے حاکم خلاف مانخواستہ
 و حاجت رفتن بدر بار حکام نخواہد افتاد فرمود اگر ہمین وقت طلب جناب
 سامی از شاہ ولایت شہا آبد شریف خواہند بر و پاراسے من نخواہند
 رفت برستقامت گرامی سہا لہاسے چند کرا اقلین و مہربانی حکام دیگر
 کہ بعد جناب شہا شریف آرد غیر متیقن آخر در جواب قاصر شد و گفت
 بیے قانون انگریزی کسے اہل کار را اطمینان اقامت یکروزہ ہم نمیدہ
 امروز کار ایجاداریم فردا اندام کجا بقبر شویم مولانا فرمود چون چنین بہت
 باز بر کار بہ ثبات و راحت چند روزہ در دوسر زندگی کہ اختیار کنند
 و رزق بی منت را کہ گزار و بعد ساعتے از ویے زحمت گرفت
 و بخانقاہ شریف آورد و آن فرنگی اکثر تذکرہ فقرا می گفتہ کہ ہم
 از فقرا می صاحب خالقاہ این دیار ملاقات کردہ ام اما با وجود ضعیف
 و لاغری ہماہمے کہ بر شہرہ شاہ صاحب و قصبہ بچلواری دیدم
 جامی ندیدم و خواہ مخواہ در دل می آید کہ او دوست خداست و در
 ریہ نیست و بعضے حکام و عواد را و بارہ اجازت از ہم ہی آہنا

مساعیغ منع ندید همین قدر به پیامبر و سکه فرمود حاجت ملاقات چیست
 و بعد در خصت و سکه بر زبان مبارک راند حق تعالی و سکه را
 نه آرد همچنان بظهور آمد منجمله آنها فرنگی کار افیون که در قوم خود بس معسر
 بود و اقتدار تمام داشت دیگر حاکم شهر گهائی که بالفعل از قوم خود وکیل
 حاضر باشی بارگاه عالیجاه اکبر بادشاه در شهر دلی است نازمانیکه در شهر
 عظیم آباد این هر دو بر سر حکومت بودند مدام خیال محاسن عرس داشتند
 و گاهی اتفاق افتاد و از اهل اسلام نواب ناظم الدوله ناظم ملک
 بنگاله از اولاد نواب جعفر علیخان و نواب جنگلی و برادرشان نواب
 میرزا امیند بود و شاهزاده مرزا عالیقدر بودند که کسی را از میانانوت
 نشد اما همین که با از آمدن اینها خوش نیستم علی الخصوص نواب جنگلی
 صاحب دو بار بطریق سیر شریف آوردند چون خلوت شریف
 بر روی خلق بند بود و دست که وقت ملاقات نیست و توقف
 ناگوار بود گفت بار و گریه اشد تعالی و باز رفت نقل است
 روزی ذکر در بیان مذاهب افتاد مردی اجنبی بود که علاقه
 داشت اما بیشتر حاضر میشد پرسید که مذاهب حضور عالی چیست ارشاد
 شد مذاهب شیوخ کرامت شان ملت است و مذاهب شان
 مذاهب ما در حقیقت نه شائعه و جنبه ایم زمانه و خفته بطوریکه
 صلوة و صوم و ادای احکام شرع بر خود را در ایم و از سکه ما مورد
 میکنیم موافق هر معتقد که باشد باشد و علی هذا مذاهب پیران مذاهب پیر

بود تا آخر آنکس گفت از تشیخ و تسنن سوال دارم که در باره یزید چه باید
 گفت فرمود مخدوم الملک شرف الملک والدین بن احمد کبیری منبر سے
 رضی اللہ عنہما را نیز ازین سلسلہ کے رسیدہ بود و رجوع البشیرین ارشاد نمود
 ما این و آن ندانیم دوستان اہلبیت نبوت را دوستانیم و دشمنان و
 را دشمنانیم هنوز کلامی نگذرد فرمودہ بود کہ از حاضرین مجلس دیگری
 پرسید کہ در عشرہ ماہ محرم ارادہ تغزیہ داری از سر نو میدارم
 ہر چہ در حق من بہتر باشد ارشاد شود فرمود کثرت طعام کن کہ بہترین
 خیر خصوصاً درین زمانہ این است و کثرت نوافل و درود کن و شغفہ
 بحضرت امام برسان و امریکہ در تعزیتہ غیر مشروع باشد مکن کہ شارع
 ازان منع کردہ و از بدعات خاصہ حسد و ضرورت کہ اول قدم رخص
 است کہ مہرے ہندو کہے سیاہ مے پوشد و مکان را سیاہ
 میکند و کہے اسپ امام قاسم می سازد و شیون و ماتم بیدہ کوئی
 می نماید از این چنین بدعت قبیحہ سرگرد نباید کرد و مفلسان را نوافل بڑھت
 کردے و ترغیب با حیار شب عاشورہ دادے و معمول آن حضرت
 بود کہ شب دوم محرم تا صبح بیدار ماندی و بعد نماز صبح تا طلوع
 آفتاب در مسجد مراقب ماندے و اطعام نمودی و اکثر وقت چشم بر آب
 بودی وقت اول ظهر کہ وقت شہادت حضرت امام است علیہ السلام
 بر شربت قل کردے و گاہی در تغزیہ خانہ کسی نرفتنی افضل است
 در ایامی کہ ماہ محرم در موسم برشکال افتاد از ابر غلیظ تاریکی شب دو چند

سوال در تغزیہ داری

میشود و خلق از ایداد آمد و رفت شکایت میکردند بر دل پاک آنحضرت
 خطره چراغان و روشنی راه هجوم آورد اما حسب دستور خود که بے امر
 کارے نمی کرد تا مل و فرود بر کسے حکم ہم ندادمی خوابت که کسے
 برین کار اقدام نماید از روز اول عشره شب در روز خطره سے آمد
 تا آنکه شب بیستم آن سال شب دوشنبه بود جناب سید العلماء عمل
 شب دوشنبه حسب معمول کرده خواب رفتند و هنوز ازین خطره
 جناب اقدس کسے را اطلاع نہ دیدند کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم در فکر روشنی چراغان اندیشیان را حیرت دست و پا
 آنسر و انبیا علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام بسوئے شان دیدہ
 از کمال عنایت فرمود کہ خوش حسین دست مبارک روشنی چراغان
 دارم و متوجه بچراغان گردیدند ایشان بہمان ساعت از خواب بیدار
 شدند و حضور اقدس آنحضرت حاضر آمدہ عرض حال نمودند
 بچراغان خواب لب بچراغان و ثناء اولیائے کثیر و فرمود از نیم
 ماہ بار بار خطره روشنی می آمد لیکن حیرت اقدام بے امر نمی داشتیم معلوم
 کہ خطره نفسی نبود و بیخ چهار فالوس در خانقاہ روشن نمود و بہ واسطہ
 اجازت فرمود کہ حسب حوصلہ جا بجا در کوچه و گذر گاہ خلق خصوصاً
 در مقامیکہ از بدر و آب و میزاب راہ خراب است چراغها روشن سازند
 از ان سال مردمان قصد کسے بیخ چراغ و کسے یک و کسے صد بے
 تعیین بتمام ہر جا کہ مناسب و ضروری دانند روشن می کنند الحال

پتروان را در آمد و رفت بس فراغت و راحت است من
لَفَوَائِدِ الضَّرُورَاتِ چون حکایات تصرف و کرامت
 خلق و سیرت و عادت از هر جنبش در ضبط قلم بقدر ضرورت آمده
 واجب است که امر و نهی و سررضی اللہ عنہ هر چه در ضمن پسند
 و نصایح بقدر نیاز و نیازان بود بعضی ازان در ضمن نقل و حکایت
 و بعضی در ضمن بیست و شش آریم تا و البسندگان و اسرار و استراکه
 نظایر از دولت حضور و دوران از مطالعہ آن توفیق عمل است و بد
 مذکره روزی که این کمینہ بارگاہ عرض کرد کہ در امر روزگار خود اکثر
 رنج من ببنیم و خلق را سرگرم اندازے خودی یا بجم معلوم نیست کہ خلافت
 رضائے حضرت تاج العارفین نیست کہ نوکری در حق فرزندان
 خود مکروه دشتی یا محض مقتضائے بخت ماست اگر خلاف باشد
 ترک آن سهل کار است مستوفی شویم و ترک رفاقت آقای خود کہ
 تعلیم و بزرگوار نیست اختیار کنم اگر او را ذوق علم است دیگر فاضل
 برفاقت خواهد گرفت ارشاد کرد حضرت تاج العارفین بخت کار را
 مکروه تر دشتی بلکه بدان مواخذہ سخت کردے ازان احتیاط
 واجب است یکے خادمه کردن یعنی حرم داشتن از آن بخت کہ اولاد
 وی در نظر قوم فقیرے نمایند و تحقیق اولاد و حقیقت تعذیب آباوی
 اوست و موجب ملال و کین از احباب و میفرمود حضرت تاج
 العارفین کہ من چشم خود معاینه کردم کہ در اقارب ما شخصے بر او زار و

ازین جنس دوشت در اثنای راه هر دو دو چار شدند و مانیز از عقب
 می آمدیم آن طفلک گفت ای عم بزرگ کجا تشریف فرما شده بودی
 یا سخن ازین قبیل دیگر بود بهرقت دیدن آن شخص طمانچه سخت بر روی
 طفل برادرزاده خود زد و گفت ای کینه بچه وای پرستارزاده عم تو
 کیست ترا برای آن شد که مرا عم خود خوانی اگر بار دیگر خواستی گفت
 خواهی دید آنچه دیدنی است بر من نهایت ناگوار آمد که ملاحظه برادر
 حقیقی و علاقه جزئیت وی در دل نه آمد و جزئیت کینه سپیش را حقیر
 گردایند و مانع عزت و حرمت ابائی و اخوت حقیقی شد از ان روز درین
 زمانه خادمه کردن مکروه داشتیم و از گرفتاری بعضی اجباب در
 کتب و شامت بجهت آنکه کسی کینه خود در تصرف آورده بود وی
 از قوم دون زنی را بعهده گرفته بود در راه ناقص این کمینہ
 بارگاہ چنان می نماید که مراد آنحضرت از حرم مطلق قوم دون است
 که در ان تخمیر اولاد باشد نه از شریف اما حضرت شیخ العالمین را در
 شریف نیز ضرر گرفتن یعنی باینکه مکر و ترمی نمود از آنکه گوید در ان
 تخمیر اولاد نیست اما قضیه و فساد شب و روز بدتر آن آفت است
 و هرگز بدان راضی نبود استی و دیگر ظلم کردن بر کسی اگر چه اندک باشد
 و می فرمود که دولت قوم خود هرگز نمی خواهم که اگر ایشان را دولت
 می شد اظلم خلق می شدند و رسوم در سفر تامل و مشرد می که
 اگر ضرر و مانع را می و وطنی از بخت پیش آمده که اهل وطن متدبیر خود را

در کتب
 حقیقی و علاقه
 جزئیت کینه
 سپیش را حقیر
 گردایند و مانع
 عزت و حرمت
 ابائی و اخوت
 حقیقی شد از ان
 روز درین
 زمانه خادمه
 کردن مکروه
 داشتیم و از
 گرفتاری بعضی
 اجباب در
 کتب و شامت
 بجهت آنکه
 کسی کینه خود
 در تصرف
 آورده بود وی
 از قوم دون
 زنی را بعهده
 گرفته بود در
 راه ناقص این
 کمینہ
 بارگاہ چنان
 می نماید که
 مراد آنحضرت
 از حرم مطلق
 قوم دون است
 که در ان
 تخمیر اولاد
 باشد نه از
 شریف اما
 حضرت شیخ
 العالمین را در
 شریف نیز
 ضرر گرفتن
 یعنی باینکه
 مکر و ترمی
 نمود از آنکه
 گوید در ان
 تخمیر اولاد
 نیست اما
 قضیه و فساد
 شب و روز
 بدتر آن آفت
 است و هرگز
 بدان راضی
 نبود استی و
 دیگر ظلم
 کردن بر کسی
 اگر چه اندک
 باشد و می
 فرمود که
 دولت قوم
 خود هرگز
 نمی خواهم
 که اگر ایشان
 را دولت می
 شد اظلم
 خلق می شد
 نند و رسوم
 در سفر تامل
 و مشرد می
 که اگر ضرر
 و مانع را می
 و وطنی از
 بخت پیش
 آمده که اهل
 وطن متدبیر
 خود را

بجهت اہل جدید و سفر جہای وطن اختیار کردند و در غریب الوطن
 وطن گزینند ازین سہ سہ کار خرد و آرد و ربایش تا گرفتار نکبت نشوی
 مدگرہ بعضی نا اہلان مدعی آن بودند کہ حضرت تاج العارفین رضی
 را ہم خادمہ بود و در حقیقت ازین دعوی عیب پوشی خود مطلع نظر میدادند
 روزی در خلوت شریف جمع از اہل اہل و بعضی از اہل عیان حاضر بودند
 چون با چند کسان ازین اقرار بس اہل تنگ بودیم یکے ازان میان
 پرسید کہ بعضی اہل قصید مدعی بر آنند کہ حضرت تاج العارفین رضی
 عنہ را نیز خادمہ بود و سند سخن از قول اکابر خود می آرد و دفع الزام
 از خود ہائے کتہ شیخ العالمین رضی بجمہر دستماع فرمود محض غلط است
 از عادات آنحضرت بلکہ از جمیع امور و سہ رضی اللہ عنہ چندان کہ
 واقع و مطلع ہستم کہ دیگر نسبت ازان جناب گاہے ارادہ حرم ہم
 نشنیدم دوم آنکہ خرد و کل کار خانہ بدست بود حتی کہ لباس
 آنحضرت من درست مے کنانیدم و سہ پوشانیدم و پارچہ
 کنیزان من میدادم حساب و کتاب سودی و ہما جنان و خرج
 خانقاہ بن تعلق داشت از عمر پانزدہ سالگی ہمہ امور را میرسان
 من بودم آنحضرت را بجز این کار سہ نبود کہ احوال روزانہ
 از ہمانداری و خانہ دار سہ استفسار میفرمود تا فتور در کار
 نہ افتد انجام مجلس اعراس و نہخت پلاؤ پر اسے صمانان تا
 بہرسانی فرش و فرش و انعام قبولان از دست من بود

با وجود اینهمه و عدم موانع تا روز انتقال یکبار هم آنحضرت نفرمود
 که فلان خادم را لباس یا قاپوس در کار است بدینند و نه در بیماری
 نبوت جنت شرح و سبب کفایت معین نمود که منی بدان امر قیام میکردم
 اگر اختصار داشت آنکه در هم بعد مرگ حاجت افتاد و اطلاق حق نبود
 و چندان که سرگرم اطاعت و سبب رضی الله عنه و غیره بودم تمام مقصد
 بدان اطلاع دارد اگر براسه کفایت او می فرمود یا چیزی می دریا
 نمی میجایست که از دستم که با مطیع بودیم زیرا آنحضرت سوم آنکه از
 رنجش که فاضله زن و شوهر است بعد انتقال آنحضرت رضی الله عنه
 در میان من و اهل من پیش آن مرد بود کارخانه فتور که رو می نمود دیدم
 که حال رسیدن یک لقمه هم سبب القاب بیان دشوار است بر کنیزان که تقید سخت
 طعام کند و بخش هر کسی که فرسید کنیزان را ازین پروا که نه و دیگر امور
 خبر گیری همانان اندرون که کار و در دل اندیشیدم که راه آن بجز این
 نیست که خواه در برادری عقد و گزینم یا خادمه اختیار کنم و رجحان خاطر
 بسوسه خادمه بود که از دست و سبب انجام کار حسب خواه خواهد
 که هم خوف در دل دارد و هم طبع خوشنود می من همان شب آنحضرت را
 بخواب دیدم که دستار خان آماده است و اطعمه لذیذ از هر جنبش بروی
 نهاده و ما بیاریم که نزد اطباء ازان طعمه پرینز و احتیاط دران مرض ضرر
 است اما مطیع و انگیز بود که چیزی از ازان باید خورد که یکبار آنحضرت
 بسوسه ما دید و فرمود در عالم نهار چیزی است اما خوردن چه ضرر طعام خود

بخورید و برکناره سفره نان خشک که هر روز می خوردم موجود است ناچای
 بخورید آن متوجه شدم صبح که بیدار گم دیدم تعبیرش نمیدم و اراده
 فسخ کردم بار دیگر بعد چندسے باز امرے پیش آمد و حرم منم بردن
 خداوند کردن حرم نمودم و همان شب خواب دیدم آنحضرت را که بسیار
 مانعت نمود و فرمود هرگز سرگز گاهی در عمر خود چنین خیال کن و آنکه کن
 چنین گمان برده اند و تتم نموده بودند محض خطا بود که در آن ایام ^{وقت}
 تامل مطلق نداشتم پیرے برین غالب بود و این جوابی آن بود که در
 حال حیات آن حضرت ^{وقت} بعضی بدبختیان چنین افراسبت بود و در آن
 آنجناب رضی اللہ عنہ بجز صبر و سکوت جوابی بکسی نفرموده بود و اکنون
 بعد چندین عرصه انکشاف آن امر بر خلق نمود و هم بعضی خلفا و
 بعید الوطنی در خواست اجازت عقد مناکح بواسطت عوالض کرده بود
 بجواب رقم فرمود اگر طاعت ضبط نداری اکثر صوم و قلت غذا
 اختیار کن اما زنا را که و تامل مگر که مال آن بجزریشمانی دیگر نیست و هرگز
 اجازت نداد با وجود این قدر اشرف و مانعت عجب است که خود اختیار
 فرمود این محض اقرار بران حضرت است مولف کتاب میگوید که
 حضرت شیخ العالمین را درین باب تشدید بسیار بود علی الخصوص
 از ظالم پس آزرده بودے و از ایذاے خلق غایت رنج کشیده و ازین
 زیاده ترا اشرف از تامل مثل حرم و حق ساکنان وطن و قیام آن و
 مطلق تامل در حق مسافران و بعید الوطنان خاصه از مفلسان ^{وطن}

مید شمس و اگر ساسک بعید الوطن اخیال منیعے آمدے فی الفور از
 نظر کمیی اثر بقتادے و بے نصیب از مقصود ماندے و با بودن اہل
 اگر کسے بعقد دیگر خیال بسے کسب سبب ناموافقہ با خود ہایا بہ تمنا
 اولاد کہ از اہل اول بوجود نہ آمدہ چنین خیال متکمن شدیے بس مکر وہ
 داشتے و فرمودی از کجا یقین شد کہ آن دیگر یار موافق خواهد شد
 یا از وسے اولاد بوجود خواهد آمد مگر زمانیکہ یقین آن باشد موافق کتاب
 میگوید چند کس را درین بلا مبتلا دیدیم یکے از دوستان سن بود کہ بزرگ
 خوزے دیگر خواستہ بود القدر در جاہ و فلاح خود تباہی دید کہ ہرگز
 مضر بخر طلاق دادن نیافت و دیگران را ہم اکثر نکبت فقر و بے غنی
 و نظر خلق بوجود می آمد کہ دیگر وسے فلاح ندیدند تصریح ذکر شان جب
 قباح است و علاوہ ازین سہ امر مکر وہ کہ بعضے از ان بگرد و جد تمام
 حضرت شیخ العالمین آخر تجویز کنانیدہ و ضرر سے کہ از خلافت حکم فرمایند
 و مریدان می رسید ہم از آن حضرت تاج العارفین منقطع گردانیدہ
 و خلق را مطلق از ضرر وسے و منتفع از فواید وسے ساختہ یکے نوکری
 و چاکری است کہ ممنوع حضرت تاج العارفین بود رضی اللہ عنہ
 در کتاب اوراد خود بیست حق پرست نبشہ است کہ فرزندان حقیقت
 و مریدان طریقت ہرگز قصد نوکری و چاکری نکنند راحت کشت
 کاری ازین بہتر است اگر در عسرت بصبر توانند اعمالے چند کہ تو
 می شود بدان تو تسل کنند و در صورت توقف ظہور اثر و حصول مقصود

بیدل نشوند و ناشکیبائی شعار خود نسازند آخر حق تعالی اثرش
 انبهر خواهد آورد و قطعه ابیات چند بصندوق قلم آورده است و آن
 قطعه پدر که فیت چنین گفت گام پسر هرگز به زهر جابشت تر و در صبح
 شام کنی به گرت بدست فتنه جفت گاو مزینه به یکے امیر و دیگر را
 و نیز نام کنی به و گرنه باشدت آن نیز و فاقه رو آورد و در وی و نام
 جوین از جهود و اسم کنی به و گرنه چنانکه میسر نه آید تا آن نیز به کنی لشکر
 گدائی و ترک نام کنی به هزار بار از آن بهتر است که پسر زرق به گرت
 بندی و بر مرد کے سلام کنی به و اسماں بسبب و سنگیری حضرت
 شیخ العالمین بن خلفی از فرزندان آن حضرت نوکری می کنند و بعضا
 اقدس و سے از حضرت محفوظ اند و دیگر منہیات آن حضرت امر خند است
 که بعضی مردمان لشکوه تمام سامان برات و شادی و روی می کردند
 آنحضرت منع کرد که لشکوه نکنند و اکتفا بر اندک نیاز بزرگان سازند
 و خیر و ستادن در بر ادبی و اجماع اقارب ترک نمایند چنانچه از وقت
 مخالفت تا این زمان در فرزندان امر خند محض ستمی کرده می شود که
 بیخ بخش طعام فاطمه رسول صلی الله علیه وسلم و پیران داده حمام
 را طلب نمودند و خند کنانیدند در همسایه هم خبر نمی شود و بعضی از
 اهل قصبه که گرفتار سوار و حرص بودند و هستند بخیله طلاف زبانا
 و بخش اشیایان سامان تحمل برات و اطعام برادر سے و طرب همه
 بفرور کردند و عذر مخالفت زمان را سرافرازی خود ساختند سودی

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران است

کرد و خانه بر باد می بست آمد و هنوز نکبت مخالفین تمام عالم برین
 امر فی الفور و نقد است و حضرت شیخ العالمین می فرمود اول کسی که
 درین امر مخالفت پسندیده واجب است که محبت بر خلاف حکم است
 بسته و عذر بخشش زمان ناقصات العقل را میسر کرده بود و زمره
 مریدان صاحب عزت و ریاست شیخ کفایت الله تائب و قاصد
 قصبه بود و همان شب حضرت تاج العارفین پانچویس و بیستم پس
 غرضناک میفرمایند من بنیط صلاح و فلاح ایشان امر کرده بودم
 اگر منظورند از من هر چه خواهند بکنند ما را ازان کاریست صبح که بیدار
 شدم به شیخ کفایت الله اطلاع حال کردم خونی بر دستوی شد
 و نسخ آن غرم نمود و آنکه در مکر نفس افتادند و بر خلاف حکم رفتند
 دیدند آنچه دیدند و می بینند هر چه بینند سووم در امر حج بنشینند
 است که فرزندان من اگر غرم زیارت حرین شریفین زاد الله سر
 دارند قصد سفر بکنند اول قابلیت از شریک سلوک پیا انما یند تا آنکه
 بمقام حضور رسند صاحب این مقام شوند نماز که نوشته می شود
 بطهارت تمام به نیت و قصد زیارت حرین شریفین زاد الله شکر نما
 دارند چشم بند کرده مراقب شوند اما در مکان خالی که کسی برین غرم می
 مطلع نباشد خود را به همین جسم در مکر معطر خواهد یافت همه ارکان
 حج او کند و با خلق در سخن نیاید بوز و فرغ ارکان همین نقل است و
 سابق گذارد همچنان خود را به همان جسم در بدینه منوره خواهد یافت

شیخ کفایت
 الله
 تائب

آداب زیارت روضا لوی بجای آورده باز نماز مذکور خوانده مرتب شود خود را بوطن خواهد یافت
 و اگر از کس دوران موانع هم کلام خواهد شد بی صعوبت سفر و
 طی منازل به روزه خواه از راه خشکی یا تری رسیدن بوطن ممکن نیست
 مولف کتاب میگوید که این ممانعت نه از استکراه است لغو و باشد بلکه
 بنظر رحم و شفقت بر فرزند ان که صعوبت سفر کشد و باین طریق
 حصول دولت زیارت کنند چنانچه بعضی فرزندان آن حضرت بسبب
 در یافتند و زیارت حریم شریفین افتخار یافتند و شیخ العارف
 پنجوی اجازت سفر داده بود چهارم موسی و کیمیاگری را بسبب
 داشتی و در ابتدای عمر حضرت شیخ مکر عیوب موسی بیان نمود
 و تشدید نام در منع بکار برده که هرگز گرد و دوسه نگردی و هم ارشاد
 نمود که بیفت کسر از اولیاء الله اند که کارشان همین است اصل
 اطراء درست ساختن و در راه با انداختن تا هرگز خدا بیگانه
 خواسته است خواهد یافت اگر کسی از ان وفات یافت هر کس یا
 آن شش تن که خواهند بجایشن نصب کردند و یکبار به جمیل خود
 رسانند و ایشان را اختیار است از هر گیاه و از هر چیز که خوابند
 درست کنند و بیفت فقیر جوگه اند که آنهم برین کار مقرر اند و
 دیگر هر کس که دعوی علم کیمیا میکند غلط میکند اول کیمیا سوا آنما
 کسی نمیداند و هموسان که تباها روزگار اند و دین موسی خالی بر
 شدند هم از غیرت او شان است و بعضی فقیر که میداند یکید و

معین می رانند و بر غیر آن لیسو اختیار نیست آنهم توفیق در
 کردن ندارند و همیشه وزکبت افلاس محتاج در بدری گردند هم
 مقتضای غیرت آن اهل خدمات است و ذکرش سابق هم
 و ضبط قلم آورده ام و اینجا مکرر کردم تا وانند که موسی پس کار
 بدست و پس خلاف طریقت و هر دو شیخ در امورند کوره الصدر
 تا بقای خود و رو دنیا از منی منع یکزمان بودند الا حضرت شیخ
 العالمین بسبب وقوع بعضی امر کرده از استعمال شیر درخت نارو
 خرابی بندی که آنرا اثری میگویند و مردمان بارشاد مجتبان
 حرص و هوا که از مسکرات اجتناب تام دارند بنظر فوائد و ای
 بان بکنند بدان منطکه پاره از شب گذشته طرفی پاک در موضع
 نقاط عرق می آویزند قبل از صبح صادق که زرع و غیره ظهور
 هنوز درخت باشد و احتمال خوردن آنها از آن طرف نباشد
 از درخت فرودی آرند شیر درخت مذکور که در آن جمع میشود در
 گدافای شیرینی با فراق از شربت قند سفیدی شود و تا که افتد
 بروی نه افتد و جوش نه کند مطلق سکر نبی کرد هم اول در منع
 تشدید بسیار کرده بود و فرمود که حرام نیست تا که جوش نخورد و
 سکر پیدا نکند لیکن از آنجا که بعضی احباب باین جمله سکروی
 هم استعمال میدارند و میگویند که وقتیکه نوشیده ام سکر نبود
 بر مردمان و فرزندان خود حرام کردم بعد چندی که بعضی مردمان

این شیر درخت است که در بعضی بلاد
 پیدا میشود و آنرا شیر درخت
 میگویند و از آنجا که بعضی
 احباب باین جمله سکروی
 هم استعمال میدارند و میگویند
 که وقتیکه نوشیده ام سکر
 نبود بر مردمان و فرزندان
 خود حرام کردم بعد چندی
 که بعضی مردمان

بیماری حاکم پیش آمد و مرض شداد گرفت بنظر عسرت و نیدستی
 آنها که استطاعت دوا در هم نداشتند و شیر مذکور درین چنین امراض
 بس نافع بود بقدر دوا و اجازت بخشید و استعمال گاه بگناه و حق
 و گویان هم منع نفرمود و نه حکم داد بنابر و البتگان و امن دولت
 بیشتره و اکثری ازان اسخرف دارند و سر که آزما می فرمود
 که حضرت تاج العارفین ثامی خورد و سکه اما علی العموم که درست
 میکند ندنی خورد که طرف استعمال و سکه اکثر نابک میباشد
 دران احتیاط بنظر طرف می نمود شیخ مسیح اللہ که از یاران
 و سکه رضی اللہ عنہ بودند و خدمت قانون گوی داشتند براس
 آنحضرت سر که شیر درخت تاژ درست میکردند با این احتیاط
 که دامی از رسن بر درخت تاژ می کشیدند تا زاع برو سکه نشینند
 و کسے که بر او نجین نظرون بران درخت مقرر می شد و بر و
 خود دست و سکه پاک کنانیده طرف پاک میداوند که بالاس
 درخت آویزد و باز وقت فرود آوردن همچنان طیار می کنانیدند
 و بر دیگر سکه اعتمادی کردند و ازان عرق سر که درست می کردند
 و بعضور آنحضرت می آوردند بے تا ل استعمال می فرمود و
 در باره قلبان و تنبا کوروز سکه از حلت و حرمت گفتگو بود که بزرگان
 سر سیدیه نقشبندیه درین باب تشدید بسیار دارند و حرمت
 و سکه را قریب حرمت خردانند فرمود احمد سر سید قدس سره

کتب و نسخه های خطی
 سید احمد سر سید قدس سره

کتب و نسخه های خطی
 سید احمد سر سید قدس سره

مطلق حرام گفتم بلکه بر اربان خود حرام کرد و سبب آن حکایت
مشهور است که یکے از اربان و سے وقت حلقہ مراقبہ از در میان
برخاسته و حقہ نوشیده باز در حلقہ داخل شد و در آنوقت شیخ
احمد راضوی مجلس تشریف بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم را یکبار چنین حربین دیدیم از مراقبہ برداشت و پرسید کہ از نا
بمہ کجاست کہ آنحضرت را بخشم آور دو چه حرکت از و سے بوقوع
آمده کسی گفت کہ فلان از حلقہ بیرون شده بود تا ہم کہ چہ کرد
و باز آمد از او پرسید کہ بیرون حلقہ چرا رفتہ بودی و چہ کار کرده بودی
او از خوف شیخ اخفا کرد و گفت وضوئی کرده حاضر شدم دیگر
کار سے بوقوع نہ آمد شیخ پس از تامل فرمود مگر تنباکونوش کرده
آنکس از کار کرد گفت رسیدہ تو دو دنیا کو همچنان مانند غبار سے
گرد و وانکار سے کنی اگر تکذیب ماسکینے بہ بین کہ از سینہ تو در سینہ
خود می کشم و از نفس بر می آرم و دم بالا کشید و ہمہ دو دنیا کو
از دہن خود بیرون گذاشت و گفت این چیست آنکس بر پا افتاد
و عذر تقصیر نمود شیخ ہا وقت فرمود از امر وز بر اربان خود حرام گزارا
و وہی دیگر در حرمت و سے از تمام نیست شیخ نیافتہم و در کتب او ندیم
و ہم اگر دو دنیا کو حرام مطلق بودی شیخ احمد قدس سرہ از دہن
خود کے بر آورد سے همچنان در سینہ آن یاد گذاشتی و تبر نے دیگر
بیرون آورد سے و از بزرگان قادیہ و پشتیہ و ہر ور دیہ اکثر کے کہ

مرتبه اجتماع و اشتد بر حلت وی زفته اند و بعضی از انهایی نوشیدند
 و حضرت تاج العارفین رضی فرمود که حرام نیست و ما در مجلس
 شریف شبیه وی را یافتیم و آنحضرت علیه افضل الصلوة والسلام
 بمن اجازت نوشیدن پدران مجلس دادوا انستم که قلبیان نمکشتم
 مگر این شبیه ناس تنباکو است که بان عادت گرفته ام و هم معلوم شد
 که کشیدن قلبیان حرام نیست چرا که شبیه حرام در مجلس شریف
 گنجایش ندارد و نیز بجرام کسی مجاز نمی شود اما حضرت مولانا
 رسول نمارضی اندر عهده که بر ترک قلبیان در عرصه طالب علمی از ما
 خشود شده بودند از سبب اجتناب درام بلکه فرمود بود که نیکو کرد
 ما نیز بگوید و تنباکو خوش نیست چنانچه حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم
 قدس سره که تنباکو خمیری سے کشید روزی در مجلس مولانا رسول
 حاضر شد و قریب تر شست بوی تنباکو خوش بود گفتگو از دست
 آمد حضرت مولانا رسول نمارضی و اگر کسی قلبیان کشد چنین کند
 ازین هم معلوم شد که نزد آنحضرت رضای حرام نبود پس منظر
 همانداری از حضرت تاج العارفین اجازت کشیدن تنباکو خواستیم
 فرمود اگر میکشیدی منع نمی کردم اما از سر نو عادت کردن ضرر
 نیست بقیانده خود را مقید کردن است و هم چون عادت شد اکثر
 وقت مراقبه و او را در غیبت بان می آید و از ان فتور در کار می افتد
 و هم شیخ العالمین رضی فرمود که در وقت سلطان اورنگ زیب

علماء شہر دہلی و قضیاتی محضرہ بر حرمت قلبیان و تنباکو کردہ
 بودند و از بادشاہ باجراسے حکم حرمت معاونت جہتند در آن زمان
 بزرگی بود بس عالم سنیہ و تشریح بگاہ عصر و تصرف و لایت
 فریدی و ہر خدمت قضا از وسع رونق گرفتہ بود و شہر ہیاگلی پور
 بار شاہ گفت تا و سے فتویٰ حرمت نندہ حکم بر حرمت نثران کرد
 کہ او ابوحنیفہ وقت ہاست و ہر کسے را بر تشریح و توجع و کمال طریقت
 و سے اقرار است با و ہنفسارا یعنی باید کرد و نامہ بدہنضمون نوشت
 آن بزرگ شہور بنام مولانا شاہ ہباز بود و در جواب نامہ نوشت
 کہ کیسے دلیل حرمت بر من ثابت نشد و این فقیر تنباکو می کشد
 بادشاہ بچیر و ملاحظہ جواب از علماء شہر محضرہ جاہک کنائیدہ
 و ہمہ را نوشیدن و و تنباکو و استعمال مولانا شاہ ہباز قدس سرہ دلیل
 حلت گرفتند و فتویٰ حلت دادند

ذکر مرض موت حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ
 و ملحقات از خطابات و بعضی حکایات عجیبان
 تعداد مجازان بیعت و ارشاد طریقت
 چون سال یک ہزار و دو صد و چہل و ہفت ہجری آمد و بلال
 سراپا صورت غم و بلال بیچین چہین ملک ستم پرست کج روش
 و بدخصال در چشم غمزگان خستہ حال نمودار شد فرمود آنحضرت

رضی اللہ عنہ کہ این سال سال آفت و بلاست و البتگان امن
 دولت را خیال پیش آمدن روز سیاه در دل راه نیافت از سیزدهم
 ماه صفر اثر فالج ظاہر شد و حج در دست حق پرست زیادہ بود
 کہ خواندن او را در تسبیح دشوار گردید و البتگان بمعالیہ افتادند
 هنوز تمام ترازان افاقہ حاصل نشدہ بود کہ مرض دیگری بشکر
 ضعف و ناتوانی غلبہ آورد و طاقت آمدورفت نگذاشت بہ
 بیت الخلا جهت قضای حاجت بشری رفتن بمنی تو نیست اما خرق
 عادیست کہ درین ایام بطہور پیوست عقل و درین بادراگان
 قاصرست و عاجزتر سیکے از آن جملہ آنست کہ باجناب ضعیف
 و ناتوانی کہ طاقت گام زدن نداشت در محفل عرس پیچ اول سینه
 بعضی خدام بعد کلیم تشریف آورد و از آخر شب تا نصف لہا
 کہ وقت برخواست محفل بودند شب فرمود و نماز باجماعت
 روز یازدہم در مسجد شریف ادا نمود باز شب دوازدهم بر وقت
 معمول رونق افروز مجلس قفل شدہ تا چاشت دوازدهم
 سماع صوفیان ماند بعد برخواست مجلس وقت نظر باز بمسجد شریف
 تشریف آوردہ نماز کرد و ترتیب مجلس زیارت موسی مبارک رسول
 کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داد خلق را باین سعادت گوین
 فائز گردانید سر سوار دستور و معمول اویب کہ در ایام صحت می کرد
 تجاوز و تفاوت نہ نمود علم و بصیرت افتادہ بود و حیرت بر حیرت

می افزود و بعد اختتام کار شب سینزدوم همچنان مرض شدت نمود و روز بروز ضعف و ناتوانی ترقی میکرد تا آنکه بلال ماه ربیع الثانی نظر آمد نا طاقتی درین عرصه زیاده تر پیدا بود اما در مجلس یازدهم و دوازدهم همچنان تصرف بکار فرمود که در مجلس عرس بیع الاول فرمود بود و زیارت آثار شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بستمور سابق نموده و همه خلق را کنانیده و نظر خلیق بجز ضعف پیری از مرض و ناتوانی آن اثری ظاهر نبوده باز از شب سینزدوم بعد غروب آفتاب فی الفور حرج مرض تزلزل گرفت و بسبب پریشانی خاطر خاص عام شد با چنین حالت یازدهم جمادی الاول و جمادی الثانی هم زیارت آثار شریف حسب معمول کرده و هم عرصه در آنکه اولاً پیش آثار شریف ایستاده می ماند و درین ایام بیماری نیز آن ادب فوت نه نموده و از شب بیستم تا بیست و یکم ماه جماد الثانی مجلس عرس حضرت تاج العارفین حسب معمول انجام داده و درین امتداد ایام ایام و اشارت به کسی از خاصان بارگاه پیش آمدنی روز سیاه بیان نمود که فی الفور از تصرف باطن خاطر و البتگان دامن دو را از خیال روز بدر باز داشتی که هرگز بجز صحت کسی را گمان دیگر نمی آمد بسبب آنکه اگر ظن غالب سامعین بسبب مرگ آید از غایت اضطراب آنها خصمه اصطلح است جناب مستطاب مولانا مولوی ابوالحسن کارخانقاه داری بدیدر امور خانگی غیر منتظم خواهد بود بسیاری

از یاران را کہ امر کے خلاف مراد بخواب یا در معاملات معلوم شد
 و در معرض عرض آورد و سے پاشنیدہ ناشیدہ کردی و سکوت
 فرمود و سے یا بنوعی تعبیرش گفتے کہ سخن بچیان سرسببہ مانی
 و ہم از علما بان آستان فیض نشان اگر کسی حاضر نشدے استفسار
 حال و سے فرمودی و طلب کردی و بغایت شفقت پر سبب
 کہ چرا برون آمدی و بعضی طالبان راز اشغال و افکار ہدایت
 کروے نقل است درین اثناء بیماری مولوی ابوتراب صاحب
 وامت برکاتہ بخواب دیدند کہ قبر شریف رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 در احاطہ باغ حضرت تاج العارفین رخ واقع است و من بوسہ
 بر جاسکے قدم شریفین میدہم باز بعد چند شب دیدند کہ در همان
 مقام قبر شریف حضرت امام حسین علیہ السلام است و بڑی
 بوسہ میدہم ہر دو خواب بحضور شیخ العالمین عرض کردند شیخ
 تعبیر فرمود و سکوت و زید بعد انتقال بہا بنجا قبر شریف و سے
 رضی اللہ عنہ کردہ شد نقل است مولوی محمد امام صاحب دست
 برکاتہ در عالم معاملات حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم ہیلوار کی
 قدس سترہ را دیدند بس پریشان خاطر عرض کردند کہ صحت شیخ
 تنہا دارم امید کہ درین کار بہت فرمودہ آید و جواب فرمودند
 بالفرض اگر ہفت و ہشت سال دیگر ہم حیات یافتہ تکلف نیست
 سن در فکر آنم کہ سے ہجو ایشان بجای ایشان نشنید کہ جو دیکر ایشان

احمد است چون سخن صحابو و حاجت تعبیر زنده است آنحضرت را از مولوی
 مفتح شنیده ایشا و کرده است و محمد مخدوم مخدوم عالم قدس و شان و گردا
 و برین از ایام طفولیت من آنقدر لطف و عنایت مبذول میداشت که در حاج
 تقصیر نمیتوان آورد و چند حکایات لطف و عنایت حضرت ایشان بنوعی
 بیان فرمود که لقیین وقوع خلاف مراد از ذیل مولوی مفتح برخاست این چنین
 هر روز سر می زد و کاتب الحروف می گوید که مولوی ابوتراب صاحب
 دام برکات می فرمودند که ما مقام قبر شریف رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم و مقام قبر امام علیه السلام از کسی نگفته بودم چون
 آنحضرت را در آن مقام دفن کردند آن خواب یاد آوردیم
 که خواب من و لالت بر قبر کمال حضرت شیخ رضا رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم دارد آنست که آن حضرت را در شان
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم قبولی خاص بود و قریب اتم
 و مناسبته کامل که هر ولی الرضیب نشد و خطاب سر و حه روحی
 وَقَلْبِي قَلْبِي وَحَبْسِي أَجَسَدِي اِزْ صَدْرِي وَهُوَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
 و آله و سلم و صبح و برهان ساطع بران است و صدق این جواب
 که اریب آید و بنا بر بعضی اکابر طریقه بر مزار شریف آنحضرت زده و در
 مقام بانندک تفاوت بوسه بر قدم شریف میدهند سیکه بنیت بوسه
 بر قبر شریف رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیگر بنیت بوسه قبر امام
 علیه السلام است بوسه بنیت قبر شیخ زده تا باشد که مقتضای مناسبت

آن حضرت و قبول و سے در حضرت رسالت باین بوسه ہا متابہ سوم
 و در چشم محسوب بزازان قبر شریف رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 گرم القصدہ نوبت بامہ حبیب المرہب رسید و طاقت خواندن اور
 حبیب نامذموی محمد امام صاحب دامت برکاتہ را ارشاد کرد
 کہ استغفار حبیب و دیگر ادعیہ کہے خواندم بر من باواز نبلند سخن
 تا باہستگی با تو فرقت کنم و اکثر وقت از غایت تکلیف تنفس رنگ سبزی
 مبارک متغیر شدی و آب فرو کردن نتوانستہ بہ قرطحتہ ان
 در کلوگرہ می شد کہ ایندای آنوقت در بیان نتوان آورد چون
 وقت نماز آمد سے و کسی را یقین کلی بود کہ تخریمہ بستن ہم در نماز
 ممکن نیست ساعتہ تا آن کرد سے و ہمہ حالت تکلیف در سلون
 آمد سے فرمود سے جانماز آرید و نماز گذاروی و لوافل معمولی
 چند رکعتہ ضروری ادا کردی و ساعتہ خفیف مراقب ماند سے
 بعد فراغ فرمود سے اکنون حرج و مرض بیاید کہ یک ندارم
 و باز در ایاز و تکلیف از شدت مرض مبتلا شد ہی ہر روز چنین
 معمول بود و با ایمنہ حالت زیارت آثار شریف دین ماہ حبیب
 ہم کردہ اما از زیارت ماہہا سے و بگر این قدر فرق نمودہ کہ از
 خلوت شریف ہمراہ آثار شریف باسباع تو الان تا والان خانقاہ جلوہ
 افروز شدند و آداب معمولی بے استعانت کسی ادا نمودہ و استیادہ
 ماندہ و بعد زیارت سماع صدوفیان حسب معمول شنیدہ و نماز عصر

باجماعت در مسجد خوانده بجلوت شریف آمد و تکلیف مرض در تیز شد
 تا آنکه ماه رجب بسر شد و ماه شعبان آمد و طاقت پہلو زدن بر
 کلفت نماند ہمہ اور اورا موقوف فرمودہ اختصار بہ نماز مکتوبہ و سنن
 آن و صلوات الاداہین و درود و چند نقل دیگر نمود روز یازدہم سبب
 غایت تکلیف نفس ضعف کہ مطلق طاقت حرکت نبود امر زیارت
 موقوف ماندہ روز دوازدهم شعبان فرمود اگر امروز ہمہ امر زیارت
 نخواہد شد باز کدام روز خواہد شد سامان آنها کرده شود و البتہ گمان
 دامن دولت متوجہ سامان شدند و نہ انستند کہ درین سخن
 سترے است و کلامی است سراپا اندوہ و غم و خیال ہمہ بان فیت
 کہ روز زیارت ہمین دو تاریخ یازدہم و دوازدهم در ہر ماہ مقرر است
 اگر سبب ابر و باد یا بیماری وغیرہ تاریخ یازدہم اتفاق زیارت
 نہ افتاد روز دوازدهم سے شود و اگر درین روز ہم نشد باز در ماہ
 دیگر سے شود و وجہ تعیین این دو تاریخ در ذکر آثار شریف سابقا
 مذکور شد نہ بار فرمودہ است کہ اگر امروز ہم نخواہد شد باز کدام
 روز خواہد شد و آنحضرت را ازین سخن اظہار آن بود کہ زیارت
 در ماہ رمضان خواہم کرد حیات استعمار آخر شد چون ہمہ سامان
 موجود کردہ شد خیر کرد فرمود و حال طاقت گام زدن ندارم
 کسی شخص کیسے طور تا مجلس زیارت مارا رسانیدے سیر عباد شد
 کہ در خاوان پس قوی وزور آور بود عرض کردند اگر اجازت

شود بخوبی و آرام تمام بر روش گرفته و سانس فرمود بلی تا وقت زیارت بیستم
 چه اتفاق می شود و معمول از قدیم آن بود که اول آن حضرت در مسجد
 شریف آورده نماز ظهر بجاعت می گذارد و بعد فراغ در پیش
 والان مسجد و در ایام اعراس ربیع الاول و الثانی در خانقاه
 می نشست و مردمان مقرر عمده برای آوردن آثار شریف از مکانی
 که در آن می نشستند می فرستاد می آوردند از خاصان بارگاه ارشاد کرد
 اگر حسب معمول از پیشتر روم طاقت نشست ندارم مگر همراه آثار
 شریف روم که راه همین است خلق در حیرت افتاد که طاکام زدن نیست و عزم میبری آثار شریف
 دارند اما کسی را در آن وقت قدرت عرض نبود تا آنکه مقرر آن عمده زیارت از نماز ظهر و غایت
 کرده مستعد آوردن تبرکات گردیدند چون از بالاخانه نیروبان
 آخر رسیدند میرعباد الله را حکم کرد که اندک استعانت باید تا ایستاده
 شوم ایشان دست در کمرداوه ایستاده کردند فرمود بگذارد که
 حاجت استعانت ندارم و عصا و دست حق پرست گرفته باشم آثار شریف
 بایستاد و سر سرج مرض شریفی کلفت بمقدم خادمان مقرر شد آثار
 شریف در خانقاه پیش والان مسجد آمد و مطلق استعانت از کسی بین نشان نکرد و در
 زیارت حسب معمول تا خواندن و غزل حیه بی و ستیاری عصا ایستاده ماند
 و همه خلق را بدستور زیارت کنانید و بعد فراغ تا اذان عصر مجلس سماع صوتیه
 مرقب ماند چون سبوت شریف آورد و باز همان سرج و تکلیف
 دو چند و نمود گویا بیماری و آرام در بد تصرف و شست بعضی مردمان

باز خوابی که درین ماه دیده بودند و از ظاهر تعبیر آن بس تغییر حال
 می نمودند بر آنحضرت عرض کردند چون خواب تعبیر طلب نمودم
 تاویل هم ندانست فرمود این خواب بر دو امر دلالت دارد یا امتداد
 مرض یا اختتام عمر و این حالات که دیده یقین بر مرگ نتوان کرد
 شدت مرض بر صورت هلاک در خواب و عالم مکاشفات نمودار شود
 و سخن با تمام راحت چنان کرد که مردمان را مهیعت با چنان تکلیفات
 باز قوی شد لیکن درین ماه هر روز می پرسید که کدام روز و تاریخ است
 حاضران گمان می بردند که از شدت مرض و طول عرصه بیمارگی
 نسیان بر وی غالب است و ندانستند که درین سخن بستی دیگر است
 و هم چند بار سولانا شاه ابوالحسن دام فیوضه عرض داشتند که در اتمام
 سابق همچنین من صعب بود و خلق بس بر ایشان بودند ازین بنده از راه لطف از
 شده بود که جائز نیست عرصه دراز باقیست و آن بیماری دیگر است که
 ازین بیماری بس بر ایشانم اگر میباید سال معلوم شدی مناسب تر بود فرمود چون
 یاد نیست که سابق چه گفته بودم و از کجا گفته بودم جناب سید العلماء ^{کعبه}
 ولست بر کاره مبلغ صد روپیه بنظر ضرورت رواند آوری و فرمود باطل
 بقدر ضرورت موجود است نزد خود امانت دارند وقت ضرورت
 طلب کرده خواهد شد هر چند عذر کردند که همین جا داشته آید شاید نزد من
 دور بود ضروری خرج شود جواب داد احتمال خرج نزد من قوی است
 میان ابوالحسن اگر خواهند دید و ضروریات امور خانقاه خرج خواهند

کردند و خود دارند چون نهایت ضرورت خواهد شد آن زمان از وی
 بعرف خواهد آمد و در اینهم موجود است بالفعل کسی نسخ در دست
 نمی شود و چند آنکه ازین سو میباید وقت ازان سوا کار ماند و همین
 میفرمود که گرفته تمکین امانت از خود دارند وقت ضرورت خواهد
 داد خاصان بارگاه را ازین سخن رنگ بر و شکست که مبادا اشعا
 بضرورتی باشد که پیش آن ضرورت فدای جانما آسان است
 آنحضرت بدریافت حال ایشان فوراً لجام شبدر سخن و عتقان
 توسن کلام تیرگام لبوسه راه و بچوسه و تشفی بر کشید و فرمود
 ایام بسنت خسرو دهلوی قدس سره قریب رسید معلوم نیست
 که میان محمد قاری را خبر است یا نه حاضرین عرض شد که همت
 از تشویش و تردد دارند فرمود بگوئید که از سامان وی غافل
 نباشند ازین سخن باز همه را اطمانیته آمد که تا سوم رمضان که رو
 مجاسن بسنت است خیریت است همچنین خطرات تشویش از ولها
 محو کرد و خلق را از پیش آمدنی بغفلت انداخته روزی
 میان اشرفی خادم بارگاه را از راه شفقت فرمود میان حساب
 و کاظمی در سفر بیهیقت کردند و از بیماری ربانی خود بستند
 و از بچ و دنیا پاک شدند حالا این کار مشکل تنها بر سر شما افتاد
 و هر بار که جناب مولانا شاه ابو الحسن صاحب دام فیوضه کیفیت علاج
 مبارک پرسید فرمودی از باطن الشرح است اما بظاہر ضعف زیاد

معلوم میشود اگر دو اسے ضعف موجود باشد بیارید و هم حکایت
 این گنگار مولف کتاب در ذکر کشف قلوب گذشته که بستم یا نوزوم
 الغرض کسی تاریخ بود که شب آن روز فکر خرج ماه رمضان بودم و از ^{سینه}
 ترو سخت بود که از نان خشک هم سامان افطاری نداشتم در دل
 می اندیشیدم که اگر حق تعالی مبلغ ده روپیه عطا فرماید انجام
 امر ضروری ماه مبارک می تواند شد برب الکعبه که کسی را از بیچارگی
 اطلاع بوده باشد صبح آنشب هنوز در خلوت شریف حاضر نشد
 بودم که جناب مولانا شاه ابوالحسن صاحب دامت فیوضه خطاب فرمود
 بیماری من از تشولیش ابوالحیوه دو چند شده است معلوم نیست
 که روئے تشولیش تمیدی است یا تشولیش بیماری من یا تشولیش
 و اگر جناب ایشان عرض کردند که بجز ترو بیماری حضور دیگر
 چه تشولیش است چشم پر آب شد که از اثر گریه و سستی شد
 عنده همه حاضرین گریستند و فرمود غالب که ترو ماه رمضان گذشته
 باشد تشولیش می دیدن منی تو انم چکنم که نقدی موجود ندارم
 معذرا از جای مبلغ ده روپیه استقراض کرده باور دهند که ازین فکر
 فارغ شود غرض داشتند که تدبیر آن کرده خواند شد لیکن بقی
 داتم که از ترو بیماری حضور رنگ روئے و سب روی شکسته
 است باز فرمود بیله برود ترو گذشته باشد اما امروز بلکه همین
 وقت از ترو تمیدی او را فارغ باید کرد و تقید مبلغ نمود مولانا

مدوح ازین تقدیر متحیر بیرون خلوت شریف تشریف آوری و مبلغ زکوة
 استفراض کردند و بمن دادند و با حرا بیان فرمودند گفتم شب در بل
 سے اندیشیدم و درین فکر بنجواب رفتم مولانا برین عطیہ وسے
 رضی اللہ عنہ باہکیسان و محتاجان بسیار گریست و ماہم از خود
 رفتم چون بخود آدم اندیشہ آن آمد کہ چون بر خطرہ با او بود بعد مکار
 و تفاوت بسیار اطلاع داد و اسے برین در وقت گناہ و بس
 مضطر شدم و درین اضطراب سلطان و بیچان ماندم نہ جناب مولانا
 رانہ مارا خیال دگر آمد بعد انتقال دستند کہ این قدر استحال و عظیم
 بر آئی آن بود کہ تحمل دو دو و تخم و تشویش نبودم یکے غم مصیبت
 آن حضرت دو م فکر رمضان شریف بنا بر زین تعلق فارغ کردہ بود
 کہ مصیبت رافقہ و فاقہ دو بالاسے کند وہم تہ روز قبل از رحلت
 فرمود شب حضرت تاج العارفین و والدہ را بجواب دیدم کہ برا
 عیارت تشریف آوردند و استفسار صعوبت مرض نمودند شکایت
 از تکلیف سرفہ کردم کہ دین ضعف و ناتوانی تحمل صعوبت و بی نام
 فرمود و عنقریب موقوف خواہد شد و نبوسے بیان کرد کہ ہمہ را
 یقین صحت آمد و فی الجملہ طمانیت دست دادہ ہر چند بظاہر مابس
 کلی بود اما محمول بر است و عرصہ بیماری می کردند و آنحضرت
 در پردہ اطلاع امر و گمخطور داشت چنانچہ پہ بلون خاطر اشرف
 آن بود کہ در گوشہ کہ حضرت تاج العارفین رہنہ غسل دادہ شدہ

بود بهما سجالات را بیزند و غسل دهند صاف گفتن بنظر اضطراب
 و البتگان مناسب ندید و در آنجا بنظر احتیاط که با پی کسی زنده
 صندوق و غیره اسباب داشته بود میان اشر فاعلی را کیفته
 قبل از روز رحلت فرمود و عجب است جائیکه حضرت تاج العارفتین
 غسل داده باشند این قدر آرایش خس و خاشاک افتاده باشد
 دهند و قماح سازند و جاروب کنند ازین چیده آن گوشه را خالی
 و صاف کنند که بروقت توقف رو نماید و از دو سه روز قبل که اکثر
 اوقات تغییر حال شده بعد افاقه تسکین دل خستگان نمود
 و فرمود که اینهمه حالت ضعف مرض است و بگریخت است
 حکیم ابوالمظفر صاحب وقاضی خیر الله صاحب که بهر عبادت
 از وطن آمده بودند بفرورستی غم خصت مرعبت داشتند اما
 بملاحظه ظاهر حال بیماری جرات عرض نبود باوراک حال ضرورت
 یک روز قبل از سفر آخرت هر دو بزرگ را خصت داد و تغییر
 چهره ایشان دید فرمود اگر بلال رمضان خواهیم دید صوم نخواهم
 گذشت آرزای بے رغبتی غذا موقوف است الا و آنرا وقت
 افطار استعمال خواهیم کرد و سبب صواب بمولانا دام فیوضه نمود که
 علاقه معالجه از ایشان بود و ایشان مبالغه در منع می کردند و دید
 که خاطر ایشان ازین سخن هم منشرح نگردید فرمود اول رمضان
 یا دوم آن بالضرورت باز خواهند آمد تا رفع نازکی کرده سوم ماه

مجلس سنت درک کنند ازین کلام همه حاضرین را یقین بخشید که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بسنت اهتمام تمام دارد البتہ تا این مجلس خیریت بوده باشد
 و اندکے راحت بر بشیرہ اند و گہنیاں بایست دیگر برفع اند و تشنید
 فرمود میان شہر فعلی ارشاد نمود کہ براسے من کہ ام رنگ
 تجویز کردہ و بہر خود چہ رنگ خواستہ ایشان عرض داشتند
 کہ رنگ معمولی بسنت ارادہ دارم و از حضور سر چہ ارشاد
 شود بر و مال حسب معمول از نارنجی یا محض خوشبوی رنگ
 دادہ حاضر آرم تبسم کرد و فرمود کہ کسی رنگ نہایت بہتر و معقول
 کہ هیچ کس نہ داشتہ باشد برای دستارین تجویز کنند اما غایت
 خوشتر رنگ و شوخ چون تمام تر بالشرح خاطر این سخن نامی کرد
 و دستوار این طرز سخن گاہے نبود و لباس سفید و در روز بسنت
 ہم میداشت رنگ نہی کنانید ہمہ ہا و ہستند کہ درین وقت
 مزاج مبارک رافی الجملہ بالشرح است و اکثر مقتضای حلاق
 ذاتی قلوب حاضرین را از کلام شیرین بشرح سے گرداند بر ہمان
 و تیرہ دلہا سے خستگان و خاطر ہای مشوشان را تفریح می
 بخشد اما از اہتمام مجلس بسنت تا آنروز با یقین خیریت بہت
 و ہر کسی را اہتمام مجلس آنروز افتاد حکیم قاضی روانہ وطن شدند
 و مولوی محمد قادری را طلبیدہ فرمود کہ آرا بایش مجلس بسنت
 حسب دستور باید کرد و ایشان را نیز ازین تقید طمانین و بہت داد

متوجه انجام کار شدند شب بخت نهم شعبان پرسیدند فردا کدام
 روز است حاضران عرض کردند چشمت چون شب بخت نماز صبح
 گذارد و ساعتی مراقب نشست مولانا مدوح کیفیت مزاج اقدس
 استفسار کردند تا آنکه تمام با کمال ضعف و ناتوانی فرمود خوش است
 اما ناتوانی بسیار است اگر توانند بپای رفع آن کنند ایشان قدری یا توانی
 دادند اندکی از آن بیاس خاطر مولانا گرفت و فرمود بیدار بید که باز خواهی
 داد زنان را از فرزندان و همسایگان که هر روز به تناسی ملاقات می آید
 و بوشده فردا محروم میرود طلب کن و عبید مولوی محمد حسین را اشاره
 کرد که در حساب در بر آید گرفتن شیرینی ایستاده است در یک بشاو
 و می را شیرینی ده و نخصت بنام مولانا عرض کرد که عبید مولوی مذکور چون
 می آید آوازی دهد غالباً که هنوز طفلی باشد فرمود امروز برخلاف عادت
 خاموش ایستاده است حسب حکم در راه او کردند دیدند که پس در ایستاده است
 او را شیرینی داده نخصت کردند و عرض نمودند که درین وقت ضعف بسیار است
 دیگر وقت اشباح نسواة را اطلاع کرده خواهد شد تا حاضر شده بیدار
 جمال با کمال سعادت اخروی بردارند فرمود وقت دیگر هجوم مروان خواهد
 گردید آنها محروم خواهند ماند و اکثری از آنها حاضر آمده منتظر احازت عیادت
 نشستند مولانا گمان برد که در وازه خلوت کشاده می شود خلق هجوم
 می آرند بنا بر سبب بیدار که وقت دیگر هجوم مروان خواهد شد باز عرض شد
 که بعد رفع ضعف تملیه خواهم گنایم پذیرش او کرد خدا و اندک که آید که آن

تخلیه در آن وقت مناسب باشد یا نباشد این وقت بهتر است
 هر چند ازین کلام پر تشویش و سرپا اندوه مضمونی دیگر بردل حاضرین
 متمکن بود اما به نسبت اهتمام مجلس نسبت که سابق ارشاد شده بود و هم
 یقین داشتند که هر سه چهار روز عرصه دولت دیدار باقی است بنا بر
 مولانا دام فیومند آمدن لسواة راهبر عیادت در آن وقت تکلیف ضعیف
 تجویز نمیکرد و میخواست که وقت دیگر یار و زد دیگر آنها طلب کرده شوند
 العنرض یک پاسبان روز برآمده باشد که زمان مقصود دیگر همانان
 که از شهر عظیم آباد و غیره بهر عیادت آمده بودند در خلوت شریف
 حاضر آمدند با وجود آن قدر ضعیف و تکلیف سرفه که آواز بند بود
 و سخن به نرمی تمام و آبستگمی فرمود که بسیم قریب بتال رسید
 با هر کسی از راه شفقت مقتضای اخلاق ذاتی تملطف نمود
 و تالی بکلمات صحت خود میداد و هم در پرده تسکین خواطر
 ارشاد کرد که شما بیان از سه روز منتظر ملاقات بودید که بعد
 یک پاس هجوم مردان می شود و وقت فرصت همین است
 بنا بر همه فرزندان و خویشان را از شما بیان طلبید هم قریب
 نصف النهار فرمود که اکثر مردان در خانقاه منتظر اند حالاً
 شما بیان رخصت شوید و مولانا ارشاد کرد که در وازه بیرون
 را واکنند چون در واکر وند و مردان حاضر شدند اول وقت ظهر بود
 پنج باشش و قبضه بر نصف النهار آمده باشد که دفعات غیر در حالت پیدا آمد

بعد افاقه قصد استنجا کرد و بسبب چوکی با پنجاه متوجه گردید
 مولانا عرض کردند که طاقت مطلق نسبت طشت می آرام همین جا
 از بول فراغت کرده آید فرمودند خواهیم رفت و اندک تا می نمود
 گو یا سه موضوع نبود بی استعانت احدی بر چوکی که از بسته
 آرام پنج شش قدم فاصله داشت رفت احتیاج بول ساقط
 دید باز آمد و تلاش میان اثر فعلی نمود کسی عرض کرد که پنجاه
 رفته است فرمود خیر او از بادشان مکنید بعد طراغ خواهند آمد
 مولانا استفسار کیفیت مزاج اقدس کرد ارشاد نمود بیاطن
 خوش است اما بظاہر اینهمه اثر ضعف است دیگر هیچ نیست
 اگر توانند تدبیر آن کنند در آنوقت مولانا راترود سخت آمد
 که در خود نبود با اینهمه از نبض و بشیره آنقدر گمان نبود که در
 قیامت بر پاشد فی است باز فرمود بقضای حاجت بشری
 خواهیم رفت و بی استعانت زفته بر چوکی با پنجاه نشست احتیاج
 ساقط دید بی بول و خالیط باز آمد و بر مصلایع جانماز رسید
 که حالت متغیر شد مولانا دام فیوضه و مولوی محمد امام دست
 بر کاه و مولوی محمد قادری از جانماز با استعانت تا بسته آرام رسانیدند
 مولانا سه مبارک آنحضرت بردوش و سینه خود گرفت قبله رو
 بر بسته آرام نشست و پس پشت مولانا میان زمین که از خاوان
 بودند تکیه بازده شسته بودند تا مولانا با طمیان آنحضرت را

استغاثت کرده باشند و باروم و اسپین آمد و رخت ازین جهان
 برداشت **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** نه صد صوت نزع بود و خرج
 تنفس سه ساعه نجومی بر نصف روز گذشته بود که این روز
 سیاه و البسندگان و امن دولت را پیش آمد و سبب این شد
 اختفاء آن بود که چند کسان از یاران مستعد بران بودند که
 چون بالیقین سفر آنحضرت بسوسے عالم قدس معلوم شود
 مابان قبیل از آنروز جلا سے وطن سازیم و خانه بر باد سے
 و کوه آبادی اختیار کنیم دیگر روی این نصیب نه بلینیم ^{بخصوص}
 بعض از فرزندان که ضعیف القلب بودند طاقت تحمل این علم
 نداشتند عزم جازم بر جلا می وطن داشتند و تقصیر ترک آل و
 عیال میکردند و می گفتند که هر صیبت پیش این مصیبت آن
 تر است و حال ایشایان بر آن حضرت بلکه بر دیگران هم ظاهر
 بود **الفصل** این کمینہ بارگاہ و مولوی ابو تراب صاحب
 در خانقاه سراپا صورت غم و اندوه نشسته بودیم که جناب مولانا
 کسے بطلب فرستادند و مولوی علی سجاد و مولوی محمد حسین
 قبل ازین حال براسے حاجت بر مکان خود رفته بودند ما پر
 بر اور بجزر و آواز طلب پائیر منہ دویدیم اما آنحضرت را نیافتیم
 سه جان رحمت خود دید و بجانان نرسیدیم * دل خسته شد
 از درد و بد زمان نرسیدیم * سوریم که گشتیم لگد پاسے سواران *

در بارگه پائے سلیمان رسیدیم * و کپہار شورتیامت غلبه بخوان
 و خانقاہ بیان و پرده گیان حرم عصمت برخواست و آفتی بر دل
 خستگان رسید بجوم غمزدہ گان نامتبان انقدر شد که در خانقاہ
 از کثرت خلق مسلم و کافر حاجی قدم داشتق نبود و چون لطف
 عام و سے رضی اللہ عنہ و انما مبذول حال بر خاص و عام بود هر که
 و مرے می گر لیت و سے گفت کہ حالا ما پیہ میتم شدیم اکثون نواد
 ہی بیچارہ گان کہ کثرت غمزدہ گان را غمخوارگی کہ سازد گنگاران را
 شفاعت کہ نماید و لب شفاعت کہ کشاید و از نکبات کہ وار ما نہ ہمہ ما
 بر یک حال میگر لیتند ما مصیبت زدہ گان بخت نارسا و رتیہ تجمیر
 و تکفین شدیم و سے گفتیم کہ حالا مطلب ہر رموز و ہر کلام ہمیدیم
 معنی ہجوم مردان و طلب پرده گیان عصمت بہ عبادت نیکو و فقیم
 ہمدین حال جناب مولانا میان اشرفی را پرسیدند کہ بر اسے
 تجمیر و تکفین چیزے ہست غرض شدت بیخ شش رویہ بودہ باشد
 مولانا فرمود پارچہ کفن از نذر قرض آرید از عقب قیمت ادا کردہ خواهد
 و نرد و خرج بود کہ درین وقت کہ کسی را جو اس درست نیست چہ تدبیر
 کردہ آید و مبلغ بسیار سے باید جناب سید العلماء سند العرفاء را یاد آمد کہ
 مبلغ صد روپیہ یقین کہ بر اسے ہمیں روز مصیبت امانت داشتہ شدہ
 بود و ارشاد نمودہ بود کہ وقت ضرورت طلب کردہ خواهد شد مبلغ مذکور
 آوردہ مولانا سپردند و قصد حال بیان نمودند و زار زار گریستند و حال

از مایان کس را ازین امانت خبر نبود حتی که میان اشراف هم مطلع
 نبودند فی الجمله از نزد خرج طمانیته دست داد که حکیم اشراف با حال
 پریشان گریان گریان آمدند و بی مبلغ صدر و پیه آوردند و گفتند که ما را
 هم شریک این سعادت فرمایند و هر گاه اکثر در ایام محبت میفرمود
 که مردمان در کندن گور از کافر و مسلم با یک نوازند ما را خوش نمی آید که کافر
 در کندن گور شریک مسلم هم شود در آن وقت نشوید خود بخود میفرماید
 و شاه خدا بخش را خیال آن آمد که ما همه با وضوء هستیم همان به که قیصر
 بنسیم که بهترین سعادت و آخرین دولت اخروی است چون کمر
 همت برین کار بست لبند میر روشن علی بیرون و حیدر علی عرف
 حیدر و میان طالب علی و برکت الله شطرنجی باف که خود را از صوم و صلوات
 و شغال و انکار بس آراسته بود و دیگر مردمان مقتله شریک میر موصوف
 شدند و رود گویان قبر درست کردند و این کینه بارگاه و سوگواری
 و مولوی علی سیار و مولوی محمد حسین در مقام سید حضرت تاج العارفین
 سید در دست کردیم و سید شریف را غسل دادیم و نور چشم محمد مجیدی و
 محمد وحی بدو آب میگرداند و دیگر فرزندان عالی و جناب سید العلماء
 سند العرفاء و مولوی محمد علی اکبر بیرون حجره السجد بودند بعد فراغ
 غسل و کفن نماز ظهر گذارده لاش النور و ظهر بر درگاه حضرت
 تاج العارفین میبردیم که چابو تره و سلیح است و از کثرت نمازین خانقا
 گنجایش نداشت سید العلماء را است کردند نماز جنازه شد از اولام

تشریح

تشریح

خلق با آن سمعت چابوتره هم کافی نشد هر کس هر جا که جایفت بنما
 ایستاد و واقف شد اگر دسیه العلماء بعد فراغ پاپوس لاش مطهر
 کرد و زارگر گسیت و مضمون قد خربت المدینة از زبان حال بیان
 من فرمود اندر قبر شریف این کلمه بارگاه و نور چشم محمد و صی و محمد پیغمبر
 و خدا بخش فرستیم و از بالا مولوی علی سجاد و مولوی محمد قادری و مولوی
 محمد تازی و میان طالب علی و دیگر دو گاران جسده شریف را در قبر و او را
 از غایت غم و فراطالم جناب مستطاب مولانا ممدوح برامی ویدار خیر
 در قبه شریف فرود آندند و کفن از چهره انور برداشته دولت
 شرف زیارت اخیر حاصل ساختند بے اختیار از غایت اضطراب
 زارگر گسیتند که دیگر اند و بگمان راطاقت اصطبار نماند و همه
 آب حسرت از دیده دریا بار می رختند و هر کس مضمون
 این شعر ادا می کرد **باما هر آنچه کرد و بجا کرد روزگار** الا همین
 که از توجید کرد روزگار **چه بخاطر رسید یار مرا** که به سحر ان سپرد
 کار مرا **بانا فلک ارجفا کرد** چه شد که **وزیر مرا جدا کردی**
چه شد که چون آخر کار بے تو با ایستے بود **اول بتواشنا**
کردی چه شد که عجیب و غریب امر کیه خلق را در تحیر
 انداخت آن بود که بعد انتقال زنگ بشره مبارک هرگز تغییر نمی
 نیافتد بلا فرق عالم خواب معلوم میشد و چشم حق بین بند از غیاب بود
 وزر می و گریه جسده شریف از عالم حیات مطلق تفاوت نگرد و بگو

میت از جسم پاک قبل از غسل بمشام کسی نرسیده و اندک بسم
 بر لبان حق بیان ظاهر و باهر که هرگز کسی را از حاضرین یقین نتقال نمی
 آید بمرتبه که جناب مولانا دام فیوضه دست بر نبض نهاد و حرکت نبض
 نیابت دست پیش پره بینی آورد نفس باریک امتیاز کرد و صحبت افتاد
 و بدگیر برادران و حاضران فرمود شاید از غایت تشطط ما را سکون و حرکت
 نبض ممتاز نمی شود شما امتیاز کنید چه حالتست همه با مره بعد
 اخره دست می بردند و گرمی نفس باریک امتیاز میکردند و بر لب
 مبارک همچنان بسم و ازین سبب تا سه ساعت نجومی در جمیع تکفیر
 توقف رونمود و آثار زندگی از عدم تغییر رنگ بشیره و گرمی و نرمی
 بدن زیاده تر در انجام کار متوقف گردانید خصوصاً در بدن
 بانگ گرمی مثل عالم حیات بعد غسل و کفن همچنان بلا فرق
 باقی ماند وقت اول عصر از دفن فراغت شد و باعتبار رویت
 بلال بلا اختلاف تاریخ و دوم ماه رمضان مجلس چهارم ترتیب یافت
 و آنانکه بودند حاضری اول و دوم ماه رمضان خصصت وطن
 یافته بودند حسب حکم حاضر آمدند شریک فاسخه چهارم شدند
 و بر حال خود میگریستند که خلاف عادت حکم حاضر شدن
 اول ماه رمضان یا دوم ماه براسه همین بود و رزنگاه
 چنین نقیب نضر موده بودند همیشه شب سوم یا روز سوم
 وقت طلوع آفتاب ما در افتادگان از دولت می رسیدیم

و داخل محفل سنت میشدیم ندانستم که مراد از تعیین تاریخ اول یا اول
 وقت تاریخ دوم چنین بود و روزی هرگز نمی رفتیم و خاک غم بر سر میرنجفتند
 و ذکر فاتحه آن حضرت در روز عرس و سبب قتل کردن قبل از وقت
 رحلت در ذکر فوائد که در آخر کتاب خود هم نوشت بلفظ قلم آورده خواه
 نقل است میان احمد لیسر کالانی ملکی و اعطاء صاحب در فاتحه
 چهارم شریف آورده بودند می گفتند که روز چهارشنبه در موضع کوه
 که وطن منتهی ناصر علی مترویش سیاح وارد شد کار پر و ازان نشسته
 وقت غم طعام برای او بر دستار خان نهادند قبول نکرد و
 نخورد هر چند سستی بکار بردند و غمنا نمودند فرمود این پنجه شمشیر
 ازال حرام است فقیر را از خوردنش معاف و ارید و بس مشوش خاطر
 بود مردمان خیال آنکه شاید سبب توقف در طعام رنجسته دارد و هملا
 صورت از غایت گرسنگی است معذرت بسیار کردند و سبب تردد
 پرسیدند گفت رنجی ندارم که معذرت می کنید اما تشویش خاطر متجاوز
 التقریر دارم و چاره کار ندانم گفتند آن چیست گفت بلا عظیم
 فردا که روز پنجشنبه است بر عالم پیشانی بدلی است و از فلک بر زمین نازل
 شد بدلی است بزرگی است درین زمانه که اگر اوراق قطب عالم گویند
 سجاست و اگر غموش اعظم خوانند سراسر است گویا پیغمبر وقت خود است
 در میان قوم ازین جهان نخت سفر خواهد بربست و جو و شریف او
 باعث امن و امان جهان بود ذات بابر کات او آیت بود از

از آیات رحمت خدا نموده آفتاب رسید است و چه قیامت پیش از آن
 است پرسیدند کجاست گفت که ازین قریه قریب است سمت مشرق
 گفتند درنگال یا در کلکته گفت ازین قریب تر همچنین استفسار میکردند
 و آنهم شانی قریب میداد آخر گفت قریب عظیم آبا و پینه جانب مغرب
 بلکے است مشهور لقبیه پہلواری چون خبر باری آنحضرت رضی
 اللہ عنہ و اطراف و جوانب نماز لها شائع بود مردمان آن قریه را بقبر
 شد که مراد وجود پاک آنحضرت است که بالفعل در نماز اقامت مند
 نظیر دارد و با وجود اختلاف ملت که آن قریه یعنی موضع کجوه در
 رفس و شیع نگو تمام دارند در آنوقت کسی از منکران و معتقدان
 را بوشش برجا نماند و دست تاسف می مالیدند که روز جمعه در آن
 قریه بر انتقال آنحضرت رسیده که روز پیش از آفتاب عالم تاب
 از اوج هستی به حقیقت این خاکدان غروب شد و جهان را چون
 شب تیره در نور گذشت نقل است مولوی آل حسنین در عین
 باری آنحضرت از القضا سی ایام خصت روزگار و بد مزاجی حاکم
 و مخالفت خورده چنان ناچار خصت شدند چون مقام روزگار
 شان از وطن پنج منزل مسافت دشت منزل اول در قصبه جیره
 که از قصبه پہلواری مسافت دوازده کرده واقع است کردند بزرگوار
 خود رسید و لاور علی رحمہ اللہ را خواب دیدند که بکمال عتاب فرمود
 باز کرد و مر که پس مرد شیخ العالمین جلوہ افروز عالم ارواح خواهد شد

و در فانی را بد رو و خواهد کرد از ثواب نماز جنازه خود را محروم مدار
 صبح مضطر مراجعت وطن کردند و رسیدند در مان از دوستان
 واقارب سبب مرحمت پرسیدند اخبار سر کرد و گفت هرگز دل برستن
 متوجه نمی شود و منظر اب میکند بنابر آن آدم بعد سه چهار روز دیگر
 روانه خواهم شد بعد وقوع این حادثه جانگناه و فراع از رسم چهارم
 سبب مراجعت ظاهر کرد و هم مولوی افضل علی در آن عصر شب
 کلکته بودند می گفتند کسی که خبر انتقال آنحضرت رضی الله عنهما و اهل اسلام
 و نصاریه شنید تا سفاک میکرد و می گفت که این چنین مردی صاحب
 دین متوکل کبریتا حرم بود با آنکه آنها بجز نام و وقت تا متر نبودند مگر کمال
 آنحضرت و توکل و سب برین خانقاه داری هر جا شالع بود و متمکن هر
 قلب خاص و عام و کسی را از شرق و غرب انکار نبود بلکه اکثر و بسیار
 که بظاہر طعن و تشنیع در حق و سب رضی الله عنهما میکردند و عداوت
 میداشتند در مجلس خود که ذکر شایمان زمانه می آوردند همه را کاتب
 می گفتند و مکار می داشتند و کمال آنحضرت را در شریعت و طریقت
 اعتراف می نمودند و وجود پاک دی را بر روی زمین غنیمت
 می شمردند و در حل مشکلات رجوع می آوردند و التماس دعا میدادند
 خصوصاً در بیماریا و اکثری بر دست حق پرست و سب از عقیده
 باطله و بایبیه توبه کردند نام تاجان و معاندان ثبت این فرط اس سباسب
 ندیدم که خالی از زیادت و خصومت این سرد و طائفه نیست و هم کوفته

قبل از آن حال اکثر نظر کیا اتر سوا فلندسے گات لیسوی دروازہ
 خلوت گاہے پہیلوی خود گاہے پس پشت گاہہ ببالین و بی بی
 پای دراز کردہ را بسوے خود شبیدی کہ خادمان گمان دروپا و اثر
 سرماے برزند و چون نے پر سیدند فرمودے تکلیفے نیست
 و گاہہ تبال جانبے نگاہ کردے و پر سیدی کسیت ازین امر ہر
 کسے ظاہر و باہر نیست کہ امر و بگیرت یقین کہ احضار ازواج طیبہ
 اولیاء کرامت لیکن کرا مجال کہ استکشاف ابن حال نماید الا از آثار
 و فراین ہر کسے را متیقن بود کہ بجز ابن امر امرے و گرنہست و احضار
 ازواج طیبہ ہمہ کسان محمول بر تفاقے مرہنے کرند

تصرفات بعد الوفا معہ ملحقات

روز دوم انتقال کہ جناب سید العلماء براسے نماز صبح از مکان خود
 مسجد شریف شریف آوردند ہنوز شجرہ امامت نہ بندہ بودند
 در دل پاک مشان خیال آمد کہ سابق نظر شرح وضع حضرت شیخ
 العالمین در قرارت قصر میگردم اکنون اکتفا بر آیت قصیر ضرورتے
 ندارد و دست بر شجرہ برداشدہ بودند یکبار دیدند آنحضرت رستے
 را کہ بر ہوا شریف آوردند فرمود قرارت طویل خواہید کرد لیکن بیان
 ابو الحسن را اندازد تکلیف خواہد شد کہ پابہ ہنسنے موزہ پوسین
 و شہی و رہبانی نمازے خوانند و وقت سراسر سید العلماء

را ازین حال از سابق خبر بود و تحریریه بستند اما فراتر نصیر کردند
 و بعد نماز پرسیدند که جناب حضور درین وقت سرمانظر آرام یا موزه
 یا پائینا به پوشیدند جناب استطاب و ام فرمودند گفتند که چند آن تکلیف
 سر وی نبود بنا بر پاپرینه نماز آدم بعد فراغ او را و سید العلماء
 حال در ذکر التفات آمد وی رخصه احدی نسبت به جزئیات بیان
 فرمودند نقل است غریب تر که در عرصه انتقال آنحضرت رضو حاجی
 مولوی آل احمد از سند احادیث بخاری و حج و غیره ارکان فراتر
 یافته در شهر حیدرآباد مدرس مولوی شجاع الدین محدث باشتغاف
 دیگر کتب حدیث و سندان سرگرم بودند میگفتند که مجذوبی در آن
 شهر بود که گاه در مدرسه آمدی و به ترویج کسالتفات نکردی
 و کرد من طوف نمودی و گفتی نبیره نعمت اندولی است و سجد کرد
 هر چند مولوی ممدوح و مایان منع می کردم نشیندی و همه حاضران
 تعجب میکردند بارها درین عرصه این حرکت بطور آمد و بر کمال آنحضرت
 خلقه یقین کلی آمد که آن مجذوب را علاقه ازان جناب ظاهر نبود
 و ملاقات دشت چون خبر انتقال رسید مولوی موصوف در آن
 شهر رسم چهارم ادا کردند و حفاظ بسیار جمع کرده ختمها نمودند
 مهتم در آن ایام بعد فراغ فاتحه چهارم میرعباد شد سلسله افتد
 بسبب غایت حزن و بر فاستگی و پریشانی دل که از لوازم غم
 و اندوه است بوطن خود رفته بودند چند روز در مراجعت توقف

روداد و از آنجا که در وقت آنحضرت رضی الله عنه علاقه و دوستی
 و تعویذات و دادن محتاجان تعلق با ایشان داشت در حاجت
 روالی خلق فتور و راه یافته اکثر محتاجان می آمدند و از عدم
 و نعمت جناب مستطاب مولانا شاه ابوالحسن صاحب دام فیوضه
 و غیره اقبیت و دیگر خادمان محسروم از مقصود می رفتند شبی در خواب
 دیدند که آنحضرت رضی الله عنه شریف آورد و فرمود شما
 اینجا توقف کردید و کار حرج است ابوالحسن بنظر شما هستند و تعویذات
 نوشته بهر حاجات که داشته آید کسی را معلوم نسبت زود بروی
 صبح که بیدار شد ندانی الفور روانه میبویب شدند حاجات اوقات
 پرسیدند که شب خیال معینی نبود امروز همین از خواب بیدار شدند
 و این قدر مستعمل اند یا خیر است جواب شافی ناگفته ره گراسی قصبه
 شکر که پهلوانی صانها الله تعالی عن اشر و الافات شدند وقت مغرب
 مع الخیر رسیده بیان واقعه نمودند چون این حکایت بنظر عنایت
 آنحضرت بر حال مولانا مدوح تعلق به ذکر مولانا داشت که بعد از غنایم
 ذکر آنحضرت و دیگر بزرگان گفته آید لیکن از آنجا که شتله تصرفات
 آنحضرت بود هم در اینجا بقبضت سر بر آورده شد نقل است
 مولوی فاضل علی پهلوانی می گفتند که چون از شهر
 کلکنه بسبیل کشتی عازم وطن شدیم روزی بمنزلی رسیدیم که
 هشت منزل کشتی در آن مقام بسته بود ما هم مقام کردیم و در پاس

برسید جوش و طغیالی بود قریب نصف شب ابر و طوفان ہو ا
 برخاست و کتاره آسمان از هر طرف گرفت چون شب تار بود تیرگی
 بر تیرگی افزود که دست راست نمی شناخت همه مردمان کشتیا
 از تملک کشتی بجان آمدند و چند منزل کشتی غرق شد شور و فغان
 غرقان بر آسمان میرفت و کسے کسے را مطلق نمے و دواز
 ملاح پر سیدم کناره کجاست گفت هیچ نظر نمے آید لست گشتی
 شکست حالاندا تم چه پیش آمدنی است از استماع اینحال ما هم مستعد
 کار شدیم و دل از زندگی برداشتم یکبار برق خندان در شبید ما هم
 دیدیم کشتی با بر عین کناره بود و ملاح آواز داد بر کناره ہستم کس از
 کشتی رست و باز کشتی را گرفت کہ مبادا اور آب عمیق رود و او موج
 غرق شود تا آنکہ ما ہمہ از تملک نجات کلے یافتیم کشتی سلامت ماند
 و از کشتیاں دیگر اثرے نیافتہ شد کشتی خود را خوب استوا
 و محکم بستیم و باز خواب شدیم و دیدیم و ستیکہ کوہن حضرت
 شیخ العالمین رضی اللہ عنہ کہ شریف آورد و فرمود بارے
 خیریت گذشت الحال جاے تر و نیست خاطر جمع دارند کہ دیگر
 خطرہ کشتی شما نخواہد شد صبح کہ مع الخیر بیدار شدیم اثر کشتیا
 دیگر کہ در آنجا شب مقام کرده بودند نیافتیم تا سفت بر حال آن غرقان
 از انجا روانہ گردیدیم تا رسیدن شہر عظیم آباد گاہے اندک تملک ہم
 پیشین آمد نقل سہت طرفہ تر بعد انتقال اشہرت رفت و راجدا و راو

کہ ہر شب و روز چند بار حسب حکم آنحضرت جناب مولانا شاہ ابو الحسن
 صاحب یا کسی دیگر از فرزندان و یاران آنحضرت میکشاند و اوراد
 کہ خواندن آن منظور اشرف شدی نشان دادہ پیش نظر کمبیا اثر
 و کے رخصت اندر عنہ می نہادند و گاہ بودی کہ بتلاشش اوراد
 تمام جلد را ورق ورق کشادندی و مقامش بر آورده پیش کردندی
 چند اوراق نو یافتند کہ یکبار ہم کسے را بران اوراق نو نوشته
 نظر نہ افتاده بود از دست حق پرست خود بران نبشہ بود کہ معمول
 ہر روزہ ما تا اوراد این است کہ گاہی در صحت و سقم ناغہ نشدہ شخصت کعبت
 نماز شش رکعت صلوٰۃ الاوابین و دو رکعت ہدایۃ الرسول و دو رکعت
 ہدایۃ الشیوخ و دو رکعت ہدایۃ الوالدین و دو رکعت حفظ الایمان و دو
 رکعت دفع بلاہ از جملہ سالمان و دو دو گانہ حضرت محبوب سبحان
 قطب ربانی غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ و غیرہ نوافل کہ تفصیل
 یادندارم و چند اوعید و چند فاتحہ شیوخ طریقت و دیگر شیوخ رضی
 عنہم جناب مولانا سے فرمودند کہ خطرہ بار بار در دل سے آمد کہ معلوم
 نیست کہ از معمولات آنحضرت کدام کدام اوراد و غیرہ بود تا بقدر و
 در الترام آن سے کہوشیدم امروز حل مشکل ہاں اما حیرت آنست
 کہ ہر شب و روز از صبح تا صبح دیگر ہا را بودیم یک ساعت آنحضرت
 را از بایان تخلیہ نبود خصوصاً از عرصہ دو ماہ مطلق طاقت یک سطر نوشتن
 ہم نیافتہ این چند ورق با این تفصیل کدام روز و کدام ساعت تہریر آمد

نقل است سے فرمود مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاتہ
 سفر سے وارد خانقاہ شد از وحال و بار مغرب پرسیدیم گفت
 ہر جا کہ رسیدیم بجز گفتگو سے ابن خاندان و دیگر نشیندہ ہم سرگسے
 انتقال شیخ العالمین حضرت میکرو و افسوس منجور وومی گفت کہ
 درین زمانہ عزت و حرمت فقر و فقیر از و بود اکنون مشایخ و مشایخ
 زادہ گانرا آبرو سے نماز لباس فقر و پر و ایم و فقر انہی ایم وجود پاک
 در زمانہ مادر ویشان سبب افتخار بود و شاہ کریم عطا فرزند و سجادہ
 نشین شاہ پیر محمد سلون قدس سرہ روبرو سے من از فرزند خون
 جی بیان سے فرمود مذاہمہ شائخان در حقیقت اہل دولت و
 دنیا و ایم نام فروش فقر ہستیم ہر چند در خلق عزت و جاہت ظاہر
 بسیار است اما از فقر و کرامت ہائے صد ہزار مرحلہ و رافتادہ ایم
 درین زمانہ فقر و فقیر سے نھر در خاندان شاہ نعمت اللہ ولی ہست او
 قلب زبان است و نہ تعلق حضرت الوجود در انجاست کہ نہ یک و نہ
 زمین دار و نہ روزینہ نہ انقدر نذر و نیاز کہ کفایت عیال و طلبای و فقرا
 خانقاہ شو و توکل بحت دار و با اینہ خانقاہ داری و کارخانہ اعراس
 و دیگر اخراجات فائدہ داری و صحت و بیماری فرزند ان ہرگز بر قلب
 پاک وے غبار نشط و پراگندہ سے نہ سیدہ و در معمولات اوقات
 شریف فتور سے راہ نیافتہ و ثمرات اشغال واذ کار کہ درین
 زمانہ معدوم مطلق است انجا فقر موجود ہست و این کار بی عنایت

ازلی ممکن نیست نمی بینی که من و تو و دیگر شایگان این دیار عمری
 در کسب از کار و سلوک طریقه بسیر کردیم و ثمره ندیدیم گو یاوردی محض
 تعلقه می خوانیم و نزد آن ولی هر نعمت در ظهور ثمرات بقدر استعداد
 طالب تو قف نمی شود و چیزیکه نزد اولی ریاضت پیدا می گردد و خوا
 با ریاضت کس را نشنیدیم اینجا قساوت نصیب است و در اینجا
 طاوت در اولیای سلف ثمراتیکه داده بودند از مدتی این و ولایت
 یاز گرفتند امروز بر او سبذول است و در خاندان وی سهل الحصول
 سبب آنکه با وجود عنایت ازلی ریاضت شاقه بکار برده و تزکیه
 نفس از ماسوی تمام کرده در ریاضت شرف الدین وقت است و در وقت
 و خانقاه واری نظام الدین عهد همچنین بسیار سخن در مدح وی
 رضی احد عنه و کسر نفس خود بسط داده و تاسف بر رحلت وی نموده
 که نامرد مسافر و آفتاب بودیم باستماع آنحضرت در مشتاق تر
 زیارت مزار مبارک گردیدیم و اینجا رسیدیم مولف کتاب میگوید که بیان
 این مرد قرن صدق است بنده هم اتفاقاً در میان فاتحه هلم آنحضرت
 در موضع ارول وارد مکان شاه بدلو صاحب سجاده نشین حضرت
 محترم شاه شمس الدین شاه باز قدس سره شده بودند که در مقال
 حضرت شیخ العالمین رفا در میان آمد گفتند بی شایسته نفس است
 است میگویم که وجود پاک آنحضرت درین زمانه سبب افتخار ما همه
 عزیزان گان این صوبه بود و عزت و حرمت ما مدوت در و ایشان آبرو

این طائفه از بود و در نه حال اواری مشایخ زاده گان این مان
 ظاهر ظاهر است که در سگرات و دیگر منہیات تبلا ہستیم تو فوق اداس
 فرالض ہم نداریم طریقہ سلاف کم کرده ایم و سرفرد کہ از لیری و سربد
 جاری و باقیست حال آنہم ظاہرست دنیا داران زمانہ در پیر زادگان بنظر
 حقارت می نگرید لکن ہر کسے میدہست کہ ماہمہ پیادگانیم و آنحضرت
 شہسوار و پادشاہ ما بود و ازین جہت در خلق ماہمہ را عزلی بود و از وجود
 پاک او در مجلس منکران افتخار میکردم کہ اگر ماہمہ پیر زادگان خلافت طریق
 می روم باری در زمانہ ما کیے ہست کہ فخر و عزت شخصے نباشد عزت
 و حرمت جنبی نوعی ہم کافیست و عاشا کہ باہن ریاضت و کمال کہ از
 شہرہ مبارک برہر خاص و عام ظاہر بود عم آخرت را مادر کسی ندیدم
 حق تعالی از باقیماندگان آنحضرت اجراء طریق و رونق
 خاندان در زاید کناد کہ تاقیاست عزت و آبروی کم حوصلہ گان از خاندان
 ست لطیفہ در امر عزت و افتخار شخصے و نوعی یاد آمد و لایق است
 کہ درین مقام بنظر دلیل مدعی و ہم تمینا و تبرکاتت قرطاس گردو
 علما را و حضرت انسان و ملائکہ حسب اشرف اختلاف است و ہر یکے
 دلائل اثبات دعوی خود آورده چنانچہ در تفاسیر و بعضے کتب علم کلام
 مذکور است اما صاحب جواب التفسیر در برابہن اشرف انسان بر
 ملائکہ لطیفہ نوشتہ ہیں واضح و راجح و دلیل ساطع حاصلش انیکہ ہی دم
 را این یک اشرف بسندہ است کہ از ہر جودی بوجود آمد کہ مورد شان

لولاک لما خلقت الافلاک شد و طغرای کل بطایب صفاتی و انا
 اطلب رضاک یا محمد نشور نام او گردیده و اتفاق علمای ظواهر و
 بواطن از محققین بر آنست بنیاس سیدنا شفیعنا صلی الله علیه و سلم
 منظر اتم صفات او تعالی است و یقین اول حقیقت محمدیه است دیگر
 بر چه است از دست انا من نور اقدر و الخلق کل من نوری و لیلیست
 روشن بر معنی و از ملک موجودی بوجود آمد که دایع لعنت ادبی سکه
 جبین بر چین او است و شقاوت سیدی قرین است این شرف بار
 بیست انتمی آدم بر سر مطلب فی الحقیقت قوال بن شایخ زادگان است
 است که ذات بابرکات آنحضرت رضی الله عنه سر ایاخیر محض بود و
 من خلق بلا با که بعد حلت از آسمان بر زمین رسیده و خلق را پامال
 کرده از حد حساب بیرون است

احوال نزول بلا با بعد حلت آنحضرت

یکی از آنجمله آن بود که عقب وی رضی الله عنه بقاصد دوناه کشتی
 عظیم رخاست و قریب صد خانه شرفا و کنا پاک سوخت قیامت
 بر پا بود باز در خانه مولوی فضل علی بعد و یک شب آتش در گرفت
 و طوفان هوا بود آنشت نیز از شب قیامت کم نبود و مخالفت دوستان
 با خود باورای حکام بر ظلم رعایا وقت مجوسی مولوی قلندر موت اجباب
 سید شاه اولیا علی و مولوی شاه علی اکبر و نور چشم محمد و ارباب

محی الدین و علی کریم و سید کلانی حکیم مظفر صاحب و پسر مولانا
 علی سجاد صاحب و پریشانی مزاج ایشان و کثرت و بار و قلت
 باران و بیماری گیگانگان و بکی و خل و کثرت خرج و معاشی و با مالی
 خصوصاً و دیگر تباہی هرگونه از صد زیاده رو نمود اگر چه اینهمه آفت
 در زمانه آنحضرت نیز می رسید اما یا کمتر یا بر تقدیر اکثر اضطرار نمی آمد
 و در اندک ایام دفع میشد چنانچه در ذکر تصرفات برخی ازان
 در احوال و بار سه سال و قی بر رقم آمده و بعد آنحضرت هر کسی از اطراف
 و جوانب این قصبه را که مطلق بطایر علاقه ازان حضرت نداشت
 مستحل این بلا با نبود و سخت منظر می نمود خصوصاً و بای صبیح و
 وزلزله زمین که پیران کهن سال می گفتند که در عمر خود ندیده بودم و قی
 الحقیقت بلائی عظیم بود که یکبار از سراقدم حقیقت یک آبله شد چون
 ازان بزور سخت یا در سخت یافت بعد و نهند یا یکماه باز همان کثرت
 دانه بر آمد بعضی را سه بار نوبت رسیده و انا الله و رساله های ما قبل ازان
 نجات یافته بودند درین سال و بار دیگر گرفتار شدند حتی که پیران قریب
 المکر هم در حساب آمدند و کثرت و آنها همچنان و بیشتر متکلم بسیار
 خانمهای صاحبخانه خانه دیو و پری شدند و بر خلافت قاعده مشهور
 بعد از روز عالمی بلاک شد خانه اطفال که درین قصبه مختص حضرت
 پهلوانی اطفال و مراقب از صد زیاده و حساب ملاک آمد و جوانان
 و پیران از پنجاه زیاده هر روز در خالقاه گاه پنج و شش بار گاهی

هشت بار نماز جنازه خوانده می شد و دیگر جایا که مردمان قصبه بخوانند
 علاوه ازین بود و هودان پیشتر بلاک می شدند تا یک و نیم ماه برین
 اشد او گذشت و در شهر عظیم آباد شمار نبود هر روز صد و صد لاش
 بیرون خانه می شد **نقل است** در آن ایام که هنوز درین قصبه
 سرگرمی چیچک شروع نبود شخصی خواب دید زنی سید رنگ زشت
 صورت فریه و توانا بدن که از دیدنش لرزه بر اندام افتادمی آمده و میگوید
 به بین که درین قصبه چه آتش بر پامی کنم و خانه های خلق می سوزم و چرا
 شور و غوغای می کری تا فلک می رسانم و کدام کدام خانه را بر باد میدهم
 آنکس پس خوفناک شد و گفت نمیدانی که اینجا همه اولاد شیخ العالمین
 رضی الله عنه آبادند و زیر سایه شان اجباب و اقارب پناه دارند آن
 زن جواب داد که من فرزندان و اجباب آنحضرت از اقارب غیر اقارب نیگو
 می شناسم و از آنها علقه ندارم آنها از من محفوظ اند صبح خواب خود
 بر اجباب نقل کرد و معبران متامل شدند در عرصه نگاه کم و بیش و بای
 چیچک عالم گیر شد و در قصبه پیلواری شریف هر روز فقط در خانقاه هفت
 جنازه گاه ده جنازه برای نماز می آوردند و دیگر جایا که جنازه میبردند
 تعداد آنها معلوم نیست در عرصه یک ماه یا زیاده قریب دو صد مردم
 از مسلم و کافر بلاک شدند اما خانه فرزندان و اجباب خاص حضرت شیخ
 العالمین همه محفوظ ماندند و طفل و جوان همه را یا صحت بود یا حفظ
 اگرکن دختر کنیز که هشت ساله عمر داشت و دیگر دختر کنیز دیگر که یک ساله بود

و بیخ خانه در تمامی مقببه نماید که نام سر است مولف کتاب غفر الله
 ذنوبه و ستر خیمه میگویی که هر چند عنایت ازلی و ابدی آنحضرت است گمان
 در این وقت را به صورت پناه است اما در حال حیات آنحضرت هر کسی از خاطر
 و عام و شرم و دوست در ظل حمایت بود و عنایت اتم مبذول هر گمان
 و بیگانه در شرف **نقل است** که در سال یکم از ورود و صد و شصتی و نه هجری
 شب است پنج شهر رمضان شب سه شنبه بعد از اظفار دو ساعت شب
 گذشت و دفعه هوا که بهینه و زید که یکبار دو صد مردم بهار ضعیفی و دست
 مبتلا شدند که گاهی اینچنین ندیده شده و بکثرت هر دو عارضه بود
 بعضی را تابست و پنج بار سهال وقتی بود بخبر مولوی محمد حسین شیخ نور علی
 کسے باقی و محفوظ نمانده مولوی ممدوح در محل سرا بسوی آب میرسانیدند
 و شیخ مذکور در خانقاه خدمت میکردند آنحضرت رضی الله عنه پس مشوش
 خاطر دست بدعا بود از برکت انفاس تبر که تا صبح هر کسے را صحت دست
 داد که بعضی را ضعف و ناتوانی هم نمانده و کسے ملاک نشد

احوال عجیب زلزله زمین

دیگر امری غریب و عجیب که بعد آنحضرت در سال دوم بشمار ماه پیش آمده
 زلزله زمین بود که نه چشمه آنرا دیده و نه گوشه شنیده پیران که سال
 می گفتند که نه دیدیم نه شنیدیم روز سه شنبه تاریخ نهم ماه ربیع الثانی قریب وقت
 زوال زمین اندک اندک بلززه درآمد که بعضی مردمان را امتیاز شد و بعضی را

خبر هم نشد و فی الفور موقوف گردید باز همچنان حقیقت وقت مغرب
 با نیاز آمد و ساکن شد چون نصف شب شرعی از مشب هم گذشت
 یکبار زلزله عظیم زمین را آمد که تمامی خلق مضطرب گردیدند و مکانها آنقدر خنثی
 درآمدند که هر چیز و کبیر سخوف افتادند دیوار و سقف خانه بصورت استادند و شو
 الامان الامان یا ارحم الراحمین از هر سو بلند شد و تا دیر ماند بعد موقوف
 شدن همین یک آن باد و آن گذشته باشد که وحله دیگر آمد و همچنان
 عالم را زیر و زبر کرد و بسیاری از دیوارها و مکانها افتادند و دیوارهای
 ترقیده از خام و نخته را شمار نبود علی الخصوص در شهر عظیم آباد و تا دیر
 ماند که هر که و در ایقین بکاف بود و درختها از بیخ بر افتادند بعد از آن
 که خطوطها از هر دیار رسیدند از راه یکباره و دو ماه همین حال با از یاد
 شدت مرقوم بود و تمام شب کسی را از خوف جان خواب نه آمد از آن تاریخ
 تا امروز که نسبت سوم ماه جمادی الثانی است زلزله موقوف نیست گاه
 وقت شب گاه بروز و گاهی در روز و بار و بار و گاهی تمام شب و
 روز که هر کسی خوبی امتیاز می کند اما خفیف تر که خلق را تشویش نمی آید
 و بعضی روز درین مهله هم شدید شده بود و هنوز موقوف نیست باید
 دید تا کی نجات دست می دهد از خطوط و استمان بدر یافت آمده که در
 سواد شهر نیبال کوهی بود بران صنم خانه ارسته بودند ازین صدمه
 شکست و ریزه ریزه شد و غار عمیق گردید و آب از زیر زمین چندان
 برآمد که غار را آب شد حال اودان مقام نه کوه است نه صنم خانه بجز غار عمیق

پراب مجتبیٰ برکناره دریا می شود معبد قدیم بود و کارخانه اشجالبس
 بق و وق و طول و طول گویا خانه امیر بود همه جنبش آمد و در دریا فرو رفت
 ماده تاریخ زلزله جناب مولوی بو تراب صاحب امت برکاته که فکر کرده بودند بس
 مناسب حال است و شعر بر امتداد ایام اوست یکی تو اتر زلزله دیگر
 بیماری زلزله شد زمین را امثال طرفه ماجرا نیست که درین وقت که وقت
 سخن بر این کتاب است ^{۳۹} شب بخشنه شب بست و چهارم ماه جماد
 الثانی در عین ارقام این حکایت با زلزله خفیف شروع شد که چهار ماه
 می جنبید و دیگر گرمی معاندان و تفرقه دوستان و تخط باران که انواع
 آفات است تا کی شرح توان کرد اکثر مشائخان صاحب دل که از صفات
 نفسی پاک بودند می فرمودند که در هر نخت است ایا چنین نخت یاور
 که شیخ العالمین فرودشت در سلف هم گفته بوده باشد در کمال باطن
 سید الطایفه عمر خود بود در ظاهر با توکل نخت خائفه داری و
 محال سراغ اس که میگردد اغنیاء زمانه و صاحب ولت ان مهیران شهرها
 رشک می بردند هر روز دو صد مردم را جاگیر طعام و نخت و در اعراض
 اطعام علی العموم می کرد و خصوصاً در عرس بیح الاول نخت هزار
 نخت هزار مردم را نختین را یلا و شبانه روز می داد و در تصرف و
 کرامت مازوق عام بود که نظیر نخت از سالک مجازیب همه زیر حکم
 وی بودند شاه فرمان روا محتاج غایت وی بودی و زرار و امراء
 و خدمت وی که نخت بستی و بر سائل و گدا ممنون و شکر و

ماندی بیسج کردن نبود که زیر بار منت وی نبود علاوه ازین لطف ازلی
 میزدول حال وی بود که هفت پسر داشت هر یکی در جبات وی از علوم
 درسی الاستیعاب فراغ کلی حاصل ساخته در تحصیل علم باطنی از ان
 حضرت رمز سرگرم شدند و صاحب اثر گردیدند که بعد وی محتاج خدمت
 شیخ دیگر نبودند و بعضی از آنها رو بروی وی رض صاحب تصرف
 شدند مؤلف کتاب میگوید که هر دو فرقی از مشائخ آن بودند بلکه شیک
 بردگان بسیار بودند و بعضی را از شیک نوبت به صدر رسیده بود
 و از کمال اعظم وی رضی الله عنه آن بود که سید العرفاء سندا العلماء است
 بر کاتبه بعد انتقال آنحضرت در ابتدای سال دوم تقریباً این مکینه بارگاه
 ارشاد کرده بودند که احاطه تمام آنحضرت بر تمامی روی ارض چنان بود که
 بیسج یک از اهل خدوات عالم فی اطلاع و بی اجازت کاری کردن نمی توانستند
 حتی که بلائکه در اکثر امور بروی عرض می کردند که بهر فلان کار متعین شدیم
 اما حکم ازلی بران فته که بی اذن و اجازت شما نکتیم هر چه فرمائید بدانم نمی

حکایات هر جنس تصوف برخی برخی فرید قلم آورده است
 بحکایات دیگر بنویس و اباباس خاطر دوستی که چند تصوف
 مشاهده کرده بود و مجوز ثبت آن درین طاس گردید
 نوشته می آید نقل است

درستی بود و کوهی و جنگلی که آنرا چتون میگویند شیرازی بدفع در وندان
 پس پیوسته در باغ حضرت تاج العارفین نصب کرده بودند خشک شد
 میان کاظم علی خادم بارگاه اقدس زنگنه بانی باغ بودند بحرین و راوردند و
 با اتفاق باغبان حالش بیان کردند که سرور طوبت و بیخ هم ندارد و تری
 و تازگی شاخ و برگ را که میسر شد فرمود وقت عصر که برای فاخته بر فراشته
 حضرت تاج العارفین رفته خوانم رفت ملاحظه خواهم نمود چون حسب معمول
 بر فراشته حاضر شد و از فاخته فراموش فرمود متوجه دیدن آن درخت
 خشک گردید ساعتی در زیر درخت نشست باز برخاست همچنین شش روز
 متفکراً معمول ساخت و هر کسی متامل بود که امری پیشاد میشود نه مسلم
 لقطع وی نفاذ می باید و ظاهر امکان تر و تازگی نیست و بیختر از بدستور کشته
 فراموشد و ساعتی زیر وی نشست و باغبان را ارشاد کرد که اندک طوبت
 و تری دارد و خشک محض نیست بلکه در سه جا شکوفه نو معلوم میشود و نیکو
 بین کاظم علی و باغبان و دیگر حاضرین باستجاب قریب تر شده شاخها
 ملاحظه نمودند بیخ چهار جا شکوفه محض شروع بود که بتامل دیده می شد
 همه با حیرت شدند تا حال آن درخت موجود است و پس سایه در گردیده
 نقل است پیر شیخ فصیح الدین که کوی بیار شد روز بروز مرض در
 اشتداد بود شیخ مذکور نظیر تبدیل آب هوا عازم موضع قاضی جیک که خسر بود
 ایشان بودند برای حضرت محمود شیخ العالمین رفته حاضر آمدند و
 طفل بیمار را هم بر نصیحت آوردند آن حضرت یکی از حاضرین خطاب

فرمود این طفل حضرت میشود و هالوقت شیخ مدوح را خطره و گرام و پس فرمود
 خاطر حضرت شدند بعد چند روز میا و موضع مذکور ملاک شد ما و رو بدر گران
 گویان خاک غم بر سر ریخته بوطن باز آمدند و بجنور اقدس حاضر شدند
 از غایت قلق و کسبیت ایشان آنحضرت را تحمل شد فرمود و بجز صبر چاره
 نیست خاطر جمع دارید حق تعالی فرزندی دیگر خواهد داد صاحب حیات
 ازین مژده جان بخش همه راتسکین خاطر شد بعد چند ماه اثر حمل ظاهر
 گردید و فرزندی بوجود آمد حمید الدین احمد نامش کردند اکنون معروف به شیخ
 جمشید صاحب اولاد و پس بسیار است نقل است عجیب سراپا حیرت
 دوست علیخان و حکیم غلام جبارانی علیهاالرحمه روزی بجنور آن حضرت
 حاضر بودند و نشست بالای بام بود هر دو شخص بسبب حسیم و تناور بودند که از
 غایت غریبی ملاقت رفتار کرده بود و گذر تابالا خانه از نزد بان و شوار میشد اتفاقاً
 خان مذکور را نشویش آمد بهر تظلم محلس برخواست و او یکبار بر حکیم مدوح
 افتاد و تحمل بار او نشدند و هر دو مرد حسیم جانب باز از تگاز جانب پشت خم
 شده آویختند قریب بود که در بازار از سقف میفتند حکیم صاحب را
 که میپرسد دیگران را حواس ندیدم چند بسوی خود می کشیدند اما بسبب
 جسامت آنها نمی توانستند آنحضرت و دید که کار از دست رفت دست حق
 پرست دراز فرمود یک نگشت حکیم صاحب بگفت و بسوی خود کشید خان
 مذکور که بر سینه او شان از نصف بدن افتاده بود هر دو با منصوب کشید
 شد و از ملاک سلامت ماندند و خلق از سختی مرگ گریست

چون تصرفات و اخلاق آنحضرت بقدر ضرورت در تحریر برآید
 خوبست که محیل احوال فرزندان آنحضرت که نومنانان بستان ولایت
 اند و سرگلستان هدایت مع احوال یاران طریقه بقید قلم آریح و تکمیل کتاب
 بان سازیم لیکن بنظر آنکه بیشتر یاران صاحب تصرف و فرزندان باکرمیت
 اگر کان دین اند ذکر احوال آنها بجز افشای راز نیست و متقرر و مستحق
 صوفیه صافی بر شیفته عنیم است که افشای سر این طائفه خالی از قباحتی
 نیست یا تصرف را از تصرف باز میدار و با نقصان عمومی میکند را منظر
 و ذکر را در مملکت قهر این طائفه می اندازد خصوصاً ازین بزرگان که تذکره
 شان منظور و ارجح اکثر اند که نوشتن تصرفات آنها سراسر موجب ملال خاطر
 شریف آنهاست و سبب اعراض ازین نگارگار بنا بر ذکر آن ستوده خصمان
 که بر سجا و هدایت جلوه افروزاندر رساله علییده کرده و مخفی و هشتم که تا بقا
 ما و ایشان افشای سر بر اغیار نگرود و برآینده احوال شریف شان مندر
 خاطر پیمان نگرود و آنانکه ازین جهان نقل گردند بی تامل احوال آن
 سالکان طریقت درین کتاب درج کنیم اما مجمل فرم مجازان طریقت بهترین
 مع خطابات آن سلطان اهل حقیقت رضی الله عنه بنظر مصلحتی ضرورتاً

و کرمجازان طریقه که معیت ایشا و خلق مامور بودند

از فرزندان آنحضرت صاحب الخلق جانشین وی رض جناب سبطاب
 مولانا مولوی شاه ابوالحسن صاحب انماض علینا فیوضه و جناب مولانا

ابو تراب صاحب و مولوی محمد ابرام صاحب و مولوی محمد قادری صاحب
 و مولوی محمد علی سجاد صاحب و مولوی محمد حسین صاحب و بطریق باور
 این کمپنہ بارگاہ مولف کتاب زیاران طریقہ جناب سید العلماء سید العرفا
 مولانا مولوی شاہ احمدی ابوالفضلارہمت برکاتہ و مولوی شاہ محمد علی
 و شاہ سید اولیاء علی و شاہ و عداقد مجاز مطلق بو ذہن ازاد کار و شغال
 و اوراد و ادعیہ و بیت سلاسل قادریہ و پشتیہ و نقشبندیہ ابوالعلماء و
 قلندریہ مجانیہ و فروسیہ و مداریہ و انامیہ و نقل اجازت مرقومہ
 دست خاص آن حضرت کہ برکنارہ جلد ملفوظات و اثریہ ثبت فرمود
 نیست بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلواتہ و سلام علی
 و سلیمان فی الدارین شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین صاحب خلق اعظم
 اشفق من والدین محمد رسول صلی اللہ علی محمد وآلہ وسلم و اصحابہ جمعین
 انی مجاز من ابی مرشدی آفتاب طریقت تاج العارفین لاخذ البیعتہ و ارشاد
 الخلائق لما اجازنی الی مرشدی اجزت لولدی ابوالحسن و ابوتراب محمد ابرام
 و ابوالحیوہ و محمد قادری و محمد علی سجاد و محمد حسین مولوی احمدی و مولوی
 محمد علی اکبر میان و عداقد و محمد اولیاء اللہم و فقتم لرضائکم و ارز قم
 معرفتہ و ہستقامتہ بطریق شیوخ الکرام و اتباع رسول الکریم صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم و جب اجابہ اجازت جمیع سلاسل کرمان ماجورہ
 لروہ اند جمیع ازکار و سہار اوراد و صم خداوند تو کریمی از کرم خود و چنان
 دل بنواد عطا کن امین رب العالمین امین رب العالمین امین رب العالمین

بجز سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم استثنای و سواهی مولوی
 محمد علی باکبر و شاه و عدا و سید شاه محمد اولیا و باقی بزرگان مذکور الصمد
 را سید ملفوظ حضرت مولانا رسولنا رضی الله عنه و دیگر سائل قلندریه محاسن
 عبادیه لفظاً لفظاً حرفاً حرفاً بالاستیعاب اتفاق شده و بعضی ازین بزرگان
 کار رتبه کر از سماعت و قرارت سند ملفوظ از آنحضرت کرده اند و دیگر از
 یاران که بعضی مجاز مطلق بودند و قبل از اجازت مرقومه هذا انتقال فرمودند
 و بعضی را فقط اجازت بعیت یکد و سلسله و بعضی را اجازت بعیت
 جمیع سلسله شده بود و بعضی صرف مجاز بارشاد بودند مولوی سید اشرف علی
 قدس سره و مولوی محمد آدمی و مولوی محمد ابراهیم هر دو نور دیده برگزیده
 جناب سید العلماء سند العرفاء دعت برکات و حاجی بدرالدین متوطن
 قریب و جوار شهر جاوگام سونذیبی موفقی است و شیخ و امد علی عسوالیور
 و شیخ شاه امام بخش ساکن شهر درینکه و میر محمد شاه ملتانی و مولوی
 عبدالکریم چانگامی و شیخ کرم علی سهاری و میر باقر علی منیری و شاه
 مسیح اندر عرف شاه سیتا بناری مرید شاه خدیش قدس سره و هم
 از مریدان ایشان دو کس دیگر یکس خلیفه حسن بناری و دیگر شاه مجیب علی
 بناری و مولوی محمد طالع بهلواروی و حافظه دین خان شاه جهانپوری
 و یکی پیرزاده متوطن طبران قصبه منظر پور از فرزندان حضرت محبوب
 سبحانی غوث الصوائف رضی الله عنه و علیه و علی جدده اسلام بودند بنام
 ماوندی و در دیگران که دعوی اجازت می کنند زوایین کمینه بارگاه نبوت

و تحقیق ز سیدہ الایلی از یہاں کہ شخصے ویرا بگفتن بیعت تنگ گرفت بود
 ہر چند آن کس عذر ہا کرد و سوگند خورد کہ مارا اجازت نیست سو دگر و تا آنکہ
 درین گفت و شنو سالہا گذشت و آن شخص عرض ہوت پہلاش گفت
 العون اگر بیعت من نمی گیریدینے تو بہی میرم فر و اجواب ذمہ شماست
 و ما مجبورم کہ بدگیرے عقیدت ندارم آنکس کہ از مردان شیخ العالمین رضی
 بود ناچار عرفینہ متضمن احوال از بدایت تا نہایت ارسال داشتہ بر شہتہ
 او حکم قضا تو ام نفاذ یافت کہ چون عقیدت آن شخص از شماست اجازت

بیعت داده شد کہ بیعت او بگردد تا بانی تو بہ میرد ازین اجازت مراد
 آنحضرت معلوم شد کہ نسبت آن شخص خود من بود یا مطلق و علی ایہوم
 و آن حکیم و اعظما مد صاحب اند و خطا پادشا حضرت شیخ العالمین رضی

صوفی نعمت احمد ولی با سبط مبارک نعمت اللہ شیخ العالمین

برزخ شاہ ختم ہد قطب عالمگیر محبوب اہی مخدوم عالم سلطان

تاج العارفین لائظیلہ شفیق الدین شفیق الدین شیخ ایشیو

آفتاب طلیقت خورشید و خورشیدمان محبوب نعمت اللہ حبیب نعمت اللہ

اعزی نعمت اللہ ولدی نعمت اللہ محبوب اللہ محبوب اللہ نائب رسول اللہ

صاحب اسرار و فی رضی طاروقدس شہباز انس

آفتاب عالم کتاب اورا مثل ویدیائی بگردنند ہر کہ از آن آید

از آن من نیست ہر کہ حساب ندارد حسب من ندارد با عین نعمت اللہ نعمت اللہ

طریق از و بگردد مرید و مرید نیست مستر شد او مستر شد من بہت فہرندان اور

فرزندان من اند او با ما است با ایم و سطره او با و سطره ما می محبوب الله نما رسک
 محبوب رسول الله ما می میان قطب السموات والارض رحمة للعالمین
 روحه روحی قلبه قلبی جسده جسد غیاث المستغثین ماده تاریخ
 انتقال از مولوی ابوتراب صاحب نغمه تاریخ انتقال شرح بنام
 زرازدانی به گفت از سر کنایت قد قامت القیامه باقی بالذات منه
 نغمه دیگر قطعه چون نبی در قوم خود بود آن می به سال تاریخش چه
 می پرسی ز یاد او برون است از حساب ما تو به عین حق گشت آن می
 حق نما به از جناب استغاب مولای حضرت شاه ابو الحسن صاحب موهبه
 علینا قطعه خرد چون گرفتار سال وصال به هاتنی این گهر با نظم سفت
 شیخ ما همچو پیر سبطی به لیس فی عقیبی سوی اند گفت به از مولف کتاب
 غفر الله قبله عارفان خدا نما بود به تلمیذ سلام خیر ولی العصر از حی میان
 صاحب مجادده قصبه سلون ولی رضی الله عنه از مولوی انور علی آرومی
 مکرم است شیخ شاه نعمت الله قادری بروز است نهم ماه شعبان بجوار رحمت
 حق رسیده درین عبارت هر فقره ماده تاریخ است ایضا عبارت پر فصاحت
 که از همه تاریخ ولادت و سال عمر و سال انتقال ازین جهان واضح است
 بنظر جسده شاه نعمت الله قادری و دیگر مردان که ماده تاریخ فکر کرده اند
 بسیار است اما باین قدر کتفا کردیم و عنان شد بدین قلم بسی و ذکر احوال
 بعضی یاران آن حضرت کثرت حیات ازین عالم رستن متوجه نبودیم و با

التوفیق و علی التکلیف

مجلس تالیف و تصحیح در محضر مولانا ابوالحسن علی بن ابی طالب
 در شهر کربلا در روز پنجشنبه ۱۲۳۴ هجری قمری
 در محضر مولانا ابوالحسن علی بن ابی طالب
 در شهر کربلا در روز پنجشنبه ۱۲۳۴ هجری قمری

ذکر یاران طریقت حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه که از
 بیخ فراق شیخ نجات یافتند و بوصول ابدی فائز شدند ذکر
 احوال مولوی شمس العالی قدس سره

جناب مدوح از فرزندان حضرت غوث الاعظم محبوب جهانی قطب بانی
 رضی الله عنه و علیه السلام اندر حسن جمال نظیر شان کمتر دیده آمد گوئی
 در حق ایشان گفته اند گوی زمین ستاره آمد یوسف بجهان باز
 آمد و در اندک ایام از علوم درسی فقه و اصول منطق و حکمت کمالی حاصل
 کرده بکسب علوم بالکنی مردان و ارکمهت جست بستند و از معاصران گوی
 سبقت ربو و مذو ممتاز یاران گردیدند بعد رتبه سید العلماء رسیدند عرفان
 مرتبه ایشان بود در باب فقر اعتبار تمام داشتند و تصرفات بلا قصد بیشتر
 بردست شان جاری می شد شان محبوبیت از سیامی مهر صیامی بس ظاهر
 بود و هم عنایتی که از حضرت پیر دستگیر غوث الاعظم رضی الله عنه مبذول
 حال ایشان بود در آن عصر دیگران را بلکه برادر حقیقی جناب گرامی راحه
 از آن ندادند بهر کاری که ضرورت مهت شدی و اندک جموع در حضرت جد
 بزرگوار خود رضی الله عنه کردی هرگز توقف در آن راه نیافتی از جمله
 تصرفات ایشان یکی آنست که بارها چشم خود معائنات کردیم که ابر
 غلیظ آمد و طوفان هوا و برق پیدا شد مولوی ابوالفضل از این

جناب ایشان از باد تند و برق بس ستر سیدند و می لرزیدند و محسوس
 دفع آن می شدند جناب مدوح فرمودی چه قدر شیرینی بجای صبرین مجلس
 خواهی خویش و وعده گرفتنی بود مقرب شدی یک ساعت نجومی نیک
 که ابر پاره پاره گردیدی و هوا ساکن ماندی یا بطرف دیگر فی الفور متوجه
 شدی و آسمان صاف نمودی این تصرفات از ظرافت وی قدس
 سره بود و اکثر می نمود در جذب بیماری و سلب احوال از نا اهلان نظر بنده
 مورد عنایت اتمم جدت و حضرت محبوب سجانی رضی الله عنه بود اکثر شیخ
 بعالمین رفته اند عنده از تصرفات وی وقت کردی و بچ نمودی فرمود
 که مخدوم الملک حضرت شرف المات والدین البهاری قدس سره مخدوم
 مظفر را در تصرفی فرموده بود و چند آنکه تصرف از خود کردی از حق دور
 ماندی و بسیار منع کردی اما بنفعا سی شان مجبوری و قبولی کرد جناب
 حضرت محبوب سجانی رضی الله عنه و شست از عادت و چالاکي مزاج
 باز نمی آمد نقل است مولوی محمد ابراهیم صاحب دهرت برکات همیشه نمودند
 در قضیه نیربادی رسم برادری در شادی دوستی رفته بودم جناب ایشان
 هم در برات تشریف میدهند ناگاه قریب روانی برات ما را در شکم
 گرفت گوی نوبت بیان رسید گفتم از ما سیرات رفت بلکه مراجعت تا وطن
 هم دشوار شد که این عارضه نمود و هر بار که پیدا شده سه چهار روز ما را احسا
 فرسش میداد و فردا بوطن چلو زردم که طاقت سواری ندارم فرمودند
 خاطر جمع دارند ممکن نیست که ابی شالی سیرات رویم و شمارا اینجا منسا

گذاریم و مراقب شدیم یک ساعت نجومی هم نگذشته بود که لشکریان کلی
 دست داد و باز سر از مراقبه برداشتند و فرمودند که در گشت برات از من جدا
 نشوید چون در نحو و طاقت یافتیم و وقت گشت برات رسید
 همه دوستان بجلو برات برخاستند با نیزه پاره همراه ایشان شدیم
 عجیب لطف بود که چون همراه ایشان می ماندیم سرگزاش می از دور دور خود
 نمی یافتیم و اگر ده پانزده قدم فاصله می افتاد فی الفور اثرش متنازع میشد
 و قبل از آن که ایشان رسم خود همین و بسیار می دیدند و ملاش من میکردند
 و فی الفور سکون در می دیدیم از آنجا که مسافت گشت دور و دراز بود
 و کثرت تماشا نمایان و هجوم مردمان و روشنی آتش بازی و شعل خیز
 در تماشا خیال همراهی جناب ممدوح ماند و در تفرقا و هم وقتاً انقدر
 محلیف در دیدار شد که طاقت گام زدن نماند هر چند خودستم که خود را
 بجانب ایشان رسانتم و نوشته و خطرات سخت آمد که چه توان کرد و درین
 از وحام که دوست هم قرین نیکیت که عاقبت کند و ما را از بخار دارد
 و تا فرودگاه برود که یک ناگاه جناب ایشان را دیدم مضطربانه هر سوگان
 و تلاش من می آیند تا آنکه نظر برین افتاد تیز تیز بر سر من رسیدند و از مشاهده
 حال من بس شوش گردیدند و برنج فرمودند گفتند بودم که از من جدا نشوید
 بیفانده ما را در تلاش سرگردان و حیران گردید و دست من گرفتند بانگ
 التفات تشکیل حاصل شد از آنجا همراه خود دست ما در دست گرفته باز دور
 برات آوردند و نهایت تقید نمودند که ازین وقت باز جدا نشوند تمام

شب بر همین منظر بخیر گذشت صبح عزم وطن کردیم و گفتیم اکنون در راه چاره
 کار چه توان کرد که سواری متفاوت و علییه و علییه است فرمودند سوار
 ما و شما برابر خواهد رفت و به همین طور تا وطن که از قصد به نیز سفت کرده مسافت
 بود مع انجیز عنایت آنجناب رسیدیم و مطلقا اثر در و نماذ نقل است
 مولوی محمد امام صاحب دامت برکاته میفرمود که روزی در قصبه آره بر مسجد
 شاه راه با جناب ایشان نشسته بودیم و مترودان و مسافران را تا شا
 میگردیم فقیری هند و ساز یکتاره در دست داشت و بر دو کانه نامی نواخت
 و کدالی میگرد زفته زفته بلا سبب قریب ناهرد و کسان آمد و هیئت او یکتاره نواخت
 که بس خوشوقت شدیم تا در پیر ایند باز نه طلب چیزی بسوی دو کانه رفت
 و نزد این چیز می موجود نبود که دلش خوش می کردیم چون از نظر غائب شد پس
 پشت مسجد که دوکان بزازان بود بهر گدالی رفت تقریبا گفتم خوش می سرانید
 و نیکو می نواخت فرمودند باز خواهی شنید گفتم اگر طلب کنم چیزی انعام ضرورت
 و آن درین وقت متعذر است و هم خداوند که او کجاست چون طبع ظریف و لطیف
 بود گفتند شمارا از این و آن چه کار است اگر طبع شنیدن دارند صاف بفرمایند
 و خیال انعام ندارند که بجز طلب می وادان ضرورت نیست گفتم بسیار خوب ساخته
 در سکوت آمدند که باز می بنم بهمان حال آن فقیر نمودند و آهسته آهسته
 با لحن خوشش می سرانید تا آنکه بدستور سابق نزد من آمد و ساز می نواخت
 و می سرانید و جناب ایشان ساکت محض بودند چندان که آفتاب قریب غروب
 آید آهسته رسیدند مرضی چیست ماند یار و گفتم مکان دور است و وقت

آخر حالاً برو که ما هم قصد مکان خود کنیم فرمود بسیار خوب یکبار آن فقیه
 بی اجازت خود قصد دو کانه‌ها کرد و رفت هرگز چیزی هم طلب نکرد جناب
 ایشان با تبسم فرمودند اکنون برنیزند و بر مکان روند همراه شان بر خاتم
 نقل است یکبار جناب ستطاب مولانا سیدنا مولوی شاه ابوالحسن صاحب
 دامت فیوضه را در صحن حیات حضرت شیخ العالمین رضی عناه سرسام لاحق بود
 و میرتبته رسید که ظاهراً اطباء از آنه رایس کلی بود این کمینه بارگاه چون وز
 بس حال آید و تشویش خاطر اشرف حضرت شیخ العالمین از حد زیاد
 یافت از غایت اندوه بی حواس بر بالین جناب ستطاب نشسته فکر
 می اندیشید که در آن حالت یاد فرمودند گفتیم حاضرم و قریب تر شدیم ارشاد
 کردند روزی مولوی اشرف علی صاحب و از طرف من بگو که بر من از شریف
 حضرت خاصه و خلاصه رضی الله عنهما حاضر شده عرض حال ما فرماید و آنچه
 شدنی است بمن اطلاع نماید ظاهراً تار رویت اخفا نکند آنچه ارشاد
 آن هر دو صاحب زار معلوم شود بی تامل بیان سازد حسب الحاکم نزد جناب
 مدوح حاضر شده پیام جناب ستطاب رسانیدم و طاقت تحمل نماند
 گریه بر من استیلا کرد فرمودند اضطرار نکنند خوب میدانم که صحت و قدرت
 است اما بموجب فرموده میروم اول وقت عصر بود نماز گذارد و بر من از شریف
 که قریب از خانقاه است تشریف برد و مراقب شد بعد یکپاس شب گذشته
 تشریف آورد و جناب ستطاب را بعد از آن وقت افاقه پیدا آمد و فرمودند
 که خبر مولوی اشرف علی صاحب باز نگر فتمی گفتیم و بار رفته بودم معلوم شد

که هنوز تشریف نده آورده اند باز خبر می گیرم از آنجا که فی الجمله راحت یافته بودم
 شکر گویان در خانقاه می آدمم در اثنا می راه حضرت شیخ العالمین رضی فرمود
 چه حال است عرض کردم افاقه بخوبی دارند و مزاج مبارک بس منشرح است
 آنحضرت فی الفور براسه دیدن برخاست و من نزد مولوی مهدوی
 آدمم فرمود و بر ازان شد که چون رفتم و مراقب شدم کمی ازان هر دو بزرگ
 را هم نیافتیم تا آنکه همین یک ساعت می شود که هر دو بزرگ از جانب شمال
 بر هوا تشریف آوردند و عند فرمودند که جای رفته بودم و فرستت نبود
 که جلد تر رسم شما را حرج توقف بسیار شد عرض کردم اگر تمام شب بسر
 شدی بی حصول کار نمی رفتم از کمال عنایت فرمودند خیریت است جای
 تشویش نیست باز عرض کردم که شب شب تکلیف است و از حضور چنین
 ارشاد میشود بسیار تشنه می شود که جای خوف نیست مشب افاقه خواهد آمد
 عرض کردم که تشکیر خاطر ما بی تشریف فرما شدن حضور و عیادت نمودن
 نمی شود فرمودند بر ویدایم می رسم باز عرض کردم که هرگز نمیروم تا زمانیکه
 حضور تشریف و مال نشوند از سرگرم برخاستند و ارشاد کردند بر خیزم بروم
 چو از آنجا هر دو بزرگ به عیادت روانه شدند با هم از عقب برخاستم گفتم
 بی یک ساعت شد که افاقه بدست و نشراج مزاج می یابند فرمودند اما
 نیز از عنایت آن هر دو جناب یقین کلی است که ازین وقت آنا فانا تحقیق
 رو نماید فی الحقیقت از همان شب و ساعت بی ساعت مرض در کمی بود
 بخنده همه احوال بسیار مستطاب رفته عرض کردم فرمودند مولوی مهدوی

راست میگویند خطه خطه راحت در نژاد می یابیم بر و مبلغ بگو و پیر را
 شیرینی بگو و بر مزار شریف حاضر شده گذاری فاتحه کن صبح آن شب
 بحران کامل شد و حق تعالی صحت عطا فرمود و نقل است روزی در
 مجلس سماع شخصی را شنیدم مفرط بود و در آن مجلس در آن مجلسیان بهر
 تعظیم پیاده بودند و زردی می کشیدند اتفاقاً آنکس در روز قریب
 جناب ایشان رسید یکبار دست وی گرفته طریقه العین در آفاقه آوردند
 که از دور شبست بهر کسی این حال مشاهده میکردند و العلماء انظار
 و بیت بر کاتب بعد برخواست مجلس نه بودند این قدر حرمت و گستاخی در
 مقابله حضرت شیخ در جواب عرض کردند که حضرت شیخ را تکلیف در دو پا
 بود که از دور بهر تعظیم پیاده راهی نمی دیدم که دفع این حج کنیم چون
 در قابوی من افتاد لطیف حضرت شیخ هم مجلسیان را راحت دادیم
 چه بد کردم سید العلماء تبسم فرمود و ساکت ماند نقل است روزی
 در مجلس سماع شخصی مکار در رقص شد و معمول حضرت شیخ چنان بود
 که در تعظیم و حمد صوفیان صادق و کاذب را برابر شمرده و تا انتها حرمت
 کسی نشود و افشای عیب نه کرد و سبب این ریاضت و آبرو بخشی
 در تذکره آنحضرت نمنا و قول حضرت میروم الملک شرف الملک الدین
 بهاری قدس سره گفته آمد بهر تعظیم آن مکار پیاده بود و عرصه دراز
 گذشت بر جناب مدوح لب شاق آمد دست او گرفته بقتضای طاعت
 که اصل طینت و خمیر شست بود گوش بگوش فرمود پس کن که مجلسیان

از تعظیم و جدود و پایداریست و روزی از مجلس بود که او بنحیف بی عزتی از مکر
 باز آمد و نشست و مجلس آرام و او فقیری بود شاه مراد خود را بفرزند
 حضرت محبوب سبحانی نسبت میکرد و از زمره عرقا و فقرا می شمرد
 او هم در آن وقت حاضر بود و شمه ازین طرافت دریافت و بنصب آمده گفت
 چرا وی را از شورش باز داشتی جناب ایشان جواب ندادند او طعن و
 تشنیع آغاز کرد تا آنکه آتش غضب از هر دو طرف بلند شد و لب بحواب
 پادشاه و فرمود او مکار است و تو هم از آن جنس هستی دیگر سخن مکن و مجلس را
 پراکنده سازانم و یاوه گویند تمام گفت نمیدانی که فرزند غوث الاعظم ام
 بار مکار شمرده و حال آنکه ترا از فقر بهره نیست و نسبت فرزند می خود جناب
 انعامت تاب دروغ است این سخن وی بر جناب ایشان پس تلخ آمد فرمود
 ای کاش گوی و اینک میدان من و تو هر دو مدعی فرزندی آنجناب هستیم اگر
 عاقبت کمال داری باری بشین یا من و مراقب شو که ما هر دو از حضرت
 محبوب سبحانی رضی الله عنه برسیم که از من و تو فرزند آنجناب کیست
 و نسبت دروغ از هر دو که میکنی تا صدق و کذب حال و مقال جانبین
 بر سر که و مظهر ظاهر گردد و معلوم هر مغز و کبر گردد و که دلوق تزویر مکر است یکبار
 بیستی سخت بزوی ستولی شد که مجلسیان را از بهیبت وی خوف و وحشت
 در گرفت گویا زره بر اندام افتاد و اجواب شده سرخجالت فرود و دیگر
 و هم نزد و شیخ العالمین رفیعی و دیگر یاران کاملین در آنوقت سر پا حضرت
 خاموشش بودند نقل است فرمود سید العلماء سیدنا عرفان و است

روزی جناب مولوی ممدوح مراتب بودند ناگاه در الوقت تاریک
 دیدیم که جسم شریف ایشان سراپا نورست که هر هر موتی بدن در دریا
 نور شادوری سیکرد بس متعجب شدیم و نظر آن شبستیم که چون سر از مراقبه
 بردار و دستفاران حال کنیم بعد از ویر که سر برداشت گفتیم این شکر کدام
 چیز بود که ترا سراپا نور دیدیم بلکه اثر تابانی وی بر دیوار برای العین مشاهده
 نمودم فرمود در جسم نوری رسول کریم صلی الله علیه و سلم فانی بودم یکی
 از شکر وی آن بود بنده مؤلف کتاب می گوید که جودت کرده بحضور سید العلماء
 عرض کردم که مولوی سید شرف علی صاحب دام بره و حسانه دیگر از
 ثمرات چه بیان کردند فرمود اینچه گفتند گفتند و طایفه فرمود نقل است
 مولوی عبدالمنفی علیه الرحمه که از مردمان حضرت تاج العارفین بودند
 و درین قصه حق آنست که روای صادقه در جمله ایشان افتاده بود میفرمود
 که بارها از جناب افغانث آب رضی الله عنه مشرف شده ایم اما اگر خبر
 صورت جناب ممدوح و اگر بصورت دیگر مشرف شده ایم هم ایشان را
 آنجا یافته ایم و دیده ایم که آنحضرت جواب مطلب ما از ایشان فرمود و ایشان
 نزد من آمده گفتند که ترا چنین حکم میشود و بعضی حکایت که متبنی بر احوال
 رفیع شان بود و ذکر شیخ العالمین رضی الله عنه گفته است نسبت به جماعه
 رجب سال یکزار و دو صد و نوزده از هجرت وقت شب نصف آخر وقت
 حیات ازین عالم بی ثبات بر بستند مزار شریف بر در اعطال و صفت
 مریکه حضرت تاج العارفین رضایه شده عمر و الم از رحلت ایشان

آنچه بر دل پاک حضرت شیخ عالمین و سید العلماء و دیگر بزرگان طریقت
رسیده بود متجاوزا تحریر است ماده تاریخ مظهر بنی بود وقت غسل که از
گوشه مکان در روشنی آوردند همه دیدند که عقدانامل برست و نه بود و
بر لب تبسم نقل است می فرمودند جناب مستطاب حضرت مولانا شاه
ابوالحسن صاحب افغان علینا فیوضه که بعد انتقال مولوی ممدوح چهلم
شده باشد یا نشده باشد بخواب دیدم و متعسار حال کردم فرمودند
حق تعالی بسیار بیار رحم کرد و فضل نمود و بسے کرامتها ارزانی
فرمود از جمله یکی آنست که اختیار کامل داد و ازون مطلق گردانید
هر وقت از هر کسی که خواهم به همین جسم دنیا حاضر شده ملاقات کنم و اگر استقامت
در دنیا خواهم بدستور حیات استقامت کنم چند آنکه خواهم

ذکر احوال مولوی شام محمد علی

ایشان برادر حقیقی سید العلماء سید العرفاء اند و در باران طریقت
ممتاز بودند و ولی مادر زاد کسی از ایشان در بدایت و نهایت عمر گاهی
غیبت و محسوس و شکوه نه شنیده اند از جور و جفای اقارب بسیار
نشیدی اما لب شکایت نکشودی و خصومت پیش نکردی صابر و شاکر
مانندشان کمتر نظر آید و اتم المریض بودی علی مخصوص تکلیف ضیق نفس چنانکه
ایشان را دیدم کسی را تحمل آن نیافتم گاه بودی که از غایت تکلیف طاقت
خوش نداشتی تا هفت روز زشت روز یک علبه گذارانی نه غذا

درین عرصه کردی تا بقصدی حاجت بشری رفتن تو هستی با اینهمه شاکر
 بودی بس صاحب جوش و خروش و ذوق و شوق و سماع و دست بود
 در عین شسته او ضیق نفس هم از غلبه شوق محض آواز سرودنشدی اکثر
 و جدا و در مجلس سماع ناشش روز و پیر و ز طول کردیدی که بی قوال شبانه
 روز درین امتداد ایام و جعفر مودی و از خواب و خورد و ر بودی لیکن
 درین دو روز نماز قضا نشد چون وقت نماز رسیدی آن قدر سکون دست فاد
 که به مکان تمام تحریر نیستی و نماز گذاری و در و جوی تو کس سره تعد
 اثر بسیار بود که کسی در مجلس باقی ماندی که از اثر وی در گریه نشدی علی بن
 باهر کسی که در شورشش مقابل شدی او از خود رفتی درین امر از نظر خودنداشت
 رفاض شهر عظیم آباد که در مجلس اعراض حاضر می شدند در مجلس خود عند التذکره
 می گفتند که شورشش صادق اگر هست مولوی محمد علی اکبر است و دیگران
 مکاراند و بشیر فشاخ و کفار معتقدان ایشان ازین جهت بودند و
 از سیاهی مهر سیاهی ایشان آثار ولایت ظاهر و باهر بود که بعضی فرنگیان
 از رفقای خود در ذکر خدابستان می گفتند که من مولوی محمد علی اکبر
 صاحب را دیده ام و در خدایستی و کمال وی هیچ شکلی ندارم از نشانه
 وی کمال ظاهر است یکی از خرق عادات ایشان که حق بتعالی
 ظاهر می کرد و که راهی است آمده اند که از شدت تنگی سر و بیماری
 و ای می محض حرم و استخوان بودند و طاقت رفتار بی استعانت عصای
 ابیری نبود و مادر شوریدگی و حالت و حدیث آنم که از کجا طاقت پیدا میشد

کرده پیغمبر و بدر راه صحرا میگردانند و چندان در وان میرفتند که چند رستمان
 از همراهی فروری مانند و تسکین دل نمیبومن مع همزه اگر شتاب کند
 پیغمبر تو نیست به میگردند و جناب ایشان سر اسیم چون تیر و کمان
 سخت تا یک و نیم گروه پیغمبر و وان میرفتند و اکثر حیوان بودی که بعد طے
 چندین مسافت در افاقه آمدی و باز از ضعف و تنفس ضعیف انفس طاقت
 گام زدن نماندی و در مراجعت بس مشرد و خاطر گشتی لیکن عنایت ازلی
 چنان بندول حال ایشان بود که چون هزار خستگی و ناتوانی ده پانزده
 قدم راطمی میگردید یکبار باز جوش می آمد و آتش عشق در التهاب میشد
 نعره الا اندر می زوند و هر دستور سابق دویدند اگر در آن حالت قدم بر
 همان راه افتاد و نهاد الا همراهی که متوجه شدند خدمتکاران هم همراه
 گردیدند و بعضی جوانان که طاقت رفتار میداشتند نیز میرفتند نقل است
 یکبار طی سماع ایشان را شنوش مفرط بود و بر بالای خانه در قصبه صابون
 بره پور در آن ایام شریف میداشتند و فغان جست کرده بر زمین افتادند
 و از آنجا دویدند و نعره می زوند و فغان از همراهی عاجز و در مانده شدند
 و جناب ایشان با همچنان شوریدگی تا قصبه میران پیکما که در میان هر دو
 قصبه فاصله دو کرده است رسیدند خلقی بجال شان تخر بود که حالت
 ضعف و ناتوانی و تکلیف و انمی ضعیف انفس آن قدر و دیدن این
 قدر علی الخصوص از کسی که در حالت صحت گاهی نصف گروه رفتن طاقت
 نداشته باشد از جوانان افاقه آمدند و سرسوزی کرده او زنده و از آنجا

که سبب مرض عینی طاقت و فرصت افکار هم نمیدهند اذکار را که می پرسد
 حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه در ترد و افتاد که تربیت شان چگونه
 باید کرد که از ذکر و فکر مجبوراند و همچون طالبی را محروم خصیت کردن دور
 تر از مروت و شان بدیهت است اول فقط توجه قلب ارشاد کرد و فرمود
 بنگاه تربیت هم شدن می تواند ضرورت اشغال نیست و تمام مقامیکه ایشان
 درین دار دنیا رسیدند هم از نگاه محض بود بشره ذکر و فکر و نقل است
 روزی شیخ العالمین رضی الله عنه در احوال ایشان می فرمودند که در
 روزها تعدی اثر حالت چنان دارند که اگر بازار و جدکنان روند از
 اثر حال شان بر مسافران راه بسته کرد و بازاربان از خرید فروخت
 بازمانند و هم کسی گفته که ایشان بی حساب و در چوشت راه میگیرند و
 نه نامل می دوند و اکثر دانشمندی راه جاه است عمیق ازین جهت
 بس خوف بر جان شان میدارم ارشاد کرد و اگر در جاه خواهد افتاد
 بلاک نخواهد شد این وجد و جد دیگر است و اثرش اثر دیگر و اکثر حکایات
 ایشان در ضمن حکایات حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه است روز و شب
 تاریخ نوزدهم ذیحجه در سال یک هزار و دویست و هجده میل و هفت قدسی هم
 رفت حیات برست و بجوار حضرت شیخ العالمین باین قبر والد بزرگ
 خود مولانا و جید الحق ابدال قدس سره مدفون شد چون سال انتقال
 شان سال انتقال حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه است براده
 تاریخ فکر کرده نشد

ذکر مورد عنایت شخصی بایرانیان

ایشان از روسا و قصبه نو آباده بودند و از ابای ماوری خاندان متبر
 و شتند و مجاز هم بودند پس مو با صفا و صاحب اثر از یاران آن شخصت
 و اکثر اوقات سر جوش می ماند نقل است شخصی از روانه لب معتقد
 و محب ایشان بود و گاه گاه از ورود ایشان در منزل سلمی خود نهان
 مسرت نمودی و منت بر خود نهادی و مشکور گردیدی روزی ماهی در دست
 از وی پرسیدم که سبب این انقیاد چیست و یقین میاید انعم که تقیه هم نسبت
 گفت رهن است این خلوص و نیاز مندی نه از راه تقیه است که نه غرض
 دنیا از ایشان دارم بخوف امری بلکه نماز برکت خود و بروی ایشان
 لیکن چند وجه است که از آن معتقد ولایت ایشانم از جمله یکی آنست که
 شخصی دون قوم که مطلق سخن پرداز می و دنیا سازی نمیداند حرفه
 و و کانداری دارد از چندی سفر دور دراز کرده بود بالفعل مراجعت بوطن
 ساخته چون از سابق با من ملاقات میداشت و از سید شاه اولیاء علی
 نیز فی الجمله عقیدتی می نمود برای ملاقات من آمد قبل از آنکه حال سفر پرسم
 استفسار حال سید مدوح کرد گفتم درین عرصه غالباً مقیم وطن خود شستند
 با نظر ب قصد وطن شان کرد گفتم کسنت حال چیست گفت اول بزن
 قومی بوسی آنجناب و حبیب است دیگر از دوستان و برادران ملاقات
 بایستگی خواهد کرد و بنزدان اظهار عقیدت کرد و شکر شد و سبب نزد

راستفیر کردیم گفت سابق البتہ این عقیدت نداشتیم لیکن درین سفر
 بفلان شهر که از پنج مسافت یکماه راه دارد بیمار شدیم و بمرض صعب
 مبتلا گردیدم رجوع دل حضرت ایشان آمد بسیار التجار نمودیم و گفتند با سید
 اویا علی در باب و کمال خطرات بر خود می گریستیم همان وقت برای عز
 دیدیم که تشریف آورده بر بالین من نشستند و بسی دل داری و تشفی نمودند
 و چیزی خوانده دم فرمودند هنوز بوقت آن نرسیده که از جلونگی تشریف
 آوری برسم که یکبار از نظر غائب شدند اما از همان وقت در خود اثر صحت
 یافته تا آنکه حق تعالی شفای کلی بخشید مولف کتاب بگوید که با ایشان
 رسید بودیم که این طاقت حق تعالی که نشاء عطا نموده بطاهر شمره
 که امر ریاضت است گفتند شغلی خاص به ما رسیده که شمره آن نیست و تمام تر
 متوجه تفصیلش در مانیر زیاده محرک بیان نشدیم که شاید خلاف مرضی باشد
 و بیکر از آن جمله آنست که در بیماریهای صعب و شدت تکلیف بارها دیدیم که
 ایشان چیزی دم کردند و فی الفور عقب آن بیمار را رهاست دیدیم و این
 اثر از دیگران کمتر یافتیم و هشتم که ایشان را البته قبولی است سوهم از آن جمله
 آنست که بیشتر اثر وجد ایشان بر دل من آن قدر ظاهر شد که هرگز از آنکار
 نماز و ازین قبیل بسیار امرت نقل است روزی در شهر عظیم اباد حاجی
 مجلس عرس بزرگی بود همه شائخان شهر حاضر بودند و جناب کمبود
 نیز تشریف بیداشتند شیخ آن مجلس سب عادت فرود گاهی بر ایشان کرد
 و اراده غلبه نمود و اما بنوعیکه کسی معلوم نشود و از علم ایشان مطمئن

تمام بود چون هر دو شخص با یکدیگر قریب بودند ایشان آهسته باومی
 فرمودند که ما هم مشتاق اینچنین اوستم و مهی لطف دارم ندانم که این کلام
 ایشان صحیح بود یا کلامی بر اثر کسب ناوهم و متنبه گشت و متاثر گشت و لطف
 کتاب میگردد از راه طرافت گفتم اگر وی غلبه میکرد چه میکردند راه امن و گز
 یر بود بشم کرده فرمود سه زیر گلیست که عشاق ترا صید کنند می شناس
 یم کس بلبل بستان ترا به ما چشم حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه ام اگر
 میجو استم وی را مغلوب خود میکردم اما چون خلاف عنوان طریق با بود
 تقدیرم نقل است روز چهارم حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه بعد رسم
 فاتحه و قیل همراه جناب ستطاب مولانا سیدنا شاه ابوالحسن صاحب دام
 فیوضه بر مزار شریف وی رضی الله عنه رفتند چون منحل با فراق شیخ بنویسند
 ایستاده چند دهره خسرو دهلوی تحت لفظی بر زبان راندند و اختتام این
 دهره کردند و دهره گوری سوئی سیج پر یکدیگر ریواری کسین و جل خسرو
 که آبنی ساجدی چوندیس و از خوننا دل قطره چند در چشم خوننا آورد
 و بر زمین ریختند و بر مکان باز آمدند همان روز تپ گرفت و روز بروز اثر
 فراق حضرت شیخ رخسارین هستی ایشان می سوخت و شاع صبر بسیار
 می داد و ضعف و ناتوانی پامال می گردتا آنکه فاصله سفند روز از انتقال
 آنحضرت وقت حیات بسوی عالم جاودانی برست و در اصل شیخ رخسار
 و بجوار شیخ دفن شد و در تاریخ انتقال از فکر مولوی ابوتراب صاحب لیس
 مناسب حال ایشان است هو اول الاحقین شیخوننا یا نزد هم ماه مبارک

رضان قریب نصف نهار شرعی از دفن فراغت شد و شب پانزدهم
آخر پارس حلت نموده بود

ذکر سالک طریقت میان شیخ کرم علی سهاری

ایشان زیاران ممتاز حضرت شیخ العالمین رفیع بودند و وجه قوت شان
از کاغذ فروشی و شیوه کاغذی بود در س کسولت کارخانه سپرد لیسران
کرده تمام تر مصروف کار خود شد چون آتش عشق نبوی صلی الله علیه و آله
و سلم در کانون سینه بی کینه شان هر وقت مشتعل بودی و شعله جان
سوز محبت مصطفوی چراغ خانه دل اکثر او قاشق در رو و طریقه دشتی
و بیشتر سر جویش مانی و کمتر وقت از جویش خالی گذشتی و بدولت کجاشا
مجلس شریف در عین مراقبه فائز گردیدی نقل است روزی از دوست
کسی رساله میر ابو العلی قدس سره که در بیان معارف و سلوک طریقت ابوالعلا
است بروی خواند از اول تا آخر شنیده فرمود علی آموخته شنیدم
و سخنی تازه نیافتم آنکس از سخن ایشان بجز یافتاد که این همه حالت آموخته
ایشان است بجنور شیخ العالمین رضی الله عنده نقل کرد آنحضرت فرمود است گفت
نزد او این رساله بجز آموخته حقیقت ندارد نقل است در ایامی حضرت
شیخ العالمین را تردوی پیش آمده بود ایشان را فرمود که ختم کلان
در رو و طریقت که مراد از کرد و بار است باید که هر قدر که جلد تر توانند نمایند
ایشان در چهار روز از ختم فرغ کردند اما انگشتان و دست تا آنکه

در عقد امان ورم کرده بود و انا را قبول و رفع نمود و بنوعی یا نغمه شد
 که قلم و زبان از بیان عاجز است نقل است در ایامی ایشان را حالتی
 طاری گشت که بعضی کلمات چون منصور علاج لطفه معجبنی انا الحکم از
 زبان شان سرزود آنحضرت فرمود بسیار باش که حال مخصوصش دیده باشی
 چون چند روز برین گذشت باز آن حضرت سید العلماء سند العرفاء را
 ارشاد کرد که شیخ کرم علی را چند روز برین حال و درین مقام گذشت
 توقف درین مقام خوب نیست اگر چندی برین گذشت دیگر ترقی
 و شوار خواهد شد یا ازین مرتبه فرو تر باید نشاند یا بالاتر رسید العلماء
 کردند در دایره فرمان بالقطه تسلیم + لطف آنچه تواند پیشی حکم آنچه
 فرمانی + لیکن در منزل مضطر خواهند شد فرمود بروید و او را ازین مقام
 بیرون کنید ایشان ساعتی با او شان مراقبه نموده ازین مهلکه طریقت
 نجات دادند و ترقی ازین مرتبه گشتند که باز گاهی حرفی ازین جنس
 بر زبان نماند سوم ماه ربیع الاول روز پنجشنبه قریب وقت مغرب در
 وطن خود انتقال کردند و همان جا مدفون شدند

ذکر خیر میان محمد اولیاء

از یاران شیخ العالمین رضی بود سیر ثابت قدم و سلوک یکی از ثبات
 ایشان آن بود که از روزیکه درین راه قدم زدند که روزی هم در او را وقت
 رسید ایشان غمور نمی براد می یافتند هرگز التفات سجودشان زمانه در میان

بنی پایانه نکرده و تا آنکه روزی برادر گلانی وی فوت کرد چون وقت از کلا
 بود هرگز در حجره نکشاد و تجمیر و کفین بر دیگران گذاشت بعد فراغ و نظا
 شریک نماز و دفن شد و اکثر او را استغراق غالب ماندی و از خوبی
 استعدادش آن بود که هر حال بر دشمن طاری شد آنچنان راسخ گردید
 که گوی ملک آدمی گردید و از نامی سلوک طریقت انتقال کرد چون ذکر
 یاران متوفی مجمل ترقیم یافت و یارانی که بر پایه ارشاد اند حق تعالی
 بنا قیامت اجرای طریق از آنها کناد در احوال آنها رساله علییه
 نوشته ام و سبب عدم اندراج آن درین کتاب سابق مرقوم
 شد مناسب آن نمود که کلمه کتاب مذکور اولیای سلف که درین
 نقبه مختصر آسوده اند کرده آید تا تمام نماید

ذکر خیر مخدوم سید رستمی قلمی ستره

نام ایشان منہاج الدین است احوال شان از زبان حق بیان حضرت
 شیخ العالمین ضو از دیگر تقاضات یاد دارم می فرمود حضرت مخدوم
 سید رستمی از یاران کاملین حضرت مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بهار
 رضی الله عنه بودند و زاد بوم ایشان شهر جبالان است در خدمت ^{عالمی} سید رستمی
 خود حضرت سید رستمی قدس سره می ماند روزی سید فرمود ای منہاج الدین
 نصیب تو در ملک هند از بزرگی است مشهور است شرف الدین در شهر
 بهار جلوه افروز سید رستمی است بروی حاضر شوی تا کامیاب گردی

تمت تذکره بزرگان سلف که در نقبه سید رستمی مدفون اند

در جواب پدر عرض داشت که عمر شریف پیش چوخت رسید و درین عمر
 هر کسی محتاج خدمت است فرمود فکر این بکن باز بعضی پرده داشت ما اگر در آن
 دیار رویم حال حضور چگونه دریا بیم فرمود روزیکه عمر با سپری گرد و خلق ترا بنام
 من یاد کنند و خدمت نمود حضرت ایشان بعد طی منازل بسیار و تحمل شدت
 و صعوبات سفر بخدمت فیضد رحمت حضرت مخدوم الملک رسید و بسلاک
 یاران آنحضرت داخل گردید بعد چندی روزی در حجره نشسته بود که مخدوم
 الملک رخسار آواز داد ای سید راستی بیایم و استماع سخن آنحضرت گریه بر پیشانی
 ستولی شد و بهمان حال زار و نزار پیش شیخ حاضر آمد یاران دیگر که ازین
 امر آراء واقف نبودند متعجب گردیدند که از حضرت شیخ مخاطب بخطاب راستی
 شد و بدولت راستی امتیاز یافت جای مسرت بودند محل گریه حضرت مخدوم
 الملک بر تعجب یاران و خطره او شان خود جواب فرمود کسی که پدر عالی قدر
 وی میرد چگونه آتش غم خوسن همیشه نگردد از آن روز ایشان همین نام مشهور
 این دیار شدند و در بعضی فرمان شاهی که درباره خدمت درویشان بنام
 حکام اصدار یافته بود و فرمانی که نسبت خدمت حضرت ایشان اصدار یافته
 در آن ایشان را از فرزندان حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی رضی الله عنه
 نوشته است بس یا ضرات شاکه کرده و سالها بر کوه اقامت نموده و تنها
 گزیده از خلق رسیده و با حق ارهیده نقل است جای بر کوه سر بلند که مشهور
 به ناگر جنتی است و متصل آن موضع مخدوم پور است و بفاصله یک کوه از آن
 کوهی دیگر مشهور به کوه برابر واقع است اهل هند برابر کاپار می نامند

مسکن شیر و خوس و مار و کژدم است حضرت ایشان سه سال کامل بران
 اقامت داشت و در ریاضات شاقه نمود روزی یک شیر غران مقابل و سه
 آمد و قصد حمل کرد و مخدوم را غضب و گرفت نعلین چوبی که داشت برداشت و بر
 سر شیر چندان زد که ملاک شد تا این زمان که عرصه چهارصد و پنجاه سال برو
 گذشت اثر خون شیر در اینجا قیست خلق که به زیارت حجره بران کوه میروند
 نقل استن شیر و سرخی خون او به تو اتر بیان می کنند و هم بر آوردنی این گنگار
 میان علی احمد عظیم آبادی که بسیران کوه رفته بودند شاید این حال کرده بودند
 نقل است می فرمود حضرت شیخ العالمین رضی که چون مخدوم الملک بعد
 تربیت و تکمیل ایشان خواست که خلافت هدایت بخشد و جای شخصت فرماید
 خرقه خلافت پوشانیده فرمود برود و در قصبه بستان نجات و هدایت خلق
 سرگرم باش و شخصت نمود و جناب ایشان بتلاش قصبه مذکور تا صوبه بنگال
 سیر و سفر کردند اما جامی بدین نام پیدا نشد باز بخدمت مخدوم الملک حاضر
 شدند و بیان حال نمودند مخدوم الملک فرمود که کار قنیه و سفر دور و راز
 کردید آن مقامی است قریب تر از اینجا متصل شهر شنبه جانب مغرب بفاصله
 چهار تریج کرده است به قصبه بهلواری و حضرت نمود چون جناب مخدوم
 درین قصبه رسیدند و از بعضی ثقات مروی است که آن زمان خود حضرت
 مخدوم الملک ایشان را همراه گرفته درین قصبه آوردند و در سجاده هدایت
 نشاندند بعد چندی جناب ایشان عریفه متضمن این معنی که در چایک
 کسی طالب پیدانمیت نامور بدایت شدیم مثال امر عالی چکوه کرده اند

و درین کوزده گرا ترتیب نموده شود و اگر شهری بود البته اجر بدایت نصیب
 مای گردید مخدوم الملک در جواب ارقام فرمود که آن مقام پس جاس
 مردم خیز است پس اولیاد اعدا از انجا بر خیزند و از آن پولواری گلهای
 خوش رنگ و خوشبو بسیار بر آید و حقیقت نامش بستان نجات است
 تمنای آن مقام هر کسی می شد است اما بنظر محبت و لطف که ارباب شما است
 به شما بخشیده ام بمشاهده مکتوب شریف حضرت شیخ و مطالعہ آن پس شد وقت
 گردید و رفت اقامت بر کشاد و لقبی عمر درین مقصد بسفر فرمود و قبر شریف شان هم
 درین مقصد جانب شمال مقصد واقع است مشهور و معروف پس جای دل چسب
 و بر آمدن حاجات و زیارت گاه عالم است **نقل است** حضرت شیخ العالمین رحم
 میفرمود که مردی دون حرفه عارضه جناب دست و پای کار شده بود
 آل و عیال وی از خدمت عاجز آمده از خانه بدر کردند بیرون احاطه جناب
 ایشان در میدان از حسن خاشاک صورت گویا رسیده اقامت کرد و از
 لدائی فوت خود بیساخت و هر چه می یافت می خورد ایام طفلی با بود اکثر نظر
 میر بر مزار شریف شان می رفت و از آن مردی پرسیدم چه حال است می گفت
 چه می پرسید مخدوم کورت حال نامی بنید کر شد فریادمانی شنود
 بعد شش ماه دفعتاً بلاد و اثر سمحت پیدا کردید و روز بروز مرض را نزل میشد
 تا آنکه صحت کلی دست داد و ناخن نکشتان دست و پا گویا از سر نو پیدا شد
 و هم شیخ العالمین رحم میفرمود نقلاً عن تاج العارفین رحم که بر آمدن حاجات
 مقتضای حال مخدوم سید رستی قدس سره است نه موقوف بر التفات

ایشان است هر کسی بر مرز ایشان هر جا چندی نسبت متوجه شود در استخوان
 از مقام و حال خود و ماست که جانفش را و اگر در نقل است از عنایت
 حضرت محمد و ماست در سنی قدس سرورین که نگار مولف کتاب سنی بر حال
 از بی شبی و بی بضاعتی که نه علم است نه طلب و حقوق آن بلکه بگفتند
 عنقوان جوانی تمامه ضرورت است که می بودم و همیشه بدو و ضلح با
 نرمی و گرمی که شیخ العالمین میفرمود می شنیدم و همیشه میگردم
 بس از زار اگر بیم و از غایت نه طلب راه درگاه حضرت محمد و ماست
 هر چند بساقت یک بر تاب تیر سخت کمان از آبادی و در دوره گذرند و آن
 اما از فرط الهی که اشتهم خوبی نگردم و بر مرز رسیدم فاتحه خواندم و عرضدم
 که تناسی ما الت که محمد و ماستی و سفارش ما در شب فریاد رس در ماندگان
 محبوب سبحانی عوث الاعظم عوث الصمدانی رضی الله تعالی عنه و علی عبده
 و علیه سلام که که مطلب خود فایز کردم و قصد شب بسری بهماجا کردم
 یکی از جمله عنایات آن بود که شب بار و ایام بر شکل بود هوای مشرفی بسرت
 و زود با چرخک حیا و دلج و پیر این دو با هم بود که نبود مقابل منزه شریف
 نشستم و در روز مشغول شدیم که خوانده ثواب آن بر روح پاک محمد و ماست
 که زانم شرح باران شروع شد چون جامی این نه بود با نیکه نشسته بودم
 بر چاه عمیق و در شبانه آسمان بر سر یک یک قطره آب برین منی افتاد
 اگر بگفتی که از ماستی که می شنیدم و گاه عوث و زوان بسبب
 در میان غایت می شد بعد از آنکه در شب از اذیت هوای سرد

پناه بدیوار احاطه مزار شریف بروم ناگاه شخصی آمد و بر در و منتهی متر که
 نشست بار اول پس خوف در گرفت لیکن استقلال طبیعت کرده رسیدم
 کعبه سی سلام کرد و گفت فلا نمونی اختیار دل من مخدب بسوی مخدوم شدید پیر ما فرستادم
 گفتیم خواهی ماند یا خواهی رفت گفت تا صبح اراده حاضر می در نگاه دارم و شاه
 کردیدم که انیسی رسید و خاطر جمع بنواب رفتم و دیدم حضرت مخدوم را که
 پیش حضرت محبوب بجمالی رضی الله عنه بادب تمام نشسته است و چهره
 با هستی عرض کرد که آنرا شنیدم حضرت عوث الصمدی محبوب بجمالی
 رضی الله عنه بسوی من دیدم مخدوم را فرمود این را سپردم مولوی احمدی
 کن که تعلیم نماید و مخدوم برخاست و دست من گرفت و جانب قصه متوجه شد
 که از خواب بیدار شدم از کامیابی در خود می گفتم و لطف در آن بود که در
 خواب بودم و بارش می شد اما از سر تا قدم محفوظ بودم و آب از بالین و
 و بالین من روان بود و صبح بخیر حضرت شیخ العالمین حاضر شده عرض حال
 کردم فرمود و محض عنایت مخدوم بود و در نماز اقامت شب در آنجا خلافت رخصا
 است بعد چند روز سبق آوردند حضرت سید العلماء است العرفاء مقرب شد
 و از عنایت مخدوم در اندک زمانه از تحصیل علوم و درسی فراغ کلی با بزم نقل
 است مولوی ابوتراب صاحب راضی صاحب لائق شد و چند وقت
 ایضا بود که کسی را امید زلیست نبود سید العلماء روزی رجوع بحضرت
 ایشان کردند مخدوم در میرا قبله ایشان فرمود تا او راه و در تکلیف نشود
 است اینزه محبت و حضرت مانند و ترو و ندارد حضرت مخدوم الملک

رتعی اندک همه تمام بر زبان وی نظر عنایت مبدول میدار و یقیناً شفا
 است اینک حضرت ایشان در امری فی الجمله تخفیفی میداد و اما از
 پروینا حرکت باز نمانده و بران سختی برابر یک بالشت پیدا بود که در
 مساس مجربیت و سنگینی متناهی شد و ظاهر عیاره کار نبود و زان مقام
 میعاد بعد نماز صبح سیدالعلماء را یاد آمد که امروز میعاد تمام است معلوم است
 مخدوم کجا تشریف میدارند چون حسب معمول مرتب شد یکبار و دیگر مخدوم
 تشریف آورده فرمود بدیدن مولوی ابوتراب گفته بودم مزاج خوش دارا
 اندک عمر با بود آنرا دفع کرده حال هیچ تکلیف نیست سیدالعلماء بجز و این
 رویار عالم معلوم است رخاست فرزند مولوی مخدوم و متفسار حال نمود
 ایشان که بر قیام قصد کردند تا مال حسب عادت ایام صحت برفاستند
 و محرت افتادند که این طاققت از کجا آورده ریای نمودند اثری از مردم و
 مملکت بیافند عرض کردند که مزاج بحال بود اما چهره آنست که قریب
 وقت صبح بودم و ششنج بایدست و بود نیک اثری از آن نمی بینم و ملاقت بقا
 می یابیم سیدالعلماء فرمود بر ای دریافت همین امر آمده بودم و باجرای
 عنایت مخدوم بیان کرد و نقل است چندی بن می گفت که از کسی پرسش
 بودیم روزی وقت عید بود نگاه حضرت مخدوم است که در آن وقت
 بودم که یک ناگاه آمد و فرمود تشریف رسید و راه کرد زمین بند کرد و
 و یوار حاطه مقابل منزل استاده بودم و الهامی نمودم که از عنایت مخدوم
 آنکس برین اندک در گذار تواند کرد و با وجودیکه منقول آنرا استاده بود

طاهر ظاهر هرگز چشم وی برین افتاد و فاش خوانده از اعلاط بیرون رفت
 و از حاضرین استفسار حال ما میکرد و اینها اخفای نمودند و با جان بسکاف
 برویم چون رفع خلش و بیابین شد گفتیم آرزو زود گرفتاری ما هیچ باقی
 نبود اما خود مهاد در حمایت گرفت که قریب تو باشد او بودم و تو ندید
 گفت آری ترا دیدم اما مطلق نشناختم نقل است در شهر شاهجهان آباد
 و ملی امیری بود که التماس فاتحه او بسیار اندر میداشت و کتابی از هزار این
 طائفه بدون کرده بود و بلا ناغحه آن کتاب را پیش نظر همیشه فاتحه میخواند
 و از سر مسافری که ملاقات دست میداد می پرسید که در وطن شما کسی ^{است} و بی مدون
 یا نه اگر آنروز شانی میداد و نام و نشان آن صاحب مزبور در آن کتاب از
 لب زرمی نداشت چون آنکسی نام حضرت ایشان شنیده بود و دستور
 فاتحه می خواند و در ایامی قبائل او شرف عظیم آباد مقیم بود و در خوابت که نزد
 خود طلب سازد و مردان سفر کرده و سرد و گرم زمانه بشنیده بهما فطنت راه فر
 کرده فرستاد و با او جو سامان حفظ خوف رهنمان بسینه شمت که عود
 و در و دراز و راه بس خطر بود شاهخان دلی اگر در آن زمانه بودند حرکت
 و ریفت غیرت است در هر کس با سخاوت و مکاره با پس فاطمه میر قاصد
 در ریفت کردید و چون جلالی که غیر غیر ستان و توان کرد و بایک فرمود امیر با
 زان کسکین خاطر نمی شد و زود که شمت رفیع می گوید با آنکه زود که
 از آنجا رفت با میر است و کرد و فلان و غیره شمت را در آن راه و به که
 بلا شمت قبائل تو غیر شمت است که گفت می خواهم گلاز فاطمه این اجال مطلع

خدمت ما اطمینانی هست و در فرموده قبایل تو تا فلان منزل مع الحیر رسیدند
 تا اینجا هم خیرت خواهد بود پس شب که رجوع کردم دیدم محفّه قبیله قوی آمد
 و بزرگی بایم محفّه کرده بمقدم که امان طی منازل می کند چون منزل رسید
 آن ولی هم متصل محفّه نشست رسیدم که شما کیستید و ازین محافظت
 چه کار دارید بگر این زن از فرزندان شماست یا امیر از فرزندان شماست
 یا سببی دیگر است آن ولی خدا فرمود ازین همه که گفتمی هیچ نیست ما مریم
 از اهل قبور قبر بادر قطبیه پهلوانی است شوهر این زن فلان امیر سرفروخته که
 من می خواند و هیچ علاقه ازین ندارد وی را از خوف رهنمان ترودخت
 بود جا کردم که از امیر هر روز تخته من می بردن درین راه پر خطر قبیله و
 را تنها گذارم و بر رهنمان بسیارم بنا بر برای محافظت راه همراه محفّه شدم
 منزل منزل تا شهر ولی خواهم رسانیدهای ترود و خوف نیست بگدم از محفّه
 جدا نیستیم بر سیم با ولی افتد نام شما چیست فرمود خلق بسیار است
 با وی کنند آن امیر بجز در این تفصیل که شنید در خود نمی گنجید و گفت ازین
 رست تر خواهی دیگر نباشد فی الحقیقت فاخته مخدوم هر روز می خوانم و از
 وی هیچ علاقه فرزندی یا مریدی ندارم مگر علاقه ولایت که ولی خداست و عقیدت
 او از آنکه رفد و خند گوید بعد چند روز قبایل هم خیر رسیدن این نقل
 که از زبان حق بیان حضرت شیخ العالمین رضوا از سید العلماء است
 بکاتبه شنیدم نقل است می فرمود شیخ العالمین رضوی از فرزندان
 مخدوم شب جمعه در فاخته نام برادر شریف حاضر می شد اتفاقاً شب جمعه

رسم شادی و برات وی مقرر شد چون شش نوره از مسکن مسافرت
 در کرده بود برات رفت بعد سهوات برات او را یاد آمد که شب جمعه
 بود بر مزار جد بزرگوار نرسیدیم و شب تار و راه پر خطر چه باید کرد اگر از بزرگان
 و خویشان استصواب کنیم یقین که منع فرمایند آخر رای وی بر آن قرار گرفت
 که اسپ نیز گام موجود است به بنانه خود را از مجلس برون کنیم و قصد حصول
 مقصد نمایم و حفظ راه بر خدا گذارم تمقضای محققت و محبت بر خاست
 مجلسیان گمان بردند که بقضای حاجت بشری میروند و بیخ نرسیدند
 آمد و با اسپ رهوار سوار شد و نیز راند چون قریب احاطه مزار مخدوم رسید
 اندرون احاطه روشنی بسیار دید و اولیاء الله صف زده نشست اول
 ترسید و خوف کرد باز از فرست دریافت که بالیقین اینها اولیاء اند
 مقصد اندرون احاطه کرد و در احاطه رسیده بود و دید که بزرگی از آن
 بیان برخاسته و آمده در راه گرفت و فرمود وقت شب آمدن ضرور
 نیست و هم فاتحه از همین جا خوانده نعمت شو تبریکه شما کسیتید و این
 روشنی و این صورت پارسایان چیست و کسیت فرمود و بعد تو سید را
 منم و اینها اولیاء اند و این نور چهره آنهاست که تابان است حضرت
 مخدوم الملک یعنی ابدی عنده بعد باران جلوه افروز این کلامه اثر ملایم
 و اکثر شب جمعه این نوازش منبذول حال ناوار و ایشان محض و هستند
 زهی محبت تا که از حضور مجاز زیارت جمال با کمال مخدوم الملک من شوم
 فرمود ای فرزندان تابانی که می بینی نور جمال باران آنحضرت است

طاقت و تحمل دیدن نور جمال آنحضرت نداشتی که چشم تو از آن نور خیره
 گرد و همین سبب است که من بر در احاطه آید و هستی آدم و در میان تو و حضرت
 مخدوم الملک حجاب کردم تو توانی که تحمل بر توان افتاب دین و دنیا
 کنی و همان به که ترک از ایم خود گیری و فاتحه از مکان خود خوانده تحفه
 بمن فریسی و خصیت فرمود لعل است یاری از یاران حضرت مولانا سولتانا
 بقصد زیارت حضرت مخدوم الملک رفته عازم شهر مهاباد بود چون قصبه
 پهلوانی در اثنای راه واقع بود و حضرت تاج العارفین رفته بقصد حیات
 وارد خانقاه گردید از کسی شنید که درین قصبه یاری از یاران کاملین مخدوم
 الملک آسوده است بکمال اشتیاق برینا حضرت ایشان حاضر آمد
 بعد فاتحه یکپاس کامل مراقب شد و باز آمد بس مداح و شکر گزار مخدوم
 قدس سره حضرت تاج العارفین رفته پرسید چه دیدی و چه دریافت کردی
 و چون یافتنی مفصل آنچه از مقام مخدوم و طاقت تصرف و کمال و حال نزد
 خود دریافت کرده بود بیان کرد تاج العارفین رفته فرمود اینهمه که گفتی حال
 تست مخدوم از راه اخلاق و کرم رنگهای مختلفه کیفیات شما بشما بنمود
 و اجمال نوعی از تفصیل کشود و در نه حال و مقام مخدوم بالاتر از فهم شماست
 که تحمل آن نمی توانیدست بر تو حال او صفاک شما بود بنا بر اثری از آن
 بر شما ظاهر نگردد و از لطف خود تفصیل جمال شما بر شما بنمود و هم زبانی بیان
 علی احمد یاد و ارمی گفت که از ساکنان قریب و جوار کوه ناگر چینی شنیدم
 و عای حضرت مخدوم سید راستی قدس سره است که برین کوه مدام نهدت

ولی و هفت جوگی و هفت شیر و هفت دوز و مقیم خواهند ماند تا حال افزون
 آنحضرت رفتن ظاهر است اتفاق سلخ ماه و بیست و در احاطه مزار شریف
 بالین مخدوم استاد وی سید محمد قدس سره آسوده است و مشهور است
 که مخدوم فرموده است هر که بر قبرین آید اول فاتحه استخوان خوانده بعد بر
 قبرین خواند و هنوز عمل اران برین قول جاری است و در حاجت روانی
 قبر شریف وی حکم فرمایند و آرد

ذکر حضرت خاصه و خلاصه رضی الله عنه

این هر دو بزرگ با خود با برادر حقیقی بودند و مشهور است که خواهر ارگان
 مخدوم سید راستی قدس سره اند مزار شریف هر دو بزرگ بر سر راه
 بفاصله پنجاه و شصت قدم از باغ شیخ العالمین سمت جنوب
 واقع است بر یک چابو تره زیر درخت نوب کتان بس پراثر و در
 برآمد حاجت کسیر اعظم مخدوم سید راستی فرموده هر که بر آمد کار
 حله مقصود باشد بر مزار خاصه خلاصه رود از قذای اولیایراند و
 نظر عنایت بر خاص و عام حاضرین مزار شریف مبذول داند اما
 بر آل حضرت شیخ العالمین لطفی خاص و عنایتی اتم میدارند که
 از هزاران هزار زبان او استوان بگرد و در حق دروغ گوینان حلف
 بر مزار ایشان زهر قاتل است که در رکعات دروغ تو قفسی نمی شود
 نفس است ندانی بنده کسی در دیده بود آنکس گشت لشکر را ضروری است

برو بر مزار حضرت خاندان طاهره و سوگند کن که صدق و کذب من و تو طاهر کرد و
آن اهل سید و مال کارنا و دیده برین راضی شد مردمان بسیار منع کردند و گویا
پنبه هم منع کرد که قسم کن او خود با وجود دزدی مبالغه در تصدق نمود و مجوز
بر آن شد و منع کس نشکیند ناچار متخاصمین بر مزار شریف حاضر آمدند مذاکرات گفت
یا محمد و مگر پنبه از بالا پوش این مرد مغتری و زود دیده باشم و درین هفته بیا
شوم و بپریم و باز آمد هفته تمام شد که چون خاک گردید و عیش زندگی
بر خود تنگ گردانید نقل است شیخ العالمین رضوی میفرمود چون باغ خود
می آراستم و دیوار حصار چار سوئی کشیدم جانبی که متصل مزار ایشان بود
هر یک که منوجه درستی آن می شد می یادگان حکام مزدوران را بزور
تعدی گرفتاری بودند روزی بس نال تنگ بر مزار ایشان فاخته خواندم
و گفتم اگر آبادی باغ خلاف مرضی مبارک است و انشادن قاز و رات نجاست
گوار است ما هم بدان گوشم و رنه این چه حال است که بگذریم مزدوران
کار کردن نمی توانند باز از آن روزگاری پیادگان ظلم تعرض از مزدوران
من نگردانین طرف می رفتند و مزدوران جایی دیگر را گرفتاری بودند
و هیچ دم نمی زدند گویا زبان بند بود تا زانکه باغ درست و آراست کرده
و دیگر حکایت عنایت ایشان در ضمن تذکره مولوی سید شرف علی قدس سره
گذشت لطف و کرم این هر دو ولی نهایت نهایت بندول حال شیخ
العالمین رضوی و اولاد است و در شفای مرض خارش و نوبل نیاز ایشان
یک آتاز یاو بالا گلکله بوزن پنجه مجرب یافته شد و برآید حاجات

بسیعت از مزار شریف بسیار است اگر تفصیل ذکر کرده آید کتابی بدون

ذکر حضرت حاج محمد قدس سره

ایشان از قدمای اهل مزار این دیار اند و شنبه نشد که از کدام شهر آمده
بودند و چند سال وفات ایشان را گذشته مگر این قدر شیخ العالمین
میفرمود که از اهل خدایات بود و عدد ذکر اثبات و نفی بحسب رسم کورین طریقه
و ارفیه جاری است اول از روح پاک ایشان شاه شمس الدین قدس سره
نخواب معلوم شده بود که شیره وی برین عدد و کالمش موقوف است بخواب
حضرت تاج العارفین رضی عنده فرمود بی عدد کالمین همین است و
مشهور است که ایشان از شهدا اند از جای یک انگشت یافته شده بود
که وی را دفن کردند و بعد علم نقل است روزی میر نور الحسن صاحب
سلطانیه تعالی بجزای خواب ایشان فاسخ خوانده طلب نسخه کیمیا کردند
همان شب بخواب دیدند فرمود این گیاه که در حوالی قبر است یا قدر
خاک غار که متصل قبر است سائیده در سباسب اندازد و بر آتش نه بقدر
خمس ورت نقره است خواهد شد هیچ کار خواب بیدار شدن در مزار شریف
ایشان رفتند بکثرت آن گیاه را یافتند و دیگر جایشی از آن نبود چون
فرموده بعد از آوردن بقدر مبلغ یک و نیم روپیه نقره درست آمد سگفتند
میر محمد روح گمان گیاه بعد جیدی جایای دیگر هم یافتیم هر چند درست کردیم
راست نماند مزار شریف در قریستان مغربی این قضیه که سواد آنادی است

و کز خیر عاشق شهید قدس سره

ایشان هم از قدمای اهل مزار این مقصد مشرب اند پس صاحب تصرف
 و حاجت روا معلوم شد که از کجا بودند و چند عرصه برایشان گذشت
 و مشهور شهید اند **تفصیل است** شبی شاه لعل محمد قدس سره در
 ابتدای ایام سلوک از جاتی می آمدند قریب مزار ایشان که بیرون مقصد
 جانب شمال در میدانی کناره دریا که در زمان قدیم جاری بود و الحال از
 سالها سال خشک افتاده است واقع است در سجده غول بیابانی
 ایشان را همراه کرد و هر طرف که شعله دهن می افروخت و آواز برایشان
 میکرد می رفتند و چاره نمی یافتند مضطرب گردیدند که شب تارست و راه
 کم کردیم اکنون از دست این غول بلاک شدیم ناگاه از جانبی آواز
 آمد این طرف بیا و راه غول بگذاز بجز این آواز غول بگرخت و ایشان
 بسوی آن صدا متوجه شدند دیدند شخصی سر بریده استاده آواز
 میکند بیا باین سو بیا خوف و اضطراب که داشتند تسکین یافت قریب
 وی آمدند پیش پیش می رفت و ایشان عقب او تا آنکه متفصل احاطه
 مخدوم سعید رستی قدس سره رسید فرمود از اینجا جوار سعید رستی
 است برو خانه خود ایشان پرسیدند شما کیستید که گمراهن را در جوار
 رهبری نمودید گفت نشناختی عاشق شهید منم و غائب شد و بر آن

فتح باب باران آورن نخست مزار شریف مجرب تر و کسیر اعظم است اگر در چاه
 او بریزند نوعی که در آب چاه غرق ماند و بعد فتح باب باران هموزن نخست مذکور
 شیرینی گرفته میگردند و آن نخست را از جایی که برداشته اند می نهند و شیرینی فانی
 می کنند و بعضی ثقات می فرمودند که این عمل مخصوص مزار ایشان نیست مطلق شهید
 باید از قبر شهید که نخست بردارند و همین ترتیب بکار برند برای فتح باب باران
 مجرب است نقل است مردی در سال فخط باران بر مزار ایشان رفته فاتحه
 خواند و عرض داشت که خشتی از مزار شریف برای فتح باب باران می برم بعد
 بر آمد کار معه شیرینی باز خواهم آورد و از گوسفند خشتی کلان برداشت و در چاه
 خانقاه حضرت تاج العارفین ری آویخت همان روز بسیار بارش کردید که دیگر
 حاجت نماند لیکن خواه از ناداری یا سببی دیگر خشت را از چاه برنگشید و مزار
 شریف نرسانید شبانه روز شرح موقوف نشد در روی آفتاب کسی ندید
 مردمان بسیار فغانیدند که میخواستند با بزرگان خوب نیست او بجد امر روز وفرا
 می داشت روز چهارم رسن بوسیده از گرانی خشت شکست و خشت در فتح چاه
 فرو نشست تا هفت شبانه روز گاه بارش و گاه شرح بود و دیوارهای خانقاه
 عالمی از بیخ بر افتاد و صورت آفتی نمود و شد بلامت و چند خلق ناچار خطوط زن
 را طلبید او از کثرت آب چاه غدر آورد که تا مقرر رسیدن نمی توانم دیگر کسی
 بطلب حاضر آمد الغرض چارناچار بعد خرابی و خرج بسیار خشت از چاه بر آورد
 در وزن هم دو چند شده بود بالا جبار شیرینی هموزن گرفته رفته سیازاد اگر
 همان زمان خلق از افت بار باران ربانی یافتند لیکن از آن سال درین عمل

اثر که یافته می شود تا اینجا که بعضی سال بساک باران کمر این عمل کرده آمد
 و در جاهای متعدد بعمل آوردند و نیکو و فایده بخشید آخر از اضطرار و
 فریاد رسید و التماس حضرت شیخ العالمین آوردند فرمود مردمان در ادای
 نیاز بد معالکی کردند اثری ظاهر نمی شود باز سر محمد مولوی محمد ابراهیم صاحب
 دست بر کاتر را فرمود بر روی قبر شریف حضرت ایشان از طرف من فاتحه خوانده
 خشتی از قبر شریف برگیرد بیار چون آورده در جاه آویختند روز دیگر بروی نگذ
 که فتح باب باران گردید و باز حاجت نماند همان وقت حضرت شیخ العالمین
 مولوی مدوح ارشاد فرمود که شیرینی هموزن گرفته خشت را بریزد از جای که
 برداشته همان جانب و شیرینی نیاز کن نقل است مشهور در خلق که صدق
 و کذب وی از نقاب نشیندم و بر اقرار و انکار او کسی را ندیدم می گویند
 در عالم حیات حضرت ایشان کسی خبر رسانید چه شنیده که شیخ ترا شیر زور گفت
 قریب است که آن را منی بقضا جان بجان آفرین سپارد و مجرب استماع
 خبر حالتی بروی طاری شد که از خود رفت و سنگی از زمین برداشت روی
 سوی آسمان کرده فرمود انیک اگر با منی کنی ازین سنگ کنگره عرش تو می کنی
 فی الفور اتقی آواز او پس کن که را می یافت و جان سلامت برد سنگ از
 دست انداخت و عجب فرشتت واحد اعلم

ذکر حضرت شاه اسماعیل قدس سره

ایشان از خلفای مجدد مبدع عالم شهباز پوری اندیک واسطه از شیدان

قاوری رضی الله عنه می پیوندند پس هر کمال و صاحب تصرف چون تفصیل
 احوال حضرت ایشان از ثقات نشیندم الا بعضی از خرق عادات و ذکر آن
 سو فوٹ بر ذکر احوال مخدوم شاه جنید ثانی قدس سره بوده بنا بر نظر تکرار اینجا
 فرود گذارم که آئینده گفته آید مزار شریف در احاطه جد القوم امیر عطاء الله قدس سره
 جنوب سنگین مسجد پائین دیوار احاطه مسجد واقع است اما از بی التفاتی فرزند
 و مقتضای شان ایشان نشان قبر هم باقی نمانده

ذکر خیر مخدوم جنید ثانی رضی

حضرت ایشان نور دیده و سرور سینه حضرت شاه اسماعیل قدس سره اند که
 الطرفین پدر هم ولی کامل و پدر مادرش نیز شیخ عمر کاکوی ولی نقل است
 چون فرزندی بجای پدر وی شاه اسماعیل قدس سره مال وجود آمدی با وجود
 صورت حضرت شاه اسماعیل ناپدید میگردد و استماع این خبر فرمودی بد صورت است
 و اگر آه نووی آن مولود یافته دیگر بسنگردی و کنار مادر گذارستی وزیر خاک
 آرمیدی بسیار فرزندان را از محنت آباد دنیا نجات داده بود چون مخدوم
 شاه جنید ثانی از شرف قدوم بسیار ازین راز شک جنت فرمود رنگ و بشر
 به تیرگی می آمیخت آنحضرت گفت این فرزند خواهد بسیت و چند وقت
 خواهد شد و پس دل شاد گردید روز ششم که بیدین نور دیده برگزیده
 اندرون خانه شریف فرما شد کسی از اهل قنبر است گفت خوبهورتان را
 بلکه عدم فرستادی و لباس بستنی پوشاندی این که نه صورت دار و نه رنگی

از و عای به محفوظ خواهد ماند ارشاد کردند این فرزند صاحب حیات خواهد شد
که بس نیکو صورت و پاک سیرت است و آنها که بد رفتارقتند وجود بی سود هستند
و چند نام کردند فاسد مخدوم یعنی شیخ عمر قدس سره که در موضع کاکو نشریت
میداشتمند بابل خود فرمودند و رفاهه دخترم فلان امروز تنیده پیدا شده و از
اوصاف حمیده بسیار بسیار بیان نمودند اهل ایشان گفتند هنوز قاصدی
نرسیده ارشاد کردند قاصد در راه است غمگین میرسد بعد ساعتی قاصد
از دور آمد و خوشخبری بوجد فرزند ارجمند نیک اختر رسانید نقل است چون
عمر مخدوم بدو از ده ساگی رسید روزی حضرت شاه اسمعیل فرمود ای فرزند
فرصت نداریم که کشت برنج شالی در و کنا نم مزدوران را بگیرد در و کنا و اجرت
آنها از آن داده حق خود بسیار سبب ارشاد پدیر عالی قدر بموضع رسول پور که
متصل قصبه بهلواری است برگشت زار رفت و در و کنا نم مزدوران بدو پیش
در و کنا نشینند که ایشان طفل ناکرده کار اندمال اجرت ما نمی دانند خیانت بکار
باید بر دهر قدر که خواستند در اجرت در و گرفتند و قدری قلیل بایشان دادند
پدر بزرگوار فرمود همین را بود عرض داشت مزدوران حق خود گرفته آنچه دادند آوردم
بس برنج منو که اگر شعور نبود چه رفتی و نفرین کرد مخدوم را ملالی در گرفت که ناکرده
کاری ما مخفی نه بود و با وجود آن خود برین کار مقرر فرمود جرت انکارند استم
باز برنج و عتاب چیست لیکن از پاس ادب دم نزد و روز دیگر افسرده خاطر
نماز میباید گذارده جانب بهان موضع بایک سبوی آب و یک بوریار روان شد و در
بستان آنکه واقع سوادان موضع بود زیر درختی نشست آخر روز که در آن از

جست و چون یافتند خود و والد بزرگ در تلاش جانب آن باغ شناختند
 دیدند زیر درختی افسرده خاطر بر بوی بالشت شست است پرسیدند از کسی چیزی
 ارشاد یافته یا خود جذب محبت است عرض کرد کسی امری نفرموده آنحضرت
 شغل ارشاد فرمود و گفت کرده باش که شستن اینجا سودی نبرد و باز آمد
 وقت شام مخدوم هم بر مکان آمدند باز صبح نماز کرده به همان باغ رفتند و تا
 شام در آنجا ماندند چند می برین التزام گذشته بود که حضرت شاه اسمعیل
 رحلت نمود بی نوشته و بیتمی رفیق مخدوم شد همچنان در باغ میرفت و از
 اندوه بیتمی و خانه داری و بار چهار خواهرها که نزد ایشان خاطر می ماند
 تا آنکه روزی از غایت نشوینش بر حال خود زار و زان باغ میگرفت
 و جگر از ناخن غم میخ ششید یک ناگاه برای العین با سخا از جمال جهان آنا
 نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شد آنحضرت علیه افضل الصلوة و السلام
 با کمال و بجمی و شفقت لطیفها فرمود و ارشاد نمود غم مخور که پدرت منم و با تو هم
 و چیزی از اشغال و افکار بدایت کرد که همین جا کرده باشن ایشان عرضند
 باز این دولت دیدار که سرایه دو جهانی است کی بدیسه شود و نخت مایکی بیدار
 کردت سکین خاطرشان بان کرد که باز هم درین مقام کامیاب شوی و
 تشرف شریف بر دغم دل مخدوم بشادی مبدل گردید و روز بروز تر
 باطن خود می بود اگر عقده می افتاد بجلوه افسروزی آن سرور انبیا علیه
 الصلوة و السلام حل میشد بعد چندی روزی حکم اشرف بدان نفاذ یافت
 اکنون نشست باغ و صحرا ضرورتی ندارد از آن زمان بر مکان اقامت

شب و روز اختیار نمود و نقل است روزی بسبب بی باگی و قرب
 ایام از وواج خواهران ناکه خدا ترودا افزون از حد و پشت از انجناب
 مستطاب صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد شد اول در فلان جا از دختر
 فلان کس خطبه خود گن سا مان آبادی خانه میا ساز ایشان را خطر
 آمد که تبتیه سا مان از محتاجان شب قوت دستوار است علاوه برین اگر خطبه
 خود کنم خلق مطعون بکنند که تدبیر کند خدای خواهرین که تقدیرش ضروری است
 ناکرده بآرام خود مصروف است و هم هر تقدیر کفایت اهل از کجا اریحم آنحضرت
 در جواب خطبه شان فرمود جای اندیشه نیست چون زن کنی همان زن
 سا مان که در حدی خواهران تو کند و انجام دهد و باز زد و بر تو نه نهند
 حسب حکم قضا تو ام ستمها و اطاعت جا میگردد ارشاد شده بود آدم به نظر نسبت
 از وواج خلعت کردند بلا توقف آن کس قبول و منظور نمود و مخدوم سالی
 بی سرو سامانی تشریف برده رسم عقد مناکحت او کرده عروس در خانه او
 چون پس صاحب سلیقه بود حال اتری خانه و بیتمی خواهران مخدوم از
 جانب مادر و پدر دیده بچیت افتاد فکری اندیشید که ازان روی فلاح
 نماید بجز یک حلقه طلائی در بینی دیگر زیور هم نداشت نزد کسی کرد و مبلغ
 چهار روپیه از او گرفته شش عدد چرخه و پنبه خرید نمود و در میان چهار خواهر
 مخدوم و یک کنیز ملوک خود تقسیم فرمود و یک چرخه گرفت حق نعالی
 برکت او را و داد بانکه زمانه فی الجمله اسباب بهم رسانید و خواهران مخدوم
 را در قوم او عقد مناکحت بست و بنجانه نشوی فرستاد و بعد فراغ ازین

مهمات بسیار به خانه داری متوجه شده از بی بایگی و تنهایی در چرخه زنی
 هم خرج ضروری حاصل نبود که مخدوم بوار و وصدا در خبر گیری فرماید که نوبت
 بفاطمه میرسد و طلبکار خانقاه اگر سینه می مانند نقل است شبی مخدوم را
 از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم امر شد که در دیار مغرب زو ملا جمال
 اولیاء کروی حاضر شود بر دست وی بیعت کند عرض کرد که شنای غلام آنست
 که درین باب هم از حضور دستگیری کرده شود از شاد گردید چنین است لیکن برای
 گرفتن بیعت دیگران بیعت کردن خود در ظاهر ضروری است که در عالم ظاهر هم
 وسیله ظاهر باید حسب الحکم آن بزرگ رسید و عرض حال نمود آن بزرگ بیعت
 گرفت و اجازت جمیع سلاسل که بان مجاز بود و معاشغال و فکار و او کار و او
 به مخدوم اجازت بخشید و خصمت کرد از یاران خودی فرمود سنت احد بر آن
 جاریست که مریدان از پیران و طالبان از مرشدان فائده بردارند و این مرد
 که برای مرید شدن آرزوی مرید که پیران فائده حاصل است فواید مرید
 و ائمه کتف پیرست با مریدی با فتنم که از وفائده برداشتم نقل است
 روزی در ایندای سلوک غم و الم از بی علمی و بی حیثیتی مخدوم را زیاده
 بود که پدر و طفلی و اغ پیغمبری بر دل نهاد و تنها گذشت عسرت ظاهری خصمت
 سفر نداد که بخواسه ان تدبیر کفایت کرده و مردم شفیقی در مهربانی که کار خانه
 بدو سپارم و بطلب علم شوم کتف نبوی بخوارگی آمد از شاد فرمود بقدر
 احتیاج تو ترا علم لدنی و ادیمم و در فرزندان تو ما هم علم جاری فواید اندامه
 آن الطاف و عنایت آنست که تا حال در فرزندان ایشان بیعت یکن

کثرت علم است و فضلا بسیار لغایت تحریر هم از فرزندان ایشان قریب
 شتی و چهل مرد فاضل و نایب افزون این قصیدیه مبرکه اند لفظ است می فرمود شیخ
 العالمین رضوی سید العلماء استند العرفاء و دلت بر کثرت روزی مهانی و ارد خانقا
 مخدوم شد و مخدوم آنروز سرایه ضیافت و مهانی گذشت بابل خانه خود فرمود
 که مهانی وارد شده و چیزی می میخواهند نیست اگر امروز از حلقه بینی گوهر نقری
 که در دست مینویسند عوض آن انشاء الله تعالی گویش قیمت بیست و چهارم
 گفت و عده ضرورت ندارد که حال معلوم است و مر و اید نقری از حلقه
 بر آورده داد مخدوم او را فروخته سالان ضیافت کرد و آنحضرت را ذوق
 کبوتران بسیار بود قسمی ستر از کبوتران گذشت همین قسم خشک برورش
 می نمود و در دست ترندی که واقعه خانقا مبرک بود و کبوترا بهر آشیانه
 آنها آویخته احتیاط از پنجه گری می فرمود روزی رخاست و نیزه فی دست
 گرفته کبوتران را وحشت داد و دور او از آور و چند آنکه در تاب افتاد
 عرق گردیده و کبوتران از دور سر و از ماندند طلبار و خدام سرسپه بودند
 که گاهی چندین دستوزندشت اما کسی بر مقدار حرمت نمی یافتند بعضی
 او کباب نقرین کردند که این امر خالی از سر می نبوده باشد آخر روز
 آشکارا گرد تا پنج روز یا ه و وقت و سال ضبط قلم در آورند بعد
 چند ساعت مخدوم نشست و کبوتران هم در آشیانه آرام گرفتند
 بعد چنانچه تا جری وارد این قضیه و از ازل نسبت به مکان مخدوم را نشان
 جست و بر مبری کسی در خانقا شریف آمد و ادب عقیدت نشان بجای

و مبلغ پنجاه روپیه نقد و یک جفت گوسفند را که مبلغ صد روپیه قیمت داشت
 و یک عدد قلمدان و مکتب پیش نظر در نهاد مخدوم قلمدان در تصرف خود آورد و
 مبلغ نقد را در غریبان تقسیم فرمود و آن جفت گوسفند را بفیاضی و عده نزو اهل خود بزرگ
 و فرموده حالاً بگورین قصبه کسیت که چنین مبرور پدیدار گران قیمت دارد درین
 مردمان خانقاه عالم پناه ازان تاجر شخص حال نمودند گفت ما مرد راه دور درازیم
 و گاهی درین دیار خصمه صادرین قصبه نه آمده بودیم اما نام مخدوم شنیدند و ناچار
 گرفتار محبت و محبت شدیم و تمنای دولت پاپوسی بدل کوشتم تا آنکه اتفاقاً
 سفر دریا در موس تجارت افتاد در دمای شور که کناره اش بجزایق آسمان نیست
 اثنای عبور کوهی واقع بود سوای مخالف چهارادرو این کوه انداخت که از آنجا
 بجز بزرگ ربانی ممکن نبود و سوای ساکن شد خلق دست بدعا بر سوای موافق کسی خاطر بر نشانی
 و حیران و کسی فریاد و نغان که یک یک رجوع دل ما بخدوم آمد فریاد کردم پادشاه
 جنید ثانی بر چند بطاسر دورم اما بدل نزد یک ترم در باب و مبلطف خود فریاد کردم
 و نیت کردم که اگر حق تعالی بکرت مخدوم بساطل رساند و ازین ورطه بلاک و تقاضا
 هولناک ربانی بخشد یک جفت گوسفند را پیش قیمت و یک عدد قلمدان و نقد
 مبلغ پنجاه روپیه نقد مخدوم گذرانم و بدولت قدوس فایز گردم فی الفور
 ما همه اهل چهار و دیدیم رازی العین که مردی پارسا صوت با سر کوه استیاده نیزه فی در
 دست گرفته جانوران عظیم الجثه را بر و از میدد که مثل آن جانوران بزرگ قامت
 بلند پرواز گاهی کسی از نازیده بود از سوای شهر آنها چهار ازان مملکت بیرون
 شد ما همه جان بساطت برویم و هر کسی بجز افتاده بود که این بزرگ کسیت

و جانوران چه قسم اندالاماریتین بود که مخدوم جنید ثانی است لیکن طبع را
 نشناختم چون بدولت زیارت مخدوم مشرف شد بم با فرق همین صوت پاک
 بودی کم و کاست پرسیدند کدام ماه و کدام روز و کدام وقت مفصل بیان نمود
 که سه روز تجاوز از هشت آترمان نوشته آرزو بر آورده و بدست او او زد و بدو گفت
 مفصل بمن باز گوید که سرشده عقیدت مستحکم تر گرد و حاضرین تمام و کمال اول
 پرواز کبوتران بیان نمودند بجز استماع با هزاران هزار جان غلام شد فحل
 است می فرمود شیخ العالمین رضا که مخدوم سزادگان قصد بنیاد مجلس و فتیله
 میکردند که در قصبه بلواری فقر بسیار شده اند اما کسی از بزرگان مادی تصرف
 نشد و مشهور خطاب مخدوم نگردد و می ستایند همان گشته اند آن مجلس حاضر بود
 بیایگان و بی ممالا گفت یا و او را و فصلی که با خوب این کار امیدانم و
 و روزگار درین سیر سپری کرده ام پرسیدند تو چه دانی گفت من مرد مسافر
 نازشکاری دارم نه از فقر و قصبه بلواری آشنایم گردین سیاست
 وارد و خالق شاه شاه جنید ثانی یکد شب بود که در راه مریدان منم نه از سنا
 آشت اما حال فقرت او آنچه با من بود آرزو کرد که در مخایه و در حساب
 هم بر جو و نیافتم که روزی در سیر کوستان بودم راهی پیش از پس قلب
 افتان خیزان از آنست تا که راه رسیدیم از اجای استکان گذر نمودن و استم
 از چپ در هشت کسی طوفان فرود آیم مطلق راه گذرندیم قصد بالا کردیم که در
 گنم ناگاه شیری عزان بر سوارید و قصد حله کرد لیکن از شد او راه تا
 رسیدن نمی توانست از کار خوشت که بست کند پس منظر و پیشان گردیم

که هر طرف بیک اجل استاده بود و میفرزادشتر یکبار خطره آمد که شنی و خانقا
 شاه جنید ثانی فرو و آمده بود و م و ازان شب محبت و سی فی الجمله در دلم جا گرفته
 با او فریاد باید کرد و با شد که داد سی کند و ایشان را با آواز بلند یاد آورم و بگویم
 گوئی بیک پاک زون موجود شد و فرمود و منظر اب کن و کمر با گرفته دست
 دراز کرد و بر زمین در و امن کوه فرو گذاشت و دست خود کشید و آواز داد
 برو و سر راه خویش گیر و از نظرم غائب شد و آن شیر نر از بالای کوه سوی من
 می دید و من بعد و عنایت مخدوم محمد روح جان سلامت تا برویم اکنون اگر
 کسی از مخدوم زاد بادین مجلس صاحب دعوی در فقر بوده باشد چیزی با
 بنماید و زنه هر چه از تصرف و کرامت اسلاف شما بطریق حکایت زبان زد
 در خلق است و قصه و افسانه پارینه شد درین وقت آنچنان صاحب تصرف
 و کرامات در قضیه بهلوار می موجود است اگر باور نداردید بروید در قضیه ندلو
 وزارت کنید که از یک نگاه او مخدومها بسیاری شوند همه حاضرین مستعجب
 شدند و دیگر کسی دم نزد نقل است می فرمود مولوی اشرف علی قدس
 سره نقلاً عن الثقات مخدوم جنید ثانی رضوانه علی بود پس معزز قوم هر
 فرزندی که در خانه وی پیدا شدی یکماه نزدیستی و مری منعمول بود که ازان
 ملاک می شدند حال غم و در دل پیش مخدوم ظاهر کردی و آنحضرت بصبر و
 و شکیبائی چند وادی و امر با وعید ماثوره محبت فرزند صاحب حیات کرد
 چون باز جمل شد خدمت مخدوم عرض کرد بعد ولادت روز پنجم یا هشتم
 همان حالت شوریدگی نفس مولود را پیدا شد در چند از نوحه که اطفال

بدین مرض بلاء کشیده بودند ایوسته تمام دست اما حسب ارشاد پیراعمال
 صحت می کرد و از ابتدی حال طفل منظر سخت بود هر روز حال اشتداد
 مزین بر مخدوم عرض میکرد و در بحر کلیات تشفی و تسلی هیچ جواب نمی فرمود
 تا آنکه روزی حال دیگرگون شد و نفس شوریده بی در پی آمدن گرفت آن
 بیچاره بر صلا نشسته و عینه شغالی میخواند و زاری گرفتار یکبار نظر طفل
 افتاد و دید که زنی بد صورت که بر منظر میب شکل حیرانمی در دست گرفته فلیت
 لا اشتغال میدید و شعله او بسوی دل و جگر طفل التهاب می زند و از
 دست دیگر مواشعله میدید که حرارت او بدل و جگر طفل میرسد و آن محصوم
 از گرمی شعاعه منظر میگردد و نفس و بالایشود و چون سگ تشنه لب بان
 بیرون میکند بجایه این احوال آن بیچاره آفت رسیده بی اختیار از
 مصداق دیده برایش افتاد و بسای تجارتها کرد که او را بگذار و رحم کن
 یا مرا عوض وی بگیر تا اگر در خدمت تو گناهی و قصوری کرده باشم نذار آن
 خوابید و اگر طمع مال داری همه متاع خانه بتومی بخشم این طفل نمنه گناه
 را بمن بخش آن بدخت هیچ شنو نمی شد و جواب نمی داد و سرگرم کار
 خود بود و او طفل و دیگر اجباب پرسیدند که این التجار از کسیت و این سخن
 چیست گفت فلان گفتار زن باغبان این محل حیرانمی در دست گرفته
 زبردل و جگر این جگر بند افروخته شعله می زند و از حرارت شعله مویود را
 آنا غانا غیر حال است نزار گوید منت و لجاجت می کنم مطلق گوش نمی کند
 و رحم نمی آرد چون بیچاره کار ندید بی اختیار از دل سوخته آبی بر کشید

و فریاد بر آورد یا شیخ یا شاه جنید ثانی وقت دستگیری است به آتش
 سوزان ننگد با سپند + آنچه کند و دود در دمنده طرقت العین بد که مخدوم
 شاه جنید ثانی حاضر آمد و هوای دهن مبارک بر شعاع چراغ زد که شعله از
 در هوای بسوی روی گفتار شتعل و با تپ شد و همه خساره با تمامی سو
 سرش پاک سوخت و گفتار مذکور مضطر بگریخت و طفل را راضی پدید آمد و
 مخدوم هم از نظر غائب شد بخوابان و اهل خود تسکین و تشفی داد که گریه
 نکنید حال امید صحت دارم که حضرت مخدوم با گفتار معالیه بالعکس کرد و معالیه
 خود باز نمود که چندین بدم چون شب بخیر گذشت صبح مخدوم بخدمت پسر بستگی
 خود حضرت مخدوم بشرف پایوسی فائز شده با جراح مفصل عرض شد که مخدوم
 فرمود راست دیدی آنچه دیدی و بدیم که ترا اضطراب تحت بود و آن گفتار
 از ایذا دوست بردار نمی شود و شعله چراغ بسوی او متوجه کردم که سرور روی
 و می بسوخت آن گفتار زن فلان باغبان است که در رسومات شادی از دور
 بارگلهامی خوش بود در قبائل شما میدید برو و حال آن گفتار بهین که اثر سحر و
 جادوی او با موسی سرور روی او پاک سوخته تا دیگر کسی سحر او کار نکند ایشان
 رخصت شده اول مژده همان بخش با اهل و خویشان خود رسانیدند و طفل
 معصوم را بر احوت دیدند و متوجه مکان گفتار شدند گفتار که از صحن خانه
 آمدن ایشان و بدلی اختیار در گوشه تارک بگریخت و بازن دیگر گفت
 اگر ایشان بتلاش من آمده باشند بگو که ما برست طاقت ملاقات ندارد
 و او را باز گردان ایشان از آن زن پرسیدند که فلان زن کجا است

از چند روز او را ندیده ام و چرا ما را دیده که سخته جواب داد او بیمار است
 نشست و برخاست نداشت و پایی گزیر که جا دارد گفتند چه بیماری دارد و
 کجاست من خواهم دید و از وضو رتی دارم گفت همین وقت خواب گرفته
 است ایشان بجهت عیادت قصد گوشه کردند دخترش فریاد کرد که مرود و
 بیدار کنید تمام شب او را خواب نه آمده است وزن لپسش دوید و منع
 نمود شنیده تا شنیده ایشان باز نماندند و اندرون رفتند آن گفتار
 چادر بر روکشید بانگ بروی زوندای فلان برخیز که چیزی بتو گفتن ضرور
 است او روی خود و تماشای چادر پوشید و گفت بس بیمار ام بعد صحبت خودم
 آمد حالا بروند بجهت ضرورت چادر از او کشیدند دیدیمه سوی سر سوخته و بر روی آنها
 افتاده از غایت شرمندگی سر فرو انداخت برهنیت او بسیار خندیدند و از
 دخترش رسیدند این چه حال است موی سر چگونه سوخته و آبله بر روی چون
 افتاده جوانی ندا داد ایشان باز آمدند و از اهل و احباب قصه گفتار بیان کردند
 آخر آن گفتار در همان خجالت و اندوه هلاک شد و در دوزخ قرار گرفت و طعمه
 سگان آتشی گردید و عالمی از دست وی نجات یافت نقل است سیف بن
 شیخ العالمین من از مولوی ابوتراب صاحب دهرت برکاته و ذکر تصرفات
 مخدوم کرد و زمی در باغ رسول پور که ذکرش بالا گذشت نشسته بودند
 توالی گذرد و فرمود غزلی بخوان تا وقت خوشش کرد و بعد سماع صوفیه فرمود
 چیزی تماشا خواهی کرد عرض کرد درین صحرا چه تماشا کنم مخدوم بر لبوریا پا دراز
 کرده چادر بر روکشید و زنگاوی قریه در آنجا موده افتاده بود یکبار زنگاوی زنده

شد و بر قوال حمل کرد و چهاره بگرخت و پناه بدرخمان برد و فریاد کرد حضرت
 زود در یاب و رنه از دست این زرگا و هلاک شد م و بسیار جزع و فرغ
 نمودن و مرقاب از روی رشک آفتاب بر شد و فتنه آن زرگا و بر زمین
 بفتیاد که رفته جان در و نبود و بسوی قوال وید و بخندید و گفت چرا تیره
 که من محض برای دل بستگی و تماشای تو کاری کرده بوم نقل است مردی برای
 مریمتی التماس نمودند که در دور الوقت کنیزان در خانه مخدوم براسیما مجتمع
 شده آرد که مخدوم در دست میگردند و حسب عادت خود بارگ جتاری اینها
 مخدوم را وقت خوش بود و اوقات و قلم گرفت و چیزی نوشتند عنایت کرد
 که در گردن بیمار تعلق کند آنکس رفت و بیمار را تعویذ داد و در اندک زمانه ازان
 مرض هلاک سجات یافت بعد صحت که تعویذ بکنشاد و دید همان الفاظ جتاری
 در ان نوشته بود باز آمد و از مخدوم عرض کرد فرمود در ان وقت راگ
 جتاری مرا از خود ر بوده بگو همان را نوشته دایم نقل است روزی
 فقیری هندو که او را جوگی گویند خدمت مخدوم آمد بعد تذکره هر نوع التماس
 و هشت که توکل بخت و فاقه کشی بر بندگان مخدوم سهل است و کلید باب مقصود
 اما طلبه و فقراء و صاوری و وارد خانقاه را در انظر ارمی بنیم و از خدمت
 آنها ناگزیر نیست اگر مقبول و منظور افتد این پنج درختی است در یر تاج و آ
 آید شاد آمد تعالی فلاح ظاهر هم دست خواهد داد و صورت جمعیت ظالم
 بر ساوران و مقیمان خانقاه عالم پناه رو خواهد نمود و از سر خود آن بار
 پنج بر آورده پیش نظر مخدوم نهاد و در خصت شد بعد چند روز آن حضرت

با متحان آن پنج را در پنج دشت خلقی هجوم آورد و هر کسی که می آمد باند
 عالمی می آمد تا آنکه در اندک فرصت نزد و بسیار جمع گردید و از ملاقات آنها
 وقت بر میخورد و تنگ شد و ترسید که امروز هجوم خلق بر او است بعد
 فکر معلوم کرد که از اثر آن پنج جذب و لها است و شش آنها و سبابها
 پس ناراض و از رده شد که اوقات در ملاقات خلق منافع و بر او رفت
 از سر مبارک بر آورده در غاری عمیق بر آب که واقع صحیح خانقاه بود انداخت
 پس از امتداد ایام آن جوگی باز آمد دید که همچنان عسرت و افلاس
 ظاهر است بجهت آمد و عرض کرد که با دو کار فقیر به تخریب عالی بگذر رسید
 فرمود بل آورده بودم خلق هجوم آورد و ندانند و بسیار گذرانیدند که
 وقت ما فدا و تنگ شد ازین پنج درین غار عمیق انداختم آن فقیر
 بجهت رسیدن آن سخن مخدوم از مشوش گفت و گفت سرایه زندگی از
 محنت شاق و بخت روزگاری بهر ساینده بودم و بیاس مخدوم با دو کار
 داده بودم اگر گوارای خاطر شرف نبود باز بر سر من می زدند و بیاد
 بر باد دادند فرمود اگر وقت خلعت و عمره هر اجبت و معاودت می کردی
 امانت میداد شتم و اینک به تو و این میدادم نقل است همچنین مردی
 بنظر عسرت ظاهری اکیسیر بخدمت مخدوم گذرانید و بسن مبالغه نمود که
 در یک پنج اکیسیرنی پنج این قدر سر طلا می شود فرمود بر طاق بدار
 آنز و فقیر حسب امر بر طاق خلوت ظرف اکیسیر نهاد و خلعت گرفت بعد
 چندی که باز آمد همان فقر و فاقه دید پس ترسید و مشوش گردید که سبب

ماورستی طلباچه پیش آمد آخر رسید که اکنون سبب فقر و فاقه چیست
 از شاد و در خیال اکسیر هم نه آمد و نیاو هم نه افتاد عرض کرد که است اشاره
 بسوی همان طاق نمود آمد در دید که در جای که دهنده بودم بهمان مقام است
 سر مو هم از آنجا تنجاوز نکرده هر پوشش از ظرف جدا کرد و دید بقدر یک پنج هم
 بمصرف رسیده باز گذارش ساخت که هر گاه این قدر بی پروائی و بی
 اعتنائی است میدوادم که باز من عنایت و این مووه شود که بایدین محتاجم و
 باز گرفت نقل است در ایامی و بار عظیم رو نمود و عالمی بلاک گردید و خانه
 مخدوم هم از که همه به بیمار بودند کسی نبود که بیمار داری تواند کرد و قشطن خاطر
 منتظر خدمت مرخصان دشتی روزی صاحبزاده عالی قدر شاه محمد امین
 را طلب نمود و فرمود تو بدفع و بامی چیزی می خوانی عرض دشت که بله
 و عار اللہ امر نادین روزها بکثرت می خوانم ارشاد کرد و من سبب است
 شب نشسته بودم زنی کرده صورت که منتظر پیش من آمد و فریاد کرد که از
 دست محمد امین تنگ آمده ام که بارادین قصد باندن نمی دهد پرسیدم که خبر
 گفت و با منم چون سواد قصبه یک بود و ساکنان هم نیکو سیرت خواستم
 که چندی درین مقام قیام کنم محمد امین تنگ گرفته است و اجازت باندن
 نمی دهد میروم بنابر بر مخدوم بهر حضرت حاضر شد گفتم برو و حضرت
 کردم باز از او کسی را تکلیف تازه پیش آمد و بیمار آن همه بکوت یافتند
 و دیگر تصرفات جناب ایشان از منرا شریف و برآمد حاجات بسیار کرد
 است خصوصاً مخدوم و سپروص را یک چله بلانامه حاضر شدن خاصه

مقابل مزار سامعی نشست کردن کبیر اعظم است و مزار شریف از آمدن تو حرم
 معراست بلکه دست هم نمانده از فرزندان آن حضرت جناب سید العلماء العرفان
 تقسیم در سنگی قبر بود روزی در عالم کاشف فرمود خیال فاسد اندیش
 کردی چندان که مرمت و درست کنی باز همچنان شود ایشان عرض نمودند
 که مگر خلاص مرضی است هدایت نمود که مگر این همه ویرانی و بربادی مقبره
 مقتضای شان نیست هر ولی راشانی است از قبض و بسط و آبادی
 و ویرانی و عشق زنگها دارد و مزار شریف ایشان جانب شرق بقاصله پنج
 شش دست از مزار مخدوم عالم محمد مخدوم قدس سره در یک احاطه
 واقع است تفصیل آن در احوال حضرت محمد مخدوم قدس سره رقم هفت
 تاریخ انتقال نوزدهم ماه جمادی الثانی سال یک هزار و هفتاد و دو از سال
 هجرت است ماده تاریخ فقیر حق بود عارف و کامل
 ۱۰۴۲ هـ

ذکر حضرت شاه محمد اسع قدس سره

جناب ایشان برادر خورد مخدوم عالم محمد مخدوم قدس سره بودند و پیش
 از حضرت تاج العارفین رضی الله عنه بس مرد متراض و متوکل نجت که از
 معاصران گویند این باب گوی سبقت رپوده بودند اکثر نشست در
 احاطه مزار شریف حضرت مخدوم سید رستی قدس سره می داشتند
 در حضرت شیخ خود رفته هم بصورت حاضر می آمدند و هر چه از حالات ظاهر
 گردیدی بر شیخ عرض میکردند تا آنچه مناسب حال باشد حضرت شیخ

ارشاد فرماید دیگر با کسی سرکاری نبود که وی انجام شست گفند
 شیخ العالمین رومی فرمود که معمول حضرت واسع بود که بی نیاز و در
 حضرت شیخ رضی هرگز حاضر نمی شدند و استطاعت مطلق نه تبار بر قدر
 قلیل کتفا فرمودی یکدونه شیرینی خواه از یک فلوس باشد یا شش
 و ام پیش نظر شیخ رضی نهادی نقل است از مقتضای بشری و خاصه
 انسانی روزی شخصی با الهیانه اند که چندی غبار تکدر بر دهنش بلانده
 برخواست اول جناب ایشان که با مولانا وحید الحق ابدال قدس سره
 قرابت بزرگی داشت فرمود ای فرزند خدای تعالی موثر تحقیق است این
 باب توسل با سماء الهی و ادعیه باید کرد که در آنجا که روزی از اینده خاطر
 و ضمیر صفائی نشان زود و ده کرده و عمر من و شت قدری شیرینی عنایت شود
 خوانده می دهم احتمال قوی است که روی مقصود و معاینه کرده آید خورانی
 شرط است بعد عمل مذکور وقت نان چاشت که جناب ایشان بخانه
 شریف آوردند دختر نیک اختر شیرینی خوانده شده را پیش آورد
 و عرض کرد تا زمانیکه نان و شکر حاضر آورده شود ناشتا فرموده آید
 بعد بتامل آمد و فرمود غیبت بوی ندارم و نخورد و عند الملاقات
 مولانا آمد و فرمود شما شیرینی خوانده داده بودید مولانا از بیست
 آنجناب جوابی نگفت باز فرمود چون فلان دختر شیرینی آورد دیدم
 که ملائکه با آن قبول وی از آسمان بیخوابند اگر می خوردم البته اثرش
 ظاهر میشد لیکن خوردن چه ضرر چون نخوردم ملائکه متعین اثر باز رفتند

مولانا باستماع این حال نہایت متعجب و خائف گردید قبر شریف ایشان
 در احاطہ جد القوم امیر مظاہر اللہ واقع است

ذکر خیر حضرت برآن الدین رضی

عرف لال بیان حضرت ایشان والد ماجد خواجہ غلام الدین قلندر محبوب
 رب العالمین اند و از خلفای اعظم مخدم شاہ جنید ثانی قدس سرہما
 ریاضت سلفی می کردند متوکل محض بودند در سیر پرستی بکتبای زمانہ و بس
 مرد کامل نقل است میفرمود شیخ العالمین رضی کہ از صحن خانہ حضرت
 لعل میان راہ آمد و رفت زنان اقارب و ہمسایہ بود کہ پردگیان عجمت
 بملاقات یکدیگر از صحن خانہ شریف آمد و رفت میداشتند چون کنیز مخدم
 شاہ جنید ثانی بہر کاری از ان سوگد کردی نظر جناب ایشان افتادی
 فی الفور برمی خاست تا زمانیکہ از چشم غائب شود نمی نشست و اگر
 او را جناب ایشان سخنی و پیامی گفتن بودی تا وقتیکہ او می گفت
 ایشان استاده بہمال ادب می شنودند و در تطویل سخن می فرمودند
 کہ بشیر و بگو او از ادب پیش شان نمی نشست و ایشان از ادب
 او نمی نشستند کسی گفت تعظیم و تکریم کنیز و غلام ہم لائق شان او باید
 فرمود این کنیز کنیز حضرت است ہر ہمیش زیادہ ازین باید کہ شائستہ
 ارفع ازین است و آنکہ گشتی لیاقت کنیز من نیست البتہ بہ نسبت و
 فرقی در شریف و وضع می شاید و از ہمکن بہ نسبت کہ کنیز حضرت شیخ را

درآمد و رفت بنیم و با شسته با شتم و بهر تعظیم بر تخیرم و هم از عبادات آن
 قدس سره بوده که بعبت کسی نمیکرفت چون منت و التماس عقیدان از حد
 درگذشتی می فرمود و تا تحمل این بار گران نیستم بر روز و عماد الدین قلندر
 که او طاقت تحمل این کوه گران دارد و اگر کسی طالب اشغال و افکار آدمی
 فرمودی زندگی بر خود تلخ و دشوار کن بار و زه و نماز با هر چه از نعمای
 لذیذ حق تعالی انعام فرماید بخور حتی از آب خشک بدل رسان و شکر
 گویمان خوش اوقات بس کن و درین راه زینار قدم مزن که راه سرفاراست
 و بس تارک و از بیل صراط و زخهار یک غایت خطرناک هر موری درین
 راه چون مارست عشق بازی جان بازی است و عمر خویش شاید بعبت
 دو کس یا سه کس گرفته بود و یک کس یاد و کس را چیزی از افکار هم هدایت
 نموده بود و از ملاقات آبل دنیا بس گریزد و شتی و انحراف کردی بر توکل
 بخت عمر و نقل است روزی امیری بملاقات حضرت ایشان آمد چار
 ناچار بیاس خاطر او ساعتی نشستند و اخلاق فرمود چون دید که حضرت
 نمی گیرد دل تنگ شده به بهانه قصای حاجت بشری برخاست و در
 بیت الخلاء رفت و توقف بسیار کرد بعد ساعتی از سر دیوار نظر فرمود که
 امیر رفت بانه لحظه لحظه می دید تا آنکه امیر این حال مشاهده کرد و فهمید که از
 صحبت من انحراف می فرماید اما برین ادای وی نبخندید و بجا عرض گفت
 که توقف بسیار معلوم می شود و حال امیر و م و برخاست و رفت حضرت
 ایشان هم از بیت الخلاء رفتی آوردند کسی گفت این قدر توقف

در مقام سخنان از بهر انحراف صحبت اهل دنیا فرموده شد ارشاد کرده
 توقف در مقام قاضی و رات امون است از آنکه با اهل دنیا ویرشیم نوی
 بد در یک ساعت یاد و ساعت فرمی نشیند و اثری از و باقی نمی ماند اما اثر
 صحبت نمی رود اگر بدست نعود باشد دل را تیره می کند و در گناه می اندازد
 و اگر خیر است اسأل الله قلب را از جمیع ماسوی پاک می سازد و نقول است
 از امام جعفر صادق علی بن جده و علیه السلام پرسیدند که بدترین امر چیست
 که از و متر از و جب باشد فرمود صحبت بد گفتند که بد از صحبت بد که تر است
 ارشاد کرد بی آنچه بد کردی بی یک توبه مجموعی توانی کرد که گناه فعلی سست بقا
 چون نماید اثرش هم نماید و اثر صحبت امری است پاندار نه بینی که در کان
 عطاردین کوجه و بازار را خوش بو میدارد و دیگر کسی آنجا قرار گرفت معطر
 بر قامت همچنین اثر صحبت بد که بدت و همد می رود و در و خوف است
 که تا زمان اندفاع اثر باز در معصیت افتد انتقال پانزدهم ماه ذی القعدة
 سال یکینار و یکصد و هفتاد و هفت از سال هجرت بوده مزار شریف بالین مزار
 شریف خواجہ عماد الدین قلندر قدس سر جادریک احاطه زبردت نسیب
 که بس گمنه و تناور است واقع است و پس نشیت مزار شریف قبر المغانه
 حضرت ایشان است و احوال چو توره تو ملصق چو توره آنجناب تعمیر کرده
 قبر استادی اخوی شاه نور الحق و مولوی ظہور الحق علیهما الرحمہ کرده اند

چون منظور آن بود که مستفیضان شیخ عالم مدین رضی الله عنہم که ازین عالم

خیرت حیات برسد تا نزد متصل ذکر حضرت شیخ العالمین
 ذکر اینها کرده آید بنا بر تذکره نسواة که نسبت قرابت با حضرت
 داشتند و از فضل آن حضرت دیگر بزرگان بدو خبر ولایت سیده اند
 هم متصل آورده و ذکر بیان آن علی در کتابی مرتب ساخته

می آید از آن حضرت بی بی ولیه قدس سرها که خطاب کلید الرسول افتخار یافته بودند
 ذکر ایشان با آن گذشت و استفاد و استفاذه شان فقط از قلب شریف
 حضرت محمد و منزه بود عالم قدس سوره بوده و در علم الهیانه حضرت شیخ العالمین
 رضی الله عنده مزار شریف شان بس بر اثر است و در بر آید حاجات تریاق
 اعظم و در عالم حیات تصرفی توقع نه آیده و کسی بر حال ایشان مطلع نبوده
 بعد وفات دفعه خرق عادات و بر آید حاجات از مزار شریف ظاهر شد
 که از باب باطن و صحاب بصیرت را حیرت دست داد یکی از آنها در عالم
 معاملات پرسید که در دوا دنیا اینچنین اثر حالات و کیفیات باطن ظاهر
 بود و در این عالم از هر من اشمس است سبب چیست و این دولت از کجا
 رسید فرمود عطا می آید بقدر زمان و مکان نیست اینجا و آنجا نزد او
 برابر است هر جا که خواهد عطا کند و هر جا که خواهد اشکار نماید و هم بعضی تقاضا
 از اهل مکاشفات میفرمودند که بشود کار از جناب تاج العالمین رضی الله
 عنه اکثر و بیشتر بود پس ایشان است مزار شریف در بیلوی مزار شیخ العالمین

گروه شد تاریخ انتقال هشتم ماه ذی قعدة روز سه شنبه اول وقت صبح
 صادق سال یک هزار و دویست و شش از سال هجرت بوده سومین
 کیمیا رسول رضایی بی ولیه زوجة اولی جناب مستطاب مولانا شاه ابو الحسن
 دام فیوضه بودند که در خواب و بیداری دولت تشریف اولیا کرام و ائمه
 عظام علیهم السلام نصیب ایشان بود و پیشتر از حضرت رسالت صلی الله
 علیه آله و سلم هم در بیداری مشرف شدی و بعرض و معروض افتخار
 اجازت یافتی مزارشان در میان دو چو ترة تاج العارفین و شیخ اعجاز
 رضی الله عنهما واقع است

ذکر خیر مولوی علی حسن رحمہ اللہ

ایشان نمبره حضرت شیخ العالمی اند فرزندان چند جناب مستطاب
 مولانا ابو حسن دام فیوضه بودند بسره قبول بارگاه حضرت شیخ العالمی
 و آنحضرت می فرمود که اینچنین استعدالات کسی ندیدیم و منظور عالی جان
 بود که بسبب تمام تربیت و ترقی درجات کنانیده تربیت خلق و امر ارشاد
 و هدایت مفوض بایشان فرماید و خود از زوای کلی از خلق گزینند حق تعالی
 نحوست که در ریخ و نیا و کروات وی زیاده تر ماند و عمر بست چنانکه
 جنت آرا نگاه خود ساخت و داغ مفارقت بر دل اب و جد و عم و خال
 نهاد و روزگش بر اجاب بلا فرق بوم انشور بود بست و نهم ماه ربیع
 الثانی سال یک هزار و دویست و شش هجری وقت ظهر

روز یکشنبه انتقال نمود و بر چوپتره حضرت تاج العارفین دفن شد در گوشه پائین مشرفی چوپتره و اکثر حاجات از توجه شان برآمده و ارباب حاجت و مکاشفه ایشان را در حضور حضرت تاج العارفین رضی عنین بگنجی یافته اند و مکرر از زبان حضرت شیخ العالمین رضی عنین شنیده بودم که ایشان را در آن عالم طاقت تصرف پیدا است و نیز اگر کسی در حاجتی استمداد کند حل مشکل بخوبی کردن می توانند

چون منبع شهباز پور که مخاوط الرقب ازین قصبه است و پس متصل که جوانان شب پیکر کنان آنجا میزند و می آیند و هشتم که احوال رگان سلف آنجا هم داخل کتابم

از آنجا که حضرت مخدوم بدرالدین بد عالم مشهور و معروف و در بلاد حاجات مؤثر تاریخ انتقال با نزد هم ماه شعبان است تا بقای طاقت آمدن است در امم شیخ العالمین رضی عنین در روز عرس مخدوم تشریف شریف می بردند و پیاده بامی رفت و سبب چندین خلوص حضرت شیخ العالمین رضی عنین حضرت مخدوم به کمال مخدوم بود و چرا که بسیار کاملین سلف در زبیر زمین آسوده اند اما نسبت اینها این قدر آنها خلوص نبود مگر درین امر آن بود که مخدوم بلا واسطه فیضیات از حضرت تمبص قادری رضی عنین اندر عنده اند و خلیفه اعظم و مهم مرد دیگری را بر ایشان سر موافقی نبود و شیخ العالمین رضی

نیز تمییزه قادر به بود و القصد مخدوم و زبان خود کمالی که داشت نظیرش
 نبود بس خرق عادات پرست ایشان شده و در سلسله تمییزه خود
 خاتم الکاملین گو یا حضرت ایشان شدند و فی الحقیقت بد فلک حقیقت
 بودند اقل است می فرمود شیخ العالمین رضی الله عنه و تذکره
 مراقبه چشم بند کرده و کشاده که مخدوم بدر قدس سره همیشه در مراقبه
 چشم کشاده داشتی و بند کردی روزی باری مقبول بارگاه عرض
 کرد که در طرق شیوخ دیگر یاران آنها از هر چشم بند کرده مراقب
 میشوند نهایت خوش می نماید و سبب جمعیت خاطر و اینساط طبع و
 و جوش می گردد اگر در طریق عالی هم بدان اجازت شد می خوش بود
 فرمود خبر آری که کلال طرف گلی در پزوه نهاده و مرتب ساخته بانه کسی
 عرض کرد در همین موضع بالفعل پزوه درست شده است خبر گریه
 شخصی رفت و بکمال حسرت حکم مخدوم فرمود که آتش در پزوه ندی
 تا اجازت مخدوم نیایی و خبر رسانند که پزوه مرتب است فرمود فردا
 خود هم رفت صبح با یاران متوجه بسوی پزوه شد و ساعتی در آنجا
 چشم بند کرده مراقب نشست و باز چشم کشاده و بسوی پزوه نگاه
 فرمود همه طرف در پزوه یکبار بخته و سرخ سفید از زبان گفت تا زمانیکه
 این قدر جوش گرمی در نگاه پیدانه بود در مراقبه چشم بند کردن چه
 سود و باز مراجعت بخانه نمود آن پزوه چند عرصه زیارتگاه عالم بود

ذکر حضرت میر سید شاه

والد ماجد حضرت مخدوم بدر قدس سرما ایشان از خلفای قمی صیدقاوریه
اندوزار شریف مشرق موضع شمبانی پور بس متصل از آبادی بر سر راه
آبادی موضع واقع است بس پراثر که ساکنان طریقت را بدینجا انبساط
تمام داشت میدیدند مقام است نکشاد و جان فزا

ذکر خیر شاه کالن قدس سره

قبر شریف ایشان در احاطه مخدوم بدر است قدس سرما از فرزندان
مخدوم اندر بنی از احوال مکاشفه ایشان که بسمع رسیده و زنده کرده حضرت
شیخ العالمین سغری بقید قلم آورده شده در قرابت زوج خواهر شیخ العالمین ^{مخبر}

ذکر خیر حضرت بده العارفین خواهر عماد الدین قلندر قدس سره

رضی الله عنه

حضرت ایشان از اولیاء کرام این قبضه ناجیه حضرت پهلوانی اند شرفه
تعالی و عصمه با عن الآفات والاشرار فرزندان احمد حضرت شاه برهان الدین
بن لعل میان قدس سره اند که تذکره شان بالا گذشت بقدرت
می فرمود حضرت شیخ العالمین که حضرت ایشان را اتفاق تحصیل علوم
از فقه و اصول و تفسیر و شهر و ملی افتاده بود در اثنای تحصیل اکثر حضرت
شاد سید فاضل رضی الله عنه که اصل وطن شریف شهر کشمیر بود و بیشتر
بام اتفاق سکونت بشهر و ملی شدی برای ملاقات حضرت ایشان که

بشما طالب العلم بودند شریف می آورد و نزد ایشان نشست میفرمود
 و در حل مشکلات امداد می نمود حضرت خواجه در حضرت وی رفوع عقیده
 که داشت از امداد و عنایت در فتح باب کار و ترقی آورد و روز بروز سخاک
 می پذیرفت تا آنکه بعد فراغ از کسب علوم رجوع بسید رضی نمود و مردی شد
 و در غسل سگ یاران طریقت گردید سید قدس سره که فرقیته جمال باطن
 حضرت ایشان بود تمام تر سرگرم تربیت ایشان با اول ریاضت و مجاهدت خواجه
 آن بود که سید رضی فرمود ای فرزند بلبوسات خود در دست لقمه من دار
 روز جمعه در تبدیل لباس هر کسین و کلبیس الیه پاک و صاف موافقت
 با من کن که هم بلبوسات شما با احتیاط خواهد ماند و حساب کافر گاهی بغلط
 خواهد افتاد و چند ماه باین لطیفها خود پذیر فرمود تا آنکه روزی خود بعد غسل
 جمعه لباس صاف پوشید و خواجه را امر به تبدیل لباس نکرد و هفتاد و یک
 هم بران بلبوس گذشت جمعه سوم نیز دستور جمعه اول منقصی شد و خواجه
 بیخ عرض داشت که بلبوس پس کسین شده ضرورت تبدیل است با
 بگذام قصور اعراض بخاطر اشرف راه یافته همچنین زمانه دراز زیاده از شتر
 ماه بران یک لباس که در بدن بود حضرت خواجه قناعت داشت و لبیر میکرد
 پاره پاره شده بود که در هر مقام تاری بوسیده از ان می افتاد روز
 مجلس عرس بزرگان بود حضرت سید رضی را نیز اهل مجلس دعوت کرده
 بود و دیگر شایخان دینی نیز مجتمع بودند فرمود از فلان جا طالب آمده چون
 شب قل فلان بزرگ است رفتن ضرورت مناسب می نماید که شما هم

موافقت و مرافقت با من کیند حضرت خواجہ عرض کرد بدل ہمہ کاست سعادون
 خواہم فریت و پاس پد ضرور و از نشد با همان لباس چیر گین شکستہ و کند
 تار شدہ و یکبار ہم امانت و ہزارہ عرض نکرد کہ اگر حکم و قضا تو ام شرف
 نفاذ باید لباس دیگر پوشیدہ برکاب سعادت دوم چون در مجلس فقرا
 رسید ہمہ شاہخان و ازادگان مجلس بہ تعظیم برخاستند از ہر کی جناب ایشان
 بغل گیری شد و مصافحہ می کرد و حضرت خواجہ را بغل گیری کنانید و ہر
 کہ طالب تو آمدہ اند ایشان ملاقات فرمایند ہر چند لباس خواجہ تار و
 کسیف تر بود و تمام تر ستر نمی پوشید لیکن ہر موازین حالت ایشان را تغیر
 نرسیدہ حضرت سید رضی ملاحظہ می فرمود وی دید و حاضرین ہم دستند
 کہ باین لباس کسیف و تار تار کہ ستر عورت ہم تمام ستر نمی کند و درین از وہ
 خلق آوردن و از اکابر شیوخ و عوام شہر بغل گیری کنانیدن بجز نفس شکنی
 این جوان و یگانہ نیست در امتحان سبیدی نفسی خواجہ تمام تر راست
 اد و بس دل شاد شد کہ ہرگز خیال دولت خود ہم بدل شان راہ نیافتہ
 بود و بعد مراجعت با از ان روز ہر جمعہ حکم تبدیل لباس نو فرمود
 ہا تمام درستگی البہ برای ایشان بر خود مقدم داشتی بعد از قلیل
 سلسلہ قلندریہ بجانب نصیب ایشان شد خصت تربیت و پدایت
 خلق یافت بسوی وطن شتافت و معاصران را در رشک گذاشت
 والد بزرگ حضرت خواجہ را آندن شان منگشفت شد روز داخل شد
 در وطن از غایت فرط محبت بی اختیار می فرمود یوسف من آمد یوسف

من آمد چون بسواد وطن رسید با وجود انگشتان حال او یاری را فرمود
 برو و بین که چه حال دارد و بکدام لباس است آنکس رفت و دید و نحو
 عرض کرد که ساعتی در اینجا توقف کرده آید و باز آید و حضور حضرت
 لعل میان والد بزرگ شان ظاهر کرد که لباس تقوی و صلاح و فلاح
 دینی آراسته و پیرایه است خوشوقت شد و برخاست بیرون مقصد
 رفته ملاقات نمود و ششم را از دیدن جمال فرزند نور با افزود و برل
 پاک الواب انفرانغ همور کشود و هر دو بزرگ داخل دولت سرای خود
 که بطاهر گنجی و گوشت بود و باطن شک هفت بهشت گردیدند
 کرامات و خوارق حضرت خواجہ بسیار است بلکه زیاده از شمار از آنجا
 آنست که می فرمود شیخ العالمین رضی که روزی حضرت خواجہ در سماع
 بود و وجد و رقص می فرمود حضرت تاج العارفین رضی که در آن عرصه جوان
 بود و بخدمت عالی حاضران وقت یکبار در عین انبساط و وجد قریب
 تاج العارفین رضی آمد و بروایت صحیح بلکه اصح آنست که در آن وقت حضرت
 تاج العارفین شریک محفل شریف نه بود اما گذرا از آن طرف کرده که نظر کبیا
 اثر حضرت خواجہ رضی بر حضرت ایشان افتاد و آواز داد ای فلان بسا
 بشنو چون قریب رفتند و آنحضرت در دور وجد بود قریب جناب ایشان
 آمده فرمود معالی می آید برای اوس کمان ضیافت میاکن و کسی امر
 عنور واقع نشود جناب ایشان تسلیم نموده متوجه دولت سرای حضرت
 خواجہ شدند تا بابل آنحضرت اطلاع مهان کنند و را نشای راه که هنوز

از مجلس جدا نشد و چون در خیال در دل آمد که این عجیب و جبر و شورش است که در میان
 شورشش طلب کردند آواز و او ندانید حال آمدن معان بیان فرمودند و بعد هم
 بحال است حضرت خواجده را خطره جناب ایشان متکشف شد و باز آواز داد که بشنوی
 چون قریب رفتند فرمودند که ای کاش که یک مشت سرف گزند و در دو
 شورش بریزند چیزی یک عدد دیگر از مشت نخواهد ریخت او و نخواهد افتاد و
 گفت برو بکار خود باز مورو و جد دور کردن گرفت نقل است می فرمود شیخ
 العالمین رضوی حضرت خواجده را وقت خوش بود مشربی که در آن وقت
 و وقت اندوزی صنوی و مشت بغزل خوانی اجازت یافت آن نخت تیره و
 عقل خیره بمقتضای نخت که اصل شست این طائفه مطربان است گفت
 سباب ساز همه موجود نیست و وقت هم نامساعد است حضرت خواجده مطربی
 دیگر که حاضر بود اما در شمار مطربان نبود و مطلق پایه اعتبار نداشت مجاز بغزل سرا
 گوید و حضرت خواجده را تا در پرورد و جبر و شورش آورد از آن روز تا این زبان که
 نوبت اولاد در اولاد رسیده و هر دو مطربان را اولاد اند و اثر و دلربایی مقتضای
 آن نخت امر بالعکس است آن ناپیرسان مطبوع قلب خاص و عام شد و
 اثرش در اولاد او جاری ماند و آن نخونی نسبت که بیصوت مبتلا شد و هنوز
 اثرش در اولاد بحال است که ناپیرسان محض از نقل است روزی حضرت تاج
 العارفین در خدمت سراپا افادت حضرت مولانا محمد وارث رسولنا رضی الله عنهما
 حاضر بودند و تقریب بعضی معارف و بیان مقامات بود و وقت درس و تدریس
 که یکبار حضرت رسول نما خطاب تاج العارفین کرده فرمود در بازار سیر باید نمود

بجزرت افتادند که خلافت و ستور بلاکاری رفتن بی بازار حکم میشود که باز نماند
 ارشاد شد که سیر بازار کنند حسب ارشاد با حیرت تمام ریاضت و رو بی بازار آورد
 و حرمت استفسارند شدت که در طرفه سلوک لم دلار انکوائش نیست و چون و
 چرا را دخلی نه چون در بازار رسید ناگاه نظرش بر دو کانی افتاد و دید که حضرت
 خواجہ رضا ایستاده است حیرت بر حیرت افزود از خود رفت کمال فرط
 محبت و دید و بر مای مبارک بوسه داد و افتخار حاصل نمود و عرض کرد
 که درین شهر از کی اتفاق شریف آوری شده و فرودگاه کجا مقرر کرده شد
 ارشاد کرد و همین وقت درین شهر آمد سبب آنکه درین ساعت بی اختیار
 دل بدیدن شما اضطراب کرد که تسکین خاطر بغیر و بیدار حال آن فرزند
 دل بند ممکن نبود بنا بر یک قدم آمدیم دیدیم و مسرور گردیدیم حالاً بوطن میگردیم
 تو نیز نزد مولوی برو آئین ارشاد و دیگر حیرت آمد که درین شهر شریف آوردن
 و بغیر ملاقات حضرت مولانا رسول نام را جهت بوطن فرمودن پس حیرت
 اما از پاس ادب دم نمی زدند چون فرصت یافته بحضور مولانا رسول نام رسیدند
 و آنچه معانند افتاده بود بمعرض بیان آورد و تبسم کرده فرمود که برای همین
 شمارا سیر بازار فرستاده بودم که شما صاحب بهر بدین شما آدره بودند
 منتظر لقای شما در بازار ایستاده نشدند و تقاضای حال شان آن
 بود که این وقت آمدن در مدرسه من ناگوار نمودن بنا بر نظر هرج او شان شما
 را محرک سیر بازار گردیدیم نقل است می فرمود شیخ العالمین رضوی و نا
 حضرت خواجہ در صبح خانه مشی اقدام می فرمود یکبار رنگ روی مبارک

متغیر و زرد گردید سخت پوشی در صحن فرش بود بی اختیار بران نشست
 و ساعتی متفکر و متغیر الاوان ماند حاضرین را تر و دوی رو نمود بعد برخواست
 و هر کسی را بحیرت یافت فرمود دیدیم جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 را بر تخت سوار و تخت مبارک بر دو شش نیم عشر ششم می رفت و خلقی از
 انبیا و اولیا بر کاب سعادت می روند و می روند چندانگاهم از برابر سر ما
 سخت شریف رفته باش که از آن میان حضرت ذکریا بنی علیه و علی نبینا
 اسلام پس با آید بسوی من متوجه بشده فرمود میدانی که وقت گذار
 از به بر سر مرآه کرده بودم عرض نمودم یا نبی الله جانم فدای تو باد مشر
 ان شخصی برین آشکارا فرما فرمود خلاق میداند که از زحم آره و ولایت جان آه
 در دناک کردم و حال آنکه خیال جان بودند اندای آره بلکه امری صعب
 تر این بود که شیطان را در کار چرا دخل دادند و آه جانسوز من از معنی
 بود و باز روانه شد نقل است می فرمود شیخ العالمین رضا که جسم انور
 حضرت خواجه بس ناور بود و بسیار عظیم الحجت بود با اینمه در دیگر نقل در
 نملاتی گندی که بزرگ شیره معروف و مشهور است تا شانزده دست در عمر که سوله
 و شیخ چوخت بست میگردند و باز تهر می بر جای خود می آیند و در باب توکل
 آنقدر قدم رنج بود که لباس هم بجز یک پیراهن و یک پایجامه و تاج و لنگی
 دیگر نداشت چون روز جمعه آمدی لنگ لبتی و یاری بود شاه محمد مقیم نام
 که ذکرش ضمناً بالگذشت پیراهن و پایجامه و تاج برگزینی و اندک صابون
 خریدی و بر تالاب که گاوان می شویند رفتی و خود شویندی و صاف کردی

باول وقت ظهر پیش خواجہ رضا اور وی کرا حضرت یوشبیده نماز جمعه
 می رفت و پیراہن دیگر دست نمی کرد تا وقتیکہ سابق بیکار نمی شد نقل
 است می فرمود حضرت شیخ العالمین بفرمایند از باران حضرت خواجہ
 بشہر عظیم آباد در مجلس درویشی نشسته بود آن درویش محقر تذکرہ طریقیہ
 قلندریہ در میان آورد آن یار خواجہ راناکو آرا گفت سخن مہودہ بگذار مہر خد
 درین طریقیہ عالیہ بار بار تہ نزد قلندران نہست نیست مگر انبک گوی و نہک
 میدان بہین اگر چشم روشن اری کہ یاد کر قلندریہ می کنم و در کلام نفس
 جملہ یا سومی انداز نظر کم غایت و منفی میشود و بجز اثبات حق دیگر نمی آید
 و پیرن خواجہ عماد الدین قلندر محبوب رب العالمین در وقت پہلووار سے
 موجود است و سجادہ ارشاد است برو و بہین کہ او چون ذکر قلندر میکند
 در کلام نفسی جسم شریف وی از نظر خالق غائب می شود و در کلام اثبات
 ظاہر و نمایان می گرد و باری اگر ترا ہم چیزی باشد پیش آران درویش
 بس متنبہ و سرتگون شد و جوانی نداد نقل است شاہ خاخشہ قدس
 سرہ می فرمود نقل عن تاج العارفین رحمہ اللہ حضرت تاج العارفین بعد انتقال
 حضرت خواجہ رضاشہی مطالعہ کتابی می فرمود و حضرت شاد غلام نقشبند
 کہ در حال پرورش حضرت تاج العارفین بود قریب زانو خواب رفته
 بود ناگاہ آواز نعلین چوبی از صحن خانہ شنید سر از کتاب بر آورد و دید
 کہ حضرت خواجہ می آید و دید و شرف پالوس حاصل کرد و اثر زمی و گرمی
 اندام در ساس پالوس انباز نمود پر رسید یا محبوب رب العالمین بعد

مرگ هم در چشم مثالی آثار زندگی از گرمی و نرمی اندام داده می شود
 فرمودند لیکن این جسم جسم مثالی نیست که در آن انجمه آثار یافتی این جسم دنیا
 است که در دست حق تعالی بان مجاز کرده هر جا که خواهد به همان جسم اصلی
 خود حاضر شوم و اینک دلم بیدین فرزندار محمد غلام نقشبند غیبی تمام
 داشت به همان جسم اصلی و بناوی آدم تاج العارفین رضی الله عنه خواست
 که حضرت شاه غلام نقشبند را بیدار کند آنحضرت منع فرمود که بیدار کن
 عرض از بیدار بود و آن حاصل شد بحالا میروم و تشریف فرما شد
 نقل است روزی ذکر در انفات بزرگان بود شاه خد خورشید قدس
 فرمود که بعد انتقال حضرت خواجہ چندی معمول ما همه جوانان بود که در
 شب ماه برای زیارت من از شریف حضرت ایشان می رفتیم چون بنوا
 میر رسیدیم همه ما می دیدیم برای العین که آنحضرت چادری سفید بر سر
 کشیده بر قبر شریف تکبیر زوده مراقب نشسته است و کسی را درین معانسه
 شک وری بنودی چون قریب تری رفتیم از نظر عائب می شد گاهی
 درین امر خلافت پو قوع نه آمد و هم از دست کافر می پس حیران بودم و از
 ابداروی که دشمن جان من بود راه نجات نمی یافتیم تا آنکه حکم تاج العارفین
 دعای مقهوری او خواندن اختیار کردم سوم روز از آغاز بود که درین
 خواندن برای العین حضرت خواجہ را دیدم که تشریف آورد و از دعا
 مقهوری منع فرمود موقوف کردم و بجز حضرت تاج العارفین ما چرا
 عرض نمودم فرمود مخوان که شاید او دوست تو گردد و حق تعالی از دست

او ترانه‌هایی رساندنی الحقیقت در چند روز همین امر پیش آمد که بدل دوست
 من شد نقل است می فرمود شیخ العالمین آنکه بعد تکمیل طریقه حضرت تاج
 العارفین را نزد و بخاطر اشرف راه یافت که بیعت بردست حضرت مولانا
 رسول ناکم پادروست حضرت خواجہ کہ ہر روز بزرگ ذمی حقوق من اندرجوع
 بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردارشاد شد کہ نصیب بیعت
 بردست خواجہ عباد الدین قلندر است برو کہ او منتظر است تاج العارفین
 عرض رویای صادیہ حضرت مولانا رسول نما فرمود بچند استماع فرمود و
 برو کہ کار از دست زود آنحضرت نصرت یافتہ بوطن رسید و بردست حضرت
 خواجہ بیعت کرد و با جازت جمیع سلاسل قادریہ و امامیہ و قلندریہ و پیشہ
 و فرود سب و اذکار و اشغال ممتاز گردید و تبریت باران حضرت خواجہ
 نیز نامور شد و حضرت فرمود کہ حالا ایام حیات استعار قلیل باقی ماند
 می خواہم کہ بفرغ دل متوجہ کار خود باشم تعلق تربیت باران ہم نماند
 بعد چند روز تاج العارفین رخصت گرفتہ عازم شہر سراسر گردید
 و ناز قدرت فیض درجت حضرت مولانا رضی اللہ عنہما چند ماہ قیام کردہ بود
 کہ مکتوب ارشاد سلوب حضرت خواجہ بطلب آنحضرت رفت کہ خود را
 زود رساند ایام فرصت قلیل است و سخن گفتنی کثیر و بکنون خاطر شرف
 حضرت خواجہ بیان بود کہ مشائخ آن شہر بظنیہ و دیگر رو بہا درویشان
 فریب و جوار را استماع فرمودہ بجمع مشائخ آن و درویشان تاج العارفین
 زار فرمود خرقہ خلافت پوشانند تا ہر کہ وہم بران مطلع شوند و ہم بعضی از کما

اجازت حضرت
 بیاض صاحب
 تاج العارفین
 او جہات بودہ
 است یا اعلان
 آن باقی ماندہ
 بود و مفصلاً در وقت
 خلافت دادند
 در مجمع علم
 انتقال فرمود

و اورا در سابق بان مجلا مجاز شده بود مفصل اجازت بخشید حضرت
 تاج العارفین بجز و اطلاع مضامین مکتوب و معنی الگین از خدمت
 حضرت مولانا حضرت یافته رگباری وطن شد و بدولت پانوس حضرت
 خواجہ فائز گردید بنور عرصہ چند روز گذشتہ بود کہ بیماری صعب لاحق
 شد و کمون خاطر شریف از پرده غیب جلوہ گزیده بود کہ رفت جہا
 ازین جہان بربت و عالم را بی نور گذشت خورشید جانش هیچ جنت
 شافت نشر غم جگر تاج العارفین را پارہ پارہ کرد و آنش الم دل را
 کباب ساخت بعد چند روز باز خواب ثانیاً مفصلاً اجازت بخشید
 نقل ست می فرمود جناب شاہ شمس الدین ابو الفرح قدس سرہ
 کہ روزی حضرت خواجہ حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہما مع یاران در محاسن حلیم
 کسی از اقارب نشستہ بودند و تاج العارفین رضی اللہ عنہما از کمال جمال و اخلاق
 حمیدہ حضرت مولانا و جاہ و جلال او تذکرہ می فرمود حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما
 مبارک این شعر اندسے بار در خانہ و ماگرد جهان می گویم + آب در کوزه و
 ناشد زبان می گویم + تاج العارفین رضی اللہ عنہما در میان در لسط
 سخن بود بعد ساعتی حضرت خواجہ فرمود کہ شما خیال نہ کردید و در
 سخن مانند مولوی صاحب برای دیدن شما معہ باران شریف اوروہ
 بودند خواستم کہ شمارا بدان آگاہ کنم لیکن منع کردند گفتند کہ فقط
 براسے دیدن ایشان آمدہ بودم کہ درین وقت منے اختیار نہ لم
 مائل و دیدارشان بود اکنون سپردم با وجود منع شعرے معنی

در جواب اجازت بخشیدن

این مضمون بود خواندم تا با شد که شمار اخیال آن آید حضرت تاج العارفین
 بس متأسف شدت عشق در دل ماند و بار از دست رفت + دوستان
 دستی که کار از دست رفت و دیگر حکایات حضرت خواجده رضی در ذیل حکایت
 حضرت مولانا رسولنما و حضرت تاج العارفین رضی مذکور شده چون این حکایت
 است بلکه احوال هر سه بزرگان بود بنا بر فائمه برین حکایت کردم و بدایت
 ذکر از احوال حضرت مولانا رسولنما که مرشد و پیر طریقت حضرت تاج العارفین
 رضی اندر عنما بودند کردم و نهایت بر ذکر احوال حضرت خواجده محبوب
 رب العالمین رضی که پیر بیت تاج العارفین بودند نمودم خطابات آن حضرت
 محبوب رب العالمین هم خواجده افضل المجاهدین مرشد السالکین
 شفیق علی المخلوقین مقصود السالکین و در نیاز حضرت ایشان بعمل غلو
 آنست که بورانی بالضروری کنند که بس مرغوب طبع شریف بود ثم الاعتقاد
 بالصاوة و اسلام علی سید المرسلین خیر الانام محمد وآله و صحبه و ذریتهم و ازواج
 و عشیرتہ و اشیاعه و اولیاده و علی سائر ائمه مجتهدین و ائمه ائمه العارفین
 شب دوازدهم ماه جمادی الثانی ماه انتقال حضرت تاج العارفین رضی از
 مسووه فراغت یافتند و راه مرقدان شریف شب بست دوم این نقل
 مسووه انتقام پذیرفت سال یکزار و دو صد و چهل و نهم اللهم تقبل منی
 واجعله مقبولاً فی حضرت اولیادک و فی قلوب المؤمنین و لا تجعلنی ملوماً
 و مطعوناً فیہ و لا تخر منی من اجرہ و برکاتہ بحق نبی محمد وآله و صحبه صلی علیہم

و سلم علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحيم

فوائد چند که از مجلس معمولات حضرت تاج العارفین شیخ العالمین رضی الله تعالی عنهما بود
ثبت آن فرین قطاس صورت و برآینده بکارگی از معمول هر ماهه نقل شد و در روز دهم
یکم بود که حضرت تاج العارفین بر اترقی حیات حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه لازم کرده
بودند و شیخ العالمین ازین مؤلف بارها فرموده که دوام نیاز یازدهم و دوازدهم
در هر ماه عملی مجرب است برای آبادی خانه چون حضرت تاج العارفین رضی
ازین عالم نقل فرمود شب انتقال حضرت ایشان که شب بستم است
چنانچه در اصل کتاب تفصیل ذکر کرده شد حضرت شیخ العالمین نقل لازم
فرمودند در هر ماه این چهار نقل معمول بود و چندی اکتفا بر برگ سبز
یعنی برگ تنبول و خوشبوی مندل و کلاب کرده می شد و بعد از آن
شیرینی نیز لازم بود بعد انتقال حضرت شیخ العالمین رضی در هر ماه
شب انتقال که شب بستم و نهم ماه است جناب سنیاب زین مسند
فقیر مولانا شاه ابوالحسن صاحب شیخ اندلسه سلمین بطول بقایه نقل آنحضرت
الزام فرمودند و بعد نقل مجلس سماع صوفیه هم درین شب یک دوپا
دوام نمودند و صبح آن گاهی بست آثار گاهی زیاده پلاو هم فاخته
می نمایند و ترتیب نقل حسب ارشاد جناب رسول کریم صلی الله علیه
و آله وسلم که خوانده می شود نیست اول سوره فاتحه بعد الم تم افلان
بعده آیه الکرسی تا خالدون بعد آیه لایستوی اصحاب النار و صحاب
الجنة تا عزیه الحکیم بعد سوره منزل تمام بعد سوره عم تمام بعد علی

چهار قل لیکن سورہ اخلاص ستر بار بعدہ سبحان رب العزیز
 عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین بعدہ آن
 امد و ملائکہ یصلون علی النبی یا ایہا الذین آمنوا صلوا علیہ وسلم و النبی
 پیورہ درود لبیک اللهم بنا و سعیدیک اللهم صل وسلم علی سیدنا و مولانا
 محمد و علی آل سیدنا و مولانا محمد صاحب التاج و المعراج و البراق و العلم
 دافع البلاء و الوبار و اللطم حرمہ مقدس مظهر منور معطر فی الحرم اسمہ مکتوب
 فی اللوح و القلم سید العرب و انجم سید الثقلین نبی الطہرین امام القیامتین
 و سیلتنا فی الدارین صاحب قاب قوسین جد حسن و حسین محبوب باب
 المشرقین و المنعربین مولانا مولی الثقلین ابو القاسم محمد ایہا المشتاقون
 بنور جمالہ صلوا علیہ و آلہ این درود خاصہ در قل جناب رسول کریم صلی
 علیہ و آلہ وسلم خواندہ می شد و در قل حضرت امیر و حضرت پیر و ستار
 و حضرت تاج العارفین و شیخ العالمین رضی امد عنہم بر این درود اهتمام
 کردہ میشد اللهم صل وسلم علی سیدنا و مولانا محمد و علی آل سیدنا و
 مولانا محمد الذی کان علیا فی درجہ حسنات صفاء شہیدانی تجلیات
 زین العابدین باقر علم الاولین و الاخرین صادقانی اقوالہ کاظمی
 جمیع احوالہ متمکنانی مقام الرضا جواد اکفہ عند العطار بادیا الی سبیل النجا
 عکریا مع الغزات مہدی الی طریق البقیین صلواتہ امد و سلامہ علیہ
 و علیہم اجمعین مگر در قل حضرت پیر و ستار محبوب سبحانی رضی امدہ و
 آخر درود غیاث المستغثین و در قل حضرت تاج العارفین لفظ محبوب

دعوة المصطربین و در قل شیخ العالمین و گاه لفظ شفیع المذنبین زیاد
 می کردند ازین خطابات سامعین را معلوم شدی که فائحه فلان بزرگ
 است مثلاً مهدی الی طریق الیقین عیاش المستغنین صلواته اعد و سلا
 علیه و علیهم اجمعین فائده ضروریه باید دانست که انتقال حضرت
 شیخ العالمین رضو وقت اول ظهر روز پنجشنبه تاریخ است و نهم ماه
 شعبان بوده و معمول بزرگان است که در اعراس قبل وقت انتقال
 صاحب مزار می کنند که در صورتیکه وقت انتقال معلوم نباشد و درین میان
 قادر به نعمتیه قالی حضرت که در روز عرس می کنند با وجود آنستن وقت
 قریب نصف النهار و گاه بلکه بشیر وقت چاشت کرده ختم مجلس میازند
 سبب اینکه در سال اول که امام عرس آمد در خاطر هر که و همه تردد راه
 یافته که اگر قبل وقت انتقال آنحضرت کرده آید چنانچه در اعراس دیگر کرده
 میشود بزرگیران و حاضران مجلس که از راه دور آمده اند از قرب ماه رمضان
 شریف پس جرج و ناگوار خواهد شد که در صوت رویت بلال صوم اول
 در سفر واقع می شود و بعد در خاست مجلس وقت رفتن و رسیدن
 بوطن و شوار و شهستان را وقت تهیه اسباب روزه نمی ماند
 و اگر اول وقت قبل از نصف النهار قبل کرده شود خلاف دستور و خلاف
 آداب است آخر امی مهر عباسی جناب سبط ابی اسد خلافت
 مولانا شاه ابو الحسن صاحب افاض احمد علی بنایوفه برین قرار گرفت
 که هم تقریر این امر از عنای حضرت شیخ العالمین رضو کرده آید جناب

سید العلماء سید الفضلاء استاذ الکلی سیدی مولائی مولوی احمدی
 صاحب قبلہ نڈلا عالی راو بعضے دیگر برادران را فرمودند کہ قصد دریا
 مرضی مبارک از مزار شریف نمایند چون این بزرگان حسب الحکم بر مزار
 شریف رفتہ سر بر اقبہ شدند و استصواب نمودند آنحضرت رضی اللہ
 عنہ را و ندیدند کہ می فراید وقت چاشت کہ وقت انتقال رسول احد صلی
 اللہ علیہ وآلہ وسلم قبل من نیز مقرر سازند بنا بر همان وقت مقرر کرده شد
 فائدہ درین خاندان معمول روز عرس نیست کہ دو قبل می شود یکے
 وقت شب اول مجلس و مجلس بعد فراغ تقسیم طعام شروع میشود
 و ابتدای و انتہای مجلس از قبل کرده میشود و این قبل اخیر در عرس ربیع الاول
 وقت چاشت کہ وقت انتقال رسول اللہ علیہ وآلہ وسلم است و در راه
 ربیع الثانی از آنجا کہ وقت انتقال حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ
 عنہ معلوم نیست و از کتانی بہ ثبوت نرسیدہ بنا بر یک قبل کہ شب
 یازدهم در ابتدا مجلس می شود و اکتفا کرده می آید و علی ہذا القیاس
 در ماه رمضان شریف مجلس حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ
 الشریف کہ مجلس یک شب میشود یک قبل اولاً کرده می شود و در
 عرس تلج العارفین ہم یک قبل اول وقت شب و دوم بعد مجلس
 سماع قریب نصف النہار کہ وقت رحلت بود کرده می شود و درین سہ
 عرس ربیع الاول و ربیع الثانی مجلس فائزہ کرده می شود و در ماه
 جمادی الثانی شب بست یکم قبل حضرت امیر المؤمنین کرده می شود

و در ماه ربیع الثانی وقت ظهر بعد فراغ نماز و زیارت آثار شریف
رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم قلم حضرت مولانا امیر الدین شمس الدین
ابدال مولانا محمد وارث رسولناری رضی الله عنه هم معمول است که تاریخ
آنحضرت است اما وقت انتقال آخر شب یازدهم است معلوم نیست
که یکدام سبب حضرت تاج العارفین رفو وقت ظهر تاریخ یازدهم خرداد

تکمیل

شرح تفصیل از تذکرة الکرام

تعداد صفحہ	اسم ذکر بزرگان	تعداد صفحہ	اسم ذکر بزرگان
۲۲	ذکر حضرت مولانا محمد وارث رسولناری رضی الله عنه	۸۱	ذکر حضرت تاج العارفین محمد مجیب قادری
۳۰	ذکر حضرت ابی یوسف رضی الله عنه		رضی الله تعالی عنه
۳۹	ذکر میر محمد غوث رضا	۱۹۰	ذکر حضرت باران کابلین حضرت تاج العارفین
۴۷	ذکر خیر حضرت شاه غلام محمد قدس سره	۲۰۴	ذکر حضرت شاه لعل محمد بکوار قدس سره
۵۲	ذکر حضرت شاه عصمت الله قدس سره	۲۱۵	ذکر کریمت منوال حضرت شاه محمد اکرم بکوار
۶۲	ذکر حضرت شاه غلام امام قدس سره		قدس سره
۶۵	ذکر مولوی لعل محمد سیری قدس سره	۲۲۷	ذکر خیر السالکین ابوعلین حضرت شاه غیاث الدین
۶۸	ذکر باران غلامان حضرت مولانا		عظیم آبادی قدس سره
۶۹	ذکر حضرت میر محمد دوم مخدوم عالم قدس سره	۲۳۸	ذکر خیر الیومین حضرت صاحب
۷۸	ذکر حضرت بی بی ولیقدر سرکار		شاه غلام رضی قدس سره
۸۱	ذکر ملا و جبهه الحق قدس سره	۲۴۲	ذکر حضرت سید شاه عصمت الله قدس سره

تعداد	اسم ذکر بزرگان	تعداد	اسم ذکر بزرگان
۲۹۰	ذکر حضرت شاه جمال محمد عرف مجتبیٰ	۴۶۹	ذکر شاه وارث علی بہاری و شاہ حمید علی
۲۳۹	ذکر مولانا مولوی محمد عبدالحق قدس سرہ	۴۸۵	حکایات متفرقات مشتمل بر فوائد حید
۲۶۰	ذکر حضرت شاہ خدایت قدس سرہ	۵۱۲	ذکر حضرت شاہ محمد فاضل نقشبندی
۲۹۷	ذکر حضرت شاہ محمد کریم قدس سرہ	۵۱۶	تمتہ در سلوک شیخ العالمین رضی اللہ عنہ
۲۹۹	ذکر حضرت شاہ محمدی قدس سرہ	۵۳۰	ذکر حاضر شدن حکم نصرانی با وجود لغت
۳۰۱	ذکر حضرت شاہ غلام سرور قدس سرہ	۵۴۵	در بیان علت حرمت دو تانگو و سرکہ تازی
۳۰۲	ذکر شاہ غلام رسول قدس سرہ	۵۴۸	ذکر مرثیہ موت حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ
۳۰۳	ذکر حضرت شاہ مسیح اللہ قدس سرہ	۵۶۷	ذکر غسل و لحد و گور کردن
۳۰۷	ذکر شاہ مظفر قدس سرہ	۵۷۳	تصرفات بعد اوفات موحطحات
۳۰۸	ذکر سیر برے قدس سرہ	۵۸۱	احوال نزول بلا با بعد حلت آنحضرت
۳۱۰	ذکر فرزندان حضرت تاج العارفین و احوال آنها	۵۸۳	احوال عجیب زلزله زمین
۳۱۱	ذکر فرزند و مہ شاہ عبدالحی قدس سرہ	۵۸۷	ذکر حکایات ہر جنس تصرف برخی برخی در قید قلم آورده
۳۱۲	ذکر شاہ محمد نور الحق قدس سرہ	۵۹۰	ذکر حجازان طریقہ کہ بیت ارشاد و خلق
۳۱۷	ذکر محمد و مہ شاہ نعمت اللہ قادری	۵۹۵	ذکر مولوی اشرف علی رفہ
۳۳۰	ذکر محمد و خلاق	۵۹۳	ذکر خطبات حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ
۳۳۰	ذکر اوراد	۶۰۳	ذکر احوال مولوی شاہ محمد علی اکبر رضی اللہ عنہ
۳۵۶	مجلس سماع درایم عرس غیرہ منوعانہ	۶۰۸	ذکر مورد عنایت خفی و علی بلو لیا علی
۳۳۷	در بیان و ستیکی مفسران	۶۱۱	ذکر سالک طریقت میان شیخ کریم رضی اللہ عنہ
۳۵۲	گرفتہ در کعبہ		

تعداد صفحه	اسم ذکر بزرگان	تعداد صفحه	اسم ذکر بزرگان
۶۱۲	ذکر خیر میان محمد اولیا	۶۵۲	ذکر موضع سبازپور
۶۱۳	ذکر خیر مخدوم سید سستی قدس سره	۶۵۳	ذکر خیر حضرت میر سید شاه
۶۲۴	ذکر خیر حضرت خاتمه خلاصه رضی الله عنه	۶۵۴	ذکر خیر شاه کالین قدس سره
۶۲۶	ذکر خیر حاجی عربین	۶۵۵	ذکر خیر حضرت زبده العارفين خواجہ
۶۲۷	ذکر خیر عاشق شہد	۶۵۶	عماوالدین طنز قدس سره رضی الله عنه
۶۲۹	ذکر خیر شاه اسمعیل قدس سره	۶۵۷	خطابات آنحضرت
۶۳۰	ذکر خیر مخدوم جندہ ثانی	۶۵۸	فوائد چند
۶۳۵	ذکر خیر حضرت شاه محمد واسع قدس سره	۶۵۹	فائدہ ضروریہ
۶۳۷	ذکر خیر حضرت بریان الدین رحمہ		
۶۳۹	ذکر مستفیضان شیخ العالمین		
۶۵۱	ذکر خیر مولوی علی حسن رحمہ اللہ		

خاتمہ

الحمد لله على حسنة كسوة مفيدة عام تذكرة الكرام كسراية سعادت اخروي
 وپرايه جمال معنويت از حضرت كبا صوفيه صافيه پهلوارى شريف كارنامه
 ايت كه هداقت همسايه برار ز موز و ارادت خدا پرستان آئينه ايت
 صفا پرايه با تمام فتح محمد تائب در مطبع انوار محمدى لكهنواين آباد
 بحسب نذر مالش محمد تنج بسا در ملك مطبع نيت

طبع گرفت + + + + +

+ + + + +

+ + + + +

+ + +

+

اشعار

بفضلہ تعالیٰ کتاب الاجواب پتہ حالاً
اولیاء عظام مسمیٰ بہ تذکرۃ الکرام جسے جناب
مجمع الفیوض والبرکات مولانا ابوالحیوۃ صاحب
قادری پہلواری تصنیف فرمایا بہمال صحت و صفاء
ناچیز نسخہ محمد تائب کے اہتمام سے مطبع النوار
میں تیار ہوئی قیمت اسکی برابر نام صرف دو روپے
ہے اور کمیت نجار کے لیے تخفیف ہے ممکن ہے
یہ کتابین مقامات ذیل سے مل سکتی ہیں
خاص پہلواری شریف خانقاہ مولوی شاہ بدرالدین
ومولوی علی نعمت حسنا آ رہ گمنا مطبع النوار

محمد تنغ بہادر مالک مطبع
النوار محمد

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ جریمہ دیرانہ لیا جائے گا۔

سب سے پہلے یہ دیکھنا چاہیے کہ کیا یہ کتاب
 صرف ایک فلسفیانہ بحث ہے یا اس میں
 عملی تعلیم کا کوئی حصہ ہے۔ اگر اس میں
 عملی تعلیم کا حصہ ہے تو اسے اس قدر
 واضح اور سادہ بیان میں لکھنا چاہیے
 کہ اس سے عام قاری بھی فائدہ حاصل
 کر سکیں۔ اس کے علاوہ اس میں
 اس وقت کے حالات اور مسائل کا
 ذکر بھی کرنا چاہیے تاکہ قاری
 اس سے اپنی زندگی میں عمل لے سکیں۔
 اس کتاب کے بارے میں اس قدر
 دلچسپی ہے کہ اسے پڑھنے والے
 اس میں نئی باتیں سیکھ سکیں۔
 اس کے علاوہ اس میں اس قدر
 سادگی ہے کہ اسے پڑھنے والے
 اس سے دلچسپی لے سکیں۔ اس کے
 علاوہ اس میں اس قدر سادگی ہے
 کہ اسے پڑھنے والے اس سے
 دلچسپی لے سکیں۔ اس کے علاوہ
 اس میں اس قدر سادگی ہے کہ
 اسے پڑھنے والے اس سے دلچسپی
 لے سکیں۔ اس کے علاوہ اس میں
 اس قدر سادگی ہے کہ اسے پڑھنے
 والے اس سے دلچسپی لے سکیں۔